کتابخانهٔ مجلس شورای ملی
کتاب: محمد صدر تاج الآثار
مؤلف: عباس میرزا
موضوع:
۵۷۵۹
شماره ثبت کتاب
۳۶۷۸۴
۸۹۷۳
۵۸۸۱
۵۷۵۹
بازدید شد
۱۳۸۲

کتابخانهٔ مجلس شورای ملی
کتاب: مجمع مجامع الاثر
مؤلف: عبدالنبی بن
موضوع:
۵۷۵۹
شماره ثبت کتاب
۳۶۷۸۴
۸۹۷۳
۵۸۸۱
۵۷۵۹
بازدید شد
۱۳۸۲

کتابخانه مجلس شورای ملی

بسم الله الرحمن الرحیم

بیان سرایه اد بعدلت نهاد حضرت شاهنشاه ابوالمظفر جلال الدین اکبر شاه هندی

ابوالمظفر جلال الدین محمد اکبر پادشاه بن نصیر الدین محمد همایون پادشاه بن ظهیر الدین محمد بابر پادشاه بن عمر شیخ میرزا بن سلطان ابوسعید میرزا بن سلطان محمد میرزا بن میران شاه بن صاحب قران قطب الدنیا والدین امیر تیمور گورگان بن امیر طراغای بن امیر برکل بن الکیز نویان بهادر بن ایلکه نویان بن قراچار نویان بن سوغوجین بن ایردمحی بهادر بن قراچار بهادر بن تومنه خان بن بایسنقر خان بن قایدو خان بن دومنی خان بن بوقاتای خان بن بوزنجر قاآن بن انکقوا بنت چونه بهادر بن ای خان بن کن خان بن ایغوز خان بن قراخان بن منلخان بن الخیخان بن کیوک خان بن دیب قوتوقای بن الخیخان بن ترکیز بن یافث بن نوح بن لمک بن متوشلخ بن اخنوخ بن یرد بن ملائیل بن قینان بن انوش بن شیث بن آدم علیه السلام توشیه و نانه و تایلدوزم جدست و نجم ابوالمظفر محمد اکبر پادشاه است احوالش در کتب تواریخ دانشمندان مسطور و مذکور و از نکات خاجه تاریخ ایشان ایجازاً احوال مشهور سالهاست بطریق تیمن قوانین بود و از ایشان تا بحضرت آدم علیه السلام بیست و چهار تن بیشتر در تواریخ مذکور نیست

بیان احوال حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی ظهیر الدنیا والدین محمد بابر پادشاه

ولادت این پادشاه والاجاه در روز ششم محرم بلک مشهد و تاج و تخت مجبر از بطن قتلق نگار خانم دختر یونس خان و خواهر بزرگ سلطان محمود خان بلاد و رشته نسب این مخدره بدین ترتیب است قتلق نگار خانم بنت یونس خان بن ویس خان بن شیر علی اوغلان بن محمد خان بن خضر خواجه خان بن قتلق تیمور خان بن ایسنبوغا خان بن دوا آغان بن براق خان بن بیسون قوا بن موالکان بن چغتای خان بن چنگیز خان است مولانا حاضر قرا کوزی این تواریخ

یعنی بن محمد خان بن خضر خواجه خان بن تیمور بن ایسنبوغا خان بن قتلق تیمور خان بن دوا آغان بن براق خان بن بیسون

ولادت

ولادت این پادشاه ذیجاه گیتی

خبر دهش محرم زاد آن شه مکرم تاریخ مولدش هم آمد شش محرم

و از غرایب اتفاقات این است که لفظ شش محرم بالفظ عدد خیر را نیز شصت و شش و هشت مطابق است و غریب تر اینکه اعداد و عشرات آن در یک مرتبه واقع شده است قدوه اولیای کبار ناصر الدین خواجه چراغ این مولود گرامی را بظهیر الدین محمد تسمیه فرمود و بیغ مردم ترکی را این لقب گرامی تا بدین زمان نمی گذشت بهمین نیز در اسم آن حضرت تفوق داشت و این پادشاه از دیگر فرزندان عمر شیخ میرزا اعظم و اشد بود بعمر هشت سالگی بود و از ده سالگی بود در روز شنبه پنجم شهر رمضان بسال هشتصد و نود و نهم هجری در حظیره دلکش اندجان بپادشاهی نشست پادشاهی بهمت و علو مقام و سطوت بود کنی فرد و دولتی بی دشت و نخستین در اسخر ملک بیش کمر پادشاهی بسر دولت بلاد و زنگال شجاعت بنفس و فتیلین آتشک میدان جنگ نیز مود و دهار نگاه ظفر کرد بعد از عمر شیخ میرزا در جنبش امیر تیمور حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی در هماریا بغند خان بعیش و کامرانی روز میهمانی اوزدهم آنواقعه در سه شنبه پنجم ماه رمضان بود آن خبر وحشت اثر باندجان پیوست در ساعت برنشست و بقلعه اندجان آمد و از آنجا بقلعه تویک شیرم طغانی طلوع آنحضرت بود کرشمه کی بنازگاه روان گشت قاهر شاه را بطرف اوزکند و دهنه کوه رشاه چه همی براند پسید سلطان احمد با تمام اقدار و لوگت و هر لقب است با دا امراد حضرت این پادشاه غدر و مکر ساز نمود و آنولایت بسلطان احمد تسلیم نهنه و بوجه پادشاه کزنی رسید و اگر بر این اندیشه ابنه پادشاه کانی طغایان قوا الخیخان یا سلطان محمود خان قوم کلاس ارزانی نیز انا امرا از این منزل آگاهی یافته خواجه محمد دوزی سلام از بریان و قیر هر الخوانان عمر شیخ میرزا بعد کفرت پادشاه روان گشته تا از آن دغدغه خاطر اقرب تلا کرده آنچه شوق بجلیه موکب عالی بازگاه رسیده بود خواجه محمد بتقدیر اکابر اجمع پیوسته فکر سلطنت تا شرع و آب حیات جام عنان عزیمت را منصرف حیث وقتی بارک اندجان نزول اجلال فرمود تمامت امرا بارگاه و ارکان دولت بشرف ملازمت نامدار و نوید انواع مکرمت ایه دار دکان بر شد نهانسلطان احمد میرزا و سلطان محمود خان اتفاق کرده امیر شیخ میرزا را نهانه بعد و در این حال شیخ عمر میرزا بر همان امر لوگ و موقوف اینمور تمامت ارکان دولت در نگاه بانی قلعه جنبه وفاق کرده و سلطان

احمد میرزا او را تبه و خجند و مرغینان را از ولایت فرغانه است گرفته بجهار کوه رفت و
فرود آمد هر چند از در صلح سخن گفت در فهم مش بقبول نشست و تعویق ترتیب است اما بسبب آنست
اکثر قلعه و اتفاق امرای دولت و تلوره و دارا و محمد میرزا و بلاکت سرکهای از آن دزدی
بهنگ افتاد و صلح کرده در میان آورده ناکام بازگشت و نیز از جانب شمال دریای خجند سلطان
محمود خان امرا نامه و خبر بود فرو گرفته بود جهانگیر میرزا را در آن حضرت اجتماع امرا و خوانین
در آن حضور داشته و بدافعت او کوشیده تا او بود بخورد و نام بولایت خود باز گشته زود
مظفر و منصور گردید و جانب کوتاه مدت یزد مالدار و راه الغار بسلطان حسین و او زبک جغتای
بود که بایس بود در این وقت سه کرت سمرقند را به نزدیک شیر آباد بر گشود یک مرد در دار الفتنه
سمرقند بسلطان میرزا پسر سلطان محمود میرزا از اندجان بامده بود فتح کرد در حصار شیخ خان
در دار الفتنه و شهر مرغاب و حصار شیخ خان در دار الفتنه و بغدم گشت از آنجا گریخته بخش
را آن علاقه داشت در حضرت شیخ بهنگ هر دو از اقلیم هندوستان کامیاب نبود در ملک غربت
بر اثر کامرانی و عزت رسانده لاجرم آنحضرت بود در مواطن اصلح آنکه نه کلفت اقامت و توقف
در آن ایالت بود، مولی دولت موافق ندید و ناگزیر بود در بلاد بدخشان و کابل اقامت
فرمود بدخشان تعلیق تمام مردم خسرو شاه و والی بدخشان بعد ملازمت حضرت
پرورش یافته خسرو شاه نیز در تقصیر نیز از کرده و زنده و عم زاده کامران آنحضرت بسلطان میرزا و سلطان
و سلطان مسعود میرزا و هر دو دیده بیل در گشته بود و انوقت از در نیاز بعد ملازمت
آن حضرت را در آورده بود آن پادشاه ذکاء از آنها مقرر در گذشت و فکان لکل آن به
روزگار از اموال و ذخایر نفوذ آن چند خواهر بر گرد و بخراسان رفت خسرو شاه اموال بسیار
از طلا آلات و مرصع آلات با کمر باب بر از نفایس جنس بی حد خراسان بود و حضرت
کیتی ستانی فردوس مکانی بدخشان را بنظم و نسق بداشت و بکابل حرکت فرمود در این وقت
محمد مقیم پسر ذو النون ارغون که نامه از عبد الرزاق میرزا ابن الغ بیگ میرزا ابن سلطان
ابو سعید میرزا عم زاده حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی بود خود خواسته بود فرمود از وصول
ولایت سلطنت قوت تمکن گفته نموده گشت و از پس اوزبک چند ان طلبیده، ال ارباب
بسوی قندهار رفتند و تعویق نمود و تعویق برادر محمد بیگ و کابلستان در او خبر ماه ربیع الآخر بار
نصر دهم بدست اوبه ولایت در آمد و از آن پس در دار الفتنه و نام آن پادشاه بجهاد به تحریر قندهار

راه برد

راه برد و قبایل قلات را از نفاذ ات قدیم است در کتاب طاعت در آمده و نظر بایشان
یکی از عزیمت قندهار منصرف گشته بکابل موجب نمود و بسبب این بیان از قلعه عظیم
کابل بود بر دو در اطراف قلعه و اکثر نازل بلاد قلعه و تلهره و فرود گرفت و فنا نه موضع
بیان بجلو از هم بر گشت و آن قبیله بلیه جان نشت گرفته در یک او فرس و سر تبه زمین
بجنبید و یکماه شب و روز تبه ادرک شد و حضرت بزرگ بود تا چشم در میان بیمان و بیک
قوت پا رهٔ زمین عرض بود و فتح یک تیر انداز دراز دراهم شکافت چنانکه چشمها بیدار
و از اثر خبر بیدان ادوب شش فرسنگ طول مسافت است زمین و آن جان در هم
بر شکافته بود و چند ده مرغوب و در آغاز زلزله کرد با دها از بر کوهها بر خاست و در میان
سال نیز از زلزله عظیم گشت و نیز از سوانح این سال آن بود شیخ خان کشتی بیک خرمان
بر حضرت سلطان حسین میرزا بدخشی بر پرورش یافته حضرت و سید افضل پسر میر سلطان تیمور بود عالیقدر
حضرت فردوس مکانی بود تر آنحضرت در محرم نهصد و دوازده هجری از سرکوب رفت در آنسال
را در صد هزار کمر و خبر فوت سلطان حسین میرزا مسموع و حضرت فردوس مکانی از عزیمت
نشست و مردم خراسان از فرزندان او میرزا بدیع الزمان و مظفر حسین میرزا بوقتی بر گشت
سلطنت بنشانند، بعد از شهر ماه جمادی الآخر بود که آن حضرت بود در عقب ایشان
ملاقات افتاد و حضرت تا عاد در هرات نزول نمود و فرزندان میرزا آثار رشد و دولت شاهد
نور مهر در شهر سوان این سال در هر دو بار همگی کابل نامه و دو عرض لقا خبر رسید که حسین میرزا
دغلت و سلطان بخیر بلال کرد هر از مغلوب دارد کابل بنده بعد از فرد او تمکن سلطان
حسین میرزا نسبت آن حضرت غدری بر اندیشیده کنی بعد از امور در حرب کابل اهتمام
ورزیده لذ بجد اهتمام این واقعه اتفاق و اسباب سوء بجهانگیر میرزا انوقت رخ نمود بسرده
از عقبه هندوکوه از نوف انباشته بعد از نهایت صعوبت عبور نمود بکابل و در کابل
از رسیدن نفاق از نیز کوته جنبش و صولت تمام کشته در گوشه خفتن بخزینه حضرت گیتی ستانی
فردوس مکانی از تخت تمکن شاه بیکم و در کلان پسر قوم بجنت بیگم خان میرزا بود آمده
را نور ادب بر زمین نهاده ملاقات فرمود و بجرم آن لب در حضور ادب بود پادشاه به تیغ ادب
گشود و فرمود بر خاسته ام در دکان او گفت و نوز نخواب زبانه بود که کفار فاتحه را فاله
زاده آن حضرت بود باید آنحضرت او بود یافت و از خرمت محمد حسین میرزا در گذشت و حضرت

کشتن شیخ خان
بلوغ خان

فرمود تا بخراسان شود و نیز شفاعت ایشان از گناه خان میرزا چشم برگرفت و اجازت نوشته بار
بداد و سال دیگر آنچه گفته فرمود بعد از آن شاه بیک پسر ذو النون ارغون و برادر
کشته شده محمد مقیم مهر به عظیم در افکند خان میرزا بملازمت حضرت پیوست و آن حضرت
قندهار را بناصر میرزا برادر کشته بیگ میرزا بعوض بیت فرمود کابل باز گشت و شاه بیگم
و خان میرزا سلاخت بر خان جهان خان میرزا از در طاعت بگلوبند خان او میرد
تا در بلخ نصرت شاه بیگ خان را بکشته که مذهب خان است بر آن گشت
نفخت فی الاجرام در شوال آن سال بدانسوی امر نهاد جمعیت او بیک حمام بات
عظیم امر بلاد هم گاه نصرت بعوت دو مرتبه یم دانیه که رجب بلخ نصرت و
مهم هم کرده بود تسخیر فرمود مهمات بلخ نزدیک نبرد و دانه خوف نصرت و بهم هم دو کول
ملک عبد الله خان بنزد مرغظیم در پرده بصار در آمد و بیکبار بلخ تسخیر بیک دیار
قلعه مجدوان با اوزبکان جنگ بزرگ به پیوست بجم بیک کشته و آن حضرت متوجه کابل
شد و بار دیگر تسخیر ممالک هندوستان بر خاطر رسید که نهاد نظر رسیده بار نوبت بقصد آنکه بود امر نهاد
و بسبب بارع حادث موجب فرمود دفعه نخست در شعبان نهضت و دهم از ماه ایام
جشن و جلد یکسال خیر گذشته بعد در واقعات بر آن که تب بوبان ترک نوشته لند
مطور است در فصل از کابل بآدینه بود رسید و ملازمت گرم بر دو نوع هندوستان ظاهر گردید نهضت
بعد بجز در رسیدن عالم دیگر در نظر آمد که ده دیگر و در جشن بر دو دیگر و دو دیگر و طور آن بود
دیگر و راه دریم ایل و ادلوس بود و نیز دیگر موجب تیر بعوض هر مرزا دادن منزل بر کابر بیت
در منزل جم مجلس مشورت منعقد گشت که موکب عالی از دیگر بنده مهور به بلاد است
کدام کدر برسد و بکدر بوکنی ایزام در توقف اقامه کابر بجهت توقیع فرمود و عمر از آنکه بنا را
باخت و تا زد بر دو نهر بلکش و منور سوباخت گرفته و از آنجا بسیب خیل اقامه بکند منزل در
ظاهر بود و بلکه قصه بیت بر کن از آب بسند از توابع مدان را بیت اهالی خود کرده و از آنجا
کبد صد که و از دو که چند منزل پرده که غرنین و در ماه ذی حجه عزیمت کابل از مقدم آن
بر شاه ذکاه اوتی گردیده بار دم دانه جمادی الاول بلخ نصرت و نیز دو موکب سلطانی
از دهلی و نو کابل بقصد هندوستان امر نهاد و در طی لکاه و نازل بسبب عدم قوای بار
اعلام و هر اکان از آن عزیمت فروشته بیکبار بلکی بدل موجب فرمود و در این راه پس

بر تکه

بر تکه بلاد بار دیگر واقع شده بعوض بار این عبور منصور گشت و آن زمان آنحضرت هر مرزا
بخواندند در این بار دیگر آن کوه آنحضرت سوبوش کوبند در شب هم ماه ذی قعده این
ولادت حضرت شاه بانو جنت آشیانی لقب بیگم بر بالای کابل در چهار خانه که
در جای خطور نهضه کهیر مرتبه یم او زی شب خ ماه محرم بلخ نصرت و پنجم بار بجور
امر آنکه بعد در اثنای راه از زلزله عظیم در افتاد و نیم حضرت بجور امتداد یافت و سلطان علاء
الدین بوادر بملازمت آن حضرت مشرف شده در اوک نانی که بجور بود قدم در آورده
بخواجه بلال بیک پسر مولانا محمد صدر و از اعاظم کابل بحضرت شیر میرزا بعوض شد و نیز
و این خواجه بلال بیک پیوسته تن بر در بعضه در بجهه در آن آنحضرت جان خود نثار کرده و ظاهر
از کمال تجلی و فرات منظور حضرت گشته تا زمان مطالعه بعوض بر آن حضرت بود و ولایت
سوادو تسخیر یوسف نیز بعوض نهاد نظر بعوض طاوس خان برادر خود شاه منصور از زمان اهالی
یوسف زیر بعوض آن بجز دهنار گشته و پادشاه از این عزیمت بازنشسته و کاری هندوستان امر
نهاد بار دیگر بخشیده شد تو هم محرم از آب عبور فرمود تو یک کیر کوت در هشت سال
لوکهر در انور بلکه بهوت نزول فرمود و در آخر از دهم ماه بر کنار آب لمبت فرو گشته
و اموال فراوان از آنجا فوذ و لبند و بیک غنیمت فرمود آنولایت نیز تسخیر خان و خوشه بر
شاه جهان سپرده بار هندوستان و بلند شد سیمی و بلند شد سلاطین رحمت بارگاه سلطان ابراهیم
این سلطان نکند را بود در بیتی شرق بر مرکه گشت در کار بود فانی ملکت هندوستان نیز
و بالات اوقات بنفع و موعظت زنان برکت بدر فتحان حاکم لاهور الجی بلوکه و نکاه
از کمال بالات بیل مقاصد موجود ماهوت هم اتفاق از جمعه هم ربیع الاول خبر توکه فرزند بعوض
بوند و بار و هند تسخیر متوجه تسخیر هندوستان بعضه این خبر بر بقال مجهول گرفته او بر منه ال نامه
بکشته یوم ربیع الاول بسبب بار بهاء ملک هندوستان بود در ماه نهاد بطرف کابل مراجعت
نمود و پنجشنبه ربیع الآخر که کابل مستقر سر خلوص گشت و در هشتم ربیع الآخر
هندوستان از عدم بالات بره بر گشت بکابل آمد و در این کوته روزگار بر گذشت در روز
جمعه خ صفر بلخ نهضه و سر و هم آفتاب در برج قوس بود تسخیر هندوستان امر نهاد قدار
بمیرزا کامران متم دست و هم خان که از اموال کابل بخوش و لاهور و نیز بلاد حظیره
هندوستان تسخیر خان گشت و در بعضه هم صفر بار خ دفه نزول که بود حضرت شاه بانو جنت

آن تا نصیر الدین محمد همایون از بدخشان بلشکر خواهد آمده به تعدی مکان همایونی نامه کرد و هم
در این روز خواجه کلان بیک از غزنی حضرت رفت و در ربیع الاول از رود
آب سند عبور کرده انهر بنور بوار از ترک و جدید و بوداک و جزآن از سان حضور کرده
و از بلاد بلخ از آب بلخ راه نوشته و تمامی لبلول بور از آب جیحون عبور فرموده در جمیع
ماه ربیع الاول در حضرت بیالکوت لوای نصرت آیت برافراشته و بنا طرح سلطنت نظام
گذاشته در بیالکوت سلوبران حشمه در لبلول بور آبادانی نیز و جشن گلابی نوروز نزول فرموده
سلطان میرزا و عادل سلطان و سایر ملازمان درگاه در بکرات لاهور قیام جسته به تعلق شاه
سلطنت بنیان یافته روز شنبه بیست و پنجم ربیع الاول خطبه ملوکت بدست اولیای دولت
قاهره مفتوح گشت و اموال و دواب بدست آمد و کاهی خان خان در این قلعه بود و نفر
بیاری کرد حضرت بابا نائی عنایت و برخی بوبرال مغانی میرزا کامران تعدی آفرین و جنی
رسانیده بعد در حیدر خان حاکم حصار فروزه از مقام فرخی قرس جوار نیز برخی حشر اوزبکیه
نیز در هم جمادی الاول در موکب بوشهر کرانا له کوچ کرده در کاز کوک فرود آمده بود خان
تا حضرت بابا نائی نصیر الدین محمد همایون بقدر چهار فرسخ از سر دلاه بلغ او برخی نهضت
بابا نائی باز بوانی برفت و بانوک تقبل لوای شرع برافراشته او زبکیه بیست و یکم جمادی
بسقر موکب فیروزی کوکب بازش و آن حضرت در جمادی الاخر از خدمت حصار فیروزه تا بتواتر
و لواحق آن یک کروه رسید قلاوی یک کروه نقد کرده حضرت بابا نائی عنایت فرمود همان کوچ
و کوچ بقا مینوشته در این اثنا خبر رسید که سلطان ابراهیم با یک لک سوار و نیز فیل
از حد مرکه و هم معروض افتاد که داود خان و حاکم خان با پنج شش هزار سوار از اردوی
سلطان ابراهیم جدا شده بیشتر مرسند لاجرم خان ادهم در روز بیست و پنجم جمادی
الاخر جمعی از دلیران امتحان میر انجمت سلطان بر گذرانده آن مردم دلیر و شجاعان لشکر تاخته
و جنگ دراندخته و مظفر و منصور گردیده جمعی کثیر تو اسیر و گرفتار و دستگیر نمودند حشر حشمه
و حاکم خان بوزنه دیگر نهضت بارگاه نصرت پناه نفر آمده و خان حشم تا جمعی بر باه
ساخته کوه و نهاب آورده و اهالی قلعه مواکشت در آنها بر روی آدم بازکرد
و خام کاری بسیار شجاعی حشمه بعد بلکه بر اتصال دهند تفنگ اندازان بوانی نظر
تفنگ توانه اند خصمی در روز پنجشنبه سلخ جمادی الاخر رایت بابا نائی حمل نزول موکب بوشهر بر لوکوه

در آنجا

در آنجا ترتیب لشکر قلب است بنزد بوبا دانه سلطان ابراهیم بلشکر گران دوش کوهی
نه عرصه بنزد اوست و در آن یک بیشه موکب بوشهر جمعی پیشه است همت هر از
دلاوران سپاه دلخواه کینه خواه مکنه دارای رخی افراخته دستاز لشکر خالف جنگ در
اندخته بوسته غنیم را گفته آنکه از ترتیب نهر جیب سلطان ابراهیم بلشکر گران و فیلان بر
شکوه و فر بیشتر گاه بوشهر هر اندازه حضرت کی تانی نزدیک بوفا ابراهیم کمر بدان بنزد آمده

و رنه حضرت کی تانی فرو بس
مکانی با سلطان ابراهیم کشته شده

حضرت کی تانی با ثبات تمامی صفوف لشکر بارست و میمنه و میسره و قلب و جناح بر
صفوف ابطال اعلام و کمان آهنین چنگال مرتب حضرت بابا نائی نیز بدشت از
جنگ آوران کینه خواه در آن سپاه جاری داشت آنگاه از هر بر آمده و لشکر هندوستان
آغاز محاربه کرد بنزدیک بدر میانه بوقت و حضرت کی تانی بر لوکوک بکنت قوت گرفت
و خالفان بر اقامت بلخ و بنگ ناگاه در هم شکسته سلطان ابراهیم نیز در این
جنگ و جمعی در لوشه دانسته بقدر سه و جمعی کثیر از سپاه افغان و محو تیغ و سنان شده
و در آنجا سلطان ابراهیم مقتول شده تیغ شمشیر هنوز تن کشته مقام بعد قاب عالمگیر
افزون از یک نیزه جانب اوقاع نسرده بعد در آغاز جنگ نهاده بعد و در نهاد از فروز
آمده بانداز نیکه سلطان محمود غزنوی هندوستان آمد خرابان بر سخن خان داشت و هم ملوک
سمرقند و دارالمرز و خوارزم سر با طاعتش همانه و سپاهی از یک لک افزون بود و ملکت
هندوستان بر یک ناگذار مستقل نبود و بیک بار اتفاق نداشته و نیز بر سلطان بهاب
الدین غوری بر تسخیر ممالک هندوستان امر نهاده مصکر و بیست هزار سوار جوشن پوش بر کشوده
دار و مدار داشت در آن وقت نزد این بوادی چشم یک فاگذار بعقلان نبود هر
اگر بر ادای سلطان غیاث الدین داشت از حکومت و سر بردن نداشت، حضرت
صحرا اندر انجام فتح هندوستان در عرصه بیست و پنجم ماه فان ۱۰ طول لشکر کامی سنگ
فرنگ بود و هر فرنی سوی انهر بنور بوار اطاعت کنه پس سوار نوکر مقاد و هزار سوار بوار
و حشمی حمل الیقان نوکر است کرده بعد و مخالف چون ملوخان ده هزار سوار
و یکصد و بیست فیل داشت و با این حالت و این کثرت از اثر حضرت صحرا از جمعی

اندیشناک بوده و آنگاه حضرت ایزد غفور بود در سایه قهر قرین فرمود بفرمود تا از سال
درخت بیخ و بر آن حصاری بر آورند و در میان آن خندقی بکنند آنگاه گاو و گاومیش
بسیار مقابل یکدیگر بسته که تا آن آبادی چرم گاو و هم بسته خار خنک بسر از آن
ساخته بفرمود تا بر بالای آن آنرا گاهی بسته بهنگام حمله ور و در آن فلان آنکه
در سر راه افکنده و در رکاب حضرت گیتی ستانی عازم فتح مملکت هندوستان از آن باز و جز
آن افزون از دو انفر منهزم تن نجات و از این غرض تا بیت ولایت آنگاه جهان بخشای
و قندهار و کابل بود و آنقاعده در خرج شاه بیخ عید نمرت بکند گاهی بر آن حفظ مدد
و نفوذ خرج از دفاع افزونه میگشت و بنوعی سلطان ابراهیم بادشاه بر تو یک یک لک سوار
و بنوعی فیل جنگی بود لیکن دلیر و لاینهاه کار در کشت امرای اندرون بود حضرت بیات نمودند
مساعد گشت جهان فتح عظیم و امر دشوار بنام و اهمال گرفت بجهت حضرت گیتی ستانی گجرات
این فتح نامدار بیشتر جنگ بود و مردمان بود نوع انام و اکرام تا گام فرمود و از این
بغیر فتوحات در حضرت جهان بانی جنت آشیانی رو در عرصه هند نمودار گشت چه بیشتر
تن مرد بیاهر مثل سلطان سکندر سوار در از هزار هزار تن کثیر افزون بود جنگ بداد و هند و تورانی
بکشد را دکو و از این غرض فتوحات حضرت ظل الله است در تا بیات آنچه هند و تورانی
بمعود در سیاه از حیطه تصرف گفتگو کنند روزگار سر فرآورد چنانکه در جای خود مسطور آید
در جهان روز فتح بر حسب حکم بادشاه حضرت جهان بانی جنت آشیانی و امرای اکلان
یک و امیر که کلتاش و جمعی بلیغ بطرف دار الملک اکره بار عیت سلطان ابراهیم
بود حرکت نمودند خزاین لا محفوظ و اهل زر و دولت نمودند نمود الطاف
بادشاهی سر و اینه و سیه در جای و همه سلطان میرزا حسن بیگ از عیان بر شاه بلاد
فرمود تا بر طلا و نقره بالای خزاین و دفاین آنی بود خزانه اغنیا و سلطان آنجهان بود
عواطف سلطانی مشتمل داشته و هم در آن ایام فتح نامی نوشته کانب کابل و بدخشان و
قندهار بفرستاده و فیروز و اقبال روز افزون و از هم آن مذکور در دار الملک دهلی
نزول اجلال فرمود و در آن دیار بیت و یکم آن مذکور دار الخلافه اکره رو نمود و هول خبر نصرت
و فیروزی کوانده نوبت فرود و زنگ جلال هندوستان از مواضع و عواطف بادشاهی بدیده
شد و نیز والده و اولاد و اتباع سلطان ابراهیم شمول عنایت گردیده اموال و خزاین قصه

ایران بود

ایران بود ایران باز گشته و بر این جمله افزون بفرمود که در سور غال والده سلطان مقرر فرمود
و نیز با آن برادر ایشان مواهب بیشمار مسلمت و زر خدا آنکه ملکت بیاری و نوبت
بار مهم سلوت و جنان آنکه در حضرت جهان بانی جنت آشیانی در سیر بدار الملک اکره نزول
بعد الاسر مقرر ده نقال و زن و به تشخیص که هر شان خراج عالم در ایام بیشتر و میگفتند آن
که هر کوان بهار از خلاف سلطان علاء الدین بر بیت انفرد و حضرت گیتی ستانی لکه حضرت
گیتی ستانی برای خود منصور ظاهر ایشان قبول و یکبار ایشان حضرت فرمود و از نسبت و نهم نه اجب
جلوس فرمود بذل و عطا کنجی لکن در بادشاهی زمین کرد آنقدر بعد توقف لوک بهلد لک سکند رکشت
جهان بانی جنت آشیانی بخشیده بلاده یکی خانه بود فرمی تحقیق آنکه مقدار آن باید زمان آن حضرت غنیمت
اشت و بهوس بنگاه جهان بادشاه هر یک بوقت تفاوت بوقت در جهات نه صبا لاده لک تنگه
لک تنگه عطا فرمود و حقیقه یکی جهان و دیگر ملازمان زید از حالت و رتبت خود بصلات سینه خاص
یافته هیچکس در آن اوری کان فرمود جز آنکه به نسبت و افزونی آنگاه برای شهزادگان و نوکران
بوستان سلطنت دکا ملازمان در کابل و قندهار و بدخشان جاری و شده از نقد و جنس بر هم اضافی
جد الله بیش ترتیب بفرمود لک تنگه بار کابل میرزا و یک تنگه لک تنگه از بار هم زمان میرزا
و هم چنین برای عسکری میرزا و منذال میرزا و تمامت مخدرات حرم حشمت نیم و ذاری دهان سلطنت
و دیگر بود و ملازمان در در آن زمان از بیگاه لوکی ناه غایب بعضه هر کس بود بر حسب رتبه و مقام
از جواهر نفیسه و اقمشه نادره و زر سرخ و سفید مقرر دهند و نیز برای منتسبان خاندان سلطنت بیان
در اکرم قند و جهان دکا شود و حقوق بعضه اقامات کلا مر بفرستاده و بیش بدهند و هزار است
تبرکه خود بیان و کم قند دیگر حد دو نذور و هدایا تقریم کند و هم تقرر کند و بیست سلطان کابل
وصده و در رنگ و خوشه بدخشان از مرد و زن و خورد و کلان یکی هر خانه زر سرخ و یک
از خواص و عوام سلوا از خان جهان بدایره نگذارند اگر چند جنین فتح و جنین بخشش و تحریر نمند
دهلی و اکره جای هیچ اختلاف نبود لیکن قلت حمایت علت عدم موکنت اهل هند کنت و اطراف
و جوانب سلطنت نقال از دولت نمرکز نشد چنانکه حصار سند بعد کام سنج داشت و در قلعه بایه
نظام خان کوس مخالفت میکوفت و میوات سوحس خان میواتی تهوار داشت و در فتنه نخست
مرا داشت و در دهلی پور سو محمد زیتون حکم عشر نه دمانه غنت مر حقه و حصار کوالیار با تاتار
خان سارنگ خانی انگام بود و با بر سو حسین خان نوخانی داده سلطان قطب خان و کابل سو

عالم خان محافظت مرغوب نمود و بهادر را که مقدمه مرغوب نام غلام سلطان ابراهیم بود بحفظ و ضبط
و قنوج و دیگر بلاد که آن طرف دریای گنگ واقع شده است افغانان بر لکهنو که نصیر خان نوحانی متصرف
بعضه و معروف فریدی سلطان ابراهیم نیز منازعت و مخالفت داشتند؛ اما چون یار بود و اقبال
بر ازدواج سلطان ابراهیم بسیاری از دیگر ولایات بود آنکه یکی کوچ بر آمد اما خان
پسر دریا خان لوهانی بود و چون سلطان محمود لقب لکهنو بعضه و داخل ملک بعضه کرده بود
خیام کهر جشم بعوهای گرم و شب بهوم و دو نیز منیه گشت از این امر عمر کنه بر سر ایشان فرار
نهضه و نیز شکایت موت و حضرت خلیفت گشت و امور بنگاه جان الهواب شرف الدین
لکابی از کفه و گروهی بدفع اجازت موجب گشته و امور کس کهات غیر منتهی در حضور و غیبت
میرانه نمکنی حضرت گیتی ستانی تا فتح فرمود بنظام مالک انتقال داشتند؛ اما از خوص حضرت نیز
الهها را انتظار و نفرت مناسبت رفت حضرت گیتی ستانی چون دولت و ارکان مملکت بوده
حضرت شده بنوای نصایح و موعظت بادارت فرمود و از نمود چنین ملک بود چنین زحمت
متحمل شیم چنین سامان از دست ما دادن بر فرزند از سلاطین جهان گیرت بایست بحال ایشان توکل
جنگ دانند نهضت و هر کس بوسیله اقامت باشد نهضت ساعت دهد ما بر کهرت اعدیت
توکل است و در انجا اقامت خواهیم داشت ارکان دولت بعد از این کلمات آنچه از ضمیر قلب
اقامت یکسبت شده و خواهم کلمات بود و تا رمو عجب بعد اجازت بادا و انتوده و سو
قاند ابره شاهزادگان کلکا و دیگر خانان درگاه بود و صاحب او مورد عزتین و اکرام
و هزار و شش سلطان مسعود نیز بود و نعوض گشت و میر میران نیز رخصت کابلستان یافت و در روز
پنجشنبه هیجدهم در انجمن خواجه مذکور اجازت یافت در لهاب گردد و در آنجا باز و حضرت گیتی ستانی توکل
باید کانی که اگر اکبر بود مرکز مملکت هندوستان است مستقر بر خلافت فرمود خان بنظام بود
در رفته رفته بسیاری از امور هندوستان بعد رفت خدمت شد از آنجمله شیخ گنهوان دولت
ملازمت اختیار یافت و سه هزار تن بود و سیه گشت تا به بنگاه گیتی پناه موشد و بعوظیف
پادشاهی کامیاب شده و دیگر فرزندان و شیخ بایزید و محمود خان نوحانی و ناصر جد از برادران
بعد شرف حضرت دریافته از الطاف ملک لهاب بسته و نصیر خان از جونپور یک کرور
شکر و جمع میلی غنیمت و شیخ زید از ولایت اوده یک کرور عطا رفت و محمود خان از غازی
پور نعوض گشته و بقاصر جا از جونپور رخصت گشته بخشیده و از عید اموال روز چند بکار گشت بعو

در دوار

در دوار اخلاقه اگر در تمارات سلطان ابراهیم جنگ عظیم با میر نصیر دهم و خاص بود از بذل اموال
شده کام شده و ولایت بنده و موجب حضرت تقویت گشت و حصار فیروزه را ساختند گفت اشخاص
دانست میان بود مسلم گشت و امیر منه و یک بولایت آنحضرت بکومت آن حدود منتخب گشت
و امیر مذکور با جمعی از دلیران دیار بنده و سپاه لکهنو از گرفتاران پیر دهم و تعقیب نشست

سوت فرمودن حضرت گیتی ستانی و بذمت

نهادن حضرت جهانبانی نور الدین شرق اوده

چون حضرت گیتی ستانی فرزند سلطانی در دوار اخلاقه اگر امور انام بود در کشت نظام داشت
و انام بواز دفع دزدان و انام نظام داشت و نوبت بران بایان آفت و نظام و بلاد دیار
و جنبش لوای نوار گشت خسرو دانشمند با امور اجند علی بسوت بار است و از نور رای آدم
بشرق اوده و دفعت فرزندان در قرب بنا بنور انوار از قنوج شرقی حضرت و اندیشه مخالفت
داشتند و هم بورجی بعون بطرف غربی اوده و استیصال راناسنگها و استصال اوده گشت نیز و منه
گوشه و حصار کنداوه باز متصرف آمده و آنگشته و فاهر داشتن در میان نهاد فراز انشاء
بسیار آراء امور دیار بر آن عدد بود حضرت راناسنگها بوقت مرض خلاف طاعت
انیز میدهد اگر قلعه کنداوه از حسن ولد منتخب و نور بر تقدیر شاه آنها از بیم خشته
ماخوذ داشته بر عموم بعقوبت تجاوز در حل توان کرد و استغفار ماده ادب باید نمود بلکه
انکس رفع نوفانیان و حرکت کاتب شرق لازم است و بر حسب رای عمر حضرت جهانبانی
اینامر بذمت در محول گشت و جمعی از امور درگاه به تجدید مولود آنکه موجبی آمده
بعضه آن ولایت بود از محرر تون کرده سلطان جهان بالای برده بر سر بنده اندرخان شیخ درگاه
حضرت جهانبانی در مسار گشت و هم کوچ از امور دفع قطب خان افغان در حدود هاتاوه
علم مخالفت بر افراخته شهر شده بعضه بعد رفت رکاب حضرت جهانبانی مامور گشتند و در نجم
سیزدهم ذی القعده از دوار اخلاقه برفت آمده جانب لهکاسر ده نصیر خان در جاجو با هم
انجم شده جانب لکهنو بعوض توقیر ولایت نصرت آیات بود است فرار کرد از آب گنگ گذشته
بولایت جرید اندرش موکب پادشاهی نیز از بحر بدر آمده آنولایت بنظم و نظام بداشت
جانب جونپور کرده و جونپور و آن حدود بداد و دهی آراسته و معمور شده بنظام موجب
موکب پادشاهی قلیخان بر دارنده از امور بزرگ هندوستان و بدر از سلطان ابراهیم بکار

اعظم بایزید مفتخر بود بملازمت درگاه حضرت جهانبانی مباهات جست و مقرر کرده در رفاقت
سید صدر خواجه و محمد سلطان میرزا بدرگاه گیتی پناه رفته و از رکن نیز بفیاضات خسروانه و فتوحات مفتخر
گردید و موجب بدرجه در حقش تقویت یافت و یک کرور و شش لک تنکه انعام او عنایت شد
و همچنین کتاب بدر مفتخر گردید اما کتاب خان جهانبانی کوچه کاکیر رخصت رفتن نداد و محمد خان ترکمان
بعد از حضور سرافراز شد و حضرت گیتی ستانی بدار الخلافه اگره بورود بانی آنجا
جهت دور محرم سال نهصد و سی و نهم از کابل خیمه و خرگاه در از تر عظمی و همه عیال و اطفال
حضرت جهانبانی فرزند رشید آمد حضرت گیتی ستانی مهمی لاکه فاروقی نهاد که در جهان نیست

بیان رجوع از سوانح اخبار بلاد بهوت اقبال
و خبر طغیان رانا سانگا و دهول جهانبانی بکمک گیتی ستانی

روز چهارشنبه بیست و هفتم صفر خان شاه حضرت جهانبانی بدرگاه گیتی ستانی در لکهنو
بدرجه بیفزاز بود باز کدا بود هم در این سال رانا سانگا کفر کیش از هندوستان
فتوحات جرات بیش از لاکه عدد و لاکه حیدر و کاب داد بدع او بود و نیز در این
سال نظام خان حاکم بانه بتوسط بدیع البرکات امیر رفیع الدین صفوی بدرگاه حضور آمد
تا بدرگاه و قلعه بانه بود سلاطین دهلی و درگاه سلطان دهلی نیز کوالیور و نیز
نعم به تقبل آن خسرو از افغان یافت و محمد زیتون نیز دلبور و لکهنو گذاران بود
باز گشته بود بملازمت حضرت سلطانی باز گشت و شش قوم بی الدول سال بلکور
و در سلطان ابراهیم آنک مخالف شهنشاه ظاهر گشته بود بود و بعد از فتح آن
کوار دهر شد از آنروز خان جهانبانی و دهول شاه شیر
جهان و میر سلطان چند بر بلاس بود بکلوت جونپور مقرر و نعمه قنوج چار اکه از
ترتیب یافتن آن سلطنت بیان بود بعرضه است از جهت رکنه گذشته بدرگاه
گیتی پناه رفته و شیخ بایزید بود به اوده میبی نعم و فتح عالم خان در کاکس قصر فیروز آباد
تهم او صلح یافتند و از شریعت سلطنت وجه بعلاجم عوری کرده بود بنور الا
نمودند و بوعده و وعید و هم اولاد در سلک بندگان شاه در آمدند بخوبی مهلا
روز یکشنبه سیم شهر ربیع الثانی در چهار بخ دار الخلافه اگره بهشت بهشت موسوم بود بتقبیل
آستان گیتی ستانی یافته و در همین روز خواجه بدرست فاوند از کابل فراز بود و خوان

گشت

گشت و در این ایام از قدر خواجه ظاهر بود نور الدین رافا سانگا و حقی او به بیکار خبار میرسید

محل تصویر است

باز دست حضرت گیتی ستانی در دامن آستانی
باز رانا سانگا و نامی آتش قهر و فرمان

حضرت گیتی ستانی در روز شنبه نهم جمادی الاول بعزم خود نیز فتنه رانا سانگا
از دار الخلافه اگره بکوچید و خبر تواتر گشت هر آن به روزگار بکفر کیش در حوالی بانه
تاخت و تاز او کرد و جمعی از قلعه بانه بیدفتنی بادرت نمود بعد طاقت مقاومت نیاورده
رو بحضرت نهاده و سنگر خان جیجو سه بهادر سیاه و امیر که تنک مجروح بقلعه بانه
گیتی پناه روز پنجشنبه با سپاه بانه جنگ کرده و در عرصه مبارزه کرد که در میان اگره و بلدرت
نزول فرمود بیندیشه آنکه دکن بانو داب فتحجور بود تهم بعد روز دیگر آن امر متوجه شد
و از آنجا در طلب مدعی خواجه و دیگر امرا صدر بانه بعد خان بیگر روز فرمان یافته و مرض
دهشت در لشکر مخالف از تب و ورم بیش تر بیماری در همین روز خواجه و سلطان بکر مرزا
و سایر امرا در بانه بعد و اهل لشکر گاه رفته و هر روز طلایه لشکر و قراولان سپاه بولایت بکر
مخالف می خفتند و بنوازش خسروانی نایل میشدند و از رشته نیز دهم جمادی الاخر بعد نعمه و کرده
در نوحه موضع فانوه و از رهار بانه و حوالی کوهه در دو کروهی لشکر مخالف اردوی رانا سانگا
بود رانا سانگا بکر مرکوه قوم بیش نهاد آن حضرت در وقت شفق بکلک دیان بود
رقم و نعمه است بقاعده هندوستان در یک لک ولایت رفته بود کور و بود و هزار سوار نمایند
ولایت رانا سانگا بود و رسیده بود هزار سوار و بعلاوه جمعی کثیر از امرا و سرداران
سپاه هم بملک از اهالی بدیع از زنگاهی سر نگاه کنند شدند بنوان او در آمدند و ضمیمه لشکر
شدند خانجهان سلاح الدین حاکم رایسین و سایر بکمیدو و جز آن سر بنور سوار و نگذارد و در دامن
آدمی سنگ اگر روانه هزار سوار و حسن خان میواتی حاکم میواتی انه هزار سوار و بهار
بیل انه هزار سوار و دنیت دامنه هزار سوار و سرون کچه هزار سوار و بر سنگ
دیو و کان هزار سوار و محمد خان ولد سلطان سلطان سکندر اگره ولایت بانه بیدی
سردار سلاف ده هزار سوار بنه بیوه ساخته بود چند انکه تا مت مردم مخالف بدرک
و یک هزار هوت بود بجمله از دهول سپاه مخالف مرض رسید حضرت گیتی ستانی به ترتیب
عساکر نصرت مآثر مشغول و موکب خاص تهار در غول ممکن گشته آگاه بین و بی رو

تا این مقام بر یافته شد

وقلب وجناح لشکر بصورت کار بار است و بقا فتح جنگ آوران مردم بر پناه تفنگ انداز
در حین سپاه هاری نهضت حق از ادا به ترتیب حقه بر نیز اتصال یافته و نظام الدین خلیفه
به ترتیب و نظام این صف بسورت و سلطان محمد جاعتر از چین و ارکان افواج قاهره و دلاوران
خود برقرار داشته برای اتمام مطالعه و ضبط و ربط کار سرداران سپاه او انه بکرد فتح ترتیب
صفوف لشکر و صفوف مردم بر خاکشر نظر در شایسته بود بنام رسیدن شرح بر فرمان حکم شهر
هیچکس قدم از قدم بر نداد و چیزی بسر از روز بر گذشت پایه آنجای از چه فرشته بنده بر
نشست از کتاب دلیران جلگو و بیا سر کند آوران که بر زمین زیر در زمین و دلیر در زمان
خاک جانفشار مخالف بی نیز بر افتاد بیشتر جنبش کرده حسن تیمور سلطان نعمان سلطان
یاران ایشان بودند و دست بدست مردانه نمود خانه مخالفان لشکر عقب نشان و انی شیع نام او بلند
آواز گشت و مصطفی و دیر از غول حضرت جهانبانی از آنجا بیرون آورده بکلوله تفنگ صفوف
مخالف بر جان در هم شکست و ایادیان لشکر خرمند عشت و ایران مخالف لشکر بلاک کرده
نکوف رجعت و چیزی افواج مخالفان کرده از بدکرده میرسیده حضرت گیتی ستانی نیز بر جان لشکر
جوقه بجوقه یاران مغز آلود مخالف چنین بر گرفت بر بیش سپاه شاهی جلو در کوه جلگو
لشکر نهضت اثر بر خورد به تیر باران و کرد هر لشکر به خنجر و شمشیر بران از میان بر میدان و موج آنکه
در آتش توکان بر جسته خان قتل توان از دنبال اجل بتاخته و کرد هر از هوش لشکر بلاس
ایشان بشکافته دیگر امونیز از جای در آمده و زمین و زمان لشکر از فتح و شمشیر باغشته و خون
کار کنان از و گرد هی بازار بیکار از بسیار دشمن بیداد دست بلازمان خاص شاهی در دلیری
ادا به چیزی شرد و زنگ بر قیا نعره کان شدم از آنست و صیغه ول بر فرخ تاخته و عمل تفنگ
افکنان سلود میان لشکر مورد داشته از هر جانب جنگ در افکنده آن جهت سپاه مردی بر دانه
و از ضرب شمشیر و افکندن تیر دشمنان لشکر حال نمود انه عاقبت دلیران جلگو بیوه با توابع فرار در
پیش غول ایلچه و در مردو و رداع آثار زرگ نمود ارجمند انوقت خان حرام ایلچه غول
غول شیر روانه نعره و انگشت بنفس خاص در مرغ نمایه چیزی بیان این حال لشکر ایران شد
هیچ دیگر شیر ایلچه موج نعره گرفته و بر صفوف دشمن حمله و اکشته دریای او زنانه قلعه جان
اشغال مهمنه و میره سپاه نهضت شاه میره و مهمنه دشمن کینه خواه لشکر از جای برآورده عقب مخالف

جوانفارد دست جد و طوفان
برانفارد طرف دست راست

مقابل خانه

مقابل خانه چیزی آن جانب این صولت مشاهدت کرده بکار بر نیست است و حد قول آنکه
حمله آور شد نه و نخست تو یک آمد جلگو این لشکر بدلاشیر بر خاکشر شد نه و غبار میدان بر دو
از کند لاجرد بر کرانیه از هر طرف نظر چیزی و دید چون روان کوانیه چنانکه باید است
آنانی سپاه سلطانی و نهضت افکنده و خانان لشکر نیز در زنگ خانه و رفیق نیز نماند و نیم جانی
بعد مت بجنه حسن خان میوات و جبر از سرداران زرگ ایشان با فکر و فتح میکنی شد نه
آنکه خان نه تجمر کوکلتاش و عبد الرزاق مرآخور و جنه نوکر از بدران سالکان تا زنده و نهضت
گیتی ستانی بر این نهضت بزرگ در حضرت تیغ آن سر بر فکر نماند نفس نفس تاخت خانان
را سا قدر از از حق بر این و چیزی بر هر شب جان لشکر در نوشت در لشکر ماه بلند شهر کوس شادمانی
بلند آوازه گشت آنگاه از زنگاه موجب کمر بسی از عشر چند نیز گناه رسیده آنانکه
از دنبال رانی سالکان بقه بجنبل موجود موجب کفر تیغ زین صدر و از فضلای بدار
بود تا یک این فتح علی شرح پادشاه اسلام یافت میر کیسو از کابل نیز بیان تا رنی نوشته
فرتاه بود در نهضت حضرت گیتی ستانی نیز توافق اقبال بعد از دو تن یک تا یک نه بود
بجنبه چیزی خان فتح بادار نمود از کشتن از قتل رانی سالکان فرو نشسته و تیغ سوات سوم
نمرد نه و تکان نه تیز چند از هوش لشکر جمعی کشته از مردم بر خاکشر کانی ایل خان در
میان در آب سر نعره بر کشیده و قصه کول را فرو گرفته و تجمک عمل قاهم کابل بود و نبرد شیر
بود تا زنده چیزی بود و تو یک شهر تا بر تقابت نا و بعد از میان بود و در آن هنگام در مولک
سلطانی بدار اسلام اکره نزول فرمود او لشکر بدرگاه گیتی پناه او نیز از سرداران کرد کانی نماند
بجنبه موکب سلطانی بزم تخیر میوات در حرکت آمد و روز هیجدهم شهر شعبان جنبه جوی
در عمل حکمران میوات است فرود آمد و خزانین آنجا با نام حضرت جهانبانی چیزی و چیزی این
ملک نیز ضمیمه ممالک محروسه گشت ابراهیم نظام مالک شرقی بسمت مستقر خلافت و جمع فرمود

رخصت حضرت جهانبانی بجانب دیار
و نهضت موکب گیتی ستانی بمستقر خلافت

چون نظام مالک کابل و بدخشان و هنگام آن مدعو و ماهان بر دست خروانی لازم بود
و از بنای نهضت و بنفیم در خان میرزا بموجب طور رفت بر کنار جهان گشت حضرت گیتی ستانی
بدخشان و کشیدن جهانبانی مکرمت فرمود اکثر ملازمان پیشگاه در آن جانب بجنبه لاجرم

تا آخر صفحه بیفتد بیان

حمل نصوریات

حضرت شاهزاده ابو النصر نصیر الدین محمد همایون را نیز در آنجا خبر کرد و تکوچک الوس بوران ملک
مامور و رسیر گشت و در بیست یام توجه والد بر استقبال بین افغان در زمان آنجا
را لکهنو می‌نامیده و ماخوذ داشته معروف گشت و تمام حین سلطان و ملک تمام با قشقه
و ابو المحمد نیره باز و حیدر خان و از امرا و هندوستان عین خان فریدی و ملک هاکو آلاندوی و آوان
خانجهان لودی و محمد سلطان میرزا همراه لکهنو بدانسو روان شدند بین خان نیز خبر بهانت آب
و تهانه نهر لوکر گشته جان از میان بدر بود آنحضرت را و خبر ملک بدار الخلافه اگره باز شد و در
سه نهم دوس و بیست رطوف کول کوچ کرد از آنجا بکنار سند توجه و در آن کوهستان دلکشا فتح
فرمود بدار الخلافه ماحوت نمود و در بیست و نهم صفر خبر جان بیگ وفدی سلطان بیگ از کابل
بدار الخلافه آمده و خبر بتواتر هر گشت هر سه لاران هم چندیری جمعیت فوج میکند و در اثر
استعداد بکار مجبر بالاجرم متوجه چندیری گردید و حسن تیمور سلطان لودی بشش مهم مورخ
از جولان شیر زن از صدمه کالپی بر چندیری روان شد بامداد روز هارشنبه سوم ماه
الاول چندیری بفتح و فتح دار الحرب تابع این فتح گشت و چندیری بعد جهت شاهزاده سلطان
ناصر الدین غنیمت فرمود شنبه یازدهم جمادی الاول موجب کوچ جان الله قلی اقوه را از آگره
ولایت سلطانی بر چندیری در حرکت آمد آنچه طغیان نمود شرکت میفرمود با بیرج رسید آفاق
نام از ملازمان حضرت گیتی ستانی بانگام آنجا اهتمام ورزیده آنها بمحاصره آنجا مشغول شد تا شرح آن زمان
بصورت بجواب او در آمد و چند نفر کشته شد از خواص حضرت نیز از خواص و امرا و ملازمان
و بیست و سه روز محاصره نمود و در آنجا راه بیرون جان راه گرفته و حسن سلطان
از آب بهان بگذرانید و در این حال مرض اقامه مرض فرمود بین و بایزید مستولی شده لذه
و ملازمان درگاه فتوح لوکر گشته برابر آمده لذه و قلعه بهسن آباد را از ابو المحمد نیره دار نزد
گرفته لذه لاجرم خان عزیمت بانور منعطف گشت و حسن از بهادران کار زار بلوازم جان نثار
دشمن مرض فرمود خبر این حال بدیده از قشون بر گشت و بین و بایزید و مرض فرمود لذه کشته
در بیرج فتوح از طرف شرقی لشکر بنشستند تا برف کر سلطانی راه عبور مسدود دانسته روز
جمعه نهم محرم الحرام و سی و پنجم میرزا عسکری را و بلوازم کابل بر اصلاح امور ملتان مرخص از بوره
چندیری جهاد که بعد بشرف ملازمت مستعد گردید و روز جمعه عاشورا بعد از صبح سلطان در
کوه لال را از جهت وضع آنروز تباشیر عبادات را جهت بکار حاجت و بانشک خود در دار الخلافه

نهم بخشنبه

نهم بخشنبه بیست و پنجم محرم و بدار الخلافه آمده شنبه دهم ربیع الاول فرقه‌گان حضرت
شاهزاده خان زبده خان رسیده عرض رفتن جنابت آثار بعد از عرض حضور بکذرانیده بجهت
دار الخلافه هر مستقر رایات نصرت آیات گشته خان اشتی مجلس بزرگ بخشنده و
بزرگان دولت و دهقان ملکت بار آمد در قلعه مالک شرقی و طغیان نیره طغیان اهل عصیان
تخت بصورت آوازه در انجام تخت بر آن اشتی و سعی از توقف و فتح سلطانی میرزا عسکری
با لشکر کهن بیاتی شرقی در لکهنو و بهار آن طرف آب گنگ با لشکر خود همراه گشته
در انجام این حضرت تراطیط اهتمام کار آن اراده لاجرم شنبه نهم ربیع الآخر میرزا عسکری جانب
لکهنو گرفت در بیم جمادی الاول خبر رسید که محمد خان بن سکندر لودی در لکهنو بنوشته
اند است از این امر قرار بر آن اشتی و مولکب شاهی بورع حالت گشته جنبش کرد در این
اثنا فرقه‌گان از بدخشان بامداد حضرت شاهزاده بان تاب بان اطراف لکهنو آمده و سلطان
ویس لودی با فوج همراه کهر با هل شاه بلوازم عزیمت بر قتل فرمود و تخت صلح نزد دریای آب
در رعیت خان قفقان حضور شاه را کار از صلح نگذشته شرف شد تم فتح و خان
صلح کوته نشد و هم در آن زمان جهاد میرزا دفاع هندی کابل مذکور و هم مسطور
بعد بخواست فدای کان فتح ملکت هندوستان صاف گردد و نواب جهان از آن نیز موجب
فرمود امر بولایت موروثی فرایم نهاد و پنجشنبه نهم ماه مذکور مولکب سلطانی از آب
جون عبور هاله بطرف شرقی ادیه در گذشت و از این روز الجیان نهضت شاه والا بخاله
بیکتهای کوه از خاص حضور بکذرانیده و نوزدهم جهاد الآخر دیگر دیگر کنگ میرزا
عسکری سعادت ملازمت دریافت و خان شرقی با لشکر خود آنطرف آب فرود آمد و در
تو یک کره عنبر تاهی بعد خان بر سلطان بکذر مرض گشت و بعد شاه کامکار نامه
قاضی پورت فتح بعوج پور و بلیه نزول فرمود ولایت بهار میرزا محمد زمان نوشته نعمه
روز شنبه پنجم رمضان از بنگاله بهار فلاه جانوی آب اچی گرفته برای دفع شرمین خان
و بایزید بیگ و در نهضت گرفت کرده مخالف با افواج قاهره جنگ بسته شد و به
هزیمت گشته فتح و حضرت گیتی ستانی با سلامت خلاف و فرق و اتفاق بدار الخلافه اگره
امر نهاد و حضرت شاهزاده جنت آشیانی در بدخشان روز نامه شوقنه
ادراک حضور حضرت گیتی ستانی کوه بدخشان سلطان ویس امیر زا سلیمان بهادر

آمدن ایلچی

او خاص داشت سرده خان در بردن راه عشق معوم یکسر وزه دابو کابل گشت میرزا
کامران از قندهار که آمده بود بملاقات یکدیگر رو در کرده میرزا منزل او را کابل
محل است بدخشان امر کرد که ترک مدتی دارد در اخلاق قرار کرده شده در اکمال حضرت کیتی
ستانی بود در حضرت جهانبانی بود او نخ مرکه نگاه کوکب بدخشان از جانب بدخشان
بدرگاه رو در فتح خان خوش دلی بخاطر کلی و جمعیت بجا کی او شی گشت مدتی از دولت
هدیه تاج و زر روزگار نهاده و چون آن حضرت از بدخشان بهندوستان آمد آن سلطان
سعید خان را از خزانین کاشغر و نیز مملکت خویش و نیز خاص داشت و نیز در ملازمت
حضرت کیتی ستانی شمول احسان و اکرام بود بطلب سلطان ادیس دیگر مهر بدخشان بعد
خام فوجی رشید خان رو در یار کند که آمده جانب بدخشان کرده و از آن حوزه دابو
بدخشان شود میرزا منزل اسال نزول یافته قلعه ظفر روشن گاه ساخته بود سعید خان بر آن قلعه
بود حصره کرده بدیره کاشغر موجب نمود در هندوستان مروض گردیده کامران بدخشان را
متصرف شده لاکن حضرت جهانبانی خان را بنظم آنکه بود بکار گرد پس میرزا سلیمان بود جانب
بدخشان مورچه و بسلطان سعید رقم گشته بود و بود آنچه حقوق صدور چون امر بر عجیب
بنیر اکنون میرزا منزل او جعفر و میرزا سلیمان بود امیر نعیم اگر نمال بدخشان بود میرزا
سلیمان در کت قزن دابو بود آن بوقع خواهر بود و کرنه از دست خود خطر چه میراث بود
بوارث بردیم و میرزا سلیمان از آن حوزه کابل رسید بدخشان از آنجا بدخشان بود
گوید بود چنانکه از حوزه مذکور آمد و چون میرزا سلیمان بدخشان رسید منه آن میرزا
بدخشان بود بود و تسلیم کرده امر بهندوستان نمود در این اوقات خان اقلیم حضرت جهان
بانی بر عرض گشت و بعد از آنکه بعالیه کفته بود منه گرفته میرابو البقا که از ای خاص نقلب
آن اوزکار بود بعرض رسانیده خردمندان بیان کرده اند که چون اطباء حذق از معالجه انجو
عجز نمودند بهتر بنی بشر بصدق یابد و از درگاه طبیب طبیان مشکلات نمود
حضرت کیتی ستانی فرموده که تو یک باشی از هر چیز بهتر منی و بابا بود هیچ چیز بهتر نفرو بهتر
از مرغ نوا و منی خود فدای او یکنم ایشان آن فرمود قبول کرده خواجه خلیفه و میر زکاه
درگاه عرض کرده موجب این است که بهتر بنی بال دنیا رو بیابد بصدق جاه الکنیم بهان
بی بارو در جنگ سلطان ابو سعید بسته آمده و بآنحضرت عنایت فرموده تصدق یابد

آمده خواهر بود نیز

محل تصور است

لکو فرمود

لکو فرمود ای دنیا رو بیابد وقع بر عوض باشی چون توانی نفوذ را فدا او یکنم که کار بود کشته تمام و آن
طاقت نامه و بطاقتش را شهادت توانم لکو و این بر رنجور بی رونق بر توانم آنو آنکه بلکو نه
نجات با حضرت قاضی لاهوت آمده آن آداب حضور و این طبقه قدیمه بود سهمیت کابل در حضرت
نوبت بر کوفرزند جلبند گشت بجز اندوه در حضرت اقدیت توقف یافت گشتاسپ لکو نه
در نفس نفیس سلطان در یافت و ذوق بود بهشتم بود هشتم فی الفور حرارت غریبه در اندام شریفش
عارض گردیده و در عنفوان حضرت جهانبانی نفقش طاری گشته چنانکه بازگرد فرش محبت کامل رفع نمود و آن
والا صفات حضرت کیتی ستانی فرمان سلطانی زمان تا زمان لکو تر هر کجا بدیگاه در اجاع
بجا جنس جلال کمال آمد و اما رات رحلت و انتقال نمایی کردند این نکهام با تن بیار دل هزار
ارکان دولت و اعیان مملکت بود حضار فرمود و با فرزند دلبند بلاد بیت کفر بجانب
نهضت شهوب ساخت دهی دریا به سر خلافت سیر جانب فرمان گشت این نکهام فوج خلیفه و جمعی
حضور دهنده حضرت کیتی ستانی زبان بفصاحی و دعای لکو بر کشود و شنده بابا بیت ابو سعید
جا جوانی تولد بود بزرگ بود بداد و دهش و عدل و احسان و کشاد رضا انبوه زبان در عبارت
دعای والا کی برایا و صفو و اغاضی و حیات ملک و آبادانی مملکت و صحت لکو و نیز فرمود که
برادران و فرزندان بجند مستوجب بکه بجود و دهشم جهانی الادلی ارادت در سر و بهم و بیاب آب
چون در دار الملک اکره ضرم فرمود بود بر وحش بنیان جاویدان پرواز کرده مولانا
شهاب بعقائد این مصراع بر تاریخ این رحلت کبری بابون بود وارث ملک دین بابا این
بر شاه کیتی پناه و صفات حمیده بود بجلیش آنکه اصول مشکلات نه زمان بنی راه اول
بخت بلندی بهمت ارجمند تو هدوت کشور ستانی اقالیم ملک دار پنجم کوشش
در سور بلاد هشتم صرف نیت بر رفاهیت جاد نهم کرسنه دهش بیاب هشتم ضبط
ایمان از بیاهر در دار سلطنت نمود کرد نهار دست و در فضایل مکتبه مقدار تیه روزگار
نیز بر فرزند بود و در نظم و نثر بهتر عالی نامی بود و دیوان ترکی آن حضرت دارد بیت عذوبت
و فصاحت و ملاحت مضامین بدیع است و کتاب بنشور بنین نام دارد از تصانیف مشهوره است
و رساله والدیه خواجه حمزه بود از بحر معرفت در شاهوار است بر نظم و نثر و آن
خود از ابتدا سلطنت خود تا مدار کار در کمال فصاحت رقم زده شد که بر فاتحه الاسلام
قانون محکم نهفته بود و این دستور العمل خاص بود در سال نهصد و چهارم هجری کاهی در ایالت سلطنت

محل تصور است

وفات کیتی ستانی

اصول اشعار بیت

تا آخر صفحه بیفتاده

از گلشت بهار شان کمیر و کامل بود حجت مرشد بفرمود میرزا خان خانان نیز میرزا خان بعد از
ترجمه لغت فیضی عام کهه و نیز این پادشاه بود در فنون موسیقی کامل بود و کامل بود این اشعار از اشعار
ابیات میفرمود و این ابیات از اشعار طبع در بود

درویش را اگر نه از خویش نیم لیک از دل و جان معتقد ایشانیم
دور است که من شاه از درویش شاهیم ولی بنده درویشانیم

و این دو مطلع نیز از زاد فطرت اوست

هلاک میکنم وقت تو دانستم وگرنه اشک از این نه میتوانستم
تا بلف سمنی دل بستم از پریشانی عالم رستم

و هم این پادشاه بود فن عروض رسائل شریفه است از آنجمله کتاب است در عروض قوانین بود از
آن حضرت ظهور قوانین سلطنت بود و در هر بلده هشت تا اول حضرت ظهیر الدین
محمد بابر پادشاه دوم کامران میرزا سیم عسکری میرزا چهارم هندال میرزا دهم میرزا و هم
اسامی شش کلمه یک کلمه یکی کلمه یکی و این هر سه از یک مادر بوده و از جمله اهل حضرت
و ارباب قرب و حجاب فرهنگ و کمال در درگاه سلطنت درگاه اقبال دستگاه میرابو
البقاء است در علم حکمت بر بند دست و از نظم و نثر آگاه بود بدوام صحبت آن حضرت ممتاز
دست و کاهی اشارت نیز میفرمود میر شیخ ابو الوجد فارغی خال شیخ زینی مردی خوش طبع بود شوخ
میگفت و میر سلطان محمد کوکه لطیف طبع و خوشحال و از مصاحبان میر علی بود و میر شهاب مقامی
تمنای به حقیر از علم و فضل و شوخیه داد دست میر مولانا بیزنطی طبیب از اهل خراسان طلب
کرده و مقام خلاق و میمنت دست و مزید توجه ممتاز بود میر ملا بقائی بعد در شریعه مستقیم
دست در زمین محزون مشغول نام آن حضرت گفته است میر خواجه نظام الدین علی خلیفه قدیم
و محرم خدمت و در روزگار عقل و استقامت نزد پدر بفضایل خصوصا علم قلب تقاضی عالی
دست میر مرد دلی محمد ساربان مرید و منظور خواجه عبد در روزگار مجلس و فضیلت بسیار
دست و در درگاه سلطنت مرتبه بزرگ و مقبول گفته میر خواجه مرد خلق و خوش صحبت بود
و تصانیف مشهور تاریخ حبیب السیر و فلسفه صحاح و دستور الوزراء و غیره از او در یادگار
میر خواجه کلان بیک را امیر بزرگ و حمایل آن حضرت بود و در سجده اطوار و تاریخ
فضایل امتیاز دست برادر عم کوچک خواجه دار و معتمد خاص و اهل دست بود میر سلطان

محمد دولدای

محمد دولدای از بهترین نوکر بود و اخلاق پسندیده و اوصاف حمیده رتبت امتیاز داشت

بیان سلطنت حضرت ظهیر بابر جنت آشیانی نصیر الدین محمد همایون پادشاه غازی

ولادت این پادشاه هایون خصال در شب سه شنبه ظهر ماه ذی الحجه سنه نهصد و نود و دو اکثر کابل از اطراف
هم یکم واقع شد و این زمان از دهان عیان و هر آن خوشحال [illegible]
و لیکن حیات میرزا رشته خویش و نور میساتر و بعضی بر آن رفته که سلسله نسبت این
زمان نیز متوالیه حضرت شاهنشاهی بحضرت شیخ جام پیوسته میفرمود حضرت گیتی ستانی در زمان
مکانی کاهی به پرستش فرزندان سلطان حسین میرزا نزول فرمود این زمان بود در جلگه چادر
آوه مولانا سید تاریخ ولادت این حضرت را سلطان هایون خان یافته و شاه فیروز
بنزد پادشاه صدر نشین و کلمه فرخی هم نیز تاریخ ولادت شقی سلطانی است و خواجه کلان
سال تاریخ هایونی هست زادک الله تعالی قدرا بزدایم یک الف از تاریخ
تا نشیم مدح چشم بر را حضرت پادشاه جمجاه جلال الدین محمد اکبر شاه و این مصراع
مذکور فرمود تاریخ هایونی هست تا لفظ تاریخ مکرر تاریخ و تاریخ هایونی هم تصحیح نمود
بجهت حضرت ظهیر بابر در نهم ماه محرم الحرام سنه نهصد و سی و نهم هجری در دار الخلافه اگره
بر سریر سلطنت جلوس فرمود و کلمه غیر الجلوس تاریخ جلوس هایونی گفته و از پس چند روز بسیر دریا
مشغول گشته و در آن روز یک کشتی بر از زر با قوم بداد آن آنکه خواهند ظهیر بابر بود تا خواهد
باشد بایست ظهیر بابر کامرانی و فتوح از فضلات تاریخ این دیار چه و بخشش بوکشتی زر
یافته و از بدایت حالت مقام جلوس بر تکاه سلطنت هست و هیچ یاد از عمر بار کی جای
افتاده آن بختیار را نه نیمه اقبال بیدار بود هست و خیلی لشکر در خوشنود فکر بر نمود
مصروف و آثار شجاعت و انوار شجاعت قوام داشت همه کس بید و در خوند از خواص
همه امرا که فیروز و سرد گشت در انواع علم فاضله یا خبر بی نظیر بود بهولت کشور و انتظام
از سلوک داشت و هوا را بر الت و انصاف و بذل و جهان کار کرد و کمالات صور را بنفس
معنوی بهوبت و لیکن از جالوک دولت و منسوبان سلطنت موجب و مناصب غایت
فرمود کامل وقت و میرزا کامران و کرکار سند میرزا عسکری و سرکار الور میرزا هندال و
بوخان میرزا سلیمان حشمت خان و غیره و آنانکه از موافقت دم زدند مثل محمد زمان میرزا بن بدیع

از آن میرزا بسلطان حسین میرزا در خدمت حضرت فرمان ملاقات ملازمت و بعد از آن حضرت
دولت کمر موافقت بر میان بست و آنحضرت بعد از پنج روز شاه به تسخیر قلعه کالنجر و نواحی
یکی آن قلعه بود بعد از آن حاکم کالنجر با چار زن بدوار زده انفرد طلب دیگر شد
قسم که حضرت جا بانب بطرف قلعه چار رهسپار گشت و این قلعه در آن طرف سلطان ابراهیم
بعد و جمال خان بجهت آن استخلاص داشت بعد از قضیه سلطان ابراهیم خان شیر خان
شیر خان بفسون و فتنه روی بملک بهار آورد و بهوت را از آن بود بند بخود گرفت
و این حیلت برای قلعه نیز جنگ در انداخت بعد از دو سال تسخیر بر حرم بود بعد از
سه ماه در قلعه گذشت بعد از آن ایشان فرقه موزعی زمان آنحضرت ظاهر ساز
لکه عذر می بودند شیر خان بر سر عبارت شد تا بعد از حضرت جا بانب بازگشت
و آن پسر پیوسته کمر منقاد او از نیمه بجهت بر شهر بادشاه سلطان ابراهیم به الوه
از موکب همایون فرار کرد در سال نهصد و سه و سی و یک یزید افغان سر نفیه بر آورد
بعد و آنحضرت بطرف شرقی آدیه امر نمود یزید بهلاکت رسید و آنحضرت بعد از آن
مقاصد همایونی بر کرد خلافت مراجعت کرد و حیث جا بانب تسخیر در اکناف جا بانب
در سال نهصد و چهل و یک بجهت زوال گجرات سلطان بهادر رایت کفت و جلا انتقام روابط
ارادت و اتحاد گشت آنحضرت فرستادگانی را بعواطف ملک بر خواندند و بنی شریعت
تخیر فطرت او مطلق گردانید و هم در این سال تو یک بدار الملک دهلی بر کنار دریای جمنه
نهر ساس فرمود بعد از مدتی بود بین پادشاه نهانه که از قفلان هند بانی بنا بر پادشاه دینی
پادشاه بنه و از آن پس چون شاه محمد زمان میرزا و محمد سلطان میرزا پسر کلان الغ میرزا جانب
عصیان پرداختند و آن حضرت شاه عزیمت بجانب آن کرده منعطف ساخته بر کنار آب گنگ
در نوح بعبور نزول فرمود بیکار صرمیرزا و کشر کلان از آب گنگ گذرانده بدار
آنجا عساکر آن بادشاه و جنگ رحمت و نصرت یافت و محمد زمان میرزا و محمد سلطان میرزا و دیگر
تن دیگر گرفتار شدند محمد زمان میرزا نیز بر آنها پیوسته بجانب اودانه و هر دو چشم آن بدبخت
ساخته و محمد زمان میرزا از بند بگریخت و در گجرات بسلطان بهادر رفت و اکثر ممالک
هندوستان در زمان حضرت گیتی ستانی گشوده بود و بنی زمان مسخر و مفتوح گشت

بیان آمدن میرزا کامران از کابل بپنجاب

بیخ میرزا کامران بنوشته طبقات آمده قندهار را بعسکر بردند و هندوستان نهاد تا
بر کاب کامرانی در زیر ران آورد بجهت که لازم در آن ایام میرزا یونس علی بحکم حضرت گیتی
ستانی فرمان لابد ابو میرزا کامران بر قراول بیک و قراول بیک از دهم بیک تسخیر آن
قراول بیک بیک بیان خواز اراده بر میرزا کرتیه بلاد مور آمد و میرزا یونس علی قرمش را
گرامی داشته کمال مردمی کار آورد و قراول بیک نظر فرصت بوقت بر دو نیم آب بکنار شیر
سیاه ایلی او بمکان نو دانقه بعد از او کرفته دانیکه دو کشتی نو در دو دار کنار قلعه مور
مقرر داشت و بطلب میرزا کامران نوشته میرزا در چشم بر بکار داشت اما از کنار نهر لاهور
متصرف نه و میرزا یونس علی بر او آمد در آوردند مخدوم بجهت و لکن اگر در آنی باز حکومت
این نهر تو است میرزا یونس علی بذیرفتار شد و بملازمت حضرت جا بانب لقا بر کرد
میرزا کامران کس نفرستاد در اطراف پنجاب نشستی که آب شقلم بر آب بود یا
نشود است و حیطه تصرف در آورد و از راه کرت فرستادگان دلاور کاه جا بانب دوانه
که اظهار عبودیت و اخلاص نمود و خبر آن مخلص و محول این حضرت جا بانب محضی
پس وحیت حضرت گیتی ستانی از در گذشت و در کذشت و ملکت کابل و قندهار و پنجاب
با او تفویض نمود و میرزا کامران بکرانه این عواطف شکیبا در کاه جا بانب نفرستاد
و از آن پیش ابوالرسل در رسالی مقطوع شده و بلاغ آنحضرت لب کشوده از جمله این غزل است

حسن تو در عدم افزون بجا — طاقت فرخ و میمون بجا
هر غبار ز راه تو خیزد — نور چشم ز محزون بجا
کردگان از ره لیلی آید — جان آن دیده مجنون بجا
هر که کرد تو جو بر کار نشست — ادا از نیمه دایره بیرون بجا
کامران تا که جا بانب است بقا — خرد و هر همایون بجا

و این دعا بمرضی اجابت در آمد چنانکه از دایره بار مکه از عرصه هست سر فرمان آمد چنانکه
در جا بانب مذکور شود بجمله حضرت جا بانب بتقاضای رافت ذاتی بظاهر گریست و چهار
فروزه سه بعد بدیکه بر بود بخشید و در سال نهصد و سی و سوم بلد میرزا کامران
قندهار را بخواجه کلان بیک بداد و بسبب این شده میرزا عسکری بکابل مراجعت در آمد و از آنجا
راه بهزاره جنگ کرد شکست یافت و میرزا کامران از خوف اقوال جرم قندهار را از دور بکشت

نهضت حضرت جهان بانی جنت آشیانی
به تسخیر کابل و دفع عزیمت و مراجعت بتسخیر قلعه

چون خاطر جهان بانی از رقم مالک عزیمت یافت در سنه هزار و یکم آنکه فتح مالک بخاطر نمود و در
سروفی اقامه سلطان بهادر قلعه جیتور را محاصره کرد و جمعی کثیر از تاتاران بر علاء الدین مهاجر
نموده است آنحضرت در جمادی الاولی سنه هزار و یک از آب سوی مبارک بهار سلطان بهادر
بشتابند بنوشته بلند بر دارند و از روی بی اعتنا فرمودند تاتاران بخوان او کم حضرت نیز
نشست و گفت مردم گجرات حریف این کشتی نیستند که بحیله و تدبیر کشتی جهان را خورم میزنم
پس ده هزار تن را بزیر سی زدیم بخود ملازم کرده و در این اثنا محمد زمان میرزا با نوکران
بی کار بیک طاغه که همان او بعد از بند بحضرت و بگجرات گریخت حضرت جهان بانی بسلطان
بهادر نوشت که بر حسب اتفاق رعیت بایست چنین کردن که بود پس حقوق خاطر نیز بدرگاه
نا بفرستید از سی هزار اخراج کنند در جواب نوشت اگر بزرگ زاده ماه بیاد نوکران نمود
نیز بنا نکه از نیز سی نیز بر این نسبت بگذشت و موجب کدورت گشت حضرت جهان بانی
دیگر باره جواب نوشت که هر آنچه موجب تنزل ارکان صداقت است او را روا نمی باید
نمود و این مطلب را بر قضیه سابق حمل نباید کرد سلطان بهادر با وتباع بجهت و کوشش
مخالفت بنوجهت و تنبیه روا نداشتن تاتاران را بنبود و بست کرور از رقم گجرات کالا
کرور معمول داشت بقلعه رنتهنبور فرستاد بصلاح دید تاتاران در موجب سیاه نوعی
رسد و سلطان علاء الدین بود تاتاران را با فوج عظیم کاب کالنجر فرستاد در آن جهت
رشته تورانی انداز دیر بان ملک و جعفر از مردم گجرات سواران کهه کدو ناکور
نشانه عزیمت نهاب نمودند تاتاران را بطرف دیلی روان داشت و خود بجهت محاصره
قلعه جیتور سعی کرد و بعد از این فوجها روانه شده تاتاران زر از خزانه برگرفته و در
هل خود سوار از افغان و غیره بدون انجام بنده بانه لو فرو کرد و بعد از این جهان گرفت
جهان بانی بسلطنت از تسخیر مالک شرقیه منصرف و عنان عزیمت بدار الملک اکره منعطف
گشت و میرزا عسکری و میرزا هندال و بیکار خرمیرزا حاکم جهان سلطان و میرزا عیسی و
زاهد بیک و دولت بیک سواران بهزده هزار سوار بدفع این فتنه رهسپار شدند و فوج
فوج این فوج لوهم بتصل دیلی آمده اند متصل دایره بیکران نیز مشغول بنیه فوجی کثیر بجهت

باین مالنو

بسیاه مالنو برابر شد نزاع سیاه مالنو بهم از جمع جدا شده در اندک زمانی از دون از سه هزار تن بر
تاتاران را فرمان بلوغ و نه روز از سمون بعد سر انجام ملازمان بنشست و در هند امر نگاه
در آمد و بکوشیده تا کشته شد و جمعی غیر تشتت این فوج بآن طرف فوج بیست ترسناک و پراکنده شدند

حرکت حضرت جهان بانی جنت آشیانی به تسخیر
گجرات و شکست سلطان بهادر و دفع آن مالک

چون سلطان بهادر نقض عهود و پیمان کرد لاجرم اراده تسخیر آن جهان بانی از اولیات بدست حضرت جهان بانی از
اوایل جمادی الاولی سنه هزار و یکم و یکم جهت تسخیر گجرات نهضت سلطان بهادر در این وقت
سی حره قلعه جیتور مشغول بود چون این خبر شنید سراز خواب غفلت برکشید با ملازمان حضرت تسخیر
بشوات آورد بر گفته بهتر آن است که کار قلعه بیکبار گذارند و بکشتن شهر امر در امر فرمود
صد رفاه در دار حرب بنشستن دست گشت نایب خان مرتبه کار قلعه بیکبار رسید و اکثر
سر کفار آمده بیم بر شاه عالم بر تاختند و اگر تا بزد در مناسبت سی منزل سلطان بهادر این را
پسندیده در سی حره نخست و در سوم شهر رمضان سنه هزار و یکم قلعه جیتور را مفتوح نمود
و در این روز بیشتر هر دو در خواهش سوار از مهمات مالوه است در کنار گولاب چهی
دریا قدیم است بهر دو کنار از هر جانب فرهنگ آمده بود جنگ در اسوات و خواهان را شکست افتاد
سلطان بهادر نیز شکسته ظاهر گشت تا چه خان و صد رفاه گشته فتح کرد تا تاریک فتح جیتور
کرد و هنوز چندان ضرب حرب کثیر بوشهر نیافته بود قوی جنگ نخواهد کرد بیم اکنون بدون
توقف از ما باید نمود و بعضی آن رفته هم بتوب آتوب آورند و جنگ بر و شیر را بخبر
گذاریم و در این کار کند و بیوسته گشت در مردم گجرات امر بگرد یکی روز بیست تن از
جوانان رزمجوی اتفاق کرده بدست بیوسته خنده و جنگ نخست بلا دند و گجراتیان را دل از دست بر
داد آن بس کمر کرد از قلعه آرا به بهو بر فرشد و چیز چندی بر آمد و اکثر گجرات قحط واقع او
عید رمضان محمد زمان میرزا با پنجاه تن قرم جرات بسی نهاد جنگ و گریز نمود و حمله حمل از عیار
بوشهر بوجوان تا نه رسانید بیکبار تو بهاد آتش در آورد و بعضی از مردم بوشهر خم رفتم
رسید و پس از هفده روز حضرت جهان بانی فرمان کرد بروی سلطان بهادر بتاختند و جنگ در
انداختند در این میان مردم گجرات بلو و تا روز سیم و هر آن در میدان شب بگریختند
یکم شوال جهان سلطان بهادر فرمان داد تا تمام دیگهای بلند بر دارد و کهه آتش جهان در

تکمله تصویر است

شکسته چنین بدرسید سلطان بهادر بمیران محمد شاه و تیغ شمشیر تن از نوکران خود از خبر
برآمده بر آمده لاکن بآب اگر نمیرد بر بی غلط لوکن بیاب مند و روانه شد و صدر خان و
عماد الملک خاصه خیل بسیار بهزار سوار از راه راست متوجه مند و شد و محمد زمان میرزا
با جمعی از لشکر گریخته و فتح بصوب لاهور رفت و آنروز از لشکر بجرات غریو و تهلیل
بآسمان برفت و حقیقت حال در اوان بعرض شاهی معلوم نمود و حضرت جهان بانی با سی هزار
سوار از شام تا صبح متابعت غنیمت چشم داشته بفتح سرزد روز برآمد تکلف
افتاد که سلطان بهادر بصوب مندو از اکبرآباد اینجا وقت کشته بود شاهی دست بغارت
برد و آنچه بسیار اموال و فیل و اسب فراوان بچنگ آورد خان اعظم هم بهادر و
وزیر سلطان مظفر بود گرفتار شده بتوزک جهانبانی مخصوص و در ملک بلاد مالوه
منسلک آمد و بهادر کار تمام میرزا و تمام سلطان و میر مند و بیک سوی لشکر بزرگ و عجب
آن سپاه گریزان بفرمان از آنسوی فتح صدر خان و عماد الملک بر گرفته بسر
بقلعه مندو برآمدند و حضرت جهان بانی نیز از بنای لشکر منصور روان شد در قلعه نزول
فرمود و صدر خان از نمکخواران گریخته بلازمت پیوست و فلوت یافت و روز دیگر
سلطان بهادر از راههای مختلف بر قلعه مندو درآمد و تخت از صلح بود گفت بجرات
و جمعی را اکنون بدست آمده بسلطان بیرون مندو و آن حدود حضرت جهان بانی
متعلق گردد مولانا محمد علی از طرف جهانبانی و صدر خان از طرف سلطان بهادر در
بیع سیف بهم نشسته قرار بدادند و در پایان چون شب خاصان قلعه از تخت آمدند
خسته و مانده شده ناگاه از عقب سپاه نصرت پناه قریب دویست نفر بعضی بزد بهادر و بعضی
بدست دیگر بیاران قلعه برآمدند و خود بر نیز از خشت دروازه قلعه بر گشودند و اسب
در آورده سوار شدند و دیگر سپاه از دروازه بهر درآمدند بلوخان مند و والی مالوه
تلقب بقا در شهر خبر رسید سوار شد و بسلطان پیوست سلطان هنوز نخواب اندر بود از
شد و رضی بگریز از اهل و بقلعه بوکیر آمد و از آنجا رفته بجرات آمد و در نوح قلعه تا هم
خان هاشم بود بورش او دیگر از نوکران سلطان گریخته بلازم تمام خان شد
بود سلطان بورش خشت و بنان بازگشت خان ناشیده کشانست و سلطان نیز جانب
بلاد مستعد و جمعی بقلعه چنار رسید بزور و نه کسی نیز بسلطان پیوسته و سلطان از

تا آخر صفحه بعد باشد

خزانه

از خزانه و فیلان آنچه توانست به بنود و دیگر از آن طرف فتح و ایران جنگ آور
بالای قلعه رسید نزد رعیت از روز برآمده جز فتح قلعه مروض گشت حضرت جهانبانی سوار
شده از دروازه دیل داخل قلعه شده صدر خان با زنجیرکشان بمیان مشغول جنگ بود
سرانجام خانی لوکان بسوی نگر بافته جمعی نیز بدست افتاده در آنجا تحقیق شد سلطان
عالم نیز آنجا رفت و نشر یافت تا سه روز نهب و تاراج بود جمعی از آن مردمان
ماند و بعضی از معتمدان بتوصیه جهان و سلطان عالم فرقه همراه و اهتمام ظاهر ساختند
و متصدیان بلازمت آوردند تا سلطان عالم بوبسطه ظهور فتنه و فساد بگفته
نهضه و پس از سه روز از فتح قلعه برآمد و ده هزار سوار کار و نور طریق ایلغار راه
بجرات داشته و از رهگذر نیز منزل بمنزل کوچ کرد و دعا گر فروز تا نزدیک تر و تب بحوض
عماد الملک رسیده کرده راه اولست ترتیب جلد فتح این خبر بسلطان بهادر پیوست
قلعه بوبسطه رخشه از دروازه دیگر بیرون شد و بجرات رفت آمده کار تر گیات
فرار نمود و بشارت او تا حوالی دالهر بفرو خشد حضرت جهان بانی بدالهر درآمد و تا آن
بوفاسوی رخشه و بند و بیک و جمعی دیگر بود و حدود تا نیز گذشته خود بیک منور
سوار کار سلطان بهادر بلغار فرمود سلطان بی تشویش رفت و صدر غراب
جنگ بود تا فتح فرنگ ساخته آنگاه در وزد تا بداعا کر بهر نشسته بتوقیت بازنز
و در پایان جهان روز بدیب رفت حضرت جهان بانی بکمایت درآمد و گوهر بتوقیت
سلطان بهادر روانه جشت سلطان فتح بدیب درآمده بود بهادران لشکر از حوالی دیب
قنیم فراوان بدست گفته بازگشته و در راه نصیب بلد و جرم قنع مند و بگرات و مرهاو
و غرقه شدن این راه میرزا کامران از لاهور تعقیب آن رفته و سام میرزا برادر شاه
طهماسب صفوی جمع عظیم در افکنده و ظفر مند گشت جهانبانی سام میرزا بر کوه از مردم قزلباش
تعقیب کار آمد و قندار سلطان خواجه کلان بیک سوار داشت بهشت ماه بکنار جهانبانی
در این اثنا میرزا کامران با سعادت تمام از لاهور حرکت نکرد و در میان میرزا کامران
و سام میرزا حربی بزرگ رفت و اغر بهادر خان سوار از بهادر بیک قزلباش بیشتر و بالیق
میرزا بود و جنگ بقتل رسانیدند و از مردم قزلباش نیز گروهی تباه شدند و میرزا کامران
مظفر و کامروا بلاهور بازگشت و کمران میرزا را بدید آنکه لاهور خالی است بخواهر خود بکنار آمده

چون آوازهٔ کوس سطوت میرزا کامران بگوش یک بلد بهور رسید تا بدرنگ بنادر گجرات بازگشت
و هم در این حال کوکلتاش از کاشغر راه بدخشان در پیش گرفته میرزا کامران بود در لاهور
دیدن و مرخص نمودن بهار بیگ شاه طالب خویشتن کمر بدو قدم بر باد خواهد کلان بیک جمع
کارخانهٔ بود با تمین مناسب مرتب جامه کلید قلعه و کارخانهٔ بود مرتب و خزانه ساماں تعلق دار
و تولائی بزد داران و جز آنکه بر همه بهست بمیان گذارم و کاره کرم تکلیف نیت و خود در بلد لاهور
گرفت میرزا کامران بیکباره آتش بوزش قدم رنجوره و بلا بشاه خان محمد بود از امور نزدیک
بود بگوشت قدم رنجه نمود باز شده بود میرزا کامران قدم را بوی صرف کرده بیاغ خان امان
خواست در وقت میرزا کامران قدم را بوی منظم و استوار کرده بلد بهور موجب که بجهت بر شده بیاغ
باز نیوم چون حضرت شاه بانی بکمیت درآمد ملک احمد لاد و رکن داده از چون سلطان
بهادر بعقبه تا بیک بخوی برآمدند تا این خبر بحضرت رسانیده فرمودند خواهر از جاهای
گفت بسر دارم در بندگی ملازمان حضرت است هر چه هم ادبو خلد عرض کنم بسر می رود از خواب
بیدار کرده بر هر دیدبان نگاهدار در کنار مستعد نشسته تو یک بحریغ نشین بورتن بسر اقبال
رکنیده پاپاتی رو بتاراج بهمه اجمیر تیمور نامه بخط سلطان ع و تصویر تیمور نامه بود هم
در کنار تخته حضرت شاه بانی موجود است بجهت خبر بادشاه بهادر در آن لشکر بر آن مردم تاخته نهم
ساخته آن بیزوان نیز نوازش یافت و فرمان شرم کیا میرزا تاج بسوزانیده و قلعه چنانکه بود
در افکنده چهار ماه مدت محاصره امتداد یافت سرانجام برابر دست یافته نقد کرد بدر
داشت حضرت شاه بانی بفرمود تا بخانه آبینی ترتیب جامه و بقاعده یک کز از جمله دست فرو
گوشه بهادر لان لشکر بوفان اندیشه بر آن دیوار صعود دیگر حضرت شاه بانی فرمود تا بر
دست و بصیه تن بر نیزه نسق صعود جامه و فان شرم لشکر نصرت اثر در امور جنگ مبین شده
بعد آنکه شد نزد آگاه از فراز دیوار بهند بر تو نشسته فرود شدند و آن قلعه بود و بر نقطه آن
مردم بود نیز و او بکه قلعه بود فرو گرفتند و آنان نزد هر سب این قلعه و فاح بعقبه بهادر آورده بر
بیک خان بود در جنگ بیاکه آشت اهر بعد آبی نهاده و بر لب آب نهاده فرود آمده جاد بیک
نیز دلیر لشکر بیرون آمد و بر کوچه موکب بیشه بر کس او نیز بکوچه بر و در میان قلعه بزیر
و محمود آبی با میرزا عسکری در اول بعد و جند نزل شیر بر آمد اهر در ارق شده جنگ عظیم در
پیوست و میرزا رو شکست افتاد تا گاه بیکار ناصر میرزا و قاسم خان و منه و بیک با جمعی کثیر

فرا رسیده

فرا رسیده صلح در بست بر آن شد و دو موکب نصرت کوکب بلت بر بیکوکش زد فرمان
لکنه این نخی لکون و صد اکبوش اعدا رسانیدن و تیغ بیکار ناصر میرزا و شکست خان لقا بهم امر
نمود بیکار ناصر میرزا بخیر از بدبیری بود کار جنگ بود افتاد از جانب خان لقا عالم خان نوری
و جمعی بیکر از قزلباش نمود تا جای ملک تیم خان بدر بود و درویش محمد ترا شیر بدر شوخت خان در
آن جنگ بشهادت رسید در این تا شعله رایات بلند شهر نمایش گرفت و تیغ بر تیغ در این
فرود و جمعی موکب بیشه بر فرار سید تقریب بیکار بفور تن از شاه خان لقا کشته شد بعد روز
بیکر موکب بیشه بر جان پناه حرکت نمود میرزا عسکری مرض داشت و اکثر تمامت اردو نهر
در آن بر دمان بود موجب زحمت است از بیم اهر خان شرم خبر میرزا عسکری و مردم او بیکس بر
نهر نفس و حضرت شاه بانی روز نوم جمعی از نوحی بیشه بسیر آنها بر آمدند و امور سلطنت تمام
بدانشه در هند و بیک و جمعی کثیر بسیار بکشته و بتن بسیار بیکار ناصر میرزا عنیت فرمود بر روح و
و نوسار و بندر بورت بسوی قاسم خان سلطان و بکیت در بود بسلاد و بیک ایک آغا
و محمود آبی بسوی بر جمله بهادر خاص جانه آگاه اهر بند در آن آنکه در عرض ملازمان دار الملک
اگره خود بیش رسیده جمعی بر بطنان نوشت لند و از مالوه نیز خبر رسید شکندر خان و ملو خان خروج کرده
بر رفته انبور جاگیر دار هندیه تا خشه و از آنجا به اجین آمده و بیان نیز در اجین ذاهر شده
و اکاب قصه اجین بسوی محاصره نمود لند و درویش علی کاب دار همگران جمعی بود کشته شرح و قلعه نشان
امان طلب و آن حضرت شاه بانی بصوب بیان دیره مو جهت فرمود چند گاه در مالوه اقامت جهت
مندو بسوی مستقر اورنگ سلطنت حشمت آن صفت بنظام امور نفوذ لاجرم گجرات بسوی میرزا عسکری
پرده کوچ بر کوچ بلا پرده بمند در آمد چون خان لقا از وصول موکب بیشه بر آگاه شد قبه بر کمک تجهیز

از دست بازنهادن میرزا عسکری
ملک گجرات بسوی بندر جهاب

جان اقدام در میان میرزا عسکری و سایر امرا آن بلدت بر تفاق افتاد چنانکه بر اقدام بنا بلکه
خان لقا کرفته بر انگیخته خان جهان بر از وصفه و امر خان نخوانند و قلعه بورت بنا کرده
با یکدیگر اتفاق کرده ولایت بسوی بسیار در تصرف جمع الدخان نوشته تا کم جهان او بنگ بعد
بر آوقعه بندر بورت بر تا خود خان جهان در بیان بتوب تفنگ بر روح آنکه قاسم جهان خان
دست از بیان شاخه کاپا سرشت و از آنجا بجمله آبکر آمدند ای جمیع و سپاه خان بنا کانی

تا آخر صفحه بعد آنکه از

داشت کیفیت را مستحضر شد و بیرام را، میرزا را بطلب عسکری میرزا از بلخ باحمد آباد رفت و در خان
و محمد خان ولیعهد سلطان شیدنه بلخ را، شه متحرف در آمده و سلطان بابا در راه احمد آباد نماز
عسکری میرزا تعویق به بیست هزار سوار با چشم در برابر شی فرو آمده و جنگ تا داده بی تاز و
روان شد سلطان بابا در نیز دند و تعاقب گشت و سپروان لشکر بدشت هر دم او در جا رسیده
بسیاری از قوم سلطان بقدر رسید نیز سلطان بی تاز رسید تو دیر یک خان لوازم تهان بدین مول
داشت و میرزا یان بآن اندیشه در دار الخلافه اگر خلاصت بی تاز افرنگانه، هر دست بعوض تاز نیز
و تا کنر بدشت هر در صلاح بی تاز بعوض سلطان بابا در آب تندیه در تکوبک بی تاز بر دست بگذشت
بر سر بی تاز آمد تو بی یک قلعه بالا گذاشته در نزد بعوض جهان بانی موست و از اندیشه بهوا
میرزا عسکری و بیران موعوض داشت حضرت بابا بی تاز کانب ایران گشت و در عرض راه آن سلو
در داشت ایران بیچاره نانه بعد زمت فرصت بیوسته آنحضرت سلطان در آنکه شمول احسان
داشت و نیز محمد سلطان میرزا والی میرزا قوچ لو فرار کرده بعضی خبر و حول موکب بر حسب هر از اندوه
بشوع بیست تمامی لقا ده، میرزا مذال بر اندیشه در شد بی تاز آمد و گشته نه نه و میرزا منه ال، نصرت
و ظفر بموکب نصرت اثر رسید و چون حضرت بابا بی تاز باگره رسید بعوض بار جای که قلعه نه و تو
بی قلعه ویرانه در آمد و سلطان بابا در روز چند در جا بی تاز نانه به دیب رفت و بدلاد تحف و ارزش
فرنگ ده امیر الامرا، بنا در بعوض رفته آمدن فوجی لو مستعرض در این آنا ده میرزا عسکری بخراسان سکه داشته
بودند و سلطان بابا در به دیب بی سلطان بام باکه بموجب طلب آمده ام چیز از بخواری بیام ادراک
فرصت بیام سلطان از شاه راه حزم و احتیاط آمده در سیوم ماه رمضان نهم ماه و سوم او خرد و
بعدد در چند بر غراب سوار شده بر سر شی و بر دشت و بدشت در تاراض کهم و از آمدن پشیمان شد
و باز گشت فرنگیان با خواند بسیند ده اگر در این حال این صید بدست افتاده بنده از چند از دس
بگیریم ما این بیت لاجرم در زی سر راه او آمده عطی لو آن چند توقف فته ده بعضی کف
از نظر بگذرد سلطان لوی از دنبال بنوشته و توقیع غراب نوشته تا فرنگ خواست سلاح بردس
باز کرد سلطان تمیز بر آدم و او بر دنبه حسته و از غراب بی ان بنوا بنوشته حسته غراب
فرنگ ده از ده یا آنکه بعضی تکوبک سند و سلطان سلاح فرو گرفته جنگ در بولت سلطان و
او مرغان نهود در آب انداخته او میان لو یکی از مردم فرنگ دست گیر کهم تو توکیه سلطان
غرقه بحر فنا شد هر ایا نسی تیر ضایع و طبل شد نه و کلمه بابا در کشتی تاریخ این واقعه گشت و بعد القصه

بخ سلطان

بخ سلطان از میان برفت و منت نی بهلک نداشت جایی گرفته محمد زمان میرزا در مصیبت سلطان
جامه کبود بر تن کرد و در لباس زراقی بعضی از خزاین بخراسات بولایت آورده و بعضی بلدت فرنگ
در آمد و یا خارات بر قشه و خوش بابا در سلطان بابا در نسبت فرزند در بلدت کهم کاهی
فرنگیان دعوی تخت سلطان بولطاهر و کاهی بوشیده از زیر زلاتا تجویز خطبه نام او کنند تا آنکه
روز در مسجد صفا با مش خطبه خواند و در آنجا با بر بقی، علی الملک بر سر شی لشکر آورد و او
هزیمت کهم محمد زمان میرزا مرا و بهمراه از کثرت بی تاز رسید گشت چنانکه در جای نهم مذکور بعضی
حضرت بابا بی تاز حسته بی تاز بدار الخلافه اگره نزول فرمود طایفه اطراف و چنان اکثر
در مقام طاعت و انقیاد در آمدند ماری و خوج لاری، یه افزوان بعضه تمامت ممالک آن گرفت

حرکت موکب حضرت بابا بی تاز بر تسخیر
بنگاله و وقوع آنمالک در حیطه تصرف فقیر

در آن هنگام در حضرت سلطان بی تاز اندیشه آن بهمت امیر بابا بطرف گجرات یورش بعد بر دلگار
از معه سازد جز خروج شیر خان و انگیزش فتنه او معروض گشت لاجرم حضرت بابا بی تاز عزم
یورش بنگاله بعزم و قرار بر آن شد پس از دفع شیر خان ملک بنگاله را موقوع داد از شیر خان از مردم تباه
داده از تخت فرید مرید نیز حسن ابو هم شیر خیل بعوده تا در نوکر خان لودی بیست
تا جان او اهل در نوکر سلطان جنید بر لای حضرت کیتی ساند آمد و معوجهار این آنان بر فتنه
انگیزی ملالت کند باید شی بقدر حسن فرید دار الکفر در این آنا بر بر بر داد و بالای بر بست اقامه
در حقیقت او جونه راه زنی و سرقت بر دشت در اندک زمانی گروه بر از مردم فتنه جو بر گرد او
انجمن کهم در این اوان حکم ان بابا را از امرا ان نوعانی بعوده خست زندگانی بسر جا حواند کشته
شیر خان با مردم خود با کاهشه اموال بخانه آدهم از آنکه با راج بنارس با حسن و حدود بنیاد
متحرف شد و نیز با سپاه بر قتن بنگاله جنگ لکه نصرت یافته آن حدود و نیز تصرف کرده
تا کمال با نصیب شده و الی بنگاله جنگ و جدل می نمود و از عزام آنکه شیر خان شده در راجه و سپه
بنجر و ان داد او اهل بخوبیت تا از آن کار خواه آگاه شود هم رخصت نداد اما مخبر بدو نوشته در
کیال شود بنگاله دست بنا ز و در فلان تا از دست بلد و در آنوز بر حسب دیار کیک با بیقو
قضا را آنکه نوشته بود بظهور پیوست بجهت یورش ممالک شرقیه بنده نظر حضرت سلطان بی
تا میر فقیر عماد بضبط دار الملک دهلی مقرر و حکومت دار الخلافه اگره بمیر گدو میسی گشت و

محل تصویر است

تا آخر صفحه چه بعد بنا

و بلاگار ناصر میرزا پسر عم آن حضرت بکالپه جایگیر او بود رخصت یافت تا بانضمام آن دو فوج
او را گذارد و نواب الدین محمد میرزا و شوهر کلانک بیگم خواهر آنحضرت بعزیمت تسخیر دوآب آن
موکب حضرت جهان بانی بمراتب تهیه مالک راه راه آوردند میرزا عسکری و میرزا
منداول و اکثر امرای درگاه همراه بعضی فوجی در تعلیق خدمت شیرخان در آنجا بود رسید میرزا
زمان بشفاعت همشیره حضرت جهانبانی رهایی یافته حین استقبال دیر رفته و با
حضرت دانوکه از دیگر کنور بلاد شاه تاه شرف و بالطاف خسروانه مفتخر گردیده بانواع
قلاع خاطر جاهر بجمعیت شیرخان از طلوع رایات نصرت و تواطی بلاد قطب خان
پسر خود و جماعتی در قلعه چنار گذاشته بی نیل بکالپه روان و آنکه سلوک فرمان و ملازمت
بدست آورد حضرت جهان بانی به تسخیر قلعه چنار زمان کمر او میان و از سلطان بهادر دست
بر کشیده بکار حضرت جهان بانی فرار داشت و در رفع حصول حصینه کشت دلیر و دلا بود
بر کشتیها تو نیت سابط نمود و از قطعهای تخته بر طرح تخته آن خان طرح ترتیب ساخت
و محمد میر خود منداول کشت و نیز الله قلی در آن شغل نوین کار بود تعبیه نمود قطب خان
پسر شیرخان از آنجا فرار نمود سایر مردم قلعه امان طلبیده و قلعه بتصرف اولیا در آمد
و قرب و منزلت بسیار امان یافته بعضی دو و مخان در حق ایشان شفاعت کرده بعوض و تسویر دستهای ایشان بر بدن
جلاد و جان نمود امان بادشاه جهان پناه است اما حضرت جهان بانی او را بملازمت فرمود
و مخان را بعوض طفل بادشاه نه نوازش کرد و آن قلعه بدو گذاشت و آنکونه محمود
هنگام کعبه نهانی زهر خورانده تباه کشت این وقت یورش بکالپه مصمم شدند
نصیب شاه حاکم بکالپه زهر از بدرگاه بهار آمده از شیرخان جلاسی خواست و این معنی
ضمیمه اسباب تسخیر بکالپه حضرت جهان بانی او بود بخشیده و جونپور و آنکه خود بلند و تنگ
و چنار به تنگ میرک غنیت و عسکر نصرت تا ترا راه بسیار شد تعجلاه درگاه مرض
دهشت موسم باران رسیده دعوت کشتن از بکالپه نکشت و شوارست اگر چند در تنگ کیرا
حصول موقوف تعبیر است اما والی بکالپه بعرض تکفیر تحریک شد و حضرت سلطانی مرجعت
ادوکان کوچ جاهد و بیا بکنور لشکر بود لبر ساعت میرزا منداول بود بنیج سی منزل کشی از آب
گذرانده تا از آنسوی آب را مسار سقو و این خبر رسیده جلال خان پسر شیرخان خود را

محل تصویر است

تا آخر صفحه بعد نیز گذاشت

خود بر از بدر سلیم خان نامیده بود بجنس از بهود بتعجیل آمده و قصد کرد بود
شبه دروازه بکالپه مضبوط کرد آنیک فتنه دیو و شیرخان بمعنی اجتماع رایات نصرت
دریا زمین خود نیز خبر نزدیک راه بلا رکته مسیر کرفت تا اگر موکب بادشاهی بکالپه رسد
از این راه به بهار رفته تورجی افزاید و جمعی بود در آنکه نهضت کرده بود خبر
کواسته و حضرت جهان بانی از آنجا کنور ابلاغ بهیک جابوق و بعض امور مهم و نیز شش
نمودن لشکر مبنی حشم و فرع کار بادشاهی بتوبیک بنوکر کوچ رسید جلال خان از آنجا بدر
برفته بود فوجی بسرداری جمعیت خود آنمردم بنوز مستعد بکار نبود فرار آن ندیب آب
یافته و چند تن از امرای لشکر بادشاه شده حضرت جهان بانی حرکت سرعت فرمود و مردم خان
فرار کرده حضرت جهان بانی کوچ کوچ امر بکالپه نهاد و تا بیدات بخواند در بلاد بعضی
جلی و بیخ بکالپه بعضی و شیرخان با سایر مردم افغان علاقه خزانه بکالپه بود کرفته از آنجا
کند بود بر آن آمد و آن قلعه حکم اساس بود از راه جنبانس بر منبع حکمران قلعه بر آن
بهر جلت و ضرورت در توانست خود دست و جلاد مردم بسیار بود و در آن قلعه جا بجا
سد دو کرده حضرت جهان بانی نیز در بکالپه بعضی و کالا بود بوجه و میرزا منداول نیز بخدمت اجازت
امر بر او الملاقه اگر انهاک بکالپه سلطنت آنچه آنوب همی بود افزود حضرت شیرخان وقت انتظام
نمود بنا بر او بود کرفته میر قطع حاکمی بود بکشت و به جونپور در نهاد و میر جلال خان
با دو سر منزل افغان الیغار کرد یوسف بیک پسر ابراهیم بیک جابوق همراه با بیک
جلایر حاکم جونپور کفظ و حراست تحکم داشت دهار کوه او بود بکشت و اطراف جونپور
فرو کرفته با بیک جلایر در حراست قلعه بکوشید و فرج جلاد بود و مرض داشت و از آن طرف
میرزا منداول بجای میر قصر عالی از اکره برفرز و نقاره از جلاد خسرو بیک کوکلتاش با عمر از
امرا از بکالپه دلاور تمور میرزا فور الدین محمد او لود در فتح بکالپه بعضی بر فتنه و دم از عصیان
و بنا بر این نوید میرزا منداول نیز هیچ موانع مخالفت داشت با بود از آن موافقت کوچ انی
اخبار کوشش بادشاه جهان بانی کشت تمنی بقبول بود و از اعیان شیخ نعمان کوتاه بدار الخلافه
اکره و قبه میرزا منداول بر بلال موغلو و نیکی از غیر اندیشه ناصواب است این حال در استصلاح
جماعت افغان یک زمان سانوتیج راه بر کوشید و میرزا منداول بر کجا طاعت در آمد و کنار آب
امده بر بطنیان بر آمده بعضی بارهه در ولایت بنا بر اهتمام و ورزیده چندانکه میرزا منداول

محل تصویر است

تا آخر صفحه بعد نیز گذاشت

ابوالقاسم و حسن ایشان خان کوتیغ بولکون اندر و در یک نفر تکوبک بانی پادشاهی بود نام میرزا
خطبه خواندند و شتر کوچ کفته چنین میرزا منذال تمنا و در حرم دلدار بیکم آمده جبه کسوه اعلی بعیت
و بولکوار است بتنش بدر قمت این وقت شاه کامران است از هم این جامه و تن کفر تمنت از آنکه
تو خود بالا و کوش بحرف نعمان مدهم و کمر بر بلاد کفر مزن و مدد و کوک خود مسازی چنین کار
ناصر میرزا و میر فقیر علی این قصه ناکوار اشنیده نزد الیغار کفر بدار الملک و بلی بحرات حال کفت میرزا منذال
و بلوس خفت نوال بلا بر کرفته دیلی رو بجا حرم حافظه نزد میرزا کامران چون این خبر شنید مادر
بیکار ناصر میرزا و میر فقیر علی از لاهور کوچ نمود چنین که هوقبه سعیت رسید میرزا منذال از
عدم کاردانی که دو دار الملک فه اکره تمنت میرزا کامران اخر با کره آنکه میرزا منذال
از آنجا بلور اندی والده اش دلدار بیکم از میرزا کامران فرستاد تا میرزا منذال را و هم
نظر حشمت بعد زمت طبند و این حال میرزا منذال را از الور آورده قطعه در الکوه انداخته بمیرزا
کامران ملاقات جا میرزا کامران اول نوازش کرده روز دیکر امور فتنه انکیز را تفحص
داشته روز دیکر میرزا کامران و میرزا منذال باتفاق امور بدفع فتنه شیر خان از آب سیور مقنه
کنج توفیق این فرصت نیافته منتظر بنشستند چنین علی بکمال بدلت اوبار الکت در آمده مستقر
سریر خلافت کشت بسبب عشرت و مرد آمد و در ایام غفلت و غرور بر دهر کشته و در انجام
امور بزرد خفته فتنه انکیزان هم از بیم بیدار ایشان سر نخواب تهند بیدار آن خواب غفلت بر
کرفته و بیان بلای کوب فتنه و آشوب همی رخنه و چنین مقرر شده بود هر ایام تحکم مواسم
شاه تا از خیال نا کهان در بیکاه بی نمدار موضع نمرد تو بیشه عظیم خبر دود دار کاه
سلطنت بزرکی بزرکی لقا کند لاجرم در نحو اکال صمیم بدر وسیله هم توشه بعوض و نیز حضرت
جهانبانی با قرنوانی عزیمت بلاهور نهضت نمود و با هنکیر از کثرت باران سیلاب دهان
طوفان بدریای بی کران نمایان بود ملکوت بکمال بود بجا نکر قرار بکذشت بستقر قلعه
در نهار شیر خان از آنجا این خبر از چهنور دست باز داشته بر دستاس رفت چون
بشهر نومن رسید شیر خان قلعه دار روی بود نشسته با لشکر و ادوان تو بیک
جان لکه چنین این خبر بعرض رسید پادشاه کیخسرو بود در کفر بر آب کنک رو حیث کرفته هر چند
در کاه عرض کفت این نهار ار بصواب است مردم مسعود با کروه نخوه بر برآیم بذر رفته شرکت
و در موضع لمیه از نفاقات بهیچ بود شیر خان تقابل اتفاق افتاده در آب سیاه آبی است کنار

نام دریا

نام دریا سیاه واقع شد موکب پادشاهی آب بوسیله جور فرمود و هر روز در اولان جانبین جنک
مراقبه و از مردم قبال تعلق می رسید تا موت مقابلت و مقاتلت همه آدمیان و برادران کرام
نیز هر یک فتح مکتس بر آزاد تفقه توفیق موافقت یافته شیر خان بروه باز فرمود می
و کاه تخی از صلح میرانند و بحیلت و مکیدت در نزل تعجب نشسته کر بادشاهی غفلت در زیده
ناکاه شبکیر کفته بکنام نمایی صبح از عقب اردو بیاه و سپاه خود بر سر بخشی کفته لشکر پادشاهی
و حضرت یافته در این بر اسب نهند و جنبه جنک بر تن آورند حضرت جهانبانی از غفلت سپاه
حیران کیره با هر جلدیر و تردی یک دفعه یک بار آوردن تدبیر جا بیکم مورخه و
بیان بر دو بر ابهم نهند و نیز میر بلوان بخشی جمعی کرد و اطراف را بهم مقتول آمدند
اما شیر خان نیز مرد کفته آن مستوره و در حمال ستر و حرام او انه حرمت بیکم چنین حضرت جهان
بانی موقع بلی کفته بلی شتر یافته نا چار خود را بآب انداخته قفا را از آب جدا ما نیز
و بدستاس شتافتند و نیز شاه کنات رسیده و از آنجا بر سید جهانبانی دار الملک نظام فرمود نظام
او دیده چنین بود شتر بر کشت بر آنم تا نیم او از تو بادشاهی بدیم و در این قصه بلیه در آنجا
نهر حضور بلای تنصه و هلاک و شیم امر جلد میرزا محمد زمان و حسن از بلوه و جهان خضلد غرقه بحر فنا
شدند و آن حضرت با میرزا عسکری و نیز چند الیغار کفته بلاد اکره نزول کفته میرزا کامران
بتقلید آنکه نایل دیلی از روز چند میرزا منذال توسط میرزا کامران و والده اش شرمنده بعد
حضرت و ادراک عفو و عافیت فیز کشت و حضرت جهانبانی تدارک مافات اشتغال بقیه امرا
و مردم بهاری میرود از بلاد الغذه مظفر میشدند در این اثنا آن مردشناکر هوشیار بود از جنان
آب بر خطر کذشت هم بود بیدار کشت حضرت جهانبانی بوعده خواجه وفا کفته وادی تیم
اوز بر کشت نشیده و هلکه در آنروز از دو صاحب کشت بحر شد و در حقش جنان
اکرام و از بندم غیر حاجت و نیاز از بدره احوال او و قبیله اش رفع کفته و از آنطرف شیر خان
آنکه نکاله کفته تا هر دو بهار آمده متوقف شد و جلال خان و جنتی بیک نکاله فرستاده
با جانبکر قابک جنک در هولت و ادبو جمعی کشتند بود حشر فطر شیر خان از نکاله
فرقت یافته در کیه دو جو نور او تهور دافکنده و آنکه بود متوجه کوید بر کفته
قطب خان با جمعی در کالپی و اناوه فتنه بر انکیخت حضرت جهانبانی خان کوکه تا هر کار هم
میرزا دو کم حاجی خان اوزبک را آنکه بود کاکیر ایشان مقرر بود بسکندر سلطان در نظام خبر حال

حمله شیر خان و بر هم زدن

حمله تصویر است

حکایت بیرون بنکاله

تا آخر فصل بر نفیه کذاشته

متعول بعوض بر او بتاز انجا تا جنگ و جنگ در انجا خنده و قطب خان در میان جنگ کشته شد و نظر
در منصور باز شد قشه حضرت جهان بانی در دار الملک آگره بر ترتیب سپاه و اصلاح امور و ترضیه
قلوب پوشیده نیست میرزا کامران لیکن تدبیر متمال نشست و با همه قربت سپوتان مردم بی هنر
و از کابل داد و زمین تمال اوبه و قابلیت بسیار خوب او بتر بود در تحت حکومت داشت
در چنین وقت تمارض نعم از خدمت تقاعد ورزیده خواهر کلان بیگ بود جمعی کثیر
بلد هوا فرا آمد و خود نیز در از پادشاه لکایه از دنبال او بر وقت حضرت جهان بانی فرمود
اگر تو خود هر لاشی شوی با مردم خود هر لاشان بیرق رانند و آنچه بود خود در دست
آن جمعیت افزون از سپوتان بهمان جنگ و بیقاعی و موعظ حضرت جهان بانی اتفاق نمود

توجه حضرت جهان بانی بدفع فتنه شیر خان .
و مراجعت بعد از آب و بان ، بره سوانح

حضرت جهان بانی با عدم اتفاق برادران و تفرقه لشکریان با لشکر اندک بدفع دشمن
بی شمار اقدام نمود و بدین امر دل و استقلال همت جای قلت اولی و کثرت اعدا
در نظر نیاورد چون موکب پادشاهی بموج بور رسید شیر خان با لشکر انبوه از آن بلوس
آب گنگ عبور گرفت آن حضرت با آن سپاه اندک در زمانی قلیل گذر بموج چیل بسته
قرب یکدو پناه تن دلان دلیر خود و مستعدان رفتار حاضر بر همان بی آیین سوار شده
و چنین لشکران دریا بار آب بود بر پرده بی عزم مواجهت با وی نهضت افغان فیا بر گشتن
فیل بر انگیخته قواعد بر دم سکت از اردوی پادشاهی توپ بغیر تفکیک نرخانه قوام
آنقدر بود هم شکسته و لشکر مخالف هزیمت شده و لشکر خان خان جامه تاخت جامه بلند
باز شده و صلاح در آن دیده که از آب قنوج بگذرند و قنوج روان شده در آن راه گشتیان
مخالفان مخواره توپ از توپخانه پادشاهی بر کشتی نزدیک مخالفان بود و هم شکست
یکاه در نواحی قنوج امرا در امر بیعت در اخترکار سلطان میرزا و میران الغ بیگ میرزا و شاه
میرزا و میر تیمور گورگان منتر و بنده دختر سلطان حسین میرزا بیعت و کاهی بعضان در آوردند
با کاطرق بیقاعدگی مشی گرفته موجب آن میشد در حین وقت دفع لشکر جمعی بیکر نیز بآن راه آگاه
شده بگریختند حضرت جهان بانی بر رسید طرق فرار قرار بر آن نهاده از آب عبور کرده بر طرف
ده مکنی نقوه جنگ در انداز زمین پل بسته عبور کردند و در جلگه خندق نصر از اهالی قوچانه در جنب

حمل تصورات

تا اینجا مقام بعد گذاشته

خوشنظم شیر خان نیز در برابر نشست و خندق برآورد و بر او از دو طرف سوار بر دیگر
پیش بگام ، بران بوسیله ان بطل روحیان انها رحمد خان بود و کوشت قرار آن شده قوای
روز دوم محرم بجهت آنکه جنگ شود اگر مخالفان شیر هم آنجنگ شده کار بنزد بار انبوه و اگر نه در مکانی
بلند بر شده و مضرب خیام کوه میرزا حیدر دوغلات بخوب او زیر دو صفها بار شد آنحضرت
مو در هر چیز بیمن بر بسیار آن حضرت آقران و اقبال بهمت جلد شیر خان نیز کار
قوب و سپاه بی بیقاعدگی جلال خان در مرتبت خان و جدید نازان ، میرزا منداق او در دوا
شده با زخمی در اراجی جلوه ، یادگار ناصر میرزا و قاسم خان بر ابر شده و بر مزید
و جمعی بیکر ، میرزا عسکری بقاید شده از تخت ، نیره جنگ ، بین میرزا منداق و جلال خان
نمودار شد جلال خان از آب بهاری و میمنه بجوشهر بطرف ابر تا جنگ شیر خان بخراج
بدید ، جمعی کثیر بجوم آورد خواص خان و بر مزید شیر میرزا عسکری جدا آمد بجد و حکم جمعیت
افغان شیر امر و جنگ نمود امر بیکاشته آن حضرت و مرتبه بر لشکر مخالف یاتمه و نیره دو
کار از دولت پیوند شکست ، یادداران دیگر بر آن نقل بیشه کار کرده حضرت جهان بانی
بر عزیمت بجنبید و از جنگ در زدن دست نکشید و اسوگیر بر یافته بعضی تا کی آب گنگ شتافته
در موضع قنوج در افتاد و حضرت جهان بانی با جمعی لحوالان بر خیل سوار شده از آب عبور جامه در
گذر دریا از فیر فرو آمده راه بر آبدن بوشیران بعد یکی از آب همان از غوغا بکنار آب فیر دست
بیاوری بر گرفته ، بلا آنکه آنحضرت از نام و مولد محمد پرسید گفت ، هم بسم الله محمد و مولدم
غزنین و از بلدان میرزا کامران حضرت جهان بانی بنواز شاهی خسرو شمس امید وار عرض زانو
مقدم بیک اسب خود بر عنی کشید و بمواعید الطاف بی شمار نوید ، حضرت جهان بانی از آنجا
بدار الخلافه اگره اقبال در آنجا نمای بکامرانی رسیده همراه شده و در موضع لکهنو نیز جمعی
بمردم آنجا بار بعد الیغار کان بدار الخلافه اگره در آمده ضیع بیکر نیز قدوة الملک میرزا و شاه
صفوی در میان نهضت صفوی بکمال علم و عقل بنا زدلت و شمخ بمودت او آنقدر سر انجام امر
جهان آرا قرار آن یافته بطرف بنا بر حرکت نیز ، اگر میرزا کامران در تقام فرصت سر انجام
رخنه از فساد در ملک کامکار بسته لکه بی بیم عزیمت ادر بلد بهوره که در حضی بکامران در دوا
عزم کامیابی شده در دو هیم این ماه بر فیر عابد بیکر اراجی خواهد و خیمه موکب سلطانی در الله بهوره
میرزا کامران اقبال کهم ملازمت ورزیده در بیع دولت منتخ بهمت نیز منازل لاهور بهوره میرزا عسکری

تا اینجا مقام بعد گذاشته

تا اینجا مقام بعد گذاشته

از سبل رسید و شش الدین محمد در کاردیا دست بهم حضرت جهانبانی بود از آب برفرح آدم بود
و حضرت و موبو الطف بی نهایت گشت و در غرا ام الاول اندر جهل و هفت نامی برادر
و همه دیگر بلاد مان جمع آمدند و همه موافق بود آرزو نموده هرگز کوفوف نکردند و در این باب
تذکره نبوشته حضرت جهانبانی از زمان تفاق تخت اندو و فرمود تا سلطان حسین میرزا در
خراسان راه بدیگر جهان نوشت بیده بر لماکار ماجرا کار نامی جهان و قرب متقدم و سامانی
بکمال معلمت خراسان ده سال در حظیره اقدار ایشان بود بیک اشتغال بود و از ساحت
این فرزندان خبر یک تن بیع آنان میرزا هرگز بدم بوشت اثر نامه و مردمان بلاد ترکستان
الی ده هنجا بر زبان داز بهم آفتی ملکت هندوستان سوده حضرت کبیر سانی با هر دو خصایت
آدمیوا از عموم اتفاق تا بدست جهانبانی ناکان دولت مردم خردمند با تا هنجا ظهور بود
تدبیر کرده با بیاد سفر و فتنه فرق تا بیخ آنچه عت خواه گمو خوبی لو فرامو لکه
هر یک بخشی را نه داند شب جنگ تدبیر نبضه از فرق بکا و اتفاق نبود و بخت تا تمام
تا ماه و بدانی کونه کاهی طرح بخش میشد کنی در خاطر میرزا الکاملان و میرزا الحق اشتر لکو و تبت بکی
بر آن نبود بطرف برا کنده تمر و میرزا الکاملان نیز هر وقت بکاهد و بکوشه عشرت اوقات
سپارد و صدر الامرا زیره را ناصر عبد الصمد خوبی نهانی تمو شرفان فرتاک و الطاف موسوت
و اتکاه نبود و در خمن نامه نوشت اگر بکاهد بتور سابق بنی باز کار از کار بر شد بتقریب سایم
شرفان بمراز نیز واقعه تا دیط قرم بکی انکاکنی از جمعیت لاهور اندیشه داشت در این اثنا خاصه
بامد و شرفان او بکر بر دیده دست و از آب رست عدم اتفاق برادران فطر رحمت دیگر کرفت
و چه الحق لو بر دفع مدعا بادو کس بو بفرتاک از حقیقت امر آگاه نبود میرزا الکاملان فرستاده
شرفان بود در این لاهور بدید و دو آنروز حتی بار لکه حضرت جهانبانی بود شرفان آن بی متمرد
سده با ولد بود و همچنان جهان قاصد و از بدیر شرفان بود تاک و شرفان بر کشتن از آب دیگر گشت
دو این اثنا مطلق ترکمان ده تبرا دلی دو نوحه آب سلطان بود میل شده بود باید و گفت کنر
از آب سلطان بود عبور نبود لاجرم او خر جمادی الاخری حضرت جهانبانی و میرزایان از آب
لاهور ده پایاب بود عبور فرمود کوچ بکوچ تا کنار آب جنداب رسیدند حضرت جهانبانی
بجز جمعیت کشمیر کاط بود میرزا حیدر دو بیتر از تو بسوی کشمیر فرستاده و بدانجا بود امور کشمیر بتوسط
میرزا حیدر و بعضی میرزایان حضرت جهانبانی بدانسوی رکنه و آن ولایت را مخرج و بخش میرزا حیدر

پایاب آبی بود که پایاب
بر زمین آب بی و از آبی
پایاب توان گذشت

ماموز نبود

ماموز نبود و در سه و اولا جمعی نبود شهر رود اگر اراکشیده بود تا نه غیب مرکه بامد این خبر
بعرض رسید حضرت جهانبانی نیز از دنبال ایشان بلاهور آمده و در کنار دیا خرب بود میرزا الکاملان
و عسکری میرزا و اخواجه حسن الحق و خواجه خاوند محمود متوجه کابل شده و محمد سلطان میرزا و الغ میرزا
و شاه میرزا نیز تا پیوسته و در هفده شهر رجب بسنه و هفت و هشتم حضرت جهانبانی رو بخرابت
سفر کشمیر استوار گشت میرزا منه الی و بیدار ناصر میرزا و قاسم حسین سلطان هزاره نقه در یک
سند رو نمود و بخش حضرت جهانبانی بیاید سند توجه فرمود بر از چند منزل مثال میرزا و بیدار ناصر میرزا
بخواهش یک مرکه از ملازمت حضرت صدا کوبیده با تیشه پیوسته بود از آن حضرت باز ماند در آنجا
قاصر عبد الله با تنی چند از حضرت افغان ذاریه فرو آوردن میرزا مثال ایشان و کرکه خواهد با در دفع
افغانها بود تقدیر سینه قاصر قصاحت بعضی کنایت بود و حضرت جهانبانی از راه دشت متوجه بر
بود و بر تختی و قاسی الکاملان بسوی آب باب و غنه در پیچ طلان نبود و بتوکل طرف نزل لکه باد آواره
نقاره بلند گشت و معلوم شد از راه میرزا مثال و بیدار ناصر میرزا است حضرت جهانبانی میر ابو
ابو البقا را ایشان نفر تاک او بروشت و با بخان بند آمیزد ایشان بود است آدکه قاصر حضرت
ساخته و متفق امر بولایت بکر نماند و خواصان و فوج عظیم از مردم افغان از دنبال مرآمدند
اگر چند لشکر بیشتر هر عقر اندک بود بنزد آنها بیک نزدیک خته و در داد خر شعبان ده روز بیشتر شهر
بلاهور رسید امیر سید محمد باقر حسینی ده بیاد سلامت و صدر عهد بود هیئت نبود بهان سلطان مدفون شد
و آن حضرت بر فوت او بر افسوس و نبود و بخش تو یک بر طی بخوش لکه که از زمین داران و
اعیان آن سرزمین بود زول ذمعوفان عنیت و غفلت فرود رحمت محمد بهلول و کیک بیک
بر و فرتاکه بخطاب خان جهانی و علم و نقاره هیبه وار حشمت بفرتاکان غفته با رو در بیشتر هر ذمعو
بخوش لکه ایشان لا اقبال لکه تبکریم و توقیر ایشان بر دهمت غمه و تیکمو لایق قدیم کو و فتح
فراوان لب بان آورد از آب گشت متوجه بکر شد بهان ناصر میرزا در علو میرفت در بیست و
هشتم شهر رمضان سنه نه و هفت و هشتم و الف بجهت بکر رسید و پیش از این بدو روز
قاصر عبد الله حاصر شده بود بان بهار دست و نفقه بیدل و کام بر خوار بود نصب
صدارت ممتاز ذمعوفه و بخش طرف نازل نعم کبد و بکر رسید قصه لوهر ده کنار آب سند رود
بکر واقع شد مضرب خیام بهر حشام بخ و حضرت جهانبانی در بخوره الان قصه در نزاهت و
لطافت بی نظیر بود منزل نبود سلطان محمود بکر ده از توابع میرزا شاه حسین بیک ارغون بود و بیدار

رو بحکم نیست

دیوان حضرت بکام قلعه بهم کشتیها و از این طرف آب بعد کنار کوه ایشان شاه جهان بیک ولد میرزا شاه
بیک ارغون است و چون حضرت کیر ستانی قدغن را و از دور برگشت کدو و تنه و بکرا قلعه
تا سرانجام جهان و حضرت چون موکب همایون بقصبه هایون فرمودند نعوشتوری بعضان
محصور نفرستاده قلعه بلوزمان حضرت که او در راه قدرت سارد فتحت فرنوکر شاه جنیم تا او بلدر
نیاید آمده در آیین نشد و از کل بسنده بیت آنحضرت او بلو موزد در شد امیر طاهر صدر
و میر سمند را از مقدمان بیگاه بقصد تو میرزا شاه جهان به تنه فرستاد او بلو امیر و اردو را
کیتی دار امیر دار میرزا شاه جهان فرستادگان بوی ادب دریافته و تیغ بر کرده نقوده
اولاد تیغ بوران بود و جمعت ارغون از قدیم الایام در خدمت تیغ مذکور مرید و معتقد بقصد
با پیشکش لایق در صحبت فرستادگان چون بر بدرگاه کیتی پناه فرستاد عرض نموده ولایت بکر
محصول اندک است و ولایت جاجان در کثرت نعمت ممتاز است نا سبحان است
عزیمت بدانسو منعطف حضرت قصد تقدیم بلازمان حضرت بود فرمودند که دهم فرستد
نزدیک تو هم چون به تقدیم آن نمایند کم باندک تو تهیه بحرات بلو تصرف میشود و سایر ممالک
هندوستان نیز مخزن کیه و این نخان بلو بجبه بدروغ میرانند آن حضرت میرزا منداول بیگ بی
با تیر میبی کفر و تیغ شرع ده در ترتیب کاهی بعد شاید حاکم تنه راه طاعت میکرد
در دارالنصر دهلی و هست حضرت قصد عیال و اله حضرت شاه جهان همراه اکبر بادشاه
بجاله کفاح در آورند و صود دیگر بدنی حمل بر ایم سلطنت بود و اندک اندک آثار غلو و زیادتی
در ولایت بدوش در اینجا تا میرزا منداول با غوار بیگ صرمیرزا برخاسته بقدر اردو بیگار
نا میرزا الاینده دعوت کو چون این خبر بحضرت بدوش هر بوت از زنسیر بیمه هم جهان الدوله
بلاک النصر دهلی و هشتم بمنزل میر ابوالبقا تشریف نزول حاکم و آن خوب بطور هم رسالت تو
بیگار نا صرمیرزا فرستاده میر ابوالبقا بدیدار او بردست و نخان بنده بر کرده مطیع و منقاد حضرت آن
شرط چون هندوستان مفتوح بتقریب ثلث بدو تلق بر و چون لهاب نزول اهبال الوغ غزنی
دلوه کر نیز بدو غنیمت کفت میر ابوالبقا و زیر بارش و از تیر اهل قلعه بدیگر جهان بقا نوشت و
حضرت جهان بانی از این مصیبت بسر نوشته ظاهر گشت رضا بقضا در داد و چون تیغ شرع و زبان کذشت
بیگار نا صرمیرزا از آب عبور هم ادراک حضرت و الطاف بیغایت بنمود در این اوان فرستاده
حاکم تنه تیغ میرزا و حضرت هم حاکم تنه کان نوشته در آنکه متعرض شده موقع قبول دریافت

بآن شرط

بآن شرط در بفتوص نیت بجلدرست بود از دو الی تنه بدتی کار به تسویف رانت حضرت جهان بانی
بکر و آن حدود و بیگار نا صرمیرزا بر مرت و مدخل جمادی الاخر بنقده هدیه دشت بسورت
حرکت نمود در منهم رجب قلعه سیهوان را محاصره و فتح حاکم تنه بلا غدر و مکر و تقدیم او
محاصره و قلت غله باب زحمت مردم اردو چنانکه جو زرک در بکر بلغه و برخی تو حاکم تنه
شد و نیز موصوف اثر در منعم خان و بعضی بکر آهنگ شاه کیر دادند لاجرم منعم خان بوسند
بر نهاد و از آن طرف چون حضرت جهان بانی بکر بیگار نا صرمیرزا که است لهذا آن بیت
کاه خود خته کاهی از مردم قلعه بر او بیت فتنه او با آن حضرت جنگ کم فرمت که صرمیرزا
و از آن پس قدرت مخالفت نداشتند و میرزا شاه حسن کار بکر و ذمه انکنده با بر قلعه دار خود
تو بیگار نا صرمیرزا فرستاده در بیرشاه ام و مخصوص غلام جبه خود بتو میدهم و خزانه تو سپارم
و باتفاق ملک کجرات تجیز نمیکنم بیگار نا صرمیرزا ملک بغیت و از آن طرف چون حضرت
جهان بانی عزت مردم اردو بدیه بیگار نا صرمیرزا بایم لکوه بر حاکم تنه راه دادند
بر بسته بر جان تا این مردم بتوسه افتد یا دکار نا صرمیرزا محض حفظ ظاهر بیش فانه خود بر چون
کنی در وقتی صاحبه می نمود آنحضرت رسول بکر بفرستاد و آن فرستاده کار بکسی که و تخانی چند بر آنه
بکار میرزا ملک بکشت و بیش فانه بود از کوانه حضرت جهان بانی جاری و بقدر هم در نقوه
بیگ بکر دلدار و کم بیگار نا صرمیرزا بقصد اردو بیگار بیگار تاخت و حضرت جهان بانی بیست
هشتم یک چون این خبر بدیه خود بیرزا رسانید بنخان نکو همی از مروت اینکه اهوال از کیفیت
باز دهشت و بسند دلدار باز آورد و هم در اینجا تا جمعی کثیر شل ه حضرت سلطان از آنحضرت اعراض نمود
و بیگار نا صرمیرزا آورده حضرت جهان بانی از شدت این حالات کما کمی آنقدر کشت
و همی خواست از مکان جهان دل برگرفته کنج عزلت بود کنج و لت خاطر که بعد کار بیگار بیگار
جاعتر از دو لحوا آن عرض کند جواب چنان است در فریب ولایت مالدیو کنار نه سالها انتظار
بنه که مرتبه دیوانم بهوت غفلت نورزد حضرت جهان بانی بدیدانسوی اقرار نامه و منشور
متضمن تقدیم بیگار نا صرمیرزا فرستاده و این شود و آن منشور سطور بعد از خیار جوم چهار
دکران موختم چند نوشتم هم دانع دکران کنی میرزا بنه بر خوش و در حد دهلی بعد دور زید
و حضرت جهان بانی همان را بیرد و در اندیشین درگاه کاهی و نمرد و غذر مالدیو عرض مرتبه
و شرایط حیاط منظور دید نهند میرسند را از پیش ران روز کار بعد تو مالدیو نشد و حضرت

که مرضی هست و از جای او طپیدن می‌آید و دست بخبر بوکه بیرون بولایت او تعویذ نشان کرده بود از
مستان مالدیو بعنوان سوداگری بدرگاه شاه رفته و دوات رزالی بود دست آویز کرده بود آن
را اندیشه او معلوم گشت و حضرت شاه بابا بعض سخنان بفرمود و لاکر کرده و دیگر روز بر نقش
بفرستاده آنکه معلوم کرد بود که در اثنای راه اتفاق دیدار مالدیو بنگرد و دست آمد
هیچ نیافت بود هم گیرد و اگر نشان فلاف دریافت گشت خضر تنها کرد و موکب بشاهراه سر
کرده بگذارد کوچ از نزول فرمود و صد باد و تهنیت خضر بوهر و وفاق او مو بزمود و عاقبت
فرخ خان معلم شاه جهان بود و بعنوان استقبال روانه گرد اندیشه جلال دید و آن حضرت خان
غریمت بطرف اهلبود در منطقه رحمت و تردد ملک خان و شیم خان بود و خان شاه جهان بر راه
سر راه بود اندیشه بکیر نزد کرده بود و نوبت و تحفه آنحضرت بود در دیر امون حرم را بود
شد نه چنین موکب بایوند از اهلبود گذشته بتیر رسید فوجی از مردم مالدیو نمود ارشد و آن اسطه بیغ
ایج ها بود شده راه بود کم کرد بطرف دیگر افتاد حضرت شاه بابا، بانان بود از مرکب نمی‌خواهد مردم
جنگ نمود از لکه روز خان آدم در اول هم آنها بود کریان جنگ بود و خوی بشیر جنگ حضرت شاه بابا
شیر ایوب باز بود شیخ بر زمین نالید لاکر لکه در عرض لکا آنجا حضرت را راه بود و لکه نفر ملحق شد
و همان کونه طرف منازل لکه دهاهر جنگ نمود ظفر مند شد و هم جهان الدوله بر از عمر تمام زنان بجهان
امر کوت رسیده در آن حصن حصین نزول فرمود چکمران قلعه را نابرابر نام داشت خدمات بسندیده
بتقدیم رسانیده چون حضرت شاه بابا بود جنگ بیرون افتی بود دو غی شهر جب بیرون بود و هم
بود و چ حضرت بیرم مکانی والده حضرت شاهنشاه محمد اکبر بادشاه با جهان از مجاهان شده در آن حصار
بگذشت و در بیرون بنا نهاد در شب پنجشنبه پنجم رجب سال نکور حضرت شاهنشاه ظل الله متولد گردید نه
و دو روز خبر دادن از ایشان بیدار گشته و در عرض لکا این مژده بکانی مرضی حضرت شاهنشاه
کبره کشر گشت و طبل جشن و نقاره بیشتر نهاد و دل قوی و منور فرمانی در بولایت مالدیو لاند
لکه مالدیو از لکا ارادت بیرون شد و حضرت شاه بابا در آن بسند نهاد چون موکب عالی بنده توقیر
معلم شاه جهان در قصبه جون آمده شده اهل مقابله دار حضرت شاه بابا بیرون شیخ عالم بیک
جلایر بود جمع از ده دوران بیرون فرستاده و دو از عقب لکا کرده تیغ بودند و آنجا خبر جنگ
نمود جلایر بود نهم شاه جهان قصبه جون محل سرا بیرون شهری مودیج حضرت بیرم مکانی و هم
حضرت شاهنشاه از حصار رام کوت بود در این قصبه و اگشت و در این قصبه تمامی

دلبند بود

دلبند بود مدتی چند در آنجا توقف رفت و از اطراف و جوانب ارغونیان جنگ می‌نمودند
بود در هم شکسته و شیخ عالم بیرم لاری از منظوران حضرت شاه بابا بود در این ایام بود
بهادرت رسید و هم از دو تیغ عالم بیک جلایر دستر در بیک خان و جمعی دیگر تاخت و تاز شده
تیغ عالم بیک کشته شد و نیز با امور دیگر در بلاد حضرت شاه بابا آنچه نوقد از خوی و فعل
این حال مفهم نه محرم لاکه دین هم بیرام خان از صدور کجرات کفرت شاه بابا بود بیوت فطر
خروانی خرد گشت از غرایب اینکه چنین بکشد شاه بیدا اول کنز چنین بجنگ ها افتاد خود
اگر جنگ ساخته مردانه کار از خود چنانکه بیشتر از جنود غیر دانست چنین معلم شد بیرام
خان است غریو از جنگ آوران بر خاست و هیاهو بر فطر شاه بابا بود بیرام خان در قصبه
نگار فوج جان سپاه را که رایتم در قصبه کلنور پناه بود چون این خبر بشیر خان رسید بشیر خان
او را از راه آتی بجوات راهی نیز او لو نفرتد در راه مالوه بدو رسید و هر دو تن از
جنگ بشیر خان فرار کرد ابو القاسم حاکم گوالیار بنیز بجوات رفته انجی بشیر خان در از کجرات
آگاه گشته ابو القاسم را در ابو سوخته نمود حضرت بخود رخت بیرام خان از زمان ذاتی
نمود بیرام خان منم ابو القاسم مقصود بود بانت و لکت این ملازم فرست میخواهد فرانی مقصود
زنان را دست از دور بیرام خان نیست قصه کجرات تو سلطان محمود رفت و ابو القاسم
در تو بشیر خان بقتل رسید سلطان محمود بیرام خان بلا نیز رفت و او خود بولایت نمود

ظهور خارق عادات از حضرت شاهنشاه محمد اکبر

بادشاه در ماه هشتم ولادت بعد از آن

از آنکه خالق بجمیع دیر شت آنکه بر عقب سلطنت و جهانداری بل میشد و دیگر نیکو نمود
عدالت آیات زمان بنی لاعجم چون حضرت شاهنشاه محمد اکبر بادشاه قدم در ماه هشتم ولادت
در دایره آنحضرت بود و از چند افسرده نظر بود گاه در جزاد بکس ظاهر نبود آنمودک لب بخنی
بر گفتو و فرمود نظر خوش دارد نیز همان خلاف در کن رقوم خضر گردید و تراسر در شاهانی
خواهد بخشد زنان این را از راه لو انکار کنند و این امر از قدرت الهی بر خبر از قدرت الهی
بده و حکمتهای غیب و مصلحتهای کلی در ضمن این مندرج است دایره ذوبه مرغ نور بعد از نیز
نوید در شفقت آمد و این راز از بر بهر پنهان داشت تا کاهره آن نونهال حدیقه سلطنت لاز
از عرصه دط لکا رافته در آنجا ماری کشت بزرگ و هیب نمود از آن حضرت دلیر اندیشه

بدست افتاد گرفته زبون گردانید یوسف محمد خان برادر میرزا عزیز کوکه کلتر این خبر بهمان بود با این خبر
با این وقت دایه از آن دهان شکفته بهم برگشت و گفت تا کنون تمام گذارش آن را نداشتم

توجه حضرت جهان بانی بقندهار و سفر
جهانگیری و آهنگ ملک عراق فرمودن

حضرت جهانبانی خبر از اکبر جهان گیر رنگ افزوده نظر بر جهان انوشه بر ملک ایران سته صلح کونه
فرموده بقندهار رفت و حاکم سته این مرز بود رایشه از در صلح بخش کو او غوغایان نیز هاکار
بر آن تخت سته بود عزیمت شده بیکشهای مذهب تباه بجا آمده و آن حضرت در هفتم ابی الفتح
سال مذکور از قصبه جون کانب قندهار رهسپار میرزا عسکری خبر توجه موکب بهشتی بوشته
بفرموده میرزا کامران با جمعی کثیر از یاران نهال آنکه نبود بستر نه خبر موکب سلطانی در دهم
شال و قندهار رسیده فرح است نزول فرموده جلال الدین بیک که از همان میرزا کامران بود در
آنکه دو جا کرده است در آن زمان پادشاه بود و بیشتر بر جبهه رایه نه دست گیر کو بقدر یکی از آن آن
نبات یافته بود بعرض رسانید حضرت جهانبانی کافر نعمت این کرده بوشت خدا از آنکه قندهار فرو نشسته
بیابان مستنک راه کوشه پاینده محمد دیبی اخصت کرده بقندهار بر دست حضرت جهان بانی بخط
خود میرزا عسکری مقدار بی عبارت نوشت برادر کم اهل بی الصورت معلوم نه نوشته بوعظ و نصیحت
آگاهی بخشیده است اما این کلمات دور از تکو و تیز در اتفاق نقدت بر آمده با داد دیگر با بنگ
مستنک بر دست میرام خان با نفاق خبر ملاده تقدیر میرزا عسکری بعود نظر با بی حقوق مرس
زفوت یافته و میرام خان بر از قصد میرزا عسکری با خبر حضرت جهان بانی آمده اند شه میرزا
بعرض رسانید اگر فرستک کان بیشی تردن بیک خان و ملازمان دیگر فرقه هر چند بر شد آن
قوم ایشان پذیرفته نشد آن حضرت دانست خود وارد شده تادیب آنها بر جو میرام خان مرد فرض
دهشت و وقت تنگ شده بهتر این است این کافر نعمت را بقهر خدا سپرد و از فرموده مرتقصه
کذار آن حضرت با بعود در از جانکاه ضمیر راه دشت بی کرشه از اندیشه قندهار و کابل بر خیز
شده با بنگ جهانگیر متوجه عراق شد و در اوج معظم و نیم لحوکت بی دیر غزنوی خواجه عنبر ظرف
خان لکه در حضرت جهانبانی در قصه حرات و حمایت الطاف آنحضرت بطور اهل بی بود چه حضرت
مریم مکانی بر موکب عالی رتبه اهل این برفته و آن اهل کار آن قصه جز خبر لکا نوشته و دلیه
در رسید میرام خان گفت میرزا عسکری بی اکنون با ظهر جمع با بنویسنده خود رخیمه نشسته تفقد نمود

دهان آن

دهان بادر بر بنیه نیکو چنان است در دو دهان گمان بر آن خبر بینده کار او بر بازیم
خبر در زمین بر ملازمان نمی دهد بنگ بر وده این درگاه بشد بعد از مت ضرورت
نا چاره فرمود این تخم بعود است خوب است اما خبر راه غربت اتوام فتح این عزیمت کنیم
و بهمت والا بنده راه گرفت از آن طرف میرزا عسکری با اندیشه تباه و بی بسته تنگ
تقویت بیرا بوالخیر صد و بیشتر روان شد اگر حضرت جهانبانی بدعیه افتش باشد
بحرف و حکایت کافی بلاد در میرا بوالخیر نگاه نمود آن حضرت باید آن حضرت مجان
ادا الله تنهو و ثبات بر دست میرزا عسکری خبر از عقب بر دو حکایت بدست شاه
ولد و ابوالخیر و جمعی کثیر از مردم خود بقرقه داری و نگاه فظت لکه با کسی باید نمود تردن
بیک خان و سایر ملازمان حق شناس بامدند و میرزا بو بدید میرزا آنکه بخت بود بدست برام
خود بسر دیر غزنوی خبر بدید در میرزا عسکری آمد میرزا گفت با بدار پادشاه آمده از ظاهر
این اده دل بی گرفته آگاه برید میرزا این حضرت شنهی است میرغزنوی گفت
در منزل خواهد است میرزا عسکری گفت و نیک تر میوه از دکان بر میرزا بر نه فرمه
و تبدر طیه تو یکدو نویسنده خبر از بیاب بود که از کار بوشت بر آمده بعد میدید و
نیوشت و صورت حال بعینه بان بعده برام خان بتوقیس دریافته بعد فردا آن روز
میرزا عسکری ناره نوخته از منزل خود بیاده روان بیاده تا مت مردم بیکیک از
دو بزرگ بر دست تردن بیک خان بوشت و ولد برده و همچنان هر یک از آن مردم بدو دار
بردم خود بداد و بقدر کرد و جمعی کثیر بود در کشته و عذاب بلاک حشت و بغوز کاز تردن
بیک خان بر دست میرغزنوی و هم آغاز حضرت شنهی بود می گرفته پیش میرزا آمده
میرزا بر جند در و بخندید آن حضرت شکفته نشد میرزا گفت بیدانم فرزند گریت با ملکه
تو غیر از زنانی انتشر میرزا بر کوشی می بود و عمده کلکوش نشان شهوا آن حضرت
بود است طفال دست بود بر کشید میرزا از نکون برادرم کبر حضرت شنهی بلا با خبران بحال
گرفته و گفته غوغیه بر دست و ملکی بعادت بنام این حضرت ملقب و میرزا عسکری آن حضرت را
با نفو بقندهار بود و آمد راه کوکه بهادر آیکی از معتبران میرزا عسکری بعود تقویت بیاده آن
حضرت آمده گفت اگر میرزا بو بنده دید کبر بیشه مرسانم هر غم آن حضرت دارم تا در
چنین تنهائی لوازم خدمت بکار آرم ایشان بنیرفته گفت پس تا نی لوازم حضرت بی بسیار میر

غزنین طاقیه آنحضرت بود و بداد میرزا عسکری و بمیرهم نه رمضان سال نهصد و نه بنام حضرت
شاهنشاهی محمد اکبر پادشاه بقندهار آورده در بالای آن تومار بیک نخود نیز مقرر شد و آن
حضرت بسلطانیم بیک نوشته بخوبی برد و آن زن در بیست و سیم جمادی الاخر سنه ذکر
اقرای حضرت شاهنشاهی پیوسته اوال خود بوازیک کاک مخصوص و آن مقام حضرت
همایون باز متوجه عراق شد و در بقندهار آورده و انوقت سال و سه ماه و روز گذشته بود
نیک بی طرداری و روزی والیه ادیم خان کمر بست قیام داشت میرزا عسکری مرض داشت
چنانچه فرزندان شهزاده بود با کی در آن ترک داشته بیش دستار و زیر بر گرفته چنانچه نظر بر بقیه
چنانکه از حلی دستار از هفت بقعه الفتح حضرت باز بدیدن کابل بیدن نسبت چنان است و این
تنگنه بمنزله بند چشم داشت تا کار با دامهزاد رعت دستار خود نگرفته بسوی آن حضرت
فرا باز در آمدم و این خبر فاتح بشخصه بی طرداری دیم در آن ایام برابر تیر و تیر
بجیت بود بنا سوری سوی سوی طاف با حسن ابوال بنهان کلاقی و آن بوس ستردن بعینه
در حسن نظر است با چنین ایومان بخواهد کی بود بر دانه و تشنی بود کاست و بر دوشش بکار آنچه
برشت دهاه باز نوم با چنین شرفان از آب سلطان بود گذشت با هنگ قدم میش بود و چند نیم
اسب بسر دکاری بلد خطه میرود کنت هراسان بود بدلها در آن کنج بوش
باشاه با زنده و آنچه بر از انیز امر حمیر کیره سوار شرم روا نکه در دکار خبک بنهایت
احتیاط بود چنین عدم اتفاق برادران نهان گشت بلا بود و از آنجا بخوشاب در دو از چند به بود
آن مدعو رفت و از باد کام با این طبیعه ملاهی گفته حمیر کیره سوار از تنها در حمال لگران است
بر آنکه دو نور آنکه مردم لگران ها مرد آنچه اهم کیره افتان بود درهم گشته و حمیر از این بود
ساخته بفرو خنده شرفان بجواب دید دلیان حضرت قلعه و مقابل بود در آن و از آنجا نهاد حمیر کیره را
برابر استقبال مردم لگران در آن کوهستان جاری تهیه کرده گشت و لوح بر کوچ باکره و از آنجا
بقلعه کوالیار رفت میرابوالقاسم در آن قلعه متحصن بود از عزت معیت آمده نزد آن شه
شرفان در مقام خطه و ربط است و تمام هندوستان در آن نهاد فرو گرفته است و از آنجا بر ابوالفتح
نور نیل در اجیه قلعه رابهان و چندیری بر دست و بعد و مان نادرات اجیه بود از قلعه بر آورده باه نمو
و از آنجا بر اکره آمده بقاقر مقام نهاد بدو طرق و مسالک بر اهالی بنیان نداد و بمراز بخوار گشت
در اکره عبور کرده که بعد بر سر مالدیو حکمران اجمیر و ناگور دلب رز از محال و معمار بود لشکر

کشید و آن

کشید و آن عدو بر فتح کوانیه بنوجه جور و بنز بهیو رشته تبرف در آمده بمیان راه نوشت
و قلاع و ولایات بود و گرفته قلعه کالنجر را حمی صره خشه سابها بر آن شرف ساخته و نقبها بزد
و دهم عزم ملک نصرت و نیاه و وی آتش در آن در افکنده عبد بود بوحشت و کلمه از آنکه
مرد تا بیخ ایزد بود حق گشت بجمله شرفان پنج ملک و ده ها و بیزده او و در مملکت هندوستان
حکومت از هر دو چنین مثبت او از بلد کشتی بر گذشت بر سر جلال خان کابلی او بنشست و حکم را
اسلام خان نامیده ام بود شاهی بجهت نهاد چند روز در نگار نهاد و روز نگار کابلی آمده و از آن
طرف میرزا حیدر چغتائی مسطور اقرای کشمیر نهاد چنین نوشته در آمد امور نگورتم خواص
پیش نهاد فاطر و تحیر کشمیر بکیت خشه دو انیز آنا تفرقه سپاه بود شهر و بشنید نه خواجه جلال
بیدی خود بود بس میرزا کامران آن عزم بود فتح کهه میرزا کامران بیت و منظر تو حسین
خود بود بکوه سازنگ کشید و جز معدود در از ملازمان قدم میرزا کوچ بیکره حضرت شاه
باز بار این تقرر و معین بود میرزا نشد نه و چنین امر مکوس کشمیر استقلال نمایند و روز
در شب هشتم ربیع الثانی سنه نهصد و هفت میرزا حیدر با حمودیه با لشکر کشمیر از وزن
از پنج هزار بود و بعد خبک کهه انجا خبت بود و در هم شکسته جمع بود خبت و کشمیر بود و حیطه
تصرف در آنکه مولانا جلال الدین یوسف خطیب کشمیر کلمه فتح مکرر تاریخ این فتح نام
بدید بجمله میرزا حیدر تا مدت ده سال با تجلی کشمیر و ترویج صنایع و فنون بر دخت خصوصا
صنایع موسیقی بود و چنین اندازه هم گشت و انواع سازها زیاده و بازار دینی دار کاسد
گشت و سکه دینار و درهم بر نخجیر امور کشمیر در دستور اسمین نام نازک شده و الی سابق
کشمیر نزد و چنین کابل معتوق بنام حضرت شاه باز سکه بزد در ریاض نصره و پناه و هشتم
مجری در آن سخن مردم کشمیر آدینه تا بشه چه میرزا حیدر چنین بر گذشت از آیین
عدالت اول عدوت ملک داری و دولت است عدول کهه کشمیریان بدین نفاق و شقاق
در آمده در بس در شکار و دشمن در آمده و بدعیت قوت نشد کشمیر میرزا را از هر طرف
جدا ساخته جمع از اهل میرزا و بخو متفق گوانیه بر سر میرزا تاخته با هش خنده و اما
میرزا کامران چنین از حضرت شاه باز در اکبره اقرای بعد نهاد چنین که هر خوش بر رسید
خطبه بنام نور حضرت و از راه دنگوت بنگ آب سند رسید و از آب گذشت و بکابل آمد
و ابواب کامران بر چهره بر گشود و فرزندین و آنکه دو بعسکر میرزا هادی خواجه محمود

بر سم رسالت تو میرزا سلیمان بجانب جغانیان فرستاده در جغانیان نیز سکه و خطبه بنام میرزا اشتهار یافت و خواجه حسین
نیز بقصوری از میرزا کامران گشته به جغانیان رود و در نوجی موضع از میان فریقین جنگ بسر نشست
چون غنیمت میرزا مقهور شد و بدر آخر که خطبه و سکه باسمی مقرر شد میرزا کامران بان از حال جغانیان
مطلع شد بمردم خود همراه نمود و اینی آنا خبر رسیده منال میرزا بلده وقندهار را تسخیر خود میرزا
کامران کشرب حشت و بدهوش خست و شش ماه آنجا بود حصار قلعه میرزا منال از تیغ آذوقه ایشان
طلبه میرزا کامران قلعه قندهار را بر برادر عسکری بعد طلب باشد و میرزا منال از بهر همراه خود
و پس از روزی چند سوار جوهر شاهرخ را که نگین نام حضرت شاهنشاهی بکمال آبدار مشهور است
بود جهت حکمران سند نیز سر بفرمان درآورد که حکام میرزا کامران برگذشت حکمران جغانیان
قلعه بغیر اتمام بود میرزا کامران از جغانیان مراجعت کرده بمردم خاص بود متصرف شد میرزا کامران
دیگر بار کشتر بهانسوی کشیده حکمران جغانیان بود تا محاصره در افکنده تا ماه رجب مطلع کرد حشم
قاسم بیگ و حسن بیگ بود بر دار قلعه در بدخشان گذشته موجب نمود خواجه حسین مردی بانی
این واقعه بود در کلمه بیفتد یم ماه جمادی الثانی بیشه بود و بیخ کابل رسید حکمران بدخشان میرزا سلیمان
با میرزا میرزا ابو یم دهبیده دست تا گاه نه کابل بود آیتی بسته بقیر گذرانید و در آخر کوتاه بست
تا کوکبه اقبال حضرت جهانبانی بجانب ارتفاع گرفته میرزا هادی چنانکه مذکور گردید و آنا میرزا منال
چون در جنگ دفتر از ملازمت حضرت جهانبانی گاه گاه دور بقندهار نهاد قراچه خان که از بیت
میرزا کامران در قندهار حکمران بود چون خبر وصول میرزا منال بلاد است از قلعه برخاسته جمعیت
او بود یافت و آنکه بود بسر داد و روزی چند بنیاد میرزا کامران بلده وقندهار را تسخیر
شده میرزا منال بود بند کشته تا بدست نمود چنانکه تا بدست ادبی و بیکار صرف میرزا بنوعی
فسون حاکم شده از انکار است گشت و در لهو نشست بعد از توجه حضرت جهانبانی بازدهم ماه در
ان حدود بزیست و فرجام بدانست که موجب حکمران شده بود انجام نیست ناچار بجانب قندهار
گرفته تا شهر بیک گشت از ملازمت حضرت جهانبانی تقاعد ورزیده و میرزا کامران
بیوستی کار شایسته بانی دنیا جاهی مکافات کار با نوشته بایدنهاد یاد کار صرف میرزا کوره
بانی تخم نبرد و راه قندهار بسر دو در زانه میرزا کامران قلعه قندهار را کهاب دار نگذشته
کار بر اهمین دیوار حشمت بود میرزا هادی دیده و بخوبی کابل بود حشمت و کاهم شده بود
بغرض تا ماه ثور یکم و بسر لهی میرزا سخن از بیکار صرف میرزا هادی اشتهار در حدود بگذاشته بعد

بر بود و از آنکه

بر بود و از آنکه حاکم شده بود جمع کرده از حضرت جهانبانی خواند گرفته بعد بمن بدر بود
کنی بنا بر اینکه از لقا جهانبانی بدر آب و علف فرستاده جمع کرده بعد شده حضرت بلقیس
مکانی نیز بدر بر خواهانش و از سه هزار تن مردم در دانیه قدر بعد مسود در قندهار رسید نه

حرکت موکب جهانبانی بجانب اقاوحه سال
و دیگر دفع میرزه در اینی سفر روس سال

چون حضرت جهانبانی با توکل بخدا گامی قدم در وادی توسل نهاده راه چول بر خطر بیار فرمود ملازمان
راه بر بیکار چول نمطیب ساخته جنگ آتی بلوچ را قدغه سالار لشکر آن بود آنحضرت بر سر ایشان
بعد نهایت قدرت کار ایشان در آن وادی بود که رهبر لشکر بود بیت کم بر آدمی بر بحر کلاغ
آن دولت نیز از آب قدرت مرعی داشته در آن حدود خواجه جلال الدین محمود از جانب میرزا عسکری
بجهت منال آن ولایت بلده بود آنحضرت در طلب بفرستاد خواجه بدولت سعادت نایل نبود
حاضر شده بر بعد از فتنه و خشنی خواهش حضرت قیام کرده سلوک نوازش گشت و آنحضرت بآن اندیشه آمده
نامه بخان کذار ملکت همایون نوشته و بدانوار رهنمود اگر سلطان بعیر امداد لوکو خورد کرنه
یکبار جانب انزوا سلوک روز نخست غزه شوال سال نهصد و نه بنوعی مقصود در حضرت جواب
فرستاده بکام کار خان قفا و قدر و چند نیز مصالح در کار بود بیت نهاده لذت بسر انگیخته آدم ملاقات
کسی بود در مشرب آدمی از وقایع و حالات بان فرمود اینی شوق نیز در ضمن آن مکتوب رقم نهفته

که گفت از سر ما آنچه گذشت هر بدر با چه یکبار رو در گشت

آنگاه در بیست ساله از آب رنده عبور فرمود بکنار کوله در این آب آن اندیشه نزول اجلال
فرمود احمد سلطان شاه حکمران ستان قدم بیانوی سر کار در دست آب داب مزید بسر جمعیت
و از پس او در هند و ابو ستان شده احمد سلطان با در خود دیگر زنان سر بعد زیست والده حضرت
جهانبانی در تفرقه ملت فلاح دولت خود بیکی نمود آن حضرت انکه سر قبول بلکه بقیه بود از کوه
در اینی منزل حاجی قاسم میرزا برادر احمد سلطان را از نهد بدین مادر و بادر رخ بلده با دراک
حضور نمود آن حضرت با دین دیانت بند بهمه وقت رسمی کرده بیست مدتی است در تعقدات شرع
و سنن و کتب همین اوزر مرکز ایام عقل شیعه بر آن است ایمن و طعن همان رضیه موجب در سه تر و زد
اخوری است و معتقد بنیان اینی است اهل است اهل کتاب خصوص است بر از تا تل دنگ فاطر آن تقدیر
کرده اهل ثواب کار فرمان آنحضرت اینی بخش نه تصدیق که در انجا جمع با قشقه و

وحسن کوکه از مرزا عسکری پیدا شده موکب همایون بانه پیوسته و موکب همایون بانه پیوسته بر راه
قلعه اونک را پیش رو از آن طرف چنین نامه حضرت شاه بابا بر شاه ملک یعنی شاه ملک اسب
رسید نسخت حضرت کهیره بفرموده سه روز در قزوین نقاره زنان نوشته جواب آنحضرت بود و حال
تو قیر رقم و قدوم اسی را سرعت و شتاب و چنین کفت و بدلا ارادت داشته این بیت را در دوان نوشت

با مراج سعادت بلام افتد اگر تو گذری بر مقام افتد

رسول رفیع بموطن خسرو نیخت و بکام ملالت نان لکه موکب همایون در بلاد جلال حرام و حلال
استقبال لکه مراسم ضیافت بتوشانه بابا آنجا و از سباب و اسباب و لاقه و اشربه و طعمه و فواکه تازه
تازه منزل بمنزل لیا سازند و منورم کیا کم هرات رقم لکه میتا در اینکه اولاد حضرت شاه بابا

صورت فرمان شاه شاه ملک محمود سیستانی
شاه الملک سب صفوی بحاکم ملکت هرات

فرمان همایون شرف نفاذ یافته ایالت پناه تولیت دستگاه شمس الایالة والاقبال محمد خان
شرف الدین اوغلی لکه اولاد فرزند ارجمند ارشد و حاکم دار السلطنه هرات و میر دیوان بانواع
اعطاف و الطاف شاهی سرافراز گشته بداند که مضمون وجیب الوضع اوده در اینجا دلا بصحوب
کمال الدین شاه قلی بیک برادر امارت پناه قراسلطان شاملو روانه درگاه دولت پناه نمود
بعد در تاریخ ثانی و انوهم لهذا ذکر مجمع و مضامین رخنده آیین آن از آغاز تا انجام واضح و
لایح شد و انگیز دهاب توقیع نواب کامیاب کهر اکاب خورشید قاب کوهر دریای سلطنت
و کامکاری دوم مجمع آرای نگین هر ولایت نور عالم افروز نایب دیوان سلطنت و جلال امر و کامروز
جهان سعادت و اقبال بحر و بطیه کشتی شوکت و عظمت تیره بحر فلاح و نصفت بحر
بر و بحر بیز عالمتاب فلک کامرانی بدر قدر اوج خلافت و ملک نازده قرده و قبله
سلاطین عدالت آیین لهذا خواتین صاحب تمکین تهیه عالی نسب کشت بر دوش پادشاه دام
حسب ملک عدل گستر خان لکه زنان جم جاه عالیشان سلیمان کشت نشین عالمان صاحب
درایت و تمیز بانان صاحب تاج و کشت صاحب دوران عالم اقبال و بخت نور چشم سلاطین روزگار تاج
فرق خواتین نادر الموئذ عذا الفیر الدین محمد همایون شاه خلد الله تعالی عزه حسب الکمال
الیوم الآل نوشته بعضه حکم و چه مقدار ورود و حضور در نمو شعر

مژده از یک جا که خبر نقم دولت حضرت دولت بعد از یک جا محرم دولت

بشان

بشان آن روز در دیوان دهاش حکم بنشینم برادر دل خود بهم دولت اقدام بلا و توجه آن
پادشاه فرشته جهان را غنیمت نظر دانسته بدانه و بمستقل آن خبر مجتبه اثر و ولایت سرفراز و نواز اتباع
حق توفیق نیز بدان ایالت پناه مرحمت فرمود طلا و نقره و زر نقد و آنها فرستاده مال و اجنوجی آنها
دیوانه آن بود از بهاء ملک لقب نمود بوجه اسب خلعت اثر و خلعت ثابت صرف نمود بدستور و آنچه
نشان مذکور شده فصل به فصل و روز بروز عمل نمود از مضمون مطلق تخلف نمیرود بلکه لکن از مردم
عاقل اوزکار دیده و یک اسب کرده اسرا لکاب و ایران در خورد داشته تعیین نموده باستقبال آن
پادشاه صاحب اقبال اقدام نمود اسب بود و از درگاه مع زین طلا هدیت آن حضرت فرستاده
و آن ایالت پناه نیز از طوایل خوشش و اسب بود و آنچه قوی رنگ قوی جثه و لایق سواری آن
شهسوار مرکز دولت و کامکاری بعمل آمد تحیب نمود و زینهار لاجوردی منقش بعبارات زر بافت
و زرد که لایق اسبان و سواری آن پادشاه جم جاه بود بر بالای اسبان مذکور انداخته مرکب بود و نوعلان
خود را روانه کرده و خنجر زیفه از نواب کامیاب مغفور مرحوم علیقین آنچه از اراده پادشاه
شاه بابا نواب همایون رسیده و بجواهر نفیس لطیف مطلا بعمل مع شمشیر طلا و کمر مرصع هدیت فتح
و نصرت و شکوه آن پادشاه سکندر آئین هر آنکه رسیده و سواری اسبان رصد و توب مجلل و طلس فرنگ و
بیدر مسلسل گشته بر یکدیگر هدیت جام هدیت خاصه آن حضرت است تمر هدیت ملازمان رکاب
ظفر مآب آن کامیاب و قالیچه مخمل خواب طلاب و نمد یکه کرک آهو طلس و سراوچه قالی و انعام
دزعی کوشکانه و خرقه قالی و دو انفر چادر قزلباش نمد و یعنی دو تخته بطریق حسن رتبه و در
بروز آخر به لذیذ سر راه نمد با نهار یعنی دو عدد و بر عمر کهر شهند و دراز نامه و حشمتش
داشته بر فلک نمد هدیت آن حضرت مقرر تمه و هدیت متوجهان قبلی علی و دیگر ملازمان
فردا فردا از ایالت نمد و آن چنان قرار دهد و فردا در منزل و قصر در نزول نمایند امروز
چادر کل بصفه لطیف و یعنی و با نهار طلس و مخمل و رکابانه و طبخ و جمع کار خانه شاه زیا
مرتبه حشم نصب نموده در هم کاره خضر در آن قیاس بر چنین بدولت و اقبال نزول
دنیه ترتیب کلاب و آبیوه خرما طعم خته و بیرف و یخ سرد لکه بکشند و بر از ترتیب بر بالای
سیب شفانه شهر و هندوانه و انگور و غیره با نهار یعنی بدستور مقرر شده ظفر سانه
و سوکه و آشربه تا مرد نظر آن سلطنت پناه در آب و کلاب و غیره آشپز و خوانه و هر روز
با نصر طبق طعام الوان با آشربه مقرر میکشیده باشند و ایالت پناه قراق سلطان و امارت مآب

جنوب سلطان و فرزندان و قوم خود هفت هزار کس همراه سه روز در آن بلده کسی را قدغن بشد بسیار قدغن
و در آن سه روز امیران و لشکریان مولکو بهو رنگ بنگ بطرد او کرده بسیار توکاق و تاز قرار
داده در بلدهای خود بدهند هیچ زینت سیاه و از اسب خوب بهترین و هر دو آن مولکو
کسی نیز نکنند و با لشکر مشغول بشند و چنین قرار دهند و چنین امیرا مراسم بلدمت آن حضرت بر سند
زمین خدمت و عزت بلب ادب بوسیده یکیک خدمت بنده در اسپ و غیره ناگاه مانند بلدهای
و هو و بلدهای آن حضرت کفت و گوئی واقع نشود و بهیچ وجه از وجوه آزرد که نوکران بوشند سه
در وقت سوار و کوچ لشکر امرا از در و در و در فوج خدمت کنند و نوبت کشکر هر یک از امرا
مذکور در پیش در تردیکها در قرار باشد پیش تردد نشود و کنک خدمت در دولت کرفته نوعی در خدمت
بوشاه نکو کرد خدمت نماید خدمت کند و بنده نهایت ملاحظه پیش منظور داشته بعد آن در دولت
کرسنه بهمان فرمان بوالحال آن ولایت بنعم مقرر دانند آن امیر خدمت نهاده و بهانه بنیز و تور
بظهور آورده مجموع علاقه و طعام و اشتر کمر از یک هزار و پانصد طبق بنا بر خدمت و ملازمت
آن سلطنت پناه مهد قدری مقدار و مزکه تملق بآن لایت پناه داده و چنین امور مذکور بملازمت
رسند هر روز یک هزار و دویست طبق طعام الوان لایق خوان پادشاهی در مجلس عالی
آن پادشاه کشیده باشند از همان مذکور در روز نهاده خوانه راس اسپ بر کنج خانه
خاص باشند و هر یک بجهت برای خان بادر هم لقوق و نیچ یکی بطور مخصوص بهر کس در لایق و
پیشان بیچ بدهند و نه اسب تا مرا از نظر مخبر اثر بکذرند و ذکر نیز در کدام اسپ از نوب
کامیاب است هر یک قبل از این قرار قید شده از فلان و فلان امیر بیچ بکوینده آن حضرت
هر چند بنهایت لایق خواهد بود و بدخواهد نمود و بهر دستور مقدور بیچ ملازمان را کاب
ظفر مآب بر سر در دارند و آنچنانست غمخوار کرد یکجهت بیچ بظهور آورده و نظر آن جماعت
که از کوکی او نکار نا هموار بقدر عبارت دلو بدلدار و غمخوار در دانیم فوج اوت لایق
دخوص نهایت سر در کرد نهد دانیم دستور بدقت منظور بیچ بظهور رسند همراز آن آنکه
لایق بیچ از وجه بنا سوال خضر کشت همراز طعام متصرفات علاقه و بالغه در قندهار
طبع نعمه بشه و مرغ کس تنوع و دشت خطای خاصه در اطلاق و مشک و عنبر اشهب منظور بیچ
بمجلس رسند و حاکم ولایت همراز لهانی و هرات مذکوره نظر از ولایت آنجا جمع نمه تا بدار
السلطنه هرات هر کرا فوق خدمت و ملازمت بعد بیچ دقیقه از دقایق خدمت و ملازمت

نامی نانو

نامی عنکذارد چیز بدانند و بخو ولایت مذکور رسند آن ایالت پناه یک از اولاد کامران خود در
خدمت فرزند اخر ارشد ولایت بسیار کذارده از نهد و خدمت آن فرزند خبر دار بیچ لشکر ظفر
اثر از نهر و ولایت و سرحدها از فتوره و کنده و غیره تا سر مور کسی در پناه صبح رسد از ملازم
لوکا آن ولایت پناه آنها همراه بجوانب استقبال نهده و در و سایبان و اسب ضروری از شتر
و اشتر قطار و همراه بر دجا نهاده در آن آستانه بنظر ولایت اثر پادشاه در آیه چنین بلدمت
آن حضرت را از اول کردش از جمع حکایات از جانب ماه مان بر رشا در در ماه بلدمت تاز
هکوه بنزوک دفاعه لشکر وارد و نزول نهد و آن ایالت پناه کنه مست اسپ رخصت نهاده بطلبه
سه روز در آن منزل مقام کند روز اول جمع لشکریان اسپ از اطلاعت فوج و طلس و نمک زندان
قدر رفاه نیچ خرج ساز و مجموع بلاد بوشش مجمل بدهند و بهر نفر از لشکریان و ملازمان قدر قوت
یم انجمع بدهند و طعام الوان بدستور مقرر بیچ سر براه نهند و مجلس مولکانه بدانده زبانها به
تحسین کلاه بیچ و آفرینها بکوش عالمیان رسی و تفضیل لشکر الهی الله اراده در کاه عالی نهد و بنیع در نظور
پادشاه کاه تر فرزند از خود ولایت سرکار رفاه قصر شرفه در دار الملک مذکور مرسی بنا دولت نعم صرف ضرورات
نهد و آنچه نهایت بنه که و نه مست بیچ کاین مست در شه بظهور آورد از منزل آنکه تا شهر چهار روز
بنیه و هر روز همانی طعام بدستور روز اول بیچند و در هر همانی اولاد عظام آن لایق
پناه منه چاکران و خدمت کذاران کمر خدمت بر میان بسته آداب ملازمت بجا آورند
و بکر آنکه انی نوع بیچ شه که هدیه است از بدلا الکش شد در ملازمت و خدمت آنکه لایق
تردد بیچ کار آورند و تفصیل نیابته هر چند انواع جان سپاری و خدمتکاری نسبت بآنحضرت کار آورند
پسندیده تر خواهد بود و چنین فرد ابنهر رسند مقرر دانند و امروز در دون بیچ عید کاه سر جهان جهان
در دولت طلس قرار میانه کرسی طیب و باید مقابل اصفهانی در دانیم لام اهتمام الله عرض نمود بیچ
دیده و ملاحظه نیز در هر جا ظاهر آن حضرت سرور بیچ در هر کل زمین و آب و هوا و لطافت
و زراعت است نزد دشت بیچ اصلی بهر دست ادب در خدمت آن حضرت ملازم دار بر سه
نهاله بیش رود و عرضه نهد آن از در لشکر و اسباب تا هنکیس نواب کامیاب است و نفر در لقا
و کوچ دیدم نظر اشرف بر ایم نیاید در کمال انتظام بیچ فوج وقت سانو و خواهد از منزل
مذکور در خواهد بنهر خواهد آمد رخصت طلبیده متوجه ملازمت فرزند مقبول آن فرزند اعز ارشد
بعزیمت استقبال از منزل پیش آمده سر و پا بر در نور زیارت بدان فرزند ارجمند آستانه بوسیم

نزوک بمعنی عبد است

پوشانند و یکی از سفیدان ایشان هادی یاق نکلوه پسندیده و مقدمه آن لالت پناه بیش در دار السلطنه مذکور گذرانید
فرزند مذکور بوار گشت و در وقت توقیه بهار لالت پناه قراق سلطان بلاد در خدمت نواب دادو
جاگیر و شرف اسب گذرانند و فجر فردا نواب کامیاب بوار شد و در دو نیز کوچ کند و لالت پناه الیه
بر توقیه بیش چیزی فرزند مذکور از راه پیشخدمت آن قدغنی نهد و جمع لشکریان لباس تقوی بوار شده توقیه اجمال
و چیزی تقویه یکسان پادشاه غلط در گاه رسند چنانچه میان جانب ایشان یکسر بر تاب بعد بیش آن
لالت پناه پیش رفته التماس نهد پادشاه از اسب فرود آیند اگر قبول کند در عقب باز نگفته فرزند
بر بوار و از اسب فرود آمده تجدید دوانه گشته ران و رکاب آن پادشاه سلیمان بارگاه بوسیده قوچه
خدمت و حرمت و عزت آنچه مقدور و ممکن بیش ظهور آورند و اگر نواب کامیاب قبول نفرمایند
اول فرزند مذکور از اسب فرود آورند و خدمت کشته داد آن حضرت بوار گذرد دست بازو را
بوسه داده فرزند مذکور توقیه بوار سازند و بدستور بوار گذاشته و توقیه ارزاق و منزل و خدم
مقرر شده آن لالت پناه قوچه یکی فرزند مذکور در خدمت پادشاه بیش و اگر پادشاه بخشند و جاگیر
از فرزند ارشد استحقاق رسیده و آن فرزند بوار حکم جواب آن خیلی که بالا خواهد داد آن
لالت پناه جواب لایق عرض نهد و منزل مذکور آن فرزند پادشاه بالا همانی نهد بیش تورد چیزی
جاگیر نزول نهند فی الحال تصیه طبق طعام الوان بطریق ماحضر بمجلس آمده آیین آورند
و بین الصلوتین یک مرتبه دیگر تصیه طبق طعام الوان بر طبقها گذرانده مشهور است بجهت خانه و
دیگر طبق چینی و طلا و نقره و سر پوشهای طلا و نقره بر سر آن خوانها نهاده بمجلس آورند و بعد
مرتبات لذیذ با آنکه مکنی بیش و صلاده و بالوده بکشند پس بعد از آن آب لایق در غاز از
طعامها آن فرزند ارجمند عبا نعمه جبا مخمل و اطلس پوشانیده و تنگ و قطب با زین زر
جل مخمل نقش و تنگ نقره بر جل مخمل سرخ و تنگ سیاه بر جل مخمل بزنگ و بره قاقظ
صابر قاق و مولانا قاسم قانونی و استاد شاه محمد نای و حافظ دلت که خانی و احمد یوسف
مودود و دیگر گوینده و سازنده مشهوره در آنجا باشند هر وقت هر بعد هر گاه پادشاه آنجا
بتوقف بفرمودند تمام بیخته آن حضرت بوخوشوقت سازند و هر کسی از اهل آن مجلس توانند
بعد در خدمت از روی دیگر یک بعد بیش و بوقت طلب هر لکه داد و دست بخشته ساقیان
را بهر نوع و توانند نگفته باشند و دیگر شکار و باز و چرغ پیشه بیش و بجز بیرون کند در کار فرزند
و آن لالت پناه با اولاد بعد بیش میکشی نهند و ملازمان ایشان بالتمام غلغلها را بیش از آنچه

وبهر

و بهر رنگ علمی بهر یک از ایشان فراخور آنکسی از الوان مخمل و فراوانکه کلابتون و طلاب
پوشانند و چیزی نزل خود روز ملازمان ایشان را بنظر حجت اثر آن فرزند ارجمند در آورند آنفرزند
تلق کرده میراث آباء و اجداد اولست بر کسی ایشان ملک نعم بهر یک از ایشان جاجا بر دو اب
فراخور هر کس بر جا انعام زیاد از سه تا نباشد و دو اسب قشقه با جمه ابریشم از مخمل و طلس و کمخا رنگ و نقوش
و قدیت سر و غیره و بنیت لطیف جهت سعیدان زر نشده در آنجا با ملک مذکور بگشند و بعد از آن
سه تا تبریز و تشنه شاهی بیش بوهنه و سه روز در شهر خیابان و کار زگاه ریوه نهاده شد در آن سه
روز از دریغ چارباغ نهر و منزل پادشاهانه است تا سر خیابان و در باغ عید گاه است لعنه که
محترقه اصناف ملاطاق نبرد و آیین تبریز نیز و دیگر صنعت کریج از امرا مذکور ترکستانه
تا بر نقصب یکی هر صنعت و تبریز ها را ده بعد آورند بعد آورند بیست و چیزی پادشاه آن
مرز و بوم سه بعد دو فرخنده مشرف شده اول شهر و آن نور چشم عالمیان است و بوی نوشرف
خانه شهر نظر کیمیا اثر ایشان از مردم خوش طبع تبریز کوه در شهر مشهد در آورند باعث
سرور بیش روزیست و از چارطاق و خیابان نهر و صفا هاکن چارباغ و فراغ خاطر افراد نعم باشد
چار چیزها در شهر و محلات و مدد و مواضع نزد یک شهر مقرر دارند و چار نهاده تا مرد
و زن جمع روز ها بر سر خیابان و در کلگر و در هر دکان و بازار و آیین بسته تا لایق و مجلس
فرش انداخته تهیه و رات و بکار نشینند و چنانکه قاعده آن است عورات با آینه
و دوزه در تمام تبریز کار و تبریز کوی در آیند و از هر جمله و کوه صاحبان نغمه سفیر تبریز
در زلیدن علم آن باشد تا هر آن مردم و اشتیاق نیز بر از آن پادشاه و تبریز و ادب
گوینده هر بیت در رکاب سعادت نهد بوار شد و فرزند ارجمند آن حضرت چنانکه و کوه
اسب ایشان پیش بر راه اوند و آن لالت پناه از عقب ایشان تو یک تو دیگر میر قبه بر اگر
عمارات و منازل و بالین هر صبر بنه جواب داده و بخیده عرض نهد و چیزی بسعد شهر در آنجا
چارباغ سیر فیه و در باغ خیر آنجا مسکن نواب جهانبانی در آن بلده طیبه لایت بوان و خواب
کردن و شق و خواندن تیمر باغ بعد و اهل مشهور است باغ شاه بیش ایشان نزول خانه و خیام چار
باغ دیگر جهانات بوسیفه و کنیزه سازند و کلاب و مشک خوشبو کرده هر گاه میدان
محل آن جهت چیزی روز اول فرزند با طعام و افر مهمانی نهد و چیزی اهل نوع تقویه خوب
شده آن لالت پناه بعد بیند و تور تمید مهمانی نگر مذکور فوهر چیزی ایشان بشهر در آنجا بان روز

عرضه داشت نیز در دوانه درگاه معلی گولند و مقرر شد که میرزا الغ بیگ حاکم دار السلطنه هرات مدد
نوکر نویس مراجعت و توقف تعیین نیز در از روز دیگر آن نصر کسی استقبال تا آن روز که شهر دو نیز از روز
نامه منقح نوشته بیت و در آن ایالت پناه رشد و جمع ولایات و دولایات بدو نیک در جملی بیت
آئین کنز و تقدیم گرفته بیت مهمان ملهم روانه درگاه معلی گولند بر جمع اوضاع نواب پناهی را
اطلاع حاصل شود و مهمانی ایالت پناه بدین دستور که طعام و علاده و شیره و میوه سه نوبت طبق کنند
تعدد اتاق ضرور که مذکور بدین دستور سر راه نیز اول پناه جا در وسط سایبان و صدر بزرگ
الایه که بیت فاخته ترتیب نظم عرض کرده بود؛ دوازده زوج قالی دوانه زعروده ذرعی و هشت
ذرعی و هشت زوج قالی پنج ذرعی و نه قطار یابوی بیست و نیا طبق چینی بزرگ و کوچک دیگر طبق
و دیگها تمام با پوشش بیفه قلعی کرده پاکیزه هشت بیش و قطار شتر دو تعدد زهمانی نوان آن ایالت
پناه پیشکش نیز و امرای مذکور سوار شده بود مهمانی نیز بدین دستور که علاوه و ایلچی یک نوبت و نصف
طبق بکشند و سه اسب و یک قطار شتر و یک قطار شتر آن ایالت پناه اول دیده و پسندیده باشد
پیشکش نیز و حاکم غوریان و فوشنج و کوکوبه و ولایت خوجهانی نیز و حاکم باغزد و بلخ مهمانی
نیز و حاکم خاف و ترشیز و زاده و محولات و حال آن فراد بیع فرستاده است مهمانی نیز
انتظار چنین موکب علی حضرت جهانبانی تقویت خواه رسید ایلچی هر یک فرستاده حضرت جهانبانی
آمد آنحضرت از کاهی آگاهی یافته در هرات نامه در هر منزل در نزول میفرمود که تمکین از شهر
اکابر خراسان استقبال کنند بعد زمت مرتبه بولیت مردم اکثر قصبات نامه جام و تربت و ترشیز و خبوشان
هرات آمده منتظر وصول موکب بلند کوکب بعد چند روز موکب همایون بارگاه تقدیس شد
محمد خان با چین امرا و شل و بیس سلطان و شاه قلی سلطان و اکابر قفقاق مقرر تقصیر و امیر
حسین کرلدک و سایر اغزه در سر پل مالان در بارگاه تصور هرات به تقبیل رکاب اشرف نمودند
و سلام از جانب پادشاه مغفور تبلیغ نمود و از مراتب اشتیاق و نظر دیا تا ترشیز نهضت و آداب تواضع
و حجو هر نوکر که بیت اظهار نمود آداب خدمت تقدیم رسانیده و مقرر شده بود از سر مالان
باغ ایلان آرا طرق و شوارع سوی روسکه آب نهر دانه و بزرگان و خواص نیز از هر طرف روز
آمده منتظر بیشه و چنین موکب همایون بود نزل در فراز رسید سلطان محمد میرزا استقبال نشده آداب احترام
کبار او کرده با تمیز امور بعد شاهزاده کامکار سلطان محمد میرزا و دیگر امرا علی مقدار استقبال کرده
قوانین اعزاز و اجلال تقدیم رسانیده و از زیارتگاه تا پل مالان و از آنجا تا باغ ایلان آرا که

سه چهار فرسخ طول مسافت است تمام دشت و کوه پر مردم شهر و قصبات شد و گرد شهر تا بعد و خیز روزگار
عید شاهان و شاهزادگان از غرفه شهر و فرش القصور بی نهایت بنام هرات در باغ ایلان آراد هوز
محمد خان چنین بود شاه ترتیب بلند بیگ را و از نظر اعلی گذرانید در مجلس اول ابیات
در خوانند که یکی خوشبیان و عراق بود در مقام سه گاه غزل امیر شاهرخ خان بخواند و از کمال
و نواهای جدید ترانه در آمد و این نوبه بنسبت ترنم گشت بیت کرک منزلگان خانه بود
با چنین بیش با پیش کوران عرصه بود شاهی چنین بیش و چنین بیت رسید زرنگ
رحمت کیش مرکبان دل متوحش در آئین جهان کاهی چنان بیش حضرت جهان بلند
تقریر بیفتاد و کنت تاثر کوه داغی بود از زر دیم ملو خشد و چنین هرات در نزهت گاه
آن نشستی افتاد چنین فرود و نیز تردید کرده بود و زن چند در آنجا توقف داشت و هر وقت
آنحضرت بسوار می رفته محمد خان در ملازمت رکاب ظفر در هرات بنده کی آنکار و از هر جانب
با یوزی زنان مرکب و هر روز در مقام تصور بارگاه بود و هر گاه محفل آراسته میشد انعقاد مجلس
بدستور معهود بود و هر روز در باغ و تفرج گاهی قدم میزدند و بنا بر استادی علم حضور حاضر
هرات خواجه عبد الله انصاری فیروزه و نقشه و ادبا در حضرت شعر و ظرفا با یوزی بود، نواع
مسرور میشد چنین ایام نوروز و سیر بوستان دلفروز سیر لکه بهمه اقرب اهل الله از راه
را هیار نده در این روز احمد سلطان حاکم سیستان و حشمت ولایت خود، و پنج در آنجا
رکاب جام رسیده زیارت مرقد زنده فیل احمد جام دست ملاشه قع سلطان استجلو که
ایالت آن حدود داشت با اکابر بارگاه باستقبال و آداب خدمت نایل و یکدیگر هم محترم
رکاب انعقاد و بنا و یکم بمهد نقش رسیده زیارت او قدم نور حضرت رضویه صلوات الله علیه
مفخر و نایل شده و روز چند در حوالی آن بقعه گذشت آن مدت در زیده از آنجا خاص
بهشتاد بوز آنکه شمس القوی ع سلطان حکمران آن سامان با اهل و موالی بوز بنوازش
و آداب بنده کی سرافراز شده آنحضرت بسیر محل فرزند که در آن حدود است توقف نمود از
آنجا بر نزول و از سر وارد بهان رسیده از عجایب آنکه در آنجا چشمه است دیرینه که از زمان
باستان طلسمی در آن تعبیه کرده هر گاه چیزی بلند در آن چشمه بیفتد در هوا طوفان پیدا میشود
و از شور آن باد و خاک هوا تاریک میگردد آنحضرت بچشم حیرت امتحان فرمودند و از دهان
بر بطام کوچه نیز در وقتی طاغی مرکب زیارت مرقد شیخ بایزید بسطامی متعطف رحمه

محمد تصور است

تا آخر صفحه بعد از آن

بقا سامان سعی کرده و در همه نوع علوم و اقسام مرتبه نیز علو الهمه و علم سامانی است نزول فرمود و از این مرتبه
و شهادت آداب توسل بکار آورده و در تمامت منازل حکام و اکابر در آداب خدمت خلعت خدمت شده
و در اکثر اوقات ایل نوق و جلایر را از جانب پادشاه بمعنی پیرسه بمعنی موکب عالی بحوالی
تهران رسید شاه بمعنی بزم ملاق از قزوین بکاخ سلطانیه برفت آمد حضرت جهانبانی
در دار السلطنه قزوین در همان روز کاران بارگشته لت شده بود نزول فرمود اکابر و اعالی
آنجا باستقبال برفته شده روزی چند در آنجا بسر میبردند و اکثر بتبرک توقف نمود
و در خانه خواجه عبد الغنی بزرگتر مردم آنجا بود و پادشاه بمعنی در آمد در آنجا نزول فرموده
بار کاه و از آنجا پیرام خان با حضور شاه بمعنی فرقه موکب جاوید تهیه بقصد دیده بود
پیرام خان بتبع رسالت کهر باز گشت آنگاه در سلطانیه نهر خیام بهر خیام شاه بمعنی
میان ابهر و سلطانیه واقع شده بود اکابر امرا طبقه بطبقه باستقبال و ملازمت حضرت شتافته
بعد از آن پیرام میرزا و سام میرزا برادران کوچک پادشاه جهان پناه باستقبال نهضت در حاجی الاوک
خسرو جمشید پرتو همایون بپذیرائی پادشاه و بکمال توقیر و تکریم و جلال و احترام ملاقات
فرمود و در محل عالی در دست مدید بتذهیب آن بوالع خفت لقاش بوالع نگار رخته بقصد محفل
پادشاه انتقال یافت و پادشاه کامکار نیز بر سر دار کار رخته قانون بزرگ و بر سر شهار کاهر
نهر بان آمده ابواب اخلاص و خاص و ورود و نشاط بر گشته بتقریبات چند نخست بنذر همان
او بعد و میرزا شاه کنابی در کتب مقرون در احوال شاه نظم در آورده در ملاقات این شهار بیت
در جهان در یک زمان کاه آن کهر بهم در خورشید و ماه نور بصر چشم اقبال شد
دو عید مبارک مه و سال شد دو کوکب که از چی فلک آستین بهم در یک عرصه چنین فرقدین
در چشم لبانی بهم همعنان بهم چنین در ابرو تواضع کنان در هم فتنه یک برج جان
دو دلاکر یک درج بست شاه بمعنی و سعود فتح هند شاه بود که بر اثر حضرت کیخسرو تانی
متبرکست حضرت جهان آفرین جهان بخش تیمر جهانگیر شاه بود کلید گنج خانه کشورگشائی
کرده و هر قصور در مملکت داری می آمد از عدم مساعدت برادران بی اخلاص بدید شد
تا بود در آن خیاری بهم و در عالم اسباب موافقت برادران امر لازم است کار را بشتاب
کشد لکه اکنون شاه برادر کهک تصور فرمود بار و میل دانه در مشت جهان تو
نماند اگر شرایط امداد و لوازم اعانت بی بر حسب آرزو تقدیم رسانیم و بوابق حقوق

تا آخر صفحه بعد

محل تصویر است

محل تصویر است

تا آخر صفحه بعد

نظور دارد

نظور دارد آنقدر امداد کار بر سر انجام میدهیم و اگر چه نقود و اموال نیز میشود و از این کونه خان
فراوان در این آمد و چند روز جشن خسروانی بکذشت و شاه بمعنی بود اوقات بکار آورد که
فرمود مجلسهای غیر مکرر بنوروز آن سه دو نیز آرایش و رونق بروز بر آیات هر دو سوت از قدر
چنانکه هیچ بیان نمی توان نمود و چنان آب و زینت کار بکار نبود دیده اوزکار را حیره
ساخته و دلها عیش و عشرت بدادند و در تقریم تحفه دهد که آیین نفیس قوی تر
اسپهای عراقی ممتاز بزینهای طلا مرصع و جعبه های زینهای پوشهای فخر و تهای دو آیات
و شمشیر بر هم پیراز زر و یا پوشهای کامر و چند نیز شمشیر دکر خنجر مرصع بجواهر و تمامی
نقود و تمامی نفیس و پوشهای رنکین و جلفاده و کتابهای بجلد و جامهای پوشیده از جنس
زر بفت و مخمل و جامه و اطلس بیخ دنک و زیر دکاش و چند نیز طشت و آفتابه و شمعدان
زر و نقره مرصع بیواقیت و لآلی و چند نیز طبقها طلا و نقره و خرکاهها مزین و دیگر
در خلعت و پیشتر از ده روز کار بعود سیر بهار پادشاه بیک از نظر یا پوشیده نشت
و تمامت ملازمان کار بعد از نقد و جنس عطا داری بیت و نعمت حضرت جهانبانی در روز
جشن عالی پاس کلاب فرمت از نمانی بنظر شاه در آورده بخراج اطیما برابر بعد
و بنا بر تکلف نفقه آن مصارف از نهام و رهی عالی شاهی آمده شاه
کشت و از آنجا توقیر سلطانیه شد و در آنجا بعیش و سرور بر سر خسروانی بار بعیه آنکاه
بهار آنکه رقم غرفه طرح بفکند و از ده روز بلا اکثر شهر جانوران محل آنها بود رانده در چنین
در اوکوسادق بلاغ کوینه بجمع پادشاه کامکار بکار بوار شده آیین ابا فکنده
و کشار اند خیمه تا رفته بر از کنه بهرام میرزا و سام میرزا و از آن پس بهرام خان و حاجی
محمد کوکه و شاه قلی سلطان هر دار و درویش کوکه و حسن کوکه و چند نیز از معتبران کنکاه
حضرت جهانبانی رخصت رفت تا بدرون قرغه نمود و از اهل شهر مثل علی قلی
خان اسجلو و بدر خان اسجلو و برخی بیکر حسب حکم در آمدند و پس از زمانی رخصت عام
حاصل نمانند بکار در آمدند و برخی کوتاه عاکر دولت نیز بکار شد نمودند و پس از بهرام
بیک خطاب خانی و حاجی محمد کوکه بلقب سلطانی سرافراز و در آخر مجلس طومار بهای
دانه شهر نوار در بهرام فرزند پادشاه ایران میرزا مراد بهرام مزد شده بطومار بهای

کارخانه‌ها در خدمت حضرت جهانبانی قلعه‌ها بنظر درآورده و بر مراقبه اسلاف در آن کنگ
مقرر شده که هیچ قیدیست میرزا مراد بیگ عثمان قاجار لله میرزا شاه قاسم سلطان افشار
حاکم کرمان احمد خان سلطان شاملو ولد که خلیفه شاه سلطان افشار حاکم قراباغ یاغی سلطان
کلو سلطان عباس سلطان قاقا قورچی باشی خویش محمد خان یعقوب میرزا طغای سلطان محمد
خدابنده سلطان حسین قاسملو برادر اخر سلطان حاکم کیتان ادهم میرزا ولد دیو میرزا
تهمتن میرزا ولد دیو سلطان حیدر سلطان شاه علیقلی و بهادر لسران مشار الیه مقصود
میرزا اختر بیگ ولد زینل الدین سلطان شاملو محمد میرزا نبیره جهانشاه تمنور شاه مرد و بیک
کبک ایکلو عباس سلطان جولدان خواهر زاده محمد خان ابو الفتح سلطان فتاح حسن سلطان شاملو
بیکار سلطان موصوله سلطان ادهم اغا ایکلو ولی سلطان ولد صوفی خان خلیفه اوملو
بیک ذو الفقار کش محمد بیک که بواد تجار بالیصه تن قورچی خاصه شریفه بیاه تالیه
نیز مشی شده بوازام ایشیک علی نیز باشی و کلاه بیاسه در منزل بیاته شاه بعضی منزل
حضرت جهانبانی تشریف فرما عالم پناه شاه هند و ستان لاحق بیت که دوای تعمیر حضرت جهانبانی
اهل ادهم و حرم سرای شاه هند بود حیز و حشم از جانب راست او از قندهار نعمه دفع
از نخست تا شاه تبریز بر نهضت حکام و اکابر بستقبال برخی شده که او آئین بسته
دیوانم خدمت و کرکه دانی و جولان باز نهضت حضرت جهانبانی در دهات عالیه آن اندوه از
تا رقیه سلطان حاضر بود بنظر عبرت نگران اند نزد از بدیات جهان که خراد تعمیر بعض
انهار سقف تذکر لکوده و اینرا باعث از وقوع حالت و جود قرارات نعمه افسوس در ایام
کف بیخبر شد و نزدیک اهل بیکا فتح کسی نداد از آنجا آن بیم ارد لما جوا
مسافران عالم خبر شد و از اتفاقات حسنه دلیل بمنت بود این بود آنحضرت بود بطرف
دکره و سایر ادات اهل عین و از بعضی که خبر بیگ نو زمود در این اند و حمد لا
قدیم است که تفحص نمایند آن اهل لوح کره ابر چند با دیان با دو آنحضرت منبط سد کافی
تفضل بخرید آنگاه از تبریز با رود بدل حرم نهاد خبر بولک عالی بعقبه شاه سر رسید شاه
سلطنت و سایر اکابر بستقبال با مرز دیوانم خدمت کاراچه بی از آه است یک بیشه از
اردبیل اهل حلقان نهاد و مجان منزل بنزل لاهیر ده دار از وار اردی سلطنت و تزاکر
با اهل اهوا با نه بود حق تع و خبر بمشهد مقدس رسید حاکم و بزرگان آنجا بیش تر از پیشتر

بآب خدمت

بآب خدمت کوشیده اذر چند در آن زمین عرض قرنی با اکابر نقد داد و عرض بصحبت بود حشم
ملا حیرتی این غزل خود را بر عرض رسانید که دل از عشق بتان که حکم میوزد عشق
هر لحظه بوانی دگرم میوزد بجو روانه بشمو روکار است مرا که اگر سعی روم بی دوم
میوزد حضرت جهانبانی در این مصرع که فرمود میروم بیشی اگر بود دم میوزد
و در این شعر مولانا نور الدین محمد جامی و مولانا ایلی اردبیلی در ارض فضا مرحوم
و معنویه بود و صحبت خویش مسافرت حالت و کاتب بستان اهل هم با تمام خلعت رسانیده
راحت حضرت جهانبانی از عراق و آمدن حضرت
شاهنشاه بر اکبر بوشاه از قندهار کابل
بیخبر سوی کوکب اجل و موجب موکب جلال حضرت جهانبانی بیت نمودن در کابل و قندهار
اسپهار اشت میرزا الماس از نیز دیه بیانان بیرسان کشته نان کو حضرت شاهنشاه بر محمد
اکبر بوشاه بود از قندهار کابل بیخبر فرستادگان او قندهار رسید نیز میرزا بیک در قرابه
حضرت شاهنشاه بر مشورت کو خبر از خردمندان کشته این کار نزاد زینت ابتر آن است
در خبر موکب بوشاه بر تو یک آید شاهزاده بود با تمام عزاز و اجلال نیز نیت آن حضرت
بفرستید و بنی دیسه و تا رایه از جوانم اند شته بگذرند بعضی بر گفته ابتر آن است از تو میرزا
کامران بقوت و فطرت بود زدیت ندیم میرزا عسکری بلا صواب نزد شاهزاده
در میان زنان و دختران و اهل حرم بود شاهزاده بود و همشیره آنحضرت بخش بنو بیگم و همشیره
مقدمه آن نوشته بود بتن اکابر بخشد و بر این نیکه که اهل نوشتن نام شاهزاده و همشیره
او لا تغییر بالم بود خبر بقلعت رسید از قزوین که و بیک حاز خبر بادشاهی نمایان بود
بود و نیز بشاخته بداد آن شب بر آن حاکم فاتح حاری شده شاهزاده لو در انفاق
آوازه خبر بداد خضر خان را و آدون شاهزاده امور بجا بنی نخ تشیدند و در دان شده بطرف
غزنین بشتافت و ملازمان شاهزاده ابر اوز بتر بنزه از ملالت و بالت آنحضرت
مشابهت نمی نمود خبر طرا کم بقابل رسید میرزا الماس آن نوشاه صرفه بالا بود
کانه شاهزاده بیکم همشیره حضرت کیتی شانی نظیر الدین محمد بابر بوشاه فریاد آورد در روز
بیکر در بیخ اند آرا مجلس عالی ترتیب جام بود آن حضرت بود در اکابلات تو
غیبه حضرت شاهنشاه بود دکتر کرده بر میرزا الماس دقه نه تا کرفتی

محل تصور است

چنین میرزا کامران که میرزاده بود و خسرو آن در آن جا بدید در پی دوبار بات خود آن حضرت
طعمه اتفاق در آن نقاره نقش بار بسر کرد ابو هم میرزا بقرب شب برات از متعارف و
معمول است ترتیب حضرت بجهت آن حضرت بآن مایل شد میرزا کامران بطلان نیمه کسر کرد دست
بزرگ است گرفتن نقاره بود مشروط بکشت گرفتن حضرت تا هر کس غیبه کند او بود اگر
نه بشکوه میرزا کامران و نه بطلان نیمه کسر کرد نشده بی جهت آهنی زد و دیگر ابو هم میرزا
برگرفته و بلند کرد که از نیمه نو خانه بانگ آن نیمه ابد جهت بلند گشت میرزا کامران در این امر
برابر آن کار نقوش با حضرت جهانبانی در دل گرفته بود نیت افسرده شد و شاهزاده نقاره را
برگرفته نوخت و میرزا کامران در حق آن حضرت باند شهاری را که از تجمل با همه زمان
از شرباز گرفتن آن حضرت بنو بود از شرباز گرفته و از مثال این نوع غافل نشست

و مهول موکب حضرت جهانبانی
بکر مسیر و فتح قلعه بست

چنین موکب جهانبانی بکر مسیر رسید عالی سلطان کلوله بجهت از دیران از بک بتسخیر قلعه
بست در دهن ولایت کر مسیر و متعلق بقندهار است مامور فرمود شاهی جلیر و میر خلیل در
آنکه هوا از بک میرزا کامران جاری شده قلعه بود اسوار شده فوج بود شاهی قلعه را کهار گرفته
در این اثنا از بالای قلعه تفنگ بعالی سلطان رسیده جان بسر دست پایان او بسر و آنچه بالله
اولیا کالی تهیه بود بسر گشت شاه بعضی مردم نعمه در بر ایطه فرمت بادرت
گرفته مهمان بود شاه بعضی زر در کار بسر عالی سلطان فرار سه و از آنون کار بر مردم قلعه دشوار
گردیده امان خواهند و امان یافته و آن قلعه بتصرف آورده در دولت در آمده حضرت
جهانبانی در نوچی قلعه نزول فرمود شاهی و میر خلیل بتقبل آستان جهانبانی آمده موضوع
و عواطف خسروانی گوهره در زمره ملازمان درگاه منسلک شدند در این منزل نهضت
بیشه میرزا عسکر خزانه خود را بر گرفته بخواهر بکابل فرار نمود چون از قزل باشیه
ملازمان درگاه رخصت گرفته عازم کابل در رفتن متعلق تسخیر گرفته چنین بحوالی قندهار
رسیده آن خبر وقوع اهل و از بالای قلعه توپ بر گرفته چون از قزل باشیه و دیگران باه
شده و گوهر خزانه باز گشته خواجه معظم و عبد رسلطان و گوهر از آنها دوان جنت رو
دلاوران قزل باش در دلاوری و مردانگی هم دستان و بقلعه رسیده هر چند جدید

تا صفحه بعد

در از مهم میرزا عسکر بعد بود یا لکه در از قلعه بر نشوند این کشور اوک بود از بین بطلان دار
کار را دشوار بتان لکه میرزا عسکر بیرون رانند و گفت اینه کشور بنا بر این حرمین دا کی بند
تا رود یا نه دکار را لاب از نه بخان ترکمان قلعه بود فلا گذشت هر در آنکام قلعه بکوشیم
و جنگ بود تا بود میرزا کامران موقت نایم و فتح مثبت خدا بر قلعه قرار یافت بود میرزا ناید

رسیدن موکب حضرت جهانبانی
بالین پوشاه بکنار قندهار و وقوع آن دیار

چنین بهادران جنگجوی بجهت فتح نمایان حضرت جهانبانی روز شنبه نهم محرم بالین نهضت
و دهم بحوالی قندهار رسیده در باغ شمس الدین عالی قندهار فرود آمده سپاه بان بود تا
جان علمه هر روز از نوکری رفت خیمه جنگ سر خود از عراب آنکه با حالت یاد دل با
و هزارات هر کوبک هر تصدیک شهر لشکر و کوه بند ایلچه تیر انداز بکر دهید و بیک خدا است
کار را بسازد دست بجوانی بان و تیر بهلی رسیدن بان بسعی سلطان از جانب
میرزا کامران و دو از برج تو میرزا عسکر را تیغه تمام شد جنگ سر کرد بنیه فرمود آن شاب
بعد از تشخیص هر مکنی بنو بعرض و بنیه هر این مرد و نیزه از دستش بیفتد عجب نیست هر حیدر سلطان
بیم حیدر از بنیه عبد الرحمان شهر طوس رفته بود و حیدر سلطان همراه بود و این همه
فرد آنکه تیغه الکنج از دو کل تا خوق جان هم کشته هر او بیش از زمانی و آن نیزه بود و در
اسکی را کشته بعضی و بر این جان کون آفرین گفته تا شهاد در حضرت جهانبانی مرحوم
کشته در رفع کوه میرزا کامران در پس کوه در لب آب از غداب واقع شده با عسکر یکی نامه
بیرام خان و بالا هر و با جمعی کثیر بر سر آن مامور شده جنگ در میانه رفت و رفع کوه کرفتار
و لب را از آب بسوادوات آن جنگ دلاوران سپاه در آمده موجب اقبال میرزا
گشت این وقت حضرت جهانبانی بار آگاهی و نصیحت میرزا کامران بیرام خان بود بر سالت کابل
بیرام خان داخل کابل با مردم هزاره جنگ و نصرت اقتم جنگ کابل تهیه جنگ خمر با شتقال
او بر فتح حضرت میرزا کامران جمع در چهار باغ آراسته بیرام خان بطلب کشته هر دو منشور
بر گرفته دیده رشتی هر از نظر بسر بیرام خان در حضرت حمل رخصت خواست با عدار
حضرت شاهی همراه اکبر پادشاه و میرزا امان الله و میرزا سلیمان و یادگار ناصر میرزا دالغ نهاد تیر
بود میرزا کامران بدیر تیر بلا تقرر حضرت تا در این ملاقات همراه اکبر بیرام خان از تخت

بعث و حضرت شاهی بر او بدید و تیغ رسالت و اداء امانت نمود آنگاه میرزا منذر ال بود
دیافت و فلان و فلان و اسرای از ابدال و تورچی بازیچه داد و زیر میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم
بود بدید آنکه از ابراهیم غایت شده بود و میرزایان و دلگان هر را از عفو تقصیرات و نوازش
بادشاهانه و اداء حشم و هم چنین الغ بیگ میرزا و دیگر بزرگان بود بتمین خردمندان ملاقات کرده
لکه لیقه خود بود بکار آورد و بیرام خان تا مدت یکماه و نیم بهر بزرگان و ذات میرزا کامران بود باطن
مهلا کند مقرر و از حضرت شاهزاده یکم فی تاریخ و توقف کرده و در ظاهر قرار بکار باشد
میرزا عسکری و لیکن میرزا کامران خدمت میکند و در آنگاه قلعه اهمام مرو از قدغا بود
از و گرفته با دلایل رسالت بجانب تسلیم نمود و در بلخ اگر قدغا بدست اولیا دولت مفتوح شود
آنرا در تقاعد میرزا عسکری بخشیده و حضرت میرزا عسکری در لوازم قلعه داری خود از بزرگ
و دیوار آن قلعه بسر آورد و بنا بر حق نعمت کرد بود و فتحی بسیار بخلق منصور بهادران لشکر
اگرچه انوک بعضی در مقاومت و مقاتلت کشته بودند چنانکه مردم ترکمان بود از این
حالت در حیرت افکنده بعضی روز حضرت جهانبانی در آن حجت بخیال نوشته و قلعه فتوحات
اکبر محمد بیگ شاه الله الا آنچه نوک در میان آنجماعت بکم اندر است و در زاکه طایفه
نزان شده و ام عمر و اقرای لا ملاحظه فرمود کمیات شرح آن کار او کم در فتح قلعه اهمام
در زیده و میرزا عسکری در حفظ قلعه نهایت کوشش کار آنکه حضرت جهانبانی در تسخیر
قلعه مصمم شده اطراف را فرو گرفته میرزا عسکری بدعای صراز دست لبه و عرضه داشت
خود و در محبت میرزا برادر و تورچی بفرستاده تا در دو فانه زاد یکم لیلت دهنه بوسیله ایشان
اطمینان یافته ملازمت فرمت چون حضرت جهانبانی بدیر قرار شده بیرام خان و آن
مستوره بایدند میرزا با تمیز فی لفت مادرت گرفت و بنای آن خمده کوشش باوار
و او بگذشت هر بار در بیشتر بسیار لعوک حضرت جهانبانی در تسخیر قلعه کوشش
میکرد چون کرده در این اوان جبر از عنان سلطنت از کابل فرار کرده بار دیگر بیرون
بامده عوض اطاعت فرایض بجای کابل بیشتر از نظر بیرون نه گذرنیده از این
حال اهل اولوب طرح عظیم اندیشه در مشق و کوشش استوار ترشده تا کار بدانجا رسید
در این لشکر میرزا عسکری خود از قلعه بیرون آمده توپچیان و بیلکان از بالای قلعه
و بجز و شکار در حضرت جهانبانی خاک رسیده بیش خضر خان هزاره خود از قلعه آمده

در سه تن هزاره او بود بیست کرده یک نفر که روان شده بود میرزا عسکری بود نه در آمده بارد
نه توانائی گفتن بجهت بعضی بادار خبر بارد بیست و خضر خان هزاره او بنوازنده محبت بزرگ
از دنیا رحمت شده او بود پس یک بزرگ دریافته او بود نوکر نداشته بر قبه و شب بهم بر نیفتد
بعث از این موس میرزا عسکری بیاره نامه و اخبار بدقدغا بود بسیار دو بعد حضرت با
بدیر شدند آخر الامر در علی خانه زاده یکم بود بیست عت بغیر آمد و در روز پنجشنبه بیست و پنجم جمادی
الاخر سال نهصد و نود و هم در بلدت آن گذرده از قلعه بیرون آمد حضرت جهانبانی در دیوانخانه
علی جلوس کرده امرای حضرت و قرابا بیشتر در قفا تا حضرت ایشان بیرام خان بموجب حکم بیرون میرزا
عسکری بود شمشیر بر گردن انداخته و حضرت نمود حضرت جهانبانی از تاملت جرایم نوکر کاد گذشته
قرین الطف و بخشش گشته فرمان لازال بود بیرون آمده آنگاه بفرمود شمشیر از گردن برداشته اخلعت
جلوس بداد و بعد از آن سر تن از امور مقتدر بود و خضر که از میان اینجا مقیم خان و شاه سیاه بود
خان اوضع در اولانه دار و نخته در لوکن که نگاه دارند آنگاه آن شب بود بعشق و محبت بار آمده
در این آشنا نوشته از میرزا عسکری در دیگر خیار کوه آنگاه غایت عالم غربت بود باشد بود بلوچان
و تیم یاور دیگر میرزا الغ از کار بردن تیغ گشت و بعقب رو وقت حکم میرزا جبی کرده تا کمر از
بند بکرد روز دیگر اهرشهر نامه محمد مراد میرزا و هر جنگ و قرار باشد در ملازمت آن حضرت شهر
در آمد و روز چهارم شهر بود محمد مراد میرزا غایت فرمود و در چهارم حضرت و فرمان کاند محمد شاه بود
در کار آب ارغند بود واقع شد نزول فرمود آنکه از میرزا عسکری کار بازه بعد بار لشکر بخشید
از آنظر فتح خبر قدغا رو توقع موکب بایوند به تسخیر کابل میرزا کامران اسد تخت متوجه
شده حضرت شاهزاده کامگار بود بسیار خواد آنکه بود بیرون دوش الله تخت گرفتن نوشته
بایکه خان و از نیز بنا کامران میرزا سلیمان و حکم آنچه امرای بدخشان با تمور دوان کرده و اموت
پیشان شده طلب کرد و بیام هر یک را طالب بود با توابع میرزا سلیمان در اندیشه زود در
دایره نوشت و خبر بساعت نیک برخیزد شام مرحبت و لایق نیامد چندانست آنکه آن خان
بر نکوه با بوشته مول بدان آنگاه بسرعت دیری بدخشان نهاده آن سپاه در پی گشت
و بیکار صر میرزا نیز از کابل فرار کرده بدخشان بکار برد و خبر میرزا منذال بهمکی از این
میرزایان تو میرزا کامران نهاد و بنزد طلب بیکار نامه میرزا نیز آنکه میرزا منذال خود عظیم بزرگ
بدرگاه حضرت جهانبانی تاهست و میرزا کامران گفت پیشان کوشیده در داد حرمت بار و نامه

تا آخر صفحه سوم سفید گذاشته

حرکت موکب حضرت ظل سبحانی از قندهار به تسخیر کابل و وقایع کابل

حضرت ظل سبحانی بمراز نظم قندهار از باغ حضرت فردوس مکانی بمرکز پادشاه در کنند بعد
نزول فرمود آنکه شیخ کابل بنعم شیر قزل باشه از امتداد مدت نور بکه گشته بدان بیت
رفته و با بهرام و همراه رخصت یافته راه برگرفته بداغ خان و جمعی که در ملازمت فرزند
پادشاه اینجا بودند تعرض برگذاشته داهل شهر بنوید داد در زمین حضرت ظل سبحانی نمرا
شرط اگر بتادیب سنگلان بهدا از دفع شاه پیش آنرو میشود اگر سکوت نه دست تعرض گاه
نمر کفو و در آنوقت مصمم بود که کابل شهر را راه ست بود که برای سلطنت نمرا چه از
بداغ خان بخواهند و فرمود تا بنخ خود قندهار را با آنکه ایشان ا از نمرا مردم خود بود و ایشان
بایشان با بداغ خان سر بنا شد حضرت ظل سبحانی مقرر بن مقام شد هر دو خواست
نسقه آن جماعت چشم میکرد و بآن اندیشه بعده بطرف بدخشان حرکت کرد میرزا سلیمان
با خود همراه شد به تسخیر کابل فرآورد در این اثنا پسر پادشاه یعنی بهرام میرزا بدان نامه بسر
پیشگاه سرو فرستاده بود ایام زمستان تو یک جا بود و عید و بهار بود اتفاق خود همراه جمعی
مرتبه پسر شاه رحلت نمود قندهار را با ترکمانان گذاشتن مناسب دولت نیست خصوصاً جمعی مردم
بتعدد بیشتر با هیکل مورشه لذا همیشه ملازم خدمت بشد انحراف ورزیده لذا بهتر آن است
دولت قندهار چون بود که تکرار و تعیین است در این تکاپو رفتار از اهل موت پادشاه
اسیر بیان کند و چون از آنجا کابل مانع بسیار و چشم هزاره و قبایل آنجا چشم مورد
بود در همه جا کند لذا میرزا کامران نخواهد بدست آورد، مرزا کامران نخواهد بدست آورد، بالضرورت
میرزا قندهار را بهتر نیست و بداغ خان بود و فرمود قندهار را بخوش نگذارد
اگر نگذارد قدغن بر فرو گرفت و این بعد بود بجا چه، یعنی چه نوشت و اتیه بجا چه
اینجا، دفع در آنجا و انصاف این کار را و از خواهر حضرت ظل سبحانی را بخان بخش
نمود و فرمود اگر مرد صحیح است ا، در ظاهر بسیار تضیع مردم بدانجا نمیشود در نظر
اهل روزگار بد نامی لکه بد نیست که بد نیست آید بسی به بداغ خان
پیام کرده چون تسخیر کابل رهبا و بهتر میرزا عسکری بود قندهار مقید آنکه از
قاطر از کار رسی اسقم بر بداغ خان این امر قبول کرد و مقرر شده دلاوران کابل

دلاوران

از اول این صفحه در آخر صفحه دوم نسخه نیز

دلاوران خبک دیده بمدد قندهار در قلعه رکین بشند و کما وقت یافته بقلعه آنجا بهرام خان
و الغ میرزا و جمعی از سپاهیان بطرف اندر مقرر شده، با دلاوران اندر پیوسته بقلعه در
آمده و آگاه شد و در مقام منع برآمد گفته بموجب فرمود بداغ خان میرزا عسکری سواد همراه
درون قلعه گاه داریم دیگر بذیرفتار نشد دستش بود، بهرام الکه و چنین آمد نزد هر از قزل
پادشاه مبین برآمد تقدیر بسته و بهرام خان نیز اندر خود مقرر گشت قزلباشان فرار
نمود در ارک تحصن کرده و آنشهر از شرارت شهر از تعرض و بداغ خان با بده عذر تقدیر بخواست و آن
حضرت او را سوگند داشته رخصت انصراف بداد و شهر بوبهرام خان عنایت فرمود و بیخ بیش نمود
گفتند بداغ خان بر خلاف پادشاه ثابت هر از قلعت بادست گرفت قندهار را و از او گرفته بهرام خان
بردیم قتل بیا و دارد و این آنا میرزا عسکری از دهن بسیار از الکه مردم خان با بده و عمل کو دلاوران
جمع شوره شده اولو از زیر دیگر اگاه کوشی بسیار آورده حضرت ظل سبحانی بتقضای الف نظر و صحبت
حضرت گیتی ستانی محبت بادشاه از این جریدت نیز گشت و او بدیدم کو کلتاش و از مقربان درگاه
بود سپرده ولایت قندهار و رود بدین اولی ولایت از قبیل الغ میرزا دیگر آن بقیه کو بود حضرت
مریم مکانی بود قندهار نهاده یکی را به تسخیر کابل عزیمت نمود و از اینجا قلعه بزرگ از نیمه دوستان در
دلو داکان بهار و از جهت ترکمان خرید بعد از اوایل بسته شده در این بهار بود و نوروز
فرمود بایستی بود از فتح هندوستان ادا فتنه بنی مقدار امداد بود و نوروز و بدآرام یوم حضرت ظل سبحانی
از موقیات بهانه بمرده بخرید آن خان رفت آگاه برشته کوهی تعویک با حسن اهل است
برآمد مرکاه لشکر را آهسته لکه جنبلاک گرفته در قلعه بر عید خانزاده بیکم جان کان آن
بر دهم ایام تعزیت کار اولاد خیرات و مبرات شاهزاده همراه اقارب و از آنجا بلاک گرفته جانب کابل گرفته میرزا
منداد تو یک قندهار، گفت بسته موبوغایت گشت و بر از جهان کابل دست بدست باردو
میشت فتنه و هم در ایام مرض و با هر اردو داد و کوه بزرگ بود شاه حشت حیدر سلطان نمراز
این مرض وفات نمود و موکب بهشت هر، تو کلتاش بحضرت آن بر بر هوا و نه بگر بیدنگر شیه هنر راه
گردی و جمیع یک بود ره، بر میرزا کامران او و اتاق آن سلطان با خود لکه در غزنین گذاشته
بود بحضرت شده خاتم تاریخ ۹۶۵ از جرایم بود بر دلگر نهاده عالی بذیرفته مرغی موکب بهشت هر دو تیوت
شیخ ۹۶۵ در وجه خان دار قندهار واقع بود و دارد میرزا کامران بر بهم کشیده بر دلی سو
با گرد هر از بیش بود تا دم مخلص ترس بود مرا آتش میرزا کامران بود دلی گفت، تو نیز بود جنگ دلاوران

و تو یک خانه با بوی یک کله جان مردم بود و در هر قلعه بود و بعد از آنکه بانی قلعه
از قلعه برخاسته و تو یک بورت با بوی یک نشست و ترتیب افواج بوطور دلوکا بلد و از آن کاوه
خواجه معظم دو جوی که خان دیر آنکه از اردو بر شهر شتر تفته با کم بر لای و از جانب مرزا کامران
از جلو روان شده دست بجوی لکی رجعت کم اهل بغرا از آنکه موکب بیشتر شهر و نوه جوی اقتدار قدر
آمدها بوی و جمعی مردم خوش بر تقبل آن جا بوی بشت قبه پس از آن جمعی مصاحب بیک بر خواجه
کلان بیک جمع کشتن با رو ملحق شده بود غنیمت خروانی کوکیده با بوی بعض رینه ده دقت
نیت پس بجاب دولت آینده مردم هر آینه حضرت جهانبانی بوارسته جهان کامران امیر آن
با بوی آدمه میرزا کامران روزگار و دولت جاوید بر تیر است خواهند خواند محمود و خواجه عبدالله
نیت بیشتر فرقه تهمت عفو و اغماض نمود حضرت جهانبانی اجابت مسئول بعد زیارت حضرت
محمول داشته هر دو خواجه بوی تمام حضرت بر جهت جای امیرزا کامران عیت لکه به تطبیق و توقیف
نگذرانید شب بمقام با رک کابل رسانیده میرزا ابو یوسف پسر میرزا عسکری از اهل حرم بوشته بی غنیمت
فور نکو حضرت جهانبانی با بوی جمعی از مقتدران کشاه بعیت و حفاظت کابل فرستاد میرزا هندال و آنجا
میر بوا زد بال میرزا کامران روان شد شب جهانبانی بشنبه از دهم شهر رمضان بلا نهضت و نهم
و اهل کابل بوکیده کوس شادمانی بلند آوازه شد لکه کابل بوکرد و این مصراع بجهت گرفت ملک
کابل از دست تا بیرق این فتح شد بر دست نوبهار بوستان علاوه و روشن چراغ شبستان سلطنت ابو
المظفر جلال الدین محمد اکبر پادشاه بود روز سه شنبه ده و هشت روز از جمادی الثانی بکذشته بود که حضرت
جهانبانی با بوی خواجه و ابواب شهر بانی بر چهره با بوی بر کشاده حضرت جهانبانی شرمو ابو یوسف بانی
شب نی بر جانب نهاد و در آن نیت و خیرات و رحمت بر چهره آن مردم زن بر کشد صبح آن روز
بر سر جهانبانی تمکن کوکیده وضع و شریف بوا طف کلی تمال و نعم جمعی دست بدعا بر آورده
و دام اقبال حضرت جهانبانی بوا از بکشاه بخوانی و بهار شده و اکثر حضرت تمام زمستان بود در آن
شهر توقف کرده بود و جمعی عابد بوا نوازش فرمود و در این ایام یونس علی و مؤید بیک از جهان
دولت بر ای آخرت رحلت کرده و نیز مرض اقتدار خواجه معظم باتفاق مقدم بیک بدرجه فرار
و بیوتی میرزا کامران شده لذا جرم مقدم بیک بوکایب کثیر اخراج و خواجه معظم از انظار غیبت بنکه نیز

از آنچه جشن ولادت حضرت شاهنشاه اکبر
بوده و ظهور فاروق عادت از آن حضرت

تا آخر صفحه بوی بعد بگذارد

از آنکه بخت حضرت جهانبانی بتقریب بانی بذل و جهان خوان بود و جوانا بر اجمال این تصویر کفیل
و سایل نیز موعود در این مکان هم مرکب مرام در اکام آرزو خستان آن نوبده هر بقه جهان بوا نه
لکه ابواب آسایش و بخشش بر کشوده در اولیا رهم اتمام عرض از کار است به ارتبه بنهم کشت
دلکشی و دلکشا است نزول فرموده با عیسی و عشرت بر کشتند تیمن نهود بنی خان لکه در این
آنا مولکب اهل عیان از قدما رایز رسیده و موجب فرمند شانی لکه دنیا هاک تمامت نذرات بر این
سلطنت انجمنی لکه شاهزاده آزاده بوده حرم دفعه حل کرده فرمند شده و آن شاهزاده آزاده از میان تمامت
آنها در نوبتی بوقت شده دفعتی عابر کشته هزاران از این کار و کلوار در عجب شده بر هر آنت بر دود کار
یا بی آدکه دلسرور و شاد اندوه حضرت جهانبانی در دلهای رهم خته نور آداب شرکتدار حضرت
بار بوجمعی کرفته هر او زبر و شاه و آیین شاه جشن بادی نه بار است نزد کان دین و ولایت
از اطراف و جوانب حضرت و موعظت کشته از انجمن بی کار هر میرزا خمود دیدی
جان چنین در بادی طلوع رایات بادشاه کامکار بر دو قدار از میرزا کامران چنانکه مسطور
کشت جدا کشته بیدخان و از بوخانی بعد زمت حضرت جهانبانی روان کوکیده بر از اجمال
شداید روزگار رقبه آمد موکب جهانبانی به تجیر کابل امر کرد میرزا رقبه آمد و سرانجام خاطر در
آداب بعاندار خود داری نمود از آنکه کابل بشت شد و در اوقات این جشن فرخ و در اک
حضور حضرت جهانبانی و الطاف خسروانی بادشاه بجهد در انجمن بور خته بور بر خند و
مردان بور از نو و در کرد زن و مرد بنوای علی نوازش فرمود کلفتها روزگار بلفت کامیه
و تفرقه عالم بجهت سول کرد امور را بار بشکشها و بار کلها تمرتم کرد و بانات کرامی
نعمت کوینده حضرت جهانبانی هر او زبر بوتنی بانی بر دو و زبان لکه امرا بر کشاه با
بکر بر کشتی در آمده و کفرت با امام قلی قورچی کشتر کرفت و میرزا هندال و بیدار نصر میرزا با
بوادم کشتی در آمده نزد آنکه هم کشتی بعوکار بشر و ن ظ بسر ده تمامت جهان بوبنل جهان
زمان لکه بهر یک متمع بخشیده از جمله غزنین و آن حدود سوغ میرزا هندال و زمین داور
و تیر و حدود دیگر سوغ الغ میرزا غیرت لکه جمعی سوغ نوازش زمان بوجیب و مواهب کامیاب خشته
از جمله آیات عیسی و عشرت در این ایام امر بادشاه و زمان بیجان شب بیست ماه بوی شد
کلی اسب بعوام بر یک بجز این قوت و تحریم بدلا و متوقف تا بانه و سر لکه این دولت بیک
بعوان حضرت او بوا نوازش فرمان فرمود و نیز در این اوان مشرف قوامان شاه قلی بیک طغائی

تا آخر صفحه بعد بانه

از جانب میرزا سلیمان برسم رسالت؛ عرضه داشت و یکی می باید جواب فرستد و میرزا سلیمان طریق
ارادت خود را توجه بلازمت حضرت خاقان نموده در این اوقات فرخنده ساعت میرسید و امر
ولایت افغان زمین و آذربیجان و ارض و حقیقت و ازبک همه یکی که از توابع سنه آن مملکت داشت
بآستان همایون و دهول بدرگاه بود و عنایت فرمود و نیز لوک بلوچ که از جمله طوایف
خویش بود؛ برادران خود به تعلیم آستان شاه ولایت شاه و مستنگ بود و بر دند و جمله
رخصت موجب جاه و جاه در این ایام در حضرت جهانبانی مرخص گشت و بیگلار ناصر میرزا
از بیم که نسبت عنایت سابق و لاحق نداشته بود اکثر لشکر بود میرزا عسکری تخم فتنه و فساد
مرافقت و هر روز انجمن فراهم کرده کلمات حق مرتبه ظاهر حضرت جهانبانی انگیخته مظفر کوکه میرزا
عسکری بود همه این انجمن و مشورت بود که مقدمه بزرگی را نیز بیگلار ناصر میرزا لابد بود
تا بندگان بر نامه بلدرا که کابل تو یک بیگ ام میرزا عسکری دانند بود کلمات شد و نیز در
این اوقات جنت رسلطان در آن از سلطان مولود در حس بهوت و بیرت تمام نزد بود طوف
حضرت جهانبانی سرافراز بود از این جهان آرام بسرای جاویدان شتافت حضرت جهانبانی
از این قضیه ناگهانی افسرده خاطر گشته میرامانی این شور و تاریخ وفات جنت رسلطان گفته
سلطان خبر بود گل گلشن دنیا ناگه اجلش بود چنان راه نمود ز دهر کل عزم نمود
از این باغ دلمار غمی غنچه صفت غرقه بخون ز تاریخ در از بلبل ماتم زده جستم در ناله
در ناله شد و گفت گل از باغ برون شد
حرکت موکب حضرت جهانبانی به تسخیر جاهی
و فتح جاهی دیگر و تاریخ در آن نام او نمود

چون انحراف میرزا سلیمان لحجت بوست حضرت جهانبانی در اواخر ماه رمضان و نهم ذیحجه خان عزیمت
بجانب جاهی منعطف شد حضرت نیز بنا بر بدرگاه گذشته دیوارت هلاک نزول فرمود
میرزا عسکری نیز در این گذر با همه بیگلار و همراهان موضع سوفان رفت تا شب بنام بیگلار
ناصر میرزا بود؛ تیر خدنگ تباه شد ظاهر از خیال بعد گشت چنین رایت جهانبانی که بود اندر آب
رسید میرزا سلیمان نیز جنگ بر فتح شد کشتی بار است حضرت جهانبانی میرزا منداق و قراچه خان
و جمله خان بود که هر از دلاوران از جمله اوان شد؛ میرزا سلیمان بنزد کم میرزا سلیمان خدمت
باه خود شد و کار جنگ بکوشید در این حال جمله از مردان و بنده سواران بیگناه پیاده رفته

دار خنق گذشته شمشیر؟ علم شد چنین تیر بران و تیر غران بجانب دشمن شتابان شد و جمله بواز
عصیدیان گریزان شد حضرت جهانبانی بنوز بر یراق بود نادیده فرستید و میرزا سلیمان
طاقت مقاومت نیاورده رو بقرار نهاد طولک طاقت و میرزا بیگ برلاس و اوس سلطان کوز از
نژاد سلاطین مغولستان بود از میرزا سلیمان جدا گشته بآستان همایون پیوستند و میرزا منداق و جمله
از بهادران بود بکوشش کرد تجلیکان، مرد و جمعه موکب همایون نیز روان گشت و در آن بهار
جهانبانی بود رخصت بهادران بسیار افکنده در آمد و آنگه حضرت بدانه خواست در آمد میرزا سلیمان با همه در
لقا آوارگی پیش گرفته طرف کولاب فرار نمود اکثر جمله جهان و بیابان آن بآستان همایون
رفته از مردم خود و همراهان بر نبود ارشده موکب همایون طی منازل کرده در کشم نزول فرمود میرزا سلیمان
مقام استقرار نیافته از آب آمویه گذشته چند روز آن حدود بر کنار آب زیست در این فترت جانب شمال
اقدام حضرت میرزا ملتان شتابان همین شاه لب فرار کرد بعد از رخصت جهانبانی شتافت حضرت
نخست بر فرق از ادب نسبت شاه لاوری مرزه هم خان بیک و حسین بیک و حجی بیک هم از قور
جهان باد چه در رکاب علی بعد در بازگشتن گروهی بودند حضرت جهانبانی بنا بر مصلحت ایشان
بزندان جهان بس از حضور شجاعت جمعی شدند و جمعی از ایشان بهمشیره خان همشیره خدیجه زوجه آن
حدود بود میرزا منداق عنایت کرد؛ بولی بود به تصدیق اموال طالقان فرقه و حضرت جهانبانی در
قلعه ظفر بقشلاق رفته دو سه روز کوچ نمود، در آنجا آن مملکت اهمی و جنبر موجه برگذشته
و مردم حال اهل آستان نهاد و میرزا منداق با نوشیر، جواب برآمد، با تفاق امور میرزا سراب
کوکبه رسید و هوا جلال او سر بعد شتافته قراچه خان؛ جبر از جمله خواهان بدر بر علی آمده خرگاه نهضت
و میرزا عسکری راه جهان فساد در باره خویش بیقید رخصت در خرگاه خود در آن کهه در اواخر بهار داران
در بستان حضرت لکهار خود از نمود رخصت حضرت جهانبانی بود عدت بدیگشت قراچه خان
بصوف الطاف مغرور و مشغول داشته جنبر محبت مزاج بهاج بود رقم کلمات بغیر از اتفاق
بسته هم جنبر موجه بهاران آنکه تست لکهار موسته بود؛ بواد سی مرد ثابت رسیده میرزا منداق
کابل خود بازت فتنه و مالک در تحت نظام در آمد و در این اوقات جماعتی بسمت دیگر
امضای برای خواجه معظم نخ از دیر و فند بهسد دریان آمده جمعی از آب گذشته خواجه اظهار نمود
این جنبر کفر است جهانبانی رسید بفرمود تا خواجه و تا جمعی لا یقید خدمت در قلعه ظفر رود ظاهر میشود
فتنه میرزا کامران و لشکر بانی بر کابل

تا آخر صفحه بعد بیقید گذارند

محل تصویر است

در این اوقات در حضرت جهانبانی از تمام مالک و نظام ممالک و رخور بدون فرصت یافته خاطر خطیر
و طبع بی غم داشت ناگاه خبر رسید میرزا کامران گذشته بجهان رفته تا کابل و در آن بلده کابل
تاخته و آنچه بود بتصرف در آورده و پیرامنکن نیز تو در افتاده است خاطر همایون از اندیشه حضرت
شهنشاهی و سکنه آن مرز و بوم خرده و مغموم شد بنا بر میرزا کامران چنانکه گفت پیش از
کابل خبر رسید که میرزا منذال و حسین خان از دنبال تا بلخ تا بلخ کوه اثر از او در شقوق و اخبار
حسب الامر کابل بود حسب الحکم میرزا کامران گشت بکابل بود بترتیب رسید و بدیگر راه
نداده نمی گذرد خان هزاره و ترکمن خان آدینه مهمان کابل آمده میرزا را از زمین تیر
از آنجا بادا و آدم حسام الدین علی ولد میر علی قلعه بود تسلیم قلعه بود تسلیم شد چنانکه قلعه بود نگاه داشت چون
این خبر گذشت جهانبانی بر میرزا منذال در زمین داور و آن حدود بود میرزا الغ خدمت
کرد هم نگاره هم زمین داور رسید شد و بهرام خان و خان و پیکار هر میرزا
میرزا الغ همراه دو هزار زمین داور و نگاه الغ زمین داور نگاه الغ میرزا کامران بیشتر مردم هزاره از
اطراف فرج برآکنده گوره او نیز بود بکنار آب و کی نیز بر آمده شاه حسن ارغون بانده
و در حدود سند بر مرد و قهر حاکم تته بود در حیله نکاح کشته و این وقت خبر نهضت مرض
حضرت جهانبانی بندر میرزا کامران با اراده حاکم تته در کابل بنا و در حدود قلعت اسیر
بسیار از سواران خان نامدار و خزینه بود بمردم تو قسمت کرد و تا کابل بزمین تاخت ابو بکر
از جمله میرزا منذال در خزینه بود بغفلت بگذرانید دست طاغی بتاخت میرزا کامران بر نزول
کند از دیوار قلعه الداشته قلعه بود متصرف گوره زاید بدست بود تصور نمی آورد و دادند از دیوار
دیوار بزیر افکنده بنای خیانت میرزا کامران داد و دولت سلطان بود در غزنین آنکه خبر ملازمت
امیر کابل آمده حسین علی خان حاکم کابل بود بسمت در حسام دریا شد بیشتر و تهر تو تصرف گشت
شمس الدین محمد خان آنکه حضرت کبر اکبر شاه بود تو میرزا کامران بود و میرزا کامران حضرت
بردند بسر دو بسوال مردم دست قرار داد آنکه قتر و حمل و قتر و کدر بود بدیدم چشم کشیده
حسام الدین علی ولد میر علی قلعه بود مقام انتقام زمین داور بنده از بنده بگفته بود نیز
بقول و حمل از امور بود بقید حاضر و کرد هر بود بحیلت و تدبیر امر بنا بود لکو و حسین کشیده طاقت
و فهم شاه روز در بلند ارک نشسته حضرت شاه هر اکبر شاه نیز در حضور حاضر دست دلد
بیک و ابو الحاکم و حسین یکی از قورچیان شاه هر حضرت شاه عازم حضور شاه هر بعد بدین

میرزا کامران

میرزا کامران آمده کسان میرزا بقتال مردم برآکنده شده بعد ابو الحاکم بود نیکو مرتبه میرزا کامران
آمده بود بلا بیک بیست شرط حق نمک خوار که آن است در سر تن و جان عزم دیدار آنکه میرزا
کامران بود تا شاه حضرت و این شاه بعد بود بنوکر بود ابو بکر گفت مردم فرید و بنده فرزند

حرکت موکب جهانبانی از

بدخشان بمی صره کابلستان

چون خبر طغیان میرزا کامران موقوف جهانبان تمام نمی آمد تخیل منورغیت دستور میرزا سلیمان
فرتنه از تقصیر آنچه گذشته بال کاه بدرسی از زانو بود بخشیده و قندوز داند آب
خوشت و آنکه دو هزار آنکه دو بود میرزا منذال آنکه در آن تدبیر بر دکرت بود و او کابل
آمده میرزا منذال در قندوز بلوازم پذیرائی اهتمام ورزیده آنگاه جانب بلخ کرده در کاه
سراچه با یوند بود نزد در این قرل اسکندر سلطان و میرزا بنجر بر بلاس دهنه اوزبک حقوق
نعمت بود دیده گشته تو میرزا کامران شاه حضرت جهانبانی در کابل نماند در حدود کابل
در این هر دو کوه جنگها بود و میرزا منذال جان فنا نیافته نبود و شیر افکنی بود و تیغ کفر کافور ما تو
باوجود شاه حضرت و مردم نمی نالف بود هزیمت نمود بدروازه آهنین رسیده آنچه بود بتصرف
در آمده جمع قرل از مردم مفسد بود کرفتار گشته نزد در کار نماند و بهر روز مردم میرزا کامران جنگ
میکنند در این هوای تیره راه عبور در کاه میرزا کامران پیوسته لشکر ها بود در بر دروازه
ارک جابر کرده و می صره قلعه شیر اهتمام نمود تا کار بر میرزا تنگ نمود در عین جنگ صبر
قاقه نزوک بسیار بسیار راهب بود میرزا کامران شیر علی و جمعی کثیر بر قتل آن
اموال خطیر مورد شد و این خبر بحضرت جهانبانی پیوسته فرمان کرد تا موانع و حجت نمی
سلوک حضرت از آنطرف خبر شیر علی و آنچه خدمت متابع سواران بود تا راج کرد مرحمت نمود راه
گذر بود و دیده و بی نزد جاری کرد منظر وقت نبشته تا بر تخلیص قلعه اندر شد و چون از دراندر
قلعه بیرون شد در غزنین ماند حضرت جهانبانی خضر خان بود جاهر بیشتر بال چون روان
ساخته آنچه عشر و کوتل نماند و نه شیر علی رسیده جنگ در افکنده مردم شیر علی کرد هر بقول
و بیا با شیر علی کابل هزار جانب رفته بنا نه خضر خان شاه بود دیگر بیوش هر آن اموال را
با خود در شد مظفر و منصور بازآمد و مشمول عواطف گوره خان شد و بهر دو جانب
سواران بود چون بازدادند و آنانکه ایشان بعد علوم و آنکار بقوت دهار خشد

تا موجب عبرت چندکان گفتند از آنروز میرزا کامران بماه گشت و از هر دروازه که رفت
آمد و شد نمیکردند یا ما هیچ بر ایشان اطفال و ضعفا و کنیزان بیوه بیچاره بیکار بر
و سر کوه کشور و هیچ سال و پنج ماه و سه ماه بعد میزان تمام بگشت و از قلعه بیرون افکند
و سردار بیک بیرقام بیک و فدا علت بیرمحب بیک و کمند قلعه بسته باد گشت و بیاران
بیگناه پیام فرستاده اگر مرا راه گذر کنند به بیران شما بصورت بکشم و خواب کفتند از
بعد شدن فرزندان پیام بکنیم و جان خود نیز بخیر شما پیام از این شهر بیرون بگذرد و از راه
ضراعت بعد زمت حضرت بشتاب تا بیوه شدن نوش میرزا کامران مجنان مترض زنان
و فرزندان مردم بعد از خود بعد از آن که تمام خان موجود بستان بسته باد گشت و بظلم و قهر نمود

ظهور کرامت عیان از حضرت محمد اکبر پادشاه

و فتح کابل

چون میرزا کامران از آن کردار خود اجواب کامل و کامران گشت تدبیر خود و مضمر در آن دید
که نوکران گفتند چنانچه فرزند شاه محمد اکبر پادشاه بود و برابر توپ او که در وقت چنین
باران بهاران تیر بیرون بازداشته اند چون مشیت الهی بر حرکت حضرت شاهنشاه قرار گرفته
بعنایت ظهور فاروق گشت آنها را در گرفت و فتحها در هم کرده سند خان میر آتش بود و تمام
جاسوس که کبرت انداز و بهادر بصر بر سطح تیر انداخته حضرت شاهنشاه بعون حضرت
و بدانست که ملک این بود و هم بعد در حضرت دولت از کار توکانه بزرگ دانست و در این اثنا
میرزا الغ بیک و بیاران بیکر بر روی پیشه بر در آمدند و بیشتر از بیشتر اهتمام در زیر بند چنین
میرزا کامران از این کار نیز کامیابی بوسیله قراچه خان بعرض رسانیده از گذشته بیمار
و علت که بیرون هم در تدارک کلام در پرده کبریت بسیار دیده ظهور آورد و چون این
نهمت بگذشت از چنان دیار و اهل و عیال مفت بیام حضرت شاه بابا خان گفت در کت
کبرت شفیف جانه ای میرزا سنال و قراچه خان و صاحب بیک و اکثر جان نخواسته میرزا
کامران بعد زمت حضرت آید و بدیام اکثر بیکه امیر بدرگاه کنز بیرون از موصل
حسن آغا بیرون در میرزا کامران بشارت احوال از جان جام زمان بیشه بود در
شب پنجشنبه بیستم ربیع الاول بر نهصد و نهاد و هارم طریق فرار برده راه بدخشان پیش گرفت
چون بوسیله میرزا سلیمان با جمعیت او زبکیه کار تو آنکه حضرت قراچه خان و جمعی خان با یوند

تجهیز معجزه زاینده گذارند

بدنبال میرزا

بدنبال میرزا کامران روان شدند و حضرت شاهنشاه بانی با فرخوانی دار الملک کابل نزول کرده
اعلام و اذان بر سر دیوار بازدید کرد حضرت شاهنشاه بر محمد اکبر پادشاه و اهل حرم میرزا
اکثر بیرون بدراک حضور بایوند نامی و حضرت شاهنشاه بانی نکرد مدتی بالجمله بر سر او تعبه
صدقات و خیرات وافره معمول گشت از آنطرف حاجی خان و دیگران که بتعاقب میرزا
کامران بر شده اگر هم او بدیار فقدان نادیده الحق شده میرزا بدر رفت و آن سلطان
و اکثر مردم او گرفتار شده محمد بیرام سردار بعد بسیار از میرزا کامران شاهنشاه
میرزا بیک و بیرامی و جمعی بر دلی شده فوری بیک و عبدالله مرتد شده و بیرامی
در آنجا بکه بهتر جانب بدخشان گرفته و میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم برادر او بیام و نامه
الحق ابا بت نکرده نیاز هر کاری بیخ آنکه تا بیرحم خان بیخ گفته بیاری او
بدخشان شد و آنجا حضرت شاهنشاه قراچه خان جلاب میرزا سلیمان و میرزا سنال
و سایر امرا در راه متفق گفته میرزا کامران بیرون آمده ادا ساز نه قراچه خان در
بدخشان شد و آنجا حضرت روز بقلعه غوری نهاده بیرون و جمعی از مردم میرزا کامران
و قلعه غوری قصه گفته جنگها مردانه کرده و از طرفی جاسر مقول گفته سرانجام با
مقاومت از مردم قلعه بردی و بیرون بیاد دیگران فرار کرده قلعه غوری بدست آورده
دولت همایون در آمد در این اثنا خبر آمدن میرزا کامران و بیرحم خان از بیخ زیر میرزا سنال
و میرزا سلیمان بی سبب بعد بازگشت و قراچه خان بطرف کابل رفت چون بیرحم و مرحوم بدخشان
کفر حسبانی بی سبب بدین صورت بدخشان نهاده در غور منزل گفته قراچه خان بیشتر
بایوند بیرون بسبب همراهی بیگمها و مراجعت بتاراج اشه و رخصت یافت تا کابل رفته
برک و سامانی از نوشته بوکیب بایوند ملحق گشته و حضرت شاهنشاه بانی بطرف بدخشان
راه نوشتاب از گرفت بر کوهستان راه عبور نبود چاره کابل بانی گفته تا نوبت بهار

بجانب مشرق حضرت شاهنشاه بر ظلم الهی

محمد اکبر پادشاه و بیاری دقایق بیرام بعد

در هشتم شهر شوال سال نهصد و نهاد و هارم از عمر نوزده بود بیست و یک شاهزاده سهیل
محمد اکبر پادشاه و هارسال و هارماه و هارروز بر گذشته بعد بیست و دقت مسعود
خان شاهزاده ملا عصام الدین ابراهیم بیرام کنیزک قلیه او مشغول گشته و بیسار خبر داده

منزل و مولانا یزید بیگ شاهزاده منصوب شده و از آنطرف نیز میرزا کامران از جانب
میرزا سلیمان و میرزا منداله با یکدیگر و امرای بلخ نیز با
متصرف نقوب بیرون خان نیز مقدم میرزا کامران مستعد تنقیه و تنبیه خان اکبر بخان بوکیک
آدینه بیرم خان جمع بود با میرزا کامران انهم تو موجب نبود میرزا که دو کشم و ملا تان
آمده میرزا سلیمان و میرزا ابو هم جمع فوج که کاهی مردم او مرتکب نزد و دست نخواهد نمود از آن
تو حضرت همایون در دار الظفر کابل بار یکم بجهت عدم توانی ملازمان تنگی بود بر خان را
و این افکنده بود چنین قراره خان حضرات همایان مرخص موجب موجب تواند میشد چند انکه
دهلی و بنا شد و بعد از آن در خان بیش از مقدار تو میرانم خانکه قدر و خاتمه شد
خواهان خواهم خان زیاده بمنصب بوالی چند و بکام خود و اتی تیاز دست بنی فرستد
تا کرد نی نیم و منصب می نخواهم قاعم تو بدیم و از آنکه این خلایق ساده صورت نیست
جمع بود قرب جامی کاین بر خان روان شد و انجمن بود و دعا و بزم بر خان و بسیار
آمد نزد یک بسر بنور تنی میشد حضرت همایون کردهی از امور شاه بود از این نوشته
و نیز از عقب روان شده و این جماعت در حوالی قراباغ چنداول آن مردم دعا رسیده
دست بعضی نمایان کار بود هم قراره خان دست بشمشیر کشت قاصی شیخ قراره خان و
بیکران فوج که از مدعو نبد کشت بر بود و بران جمله آن جماعت نمایان بود جهت کود و قراباغ
کفر شد همایون بود و قراره خان در کشم میرزا کامران تنی شد و حضرت همایون میرزا سلیمان
و میرزا ابو هم نشو فرقه کشت بود و خاطر و انکه منظر موکب همایون بود بشد و هم حاجی
خان سوار از خزینه جفار فرمود هر روز بدان بر شکار منوت میشود و از آن همه راهان رسید
توجه کوه کشت میرزا کامران از راهی این مردم بکشتن منزور شده و در تا خان بر خود
میرفت نیز اگر موکب همایون بر خود تر از کوتل بینه و کوه بکند و منظر میشود و از آن نوذ بالله نفس
بطور دیگر خطه نشت زنود و فاست عاقبت منزور و ان مکرر مشاهده بکمان شده اگر او منوده است
با بور کاه آنهم نازنیم و این جهت بود قارت فرمود با کسی بزور و فریح منور هم منوری
کلاه از سر کند و از توقف با جهت دو ابو نا آمد قلعه در بهر نو در از کوتل بود ایم فرمود
حرکت موکب همایون بسوی بر خان
و منظر و منهور مراجعت فرمود کابل

اوده بنز

روز هشتم جمادی الاول بعد نهم و نیم و پنج هجری موکب همایون بر خان روان گشت هر جمع
کرمان و قاسم حسین سلطان هم در هر دو جنگی بود و میرزا ابو هم از بر خان او و آن او همه بود
و هم بکران آمد نزد و در آن ایام هم تو یکی به بر خان رسیده اوزبک همایون گشت هم اگر این
بعید و آن مرغ بعید هوا ادنی کافر نیز بود بر کفت اگر نیز بود آواز کنه فتن قم و تبلک است
بجز این جمله آن مرغ پرواز آمده بر کفت اگر نیز بود نشست آن حضرت شد گذارد که قلعه بود
دیالی نداد در این نیز علامات ایک وقع نمایش هر کوشش حضرت همایون میرزا ابو هم بود
نوازش فرمود او بود زنده خواند و فرمود از رسیده روانه شود و میرزا سلیمان بود بجمع کشت و نظام همایون بود
بداد و در طالقان بر دار بیوسته شد آنکه همه تم موجب بود بداد و نیز کابل نزد که
با امر عین و حضرت همه اکبر هر چه کابل موجب هم او در بیطا نهم چنین نزد چند بر دند ۸
از آن سپاه بود و هلو کشت نیز تنه چنین آن جهت از کوتل بیند و کوه کذشته همه سلطان و حمزه
در قلعه اندر آب بنه زد از که از آنطرف میرزا کامران در قلعه ظفر بر است بر غزد بود و هم چند
هم لحوا نیز در حفظ طرق و توابع بخ میکردند در دار نگر دیش موکب همایون تو یک بندر
آب رسید میرزا منداله از قندوز بمدد زنت رها بر رسید بیرون بندر آن از بیشگاه همایون
بگذرانید حضرت همایون میرزا منداله بر خواند از حرم و از بها و در حشو و نیز بیرون آورد
کاه بسته از جرایم اعالی چشم بر کرده خلعت هم حکومت خود بر خان نزد و در کذر و کان
رضی هم حاجی خان همایون جمع بر کرد که میرزا منداله در نقد رسیده روان کنند هم در ادب
جمع الاخر موکب همایون تو یک بندر آب فرود بعد بعد خبر اندر آب اگر دیم بر تعیین
آن شب بان نه نزد و نیز موکب همایون در طالقان در نمود اکثر از بود از که میرزا عالی الدو
جمع کثیر از اقوام میرزا کامران در آبی تحقیق بنیر میرزا منداله و آن ایران هم و نیز
بعد خان نیز از آب بکذشت دست بجور شیه نهایت مقدار این حال میرزا کامران از
هر دو قلعه ظفر و کشم نیز بود نیز که رسانیده روز شنبه تو هم جمع الاخر در این هر دو قلعه
جنگ در اکثر بنوز موکب همایون بر آب نکذشته بعقب رحلت الهی بر اول بیشتر بود
کوان شده از آب کذشته نیز می نفر دست بی وارث و راجع کشتند در این حال حضرت
همایون بیدار شده نیز خواهم خضر بود کلاه نیز خواهم خضر بود بعد کشته بود بعد کار شد
تا چند نیز بمشت و لکه نزد هم مرکوب بود قبیل کفته آنکاه بمیر یک دو لدر بود بر بعد

همان تصویر است

تا آخر صفحه بعد بخوانید

فرخ حضرت شد و شفاعت نمی‌خان از گناه مردم گذشته و در این بنده میرزا کامران جاری است
و در زمان میرزا کامران تا بیست و دست یاد ام خود بعقبه طاقان و رشته متوسل آنکه تعلق شد
و دیگر پادشاه هر دست بتاراج بر آورده و میرزا منداد و صاحب همه اسحاق سلطان و ترکمن بیک
و همین بود تیکه چشم هر یک بیکفر اعدای خود دوخته شد حضرت پادشاه بی‌پس فرمانده کاری را
بکه نشد او دیگر بشرایط مصالحه بود حضرت پادشاه نظر بفطرت قرین صدور اینهمه
جنایات میرزا کامران بر صرف بیت آمده فانی موعظت نمی‌بود اقرب کبیره اینهمه عبارت بود
نیز ضمیر خلشه اثر را در بد خواهی عزیز جلوه آن تدبیر اینکار را عشق کار زاده موجب تقدیر و آزار
مردم بنا بر است باز آرد بر مردم اشهر و لشکر رحم نمای مردم اینهمه دم گشته غنیمت دار قیامت
بود خوش آن قوم در کدورت بود است آن جمع در دو نهت همان به هر جمع را آرام طریق
مروت کار آورد و این خان بود بدت نصیب آن اربه نعوذ جهت میرزا کامران گشت بعقوبت
بود این بیت بود در جواب نجاتی عروس ملک که دو کنار کرد گشت م بوسه بر لب شش هزار
دیر لاجرم در حصه قلعه حکم بخوش شرح در این اثنا میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم جمعی کثیر
بدرگاه حضور همایونی و الطاف خسروانه دو صلح پیوسته و جاگیرهای نیز بمردم کولاب
ضمیمه لشکر پادشاه گردیده در این بیت یکماه محاصره بود از آثار وقع و فیروزی لشکر
همایونی شعوب میرزا کامران بیاده گشت اوزبک خطر بر تر بسته باری افکنده حقوق عنایت
داعیت حضرت پادشاه نیستم دیدم اکنون از گذشته پشیمانم و نخواهم بکعبه معظم حضرت
قبله از معصیت بنو کدورت کافر نعمت بکرسه خود مستعد خدمت و حیات بلا دست توانم
و امید از عواطف آنست که این بیت بوسیله میرعرب کاشی شود و این میرعرب از جمله
سادات اوزبکان و صدق و صفا ممتاز و بکمال گرمی مطلوب بود در این اوان فرمان و توسط مراحم
همایونی بود و عرض کرده بود بنوشتیم در رفع قلعه فرمود اعلموا یا اهل القلعه اخلاص فی
الاخلاص و الاخلاص فی التسلیم و السلام علی من اتبع الهدی ایردم قلعه فلاص در اخلاص و سلامت
در طاعت است میرزا کامران در جواب نوشت هر میر غیر بنده و قرار مدینه عدول نخواهد
بود و بیاد حضرت پادشاه بنا بر میرعرب بقلعه برفت و مفاتیح لوای اردو بر تقیم در آورده
گفت جاگیر این بیت است بنی سعادت عذر است اگر کند میرزا، در میان جنبه قلعه
ایشه میرعرب از فرمان راندن گفت اکنون سر بالی عت و انفاق در آورده بیت آن است

تا آخر صفحه بعد

محل تصویر است

محل تصویر است

اسرار فرو کرده بود کار بسیار و فرمان و خطبه آنکه نخوانده بود حضرت پادشاه در حضور کرده امر بجاری کرد امیر میرزا
کامران نصیحت نشده جمعه بود قول نمود جز آنکه گفت از حضرت التماس کند پادشاه بود فرمود
کدام از قدیمان فرمایت نخواهم تلذذ آنچه، و کدام در این نوبت آدام فرمی میرعرب این مطلب
بود گفت پادشاه بنا بر مروض دست به تعمیر آبادی و دو زخمه دانو هم رعیت بر نفعه و نیاه و تنبیه
مجرم مولانا عبدالله صدر خطبه نام آن حضرت بقلعه اند بخوانی جمعه بود مقرر شد در حفظ قلعه
بود خواهد امور فرمود بنده و میرزا کامران بود آن جمعیت مصحوب نکلاه ترا در نوبت میرزا کامران
بود نمایند که از بلدان میرزا ابراهیم بخوبی شد یکی از رفقا تکلم از آن میرزا کامران
بان بوارد مرقدی و ایمی خبر میرزا ابراهیم گفت داد بفرمود بر فتنه و آن بر بود کشیده
یاد و دخلت پادشاه بنا بر این کار هر اعراض فرمود میرزا ابراهیم از ترس آن که خود کشتم بود و فنا
مقرر است پادشاه خلعت بر اسب مصحوب سخاوت جلال الدین محمود میر موت میرزا کامران روانه گشت
و چون بسر از نسب قدم قراچه خان بود تیر دالان بود خبر خشمه پادشاه از تقصیر خود گشت
بر از در مصاحب بیک بود کرد و تیر بکردن لطف یاد دند طبی بود بیک بمنزل رسید خان عاجز تا کرد
و تیر از در بیوشت بر این منوال سیر امر او بود از کنار آن جمعی خاص لطف بر یک بود
مطالعت و ملاطفت فرمود حسن قاسم سلطان در دار و در آنجا لطف بکنار کار خواهد بیت
نخواهد هر آخر بود که ایزد بود نو هر آنکس بود کند ایشان بود تا مرا بود خوف قراچه
خان ها و این در از انباز بود سر خالت پیش افکنده بجمعه حضرت پادشاه بنا بر دو زیکر در کار
آب طاقان نزول نمود از آنطرف جنبش میرزا کامران در والا بدام دره رسید میرزا
عبدالله زبان بشرح بیت بیت هر کس کشود از آنکه خود اغاض تعجب نمود میرزا عبدالله گفت
اگر تا کابل این بعد هر بگردید گفت از ذکر کنند و کنه شهر زیبه میرزا عبدالله اکنون
وحشت بیت کابل است گفت حیث کشت حالا در جای بیتم دست بیت هر زیر نسب
آن است ما بعد و بس آن را که بملد آمدیم و شرح جهان کار آدم عذر تقصیر بخواهیم
و خدمت پسندیده نمایان دارم میرزا کامران روان شد جنبش نمود اردو رسید بود
روز رسید نمود حضرت پادشاه بنا بر تعزیه آن حضرت شان گشت امور آن سوار آن سو طبقه بطبقه
و پس از آنها میرزا منداد و نیز میرزا عسکری بود جمع آن روز و نیز در داد که بعضی بسقال اهدا
ساخته و خود بکشت سلطنت بر آمده بار عام هم میرزا کامران بود خدمت و هر کام کنور حضرت

تا آخر صفحه بعد که از

محل تصویر است

و تقدیر بساط سلطنت و شرح انواع مکرمت نمایش آن حضرت از حد طاقت و دور از گفته
بهتر باد در این ربع بسیار آگاه میرزا کامران بوسط هزار از اهل زد و بعضی عالی عالی گشت
و میرزایان و امرای آنان در مقامات خود نشسته جشن عظیم با رواج و در این مجلس میرزا کامران
میرزا را کامران برده بمنزل خود رسانید و روز دیگر رباب رفتن بیخ نخ بسوات اقدس حضرت
بابا بانی فرمود بموکب همایون رسید مرحله صلاح با بیگ بیگ و فارس خدمت از بخشی
در یک بیخ و دلاویز کامران بود و بعضی در سرچشمه بیگ نزول نمود و در این منزل حضرت کمیش
شاه گهار بیگ بیگ و قرب رسیده و خان میرزا و بابا بیگ میرزا در آنجا آمد مراسم طاعت در آورده
بعد و حضرت فرمان نزول آن ملک و طاعت آن تو بخشیدند قصر فرمود بعد از این
وقت حضرت بابا بانی نیز نزول بمنزل و طاعت آوردن لوبه بان سنگ نقش نقره بهار
نالهٔ دار آنجا بوضع نارین آمده بنظام دولت بدخشان اشتغال یافته غلغله اکه مشهور
بکولاب است سر قدوک و قرا کمی میرزا کامران عنایت فرمود و جاگیر خان و امیر الامرا
میرزا کامران کوانیده میرزا عسکری و نیز بهراهیم میرزا و سوزنو و قلعه ظفر و طالقان و بعضی
دیگر بمیرزا سلیمان و میرزا ابراهیم مقرر و قندوز و غوری و کهمرد و بغلان و اشکمش و فاریاب میرزا
منذال عنایت و بعد از رجوع بعد بیگ والا حضرت و میرزایان بکمند عشق و مواثیق بکنج
میمنه ادوان شده و حضرت بابا بانی رو بجهت کابل رو نهضت کرد و از لشکریان
بنور ابصار نهضت انقلبه رو تیر کفر اسلام آبادنام نهاده و یک سیر کرد و کلهان آنجا ساخته
در اوایل زمستان در زمین دونان لوبه قرب و بران فرود گرفته کابل وارد شدم در این
هنگام عرضه داشت میرزا حیدر کوردان بدرگاه و ارمغان از عرضه کشیده فرارسیده در ضمن از
آب و هوای کشمیر و تجمل مالک هندوستان و سرو فرش و اسباب موجود آنحضرت منوار بنی بر قیمت
و انواع عطوفت میرزا حیدر فرستاده و از توجه باطن به تسخیر هندوستان اظهار شوق کرده لوقت
بیونی رو بنظام امور ملک مشغول داشت قراچه خان و صاحب بیگ و صدر شرف نفاق
و شقاق بعضی کاه گفته نفر بجاز کرده شیر در آن خربت مرا از خواب حالت بیدار نمود تنی
قدری راه پر دزدیده بیا عوطف خدا نه حرام ایام کهدر دیبی ایام بار تجدید مبادله
مودت خواجه جلال الدین محمود بوسیله رسالت بکف دیدار بی نمراق مورد فرمود و نیز
در این سال الغ میرزا بطبع عشق و تاراج بقدر رسید حضرت بابا بانی بشیر کمه خان بود در جلب

تا آخر صفحه نقیه نیز

ادوین داور

ادوین داور و آنکه نوشته مورخ صاحب در دیبی رو بجهان عبدالرشیدخان بن سلطان خان حاکم
کاشغر بدرگاه رفیعه بکرت بابا بانی رسیده مسئول عنایت کلیه و رخصت مراجعت نمود و نیز در این
اوقات عباس سلطان از سلطانی اوزبکیه بوبه تقدیر آنان بدو بجهت الطاف همایونی و
ازدواج کلیه بکم مشیره آن حضرت بباهر گشت و هم در این سال میرزا شاه برادر میرزا
الغ بیک از شهر کرام در جاگیر او مقرر بود بعزیمت آنان همایونی راه بر لوکه و نیز بکوتل
فارسیه شاه گهر را در جرجه بنظام آنکه میرزا احمد سلطان عمر کوکه نوشته بود در
کمین در قلب لکه در سر کوتل تیر بدو هجنگ و میرزا شاه موجود بود لهذا است اسانیه

حرکت حضرت بابا بانی بطرف بلخ
و موجب کابل سبب عزم و نهضت او

حضرت بابا بانی در اوایل سال نهصد و نه و شش هجری بواجب جلال گشت میرزا بلخ مقرر کرده
با لشکر بیکران بر میرزا حالت جلال و موجب قرار داد و از بلخ بنظام آدم و هول موکب
همایونی کهبود جشن ها استعداد تمام بر نظم آنان نمود و نیز فایز مطاعه میرزا منذال و میرزا عسکری
و میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم در سال هفتم راه و آمادگی بیاه و بیوشی بارد شاه مکی بنا هدود
در ایات سلطنت آیات در حرکت آمد و برای انتظام نظام و دهول خان کهدخان از تغرمین
قرمه تکیه در یورت هالک توقف رفت و در اجه دولت خانه بکولاب خرامانه میرزا
کامران و بارد شاه آنکه در ترتیب صاحب و مشغل اهتمام و از ده تغیر و تبدیل لازم کار
او کهدر این ایام نامیرزا ابراهیم بکنور حضرت و شهر غایت شوکت و موکب آنکه در منزل
نمزل لکه سیر لکه و در حوالی بدخشان میرزا منذال و میرزا سلیمان بارد بیونی آمد موکب
عواطف مغروز شده و بجهت میرزا سلیمان میرزا ابراهیم رخصت بدخشان و قت در
حفظ ولایت و ساعی سپاه لوقت آنها و میرزا سلیمان و حاجی کهدخان و حمزه از خبر آوردن
فلان شاه بر بند و ایک لاه از توابع بلخ و بعبور رود بی آب و هوا متازات از جهت
او زبک متخلص دانه و خود متوجه بلخ آمده روز دیگر بیشتر بیک سرده سرکه حاکم بلخ
را گفتن جیت طایک فرانکم بود جنگ نمودن و دهول موکب همایونی در بند نقیه آمده در انتظام
قلعه مکوشیده حضرت بابا بانی قلعه لوکه صدر گرفته از روم آنمردم بسوه آمده ایک در اطراف
او بیرون ایالت در آمد و حضرت بابا بانی برای رسیدن میرزا کامران مدتی توقف کرد و این توقف

حمل تصویر است

اسب را نیز بر میرزا خان حاکم ترک اسب داد و او را در کوه هزاره و از آنجا جانب بلخ رفتن بار رخصت داد
و هر کس از امرا و از بیگ بچه اشتر بهمراهی خواجه قاسم تعلق بکابل فرستاده تا لیق بود از جانب
میرزا حاکم بلخ بجراحت اسب آمده و بمراز آنکه اهل قلعه ایشان بقلعه ایشان بقلعه رفتند و بعد همراه داشته
همان در حضرت شاهانی روز میگذشت و در رکاب آنحضرت از راه حلم متوقع بلخ شد هر چند بیوک
آشتنه هر سر منزل است نمود فرمود که زنهار آنقدر جبر کشیدن از مردم از بیگ بسر کرد که قاسم
سلطان و شاه محمد سلطان حصاری بر آمده آنحضرت فوجا بار است بود و در میان قراولان
محمد بیگ بود و شاه محمد سلطان حصاری با گروه بزرگ بار رسیده هر چند دلیران کشتر مردانه تر
پیش نهاده بزرگ بود خشم و خلاف بود بزمیت که اولین اعلان بود از اوزبکان نامی بود و تیکر
نمود بعد زمت آنحضرت حضرت شاهان با اولویه پیر محمد خسرو بود و اوبه بسیار بر دولت خان
امرا از نفاق سرشت جبر بار رسیده از حقیقت از بیگ بزرگان مذکور میشد و آنحضرت خلاف
از زمین نهضت در روز زیر جهت اوزبکیه با استاد کامل و جهت وادی آنکه جنگ و پیش
دستی نمود و مردم خوش بود جای بگذشت حضرت شاهانی صفوف سپاه مارا خود قلب
کشتر و میرزا سلیمان و میرزا منازل بود در سپاه دیار باز گذاشته و دیگر امرا و قراولان خان
و دیگر تیکاتات مقرر داشته تا نیمه روز تسویه صفوف و آرایش سپاه باتمام رسیده از آن
تا نگاه جنگ بزرگ بار رسید بر آن عرصه نبرد و دلاوران نیز دار و برد دادند و دلاوران
و مردان عالم چند آنکه مبارز اول حق نگذاشته بود و از جوانان کذر نهاده در کوچه بیچ
در آورده حضرت شاهانی بتعقیب و بلاد شطرنج رفت و ایات بود از جوانان کذر نهاده
و نفاق نفاق بیشتر بار تخت در میان او کمر داد از قلعه سپاه خود و کشت مردم دشمن کرده
که بمراحت تحریص نهضت دلگشته تولد بود مرزا کامران بجانب کابل شتافت این حالت
اقامت در این حدود مشکل بغیر آن است که بجانب دره گزم جای بس استوار است
شاهانه از دن چند در آنجا پایه و از آنجا مردم سپاه بوجه آورد نمود با آن سپاه ظفر بیشتر
بلخ امر کشتن علیه با و دار الملک نیز با شاهانی تحریک کرد حضرت شاهانی ناچار با آنصوب نهضت فرمود
چنانچه آمدم حق ناشناسان همراه بهند و این سوجهت تفرقه لشکر بلاد شقی اتفاق تغیر
با نیز مراجعت مولانا کشت و معاودت بصوب کابل و روش کامران میرزا با کشتر در بلخ
تصور کرده مردم پراکنده همراه شد و هر چند خواهش این بود از کله تهه سعی نمود در آن

تا آخر صفحه یفتنه

سوی جنبه مخالف این حالت بر مردم بر نفع نداشت و ایام خشم تعاقب در آمد حضرت همین بی نفس
با یوز آنکه تاک کوه نبرد نیست بار بهند آنکه مرا بسر آنکه نشر الطاف بر نام
داشت و محمد خان حکمران هرات قبیله کهه بود بر خشم تیر از راه آنکه وحید رحمه خشت آب تیوه
نیکی حضرت در آنکه سوی بالین رسانیده اکثر همراهان بدطرف مراکده شدی همراز سر بروز
در ایام رخشه حمل بوکب بایوز مقرر گشت در این منزل که قبایح شیخ عثمان بار رسانیدند
در این ایام بر شیخان حکمران کاشغر مکتوبی فرستاده و از دو مهر بوکب بایوز و نفاق محمد کامران عم
بود هر چند از هوس شاه و نکاح این نبود که دست قاهر و کشتر بر بلاد بدخشان بوکب بایوز
راه سپر کوه کابل در آمده میرزا سلیمان بید خشی و میرزا منادا الله تبدیز نیم خان نیز در معاجت
در بر حضرت دیگر اسوی شاه هر چند تن و تیکر دشمن نهضت داشتند از آن بوی خیل اتالیق و بعض
بیرکز از او نکبه در هیک هر سه نهضت خلاص یافته بوطن خود رفتند و انواع عواطف بر شیخ
تخم همراه میرزا خان در عجیب و مردم بار شاهی بود تواد نهضت بطور در و لطف بر اهل
کابل ادا از حضرت و حضرت شاهانی بر تمشت نام ملک دار بود خواجه جلال الدین محمود در
رسالت عود بار هیچ فراقه بود بوسیله دوست بعضی عادت در قدیم با توقف خواجه تا پس خواند
و خواجه بجا القهه و میرزا بیک در فنون تصویر، در دید نظیر نهضت بتر بهاران بوس و قبول الطاف
بایوز بر نو سوار شد فرا، میرزا کامران پیش در لولاب بیشه و حال کرنیک کولاب بلاد حضرت شاهانی
و بر میرزا فرمود بخیه، فطر خشه و از کولاب فیض نمود و در آنجا نام توجه حضرت شاهانی بکابل
چنانکه هرات بود وقت بوقت شده انیک کابل نمود و عمو از هوس، و بر میرزا شاه شده و بیش
بوکب بایوز که بلاد زیر میرزا کامران میرزا عسکر سلطان کولاب تمام بقاعت میرزا سلیمان اله کرده
میرزا سلیمان از طالقان بقلعه ظفر شد و میرزا کامران طالقان بود بر اسپ بیک سرده و اقر قلعه
ظفر نهاد میرزا سلیمان و میرزا ابو بهم آنجا سلطان سلو در قلعه الله خورا به تنگ بدخشان گشتند میرزا
کامران از میرزا سلیمان اقر کرده تبدیز و فرا آورده بمی صره در افکنده میرزا منادا الله و جنگ بکرده میرزا کامران
از مردم او از بیگ اهل الله که میرزا سلیمان تدبیر بر خشه و خلل از جنب میرزا کامران نخبه گذاشت
و از کبر همه اتفاق و زیب بلاد از نکبه از نهضت بر سر بقعه رسید و همه آنچه بود بلاد از نکبه
اند جمله جنبه او نکبه سلیم اهل بهم اتفاق که مردم او از بیگ بود از دو خانه آدم و از مرحوم
با گرفته بولایت نهضت موجب گرفته و کار قلعه با حاصله خبر رسیده جای کولاب بر عمره که میرزا

عسکر شکست یافته بقلعه درآمده است و میرزا سلیمان با اخی سلطان دست یافته قلعه خفر بود و در آن وقت
درآمده آنگاه اخی سلطان بود نیز در آن کشیده است میرزا کامران از این خبر بی‌آرام و از قندوز
بیرون نکرده بود بدین سو بر کوهی بر میرزا سلیمان روان داشت و خود بعد از خلاف شدن کرد یک
خود بکندر کشیده میرزا کامران میرزا عسکری را با خود همراه برده بود میرزا سلیمان بدین اتفاق مجبور
از دم اوزبک با این بود و اموال این تو، راج لکر میرزا کامران و میرزا عسکری با بود در
بلخ آمد سعید محمد داد اوزبک بود جز از حقیقت حال بخبر شد با اجازت راج اقدر بود برای میرزا
کامران فرستاده صورت بخواست و میرزا سلیمان وقت بود غنیمت شمرده بدفع میرزا
کامران نشتافت میرزا کامران آن است بدخشان بود هر فرصت از هوا بیرون شمرده بخیمت ادخوا
نهاده کشد و از آنجا با لکاب بیرون رود و از دولت و ملکت ایشان بخبر شد با
فرستاده معروض داشت که صورت از این آن است که اگر تشنه عذر خواست بعد از دست حضرت آیم

حرکت موکب همایون از کابل و مراجعت میرزا کامران و دیگر وقایع

امرا و نوکر اعرض بیگاه کتیبه پناه در بینه حسن ظن بعضی در نهایت مکروه و میرزا کامران
با برای بزرگان بجرب درآمده از این پس مرتبه بر رابط هیچ ملاز کف نداشت است مراجع اقبال
بر فرستاده و سپاه بدفع دشمن کینه‌خواه آورده بینه اگر میرزا کامران از هر حقیقت از خیال ذمیم خود
پشیمان شده راه یک قبیح میرفت و به تقصیر آنگاه شد بعفو و عطف بخشیده هر اقتضای ظاهر
بیش و کرنه بر طرح و احتیاط از دولت خواهی حضرت لاجرم حضرت ظاهر بنا در اوسط ماه رمضان
بیست از کابل بیرون شده بجانب غوربند محل عبور میرزا کامران بود در نهم دوشنبه بقصد آزاده حمزه
بیرون شاه بود در کابل گذاشته حاجی عقد آنولایت بحکم قاسم خان بدلیس مفوض داشته و قراول خان و
مصاحب بیگ و جمعی دیگر از بندگان میرزا کامران بود با آن کابل تحریص بر کشیده و مرکب جنانید
کوچ بر کوچ همراه بود و در منزل آب بر آب اطلاق خاطر حضرت بعد حظ بیگ بدر زمین
در مشیت آن حضرت محبت کنند آنگاه حسن این بود عبادت کرده و از صلات قدوس کشیده
فرایان شاه بیرون صفوری خود بود در راه آنگاه حسن از فراز کوه به نشیب افتاده خاک بیگ بر
کوه نمرا جند و هفتم روز نگاه بند شد که هر دو بجمع قراول خان و دو جمعی بیگ دیگر
مردم نفاق پیشه بعرض رسانیده معاهده کوه همیان است و شب کوه مقرر و میرزا کامران با خود

خواهد بود

خواهد بود بهتر آن است که بر کوه همان جا سازد و طرق مخلف مقرر و نعمت میرزا کامران از بیع بها
بر فرستاده و از این کار نیکو شد پس فراهم آمد سوار اکنده دانند کامران میرزا کامران بیاید
لکن حضرت بلخ بنا بر مهمات این سوار از رعیت اقتدا داشته و جمعی خان کوکه و میر بر کمه و میرزا
حسن خان و بهادر خان و خواجه جلال الدین محمود و کرد هر بصوب بیان و نعیم خان و جمعی کشور و راه
سوار او لکن مقرر داشته و دو صاحب بیگ و ده کم حسن سلطان و جمعی بعد از دست حضرت باقی
مانده بعد صورت این دفع و میرزا کامران میرزا تنها دکاه بلخ بکهت بنا بر فرمیده شد
و میرزا کامران سوار این دفع خبر نیست و خبر ارادت نیست میرزا کامران از آنکه بر
بیرون خبر شد بدولت نافتن اوزبک و سلطنت آدم که از رعایا آنجا خبر سو
معروض داشته بود خان خان، جمعی هر این سوار اشتند در اندک فرصتی که دقت آنها داد
یافت پیر محمد خان و محمد خان جلایر و جمعی از مردم اوزبک بخبر بیگ خرد شاه بیگ نبرد ماه سر بعد
رسید حضرت بلخ بنا بر بیگ بند رسانده آمده اند کامران، مواجه و مخالف سوار کران بود بی‌حالت
نفاق آمدم حق تا بود و تا بهر حق از دو نحو آگاه حق شناس بود بدر کهال قدر و غیر شان جان شاه بر کشت
و مخالف با حضرت فتح و دشمن از بیت و تهلیت آن حضرت متوفق شده از کنار تیر بر آب
فضه رسیده و بیگ با بر کوکه بد تمیز از عقب آمد حضرت آن حضرت نظر تند بد لکه خنده دست
از خطه لکه و خدمت خان با خدمت و او سوار شد، حاکم حضرت بر هر بیگ بر نشست و بخیر بیگ اسلام
میرزا کامران مشغول گشت آن حضرت نا هر بلوف خبر کرد بیان و جمعی از دو نحو آگاه بود آنکه
فرستاده او آورد و میرزا منال دیگر نحو آگاه بر هر عضو لکه باید کهبد تیغ و قتم میرزا کامران
با پایان بیم بذر فرار نماید و آنبک بیوراق بر خان فرمود حاجی محمد بادر خان شاه بر دو جهتی وقت
رخصت گرفته بنزین فرستاده و آنگاه حضرت بنا بر خواجه هفت مرا کبر بوش، مرقم فرمود بر جنده نحو آگاه
صادق عضی لکه هر مردم منافق بود و جهتی وقت شد از خود در جمعیت بنا، حاکم که بلد نحو بود
میرزا کامران نیز رسیده مفید بلاد داد و شور مرض لکه روز دیگر بنا بر کمر هم آورده و این حال
اکثر مردم بحقیقت از ملازمت آن حضرت بعد امنه بجمعه موکب بود بر روز سوار در آن
صدمه توقف داشته کلانتران آن آب آن آب دلکشا و دیگر آب قرب نموده و آن آب موکب
بوشهر تو کی بود آنروز منزل لکه خبر بادشاه کار دانند عظیم نسر لکه میرسید بیع بزرداری
فرارید سوار کران خوق آب و آب فرادان بمراه داشته عزیمت نموده دست و شد بیان

حمل تصویرات

تا خرخیر و یغه کنار

روز بزرگان کاروان کنیز حضرت تشرف یافته به بیان و اسباب بود یکی عمه حضرت با خود
این نعمت غیر مترقبه بود از بیلات آمد تا بسته بلدان آن قسمت نعمه و منزل بمنزل راه سپارند
چندی دگر آب بیخ نزول فرمود از آنطرف آب شهر فیلا برکنار کاروانیان لاهوتیان آوازه
بیخ خبر هست و فرمود از بیخ گوید و پرسید قیمه کرد و فرمود لیکن در دهان آوازه شد هم خبر بشه
گفت فرمود آنچه نظر سال الکم هم بابر بتحقیق حق بیرون شد فرمود هم در دهان بادت مقیمه است
هم بیرون شد زخمدار از موکب برادر نیز که با ایشان بودند و مردم میرزا کامران جنبه فتنه شدند
که در آن اوان بود بیفتد تو میرزا کامران بیاید و میرزا از این خبر کامرانیها که در دهان بادت
حضرت هانانی آنرا در بود بخصوص خواجه نجاتی در موسوم بود عرض کرد فرمود بیشتر نیز بود فرمود
برو و نظر بود مرده بسان دیگر مستعد و آنچه بیگانه بود حجت خاص حضرت تر فرمات بسندیده نیز
داد و میرزا بیسبب دو نعمه در موضع اوردی خان ذوالقدر در این منزل میرزا مذکور آمده
تیکتها بیش گذرانیدند و از آنجا با ذوالقدر آب حرکت کنند میرزا سلیمان و میرزا ابوالقاسم تشرف آمده و از خصوص
آمده ضیافت نمایان بار بعد و از آنطرف خبر میرزا کامران خبر رسید که بیشتر همان بود هر
در آنجا تصور نقصی نبود بیرون نهست در تعجب و دفتر خان عدوی بود شد و قراخان
در بند داد آن پس قلعه دار و گرفته تو در آنکه میرزا کامران تیر بود و بفرمود او در
حضور او بود که با کذب و تجربه سوی نیز اگر بادر نداد بود از تیغ بگذرانند میرزا آن
بیک بیک بگوید باید و از خبر بدن حضرت هانانی را سر و عرض داشت میرزا کامران خرم گشت و حجر
تیاقب سور حشت و قاسم حین سلطان از نیم خوبه نه کوه نیا هنده میرزا کامران از زن
گاه کوچ کرد کاروانیان فرود آمد در آنکه مردی جنبه فتنه حضرت هانانی بود آنکه میرزا از دیدن آن
جنبه امیه طاهر اصل آنکه در بلاد نهم کابل و همه لاهور بیم در بلاد نهست حضرت
شهنشهی کدا اکبر بادشاه بود در آنکه هانانی قلعه فرود آمد آنکه میرزا کامران آن جنبه بود و خود نیز
بنجان فرستاد آنزاد بود با زن هم قلعه بود برگشت و حضرت شهنشهی بود تقدیر حشت و با نظام
امور کابل در ترتیب لشکر مشغول و حجرت شهنشهی بود اکنون نام این حضرت جلال آنکه نجیبه
میرزا عسکری بخشید و غزنین و آنکه بود تو قراخان گذشت و هم چنین میرجمال و الکه بود
بیکران تصویر نقصی آنکه و جمعی از بلدان بدرخشی بود گرفته مقدار حشت اموال آنچه بود خود
نمود و این گونه سه، نزدیک ناگاه آواز حرکت موکب هانانی از خاص کابل بیرون

حمل تصویر است

تا آخر صفحه بود که آمده

میرزا کامران

میرزا کامران رب جشن و با اعتماد کامل از کابل بیرون شد و حضرت هانانی بود بیرون بود و خطاب بخود همراه حضرت
من دوست موکب حضرت هانانی از بیرون
و همراه با میرزا کامران وقع گوید و کابل آمد
حضرت هانانی در عرصه اندر آب در انوکر زنان ساکن رحمت و در کابل نماند و با ملت
امیران فرمود بایست تو گذرانید هم از این پس جز از دعای نخواهد باشد جان محمد خان تو گفت
که هر موکب نمیخواهم کنم چه آنحضرت نیز موکب بود نه هم بر در نخواهد عرضه این بعد بود
میرزا مذکور از عوام نفاق او دانا بود که این گونه نتیجه گوی است هر گز فادیان
نمیدهند و بنده گان نهاد نه کان باشد این بخاطر جبارت نوزده حضرت هانانی فرمود هم از
بیرون هم خواهد بود از عالم هم نخواهد بود عرض کنیم آنکه در بقا آنچه خبر تو یک
یک اشتر لکم بتدبیر میرزا کامران بجمع بزرگ در موکب هانانی آمده آن حضرت
نظر بعوالف دایره میرزا شاه و نوبتی میرزا که بود از اقامه بود است تو نبود تو میرزا کامران
فرمان مگر او بود بجای دلبند در سایه دو نبود این است این حرکات تقصیر تو بود که
در تخیر هندوستان بجهت تو سید بود و آن رسالت بگذشت میرزا کامران قرار جمع نمایان
شرط هم با نظور قدر آن حضرت تلقی لاهور کابل متعلق بیش حضرت هانانی
با سید بود، نفاق مولانا عبدالله صدر بود در تکذیب اگر براه یک خبر آمد در حضور
و جمله از ازواج حضرت شهنشاه در آن کابل تو از آن شود و با تو به تخیر هندوستان
روان نوبتم میرزا کامران مخیر است بذیرفتار شود، قراخان اندیشه بود بر آنکه
در این آنها خواهد عمل الهم و جبر بکره در خیک جیحون از بلدان حضرت هانانی رسیده نفر حضرت
حضرت دانست بدرگاه کیتاه در کنه لهم خواهد که لشکر مخالف بود و بعض رنجیده نیز از روز بر
گذشته بود حضرت هانانی به تو صفوف بود شهر بادیان خنگ اولاد و میمنه و میسره
لشکر میان رسیده از آن طرف میرزا کامران نیز شاه خود بر مرتب شده لشکر بر فاسکر
شدند در این حال جمعی از لشکر میرزا کامران جدا شده بسیاه بوش بر بیگی کشته آنکه
قال اشتال، شد مرد در مرد با وکیت و سیاه در سیاه گردید بر این نیمت در این آنها قراخان
نفاق بیشه بود کرفار کرد در سوی مرکب بود بر جعفر حضرت هانانی بود از شرارت او
آنکه رخنه و فاکار هانانی ترف نفاذم بر آن مرکب هر از دروازه آهنین کابل

حل تصویرات

بادیه نقا موجب عبرت سیه کاران گشت و در این حالت بر تقاوت از میرزا کامران بر نفس
و هر نوع از اهل ایران کوتل بادی بی نسب افغانستان آواره گشت و کثیر ظفر از دولت
تاراج نامه اموال و اسباب قراولان دولت آدم ۴۰۰ از اهل دولت اسیر گشته نکبت و
تیشر گشته و جمعی بیش نهایت بر بهره ضرعت تیشه عقبت آدم در زمره اهل
دولت انداک یافته و میرزا عسکری نیز دولت بادران کشر گرفتار بود و خاطر حضرت
جهانبانی در کار حضرت شاهنشاهی آشفته بود و این حالت حسن خاتمه آن کلیه کلی جمع بود
بنظر آن بادشاه مهلک دولا و بود حضرت جهانبانی شرف فرار کار آورده شاهزاده بود برگشته
صدقات و خیرات مسول داشتند و فرمودند از این پس دو بیع بود خراج نیاده چنین خلد صفت
بر انداز نگیرم و این فتح بود از یمن قدوم اینکه هر دو اهل میدانم در این حالت شرعی باز
صندوق دیار دست در لشکر گاه پیدا شد آنحضرت فرمود این شرعیت باز بی نفع
بیشه و بار بود لرگشته فرمود آنرا بنشانند و بنشانند از اتفاقات حسنه کتب فتح شاهنشاهی
در جنگ جاق از دولت رفته بود بیکه در این جنگ صندوق بود حضرت جهانبانی بود و آن
شرعی بدیع و واجه کم سر موت شد در فراهم نبود آنچه اعلی خود شوخ و در
آن زنبع و فیروزی جلس عیشی و عشرت بار رفت و در زیر دار کابل نزول فرمود
سرای شاهنشاهی و خاطر حضرت کوه شد کامها بظهور دولت آنکه بنظام امور ام دعیت
رعیت و مراعات بر نیت بهم خشه فکنار آن بود از نوازش و نفاق بود فرب بی داده
و میرزا سلیمان بود به تفقدات نیکو بر خود او و بی نسب بر خاطر اسیار شد و میرزا ابراهیم
بود بر بر عنایت جنداز نگاه داشت آنکاهی بر تشرف خاص موجلت نفخ داشت بود
و جانب بر خاطر گرفته بخشی نوبکم بود حضرت قرسه خاندان فلاشت بود و جاله از دواج دولت بود

اخص خاص یادی موضع خرج کبر عزت
شاهنشاهی کمد اکبر چو شاه بمنت و بیارک

در این وقت در تاییدات الهی دار الملک کابل بقرار یکه سلطنت و هبط انوار فلاشت
گشت موضع خرج بود از توس لموکرات کفرت شاهنشاهی عنایت فرمود و وکالت
در خانه بود محمد خان مفوض داشته و از آنطرف میرزا کامران بمراز گشت بهمت
تن راه در نوشت تا خود بود در میان مردم افغان گشته و میرزا منزال و حاضر بر بنا

تا خر صفحه بوقیه کذاره

مشتاقه

مشتاقه تا جمع در کرفتن پیش نشد بود حضرت گفته و مردم افغان بر راه میرزا گرفته اموال بود
بود بعضه میرزا کامران آن اندیشه و همکی اولوشان بیاسی قدر زر نقود بیک هم
منادی و از اقارب بسیار لمان است رسانیده محمد پاسی عقوق ساتهه بود نعمه ریاست اول
میرزا کامران را آمد آنا میرزا کامران با دیگر نیمه تردید دقت رفیع بود است که بر یک باس
بر اوس از نواب غفلت کاذب بود بتنه گشت و حاضر بر کوه بخیج شد بخیج از خبر کفرت
جهانبانی بود نفاق بود بزاد کم گشت و در این وقت محمد خان و فتح ابادت بود تن
بود حضرت جهانبانی کرد بر از بهادران بود تدبیر دفع و نقد قبیر بلس و بیران بود و فتح میرزا
کامران خان حاکم بود میرزا تو بکسته زیر زیا با حال بود و ایمان جانبش بخشنا عاد
آن حرم بود که نهست نظر افتاد فلد و بهمه پناه بود و آن مردم در هر طرف فرار شد
پراکنده گشته و خاطر جهانبانی از دیر بهتر و بر آستان میرزا کامران و اهمه جلال الدین محمد
و دیگر خاطر بود بخواهکاری فتح بیرزا سلیمان بطرف و خاص مورکا نیز میرزا عسکری بود
نیز بود بر دنه بمیرزا سلیمان رفت و میرزا سلیمان ادو ابغ بیجی زاده داد و میرزا سلیمان بعد
فرقه کان بود گرامی داشت میرزا عسکری بود بنیج روان کاه میرزا از نیز فرمود و شرمنده
و این خاطر راه دراز و نفرح زنگت کوفته نظر بود و دهای زنده و هفت و پنج مجرد و میان شم
و کنه و بیرجان رخت کشید و آنکون میرزا سلیمان عرضه داشت جهانبانی لشکر بقدمات
موجلت بود بر بین ارکان دولت و بلیه آنه فتر مقرر داشت و فرقه کان و جرام باز کوشید

حرکت موکب جهانبانی از لشکر
کابل برای اطفاء ثایره فتنه میرزا کامران

میرزا کامران جاعی از افغان فلد و بهمه داد بش بود و بر اموخ خود ذاهر ساخته
در مقام جنت و تاراج در آمد حضرت جهانبانی بدفع او مصمم کوچه میرزا عسکری با منور
عاطفت است نمیرزا فرقه تا حاجی محمد بود از اندیشه جهانبانی بود و در این حالت مرد شد
و میرزا کامران قلعه بود تهیک بجهار بنج در دالی جلال آباد است می صرفه که کفرت کابل
تا خته و میرزا ابراهیم بود از تمام بر دره کوه پناه بود و از آنجا راه بکنه و کوتوت
شیر خود که جرمه رسته از آنکون چنین تمام جهانبانی تو حاجی شیخ ملا بیدار دروغ
ادلا موجب همه میرزا کامران بیاد فرقه از نوبه بر دو شب کبیر تا تحقق کاران از دیر بود

اتفاقا بیرام خان را از قندهار و هرات با خانزاده آورده بغزنین رسید و چون بمقابل او رسید خبر رسید
او بعنوان خیانت در فتح قلعه بغزنین گریخته و او بهرات رفت لکن بیرام خان بر حسب
فرموده حضرت بملاقات شتافته بقندهار آورد و از آنجا حضرت جهانبانی
بر سعادت اقدام میرزا کامران خود را بکابل کشیده بی نیاز او توجه شد در این وقت میرزا کامران
از زمین چرخه خان و بیرام خان خبر یافته سراسیمه خود را بکابل رسانید و از بیم روز
چرخه و هرات از دروازه آهنین کابل بدر رفته گریخت و بیرام خان بکابل در آمد و بیرام خان بعد از
کشت و حضرت جهانبانی بکابل در آمد و بیرام خان را در طلب چرخه خان بغزنی فرستاد
حضرت همایون بعد از یکی چند روز بتوقیت بشهر بقصد دفع میرزا کامران برفتند شده میرزا
بهندوار رفته خانخانان را نزد او خان بیگی میرزا کامران بجانب نیلاب شتافتند و خانخانان
بکابل بازگشت و خان چرخه و برادر او شاه حسین و ناصر بیگ برادر بیگ بود بعفو گشته گناه
نوشته مکتوب و گناه بزرگ بآمد و هر یک بار گشتن گناه بعوض هر دو شاه شاه جان عالم
اعظم راحت غزنین را به بهادر خان سپرده و فصل زمستان را بسیر و شکار بگذرانیده در اول
بهار مردم افغان سر باطاعت و انقیاد داده حسن بلد زمست بوجه و گروه هوشکیان لاتق قرنه
در زمره مردم مطیع منسلک شدند و غبار آشوب میرزا کامران فرو نشست حضرت جهانبانی بیرام خان را
بنظام دیار قندهار مرخص و خواجه غازی بتکفل بدلا کبرت شاه بعض مخفی و بیرام خان
بهمراهی میرزا اندال بهارت غزنین و قندوز بسر برکه میرزا چون فرار داشت و میرزا اندال که بر
قندوز رای میرزا ابو هم قندوز را بعد از خواجه خان گرفته بود بر کیفیت آنکه
حاصل بدید کابل بازگشت حضرت جهانبانی بسر هات میرزا ابو هم را مرخص داشت قندوز را
بدو باز گذاشت و هم در این ایام شاه ابو المعالی بوسیله خواجه عبد الصمد بعد از مست حضرت دادند

بچون او کون میرزا کامران بمردم افغان
بدوری بیوند و شکست خوردن

در حضرت جهانبانی مسروق شد که میرزا کامران بیرا از مدد و نیلاب موجب که باتفاق
جماعت از مردم او بیش در حوت بر فرو آمده آهنگ فتنه دارد لاجرم میرزا اندال را از
غزنین طلب کرده بطغیان زیره فرمود خیمه بر فرازند میرزا کامران خود را بکوشه کشید و حیدر
گم اخته بکابل جمعی در جلو لشکر و گناه سیاه آیام میان ترف و کید نگرد داشت فرو آمده

بعد میرزا

بعد میرزا کامران در نیز در صف جنگیدن نداشت بر در بچون آدم حیدر اندر و دلاوران کامران
نعره زنان جنگ بجهت بر پاشتی لشکر نیافت اگر که بسبب از آب بسبب تاراج وقت اما میرزا
کامران کار خود را بر خود ساخته از آن طرف افغان بعضی بنگاه همایون در رسانید که
میرزا کامران بگروه از افغان بنده بچون است آن حضرت آهنگ شد بیکشب بیست و
یکم نوزدهم القعده سال نهصد و چهل و چهار بسر از آب بر دشت میرزا کامران بسر از مردم افغان
بر روی شاه بر تاخت حضرت جهانبانی بر افغان در رفع آمده شاهزاده آزاده بوسی امر
خود جاری شد تا بر حمه ربه و قاتل استقبال بیشتر او نیز زود جنگ بسیار بعد آنگاه سپاه خیم بر جهت
بشه و نظر ادبی است تا بی کرده ای از خبر اهلات میرزا اندال برادر از جمله حضرت همایون
تو آشوب غم بر چهره جلوه نشست و در آن ساعت میرزا اندال و مردم چند از افغان بر
سر جنگ بوزیر و لشکر افغان نیز از دور بر گوشه میرزا کامران بود هم عفو و جمال
آن میرزا کامران محنت دانده و دستار بر زمین افتاد بجلد تا بوت میرزا اندال بر جواز
جنگاه کابل بجهت در کنار گاه قوی بمرقد حضرت کبریت نگه بر شاه مدفون ساختند

بلدی و زدن از نسبان میرزا بود و تاریخ او گفته

اندال که شد فرخنده لقب ناگه وقت بلند شد دل لب بچون شهادت تو از این سبب
تاریخ شهادت تو بچون بطلب ویرانه این تاریخ بطریق تعمیه که سرور از بوستان ولایت
و ولادت میرزا اندال در سال نهصد و بیست و هشت بعد و در این باب این مصراع گفته اند
کوکب برج شهادت بعد تاریخ سال و حضرت جهانبانی روز دیگر کابل بود نزول فرمود

احتجاجی ولایت غزنین بحضرت شاهی
که اکبر پادشاه و ولادت فتح نزاد بصر الاولیات

در این اوان که از زمین عجم اکبر پادشاه ده سال بگذشت و ملازمان خود را در شیوه جهانبانی بیاد
گشت ولایت غزنین و نضافات آن در اهارت میرزا اندال مقرر بود ایلچی شهزاده بهمراه تقصیر
از خراسان آمده چون از بخدا روز در دهلی رانده در عذرات حضرت جهانبانی کابل بخدمت
نهضت بر جهان شاه بود میرزا اندال چون از بر گوشه بر فرق شاه نهضت نمود بجهت غیب عدوان میرزا اندال
در ملاقات شاه نهضت مندرج شد و حضرت جهانبانی در موضع بود هم قبل خیام لاهور بود
آنوار بنیان گذاشته مستقر بود شاهزاده در کابل بجهت آنروم فاخر هر آموزگار شد و

تا آخر صفحه بعد بقیه گذارد

محل تصویر است

شتی ها موکب همایون در آنجا است و به تفحص حال میرزا کامران میپردازند میرزا کامران از عدم استطاعت
بدرود زندگی تشریف میبرد و حضرت جهانبانی بمشورت دولتخواه و موعظت پدر بزرگوار شاهزاده خانم
دانیه بیت تیغ نظام الدین مطهر فرمود غافل مشین نه وقت بهار است وقت هنر است و نه از آرات
شاهزاده انفعالی بکار بیاید بود و بفرمود که کار مردم کمین را مشوش نمایند حال بلا میکند روزی
حضرت جهانبانی بمشورت بزرگان شوشه بنفس پرداخته حال و مآل کار است فرمود در اثر رحمت غصه و فر
نیوانی از شاهزاده خسرو پرویز تمام داشت و بخواب اندر بود دولت بارگاه شاهزاده بیشتر و دولت
دیده باشد جنبش نمود و ظاهر بها حال از زبان گوهر نثار نطق مرآت ایه کانه خلاصه موجودات
عالم بود و حیطه تصرف در آورد و هیبت مستمندان بیشتر اقلیم بر آورد هر چه این حال شنیده
شد بحیرت اندر شدم و بسیار عظیم در دلم جای کرد و بر این گونه چند فرمان بخشی را نمود و بر آن
حرکت موکب همایون از بهبود بر مرقد
افغان و فرار کردن میرزا کامران بهندوستان
چون در موضع بهبود بسورت زمستان و هوا سرد پایان رسید و معلوم شد که میرزا کامران بعزم
در قابل افغانان در قلعه ریسوخان بود بسرعت موکب همایون تاراج قابل افغانان بعزیمت
آنجا میرزا کامران حرکت نمود لاجرم حضرت جهانبانی بهادران جنگ آور و گرد سپاه کشور را بسر
کوه چون آن جا بر دست در ملک خود آورد و معلوم نمود که میرزا کامران در کدام مکان است
در حالت گریختن در این اثنا در تن از ملازمان میرزا کامران که از جهت او تو کلی کرده مندر
آوار میرفته بود است ادبار دولت افغانان از میرزا کامران کشاد رفته چون آن قبیله بود بشد داد
صبح صادق شبروان موکب دولت بنوعی آن قبیله ریشه تاخت و تاراج بود چنین کشتن و تباه شده
زن و فرزند ایشان بود بنده آدم چند تن از بهادران بآن خیمه میرزا کامران نخواسته بود در آنجا
که تن بود یافته که بوکر فته و آنچه بر آن تدبیر و تو نشست خود بر طرف افتد چون و فرار نمود
معلوم گشت که آنچه بدست افتاد یک موکب که میرزا بود و در آن طبقه نظر بود کنز میرزا کامران
بدر رفته بود و چند تن از بهادران بنیک بسیار در آن هنگام خود را که اموال ایشان بدست آمده
کشته اند و از آن پیش موکب همایون فرار رسید چنین فتح بزرگ نمایان شد و از آن پس میرزا کامران
بدان قلعه در آنجا نه خانه و مرغ بیشه و شاه نمد چون فطرت حضرت جهانبانی از تنبه اهل فتنه فرقت
افتاد منزل بهبود موجب فرمود و چنین بیتی بیت که میرزا کامران که نیز مندوستان بر چشید از

منزل بهبود

منزل بهبود بیخ صفا نزول فرمود و حضرت شاه شاه نصره بود بعد از تحریرات برای سلطنت آن کشور
با تربیت طلب نمود و روز چند بکثرت الطاف الهی مشغول و بهر و نعم سرور گردیده بجایی جهت گفته
اوفتی حضرت جهانبانی بکشمیر
جهانبانی بفرجنین و بیرون بزرگوار
چون حضرت جهانبانی سعادت اقبال و کامرانی بود زیاده شاهزاده از اراده آنکه میدید
بصواب دید خاطر شریف و هر چه فرمان را از روی خیال از آنجا نظر بعلوم شد نفر بر نفر بنده ها
از آنجا و حصول تدبیر و آنکه از اطراف امور ذاتی و صفات کوه طی در آغاز زمان نصر و فتح و فیروزی
حضرت شاهنشاهی بر کشمیر بود فرجنین بسر زمین آنکه خان و جلال الدین محمود و تمام بلاد
میرزا مذال در این یورش عظیم و رکاب مقدس در هر شت تمامت امور ایشان را بر جهان خواهد
حالت بود شاهزاده دالا با از آن کشمیر فرجنین در آمد هوای آنجا بالا قلوب و هر فنون
اشغال داشت و بعوض و اهل تجرد و مسافرت مرغوب در آن اوقات در فرجنین با بلوس از مجذوب
حق تعالی و مستغرق حق بود و عرفان بود و در کنج عزلت بر عبود شاهزاده گریده ارادتی بسیار
گشت و آن عارف حق شناس در چهره اثر قدرت بظاهر مشاهدت مرکوز و لطافت ظاهر و
باطن بود مداوت آثار طول بقا و عقوبات حضرت نیز موجود و چنین فطرت بنفس از سر و کشاد
فرجنین فرحت یافت بیت بیرون بکلبه بیرون در آنجا بنام استقامت و در دو تا بود بالا
حرکت موکب همایون بدیدار بکشمیر و دانش
بطرف هندوستان و گرفتار میرزا کامران و حبس کامل
در زمستان اواخر سال نهصد و نه و نهم حضرت جهانبانی بطرف هندوستان عزیمت فرمود و آنکه نیت
کامل حالت قلعه دانو و در فضل و دمیر کشان آنجا نیز بسیار نظر همایون بود شاهزاده نظر
کمر اکبر بود شاه نیز در این نوع الزام رکابی داشت طوایف افغان در سر تبرد و عصیان داشتند و دمیر
کامل بقیه اموال و اسباب آنها بهره سیاه نصرت پناه داشت فتح و اقبال بر مردم خود نظر کرده
در مرحله بنهم خان و جمعی کثیر از جلال آباد هر یک بجای دهند و بار گشت جمله اسباب و
اموال آنها نصیب نعم خان کرده شد و اقتدار فرار نمود و در آنجا نیز گرد و آثار و کلدر سلطان آدم
گذر کرد و گروه کران عرضه داشت بر پیشگاه همایون آنکه میرزا کامران پریشان

و سرکرده بیرون آمده است این همه خواهش نیست زیرا که حالت او از آن است که اراده کرد این
حدود می‌برآمده است اما اگر او را به تعدی بر سلطنت آنچه لکه نمی‌کرد فی الواقع سلطنت من نه
و خود نیز از آن بنده که با کرانه او معلوم بود که آن طوایف بسیار است و در میان آب بیست و نه توقف
دارند و در زمان سلطان این امیر کبیر رسیده کوتاه نام از امرای غنیمت که کابل تسخیر است با مدد تجرد و
غیبه این حال بود از طرف اهل کبیر بیرون لکو دیبی از دو ملک کلدن پسر سلطان جاری بود که دیبی از دو
پسر او بیرام کلدن در ملتان بود و بر لکو دیبی از دو تا از نظم قبیله نوع و باشر خان خان و دیبی خان
جمع عظیم بلاد و خویش از منتسبان این دو دمان میراث و در آن هنگام حضرت کبیر تیمور قدم بر
پادشاه به تسخیر هندوستان نهاد نوشت بعد زمت حضرت شاه هرات پسندیده تیمور آدکو
داد و هو پسر بوسلطان سارنگ و سلطان آدم و بمراز سارنگ کلدن آن گروه سلطان آدم
پیوسته و پسران سارنگ کمال خان و سعد خان که در بیابان نفاق یکدیگر انقصه بیقدر و مهول
فرا نهاده سلطان آدم مذکور لکو که خان هر دو متکاران تو یک میرزا کامران بود به تعلق آن پادشاه
فرا رسیده مرفوض دشت هر میرزا کامران بوعی حاکم یا نان بر کشم است پوشیده نه هر چه میرزا کامران
چنانکه مذکور شد در آن بحر گاه تو بوده است هر فرار که بیم مقام درنگ یافته بود هر بیگانه و دوستان
گروه و از نوحه خبر شاه بدخشان بود میرسلیمان هر در قصه بین از قصه است بنی از روز میرزا
رسالت هر و از روز هر و مدد خواست سلیمان بطلا مارا در آمده و انوک سلیمان بر اراد فرا نهاد قرار
هر در آنکه نه نیز تا مدد روانه نشو هنوز این فرا نهاد موجب نسم بود هر میرزا سو تو سلیمان بر تو
و بمراز در از تخت هایه بار رسیده هر چه میرزا که دیوس نو یکی سلیمان پسر سلیمان آواره فتنه با چه هر از
اسوب تعالی او از آنکه میرزا بو بود است سر که افتاده بود در میرزا کامران بود از نیز وضع و نگار
فاطر آزمه بود شاه بدخشان هر در این امکان تحریص نسم بود که از نزع می‌نمود و چنین سلیمان از کار
نیاب بیرد دهشت و بیانب دط او از میرزا هر در حقیقت مجوس میشد با خود میرفا نمود
و هر چند از است مرخص شود بقبول نشست و سلیمان بخواست او بود که از قلع اسوار شود شاه
مقید تا نو میرزا کامران بعضی اندیشه این بود بر است یکی سو تو راجه کمو و خانه در اختلاص و
استمالت میرزا مسئلت کرد راجه قبول نمود و در میرزا کامران خود سخن انگیزه ها بسیار
امر که هر مدتی دراز در آن است که بر کند مردمان جان دهند هر میرزا بخواب اندر است آنگاه تغیر

بدل هم

بدل هم بوقع از در بر افتند و از طرف سراچه هر در رفته بان نامزد را چه از امر میرزا تو بود و نگار
را چه بهر میرزا تو بود و دیگر توجه موکب بایوند بجانب دیه میرزا سو تو هر چه دیگر از آنکه میرزا کامران
بمیان از حرم راجه راجه دیگر گشت و آخر الامر تغیر بسیار هر دیگر بار خام او بکار بر نهاد و سلطان
آدم که مذکور بود بر، مگر بار او بود است ؟ این بود سلطان آدم تو میرزا کامران تو فوق
دشت خبر کفر است بجا باز فرا نهاد و میرزا کامران این حال دیده است چنانکه مطلع گشته عرض اعانت
وقت عرضه داشت هر و گاه بایوند تو بیم مکاتبه بخبر ابوسلطان آدم رسالت بکفر است بوزن بنده و شاه
تا ولایت کلگران بیرون نهاد فرا گشت حضرت جهانبانی راجه محمود جلال الدین بوکیر است کابل فرزند عاجز
هندوستان گرفته و شاهزاده اکبر محمد جهانبانی نیز متعرض الکاسب و چنین موکب بایوند کبر دو نهه و شاه
پیوسته حاضر هر دو هر ضرار بود تو سلطان آدم و تقدمه او بود حضرت کذ و میرزا کامران
نیز به پند و موعظت از خواب غفلت بیدار نه و چنین موکب بایوند از آب سند عبور فرمود از سلطان
آدم خبر رسیده نیز فانی از رسالت و کشف حقیقت امر نور آنچه در رعب و سلطان آدم بود
مثال رعشه داد میرزا کامران بود با خود مهلت حاضر در نوحه ؟ که بحضرت بایوند تشرف یافته
و تنبیه بود بعیسی بکنه زیر میرزا کامران ؟ آن بعضی موجب الطاف و نهشه امرا بر پیشگاه و
دشمنان هر و اندیشه بجه در قتل میرزا متفق القول گشته و آب بی فلق بود در زیر کاد و جیب
شوند مزاد آنکه حضرت جهانبانی دو قتل او قتل مور زیر امور دیگر با و دانیا را الحاج نهند
و در این باب استفتا کرد مسجد است بفتوی هر مثل داشته نظر بایوند در نیز حضرت جهانبانی
آن نوشته بود و بنزد میرزا کامران گشت این هر در بر قدر نیز کلمه هم اگر چون موبیز اوز
تا بند آنحضرت بود اخوت در اکرد در این نوشته که هر آنچه مفتی بکات هر دم فاه لکه
تا هر چه حیثیت بود بدیدار کشد بجز آنجا هر و سوا این حضرت بعضه به حضه میرزا در آمده میرزا سلطان
مرحوم هر آنکه قلعه بود ارز و باجی حصه آدو بع و است گفت آنچه بر حکم قدر نیز
با نظر و هر از این بر حرف که سو نیاب خیه الخیر مکافات بود بکیم خوب بینید میرزا کامران
بی سلاح قتل بود فوز عظیم شمرده ای نیاز بر هر چه هر چه هر و این قضیه در ساعت نهضه و تغیر
بوقوع پیوست و خواجه محمد مؤمن ذکر خود بر این قضیه نوشته شده بود میرزا کامران در
همان روز خود تاریخ هر یک بلوک بود که مت او مورد از نیز چنین باید میرزا از طال تو هر هر باد
دشت و مشهور او بود که شه بر هر هر چشم نابینا رضه کنه است در حضرت دیدار این بنیه خواند

هر چند که چشم برخت بهم کشیده است بنیات بجز حرف لب و دهن تو دیده است و چون حضرت جهانبانی
از این کار فراغت یافتند به بیشه و نیلات یا عاصیان کوچ هر کس را بزاد و بود رسیده
بکشیر رو آورد لب هر چند امور بیگاه بعضی برخاسته تحویل صوب آن است اما اکنون
بلجابل توم و قلعه کابل دیده اگر بکشیر آدم معقول نیست و حضرت شاهنشاهی بجرات
کابل و قلعه تبنک کشیر برآمد در این حال اکثر سپاهیان اعزاز اردو بر قلعه کابل رفته و حضرت
جهانبانی بقرآن تفال فرمود قصه حضرت یوسف صدیق علیه السلام برآمد هر کس تعبیر نمود خواب چنین
مردی مرض داشت اما آنکه در این موت دیار بکشیر مرض را قائم مقام جاه و زندان دانند
دالت بهتر است چه قصه حضرت یوسف از این مرض خبر نمی‌دهد حضرت جهانبانی فتح عزیمت
نمود و بکابل آمد و بجهت کردیار مندی موکب همایون مرزا کامران را مورد تاریخ نوشتن
نامه حضرت جهانبانی در آن لب امیر کامران رخصت یافت بنزل او عزت نزول ارزانی فرمود
میرزا مراد از شرایط تعظیم و تکریم او لازم بجا آورد و آنگاه این بیت بر زبان راند بر جانم از تو هر چه رسد
جای شکست است گناه و کجا خجالت و اگر خجالت حضرت جهانبانی و آنجا که فرمود عالم الاسرار
و الخفیات آگاه است اما از این کار که نه بختیار و واقع شده پشیمان شده ام کاش این حالت
از من نسبت بمن بیشتر از این واقع شدی میرزا از خواب غفلت بیدار شده اندازه گناه خود و مقدار
مراحم خسروانی شود دریافت و بر گناه خود اعتراف و نوشت نمود و در مفارق اطلاق نوشت
آنکه حضرت با کدو که امر و از آنکه فی قول فرمود میرزا دیگر فرمان هر کس خواهد میرزا
بسفر لقه کابل است بمکس از آنکه لاف اسیر مرزه اقرام نمود از میان آن گروه خان عالم
حضرت با حرم بنگ شاه و حقوق مسلم و بفنون الطاف همایون مستغرق نمود مرض
نمود لاقی ماه خود خان مرحوم در این تاریک روزگار بی نوازی و تیره شهار تنهائی
در فرمت میرزا باشم آنکه تو از این کوار و فاکار فرمی آمد و او بر حقش کلاه نقد
و جنس بار افراجات نور میرزا نور آنهم بک ملوک با آن بسیار دولت چنین مرزا خود در
فرمت میرزا کامران در نوشت بازگشت و کوار حق ناپسندیده گشت و قبول مهر شده
داشت مرد در نظر اخ و از آنسو میرزا از راه دیار منه به تشه و از آنجا بقصد قلعه
سرخ بلخ آشت و در یازدهم ذی الحجه سنه ثلاثین و تسعمائه در منزل دوست حق بوالید اجابت گفته

رفت حضرت

کتابخانه مجلس شورای ملی

رفت بدیگر سرای بر لبت اما از آنطرف موکب همایون امر بکابل نهاد و قلعه تبنک در سه روز فتح
و در آن حین قلعه تسخیر کرد که سکندر خان از بیک بجرات آن که آشت جانب کابل بود و خواجه
خان بر آن قلعه هجوم آورد که سکندر خان اسیر بود پیشی علی بزرگ بود و در اوایل سال نهصد
هفت و یکم موکب همایون بکابل دیده بر دکان حرم علالت بعد زمت آمده بود
نعمه و مبارک دلقه حضرت جهانبانی فرمود مبارک باد و دولت بیکرانی خواهد آمد اما قضیه میرزا
کامران بار بکار نداد و بر مدت خود قصه چشم خود کرام بجهت حضرت جهانبانی بنظام امام الاستقال
یافته بکام و دولت و اقبال نیز علوفه صدر گشت در این زمان ده است و رتب مبارک شد بتوجه
حضرت الدولی بدر مذکور پسر از ماه جوجک بیگم مولد آن حضرت نامزد خواجه حکیم نماند و چنین بعضی
ولادت این مولود ابو الفضل خرد با ابو الفضائل یافته بعضی گفته از آنکه رضی مقرر شد و بهم
پسر یکی از زوجه دیگر بوجود آمد نامزد سلطان ابو هم نماند که در تنگ نعمه برای بدیه رفته

توجه موکب حضرت جهانبانی بطرف
قندهار و مراجعت فرمودن بکابل

چنین پاره از مردم فتنه جو از جانب میرزا خان نخاله برخی از حقیقت بعرض حضرت سلطنت رسانیده
بعضی رفتن قندهار و بر تورج هندوستان تقدم نموده در عنفوان زمستان بهار نهصد و هفت
یکم بدانسو رو نهاد کابل بر تبع قلع خان اندر آب مفوض داشته راه برآمد و حضرت نهضت
از عرض بکابل بمعاودت هم چنین موکب جهانبانی بدیه فرسخ قندهار در بیرام خان بکمال خلوص
نیت و بهوت بالقال رسید و آن حضرت بوصف قی غیر نهمه و کذب بلا قصد و تعلیم و تقدیر بار دیده
جنبزرگ بار آنکه بیرام خان در آداب فتنه تکلفات و قصه فرو نگذاشته تمام زمستان در قندهار بعیش و عشرت
بسر بیرام خان آنچه زر آن بار هدیه هم لازم بود آنچه رعیت تمامت ملازمان درگاه در نازل فرو گذاشته
بیمانه اخیر نزد بعد جهان نزل نفوض رعیت بعود و حضرت جهانبانی بسر و سلوک ظاهر و باطن مشغول
و با دراویش و مردم نیک اندیش کار شب نیز بود و مکرر بصحبت مولانا زین الدین محمود نامی و لطف
بهارت کی فرمود تا قل نهضه و در این هنگام خواجه غازی بر سبلت بعضی فتنه و شتر از آنکه قروم موکب علا
بقندهار دیده کشیده و بلا تقدیم و بلا تقدیم آمده بعد بعد زمت حضرت بوست و در اوان چنین نیکو خدمت
نمیبد از اوراق دیوان خاص دیگر و در میان اوقات معظم سلطان از زمین داور رخصت بلند
بوست و چهر قرا که از معه آن جمله خانی فکر آن برات بود بیکنهار کیر او را که حضرت نمود و شمول انواع

حضرت خواجه غازی

مرحمت گشت و هم در این اوقات جان نثار علی بیک بدست شاه ابو المعالی تعدی رسید و این قصه
جان است و در آن تقریر که شیر علی بیک در چوانیک میر لکهار بود فرخ رخصت شاه ابو
شاه ابو المعالی بعد رخصت حضرت جهانبانی بوسه بوده و گاهی شاه ابو المعالی در بدست بابه تقریب
عرضه بود با وی تخت از دیوان و ذهب مرتبه و شمشیر در مجلس همایون میگفت این را نصیحت کرده و آنچه
آن حضرت این حرف بوسط بیه میترند و بآن التفات نمیکنند تا بش خبر آن بگاه بر بدست
حضرت جهانبانی نوشته اند که خبر شاه ابو المعالی تقریب مقصود دست از کار آخر بلا گشته
بجمعه جنس جلالی برام خان بوضوح پیوسته قند ارده تحریر شد بنعم خان کاتانه منجی بابرام خان
مسلم داشته و زمین داور و از خواجه معظم گرفته بابا در خان برادر علیقلی خان رد آگاه بنوشته
تسخیر هندوستان و دار الملک کابل بر وجهت گرفته و در اوقات همایون بنصره و نصرت دیگر دیگر
کابل بدشته و نعم خان بر نصب آتالیق حضرت شهزاده نفع دهنده نعم خان بشرانه این موهبت
عظمی عجلها بارات و پیشکشهای لایق از نظر انور بگذرانند و هم در این ایام الغ بیک بیر الملک
بیک از جانب شاه مملکت یعنی با تحفه هدایا بابد و بهاب مزید هنباط و ایاط لکهه و ام
در این ایام یکی از دوا حی ده بولایت بهار دست جعفر موده بطریق تحفه فرستاد حضرت
جهانبانی تفال لکه فرمود در زبان عوام است هر تر گستان مرد خرهای سینه و هندوستان بار است
و این تفال به تفال حضرت جهانبانی امیر تیمور لوگان همانند است چه در آن ایام از دوا التهر
بقع خرهای لکهار بخرج بانده و در آن قصبه بصفای ضمیر و خرق عادت مشهور بود
حضرت صاحبقرانی بدیدار شده آن درویش سینه گو بنده صاحبم ما حضرت صاحبقرانی آن دعوا آن
بادشاه کیتی پناه فرموده ما از این سینه بقع خرها تفال گیریم چه خرهای سینه و فرزین گوئیم تا قصه
روزه عبد الرحمان الجاوک بیرام خان بر تقدیر عقیده علیه نبایل حضرت جهانبانی حکمی مزید الاطف
مرام عبد الرحمان چنین از نو ترتیب خشه در این ایام خرمه آزاده را مدیه تر انداز وفق
افکند اشعار در دفتر اول تبق سوم کارداران تجربه کار در زنی عاجز بفتح تو دو غرور فراز
بر فالت بیرام خان در باب تبق انداز حضرت شهزاده قصیده مطبوع بنظم آورده عرض بر مذهب آنکه

عقد تبق را بعو فنک تو از نیک — لکه نبود امور تیر و نی تمام جک

در هیچ ایام شاه و انباط هند اندیشه تسخیر هندوستان در خاطر او در این است جلوه کرد بعد از الفی اهل
خلوص و اهوست از هندوستان باید و جنبه کشتی سلیمان دهرج و مرج آن مان مرفوض اشد

مجمل از

مجملی از سوانح و حوادث مملکت هندوستان در
اوقات ترج و مرج آن مان نامی گشت

در این مقام شایسته جان مرتبه هوای بصیرت خوانندگان مجملی از احوال هندوستان لکهار کرده
بیان فتح دریا زد هم این الدوله تا نصف دیگر ماه دهم چون شیر خان موت بخیال و در ماه و سیزدهم
به قلعه و لقلعه در آن ملکت باستقلال حکومت لکهه بدیگر خان ادی نبود بر تو ملکی سلیمان بمراد بیست
روز بقاق امرا کابل بدیگر بیست هشت ماه و ده و بیست او زنگه تقریر بیست مرتبه و بطوایف
و قایع نازعت مرو زنیه و گاهی طبقه لگران نزاع مرکو و فرزند طایفه از ملازمان در محاکمه آن
این خاندان سلطنت بنیان شده و در بیو این نیافت و در بیست دو در اقتصاد نصفه
نفت بجرم بیرجهان بیوت و فیروز خان پسر حرمی بجهت و شیشی یا حج بیست و بیس از دو در چند
خاطر این جوان و تو بلکه بیاز خان نام است آن بگاه تو بیست و حکومت بیست دنیا خدا
محمد عادل نام در بیس نظام خان حکومت لکهه شیر خان مذکور از غرابت اینکه این نظام بود بر
و سر دختر بود بر حکومت رسید و تو بر آن سر دختر بایه حکومت رسیده اند یعنی یکی سلیمان مذکور
بیرس سکندر بود و دیگر ابو یوسف بود چنانکه حال این حال مذکور شود و بیمو نا بخوبیه بر است
و بدانند این بود در این عهد بقاء عالی رسید و کالت فرد خان ده میره بلبو و لبد بود از سبب بهار
غافل بود بر نمود بنا این گاه قدر از اوش در دیوار دیگر از قبیت بیوت است در زمره بقاء
فرد یا فلک دست و بلی لقد اجمع فیه در سلک بقاء لان سر لار سلیمان سلک و انوکر اند کر از دکو
دلکار دانند در شمار هندوستان سلیمان انوش بیوسته بلاد خان بود دیار بدر خر و در ظاهر جهان عنان
و این کار ربود و تو ظاهر صاحب فرزند نیایم و در باطن بزلد افتد اشه کم لکور و فتنه فرزند آبجو خاست
و بنی وسید در خاطر سلیمان او عزیمه اکبر در اکثر تمام ملک و مال مه هفت در زیر و بنی سلیمان حاضر شد
و سایر خان مذکور بر عزم سلیمان حکومت بر آمد همو با رست ظفر رسید و از بازار خان در دانه بعد از آنکه
دانو جز نا نمانده تمامت امور بدست او فیقد نیو شد و از دانه شهاده دست خزانه شیر خان
و سلیمان و فیل خانه این بود بیت آمده دست به بذل و بخشش بر کشیده بجوی کو سر انجمن شده کاهی خزانه
را از آنوره کاهی مخزون و رجه بر مردم دلها بر علاه شد و با خانه کاهی بیت بزرگ لکهه فرزند رلکه بنیاد
عظیم در علوم کاهی بیج نظور بیوت و بشاعت و عدالت نامبردار گشت و چندان بزرگ و جسور لکهه
کاهی بنده در حضرت شاهنشاهی در نهود و نایره فتنه و فساد مرتفع و خاموش اشد الخشمی بر شیر دستان بزرگ

خبر بهام خلق بهادر خان مذکور متوجه گشت لشکر هندوستان را اجتماع از پیش برای احمد خان ولایت پنجاب
داشت مدعوی نمود و از گفته و شنود اسکندر نامید و محمد خان را با پیر خان و آب و حکومت بنگاله
مهمت سربرآورده است عاشر را فرصت و ابراهیم خان بوده را از سرکشی قرابت داشت در تکاپوی ولایت
هندوستان برآمد و بیاعت خان را دالسته و افواه به سجاد خان مشهور بود در لاهور سر بخود سری برافراشت
و داد با اکثر افغانیه هم بیکر بالوشه نوشته و آتش شر بکشد و لشکر بنا بر سیر ادبار بابک در اطراف
اگره برآمد و بهادر خان و ابراهیم خان را بهمی انوشیر برآورده و بهادر خان قهر الامر بر دو راه از نمود
رو در کنار شرقی اودیه نهاد و تو بیک اگره در میان اسکندر و ابراهیم جنگ به بیست و ابراهیم را هم
شکست و بگوشه بدر رفت و بدر پیش خان خان سوره بر ولایت پنجاب مسلط بود در یک قلعه تعین
گشت و کار اسکندر بزرگ و از سند تا دریای گنگ بتصرف در آورد و لشکر فراوان نمود هم عشر
آن یک طرف مشرق نهد در این هنگام آوازه توجه ولایت حضرت جهانبانی به تسخیر هندوستان بلند
آمد تا رفان و حبیب خان و حرکت بوی پنجاب نایب تعین فرمود و محمد خان حاکم بنگاله با خان بهادر
خان و سایر خانان نوکار گرفت و در صدد جرکت با بهادر خان و بهمو قاره بعلم او را هم خان در
جنگ مقتول شد و خزانیر شرفا و عظیمان بدست بیوفاتی و بیعتی و عشرت فرو رفت و کار از یک بلد
گرفته و در میان او و ابراهیم مذکور و سایر خانان محاربات برفت و به وقت غلبه و هیچ با یکدیگر
سوار رب نیه نهاد و بهوا را او بر صنوق فیل را کم مردند تخت جور بود زار شرقی خان
برالیان مرتبه دکار را بر بزرگ سوار رجعت و چنین مقتل این جمل بولیت کار رجوع بهمی قدر گفته در
بوی حضرت جهانبانی به تسخیر هندوستان
و فتح آن ملکت بر حضرت شاهنشاهی

چون اختلال و آشوب ملکت هندوستان در حضرت جهانبانی معلوم گشت یکی تسخیر آن ملک را شهنشاه
بیت عالی حشمت مخدرات حرم را بر جلالت سود در حفظ و حمایت حضرت اهتمام بوده بار ملک کابل
نهاد و نعم خان را بحکومت آنجا منصوب گردانیده در اواسط ذی الحجه سنه دهم و هشت و یکم خان غنیمت
با نصوب مطلوب گشت و شهزاده اراده محمد اکبر بوی سود در آن وقت دوازده سال و هشت ماه روزگار

بعد بود

بعد بود در قصد تسخیر قرار فرمود و در آن روز ده توجه بر نهضت از دیوان لسان الغیب خواجه حافظ شیرازی
تفال نمود این بیت در نظر آمد ابیات از مرغ بالغ طلب و سایه او زانکه زاغ و زغن شهر
بیت بود و آنکه بیت بسه بهورتن جانب لشکر کرشه سلخ محرم سال نهصد و هشت و هم در بکرام در وقت
نمود سکندر خان اوزبک در آن روز بکنار نهر مغرب و در نیم صفر بر آمده تا رفان
کابر با لشکر لاکه بجانب قلعه رهتاس نزلیت بجرد اشتاق توجه رایت بیشتر فرار کرد
موکب همایون با سلطنت تمام از دهان بند عبور فرمود افغان در صدد و تفاس فراهم نمود بعضی بر پشتان
سده هر یک با حشم خان کند و بعضی موکب بیشتر بقصبه کلند نور رسید تا بیع احمد خان و اکبر
خان و رخصت خان سلطان بهور فرستاده تا دوس نابرد و جوه دنا نیز را با هم پادشاه کرد پناه فرو بخشند
و بیرام خان و در دریک خان و با یکدیگر او بر نصیب خان در قصبه مرانه از نهضت بهشت نور نمود
و نصر بهور و رفتن آن دیار بتعلق موکب همایون رسید و رسید در بهم چون شاهی حرم خاص
یافته و هم رب الدین اولیای ملاه لاهور در مغز مقصود ضلع هندوستان بر قدوم همایون فرمان
و در اواخر این ماه خبر رسید شاه رفان نام افغان از نگرم جمعی بوجود تفق حشمت در دیار لاهور
اندیشه رفان سید بخود لطایف حضرت جهانبانی دل کوتاه ابو الحال و کوهی آنسو در آمده و از
طرفی بازار زمین گرم و گرد مخالف در هم شکسته جمعی نیز تباه شد کشتها بوی نظفر و مصور باز آمده
و از آن طرف بیرام خان با نصیب خان افغان اودی در در آمده خبر در میانه برفت و نصیب خان فرار
نمود و خیمه و خرگاه و اموال لشکر لکوه عالی آنرم نیز بجمله گرفتار شد تا لشکر بیرام خان بر عمو
تا عیر آنجا نهضت بود جمعی از مردم تنبل به تعلق نصیب از زمینه و سر رکت و بدلا و فیلی نامی
بدرگاه شاه باز نمود و اموال لشکر و بطرافه آن ذرا از کهر سکندر خان شیر و حشمت در منزل
متصرف گشت و اموال لب ربوت آن و در انیز آنجا تا رفان و نصیب خان و جمعی دیگر از
ارار افغان و جمعی کثیر از آنجا نهضت از دیع فرار سیده اسکندر خان از سر هند بجلند آمد بیرام خان
این معنی را نسبت رفت نهضت جنبر عزیمت نمود و بیوی سکاه از آب ستلج گذشته جمعیت خان
قلت سپاه ایشان بود نشد و لشکر بزرگ مسارعت کرد تو یک شام هر دو سپاه بهم رسید جنگ
در موسم اتفاق آن نوع دهم بزرگ سوار آتش در افتاد تا نیمه شب از حسن وفاق کرد بود
مقدور گفته لشکر مخالف رو نمایان گشته سپاه منصور در آن تاریخ شب ایشان را بدیده نور نیز آنها
بار بند و خانان از دیدار ایشان بیاد مانده سپاس از شب گذشته فرار کرده و فتح عظیم

دفیاد بیاد ابیاد دولت لکوره در هند برخیزد و طرح اقامت بیفکند عجب اینکه فرخ تار
خان و آن کثیر الکان با دل پاوند و سه فرمود را مدد راست و امداد مشکل دست بدعا بلند
و نصرت از قدر نخواست روزی چند بر نگذشت که شمع نامه و غایم بسیار بدرگاه آورده و خبر معلوم نمود
پس از ورود حضرت جهانبانی در آنجا بخوانی دست بدعا بلند شد شمع امر بود از آن طرف خبر
اسکندر بر گذشت و توقف یافت با لشکر تهور بوار امر بوکب علا نهاد برام خان از تهور عقل
و شجاعت در این هند ثابت کلم شد و لوازم قلعه داری بجا آورده و عرایض بتوالی بدرگاه جهانبانی
فرستاد مدتی توقف گشت خبر حضرت جهانبانی بعرض رسید قوچی آورده دشت شاهزاده آزاده بود
مورد فرمود و خوشتر از عقب بوانه نیز و چون بود کرات لاهور و دهلی امور آگاه گشته شب بهم
تدبیر جیب جان بلای در هند نزول فرمود و تمام روز بادران لشکر در برابر جان پناهی گشته
قلعه دار میگفتند موکب جانبخش وارد شد و عرض مفهوم بر جهانبخش کرد یکی نام حضرت جهانبانی
و بخش دیگر نام حضرت شاهنشاهی و آنکه شاه ابوالمعالی و هادم بیرام خان مقرر شد هوای از
هر طرف جنگ می نمود و دلیرها آنکار میساختند و هر کس مقول شدن بحال احترام مردم خود عمل
ظهور کرامت عیدی و دست عظیم
از حضرت شاهنشاهی کامگار بر شاه

شب نصف آزاد، بر فراز بر نظر بر لشکر نو افکنده تا شاه یمن موسب بهار آن عظمت بر گشت آن در
اندیشه نمی گذشت فرمود در چند دست از بی حضرت لوردم تا راج و ازانی لکو فرمان داد از این
گونه و اوراق عادت شاهد شکم بفتح خرمند لوره ناه بسیار انجو ناه بر گذشته بجهت حضرت
جهانبانی در روز کار بمدت بیرد تا در دم الله خان لاغ نکوره بادران سپاه بر زمان
در آمدند و بیشه در آن روز نایست جنگ عظیم بار رها ای بر حسب تقریر خانه قدیر نامه بوال
اشتغال یافت و بازار قتال گرم گردید نیزه در نیزه پیوست و فرق زمین از کشتگان مردان
دنل اسپان بخشت سپاه پاوند تا بدیوانی مردانه بکوشیدند و دلیرانه بجنگیدند تا بخواست
ایزد متعال و نیز اقبال ابد بقای شهنشاه بزرگ آمد و بر فراوان بدست افتاد و چون کشتن از مردم
خالقه و نخوص شمشیر شهنشاه اسکندر با چون بزرگ خود بدانشه کوه نجار رسانیده بیکار از دهلی
خواه ساخت و خود بود تا بنا بر اسکندر ریزه چنین دیده نشتر با آمد با او نیست بر گشت مرحمت
دست بر تیغ آورده تیغ از دست ۵۴۵ در تیغ نمود بعد از زحمت نیز او نوازش چون راه جان بر آنجو

حضرت جهانبانی

حضرت جهانبانی پس سرایب پوانی بر سر تنگ بود در دامن کوه بر زمین زده بر آورده از دم
کوه نیز آگاه فرمود این قلعه نامه بنام گلام کس نوشته شد شاه ابوالمعالی نخواست نام او نویسند سرا
خان نیز در هند گذشته از ایاد کوشتها نمود بعد بنام فرزند نخواست اما حضرت جهانبانی منشور این قلعه را ترک شود
بنام نمی شنوده آزاده مورد حضرت این نهضت سوار از نیت او گرفته در این بلاد قوام نمی
گرفتار نکند هر نوشته جدا از آنکه در خط نوشته اسکندر نوشته اگر در تجاوز لکن بعد حضرت جهانبانی
در جنبش و از خواهش گشت فرمود چنین مقام آنکار نمود گشت زیر این کار اندیشه در تجاوز شاهنشاه
داشتم دلبعد آن چنان لکم تا این نوشتها نظر اول اسیه مشتر موعد الفاظ نشر حضرت پاوند او موقعه
ساخته بر قلاع بر دند و چیز از قلعه سر بند فرخت داشت از راه سامانه مدار الملطنه دلی را مرض نهانه
و از سامانه شاه ابوالمعالی سوی جون از امور دلگاه و گرد هر سپاه بلد بود میان نعوت اگر سکندر از
کوهستان بر فرشده در میان دلایت دست اندازی نمود اگر کسی نوکر شد در این اما خود دست
سکندر خان او زبک رسیده بتوهین کاری بدار الملطنه دلی در آمدم و منی لفان بسفارت دست بادم
فقیر نمود معلمت در آن است که پس رخت هند و ستان نزدیک مسند نشان آن خدیو زمان لکو حضرت
جهانبانی بمعنی اتباع این نوید از زمانه جو گشت کم روز بخشنده غره رمضان مبارک سال یکهزار و سیصد
که بر طرف خلد دار الملک دلی بر کنار آب جمن واقع شده نزول فرمود و هادم بهی شاه بدون شهر وقت
جان بود حضرت جهانبانی از بهار این نعمت رسید بر طرف هندوستان تناول گوشت حیوان بود
ترک نمود بود این از حضرت شاهنشاهی کامگار و بر نگار فرمود فطر حضرت جهانبانی منبط گشت و بر نمود
از گوشت آه کاو یا بر حضرت لکم نگاه بدارند تا چیز بر از ماه رمضان حیوانی مقرر اول از این گوشت
بجهت بسیار نیوان بکشت و هر روز است بعد حسب عقیده و عواطف شیخ نوخت مرکار هند و آن فرض
بی تکیر بلد زمان حضرت شاهنشاهی مقرر شد و کار سر هند و با عمال بیکر تا نشان غنیمت است و ترس بسیار
بمیوات فرانقه و سکنه افغان بود اگر و علیقه بوسند و حیدر محمد اختر بیگ بود کامنب بانه که
تو مکط ابراهیم فراگرفت میمی فرمود و خود دو کلمه دیگر بنظام نام عبد و تیمور بود روزگار مورد
در این ایام شاه ولد از کابل بابد و بدست آورده حضرت پاوند از بطن ماه چو جلسکم
پسر موصوف دو جو مید آن حضرت شکر نیوانی بر آمدم کو کرشاه نامی گوشه و اعلی دادانی بود بزرگ
از رحیم مسرور داشت نام آن مولود فرخ فال نهاد شاه ولد او نوشتی بسلطانی منفرد و منصور و تشف
و جهان روانه کابل شد و بر این ایام رستم خان بتاج گاه نشان باد و ایشان رستم خان در دلگاه امان

نوکران خان عظیم دست در آن وقت که آنکه خان با گروه هزار سوار و پیاده در کهدر نشانه و
در هاریه بیست و پنج لک روپیه که بهادر خان و آتم خان و قاتر خان و میر ابو تراب
از مردم خان از حصار برآمده عرضه بیکار بارها بسر و تیر و تفنگ رفتن بیخود و هاکوس و رهاکه از
جا رفتن بجهت جنگ عظیم بود و از افغانان مقاومت تفنگ و تیر رستم خان بر گشت و کهکر از
سایه دولت بیست و دو روز محاصره حصار نموده رستم خان با راجا رام طلب او بود و راجا بیشتر
تن در جنگ خان میر لطف و دیگر بهادران درگاه حضرت جهانبانی روان گشتند و بیوند آمده
و خان جهان که در بیکرنا بود از آنجا بر گشت و اتیان شرط در فرزندان خود بدرام گذاشته
آتم خان را بر سر بوج بود با نوشیروان آتم لاجرم حکم فرمود تا تقدیم که به یک حمد بیک آغا
بر دند و از وقایع در این ایام روی داد قضیه قیز دیوانه است بیان قیز کنیز از اهالی
بیشتر بود در آن هنگام در موکب همایون بود از قرع مرتبه کنیز دیوانه است حرکت فرمود قیز
در آن وقت که خود را بر کوه خود ایام خود دست تاراج بر آدم پیوسته غنایم بیست لک روپیه و از
حیث عوایض خود بیت درگاه فراتش و از نوحه بیتا کنند بعرض در آورد که خود در بیت
حال که بسر رحمی و رأفت آنرا بقتل بیرحمی بفرمود و مردم بعد از استماع دعا و بخشیده نصیب خانی
و سلطانی بداد و علم و قاره بخشد لاجرم عالیجاه شاه زمان خان و ادو بر درگاه فرستاد اگر آن
نکته قیز بیرحم عالیجاه در دولت آمده او بود طلب کرد قیز گفت اگر تو بنده پادشاهی و نیز از غایت
داران این بوکم و این ولایت تو به نوشتر بر استاد آن عالیجاه خان بر قیز را آمد قیز در قلعه
بر او تعین کرده عرضه آن بر درگاه پادشاه نوشت فرمان شاه زمان خان بر قیز داد و تمام
بعرض حضرت کند و از آن طرف چنین قیز در قلعه نشست عالیجاه به تدبیر چند او بعد از ریاضت
که تمام خلق با قیز گشته شده بود و از وقایع در این ایام است که امر نمود بیاس مرزا سلیمان بود
بر آنکه در ایات پادشاه بیشتر بندوستان در آمد و تدبیر بیک خان در آب آسکی بود
نقوش بود بلاد حضرت ماوراء در تقیم خان از هر بیت او در آنجا بود بر میرزا سلیمان وقت را
مغتنم شمرده بقصد آنجا تاخت و از آب سوهره نمود تقیم خان با چار ابد و چار قیچاق بود
بکابل رفت و هم در این ایام ظاهر حیدر محمد خان خبر یکسو با نه زنگه غازی خان که حکم او کنند
بود آب سند و دلت یا بود و حصار با نه تعین شد حیدر محمد خان او را بر آن قلعه در آورد
ما حیدر بیگ خان و خوش طبع در اموال او بود نقض بیان که او بود بر گشت جنانچه نیز خبر کهر بستی با نیز

بوست بطبع گشت

بوست بطبع گشت و بهاب الدین احمد خان میر بوست لو خان شد بر تحقیق این امر بر انور بر دست
حرکت حضرت شاهنشاهی محمد اکبر پادشاه
بقوای حضرت جهانبانی کابل بنیاب

در این اوقات از نخوت شاه ابو المعالی بر روض مرگ گشت بخبر در موکب خان بود این چنین
بر اخبار ابد حصول میفرمود تا خبر بر آمدن اسکندر از کوه بوضوح پیوست و نیز بعلم گشت در این بید
زاده فرهت خان حاکم لاهور و بوفی اهارت موزل شد از هایت خوکس و مغضوب نعمت
و در خزینه پادشاه بر دست انوار کهر است لاجرم در نظام با یوند خان خلوت نموده نیز بر
بحیات و حکومت حضرت شاهنشاهی بدانسوی بوانه لکود اگر متوقف بطلاع و جواب بر قلعه
حصار و آنکه دو پادشاه ابو المعالی تو بیض نیز بر در ادا بیان بر اصد و نقت و سیت شاهزاده بدانسوی
در سیار لکهیده بیرام خان سوبه اتالیق آن حضرت تو بر که حرکت از مقام بیگاه نیز در کابل بر فرمود

آغاز آمدن حضرت شاهنشاهی
اکبر محمد پادشاه غازی بندوق انداز را

چنین موکب شاهزاده بسر بند و بلازمان سرکشه هان بناه در حصار فیروزه قلعه بلاد رسی نایب
در این منزل استاد عزیز کیست نیز بر شتابی بر آدم خانی لر افغان بود و در فن تیر اندازی و بندوق
انداز بنظر آمد و بفرمود حضور سلطنت گجرات آغاز بندوق انداز شاهزاده آزاده دیا
منزل بود و در اندک فرصت جای عمارت یافت و موجب تحیر ایشان بخت بر اوزار گشت
تشه اول حضرت جهانبانی جنت آشیانی
و بیان نوشتن از مخترعات و قوانین آنحضرت

چنین نظر حضرت جهانبانی از قلم تیغ فرخت یافت و در دار الملک دیلی پیوسته در تنظیم امور ملکی
و تعمیر ملک و تشیید اعادی و تخریب ایام کیر تنها ادا شتند و نیز میفرمود فیلان بر بار گشت
ساخته در نظام بندوستان کوشش میفرمایند و بلی داکره و جنوب و دلا بود و نیز کوه کیر
موقوف بطلاع آید و هر لشکر بر سر داری از هوشیاران در این رعیت بود و عراق لشکر
مقرر میسازیم، آن نوحه بر سر لشکر یکدیگر ممتاز باشد و زیاد از دانه بنور بوار در کابل
نمیدانیم و نیز میفرمود صنعت لیهای مرصع از طلا و نقره میفرمایند بر زنه و در هنگام بار عام شاهزادگان
بجرام و دیوان خاص و حضرت بر دست بیه بر آنها نشستند و بیت بهار زد و افتخار بر دار گذاشت

محل تصویر است

تا آخر صفحه نوشته نگاه

چه بسا مردم عالی تبار بیشه بادان مال شاه بیشه نشده و بر اعتبار دعاء الهی بیقینه از جان و دل
تخم کرده و آنحضرت از اوازه مادر عزیزان باخراج امور بعید و ظاهر حقایق نسبه توجه بیواز
جهه در آن هنگام آنحضرت کیر ستاند کمهای پادشاه از کابل بقدار اراده نهاده بود حضرت بالاتر
بار تمشیت پادشاهانه در کابل گذاشته بود اوزبک آن حضرت بوارده در اطراف تهیه سیر
دلت و مرغزار را بسیار بود در آنوقت از روح المرحوم شرف آخوند آن حضرت قبله
دلت طلب خفته و خوجان بظاهر مرا از سه تن دیر لعا میکنی تا نهار ایشان
الحق بوالعلی گیرم و بنای پاسی دلت بر آن نیم موافق فرض رسیده نام بدستی هم اتفاق
میتوان گفت و معلم غیر دردل حیرت الفاسیکه بعد از طی اوک ساعر مردم در آن کمولت سیاه
خیال زوبر سینه نرفته هم دار گشته بلاد خود آگاه دیگر بیدیشه بدرازگوش نیم بلکه لطف و مهر
چه حیات از او سوال کنند مرحمت کشته است خواهد اینروقت بر نافه بالوی هارش هم اگر نام
کنفر بیکر که سوشکوت خواهیش از خواب اتفاق است جنه مخاهر بود و کوکب مسعود از افق سعادت
طلوع ظهور کند در همین ساعت مرد رکاب و چند بجوی و نظر در آمد بجز آن مسعی بر زیده کشت
سلامت خواهم بلدان رکاب از نیز کرامات عین در تعجب آنکه نه وجود بوسعم آنحضرت بود
از جنه کاب بیشه و فضل ایزد شده عنبر از قوت تعبیر آید پاسی انتظام بیاد دنیا بیاد دولت
و سعادت نهاده و جمع سرطان ملک محروسه بر سه قسم منقسم رشته اخوان و اقربا و وزرا خانه
سابین رواج دولت گشته بر ایالت و بدسعادت اینطایفه عروج بر معارج دولت و استقبال
تیرنیت و کاوعه و صدر و رعایت و مشایخ و قضات و سرادات و سایر فضلا و موالی و اشراف و اهالی
اهل بیعت خواهند نزد اکرام ایزد معتمد ایا و مصاحبت ایا نیز فرقه شریف سبب استعداد بیعت
ابوالت و ارباب بیوتات و ارباب حسن مهور و اهل نعمت و سرزوا هم مقوام نهاده مراد جهه
عالیان ایزد است و هم جهه نعمت تمام بیوشه که از اکمال دولت و سعادت و مراد شهور ساخته
پنجم نقیب ۵ روز شنبه و پنجشنبه بهمه سعادت تعلق گرفته و در اینروز توجه علی ناظمان
ناظم علم و عبادات تعلق و بهت اشخاص اینروز بهمه سعادت ایزد بهمه شنبه منوب است
بزحل و زحل مرتبه شیخ و خانه نهاد قرار است و پنجشنبه تعلق است بمشتری و مشتری کوکب علما و سیر
طبقات اشراف است و روز پنجشنبه و شب آدینه دولت و سر انجام امام سلطنت و انتظام امور
اشخاص گرفته و حکمت در تعیین اینروز از اینجهت بوده که روز پنجشنبه متعلق بتیر عظام آفتاب است

تقسیم مردم بر سه قسم

نقیب ۵ روز شنبه

در دولت سلطنت

در دولت سلطنت فرمانروائی از بر توجه است و شنبه تعلق بمریخ دارد و مریخ مرتبه سپاه است
و روز شنبه و چهارشنبه روز زمعه گفته و در آن ۵ روز سفر از نهاد و خواص و حسن بیرون از
اهل معقول بنایات خاص مخاصمه شده نرفته و در خصوصیت اینروز و روز پنجشنبه در شنبه تعلق بقمر
و چهارشنبه بطارد و هر دو بود بیوتات ناسر خاص است روز جهه بر طبق نام نوح مورخ ذکر
کرده طبقات شاهان و اطاف عوت سپاه و دیه شنبه و از تمشیت ۵ روز دیوان خاص
بوسیکه اینکه خیر بر خلافت مقرر سلطنت شده و آن حضرت بر مسند خلافت نشسته و از نهاد
طوایف مردم و اکاهی بخشیده نه درگاه از دیوان بر نیاسته تو بجان بصدا بنده و قلیل
خیر بس خنده در آن خنده دست خلوت و خنده بوده زد تو بیک راه حضر بیکرنه در تحقیق
و کامروائی مردم تا خیر نهود و خنده کس از ملازمان دلیر جوشن بر تن آراسته متی تمویه بیکاه بسته
و از جهه تمتعات آن حضرت آن است حسه ترازتن مطلقه از اهم الساعة و اهل الدولة و
سهم المراد کنیت بعوجه بعده ۵ لبریک از اوکان دولت و جز چون تعلق بر دولت
آن سرکار بحسن اتمام اوسر انجام مرتبه مقرر آنکه دام ۵ حاجب بیک از آن
بهام در تمشیت امور یکه تعلق آن بهم است بر ده کوشش نهاده مستلزم نظام الدین و مستوجب
دولت ظاهر شنطور عنایت بعد مرشد خیار ثابت و یاوار نامزد هر گاه از جهه نصب
شده جهه اعتدال کنانه بوسطه عرض نظر از دو نخواهر پوشیده نمت بر جمع مقصود سازد و نیز
او بهدف مراد رسیده رقم عزل بر صحیفه مراد کشیده نه از جهه دو کار نهند بر خوانده میر موتخ
در تاریخ باوند تقریح کرده است ۵ در زمان ملازمت مهم الساعة فرحیت الدوستقلال بهره
هی بر فضل و کمال بوالاخر فرغ تلق کرفته بود و عقل و عقد و قبض و بسط مهمات سلطنت
مشایخ و علما و قضات و ارباب دلی و علم و تحقیق اتفاق ارباب بیوتات و عزل و نصب کفلان
امور دینی و تعیین وظایف و سوغالات بدو راجع بود و هم الدولة البهیة السلطنة امیر
بنده و بیک تعلق داشت و توفیق و تسدید و کفایت و تمام اعظم از اوکان بر وزرا و امرا
متضمن بهم سلطان و کفلان امور دیوانی و قرار موجب عرض و تعیین مراتب ملازمان
درگاه بدو مفوض بود و هم مراد و امور بیوتات بمیر دلی استقرار داشت و ادبا الکوزه
بر تمشیت مهمات و ترتیب اسباب محل و خدمت و تکمیل موجبات تفاخر و عظمت میرداشت
و از جهه تمتعات آن حضرت تقسیم بر دو انه قسم و هر کدام از طبقات نام یک از ترتیب معین

ساختن و اندازهٔ طوایف خلایق بطور آدمیان بنی نصیر تیر ماه نوزدهم موافق نهم ربیع الاول
به ترکی بایوند چهارصد و شصت و تیر بایوم منسوب به آفتاب و بادران و زهره از بلاد نیاز
و ملازم عتبه دولت بعد بعد تیر دهم متعلق به آب و شیخ و عالی بعد تیر نهم بهرام عظام تیر نهم
زهره از مقربان و بزرگان از جانب ذاهب تیر نهم با برجاب نصیبا تیر شش متعلق بسر خیلان
قابل تیر پنجم بیگیر و ایشان بهادر تیر چهارم به مجلسیاران تیر سوم بجوانان جوکه تیر دوم نام نکرد
چنگان تیر اول بدربانان و پاسبانان و مهتر این مردم چهارصد بیست و اندی محترمات آن
حضرت آن بعد دهات کرکار سلطنت بود عنصر اربعه بجنگ ساخته بعد آتش و هوا
و آب و خاک در ایام تیمت دهات هر یک از این هشت کرکار و دیگر مقرر فرموده بعد دهات تو کانه
و ترتیب آلیه و آلات حرب و سایر امور از فروختن آتش آدرآن دفتر کرکار آتش کرفته
دیوانات آن کرکار عید اکبر سلو مقرر داشته بعد دهات کرکر بیاتخانه و باورخانه و
اصطبل خانه و ارابه خانه فروشات آبخانه و شرفخانه بورکار مهدی نیز و نام چهار
آن کرکار بخواجه لطف الله که بعد و ساز ترتیب خانه و بوفرخانه و جرایان آنها و دهات
که آب منسوب بورکار آب نجانه دیوانات آنکار خواجه حسن میبی نیز بود دهات
زراعات و عمارات و ضبط خالصات و بعضی از موقوفات آنکار خواجه نوبهار فرموده بود دیوانات
این کرکار بخواجه جلال الدین مرزا بیک منسوب بود در هر یک از کرکارها مذکور یکی از امرا بود
و هفت هزار بعد شدند امرا قدیم کرکار آتش بود حوالی خانه نرخ مرتب و از جمله محترمات
در آن زمان ترتیب دشت آن بعد ایوان بکار هلاکش بود که در میان آب جوی مرتب
ساخته دو هر یک از آن کشتیها رطاق مشتمل بر طبقه دهات خوب مرتفع کوانه بعد و آن
کشتیها بنوعی که یکی وصل کرده آن هارطاق ها در میان یکدیگر دقیق بافته و در میان هر دو
کشتی از آن هارکشتی طاق دیگر از غیر قوت بعد آمد چنانکه در میان کشتیها حوض شمس نموده
بعد دیگر از چهار آلات ترتیب دکانها و آرایش ها در میان کشتیها بعد چنانکه مقابل
در اندرونی بود محترم بیست حشت در دریای نیصد و سر و نهم مجرد حضرت همایون اکثر امرا
ارکان دولت از فروزا آبود طی کرده دار الملک اکره نمود در کشتیها نشسته از دار الملک دریا نمود
دار الملک اکره شد نه بجهی بازار آب است بر امر آب جوی روان بود هر کس هر قدر خواست
در آن بازار دریا خرید و بیاع قرب بغان بود شهر جب الامر بغیر امر آب ترتیب که بعد

دار محترمات

ترتیب دار الملک اکره

و از محترمات جسر روان بود و از جمله بدایع محترمات آن حضرت قصر دوان است و آن قصر
بعد مشتمل بر سه طبقه و از چوب تراشیده بعد و استادان نجار اجزای آن جسر بود و هر یکی بر
وصل کرده بعد و هر کسی بر چشم بر آن اجزا کمان بود تا آن از یکدیگر است و دهای آنکه
اگر خواسته از هم برگشاند و بر کشود یکی بخواهند عمل و فعل میکرده و در این طبقه اعلی بود
بوقت تراشیده بعد و هرگاه قصد میکرده منبسط میشد و هرگاه اعضا میکرده منقبض میگشت و از
جمله محترمات عالیه آن حضرت تا بود بعد در رفعت و لطافت فان حالت عدالت داشته
کاهی بود تا رکه شیشه بر لکه تاج میکرده مشتمل بر دو فرقه نمایان هر فرقه بصورت اقم بعد
و بعد حضه آنکه اقم بعد بر طبق لفظ عز بشمار دهات است آن تاج عزت لقب کرده بعد
و این تاج در بدخشان اشراف بعد و چنین حضرت هایانی بدار الملک اکره نزول فرموده
آن تاج بنظر حضرت کیتی ستانی مجهول بر پادشاه در آورده بعد شنیده گشت و از جمله محترمات
آن حضرت هرگاه بعد بر سه مشتمل بر دو انه قبت و هر برج مشتمل بر پنجاه انوار
کواکب دهات از سوراخ آن تا بن بعد و خورشید هر نه فلک الافلاک بر فلک ثوابت
محیطات تمامت اطراف این خرگاه بواسطه نمود بنظور فلک طاس بی نقص نیست
این خرگاه نیز دارای پنج بخش بود و از محترمات عشرت افزای آن حضرت تا بطاق
بعد و آن بسه طبقه مشتمل بر دو ایر افلاک و کرات عنصر دایره اول منسوب بود
بغلک طاس رنگ بیضه دم کبود و یم بنا بست اهل سیاه و هارم محمل بر جیس است
منسوب رنگ و پنجم متعلق بهرام است لعل رنگ ششم هفته نیز عظم است زرین هشتم
محمل زهره است سبز روشن نهم هارس عطارد است بنوش زیرا که مزاج عطارد ممتزج است و چنین
رنگ کبود بود کلکون امتزاج ذهن بنوش بعد و سبب بخار رنگ بنوش بسایر الوان
این است هر بوقت کل رنگ عطارد بود کلکه لکه لند و رنگ بنوش از دیگر الوان ممتزج
تر دیگر است و دایره نهم منزل قمر است سفید است و بمیراز دایره قمر کره نار و هوا بر ترتیب
مرتب گشته پس کره فلک و آب بنظام گرفته و تقسیم بر مسکون بالیم سبعه دقیق بیشه بعد
و خود نفس نفیس دایره زرین بوختیار فرموده در آنکه بر سر سلطنت هار بیکوف و هر طایفه
از منسوبات کواکب سبعه ستاره بود دایره هزار آن وضع کرده بنشستن حکم موضعه
شهدا اسلام بنیم دایره زحل و دایره عالیه و عالیه دایره مشتری و مردم در دایره شش

بلند خطه و عده در هر جا بنی شهر به وضع غیر مکرر مشهور بود، مورخین و از دست هر کس هر صورت
که می‌پسندید بهمان صورت در آن دایره شمل نیکنامت شده اگر صورت شهر ایشان هر آدمی ایشان
و اگر فشته هر آدمی می‌نشست و اگر بالت خفتن بود تکیه میکرد و بعث مزید بنا طرح شد
و از هر اعات شریف آن حضرت آن بود که هر روز موافق نتایج نجوم بسیار ره آورد است
و مرتب اوست هر بوتن مرکب از کتیبه بال زرد می‌پوشید منسوب به آفتاب کوفته و چادر
جامه بنزه منسوب بقمر است و بر ایشان روز یکجا جامه میپوشید و از تمرکات آن حضرت طبل عدل
بود که اگر هر خواهر بود کسی ظلمی بر مرفت بکوبت و بر طبل منع خفت و اگر تظلم او از مهم
و مهول علوفه بود نوبت آن کار مرکوز و اگر مال و ملک او در نظر تعصب بود دزد
بر همه سه نوبت طبل بر نقاط مراد آمد و اگر بکسی دعوی داشتی هر نوبت صدای طبل
بلند کوفتی هر داد بداد مردم دست ظلم از مظلوم کوتاه ساختند و تمرکات آن حضرت بسیار است

بیان وفات حضرت شاه ولی الدین
محمد بن بهلول شاه از جهان رفت و بسرای جاودانی

در آن اوان که حضرت شاهزاده جلال الدین محمد اکبر شاه کابل نیاب رخصت بود اکثر
اوقات بزبان اقدس حضرت شاه بانی از نفرات کلان بسرای جاودانی میگذشت و بر فلان و بیکر
روزگاران که تذکره این مطلب بر منافع عوام انعام داشته میرود در این زمان بجان آن شاه
می‌نشست چنانکه روزی از مرحومین و تجدید نمود حضرت کشتی تا بجا بر پیاده در محفل انس
فی الجمله مذکور می‌شود که فلان ملازم می‌گفت هر گاه خواهان کورستان غزنین بنظر مراد آمد خواهان
مردن میشم و در ضمن آن میفرمود که چنین دل و لورست تا رای آن نظر آن بکردم نخواهی بود بر مراد
که چه نوشته میگفت و در بیان اوقات شاه ملک بقا توقف میشدند بعضی از مستعدان خطاب
فرمود که امروز بسیار از ذلغ از عادات بر کلام بحر کلام بخشیده است هم علم غیب این بنده و خواهان او
بدیب بکمال لطف فهم کلام واقف بحقایق فهم کردان از عقل عقلا دل کلام شد دیوانه خود از خلاص
و بکلام دانه این بنده عوام از چشم حقایق نگر هلک بار مرد و بدار مرد بیکر کوه شد خان اقدم در آن
اوقات که در ملک دیل محمل سرا بود حضرت شاه هم مرا اکبر شاه بود شاه بود شرد خواب بر کلمت
که کفر کالکلی بود بر میارد چنین بیدار شد و تعبیر این خواب بود از حضرت شاه بانی بخواب شد فرمود بلند
از ارحام و امیدوار تمنیت قوت از نفر مرکز کرزن بنده و خواهان بود در مرکز خوشی میداد و بر آنکه

گاه گاه

گاه گاه کلمات که خبر از مقال بسرای بنده میداد و زبان میراند لوز آنچه بر جاری ادا که جاری است این
بطلع فتح آذر بنظر نمی‌رفتم که بود شنیده ام در این ایام زراندود است خلق که
عقبت کار جمله مجهول است و بنیان امثال تو یکی کرده از مقدار تیک مقرر بکلات کاهر بیکار
از مقام بیکار فرمود خلق کنم تا چند روز دیگر بکاید در هر دو سه جیب پس و اگر بعد از مدت اکثر
بچه بلد زمان خان نعمه فرمود افیون و نوان ما بین است و در آن روز هایان زندگانی اکثرت بود چادر
جب بکار بنده بود و طلب لکه کلاب بخوفه آخر روز جمعه ای الاول سال نهصد و شصت و دوم شاه
بوانع و علم شاه و بیک ملوک و جمعی بیکر از نوکران آراده بعد و جاتر نیز از کجرات سیه عرض کرد نشت
منعقد و الملوان دولت بعرایض منعم خان از کابل رسید آخر کار روز بر بالدر کی کانه تازه بیت
بشه بود برآمده فرمان شد و در سمه جامع مجتمع بعد از نظر ملاطفت بگذرانیده مدد از احوال کلمه
منظم و کجرات و کابل میرسید و از آن پس حمل از عمار ما غیر طلب لکه و آن لب کلان طلوع
زهره مرفت تا بنگام طلوع آن کوکب ساعت مسعود شق و مجلس آراسته جمعی بنا صحبت عالیه آباد
بخشند اوایل شام آن روز اراده فرمود که چنین بتدریج ربیه ملکان نام اذان بنگام کشته
حضرت شاه بانی بتقضای ادب و تعظیم اذان با کار اراده نشتن فرمود خواهی در مات بنا تیز بر
در حال نشستن بر نفسی در دهنی بود بیتی بجمعه عصا نیز بلغو و انار در آنده بسر فرو آمد و تفقه
راست آورد که ای خنکه خطه جنت از کوری راست فرو چکید فوراً کان کفت نشور
بر خبر صحت مزاج همایون بشزاده نفرتاند و از عوارض اثرات ضیر آن بود در بهی لوز میفرمود
امروز یکی از نزدیکان زمان آسیب عظیم میرسد و از این شاه در کلکو بجمعه نجوا ان که حضور داشته
در خفا این واقعه اعلام کرده و در فرمان خبر کار نقش مسند فلان و گرد او در امرا عظام
که بطراف ملک محروسه رخصت یافته بعد سوکند و تا هفده روز این قضیه جان کداز نوازش
عوام پوشیده داشته آنگاه تمامت امرا و ارکان انجمن کرده روز بیست و نهم ربیع الاول سال
نهصد و نوم خطبه نام خدیو زمان محمد اکبر شاه و قرار سکه آن روز بر این لب بان آمد و میر علی
صدر این بیت بخواند اگر نور در عالم اوست بر همه کل صد برکت سور شد بقا باد در آن کام ایزد
امر مخفی و شبه نمی‌خواهد هلاک بود که آن حضرت بر تن کهر بر الدر ابو الفتح شاه
بعد برآوردم کاب دریا بمردم بر نفقه و بقل از خفقه بعد برکذشت شورش عظیم و فتنه عظیم بر فات
خود منان بنگاه کهر بر بان نعم آن آشوب بنشاند و بمراز مرام تمرینه و لوازم تمنیت اسرا و دیوان

در دار السلطنه دهلی بخزینه بعد بولایات و مقامات نواب شاه دستور در بیکسان اسباب و ادوات سلطنت
را مصحوب علم علی شیر بخت و جواز سمت آن درگاه به پیشگاه حضرت شاهنشاه روانه کرده

سوانح روزگار فرخنده آثار حضرت

شاهنشاه بر از نگاه توجه بیشتر بانان جلوس

جنگ حضرت شاهنشاه بر اطراف نیب نهاده و اتفاق اکبر خان و سایر ملازمان آن کلان حصار فرزند جلوس نمود
رکاب در آمده خانه بهادر آن برخت و فتح موکب اقبال بسر بند رسید جمع را بوجه اقتدار و اخلاق
ناشته اهل بسوه آمده بعد بفتح اوارت بآنحضرت عادات جشنه و سیر از نزول ای کر منصوره
سکندره از کوه برآمده بعود از شکوه انگلیت بکوه بیت و سیر بدست ده از لاهور رجعت
دفع او برآمده دیگر بار ملاحور بازشت دفع و از آن کلبدر نشت آن حضرت پیوسته آن حضرت
اهر بجوه نهاده استقبال سکندره در ماتکوت و آن حدود بعد کار آیه چنین نواحی را نزول فرمود
قاصد بابد و بیرام خان بواز قضیه اقلاق حضرت جهانبانی خبر بیرام خان کاوز از آن علاوه
جایز ندیده موکب عالی بتوقیه کلانور رجعت و روز بند در آنجا اقامت اهود و مقارن این
حال از آن واقعه کوار معروض گشته حضرت شاهنشاه در چنین مصیبت بزرگ چنان نالید و هواس
نمود بیرام خان و دیگران بزحمتها از آن حالت بیرون آورده تا روز دیگر بصدقات و نذورات و صدقات
و خیرات بسیار پرداخت بسوختند و شواری روزگار مرثیه تاریخ گفته و دیگر بیرون این مصرع بتاریخ وفات
ارواح شاه مرزا نام او قدوه مولانا مسعود حصار این مصرع بنظم آورد و چل چن شد بیتوان
پادشاه و مولانا قاسم کاهی این تاریخ بسر رشته نظم کشید چون پادشاه از بام اقلیم دانی تاریخ آن
کم است و تفاوت بسیار در سال و در هرات جایز کار نداده در دوره است جایز نداشته و چون این مصرع
تاریخ نمودند و آرامت ملک جلال الدین بعد و فاتحه چنین مروی ترکیب بند مرثیه او انشاء نمود

بان بارا اخلاق داد صاف

حضرت جهانبانی محمد همایون بادشاه

کمالات صور و معنوی تاثر تحمل و دانی این پادشاه سایر بود در تمام علوم ریاضی اهتمام اجتهاد داشت
هوای اباب حکمت محبت بدیهت و علوم ریاضی بواز کمالات نوبهار بسیب حسن و ارادت داشت
در صدر بنده دلسار از آلاتی بوتر تب ها و کمانچه خبر بواسطه بستن رصد باندیشه داشت
بشر و شوا بلند بود و خفتیر شو میر مود دیوان اشعار بسیار در آنجا نوشته است فاخر و اینجا بعد از آن

ایوان

ایوان کنی خواب در سیمی آب
بس قصر کشکلی است دیگر عجب
هر شب بخیر است جرم نشین
روزی رسیم نه بیم از تو کم است

حال دل خود کنون به پیچ طبیب
ایوان ز حضور ارفرد زرین
هر روز بوصل یار نوروز
هر غم ما رسد از تیغ چرخ دل

کار ترا این جفا کار افتاد
در فرقت او صدق دلسوز لکن
ار آنکه خبر تو بیام علم است
ما را دم غم عشق تو شبیه غم است

جلوس حضرت شاهنشاه جلال

الدین محمد اکبر بادشاه

کاهی خورشید در برج حوت و عالم از دهول ابا خرم و شاد از یکشت در ساعت سعد و بیوت
در عید گاه قطره دلکش کلانور جلوس شهر و جشن علا ترتیب جام تهنیت لقب الثار
روز جمعه بیم اسع ان ذی سال نهصد و شصت و سوم قمری بیم اشعه اند، جلال الدین محمد
بعد دهم مطابق تقدم تاریخ، قدم بر دجر بر بعد نهصد و شصت و پنج و چهار دام بسط بادشاه
سکه ظهور و شهرت و قصه دهم شهزاده از اراده بوجه از تیغ بر تن تاج سلطنت بر انداخت
بر تخت سلطنت داد زنگ خلد بشت و بانگ مبارک بر از شرف جهت نوبت خطبه بنیز
برشد و خطبه بنام سی بخوانه و دست بجا گرفته و ام اقبال را از ایزد تعالی بخوانه شد و خلعت
سخطیه از دهه و خلعت بواز روسیم نصیب بخشیده و طغرای نوازش بواز لقب حضرت
شاهنشاه بر او جند و منشور کشورگشائی بر سکه تمام دولت خدیو زمان مرزبی دهشد و چهره دنیا و دین
بیم او نقش ساخته و کوس سلطنت بنواخته و تمامت امرا و همان و وزرا و ارکان از صمیم
قلب بیعت کرده بیمان موفقت و وفا بخواهر بسوگند ای بخت بهوار نعمت در این روز بیرام خان
لقب وکیل السلطنه یافت و صل و عقد امور خلافت و رتق و فتق جنود نصرت مهیه
کفایت شعار بقوت یافت و دیگر امرا و سرداران بسوار ظفر و غنایم نواز رسی خدیوانه بر خوانه
و بعضی شعرا این شور در تاریخ جلوس بعرض رسانیده

از خطبه شاه رفت مرش
نیست تجنب سلطنت اکبر شاه
تاریخ جلوس نصرت اکبر شد

از رنگ عدل کار بجنگ زر شد
تاریخ جلوس نصرت اکبر شد

و نیز کلمه جلوس خدا عالم شاه و هم جنین لفظ کام بخشی مطابق تاریخ جلوس او گشت

بان وضع تاریخ الهی از همه جلوس
حضرت شاهنشاه جلال الدین محمد اکبر شاه

از این صفحه تا آخر صفحه
هم مکمل تصویر است

غیر فانی جان اشد و چون از آن فرمان امر غلیم بوده تاریخ کوهه و چنین جلوس حضرت شاهنشاهی
بسبب تجمیع و افزونی فراوانی ذوخلدی نژاد از آن بهره مند تاریخ جدید نهد و نیز چنین
نوروز همان افروز با جلوس شاهنشاهی مقارن بود آن کشور نشان نشسته بنای تاریخ نوروز از نوروز
اعتبار نهفته و مدار حساب بر روزها و ماه و سال شمسی حقیقی نهاده و حضرت شاهنشاهی الهام آگاه
این تاریخ الکوس تاریخ الهی نامیده در میان دبیران و نویسندگان در منشورها و دفاتر ثبت و رقم
کردند و همین بهار این تاریخ بهمان نام مشهور مشهور شده فارسی معتبر شد بلقب الهی
نوروز نهفته و فرود دینی، الهی دارد در بیت، الهی گفتند و نامهای روزها بهمان نامهای
متعارف فارسی قرار گرفته هر دینی ترتیب آورد نزد بهمن اردیبهشت شهریور اسفندارمذ خرداد
مرداد دیبادر آذر آبان خور ماه کوکب بهمن قمر بروج رحمی فروردین بهرام رام
باد دیبادین دین آزاد هشاد همان زیاد ناریسفند ایزدان و جشن در هفت ماه همان روز از
سرفروز ترسیده آنرا بروز و شب نامزد کرده ایام مستقر ماه اند و ماه جشن سال شمسی و نیز تقرر فرمود
هر سنوات این تاریخ مقدس بود انفه شیخ لاهجری هر سال سمی یکی ماهی تیر از بهار الی شش
چنانکه سال اول بعد فروردین و ماه هم بعد هم الهی خانه شیخ و موسس هجره این تاریخ میر
فتح الله شیرازی مخاطب بعضد الدوله ابو الفتح که هم بانی این تاریخ در سال نهصد و نود و هفت
اهتمام اجرای از اعتبار جلوس اقدس مدار موافق و تاریخ الهی نهفته بود لهذا ثبت این دفتر
شریفه در سال جلوس لایق مرتبه و مهورت خان زمان مطاع و از تحریرات راقم این نامه
سعادت ابو الفضل است و جواز تاسیس این تاریخ ممالک محروسه شرف اجرا یافته این است

مهورت خان حضرت جلال

الدین محمد اکبر بادشاه غازی

در این زمان دولت آرای و نظام سعادت پیرای یک قرن از جلوس حضرت قرین بر سریر
سلطنت بر گذشته و آغاز بیستم صد یکم اقبال است خان گیتی مطاع بتوارد اتفاق باعث
احکام ممالک محروسه و تصدیق بیان هیات ملک و مال بتفاوت در هیات و تنازع طبقات
بتواتر و تکاثر مطالع و مشاهد مفقود و مستظهر بعهد بهمه هیچ نهاد و الله مهورف
آن است که کافه انام از خواص و عوام هدایت و دایع غیر اندر ظلال امانی و آمال مشرح
البال و مترفه الحال بعبادت کرامی و مفقود البال و معدوم الفوض است در حیات

الهی مهورف

آخر این صفحه بیاض است

الهی مهورف دادن در رقبه عقیدت خود و از قلاده تقلید ارباب ملل کلیم و اصحاب نحل
با جمهم دست رد بر آن نهاد و در جمع ادیان، ترجیحات و دقایق حقیقت آن با بلغ وجوه
ادا مرتبه بنده در تحصیل اسباب تحقیق معطوف گردید و شروع مسالک مطالب کلیه و جزئیه
بی بدرقه دلیل قدم نهند و در شارع مقاصد نقیراً و قطیراً بی صاحب حقیقت نزدیک آید و ضمیر
اصابت پذیر، اشکالات و تعقید بیوان در حقایق علم و دقایق حکم نظر مرا از دقت بر
و دایت غیر از مبادی عالیه بوسیله الهامات و واردات مستفیض و مستفید است و از آثار سلف
و خلف نیز تفحص حس سیرت و صفای عقیدت محظوظ و بهره مند در این دلالت عور
بر تقادم مقارف اهل مذهب در بیان این طایفه بتره گوینده، و موحده و سکون تاء فوقانی و فتح
راء غیر منقوطه و واو مخفف اتحاد و در این اوقات کثیره مشاهده نموده مبدء و شهور قمری
بر از استقبال گرفته از زمان افراسیاب ظلمت است و آن لاهوتیان هند گشتن بمکوینه دینی
سیه باطن محض تقلید و جهالت و فقاهت غوایت و ضلالت ابتدا و ماه لاهوتیان ظلمت
نهاده اند و آنکه بطلان این عمل بی حصول و عدم اتخاذ آن بدلیل روشن تر از آن است
که باستدلال احتیاج افتد و از جمله متدینین این طایفه خان بیک مع عز و جلال رسید
و مطابق آن کتب معتبره قدیمه خود بنظر صواب بین در آورده مبدء شهور قمری
مبین قمر از تهماء روشن شدن این جانب، کمر کاذب است بعد مهتاب آن شب کلک
بجه نامند و از زمان مکر با جیت بوطه شوی نامند بیان دو قوی هرج و مرج این روشن از آن
متروک و مهجور شده است و معقولیت آنکه اول، ماه از تهماء ظهور نور کند از احلی
بدیهیات است بنابران حکم اقدس کلمات نفاذ یافت ارباب تنجیم و اصحاب تقویم و مستخرجان
کل ممالک محروسه در تقویم خود بر طریقه انفق تشکیل نهند و بر بسط حق طوا بتمام و تشهید
و تیسیر یک تقویم بهر اشرف اقدس نزدیک رسانیم و هر این نمط جاری گشته در این
آنها الامر و اعظم بطرق موقف عرض رسانیده نه بر خاطر الهام تاثر پوشیده منت
هر موصوف از وضع تاریخ آن است اوقات مهمات و معاملات بیاتی معلوم شود و اهل
حمال منازعت بنابر شمل آنند کثیر مباینت نمود، اجابه لکه یا فرقی گردد و در ادراک آن مدت
هزار سال و هزار ماه مثلاً قرار داده مبدء بیتی بنابر تعیین این وقت تغیر بل تقدیر نهفته بعد
و بیدا است هر گاه از تهماء بحر عهد بعید گذشته شرح وضع تاریخ تازه گذشتن ابواب سیر و

و سهولت بر جمهور اهل عالم گشوده است و بر واقفان موقف خبر ظاهر است که از بدو اول
تا غایت هر دو ذائب سلاطین عظام و باطین حکمت آن بوده است که هوا را بوسیله اجتماع
اهل این بلاد سلطنت اقتباس سلوک جدید و مسافت لذ و معامله گذاران روزگار را از مفارق
حیرت نجات می بخشیده لذ و اهل چین تاریخ هجری که آغاز آن از روز تسلط اعوان طلعت
احیاء است تقویم سلاطر ارسیده تاریخ هند از هزار و بالغ تا و زکشته و هم چنین تاریخ
سکندری و جدید هجری که از الوف و مات تا و ز نهم چنانکه در تقویم سطور و مزبور است و فوائد
آن در مطالعات و معاملات بر اهل عالم مشهود و بعد اهالی که در معامله بر اهل آن است اسرار شکفته
شده و انفاق در مالک هر دو سر ارباب هند تواریخ مختلفه دارند مثل آنکه در ولایت نیک تاریخ از
ابتدا حکومت بلهن سن است و از آن وقت تا حال چهار صد و شصت و پنجاه سال شده است و در ملک
گجرات دکن تاریخ سالیان است که اهل یک هزار و نه و شش سال است و در مالوه و دیگر
آن تاریخ بکرماجیت متداول است که هزار و کسور و شصت و چهار سال شده و در نگرکوت هر که حکومت
آنقلعه داشته بیش از ادبه ایکه و حالت در بلدت هر کدام معلوم دانایان وقایع و اخبار
آن است و مختصر است که هیچ یک از تواریخ هندیه از امور عظیمه حق اهل هند نیست اگر بتقاضای
عجم رافت و تمشی عاطفت نحو وضع تاریخ جدید و تقویم جدید که بر آن شیخ و هم بوده اند خلاف
هندیه مرتفع نگردد هر آینه مرآت و حسنات این راجع حال و مآل آن اقوم الدرجات و اهم بود در
کتب معتبره و زکات متداوله مثل تاریخ جدید که از مفرح است که مبدأ تاریخ ظهور
امر عظیم اگر چه مثل ظهور قرن و سلطنت عظیم و الکتله تبارک و تعالی که در این سلطنت کبری از
عظایم امور و جلایل وقایع از تسخیر بلاد عظیمه و تفتیح قلاع حصینه و دیگر فتوحات و تیسیرات
آنقدر در عالم ظهور آمده که هر کدام لیاقت اینام حدیث آن را دارد اما اگر آنکه مبدأ تاریخ
جدید بود از روز جلوس نوبر سریر سلطنت که از اکبر انام الله و اعظم الآن متناهی است طالع آن کواکب
سعادت آثار روز سبت و نهم ماه تمر و سرای ماه قمر میتوانیم هر آینه بوسیله این امر خیر اثر
که از تقدیم رسانیده شد و هم این تاریخ مقاصد طوایف عالمیان بکامه بیش و اضعاف در حصول
خیر کسر شان واقع المکان تاریخ هجری که از روز هجرت حضرت خیر الانام است از کدخدا بهتر
محترم بود اهل ایلدار اهل جهان که مخفی نیست بر توهم ناقصان علیه الفطرة قدیم الکیان لازم
نمی آید چنانکه در زمان ملک شاه آنکه تاریخ هجری این مقدار را اتفاق یافته بود و کار این درجه

نگشوده بود بجهت آنکه تاریخ جلالی وضع نهضه طایفه در سعادت کار و بر ایشان نگشته باشد
وسیله از آن صعوبت بر آمده و در تقاویم عالمگیر هم زوجه دوم و مادر اله و خرمان و عراق
و غیر آن سال و جاری است و تمشک عشرتان او روزگار و مدتیان هر زمان این تقاویم رایج است بنا بر
تکرار التماس این جماعت و مراعات خواطر متمسکین این تاریخ بوقت جلوس رسیده هم از نهم ذی حجه
وجیه الایام صادر شد که الا بالتخراج و تقاویم تقاویم دیار هم چنانکه تواریخ عهد و روس
و فارس و جلالی مرقوم است از این تاریخ جدید لوضع آن جشن ابواب سر گشته و تقویم بیمار مند
بکار تواریخ مختلفه آنها خصوصاً تاریخ بکرماجیت که هم آن بر تلبیس تیو این تاریخ محمدی نیز
شمسی و جمعی انسوران ملک و کنگ بجهت شرکت دارد و بسیاری از امور دینی او در چند نو
بنسبت فقه در اطاعت و عادت بر دور جمهور فلیق و خوشگوار طوایف لام هر بجهت چنین
خیرات و مبرات است اختیار و نعم جدید نام نهاده لذ و در آن ایام مسرت پیرایه سال شد
حکم رشد در ادای مراسم خضوع و خشوع بکاب الخیرات الکریم هر خلاصه عبادات و زبده طاعات است
مسرح عجیبه بتقدیم رسانیده شد و فقیر صغیر و کبیر بقدر قدرت مایده تفضل و جهان کشاده ابواب
عشرت و کامرانی هر بر خاطر مکروه و بر خاطر محزونه اخوان زمان و بر طبع اوراکه گفته
انواع بر وجهان نهاده بنا بر آن بعض جشنها علاوه تفضل آن از زمان منوق بفضل انور بوضوح
نهضه پیوست و از چند بیش مقدار ملک و بلد و قصور و سرود ذات است تا در آنجا هزار ملک معدن بطلی
عدالت گستر و ملک حقایق آئین بوده است و در این دیار بوسیله بعض امور از شیوع اظهار بعد
بجهت اتفاق مرضیات الهی و اتفاق لازم قرار آن ایام مسرت فرجام رایج جشن هم در جمیع
ممالک محروسه از امصار و بلاد و قری و جهات و طرق احسن رایج گردانیده در این مرز حال
ایام مبذول داشته دقیقه نامرعی نگذارند تفصیل ایام جدید بنهج مهورت ایام نوروز فروردین
فروردین ماه الهی سوم اردیبهشت ماه الهی ششم خرداد ماه الهی سیزدهم تیر ماه الهی
بیستم امرداد ماه الهی چهارم شهریور ماه الهی شش دهم مهر ماه الهی دهم آبان ماه
الهی نهم آذر ماه الهی بیستم و پنجم دی و بیست و سیم دی ماه الهی هم بهمن ماه الهی پنجم اسفندارمذ ماه الهی

ماه اعظم هست هر ناظم مملکت
بعضی در زمان جلوس حضرت شاهنشاه مرقوم شد

هر حضرت شاهنشاهی بجهت جلوس فرمود میرزا سلیمان بن خان میرزا بن سلطان محمود

سلطان ابو سعید بکولیت بر خاص و آرایش مردم آنجا و اوزبکیه است و ولایت کابل و غزنین و سایر
آن حدود از هند و کوه تا آب سند به تیلاب بهرت داد و بهوش هندو و بهادر و انعام خان و دراز
سر کرده آن ولایت بدل و جان ممتاز بود و الحال شاه محمد حکیم میرزا و محمد زمان میرزا و سلیمان
پادشاه و صاحب اوردو میکشند و قندهار با توابع و لواحق حسب در جاگیر میرزا خان حاکم
و شاه محمد قندهار از جنبه او مقرر بود و دار الخلافه آگره و آن نواحی بکومت اسکندر خان اوزبک
سکونت و نظام راه سند به تدبیر علیقلی خان شیبانی محول بود و راه کالپی بر دار عبد الرحمان اوزبک
انتظام می پذیرفت و ایالت بهوات بلدرنا تردیک خان محول بود و قیا خان در اول جلوس و بنده
نوازی حضرت بکار آگو و حمید محمد خان در پانزده هزار اطلاع یافتند و روز میدان و برام خان در کفه
ملک و مال می و منصرف بود و حضرت شاهنشاهی پادشاه گیتی کرام منیو و شیر و خلوت بسر می بود

گرفتار شاه ابو الفتح اکبر حضرت
شاهنشاهی اکبر پادشاه و بنده نواز

چون بکنگاه سلطنت بوجود حضرت شاهنشاهی زینت گرفت شاه ابو الفتح اکبر بحسن صورت و زیبا کمت دولت
منزور و باقبال زوال ایزد و نیز ارو بهسر و بود و از نعمت حضرت جانبازی تغیر آنجهان حاصل
لکه و حضرت شاهنشاهی نیز با پادشاهان در جاب استار روزگار بنیاد مردم فرشته خوی که بخیر زندگی آنجهان
او بود بر افزون نمود مرام خان خان ناظم نظام دولت بود بر اینجا واقف لکه در روز نوم جلوس
بوجود شاهی و جهان ساخت دلکش مجلس عالی ترتیب داده حضرت شاهنشاهی بدولتسرا و بارگاه سلطنت
نشسته بزرگان بکاه در مقامات خود بسته و از آن محل ایزد جلوس منعقد لکه شاه ابو الفتح اکبر
در آنکه جهنده در این جلس ظفر نشده در نام حکمت تخت زینت در جواب گشت فرمود از تعزیت پرسش نمود
و بر تقدیر آن سلوک پادشاه با فرخ جلوه نمود و محل نشست فرد رکی و امرا حکومت می خواهند آمد
بجهان نیز بخان فرمان گذشت و بمراز شروط بسیار حضور یافته و طرف دست راست حضرت شاهنشاهی
نشست و چون بفرط طعام بکسر نه و شاه ابو الفتح دست بشتن دراز کرد تو لک خان قوچ از ده بیک
دستان قوس باز و بعد از این در باده و بهره دستش بر گرفته و تیکر حشمت بیکران نیز با دیر مرد آنجا
سخن ابو الفتح از کمال حیرت بجلاح و مردم بها او بخشید جنازی لوای تحریم بخشید با روز
در سلک سلطان آنجا هوشیار منسلک لکه نه و اول تخجیر در دام جلک بیفتاد و بر بعد و چنین
و جوادی مرتم و کاهی بسیار مغتنم است بکاره تقبل آنیک نوعیه که نتوان برگشته بیرون آمد

انجام

از اول این صفحه تا آخر صفحه ۹ توضیح کذا از

زنگیر لکه بلند بود ترتقدو به پهلوان کل کز مقتب لا هو بر نهد و چون پهلوان در حرمت او مراقبت تنو شاه
ابو الفتح از زمان فرار و میرزا شاه پهلوان نو کرفته زنگیر نمود پهلوان زهر خورده بود کز دشمن خان ۹
کامستان میرا تم با در ابو الفتح ده چند محمد مدفون بود طلبکه بیقید نمود و چون ظاهر او بی لت
از بنیاد نوشت و غرت یافت استقبال بکند ده دلکو مستان بود الک بر مرد مشهور نظر شو هر آمد
خان ادشت محمد قلیخان بلالی و عبد برار آورده اهل و عیال اجاد ران شاه بصفت هندوستان
روان نمود تا جنجوان شاه دکار الحق الله که در مراتب خان شاه رحمه دار نکته در روز نیچ جلوس
بوشهر لشکر او سایه رایت نصرت آیت فراهم شده موکب پادشاهی بر کنج مهتاب سوالک امر بلند

آغاز سال اول آمدن اعلیحضرت شاهنشاهی
محمد اکبر پادشاه غفران پناه فروردین از روز اول

چون بیست و پنج اوز از جلوس پادشاهی بر آمد پانزدهم شب بیست و هشتم و سیم ماه از ماه نهصد و شصت
سوم بجهت آفتاب بحساب در برج حمل جاری لکه و نوروز جهان افروز نمود حضرت شاهنشاهی
دست بذل و بخشش بر کشود و جهانیان را بجاه بر اباراد قوی باج دادن شاه بسیار بر کشود و از
وقوع مرت بخیر و انعام آمدن سلاله اکابر عراق مهدی مکارم اخلاق میر عبد اللطیف نبوه از وقوف
حضرت شاهنشاهی را و بر افزون عنایت مسئول داشت میرزا مرفت الدین علی مسعود الکنی کلاب
نقیب خانه ممتاز است از موقران حضور پادشاهی است و میر بفنون علوم دقیقه و مطالعات آن خاطر
قلب و همه اخلاق حسنه ممتاز داشت لکن فرد ذهب فی امر متعصب بود و صدور وسیع داشت در بیان
سخن در عرض تر نمی خواندند بجهت ظهور رایات نصرت آیات در دار الخلافه در سایه افکنده بهادران شاه
صابر آدکه سر جمله خان بر نهم منعقد سکی میرفته در دار الکوهستان فیض رسیده پادشاه بکنار آمده اسکندر
پرنا ترکی نوزده خود را بشتاب جانب آن جهت و سپاه نصرت پناه بانع و فیروز بر دیده پادشاهی موجب
لکه سو نوزده ترکی آمده و بوکیه پادشاهی سپاه در آنکه دو نیست و بیشتر زمین داران بشان آمده از آنجا
در چند راه مکوت بود بر آوان بود در بیان ایام حاجی خان از غلامان رشید خان
حاصر قلعه نارنول لا نمود راجه رسل کجواهه بنیاد طفت پادشاهی لتمامت را بی علکنه سو و
بر تخ در آن ایام مولانا حاجی خان بود محبوب خان ۵ قتال حاکم آنجا لا حض رفع فتنه و فساد در کاه
پادشاهی فرمان لکه رسیده افکنده بود این اوقات که حضرت شاهنشاهی بر سریر سلطنت بر آمد و مهام دار الملک
دهلی بکومت تردی بیک خان قرار گرفته بر سر حاجی خان با هفت و قلعه نارنول نوازش فرمود داد و در

او به بیوات لاهور و مستوفی بود و به کنه بطی بازش در بهای شیخ کمال کنبو پسر جلال دهلوی
از کمرات و در اکثر غزوات با بابر و همراه خانی سابقه الفت بود نزد اسرای او تا روز فرود کرده
منصب صدارت مرا داد و چون زمان باران نزدیک آمد موکب همایون در قصبه جالندر فرود آمده
تا بجای توقف اردو در این عرصه دلکش الجیان عبدالرشید خان والی کاشغر بکفه و همراه فرارسیده
بالطف بیشمار بنوازش یافت و روابط اتحاد بهم آورد خشد در این اوقات نیز کمال خان پسر سلطان
سارنگ که برادر کوچکتر سلطان آدم گکهر است با آن همه بیشتر قرابت بدرگاه ملازمان کیهان مسلک شد

بیان فتنه و عصیان میرزا سلیمان و هماره
دادن کابل بر دهلی بازگشتن او

در این هنگام میرزا ابراهیم بیوتی در دهلی در طلب دولت سروض افتاده میرزا سلیمان چون از عدم قوت
و وجود اسباب فرار و فتح بلوا از زوجه خویش حرم بیگم مقتوح خواست و بتدبیر او در کابل در این
اوقات با مشیر مفرض بود شاه طهماسپ شاه مدعی سلطنت گردید و از کوهستان بدخشان لشکر برانگیخته
فراهم شد آنچنان کابل نبود حرم بیگم دختر میرزا ولی بیگ از زوجه میرزا و مادر میرزا محمد میرزا بود هم
این امر بود در نظر حرم جلوه داد و شاه نزد همه از مردم آنکار کار جند خاطر رنجیده داشت و چون نعم
خان حکمران کابل از جنبش میرزا سلیمان آگاه گشت به تعمیر چوب و آجر قلعه کابل پرداخت و تحصن
گزیده بیرون از دو همراه میرزا سلیمان تقدیر حال بر دولتخواهان پادشاه ارزیده و میرزا سلیمان در اوایل
سال اول آنکه او اسطه لهاب بعد کابل بر همراه آنچنان جنگ نمود آنچه کرد و از
کشیده آذر بگذشت و به او زمردم جنگجو از پیش میرزا سلیمان بار قلعه داشته جلادت دلیرانه و دلاورانه
بیاد نه و بدروازه بیاختند و دلیران کابل در محافظت قلعه شرایط اهتمام کار آورده از بالای
حصار بقرب توپ و تفنگ لکاه بر اهل بر پیش بسته و بهادران جنگ آوز از قلعه کابل
بیرون آمده کارزار و مقاتلت بمردانگی و تکبیر ادا بجای رسانیده از اول لکه بر قلعت خود گرفت
دشمن نگران نمی‌شد و چون حضرت شاه هر از این خبر مستظهر و با تهنگ فرستادن لشکر برآمد بهوس
بیگاه عصبی لکه جان مردم بر آورده حرم جلادت لکاه بر دشمن آنچنان اینها را کاری
بیشتر داد مرجان بود موضع رنجیده بجنگ نمودند شد آنرا دم لهاب رسید مردم آنکار نزد مندرج
میرزا سلیمان آنچه غلبه لکه بر قاضیان بر خشت بود و در او فرمر در ملک خواص حضرت شاه مسلک
نعم خان بر کم رسالت بفرستاد اما نعم خان فرار بر دو بندیه رسول بلاتوقف گذاشت

بجای دادم

بجای و اکرام زاد نعم خان شمول داشت و میرزا سلیمان نکود آنچه در قلعه کابل بر شده بر او
سرده و چون از خبر اوزبک بغارت نعم خان بازیشت وقت میرزا سلیمان بجام ده هزار تومان داشت
بنیچه چنین مدتی زمان محکم در دفع حصار آنچه مردم جنگجو بیشتر بود تا نعم بر شاه جنگ نام کنی
مرام احتیاط بر انفاق داده از قلعه بر خیز بر شد فراخور اراده حیات او و فرمان
قلعه دار موجود است ده سال کافی است و برای جمله افزوده آنکه لشکر هندوستان از نور
و غیر بیشتر است خواهند رسید از اینها شد اهواب بازگو و فرد لکاه کافر نعم تمام ساز چنین
این سخنان بر میرزا سلیمان بشنید و دفع را بکلیت در دفع آذر نه لو بدهت نمود یکشب در دل صلح
بر بست و قاضی خان بر دیگر با تعلقه فرتاده داد و چون نخر حال را بر میرزا سلیمان جهره داد و بر
نقر صلح بر شرایط عظیم مقرر داشت نعم خان از آنکه تشویش داد قلعه بالوی موضع را فرو ریزد
نزد قاضی خان اول بر طبق آن شاه خطبه بنام میرزا سلیمان بخواندند نعم خان از آنکه نا هار و صعوبت
بنی قبول کرد و نیز بعضی قرابت میرزا و میان آنکه بر طبق میرزا و مقبول اقبال میرزا سلیمان تقدم
بدست و در آنکار تازه تصرف شاه بعد و آب باران موسم و بید خانی متصل شد که شاه کابل جنگ
موجب گردید و بعضی اندی او تقدم بدست و تیر بر خیز کفر و از آنطرف میرزا سلیمان جعفر قزاق
لکه امر بیعت خانی لکه و اکرام کار گذاران داشت در زمین هند و ستان باز و نعمت روز
بیرون در دفع فتنه و فساد اهتمام نمود لکه اقبال حضرت شاه بیش بخود بشمار دهار حشمت
شکست بر امر ملک یافت خدا نگه دار بدرگاه کیتی پناه امر لکه چنانکه در جای خود مذکور لکه

وصول خبر فتنه انگیزی بعود و حرکت
موکب همایون بر دفع فساد او

نمود فعل حضرت شاه بهر از صفات همگنان چنانکه شاه خوفت یافته و در بهر خود کابل بر آن بعد
سروض افتاد بود و روز سی و یکم هر ماه الله مواقی بهم ذی الحجه دار الملک دفع و حضرت
در آورده است هر ادو با ابراهیم مدعی سلطنت بود چنانکه در نمود و بهادر غالب شد و سلطان محمد
در بنگاله در هم شکست و نابود شد و بهم چنین با خانان بارزخان در هست و در عمارت غنیمت جست
از اینجا در گفت مزور لکه، اند بهار، طل هر نبود حضرت شاه بهر بارزخان بود چنانکه آنچه
و نجو با کابل نگر و بلاد بر فاسد گرد بر شاه نمود و بهار بیک بهر در آن لکان کو آمد زد و بهر
با بنا بنور سعادت و ترافکان کار زار و بنوس اهر بند از آن بیش هر موکب شاه بر حضور و بهر

از این مقام تا آخر صفحه ۵۳ سر
بر نقیه کذاشت

در آنجا انجیر شده بسورت تخم رانده آخر الامر بر جنگ نمودن اتفاق کرده روز از ادبیت و پنجم
ماه آنکه موافق روز هیجدهم شهر ذی الحجه از هر دو طرف خود آراسته و صفوف مقاتله پیوسته
تردی بیگ خان در کار خود با قدم ثابت ایستاده جمعی که بر دو حالت از جانب بیرام خان برای انتظام
ملازمان بآن جا شتافته بودند و بهم نمودن کار را منظم تردی بیگ خان آمده بود در این
حال قرار گرفته و بیمن و یسار و قلب و جناح هر سپاه بدیدن کینه خواه آراسته شد جنگ آوران
آتش حرب بیکار تافته در وجه رم و انهزام رو نهاده بمجرد آنکه غلغله و بزم سخت قایم گردید
بستگان بیرام بیت آنکه بیارصد فیل نامزد بیک آورده در این حین طوایف از اعاظم بزرگان
سپاه مخالف بعوض غرقه بحر فساد زیاده از سه هزار تن از آنجا عقب نهاده تا هرج و مرج افتاده اما هیمو
تهور را با خود بیت انباز داشته هوای بکلیت کار را در این هنگام بر سر فیل کوه پیکر جلوه داده
نمود از کثرت فوج هیمو آنچه که گفتن با فرصت آنچه داشت در این کشاکش کار منصور شد
چنین نمود در یک کشتن مشتبه شده و گرد هر بیرام نهد و چه راست بود و تردی بیگ خان سردار
آن لشکر دلاور شد جمعی بنظاره بود بسوی جنگ که وقت رفتن گرده برای این فوج میدان
آرا تاخت و سر جنبان هر دو سپاه با تردی بیگ خان کین دوستی داشته و شکست او بلا از دست
بعضی در آنچنین وقت او را گذاشته رو بفرار نهاده تردی بیگ خان نیز بکار فرار بر خویش آسان نمود چنین
فتح بلا بشکست بدل رحمت و هیمو فی الحال بدیدن دریان و زرگاه با لشکر و سران آرائی نمود
از آنطرف چنین بهادران لشکر از پس کر نخچیران شتابان بعضی مو بجنب نصفه و حیرت نصیر برای
تردی بیگ خان در فرار نهاده و هیمو فرار این حالت بدار الملک دهلی آمده بغرور و حوت بر
او فرود چنین خبر بطبع مرضی حضرت شاهنشاهی رسید آنچه دفع هیمو گیره روز ابجد جم آن
ماه آنکه بوا روز پنجشنبه دهم در آنجا جشن عید کاران بود رعیت کاه را بهر از خشم لوازم جشن
آن کار آمده فکانی بنام تردی بیگ خان صوبه دار ادیسه حاصل شد که در حین دفع هیمو بکم نوشت
از راه عالم دل از دست نامه جاده با کمال احتیاط و استعداد در رعایت قضیه نشر فرا ایام
مرتصه و احوال رایات اقبال شد آگاه روز دیگر موکب بیرام حرکت کرد روز آن دهم آبان
ماه آنکه بوا روز جمعه بعد از این ماه در عصر سر منه فرود آمده اراده انتظام یافته و چنین
خان سپاهی چون از سپه منصوره است که بهر هند و دهه بعضی به تعدد آن بیوت هر
دهانه است بر خود وارد شده و از بوای این ام این است بیرام خان تردی بیگ خان بود بیت

تجزیه این صفحه را بعد کنار

دانیه طلایه

دانیه طلایه خان است بیرام خان تردی بیگ خان بود بیت دوانیه اندیشه خان
آشفته تردی بیگ خان نیز نبود سالار سپاه شرده در تو سر بر انجمن بیرام خان نبود و هر یک
غظ وقت بعضی این وقت مقدر تردی بیگ خان لوازم شکست بوجه خوب گشت بیرام خان
با دل جمع حرکت افکنده بس ملاحظه جمع شد و اندیشه او بلا بکار نه خواه آمده به بهانه از برای همه بر خاسته
و جمعی که بهر هر جمعی جمعه بود کار جمعی بود بنام رنج تو تر جنبانده از اعوان ادبار و حیث کار
مستقد فرو میانست لحظه مقید حاضر و حضرت شاهنشاهی لشکر انتظار داشت از این خبر
معرض گشت و بیع تغیر در ایشان خرد انی بقا نداده شد مکان لبرهمه بلقب بنی کوره خان
خان بیرام خان مولفا بر سر گرد انی آنکه شد فرانه عرض رسانیده این دلبر بی خبر از اوده خواهی
نیست تردی بیگ در این جنگ مجد آنوار کوه و نفاق او از آغاز کار و بر هر کس آشکار است اگر در
اینجا این تقصیرات غفلت رو کار را بزرگ از سر تجهیز رفت اما از آنجا که بر خاطر اقدس این
کار کم بسیار شرمنده ام و سبب این بود ذات اقدس خضر معدن عطوفت است بکنه
او را خاص نیشه و باب عفو بیکه و نقش بیکت حضرت شاهنشاهی بعزم توجه بر دفع هیمو از دهلی

حرکت افواج قاهره از موکب شاهی
بر سم تعقیب و تقدیم بجیش

چون موکب بیت هر جانب بقا کرده شاه دشت لشکر کشه آورد در تقدیم سپاه و در راه کند
و بسر کوه که عیقفی شتابان جانب دشمن سپاه بر پس سران سپاه در آن صفوف کشاده تمام دارند
ضوابط حرکت فرمود و بکاره بر خاندان لا یزال و قدم سوای توکل کرده روی بقصد نمود

فتح موکب حضرت شاهنشاهی
در مکان بیمود دستگیر شده او

چون بهمو کار بر حکام و رشته امور نظام دانسته مست و بیزور نشسته خلاف استقام بخود
راه میداد اما موطن فتح قضیه تردی بیگ خان وقوع یافته لشکر هندوستان که در قوت
گردیده در مدت دیر آنکه در آن هنگام که خبر نهضت حضرت شاهنشاهی در لشکر نوشته
گشت بسوی قوتگاه نهضت بود در کیفیت و کیت نسار بعد بسر کرد که بار خان و بهادر خان
از امرای بزرگ او بعضی بیشتر از خود بجوالا طرف فرانه خود مستعد کار زار و دار آن
طرف سرداران سپاه شاهنشاهی جمعی بتعجیل حضرت بدولت بر دفع آنکه و قوتگاه رو بصوب دراز آمده

و مقدمه الجیش بود و نهم خبر شد و لشکر خود را بر سر آب لکهر دست بود را بقلعه خان
لهاکر و دست جیلو به خواهر زاده خود ایشان را بر غنیم دار بود برده و خوشتابان بود
کرده بنا بر تصفیل تند و جنگ آورده عادات حال نو بخشیده و آن دو خان قرب بود بازیکه
از نخ بر کنده و به یزدخ طوم اسب بود از زمین بجوشه اهوار الله زور بر بود و لوار کار از
از مردم راجوت و افغان در میان او تو دا بیشتر عیب و بیشتر عجب آمده بود گشت و جمعه
خلدان بود و بر روز در روز جنگ آرا است و در خطوط ها داشته و حربه تیر نهاده تا خلد
از همه را به مردان جنگ و دلیران قوی دل سپرده هر کدام بود عارق مقام مقرر کرده خلد
جنگ نام در آمد خلدان نامی بود حسن خان فوجدار مقرر کرده خلد کج بود و در هزار
خلد کج بنا و بود بسوار لشکر خان بیتی جشت و هم چنین بغیر خلدان نامی بود بسوار دلیر
بسرده در روز دیا دیر بیت و نوم آبان ۱۰ آمد موافق لوز نخ شهر محرم سال نصد و شصت
چهارم هجری آن لشکر را بعنوان مقدمه الجیش مرآمد نخ بود و قصبه بانی بیت نزول اقبال و اقامه
در این ایام و از دهول لشکر فتح و ملکوتی آن با نهضه و ایلچی از آمدن بیم و بیرون رفتن
کیت باه برنیه و نهضه ایلچی ده هر روز بشمار بعضه صفها بارها آمده بیکار شده و از اطراف
حضرت و شاهی چنین این خبر بدست بعیده و شاب بشته شد و با بخجعت بار بود بیت
و نیز بجوب بوتی بارات برام خان فاتحان در علو صفها میکرد و چنین کار حرب
نظم شد حضرت شاهی اسب را تیکه بصیبا نیت رید و جوانان ازم جوب بیاید و نوید
فتح میرسانید و شاه قلیخان محرم بود و تیکر حضرت کفور اول آدکه بنوازهای خروانی
را از فرخ بانی بیمود و علم اخبار را موکب همایون از مقدمه الجیش در اقامه آمد
خود بنجی بود و برق ایلچی رنجه آن جنگ را آن جمع قدیم و از نیان بطاعت و کار و سپاه
لکه از پس بازار رزم لوکرم حضرت خلدان کو بیکر مینه و میره سیاه و بهار بغیر دیم
تا کاه نیا بورد و چین قلیخان و شاه قلیخان محرم و لوی خان بر خشت بخیر بدانشه اسپها با خیلها
در در در موانه نخ بخیر شر از کرنه تیغار فولاد کرکشیده بدان تا خته دات کهم بر خفه
در لدوران تیز جنگ جنگ خرنده بلک بنگ در آمده و بیمود خیلها نور بر نشسته در لشکر
نران بود و خلدان مست لو خیلها بره ابر بهاران عزان حشه مرد و مرکب لو بال بلدک
در بار ساخته و آتوب را تیز نمود اینمعنی کرده از جنگ اوران لشکر لو تا هر تا ده شده

ده تن از

و ده تن از امرای بزرگ نیز خبر کشته و فاکاه تر بجنم او آمده خانکه از پس بر او کذاره اشد
جمعه بر کرد هم انجمن بعضه جنگ بدیده نه لفت تقاوت تا خد بکاره شکست بر لشکر
افتاده او در بگریز نهاده در این هنگام شاه قلیخان محرم با چند از بندگان کارزار در آن جنگ
در بیوه بر آن سوار بود رسیده و نیز بود آن سوار است آنکه کشتن فیلبان کوتا آن فیل را
بغنیمت برد فیلبان از بیم جان جهت خود نشان بادشاه تعینی از کمال شر و مخافت فیلبان سو
۱۱ ماه آن فیل و چند فیل دیگر از امرا کثیر بود و پیاده خلدان سوار در آمده ملازم
قوی بنگاه بود و زنده میرانند امرا کثیر از ظلم خان حشمت دار در زکره دیران کارزار
توانا بود بسیار نداد نه قتال را دکه و سایر عرکه نفرت تا در دقت کرکشان و کشتن
الجبن و بغیت بود اموال اینجا نیت اهتمام بورزیده از کشتها بشتها و از تنغم خزانه
آماده خنده و عدد کشتگان میدان به بخشور تن پوشت بود و این سوار آن کشتگان بود از کرکشان
در بابان چلکه در در این جنگ یک هزار و پانصد نیز بیست ادو ساعت قهر در آمد
و نیز بیکار بود چنین از بادران لشکر ذیل کرکشان با خنده و هر کرا یافته بکشتند و کامیاب بود یک
نفرت با سب شده فانی نوازیان از نیز علیه کبر و آداب سرکه آرزو که بازران عالم کفور بود
بعواطف بی نهایت سرد و هر دو شد در این آنا شاه قلیخان محرم بود بدرگاه کیتی پناه فلک حشمت
پس از هر در باور نخ کفته بود ایشان خان عشق کو بیه آن است که چنین مردم فتنه و بر بیشتر
خود را نشد و محاکم بود آنچه نیز حضرت شاهی آن صفدر بر بیشتر بود و نمود همت با کمین بر
کرفته حضرت نیز بانه در بارگاه مملکت حضرت اقدس نیز چنین کار را قواید ترتیب نیست
هر چند هالکه در نخواه در قتل او شیر الجاح در زند توقیه شاهی کر کفور آمده آن جمعه
در قلعه و جوشان بود از دل آنها و بفرخی سرد او نیز است مکونه خیال توانه نبود قبر امکان از بال
پوشان و جود بخشان نمود بود نیز و بیوان نفس بود از بیم در آورد نه دیار لذت و عیش موجود
این امر را آمده بر کرد بود از عزت بذلت و از لذت بمرارت در افتاده بجمله برام خان فاتحان
چنین بود لذت و حضرت شاهی بر کار توقیه نمود از لکاد نخواهی و صلاح وقت بر خاست و
شمشیر بر آورده عالم بود از لوث وجود بر دهم ۱۱ اکر او بسیار بکشته شد، در بلدت درگاه
روزگار بمرد آن وقت و کفایت حضرت اخبارات شاه از زد نظور مرسید بجمله برای
اظهار سطوت بادشاه، عالم پناه و حشمت مردمان سر بیوه و بجایه فرقه جبد رسی بود ابلک

تا هر خصم بود بیفه که از نه

حمل تصویر است

قدمه

محل تصویر است

کرامات اکبر شاه

و بعد از دار یاد گشته و از این کوار آب آب از عالم برخاست و جهانیان و اسیران آن جا جان یافتند
و از بدایع کرامات حضرت شاهنشاه آن است که در اوان طفولیت در دیار مرو حضرت شاهنشاه
محمد جانی بیگ بدخشی بر از مشق سکندر آیینی با مدد تصویر خانه بچه ایام علی مشق تصویر میکرد و میرسید
صاحب صور و خواص جلی الهمه بر تمام و در زمان تحریر تصویر بر آن حضرت شتوی
میشد و روز دیگر که آن حضرت بجای تصویر آمد بر کشید بطریق و عضو و عضو آن مثال از این جدا
افتاده بود یکی از آن نقش بشکل نمود و میوه است و حال آنکه در آن وقت نام و نشان
از میوه نبود و حیران حقیقت امر بود و یا قدر لب بر بسته و در آن روز در پیش خان جهان که
میوه بدست آورد از تمیز گذرانید و میوه را از نیز در منزل او در آن روز خاص و بدلا نبید
هم الکرام و ایات بنای در آن تصویر میوه نمود و بر حضرت فرمان خود را اقام این دو
ابو الفضل در این واقعه کرامت آیت از آنحضرت پرسید فرمود علم غیر چیزی نیست
و یکی از غرایب کرامات آنکه در این اثنا از قصبه جلدر برای تخریب شاه و تیر میرسید حرکت
فرمود روزی میر آخور خان شاه برای حضرت دستار بردم تمام آخور بازی بنام او بود در آن
میان صورت بیوه را ساخته بود از دانه و دیگر در آخر انداز نیز بخوردگاران کار آخور خان جام صورت
میوه نیز آورده بود خنده اگر چند در نظر هر کس سه بزم کم دانش بود کند در حالی آخر بخرمی هست
بر خواه افتاده ع الملائه در بیهی روز هر چیزی بدارد کار نمه بود شاه علی بنا را است اسکندر خان
او از بیگ بود جمعی بتعاقب گریختگان و حرامیان دار الملک دلی روان داشته اسکندر خان چنین
برق خنده و باد و زنده شتابی از سیاب بر گرفت و بر آن مردم بتوبه رخته بر اکثر کیان
مالک بر نظام و غنیم و اوان بدست آورد و دیگر موکب شاهنشاه از آن مکان حرکت کرده
بقصر مسعود مستقر الملک دلی بر نور معمورات و فرز و مسرت زینت فرمود بخوبی خانه
ق فقط از حسن اخلاص راجه بر بیل بود در اوقات حیوه مرض بدست کم بود مرض بر بنه و در
طلب او خان صلاح راجه بذرزان نفی بستان بود شرف یافت و روز راجه و فرزند خود را
خلعتها فاخر بوتن کرد کنجور بادر نه حضرت شاهنشاه بر فرمت سوار بود و آن بیدار از
متع بر طرف میبود و مردم بکوس میفتند و نوبت بطرف راجه و اولاد راجه کوبان حال فلان
کابر بیگانه حضرت شاهنشاه از این الیقون خرسند و از اوال راجه اسکندر فرمود کشت
تا نمان خواهیم کرد و خان شاه فرمود چنانکه فرمود کرد که آنحضرت نظر علوت بغیب بر آن بود

تا آخر صفحه بر نیفته کرد انه

دیگر خان

دیگر خان شیبانی بر نظام بر خان نامی نفر در هار بند و مخافت بیان در آب بوی کرد او تورجه
با نظام آنکه در دکن بود در همو دجه الله خان او از بیگ بر شاهت خان لقب عالم بر هار کار خاص
ملاز و اسکندر خان لودی خان عالم لقب جاه و مولانا برهمه و انی موجب اصر الملک لقب شاه بلند
اکاب خان بود و قتی خان بنظام ممالک دار الملک اخلاقه اگر دانکه دو بیش در این کنز مالک
را دخت انتظام داشت در این اثنا مردی که غلام شرف خان افغان از شاهت بود شمند و دیگر
کشی بهر تمام داشت در الورد آنکه دو بر نجود سری بر آورده و نیز بدرون میور و باب و اموال او در آن
جا بر است ناصر الملک بود جاهل از امرای بیگاه بنهضت مور فرمود و خان را فرمود که دفع
و الورد تا سر بر ریاست بتصرف او در حالت در آمد و بدر بمور و زنده ماورد ناصر الملک
او بود بنی خود را بهر نمود که شقاوت است بنی از این آیین اندرم حکم نبود بجز بهم جان و کام
پس او بد بخشند و بنیه فیروز و خیت بر بدار کیر بدار آمده مو نوازش نمودند و از آن کور
خان از قصبه الور بجانب اجمیر و آنکه در دوان شاهنشاه تا نمی لاند عید خیر لکه آنکه جنگ نمود
و از آن در نوحی اجمیر بجانب اسکندر او بود در هم شکست و چون آنکه تو بود تصرف شاهنشاه بر آن
مو و ضی شاهنشاه کمه تم خان تا بود و جمعی از هو دب بیان بدفعی روان شدند و فکر بیشه بر آن
علاقه بیشه ممالک شرقیه بند و تان قوجه مو از غبار فتنه و فسادی که دایم در این اثنا بر فتنه
رسانیده حضرت خواجه خان علی اسکندر بود در نوحی الهور جنگ شاهنشاه و حضرت خواجه خان تاب
تعاوت نیاورده بلاهور در آمده است خانکه بر استدعای حضرت خواجه خان بدانجا اسکندر با مور
و جمعی کثیر بود در هر لکه بجنده و انجا عشت در لاهور توقف بجنده در این وقت تا نمی و کشت
امر و نوشته بلاعلی الاسلام بود و از مردم افغان خطاب شیخ الکاهی و حضرت شاهنشاه
با نیز شاه لقب محمد ممالک هر بنیه و تند و بیند دست اسکندر بود نور بنیق از کوه بر آید
حضرت خواجه خان لاهور بود بحر است و حضرت خان شیخ کشته بود فرمود ادبکند و ملاعلی الاسلام
کرشه شکنه نمود یک نیه او بود در زمین کشه زرای فیروزه او بر کشت حضرت خواجه خان با نیز
بقصبه جاری رسید و هر تن از مردم نو بر کنیه بیش فرار اسکندر و فرست از دست زاده
جمعی تا جنگ و آمدم بود از بیان بود شت حضرت خواجه خان صلاح وقت بود در توقف نیز
بضبط لاهور در آن اسکندر انوک تا قبر لکه بجهت بیان ولایت قناعت نمود جنانکه اینی دیاه
بر مرض شاهنشاه اسکندر خان خواه خان عالم لقب شاه ملکوت و آنکه دو بر بیگ کرد او تورجه شاهنشاه نمود

توجه حضرت شاهنشاهی از دار الملک دهلی به پنجاب
بدفع سکندر و تسخیر و محاصره قلعه بانکوت

بعرض خبر سکندر و توجه او محاصره قلعه بانکوت
بعرض خبر سکندر و توجه او محاصره قلعه بانکوت

چون خبر سکندر و توجه او محاصره قلعه بانکوت بعرض حضرت شاهنشاهی رسید از غیرت مالک شرقه هندوستان بود و بی تاب مقیم
دهلی از دهلی آب دیوان خود بخط تقال نهم این مقرر آمد سکندر را نیز بخشند که بود
زر میتر نیست این پارسی سال کشیده در سنه ۹۷۲ در روز سیزدهم از ماه آذر موافق
هشتم جمادی الثانی که منزه کمان بود بجهت دفع کنهاشت کانی بنجاب رسیده و لشکر اکثر ترک
بنزل طی نهضت از کابل و بدخشان دفعه کار بهادر حاضر باش بامدند در اثنای راه از لاهور
خبر رسید که ابراهیم خان فتاح خان بود فرزند بیگان آمده حضرت شاه در طالعی بدهند و در اثنای بندی
و همان تا از لاهور درگاه معظمت نهضت و نامی بود عبد الرحیم کنهاشت چنانکه در مجلس تجویز خود
جالندر حمل خیام نهضت ارتسام شد سکندر خود بطرف کوهستان بود الکه گریز پناه او بود کشیده
موکب جاوید بصوب لاهور آن شرکان شد و از عقب سکندر روان گشت در قصبه دهمری فرود شد

آغاز سال هم الهی از ایام جلوس شاهنشاهی
یعنی سال دوم بیست از دی در اول

بنگام موکب جاوید شاهی در قصبه دهمری نزول داشت خسرو سیلمان در بیچ حمل جاری کرد و همان
از نفحات بهار نوروز خرم جمعی دانیه جاوید راست بخشیده بر از ده ساعت و هلال دقیقه ساقی آب
جاری شد بجو مرتبت در بیچم ربیع الاول زیبای لیلة و نهضت و جاری قرار اتفاق افتاد بجو بخشند
فرار که کوهستان بود الکه در آمده بود موکب جاوید شاهی در قصبه دهمری جاری داشت پوست بر خوش
بر سینه زده مقصود این بود که این است سیاه جاوید شاهی بود در جاهای تنگ در آدم کمک
در آید بحضرت بنی کلات چنانکه نهضت بعد بعد داشت و ناصر الملک بود جمعی کثیر تاخت و تاراج
زمین داران آن کوه نوتر ناصر الملک برفتند و انجاعت بود و در نهضت اموال اهالی و علامات
که جمعه بود از اطراف سکندر متفرق جمعی دیگر ناچار طریق فرار کردند جمعی بجاجی
مورد شده سکندر بقلعه بانکوت بر آن آمد که بعد متحصن شد و جمعی از سپاه نهضت شاه بنا شده
دارد دو اوراق تاج نهضت و از تحصن او عرض درگاه جاوید شاهی رسانند و این قلعه بانکوت
متصل جاری قلعه اوارت در سلیمان در بنگاه مرتفع استحکام گرده کلان سیاه خانه فاسر
برگشته بود این قلعه بطرز غریب بر فراز کوه بجا و اقامت هیر بعد بانک و صاروج

بر آدم بود

بر آدم بود تا این چار قلعه در نظر از یک قلعه بهتر نبود و در آنگاه این قلعه بنیان که از صعوبت بسیار
صعوبت داشت و بر آن تقدیر بانکا و هول بنده دست یعنی بر سر کان آن بس نوادر بر نبود
و مقصود بطن سلیمان از بنیان این قلعه بر از کوه آن بود که لاهور دیوان سلوجه آن که
وسیع و با آسمان و بیاب بود و آن یه وقت داشت و این سلیمان مرات آیین کرده بر کوه در
آنگاه بنا آورده اند و آن چه بنقدم که بر خراب کنند مع القصه چون حضرت شاهنشاهی از
متحصن شدن سکندر خبر یافت بغیرت داشت و رانی اوش و تیز حق بسند رحمت همان بود
بر رحمت فرمود چنانکه آن قلعه بر کاهره کرده جماعتی از بجاه افتاد بشیر بر آن
از قلعه بر خیز تا حمله در رحمت در دوانی و ویران هر ماند از اهل بر بیشتر ابراهیم خان فتح
بشر خان شباحمی و تیز چند از آن مردم بود که دفع در انا جمعی و بازگشت و موکب
و آفرین بر کران تیز و بر مجافت که مردانه بر فرند و فرزانه کار که باز نه مردم قلعه در تاس
خود دار غیر بغیر تو بر و تفنگ و بکلی بود با آنک قلعه راه نگذشته و در این ایام می صره
بهادر خان زمان در زمین داور دست بقعه بر آورده بود شرمسار بود سید غازی
نه بیرام خان فاتح خان بر آن پادشاه همان و عجل این حکایت که در آن وقت
حضرت همایون به تیمر هندوستان روان بود قدر اسوار کابیر بیرام خان مقرر بود زمین داور نیز بهادر
خان تفویض یافت چون هندوستان مستقر نیافت بهادر خان بود اثر گرفتن قدر از
و جمعی و همان که کمی نشسته و این خبر کار سان قلعه رسیده جمعی که شاهراه خان
شاه همه حافظ قدر بود الی و بود آدم جمعی بود شاه حشر بهادر خان بزمین داور
فرار که لشکر ساز داده بیکبار با آنک قدر از نوشته که نا چاره شاه همین تحریر شده عرضه
دشمن بفرار شاه حضرت همایون فرار اهل بود بر از دفع هندوستان قدر بود و در دولت بود
گذارد نشسته جان است جمعی بود دار نیز دفع فتنه بهادر خان و نیز هم قدر بود بتصرف
باشند بود تا یعنی سر بنور تی از ترکمان بود در سیاه بعد بسر دار عیار بیک اثر
روانه فرمود بهادر خان از نیز جای خبر بلکه فرمود جای اهل و خبر که در گشت و در بیوار
نهاد و توانست بر بین داور در آنکه فوستقر نفوذ شاه همه لشکر ترکمان را تواضع کرده
در نا دادن قدر از در میان آدم با فرتاد بهادر خان شرمنده و ناکار و شرمنده و
شرمسار رفع بیدار کیش را از آدم پادشاه عطوفت کرد نگاه او در گذشت و موتان که بیکر او مقرر

محل تصویر است
تا خرجه فرم شود
گذارند

محل تصویر است

گشت و در این محاصره برداران یکه تاز سپاه منصور بجهت هر چند جهان در کنار باز قلعه
شتر تمام می‌ورزیدند دلیران کند آور بر کوشش می‌افزودند و بهاب قلعه گشای بهر فراز بهار آمده
و در این هنگام نوید قدوم حرم جلالت از دار الخلافه مبروض لقدم بجوار الاهور رسیده منظر ارادت شد

ورود حرم محترم حضرت مریم مکانی و دیگر
حضرات عفت پناه از کابل و کمال حضرت شاهنشاهی

می‌آمدند خبر نوید می‌رسانیدند و رسیدن او با آنک کابل بعرض بر حضرت شاهنشاهی
نظر بکمال شوق فان لقدم بعد والده ماجده الی حضرت مریم مکانی و دیگر حرم جلالت
بی‌نسب هندوستان روان شد چنانکه از این پیش مسطور لقدم کنی بود اطلاع بیرزا سلیمان آمده
الی به تعویق افتاد بمراز رفع فتنه او متم خان برگ و ساز رفتن الی نموده و با نسوان
اکثر جالکان بکاه امری بنا نهاده فرفته بود در آنکه در بلند گشت این نیز کوه بطلب
بیوت تا کاهی بر بیوتها دیده از دروازه کابل با دیگر نقاره نامی بنه آوازه شهرت
ایشان آنکه سفر شده متم خان نیز هم کابل بود در فرستاده الی لاه بر کوه کابل
بود بجهت قلیلی بدان بر دفع قافله الی بوصه جلال آبجو رسید بر ایشان نمود از چند وقت
رفت در این تا از استیصال بیرام خان و کشتن تردی بیگ خان بود بعرض رسانید لاجرم
متم خان از عزیمت هندوستان بازنشسته و در بدرقه حضرات بیوت و الی بود از کوتل
شاره کنار انه رخصت گرفته کابل باز گشت و حرم جلالت راه هندوستان
و حرم جلالت راه پیشه حضرت شاهنشاهی در طالع نیز بسوی آخرت
رسیده حضرت مریم مکانی روز چند بوکه الی نشسته در مقصد آنکه جشن بارت دو
الی در دو شهر حصار بانکوت بپادشاه رسید گفت نشان گوید ما در ادیم خان
از زنان آت لیلی کابل بود آن الی گشت و در کلدرنت حضرت بود بسبب آن بر آنکه در این
زن در دار الملک لاهور ادراک حضرت نعم از نهایت اشتیاق حضرت شاهنشاهی
داشت و فرمی حضرت بانکوت موبوخام عفت پناه حضرت شاهنشاهی بسبب
نهاده فتنه‌ان روز بجهت سیر باز گشت در یک منزل حضرت بیوت ملاقات دست
هم شد و در صحبت بر بدیدار فرمان روش گشت و جمع دیگر حضرت مریم مکانی
و حاجی بیگم و گلبدن بیگم و گلچهره بیگم و جمعی دیگر از اقوام داه و سایان و متعلقات کشتر بان

تا آخر صفحه بعد کذا

بشتر گاه در آمده

بشتر گاه در آمده و از دروازه آنجا در دریای ظلمت الی بود بوت کشتر بنود و از نوبت
در آمده است حرم محترم بهاب نیز بوت گشت این بود خان نامه در صد و سیزدهم بود
و بنده است اعتقاد داشت قوچ نزاک بر هم از جمله جنگ اکبر خان نوخاند بسته از
جمله امرای بزرگ بود از خان مذکور بود است و بلت خان زمان در هم شکست و اکثر تیرهای
صد و سیزده بود لکنو مطیع طاعت آورد و از جمله فتوحات او داخر حسن خان کلو بود
و این حسن خان از زمین داران تهور هندوستان بود بر ادران و خویشان و فکر آن
و بسیار دولت و اوان داشت و پیوسته اندیشه‌ها رفاه بخود راه میداد و در این اوقات
اکثر بوت بر بانکوت متمول بود اکثر بر آن انجمن که تاراج کار بند در خان
خان زمان با یکدیگر اتفاق کرده و بر می‌ربه تعقید با یکدیگر تا لفا فزوده از بیست هزار
سوار الی هاه بود و تمام بود انجمن بود در هم شکسته منظفر و منصور شده و غنیمت فراوان
و فیلان بدست آورده از فلان نامی چند فیل در حلقه فیلان بوت بر در آمده دیگر از وقایع
ایام محاصره قلعه بانکوت منظفر گردیدن قیاخان بود و این داستان چنان که قلعه کوالیار
از قلعه‌های روزگار هندوستان است و در طرف بیرون خان عدلی بود و از زمین بزاد لیل خان
نام که از غلامان سلیمان پسر شیر خان بود در آن قلعه حکمران بود راجه رام شاه در زمان
سابق اجداد حکمران این قلعه بود چون محاصره این قلعه آمده کار را بر مردم قلعه دشوار بود
قیاخان از اکره به کوالیار راجه رام شاه قلعه را گرفته است بدر بیگ در آمده و مردانگی نمود
و خلاصه ایام آنکه رخصت قیاخان بر تابت بفرزند دشمن بود از جانب بوت جمعی بود جمعیت
محاصره قلعه کوالیار اهتمام دوازده بود در ایام محاصره قلعه بانکوت امر هم
این بود دهم میرزا عبد الرحمن بجلالت امتیاز داشت در کابین آن گوهر یکتا خلاصه
در آمد اگر چند بیرام خان با ملاحظات رفیع بخواهان محاصره الملک کوالیار گفته بود عیسی بیان داشت

فتح قلعه بانکوت و رسیدن موکب
بوت بر بلد بهوره و دیگر قلاع

در لوازم محاصره قلعه بانکوت در هوا و راه سد گذر بسر بر داشت آنکه باید با نام آمده
راه آمد و شد اهل قلعه بود مسدود شد مگذر اگر بر آنکه قلعه بکه داشت این
ملک افزوده ملک گشت اما آن امیر بارز خان عدلی که بجمع از ملازمش مسطور شد از

ملک ترقیه هندوستان دیگر سر نقشه برآورد و در جزیره انبوس کند و کار قلعه تمام بهزد دل از قلعه داری
بهزد داشت ای چنین خان داشت سلطان ارسلان بهادر چنانه تنها خان بارز خان برگشت
و حکایت چنان بود چنین پسر محمد خان حکمران کالپی صاحب خان نام داشت لقب جلال الدین بود
نهاد تعصب تمام بر رفتن محمد خان مبارز خان ملک هندک نفکنده بود متوجه کوه و جنگ
عظیم بار بود و مبارز خان علی در میدان جنگ کشته گشت و جلال الدین حضرت حکومت آن بود
آن حضرت قدر قلعه بخواهد در سر و قوت کوتاه نمی خان نمی خواهد بخوبی نمی نوشت و عداوت افکند تا خود
در باره نمی بخوشند و دولت از بهر نمی حضرت بیان برگشته و لشکر آسایش و سلامت بهزد و نمی
چنین در سر خانه خواهد بخواهد و نیز بخواهد بخواهد آنکه دلاور و جهان بود و بسیار مردان
آن شهر او شن لوگند و در دینه نفاق افتد، معاصران و دوران بهر بهر ضعیف و بسیار
شد پس بر والی ملک و مقدار دولت و هیبت هوا چشم بر زمین بداد و دل دلاوران را بر
و، جوانه نفاق از میان کاران و سالکان ملکت بر دیدند و بهر کرامت و موافق نه در تقریب
و موجب و علی، طریقه عدل و ملاحظه اهمه اد ولایت بود بشمار کند هر شهر نفاق بنی سبب و ملکه
و بسیار صاحب عالم بدینها بدل لعقود و ترس رقوق چنان ضعیف و بیمار شود از مذهب نفاق
ب ضعیف در ذلیل انبوه و خوار لعقود و بنگر خرس در چار صرصر باد و ادا آنکه و این ملاقات
و قدر دولت بهمه شهر مردم دانشمند اصل دارالملک صاحب و مقدار امور شده از روی علم و دانش کار
کند و دقایق و نخواهد بود از راه بیش از دولت نگذارند و حقوق کسی سوز از راه عدل و حق شناس
ادا و نیز بجمله چنین خبر، نکه در قلعه مهور بعد رسید یکی بر ترین ملک و افزوده دل گشته
سکندر نیز چنین علامات اقبال کوکب بلوند دار چنین و نیز محوس بر کیست ملک و دوازده
انبار بان در آمده اولی بفرقه و دو بهار از انبار حضرت شهنشاه بر آنکه خان را و خلیل
و تقدیم سکندر گشت نه آن چند از اقبال نیست خوش مسار و در دندم تا بان بالوند افرینا از
آورم و بهار خنم چند ماه از ملازمت حضور سعادت بیم اکنون بسر خود بهر تبک نیفرستم
اسیر بر دارم موی بیان نزد نیز، روز چند بسر بعد آنم ادراک حضور چه بر نوم و بعد اس
بیان آن چه لکام آن، زنده بیم بر از چنین اطاعت برنگم و طوق این بیان بر لوگن
کنم بجمله از این کوتاه نکات بگیت و نظم فرقه بود بسا آدم بدلا و کشف نیز بر ان صاحب دیگر
خان نگان ملکه دیگر اللفظ نفرقه لا جسم بوسط خانگان بیاد بود بیا کیه او مقرر کرد و سکندر

دیگر

زنهار این صفحه آخر صفحه
هم سوخته که از

بسر عیال خود را بشکنها رکوب و جنبیده بیاه کیر پناه بفرار و روز بشب بسته و شهر لهراسف خان
کلید قلعه بر تسلیم لشکر براه خود شد و دو از میان بیاه را بالی تقرر نمود بر کشته بر از دو لاد بر
همین وقت بر کشته بجمله جنی قاطر او دولت از کار قلعه بالموت فرخت بعث او بجهم بود
محمد خان موجود بعد بجات آن جا تقریر داشت در تهم بر داد، اگر موافق هم نه توان
بر از انقشار سه شش ماه و کسر از دهم که سوالک در بلد بهور آورد، مالک چاره بر نظم
و نسق در آورد بر از انکه اگر نزول اجلال فیض دو بهار لیکا قطر بیرام خان لا آنکه آورد
این حکایت چنان است هم در داد خبر ایام محاصره قلعه بالموت بیرام خان بود بسیار تنگ و عرض
شده سوار شده بر اسب و سوار بود در آن اوقات حضرت شاهنشاه بر ایران طاقه فیها بود کنیک
بر انداخته روز در میان هم خبر عرض شهر هم فرق دلکنه نام دشمنه خبک بطول بیانیه و جنگ کنان
سوتیک بجنبه فاتحان رسیده و بجوم غلوق و ازدحام عوام و غوغای دمان جنبه و جنبه
فاتحان گردیده کلمه چنان کوه هم بر بات بود شده بیشه و یک از محرمان خود بود هم اگر بالکه
هم در این آستان سلطنت بنیان کلمه تقصیر نخود در راه نیه هم و جز آداب تجاهر روزها نشر دهم
مرگ شه سازان چگونه کاهی بنسبت هم شده هم موجب این چند بغیر بعود خلود
بیاد من سر دهند، هم انکه دلوازم تنگی قاطر آنشه هم بر دهشت و هم در این اوقات چنان
هم در روز حضرت شاهنشاه بر از ملازمان آنان قاطر بر نیز و دنان کوه بیک در هند تشنه باشد
خبر بود دار هم سوار نشود و خشم آنو با توجه بکفت سبو از کنار کاه بر فرآمده بر عراده حیران
نام داشت و خضر خواجه خان بیک که در تیز و تند و بدقه نظیر نداشت بر کاه راشد
سکه بلت آمد و بیکی بر هوشی نتوانست بر دو سوار شد خبر بر راه در نوشت بناه
از اسب فرو آمده در حضرت بتوان نبه نواز بر نماز و نیاز، لیکن آن کلمه در تند نور بر خو
بود کرم هم و ان شه چند انکه از نظر بیشه نابدید گشت و خبر قاطر اقرس توقیه سوار
کردید نه کس قاطر و نه هر بدید بود، بذیشه کار زنده ناکاه بر آن گشت هم اسب از راه
بر آید و خبر بیشه بود بنا و آرام لیکن بیشه نخست در جیب بود و در عقب بر نشست
و باره ریا نیز گشت و جاکلان کشاه و افراد مردم تر بان و سر در بند در سبت
بیم بر داد، اگر موافق یزد هم شهر توال بلد بهور نزول فرمود کشکر تنها بیرون و در این
اوقات بیرام خان فاتحان همان در ها رفوی بکلان بود، بسی الدین محمد خان از هر

لشکر بیست و کلمه نخود را فکنده و گفت چنانکه در مرتبت علی نامی و فرمانکار و قصور در خور نرگس الطاف
شاهنشاهی بود نیز بفتور میرساتم اما چون گاه گاه در مراحم خسروانه نقصانی نمیگیرم از این بابت تاسف میدارم
از فرجه دیده لیه ده بیرون آوتم کم بسته لیه و نجوم تشنه گشته لیه مسمی الدین خان از این کلمات
مضطرب گشته و بخویشتن دیوند کرنیت خانخانان شد و شعور و مواثیق در میان آورده سوگند
گفت بخود و هرگز زبان بسایت تو نگشوده و نشانم خانخانان بهوش فاطر گشت و از آن اندیشه
فرو نشست و از سوانح آن ایام آنکه بهادر خان و بهوتان مورد رخنه و بیکر خود بود تازه
هیئت شده چنانکه مذکور شد منظم داشت و جهت بلوچ آن حدود و سرطیان را آوردند تنبیه
نمایند بهادر خان با کمر دولت لقب بر کشان ناموس یکه جنگ نمود فیروز گشت و این وقت
قمر الدین خان اشه بود و پادشاه خان خوبنظم مالک توقیر لاجرم پیرام خان لا بر اشه و از
و از جمله بهانه‌ها آن بود و پیرام خان دست لقط دراز کرد فیلهای پادشاهی خواهش
نخواهی پیرام رفته خود تقسیم هر گوت کاهر اغیب فیلهای آنگفته بود عدم رخصت
سلطنت بعضه بهانه اینکه بمردم بیارد از درگاه سلطنت جدا شده حضرت شاهنشاهی آنکه
و آغاز شب بعد و تا تجمل بگذرانند تا سر انجام بتمام رسد و در همین ایام پادشاه
جهان پناه در لاهور توقف داشت سلطان آدم گکر بتقدیر آن شد تمول عواطف
خسروانه و از سوانح در این ایام امر جلال باهر تحمل زمین دار سوات بود و این واقعه
چنان است که این زمین دار از ضعف طالع سلطان سکندر رهوا شده در قشه او ترک بود
چون کم عقب زمین داران هندوستان چنان است که هر که بوغالب شد او پرویز میدارد
و بدرا آنکه حضرت شاهنشاهی قلعه مانکوت را می‌خواهد و نعمه کار بر مردم قلعه دوار گشت باره جهیه
و شدید رضیه کشر پادشاهی پیرام خان چون بحقیقت اول او طلبی داشت او دولت
رسانیده برادر عزیز کابلی بر تنه اما این کار نواحی بدرگاه حضرت شاهنشاهی نشست تا بخیر
هنوز تنبیه چون بنظام امور نمی‌پیوست تحریر نیاز نامه اکثر تیر خان فاطر او بیان
دلت از انتظام تمام فرجت یافت حکومت لاهور را کلی خان خواهر نعمه خان خانان
تفویض فرموده بیست و پنجم آذر ماه الهی موافق شنبه پنجم ذی الحجه سنه نهصد و شصت و پنجم
بجزیره کوب شاهی جلد الملک و بلی حرکت نمود و در آن اوقات سه قصبه جالندر محل پیرایه
سلطنت بود سلیمه سلطان بیگم خواهر نعمه حضرت جهانبانی بود در جاله نکاح پیرام خان آنحضرت

آغاز سنه

آغاز سنه نهم الهی از تاریخ جلوس شاهنشاهی

یعنی سال خورداد از روز اول

چون چهار ساعت و بیست و هشت دقیقه از روز جمعه پنجم جمادی الاولی سنه دویست و پنجم هجری
بجزیره برابر آفتاب بنا بر درج حمل گردید و فصل بهار چون دهل نگارخانه
روزگار را خرم و شاد فرمود حضرت شاهنشاهی عم اکبر پادشاه بطالع نوروز در
نوشت و از قصبه جالندر بشهر لاهور بلی حرکت زدند و شکارکنان و اردوی بازی
بسیوچی موکب بایوند از دریای ستلج قصبه بود یا بر حمل آن واقع شده عبور نمود خبر
رسیده حاجی خان ده برخی از اولاد الغ از نیز چنگی مطلوب با افواج قاهره بدفع مامور
شده لازم بشکست بود از نهر لاجرم قرار بر آن افتاده موکب پادشاهی بر تعریف بجمود افتاده
اگر امداد لازم نمود دانند که پس تا مدت اردو پادشاهی بسر کردند که هر اهل کهار روبه
روان گردیده حضرت شاهنشاهی بطور جریده بسر بنده دانه رخ بنا بر ساخت قرار حضرت جهانبانی
نیل گردیده بموکب عالی پیوسته شد چون بوطلب بلا افشاه مطلوب نفس آنگفت بود و حضرت
نمایه در سر بنده مخلص کهر بعد پس حضرت شاهنشاهی بکنار رفتند و باز دو باز گشت و پیرام
خان خانان نیز بجلب اشتهار خوانی در اجیر عزیمت نمود بعد و چون آوازه موکب پادشاهی
بجهان و آمدن رسید بر فرمان جنگ از هم تفرق شده هر کدام بایند رفتند و پیرام خان
بگجرات شد و کمر کم خان نیابور حسب الامر جیرا شد مشغول انتظام آنجا گردید
گشت و سید محمود و شقلیان خوم با جماعتی بتخیر چهار مورد شده جوی گشته و بجهان آرا شد

حرکت موکب شاهنشاهی از اجمیر

بلی و دهول بآن شهر نیوبهر

چون فاطر والد از ملاحات آن حدود آب لیم گردید از راه ساحل بلی بر حرکت فرمود
و در پنجم از دریا بیست و ماه جمعه بیست و پنجم جمادی الاخر بجهت آنکه دهول
بشهر بزرگان و بلی آداب استقبال که راه کرده فاطر بود و کتب پادشاه بانتظام امور عبد
و حدود بلاد استقبال شده خان خانان با تمامت امیران در هفته روز در دیوان خانه بعرض
بعرض حال رعیت و بیاهی و بیست تمام ملک و ملا بعرض حشمه تعریض اقرب مرتبه تا بدرجه
انتظار بر از بوام و قایع ایزد اوقات سه هستی عشق و عاشق خان خان زمان

از ابتدای این صفحه تا آخر صفحه موسیقه کنار

طلب شاهنشاهی

بسار این پسر بود بنیر و سیه مورد نفرین جهانیان گشته و این دستان خان است در زمان
حضرت جهانبانی محمد جهانگیر بادشاه شاهجهان پسر سابق بدو در حسن و جمال بی‌نظیر فلک
اوزگار بود در ملک قورچیان خاص انتظام داشت و خان زمان با آن سارابان پسر نظر
بشهوت افکنده این طغیان طبیعت نفسانی بر عقل نامید روزگار در بوار آن پسر مرد
و چون حضرت جهانبانی بنفرات تاج گشت شاه بیگ باتفاق خوشحال بیگ قدوق در جالنور حضور
شتافتند بر اقتدار فیه در زمرهٔ قورچیان منتظر ایند در این هنگام خان زمان مردی چند را با خود
ادبار او فرار کرد تو خان زمان آمد و بازار حسن فروش بر گرم چشت و در آنجا بطور اشکار
کار بر بوالهوسی گشته آنچه نه در روزگار او بوی می‌آید چنین خبر باستماع پادشاه رسید
فانی در فرقاره سارابان پسر خان زمان مورخ ۱۰ از گرداب آن گشته بتوبت و انابت اندر تو
و ادبار بیم از نفرت بدرگاه جهان پناه فرست دکر نظر لا رفضب بی‌ترحم بی‌رحمی دوانیدن
بدستور بدو گوهر خان زمان جانب طغیان گرفت مقرر شد مجرد از بادران شاه تعیین او جایی
گیرند با همه ناموسی در دیده نقش بین قصه بسند بدو سلطان حسین ملاحظه بیگ بیگ بالند و خان زمان
آن قصه بود از جانب شفقت بعید خان پسر ابراهیم او زبک و اکثر از لشکر نبود بعید خان از انجام
منازعت بر آمد و سلطان حسین خان بزور از دیر حسن و او ناه بیگ خان زمان بهمه لشکر سب بر
فراهم شده بر دو تاخت سلطان حسین خان با مردم خود با لشکر نصرت اندیشه و جمعی
با ساخته شاه بدان بدانه از اقوام ملاقات خان زمان بود تباه گشت و ملاقات خان زمان در
عرصه طغیان و طلان میدان و سارابان پسر بود نفر فرار ناصر الملک در تعقیب او بکوشید و بود تا بر
بر سر کار با خترا بیرام خان کار را دو نوع دیده مرکب کفاشت ملاقات خان زمان از نوکران معتبر
خود بود بیرج نام داشت بدر خانه فرار شد تیر بر ساخته تو برگ در خانه بود با تیر
در آن ایام ناصر الملک خمار کل بود و مقامات ملاقات و بیگ بعده کفایت می‌راجع می‌شد و از صمیم
قلب بوازم لحاظ بیرج شد ملاحظه میر بیرام خان می‌نمود و از بیرج ملاقات خان ناصر
الملک رشته نخانه از اندازه او بر فرح بود در تیان او آمد و ناصر الملک بفرمود تا بفرمود بیرج
بنو خند و از بیرج قلعه فروز آبکد دطی نیز افکنده بود در خشه بیرام خان از نیز کوار آنچه
فطر کوده لیکن ناصر الملک در دل بر دو از رواج این ایام در دار الملک دطی ادی و این
بود مرد حسب بیگ بیرام خان کلان بیگ و بعض ناصر الملک ملاقات رسانیده جهانبانی

تا آخر از صفحه ۱۱ نقد از

بیگ در زمان

بیگ در زمان حضرت جهانبانی و این دولت او از فزون گیرد بنفاق و خیانت او از کار مرد
و حضرت جهانبانی او را مصاحب شد قرار می‌دهد در این ایام ملاقات خان زمان بر بیرام
در آورده بود پسر خود را در او خشه نیز از مصاحبان مجلس می‌کند و بیارای خلافت بادشاه
الملک دطی آمد و بیرام خان او را بر کیفر روانه نمود از کوانیه ایا بیرام ناصر الملک بیرام خان
و او در عرض لقا بتاخت و از وقایع در این هنگام ظهور یافت این بود فراهم
جلال الدین محمود برادر کوچک مرحوم جلال الدین مسعود و نعم خان بیارت بیرام خان
بقتل رسانید اگر این بار در ظرف پوشاه نگوار آمد کنی بصبر و شکوت بگذرانید

توجه حضرت شاهنشاهی محمد اکبر
بدرشه بغیر و جنگ با جمعی فیلان

حضرت شاهنشاهی امور مال و ملک بر شقاوت آن واکذار کرده اوقات بکه در کابل بسیار شتر و
جنگ آن بادر و کاهی بسیار اسب و شکار رنگ مشغول میگشت این ایام در حضرت
هندوستان اوزگار مهمات بغیر بیشتر توجه داشت هر این جانور در زنگ جثه و تنه‌ای فیلان
و صورت و سیرت و شکل بهنام بارزت و در هنر و فراست و بدمست و کینه کشی و غرابت
نگاه از رهنوردان بدیع است بجهت پادشاه گیتی پناه محض بنیه مردمان بود اتمام لشکر بیک از بند
و فانین از قدوم شاه تقویت بیشتر بود مرد است هر خلقت نیز موجود و بنی کوه اوزگار بر سبو
و جنگ جوانی از دست لاوام و زبون مغز موجود و بر دندان فیلان مست فیلان
کشتن بهمه بود میگشت در در عین جنگ اندر جمعی فیلان مست هر فیلبان بود طاقت طاق
شد حضرت شاهنشاهی از آن فیل جثه بر فیل دیگر سوار شد و این کوه کوار جز بجایت
ایزد دادار قهر نگشت و بلده بر این چون فیل بود سوار بود فیل دیگر کنگ مرا داشت
در آن هنگام در دار الملک دطی فیل سوار رفیع بیگ اندر جمعی آن اشتغال داشته اوزگار
فیل لکنه هم از فیلبان قوی بیکار بیست جنگ بقتله بدون بر سبو سوار نشده بقیه هنگام
جنگ اندر جثه هزاران کبیر است اندر شدند و فیل لکنه هم آنحضرت بر آن سوار بود غالب
کوبیده حریف سوگشت هم هوشانه از آن میدان ناگاه بیشتر هم چنین شوند عظیم
بود و کود الهنگ و عمق فرو رفته در آن عربده بدست هم دفان خشم در دهان غش بجیره
حمله ای عظیم و حرکتهای عنیف هر کدام در این شاه پهلوانه هر جنب سمول بر این آن کوه بیکر

سوار بود با جنبشهای رکاب او بنیاد بر زمین افتاده و در این وقت که غریو از فرسان برخاست
دلها مستولی بود آنحضرت نیز هراسیده پای تفکر بر میان کرده فرمان نهاد که هر کس
محکم شود با دستی و پای خود بگرفته بجد ایستد اگر اعتصام جسته مطمئن خاطر بود و در آن
چرخ و خروش که زلزله در زمین افتاده بود از نهایت قوت و صلابت پای خود بر آن
خاک میکشید و کوشهای غریب می نمود و از هر طرف لهلوی زمین لرزه جبر از دیده
تیز بر می یافتند و آن حضرت بر اثر فیل هر چه جبکه از آن افتاده و اندیشه آنحضرت
و در آن فیل بست پای خود را از خاک در آنکه می شود و بدستی نبود حضرت شاهزاده چال آنکه
اهر و آنکه خاطر بر آن فیل بر آن گویه و در مستقر خلافت نهاد برام خان خانان
از اتباع این خبر به تقدیم آستان مبارک شاهزاده کبرانه سلوک نمود و الاتفاقات نامه گرامی
نبود و این پیشگاه جهان پناه افزون از هر سه بر خلاف مست فیلان که مردم را بر هم
بکوبند و کثیر بود در هم شکسته بود و سده جنگ در انداخته لذا از نوآخر در این عام بطور
بود این بود و ماه جمادی الاخر بسرداری جمعی از امرا و قصبه تلوند جای بود تهیه جمعی
بیرحمی الامر بر سر راجه کور چند در قلعه جو متحصن شده بود رفته و آن قلعه
بر گشته و غنیم فراوان بدست آورده جوهر نیکو فهرست و گوهر حق گذاری بود جلوه گر شده

حرکت کوه موکب حضرت شاهزاده
بجانب دار الخلافه اگره و وقایع دیگر

چون از مدت توقف دار الملک دهلی شش ماه بگذشت و امور آن ملک بسامان گشت
حضرت شاهزاده بزیمت دار الخلافه اگره و آب و هوای خوش از فراز دو دهله اگره گاه مرد
مصمم شد و از دیار چون نقاب برشده گشتهای بر رنگت که روز هشت دست و هشتم
قمر ماه الهی مواقع او نیکبخت بیست و هشتم دی الحجه بر کشتی نشست و امرا در راه دیار
بکشتی بر کشتیها بر آمدند و روز هفدهم آبان ماه جلوس مواقع بر کشتی هفدهم محرم الحرام
بیست و هشتم محرم بدار الخلافه اگره در آمده در اراک شهر با دلگشا نام داد و فرشته
و اهل و عیال نیز در منازل خود جای گرفتند و در آنکه فرصت این شهر نمودند در آن مرز و بوم
معتدل آب و هوا و طبیعت مواقع زمین بنا بر دو فراکه خراسان و عراق با روم و ایران
چون ماه در بیع و کوارائی هیچ زد انوار زمین شهر دان و از هر طرف عمارات عالیه بنیاد

کرده و از

کرده و از کمال تراشیده بود است بنا بر که دار الخلافه در مرکز امطنه ع از زمین بر شاهزاده
در قاعده دارکوه از بنا در آن محاصره قلعه کوالیار مورشه نه کنج قلعه قرب دین بود از بعد
کشوده نمی گشت مگر نمود در این اوقات شاهزاده حضرت شاهزاده بر دار الخلافه اگره بسوار
گرفت جیب علیخان و متوجه علی سلطان و جمعی کثیر بر بار قاعده خان نوکر که دار آنوس
ببل خان در کنگه بنا قلعه خود دار بر فرمود جبر از راه نمایان ما با دولت و نجاه بعد
نزد بر فصیحی و کشفه ظفر و نهرد تحریر گفته از خواب غفلتی برانجمه در این ماه آمد مواقع
بیع الاخر بر محمد خان سیاه بنده عرا الی قلعه بقعه برشد و فطر ادبار اهم که بیکار
آن حضرت باید و آن قلعه السوار بجرف ادبار حالت باید و لبید خان بعد لطف بادشاه
همان بر خوارد و نوم و غفلت و جا بیکر افی رعیت و دهب بانیه دار بیکر آن گشت و نیز
در این سال در ایام حضرت شاهزاده بر دار الخلافه اگره از بند معروض افتاده جمعی
از مردم افغان ماه جلوس بنا کوند در حدود سرونج در از زمین ماله مرده میخواستند
مشورتی داد آنحضرت کمال خان کلکه سلام بنی قرکا فرستاد بنام این خدمت مامور شده
کمال خان با برادر سر اداره بر وقت و کار زار لکه نظفر و منصور بازگشت و کلفت و جا بیکر
بر خوارج و نیز در این سال ادهم خان و جمعی بر سر بیکانه فرستاده و این کار بیکانه خان
همکانست در دیگر یکی دار الخلافه اگره است مرکزت اسوار بود و زمین در آن آنجا از
طایفه بدور و جز آن بکثرت بنی عقب و جمعیت و خی لعنت بلاد هند بود و زمین برام خان
از ادهم خان اندیشه بود صرفه خوری در آن دیار آن محمد بیکر ادهم خان مقرر کرده بنی
دید از در فاقه و نیز سرکش آن نوع شد بنده پس لوله بنی کار مامور و جا بیکر بلا را
نیز بدرجه ماه حشه تابید فراوان کار و آن موقع نظم و سرکشان دیده شد و هم در این سال
شاه محمد قلی را از جانب برام خان حکومت قندار داشت بدار کج ملاراند بنا از
بیعی مطلوب گشت مرخص شاه محمد قلی در رفته بهادر شاه از رفت شاه بعد استماع بخواست تا
بنا در خان سوار قندار بگذرد بدان شرط قندار و دو ولایت بعد گذارنا را بهمچو
باید و قندار را تسلیم نمود آنشاه بعد برادر خود سلطان حسین مرزا را بر
مرزا و حسین بیک اغا الجلو بود جمعی بیکر فتح قندار بفرستاد شاه محمد قلی در ایام
قلعه دار بگوشه و مدت ماه صره بتمادی گشت بنی جمعی از دلیران قلعه بر فرج ماه و ولی خلیفه

شاه و با خمار و جمعی بوده کشته و سلطان حسین میرزا از آن واقعه بر نشست بجرم شاه بیگ بقلعه سلطان حسین
میرزا مذکور و عم سلطان حسین حاکم میرزا زود و خلیفه شاه بود و جمعی بقتل رسیده و قلعه نوراهه اتفاق
سلطان حسین بر قلعه تردد کشت و کشتار ایران مشرق گشت اما سلطان حسین میرزا از آن قلعه بر نشست
و شاه محمد قلاته از بدخشان بود کشت شاه بیگ بود و در این نوشته که حضرت شاه بیگ
نامه بود که از آن پس هندوستان کشته نکرده از بود و شاه ایشان گذارد این جنگ و بس تا
بود قدار بود که گذاران بیش گذشته بود هیچ بسیار بر کشتار و کاهی بود طلب کشت
تعلیم لکه کشت شاه بیگ بود و در این سال اعتبار وقات بود و شاه بیگ بود طلب کشت

آغاز سال ۱۱۱۱ از جلوس

شاه بیگ بیست سال بیست از اول

روز یکشنبه غره الاخر بر نصف و تعت و شش بجرا آفتاب بدرجه حمل عازم کشت و آثار بهار نمودار
و مردم زمین عزم و سال آرا شد حضرت شاه بیگ بر طرح جشن نوروز در دولت خانه آن
بسته و دیگر بلد شرقیه بهمین فرمه لکه و محمد مقلد عم قلیان بود از دو ماه خود داشت از
از خواب غفلت بر بود کرده و آن ساربان پسر بود بدرگاه پیر کار آرام الهی تقدیر نمود
بعواطف خسرو از الهی ساب شد و این کشتار بادب جمعیت اتفاق نمود داد و نیز از اطراف
بیاورد و از بهر هر بیکر بدست آمد و حکم شاه افواج شاه هر جا بیکار بود مقرر شد
منزل خود نهند و یا رو بیمن عم قلیان بشد و اگر در این عنایت نماند دفعی بود کمر بر میان بندند
بجمله امرای شاه با جمعی کشتر با فنون امر الله عم قلیان بر جنب خان لکنود و اگر بود بود ایشان تعلیم
نمود و نقد به تحیر جو بود و آنها بود فرو گرفت و قوت و قدرت نمود ساربان پسر را
نیز از نهد در رجشت و عرایض و بیکشها قوم آن بود شاه نمود و این را در این جنگ بر گرفت مواس
ساربان پسر نیز شاه بیگ بود و نظر آنها او بود نمود و نیز آرام جان بود شاه یکی از لولیان
کوچه لکه سرمست بود عقد بست و در سلک ازواج خود انتظام بود و شاه بیگ و آن ماه
جمال بود و در مجلس شراب در آمد و بیش فرو گرفتار بیشتر تا اندک اندک شاه بیگ بیشتر
جان در هوا آرام جان بود آرام و در عیش خان در عشق و منصوب بود در رفته او بر کار
در آمد و ولایت و ولیع خود بر قمت لکه یک حقه بود در ضروریات بصرف آورد و حضرت
آن روت پسر کنه است تا ترس ساربان پسر سرست بدیه عشق آرام جان کوچه را از دو بود بیان

آورد

آورد عم قلیان چشم از ناموس بر گرفته آتش بود بخته و شاه بیگ بود از دو کار بر بنده آگاه
دل سرد کرده آن ماه حقه بود بعد از جنگ بیگ در دلبر پسر موید بیگ بود و شاه بیگ بود
دشمن بخشید عبد الرحمن بیگ آن ماه بدقه بود بر نمی خود بیشتر در ترجمه بیرات اتفاق
شاه بیگ پسر در اسرار عبد الرحمن بیگ بیان شد جنگ جنگ جنده بیشتر و بکار شراب و نهار آرام
نامه او بود در هوا آرام جان بدتاب کوچه الهار بدآرام نمود و لحان هر بود عبد الرحمن
بیگ نیز جنگ عم قلیان چشم از یار دلنواز میشود و بر بخشید عبد الرحمن بیگ بود جنگ در
نامه بود بر قرار شد شاه بیگ بر هر گرد است رو بیش قبول یافته و دو عشق نیز از باطن
نسب و آن زلف بر بیع و تاب بر آشفته بود جنگ کرده عبد الرحمن بیگ بود بر بست
و لولی بود از فتنه او دلو که مو باغ خود بیگ بجلس او بود برده مجلس آب و خمر در باب
گرم گشت در این آثار موید بیگ بر او در عبد الرحمن بیگ این دهان با جنگ کوچه
مشغول بر در آن باغ با عده مردم شاه بیگ در مقام بر آمده جنگ در سوست و تیر آن
ساربان پسر بدست رسیده خود آگاه قبض از قالب بر رفت و عبد الرحمن او بیگ بر آنها
خود بر درگاه شاه بیگ رسیده از بهر او از آن نوازش یافت و جنگ عم قلیان این دهان بیشتر
کرباس جنگ کوه فلک غم بر سر گشت و بوقت عبد الرحمن بیگ خود شتابد و جنگ او بود
بدانست بر گشت و لاشه ساربان پسر بود بجو نبود بعد در کنار کول آب دفن کرده بیگ عالی
بر نواز کوه بیگ بود آنها این فتنه بذرحمت انار دولت مرکز کوچه و جبر از این اندیشه بیشتر
و هم در این بعد بجان حضرت شاه بیگ و قدر بدخان نقد ده اقدم الایام در جنگ
میرزا مذال بعد بنکاح ادهم خان در آمد و جشن نزدیک در این عقد و نکاح جهان فرشت

بیت مقدمه شاه بیگ

بیت مقدمه شاه بیگ ملک

بیت مقدمه شاه بیگ

خداوند تا زمانی در دو جهت خیر ترتیب و خلق نوشیر از دو بر و تاثیر غرور و طغیان بود بیان
نگردانند هر گز بر فلک ذلت و ادبار دچار نگردانند که اگر خزانی بیشتر بر نفس حکم مطلق کنند و امور بر نکو
پس بکس و نفس سبب غرور و بکس موجب علت ذلیل نشود بلکه نیرو و کرد و تر ترحم بر نفس و فوت
گردد و در جنبه غرور و طغیان که جهت ظهور آورد راه بدآنکه این وقت و نفس بر حکیم الاوقات در جنب
بند چنانکه در این وقت که ادهم خان بود بیانه دولت تو یک بر بیشتر رسیده بود قوی و نفوذ او معلوم گشت

تاخیر صفحه را لیقه گذاره

تاخیر صفحه را لیقه گذاره

رحم شه خور آنوب جبر بخیم حصوه هنیبان کیران لاکمان دبلس بکران در غم وانوان بنده در حقیقت
با قدار دخبک و از قضا دلنگ بهند نظر بیرام خان بولد بیرمخان ناصر الملک آزرده ساخته داود و چنین
خواهر ارادت اندیش بوانوی لکهنه این معنی بدیرست در آنکس که مرجع امور نام و بنام خاص
و عام و مدار اتفاق و فتق و نظام عام لکهنه آنکه وسعت صدر و صفا قلب خدا ترسی بنده تند و قلب کیو
و جلد فتح آنوکه در اوزار طرد مشق فرمایی بود در سالیکی او در نیاید با همه هیچ جبری این ساعت
نتوانند گفت و بر تحقیقت بعض توانند بست هر کوینده فانی است و دلیر نه بنده وفا دیم و زنده او در
و چنین معلم شود اگر آه محو از ساحت خلق زمان با انبار روزگار نیکو سلوک نعوه بیش و در تمامت اخلاق
حسنه به مقوق در شیر بیشتر و موهوبات بوده زمان با دار صاحب دیانت کشت
سیر مردم با قطع با در تمیز کنند در مقام ذلت و هبوط او اندر تنه و کیفی آنکه بطلب ذی زمانه
تنه نشان کنند و از آنکه کار او بآیه دلها بر کنیه نازنه و از منزل افسوس و در قصور آینده
کیز عجب این است و نظر بزبان یا ملاطین نیز نو اسلم قوت فقه فرصت تشخیص صدق و کذب
این مردم نشه بر بر نکند و را کام بهام حیلت و کذب و نفس و حسد این مردم بود و سه و هدایت
هم بنا کاه تعرض خادم و خالص العقیده و ماند و عجب بو شکوب و بزوال حشه دهار زحمات خوی لهم
بلند و بر از مدتها تعقت مرکنده این کار بجوار از رهر بکر و حد دیکران نموار نده و خوی بو نعمت
اند حشه و آنکس بوده مدتها در تعمت و تنعم او ریکها کشیده و دعوی و مال آنقدر نعمت بکاه منزول
با با حشه لذ در این وقت اکر او دو بکر با بمند عزت اعادت دهنه افسوس لام قرت بو
نه زنه و اکر تباه لکه بشه نعوذ بالله آخر زنه ماند در انده و نیاز بسر بنه و ان کال تمت
نفوس بو از وساوس این مردم حسو تحلی محفوظ و محروس بوا در بجمله بیرام خان خانان بوس
بدوان در خلیج اضمحلال بر مخان ناصر الملک در آمد در این اوقات نیز جان اقدام ناصر الملک
بسار کوهره خان خانان بعادت اهل دیان او در غلبه ترک بعوا از رهر بالت کشت خبر
خانان از این حیات تیز کشت ملد سر کمه از این حال واقف کوهره از خانه بر خیز آمد و بدران
خضوع و خشوع و معذرت کمار کنا و بجه این خانان بدر خیز از او بر همراه ذی الحجه راه
نکه اشه خانان رخت بنه و با آنکه ذی وصین آمد و سر شد و ابر عرض در مرض وحشت
با قدر با آتش کدورت دافی زمان تنه و خیز در سه روز مکر نشت ناصر الملک با م در آمد و نور
جامه فقر و طلب علم تقدار در آمد و خیز علامات اخلاق خانی و خصلت پسندیده بنور بدایع عالیه

برآمد

برآمد را بخیر نیک و حصه و کم ظرف بود بلکه با غرور است اکر آنکه در اندیشه ام در توقف سه
عظیم در نیه علاج جمع آن نیاه تبیر آن است چند کاه در کوشه عزلت بنشین و مع و تفاره و بیر
اسباب ماده و جعل بوده باید بکر و تبرست تقیم کنند و بصلاح ملک قوم صلاح است در آن
بکوشش از این پس ابد را با اقصوب بند در کار تو سول کیه ناصر الملک بخفیه شدن این خبا کوه که
امر اسباب ارت تو تحویل ملک خم و خرسند نزد کشت و بیرام خان بر این نزد عت نکه او را
تقید نعمه در قلعه بانه مجبوس و از آنکه رخصت نو جار اکنه امر نجات نماه و حضرت نزد تباهی
صلح و عقد امور بلاد رکف کفایت بیرام خان کذاشته بعد بر چند این کار سلوک او از مدیه کیه تخیل نعوه
و چنین ناصر الملک سو منزول نعمه حرم خان سیاه در بر او بولایت بیرام خان خانان نقرار
و از و قایع این سال تسخیر قلعه رنتمبور است بنا این قلعه از قلعه ها مرشد و مان و در
رفعت و رصانت ممتاز بود در ایام غلبه مردم افغان سلیمان این قلعه بو نعمه از عدوان نجو
اشخاص ملک بعد بجی کوکی سطوت حضرت شاهنشاهی کمر بنده آوازه این غلبه کفایت
آن قلعه بود در با زمر فرو نموده بوست با از لاکان بنده بد او دها ذکر شه رعب و آن را در دیکا
عمارات آوار بنین کلمه و والی آن قلعه بو نیز بقیه فرو کرفته آنقدر بشت در این وقت ام قاعه
او ده است قاهرا به تسخیر آن قلعه علاقه کرفت حبیب علی خان بود با جاعر با اقصوب با بور
لقد و اجی آن قلعه بود حرم نعمه و چنین در این حال تفرقه حال بیرام خان متعلق کشت از این
کار با آن امر اشتغال داشت و هم در این سال حضرت شاهنشاهی در عشه کوالیار بکار
او زمان زیاد و قرب مرو ضاد و شیخ محمد غوث و کاو ایشان ظهر است هر این کشاه لایق است اکر
در موجبت از کشاه از منزل او عبور بنه جمله بو تمیم حضور منزه جبر عبور بو شکار از زال
او که شیخ محمد بر این امر از آفت بیرام خان از تمنیات آسمان کرده و جمع کاو او اوبو و اقوال
بعد بیر کفت فلا با تیکش حاصل و این شیخ در با ادعیه و نیز مرد و خود بو مراد مردمان مشرد
و جمعی بر لوح سو فریقه بیا حاصل و بسبب با جات از بیرام خان بنا کرشه در کوالیار بزرکوار
شد تا در سال نهصد و هفتاد و یکم هجری مرد و از و قایع این سال مورشدن ابا در خان بر ادر
عالیقدر است با جمعی از سپاهیان به تسخیر کدمالوه معلم بود مالوه و لدیر و نعمه بود اسباب
جمع و حاصل و این ولایت بکومت بکی عشقان در زمان عوام اهل بنده بر بکی اول خان نمود
مقرر بعد بس امور بر بکی با زنها در متصرف کشت در این اوقات حضرت شاهنشاهی بطلب

ابا بکر
فتح قلعه رنتمبور

ابا در خان
بطلب مالوه

آن ولایت ظفر یافت بهادر خان بود بر دیگر سپاهی آن سوی نفرستاد اما بسبب انقلاب حال بیرام خان باشد

وقایع سنه پنج و ثلاثین و تسعمائه از جلوس حضرت
شاهنشاهی بیست سال مرداد از روز اول

در شب دوشنبه عرق نمود از کثرت حرارت و نه دقیقه از نیمه روز جمعه الاخر بیست و هفت
هفتم مجری آفتاب عالمتاب از برج حوت بکاخ حمل نزول و جهان کهن از نو گشت و از نو باد و گلان چمن سراز فلک بر آوردند و جهان از نو بهار خرم از گلبرگ گلزار گشت حضرت شاهنشاهی
جشن نوروز بود بر دو جهانیان نوازد و فوز نیل و جهان شادمان شاهی و دوانیز اوان کار
بیرام خان خانخانان والی تمام امور دولت و حاکم تمام مهام مملکت بود و جهان میرانیده بی
وجود او ملک بی نظام و سلطنت بی قوام نخست بود امر بضعف آدمی و دماغ او از کلمات
تملق آمیز مردم بی عقل آمد کور و تجربات بی حقیقت چاپلوسان آگنده و مغز تمکین او بر جان
ناکنده شده بود و این نه دانست در نیابت این گونه مردم بی حقیقت بوجود راه ندهد و
نخستان ایشان کوکبی سرد و فرمیده بود و غافل گشت و منود نشست و از دقایق امور بی خبر
ماند و اگر با چاره راه یافتند باری تن را از کوشش کار بر قیاس نمود و در خلوت کاخ تیغ
و تیر نهد و موعظت بر بالای را نشد و آنکه حق است اگر چه تلخ است بدو بخشانند و از خواب غفلتش
بیدار گردانند تا بر صحرای کامروائی تنها کامروائی خلق بیشتر بخواهد و همه بر گمراه فرو تر
نشیند و از خالق و مخلوق بی خبر نه بجهت گاه بگاه کار ناشایست از وی روز می نمود چنانچه
دفتر فیل خاصه بود و از مستی بر بالای دهانه و آنکه یکی از فیلان بیرام خان را آورد و چنانچه
بزده آورد یکی فرو گشت بیرام خان آن فیلبان بیشتر دیگر از آن یکی از فیلان خاصه
بود شهر بیست که نو بیدار بر چون دو افکنده بیرام خان بر کشتی سوار و سایر بعد این فیلبان از
اطاعت فیلبان سر بر تافته رو بجانب کشتی بیرام خان آورد حالی غریب بر خانخانان گذشت
عاقبت فیلبان بر فلاغنه که بیرام خان سوار آن کشتی بود آمد حضرت شاهنشاهی حضرت
بیرام خان خیلبان بدگاه بیستر و فرار خان خانان نزد حال و استقبال نکرده آن چاره را
تباه حاصل و حضرت شاهنشاهی رعایت حشمت او بر منظور داشته خان با بی تکلف رسیده
فاسوی تا از بی گونه افتاد خیمه روز تا روز فرو کرده و بدرگاه جوان در تعلق کار آن
خان کهن سال آن عدت کشر و حشمت و استقبال خراوان بر آمده با دلخواهان حصیر این از در

میان نهاد

میان نهاد و روز دیگر بیرام خان کنار بسوار شده بجهت بسوت نشسته و جنبه در آن امر تحمیت کرده نمود و
کنار کول و آنکه دو از دلالت اگر بیرون شده از آب جون عبور هم در منزل حکیم رسل
نسب میر بعد و میرزا ابو القاسم پسر میرزا کامران و دیگر خواه بیرام خان بود لحد و دشمنان همراه
لکه و از منزل بنزل کوچ لکه در این عنوان روز میرانند و این خبر به بیرام خان پیوست کنیز چنین
خبار میرادات بر خبر از حقیقت کرده چنانچه نمود حضرت شاهنشاهی بر سر تیز بیرام خان آمد
دهه بازگشت و بیکران دولت خواه نیز مطاعه عالی رشد حضرت بیرام خان از هجوم مشاغل و لیه و جنوبه از
راه صلاح دهد و بکرد این لهذا اولوا از نظر غایت ساقط گوانیده بدلیل در آیم هر کس اهل جلادت
با آن باشد و عاقبت خود بافت خواهد بود بر سیدن این ملتوقف دستور بدرگاه کیتی پناه بیت بدیهی
بر آب و الله و نصب کاهی را قفز فهم بنا آغاز ظهور دولت ابد قرین بیت خوش بخت بندگی
در نقوش بنی دولت پیوسته داشته و هم به تمکین الدین محمد خان ناظم صدور گرفته در جود الله بود تو تمهید
گردیده و لهذا بیرام خان کلان سر در راه بدرگاه کند و لهذا تمام خان بود بعد نهضت آدم کس الدین
چنانکه اسم بود بعد بیان آدم و نیز نامه در طلب نیم خان کلان بدرگاه آمده اوان بیت از اطراف و اکناف
امر کفرت شاهنشاهی آمده و علم و نقاره و تمغ توغ بیرام خان بود بشی الهی گذشته و بقیات عالیه اسم
مشخص ساخته و نیز حکومت بنی بود و تفویض داشته و اوکه آنکه انقلاب کار بیرام خان گوز مردمان شد
و مردمان از دور دیگر بجنبه و اول که در خانخانان بدرگاه قیاس کرده و از سر دیگران بعد

بیدار شدن بیرام خان از خواب
تفتیش و دیده کار در بیرون نمودن

از آن هنگام که رایات بیشت بر از دار الخلافه اگره بنوان کنار رسیده تا کاهی بیدار الملک دیگر زوال
نعمت بیرام خان با آن همه نخوت و نظاهرت و شیوه و در ذات بیع مقتضی نشد و فارغ الدل کوس استقلال بنواخت
و از کلک غرور اگر نخی بیند روز نشیخ و اگر صبح شود و قت تلاش و گاهی از زمانه بر حضرت شاهنشاهی
و جهان و غلغله تیز نزاع اگر چه خود بود بدانست در این کار زمانی نه بطلب بکر شکار بیرون است
بلکه این تیر و بیوصیه بزرگ بجنگال در ماهکه و نیک بیرون شاه جهان پناه نفس خویش بتمام کار سلطنت اوست
کرد و بیرا اخلاق و نیز نعمه لاجرم سرشته بیرا از دولت هم سرا سیه شد و از میرزا ابو القاسم پسر میرزا کامران
جبر کرده و بدانست که اولوا از عرصه لکه تا کز دولت در دو خیمه و تند و نعمه تیز خیمه سلاد بحیث فهمیده
نمطلب نو اجه لیانی مشخص بجنبه بیشتر حضرت شاهنشاهی بفرار و لوازم فروتنی و نیازمندی و عفو تقصیر عام شاه

تا بر بجرب بانی کار توانند جست بعضی امین آنچه بر بعضی رسانیده ایا نیسند نه حاضر نیامده و هم رخصت
موجب شد شد بیرام خان از کمالیت امین بر حقیقت حال مستقر نگردیده رشته بدبرازدستی
بر گسخت و کار بر آن اندیشه میرفت که هنوز ره بجوم عام نه دیده بسبب تیم و علاج واقعه نام و کار بر خاطر
کلمه اخلاص و عقیدت از آن حلقه فرو نرفت آخر الامر خیال بر آن رفت که طبیب بر اظهار بیماری
افکنده با کمال خضوع و خشوع رفت آن نیز بخبر این خبر کفرت بیشتر رسید با عقل کفته بر حال
بیرام خان بر بیم کرد فرب بخواهر بجو باید بلد بور رفت اما بادشاه بدر قدر نشد و فرمود بر قرار
بر حلقه نهاد و ترسون محمد خان و میر حبیب الله بیافت بیرام خان روان کفت تا او بیاید اکر
کفرت بادشاه را در کفه در بادشاه بخواهد دید بیرام خان را بر راه لاهور و دریا پاکان او سلطه
اغوا کفته تا بجوم عوام نسره کار بر دست دلیر دلاور الکوا بیرام خان با بل نکشد از آنکه بکار
آمده و نیز بلد عظمه اینکه انتظام مملکت هند و شان بدر دست تدبیر او راست نرکفوا از آن اندیشه فرو
نشست و از آن پس نیز هر عرضه بیاد بادشاه بر آمد و بر انجام خالی بر آن اشت که اسم تجرد بر خود نهاد و بنوید بر خیال
نهاد شیر خبر این مطلب بادشاه معروض کفته بود ترتیم کفته او بود باز کوکه تنها در بلاد پسر سکندر خان
و غازی خان روان کفت، در اطراف ممالک تورانی بنکشته و تخم نیز مقابات نهانه لاهور فرستاده کرد الور
در نهاد تا از آنکه با ابراهیم بیک نیز بر عهد دار در آنجا تدبیر موافق نیاورد سانه شیه و این بیت
بر فتنه از دفع این خیال بادشاه رسید فانی مشکل خوش کرد و عطوفت بود کشت و از جهت ایشان
بعد و تاجر سید این رنجش و آزار شده لاهور شوم و بآن حد حفظ نا کفته خواه خلاصا آنها بر
آمده بیم خود کرد دلیر تهاده لاهور دلیر کرد و غازی خان لاهور خست کرد در اقدام تا حیز تو حرز نه و لاهور
تا کمان تو بر بشت مصوب بارک دیوان او فرا آمده و متوقع لاهور میشتم قلعه بر کفاه در شت مکیه دکر نوش
و به تاز خان بیج بیته پیام نوشته و بطراف و جوانب خبر فرستاده از هر طرف خلد اداز و نخو متوقع الور
شده لاهور از آنکه بلد لاهور رود اکر چه تعین بیت از آنکه کمال اخلاص ثالث بخود و بطلب بیم یکانه
امور راضی نوشته و حجی عقت خوات و خلاصت شده است بود بفارسیه اما تا تو کوشه از بیم بهور
داده و حراز کلمه عافیت است آنچه خلاص و اهوت و دریاضت انواع عنایت و عنایت و بیدن نهاس
عزت و رفت نامی سوی بوسطه اکرام و احسان ایشان دیده و ایشان در اکثر موارد عالم بکمال صورت و
اخلاص اشتهار داشته در اثنی عشر بنزر آید و از خار خود و اینجا عاد ترم نداده چرخ با و جوان
رنجش و آزار و امور نا صالح نا هوار هنوز خاطر نا را عزیز میدانم و غیرت نهاد نخواهیم غالب خان

مرتبه و چنین حالات تا و در عقد خیر و توقف است اکر نادر اینجا عدو بر صدر و دلاور آزاد دار
ما آنها او به ارباب اغراض با زبانها خواهد رنج و سبب زیاده آزار خاطر اکر کس ظهور نموده فرض
داشت فرقه الهی رخصت طواف حرمین شریفین نهم لیه بدین نیت عازم هند کشته توجه بلد
فرستاده و وجه مدارای دو سر هند و لاهور کرد نهاد لا بار کفه باشد و بر از آن ره بهادر دو قوی
با فی این معاملات دیا قبیه شد و بخیر ام علاقه مستوجه نبود در آن صورت بود چنین ملاقات سنجیده
بهم آنچه خاطر آنکه در اهل رنجه مضایقه نخواهیم و بود و بوا بود تا ملاحظه خصه بیشتر از پیشتر خاطر جمع
سوا هم نمود جنب تست آن جماعت با نیا بسیه نام نیک و در میان خلق به مرکز شده و با بنیاد مرتبه
ما نبا نام شهر و نیا در حرم در لقا نه از طریق صواب بخیر ایاب خرض نخرف نشده و چنین بود است
با نهایت مقاصد دنیوی رسیده لیه بدلالت ما از معالجه خود در نیز نهره در لقد بیرام خان را بهم
لوح مقصد و این جماعت لا مدد است و بخواهد آمد کفتی بدکران کوش میرد بر این کلمات عذرت نمود و راه
عزیمت بسوی دیدار آنام تو صوبه بیش اشتاق در آنجا بیرام با کی بیرام خان منصب وکالت را
به بهادر خان برادر عاقلیتان تفویض کرد بیکر کی لو بکلمت تیار شد و لهراج و کند و بیرام خان
و اکه از آنکه جانسوز بود ما امر وکالت و داشت در جنبا مرا، هم اکه در ایه بادشاه از ندا نا بکنیت

حرکت موکب بادشاهی از دهلی بدفع فتنه
بیرام خان خانخانان و دیگر سوانح آن ایام

بیرام خان بهر تدبیر خیک دافعه مقصود بالکف، عاد از دهلی سوم فروردین ماه آب سوانح
سنه هزار و هم لهراج از دار الخلافه اکره بر خرشده اکر بر الور نهاد و بخیر دار الخلافه نزول بادشاه
ابو المعالی و محمد امین دیوانه در آنجا مقید نبود نا آنها بادشاه با حمایت چون در حضرت بادشاه
معلم افتاده بیرام خان آنچه نیز داشو از دار الملک دهلی حرکت فرمود در نکور فرمود تا اکر
بیرام خان با بیشتر بخیر بیشی راه نیابد و در عرض الامیر عرض للطیف قزوین بود عظمت بیرام خان
روان کفته در اینجا نشده ابو المعالی با بند نهاد بطلب از بیرام خان آنچه بود بادشاه عالی رسید در
عزت خان تا او نه زنجیر که بر تاب الدین الله خان بر دند در کنار بنجاه خان روانه داد و هم در این
ایام نا صر ملک بیرمه خان شرو از تخو بدرگاه جهان پناه بسته بطلب فاتحه و شرف علم و فاتحه ایشان

رخصت موکب بادشاهی از قصبه
حجره و فرقان لکشر بر راه بیرام خان

کاهی موکب پادشاهی در قصبهٔ چوچاری اوده خان و شرف الدین حسین مرزا و جمعی از امرا و کارکنان
مردم جنگ آور موظف ماکور را مورد فرمود تا اگر بیرام خان با آنهمه جمعیت و بر نیاید و کرنه
از آنجا دوگانه شده و کرنه از ماه محرم سنه ۹۶۸ هجری گشته و موکب پادشاهی بیست و هشتم آن در
بهشت ماه الهی موافق روز شنبه یازدهم آن شهر بر اوده و اسوشه و از آنسو بیرام
خان در سرکار میوات از حرکت افواج قاهره خبر یافت و آمدن امرا را تجویز نموده با آنکه
بیرام خان یقین کرده بود که جز توقف نیست لاجرم دل از ریاست برگرفته عرضه داشت مشتمل بر تنزیه
و معذرت کلیه سلطنت و آنچه بفرقه رخصت زیارت حرمین شریفین را مسئلت کرد و چند فقره
و تنبیه و علم و نقاره و سایر ادوات امارت در حیات خان بابا قدیم کرد و نیز آن امر را بشمال
او مورثه بخشید بگوید فرمان این نعمت را بر خود نپسندید از حیث فرمود از دیار دلاور گرفته و آب
ریاست بعد بار نهاد زمام امرا فرو گذاشته باز گشت و چون قلع بابا در دار الخلافه پادشاه
شرف یافته بر جمیع یاران معلوم شد که بیرام خان بفرمان جز زیارت است اما ناگاه خبر رسید که بر نیت بغی زیاد

توجه بیرام خان کاینجا بمناسب

ظاهر شدن علامات بغی و عصیان او

جمعی مردم فتنه جو بیرام خان را دیر با بر آفته و عنان عزیمتش را از زیارت باز گردانیده
طرف شاه بر گشت و آوازه اظهار بغی و عدوان بلند شد و بیرام خان با مراد سعید مکتوب نگاشته
که آنچه شنوده اید اصلی ندارد و این فتنه جو از بدانديش فتنه جو مزاج پادشاه را بر بیگانگی و نفرت
و اکنون در هر جا بجز از طرد و دفع و فتح کند تهمت بر آن بر نیستم که باز نگرید مرا از ایشان باز عالم بیگانه بود
که قصه بمقصود این بیچاره چنین چاره بار نهاد رسید کنی عطوفت نامه بر تصحیح فرقه زیاده بود

صورت نامه جلال الدین اکبر

پادشاه به بیرام خان خانخانان

خان خانان بدانکه چون پیوسته نعمت و تربیت کرده عنایت و عاطفت این دودمان عالیشان است
و حقوق خدمات شایسته او در این درگاه ثابت و حضرت پادشاه جنت درگاه طیب الله مرقده
صدق نیت و خلوص از او مشاهده نموده نعم بعد او بنهایت رعایت و تربیت رسانیده
عظیم القدر ایالت بر او تفویض فرموده بعضی جرائم آنکه آن حضرت از مکاری خان خانان نقصان
جا خواند و حلت فرموده و او از مراعات خلوص و صدق و جان نثاری در میان بسته

مکتوب

مقدمات و کالت خود را نیز بعد ملاحظه سبقت آن خدمات و نیک اندیشی و نظم و سرانجام امور
و اتفاق و فتق امور پادشاه قبضه اختیار او کرده بهتر مدبر آن مشهود توانند بود چنانچه از نیک
و بد هر چه خواست و اراده کرد بعد از آن بخاطر جمع خود امور شایسته از او بظهور آمده
سبب نفور خاطر جمهور بود بل تربیت منع کرده اند و وجود دعوی آن هر زمان که دانا از زمان
انبیا هر مردم فاضل قابل حسب و نسب او را بصحبت و آشنائی خود اختیار نموده آنکه تهمت
نصیب صداقت شده بود در نظر نیاورده یکدیگر او را از قدیم صاف دیده بود بعد از دانید و خلل
جنت مآل او را و جمع آمده صحیح النسب و علی الحسب و با بر عظم قطب سامی و ولایت
مراسم احترام و تعظیم بجا آورده تقدیم نموده اند و وجود لاف محبت و دوستداری خاندان طبقی و ظاهر نیز
و خوار این فرقه شریفه بود و هر آنچه نیز مشهود تربیت که فرموده اند و مرحوم دلها و مطرح نظر ایالت بر نیز
طایفه در تربیت لکه آن طرفه نیز جمیع امرا از اوراح تعدد این بهر زمان بمکونه شرح و آزرم خاطر
و او را بر سینه رسانیده بود و اوراه شی آمده با صاحب شرف شود و نوکران فرمود و دلوه حالت وقت
ایشان معلوم بود کلی بر سلطنت و خانی و علم و نقاره و بیرکی مورد و علامات بر عمل آنچه خاص جوانبین
و سلاطین و امرا و معتمدان حضرت پادشاه جنت آشیانی را در امر حالت و حالت و اتفاق ایشان
بهیکس او مشن است از همگی بی هیچ ارزش بر تمامی تاج ساخته بود و قصد قرب فرمود بر ایشان دارد
و از علاقه نهان و فرمسکاران بر سر ما لها بیدار فرمت که مستعد غایت در عادت بنده
بعضی تجویز نمود که اقدام بر وجه مشتمل دهشت بشد و تجربه در لشکر را دشوار ایام دلاوری شد
و خود نهاد از محنت و مشقت قرار گرفته است بعضی در هر چند روز بیانها خاصه بخون آنها نشسته بود
و انواع بد اندیشی و بد انعام مرغوب اگر از نوکران او صد گونه گناه مثل خرد و زر و ماذ و ذرایع
و انواع فسق و فجور ظهور آمد بوظیفه مدد و هانه بهر او در نگذرد و اگر از طرف ماه دالاذ
خبری واقع شد بکی لهان مرکوب در قتل و حبس و تاراج ایشان تا خیر نمود و خبر نمود انواع
جفا و بد آبرو در هر دو طرف از خاک دفاوت و دلائت خود کنیت او و اقدام بعضی و خوی آمد
یکفتند مثل شاه قنا بر تخت و محمد طاهر دلک ساربان و داد از ساد که آن طایفه را راست کود نسبت تربیت
مرغوب و تقویت الهی که جانکه شاه مع بی انعامها که فان نشسته و محمد طاهر آن نوع بجا بی دوست
هر مستوجب نان بدون بلکه کشتی بود داشته قاتل نبود و دلک ساربان در سلک جمهور کفور او نخان
لفظ در شرکه او نیز تحمل ریاست بود و دلیک نمیدانند در میان قول باش و بعد از حالت

و بهار دولت بدرجهٔ نهایت و بهار بهمین نسبت در ماه اوست آمده بر جمیع امرا و خواص کمر زنانیده
حشری بیقیاس از اولیا و اقربا بسلطنت ممتاز فرمود و حقیقی که ملاقات ناصر غریب
نزدیک در سلطنت بهادر خان و عبد الرحمان رعایت نمود چاکری آن ایوان جاه و خویشی غلام بلا چاکر آن
دیوان خرسند شد و در این اوقات سعادت اکثر جالی چند بنیاد امور از دست بر نزده بلکه بخش بهادر
خاطر فقیر تا مشید بخش خاطر اقدس عزیز بود و اولی نخواه معنی این کلمات میدانستم و بر قول و
فعل او چه تام داشتم مگر غیبم در یکدیگر انیم تا در این اوقات که مرض سرطان بخش جهت بعضی
بهانه و کدورات بهوار او بلا عیبی غیر خواهر و تفقد نیک اندیش تصور نمود بدیده در آمد تصور
مصدر جنده با همراه قصد مدارج شما را تنها که او بعد ظن دفع این شرارت از دار الملک دور
توجه دار الملک دهلی شدیم و باد نوشتیم که مضمون امور ظهور آمده و سخنان مرض اقرب رسیده که خاطر اقدس
قوی نمی شود در این اوقات ملازمت تولد نمود آنچه از دو آن اسرار شده ام ما او هنوز
همان دستور خان خان میدانم و میگویم و جهت تسلی خاطر او نوکر ما منتظر باز که تعمیم قصد جان
و مال و ناموس او نداریم و چیزی بیشتر قات جان یا بیه نفس نفس توقع بنده ایم او
بجز نوعیه مقاتله در دست باشی عرضه داشت نموده نبود الا این حکم کنایم چیزی در بعضی اوقات
عرض می نمود وقت شده است که بعد دولت و سلطنت بهانه سلطنت سلطنت بهانه تصور چنین نمود که شود
این خبر خیر اثر مسرور انگیز در مقام تکلیم و رضا راسخ دم و قت بقدم بشر و جان بموقف عرض
که از کمال مدد و توجه که بنیاد امور در دست و دولت حقوق نعمت و تربیت خاندان و اللاء ما هل
سلطنت که در زمانه اوست و فی الحمد الی الله بر وجه بعضه بالکلیه خود موجب کلمه گوی بخش
این جماعت مفسد منفق لا و که بواسطه اغراض نفس نمی خواهند اولیا در جریدهٔ اهل نمود آنها
و در این خبر عبرت از سعادت خود محروم گردانیده بسعادت ابدی میکند سازند چنانکه از کمال سلطنت
و خلافت و خوشبندی دارند معقول اوست و اولیا از راه عمه لند و ولد سکندر خان بکمال مخالفت
و منازعت میکن آید و تاتار خان نیز بهیئه سلاح نیز کمی در تاراج او در دم کوه آمده آنچه غرایب و دست
انداز لکه از آنکه در دکه و خوف خلاف لاهور که در آن حدود نیز رفته و خبر نعم و تجاوز لقه
برد و در اطراف خان محمود غلام اخیر چراغ دولت این خانوادهٔ اولاد بر او چه فروغ نیاز
و بر از چه دولت قدرت است بزم بر دنطلف سازد بهانه بر دنه غرور و نیاز دیده جبتدا نوا
کور رشته بیدانه چه فرض اولاد ایزد بر فروزد هر آنکس بلف کند ایشش بسوزد چه نظر آن بر

اهل عمی و تعلق

اقدس و جمعی از جمیع اوال او و اضع و لایح نبود این امور بنیاد بر دراز و در نمود نه و باد
نزاید چه که بر وجه نهضت و تربیت این دو دمان عظیم است و طاعت حکم باید و جب و لازم بر
سعید جهت ذمیم که اولاد از این اقبال و جمعی کمر انیده این جهت محذول الطبیعه بوده باشد
نقض دولت و عزت او بنده جهت خود و بنو و عدوان او بند مقید جهت مدارکاه متاع
و چیزی در این بجای ملاحظه نظر اولی خواه معقول و خواه نامعقول از هوا بدیه او بود نوشته ام او هم
این حکم سلوکاً و اطاعةً انفعال نموده تکلف نورزد که هرگاه بی حکم نظر بر قدیمه صد
ساخته جرایم و تقصیرات اولا با لکلیه عفو نمایم و هر وقت بیل ملازمت دهم بر وقت قضا
نمایم ملازمت که طلبیم رفع حجاب اولی دفع نمود نه فرمات او ملحوظ و منظور است با آنکه
خود را بر آن فرمات رعایت بقه نخواهم خام اگر سالها با قدیمی و ارادت و جمعی و جمع
امصار و بلاد نشر مده به نبود فادو فت دمهد نفود در آخر در زمان قراقه در انجمت مشهور
نگردد با بر حقوق عبودیت اولا آگاه رحیم انمارم خلیفه کند و تیق خود دانه اگر از دم ملاحظه
اندیشی از الفا اخود و تخوت نه بزارد بنی اولا بر بی ساخته در سلک اهل اداب در آورده دولت و
اقبال در رفع و دفع آن توقیه شده بغایت بدغایت اگر دیار از روزگار او بر فرخ خواهیم او بود آن
در این حالت که عنوان فلاحت و آغاز ادبار دولت قوم ظهور در دهد و ادنطوب کر
اقبال کشته شرمسار و کر قدر لکه و بدر قرار از این معنی بیت لال نرنده اند در این بجای اردم
چلونه اعمال که هر روز واقعه کی رانیه و از کوته اندیشی و نادانی نمیدانست دولت و ایشان
الهیت هرگاه آن عنایت بنا نوکر دولت کی رنگ آید خاکیه بر ابر الهی دیده که خود آنها
در فرزند بطور بیکفت و هرگز همان کای مرائی مانت بر نمونه سی اکثر از او بدا شد نه
و آنکه ماند بلکه از او بدا شده بدرگاه متاع مر آیند و رفته رفته او بنها خواهند کرد
در این مقام غیر تسلیم و رضا و خیر فایده نداد سر نیاز بایه نهاد و کردن طوع
حاکم عادل کند همه چاره است بجهه چیزی خان خانان و روز ادبار تهیک و روز اقبال تاریک و دشت
امارت تاریک شده بود از این کلمات مواعظ تخیر بنیاد نکردید بلکه جهت فرید تور رفع و تند بر کلیه
در حق کانیه بنا آمده چیزی بقلعه تر نده اگر کرشمه دیوانه مقرر بود رسید عالی حکم بر خود
اهل و عیال و اتفاق در آن قلعه نمود شرکه بالکه بلکه است با شرکه از دو خواهد که تام تر و ملاحظه
اولا مرتفع کرده اهل و عیال و ملازمت آدو و درویش محمد از بنک خواهد نظر عنایت اولا

آمده مقید شد بدرگاه جهان پناه فرمان داد و خنجر کمر فرمود بر میان بسته جانب راه گرفت و بیرام خان را بر کمال زاهد

مورد شدن خان اعظم شمس الدین محمد خان

آنکه جمع بیرام خان و تنگ بیرام خان

شمس الدین محمد خان اتکه پسر ایم اتکه برادر رضاعی یوسف محمد خان کوکلتاش و همشیره زاده او که پسر کشته جانب
پنجاب روان شد تا خان خانان سوار از دره آمده بآگره نامه نوشته حضرت شاهنشاهی بعد ملاحظه حقیقت کار
از دنبال ایشان ایلچیان روانه کرده و خواجه جهان بیجه بود که در اوان دولت کلان را لقب خانی را فوق و تکلیف
دار الملک دیگر تا فرمود روز سه و یکم مرداد ماه الهی موافق سنه بیست و سیم جلوس از دار الملک دهلی
خیمه و خرگاه برخیزد و آنانکه در پیش روان شدند بسرعت ایلچیان آمده فکر دیگر کرده در ظاهر کنی بود
سر راه بیرام خان را بر بسته و از آنسو بیرام خان در گرفتن قلعه جالندر اهتمام مردانه نمایان گاه از
آمدن اتکه خان و کشته شدن پسر او آن خبر رسیده از آن حال عزم ایشان بود که بیرون نشسته گرم تاب گشت
و مردم خود بر او بهر گرفته خان مرد شجاع خود بود و از نیروی بخت شمس الدین محمد خان نیز سپاه
خود را بر استوار داشته در آن جنگ آویزه در پیش و یار و قلب و جناح لشکر بکار بسته در ادای
فن ایلچیان قلب اشتغال کرده اگرچه در آغاز امر سپاه بیرام خان دلیرانه بکوشیدند و کار رفع نمودار شده
کشتند در آن کار خیلی را و بسیار بر بالای گرفته تیر و خیلی سر گرفته خیلی رسیده و از گروه خیلی آزمایش شد
بیرام خان مرد زور با زمر خود را بوجود آن میدانست چنین اتفاق بدیهی است از عقب تاختن آنکه خان
مقصود او بود بدست و بیست مرتبه از قلب بیرام خان تاختند یوسف محمد خان کشته اکثر مردم او کشته
اینجا نه نگاه خان است آنکه خان گفت راه گریز ندارم و از خان فرار کرده بیرام خان
پناه گرفت و یوسف محمد خان را و گروه از دلیران سپاه از میان تاخت و خود با چند یاران آنکه
جنگ کرده و چون بیرام خان را موقعه و فرصت خود را خراب کرده مردم او حمله بر دار آنکه بر هم خورده
بیرام خان را باز گشت و در عرق خجلت نشست و جماعت مخالف هم آنانکه از دنبال گریخته
شده و هم آنانکه در راه بیرام خان جنگ کرده کشته و سپاه نصرت پناه از عقب
آنها در پایها تا خنده و سپاه رفته طعمه شیر و هر روز خود را و بیک دار نگون را کرده بیرام خان را و از
خانه زنده گرفته با دو زنده و نیز مقتل نموده و دلیر بیک در نیز گرفتار رفته از خود ارجمند او و نیز بر دست
آورده جهان خان بزخم تیر کوچک و نیز مقتول به آن واحد بیک دیگر و از اعیان سپاه بیرام خان
بعضی گرفتار کمند مکافات گردیده خیمه فرادان بیک اولیای دولت قاهره در آمد اتکه خان از

فرط

فرط رنجیده دست از عقب کرد خان بسر شتافت و در نوجی بند خبر انهزام بیرام خان
نهاده بود و لوازم شکر و سپاه موجب نهاده و مراسم نشاط و بازار آراسته بود
دولت نظام یافت و سلطنت قوام گرفت و چون عرصه هند محل مراد ایلچیان گشت منعم
خان بموجب منشور دولت از کابل بدرگاه نهاده بود و روز بیست و نهم تیر ماه الهی
در شهر بهم رسید و جماعت از امرا و کرورهای کرور از کشمیر بکشور پیوسته و نصب دولت
و خطاب خان خلعت افتخار یافت و هم چنین سایر امرای سپاه بالطاف پادشاه نمایان
شدند و هم در این منزل در دلگشا شمس الدین محمد خان اتکه و دیگر امرا و قشم و ظفر و اسوده مسمول
عواطف پادشاهی گردیده و جامه و اقمشه خاص بیرام خان و خطاب اعظم خان و شمس الدین محمد خان
اختصاص دادند و ولی بیک و پیر محمد و حسین خان و احمد بیک ترکمان و دیگر خانان و امرا
و خیل و خدام و اولاد از قلعه جالندر و کلانور و علی سلطان و بیرام خان و امرا و خیل و اقوام و خویشان
بمقام بجواهر ترتیب جامه و بفور تاج و تخت توفیق یافته از آنچه بود و در هوای علم بود سلام
و از عطایات نعمت او روزگار بیاسوده بود و ولی بیک از زندان بر دو رشته بدیعی بند
ترقیه فرمانده دیگران همان در بند نیز بسته بشفاعت بزرگان را گوید بدرجات علیه برآمدند

ورود موکب پادشاهی بدلهور

دیگر وقایع رمز نمود

حضرت شاهنشاهی اکبر شاه چون از قهر بیرام خان آگاه شد بعزم شکار پنجاب لاهور را بمیرزا دهاره
فرمان جلال موافق سنه بیست و ششم جلوس بهجه نهم و هشتم و نهم مهر در دار الملک لاهور نزول
نمودند شاه نصرت پناه در این جا بنا نهاده و اتکه خان شرایط خیافت و لوازم ایشان جشن سالگره
گوانده خلعت و نیابت و برادران او غنیمت شد و خان اعظم بدولت لاهور آمده جهت
و حضرت شاهنشاهی بر سر آن کشور بر لوکه منعم خان کشته بود آنکه فرمود راه بسته

حرکت موکب پادشاهی بطرف کوه

موالک و انهزام کار بیرام خان

چون به یقین پیوسته که بیرام خان در تلواره در میان کوه موالک است تمام و به کنیس پناه جهت و در
آن کوه متحصن گردیده است لاجرم در بهمن نهم ماه الهی موافق سنه بیست و نهم محرم الحرام و هشتم
هشتم بلاد حضرت شاهنشاهی از لاهور برخیزد بدرگاه اندرپت و از آنجا روی بطرف مقصود

از این صفحه تا آخر صفحه ۱۵
حذف تصویر

از بیضه تا آخر جلوس سعید بابر گذشت

آنان بعامیر شد و خبر سلطان را در قصبه تردی بیک خان نوشت فرمان صادر کرد که بقدغن شاه شرف
کتب شاه بر نواز شد و خبر موکب شاهی در دو الی کوه بولاک رسید خود از لشکر اشتر تا
دشت لکه بیک سر کوهستان در آمده بسیاری از مردم خود در دامن ایشان فرستاده اقامت
بازار حرب گرم گشت و سلطان حسین خان جلایر بهادر رسید لکن راه سنگ بسته قرار گرفت و دل از
از آن مردم کوه نشین در زیر فلک و رنگ بعد شد نه و از آن طرف خبر بیرام خان خبر و حول گشت
بوینه تمام مخالفت یاد و جمال خان غلام خود را بعرض حضرت و خوشحالت بوتکه دو ترشد
و بدر بار آمد حضرت شاه خطا بخش از تقصیر بر گذشت و مولانا عبد الله سلطان بوزرگ
با تن چند از قوبان درگاه با جمال خان بوتکه تا او را بحضور ظفر جشن با وزیر بیرام خان طیان
نایب دفتر از کنار خود سرمار و از بزرگان جغتای بر جان خود ترسی میناکم اگر نمیخان بابر و بیان
اسوار با درد بان آن آن و دیگر رخصت مطلبه بقیه عرض در اکثر شریفه بابر بیرام از وقت
موکب شاهی در دو قصبه جاری بود اقامت داشت و نعم خان لوبتر خدا از ایران بوتکه
بیرام خان لو طیان که بابر گاه جهان پناه ظاهر شده در آن با، اگر بر اوی عرم نصد و نصف
هشت بحرس بیرام خان او با یک در لکن آن جشن بمده نه هست و حمالت کار آمد و بر خاکسار
بابر حضرت شاهی نامه بسیار بر لست بادشاه کامیاب عذر او بوتکه بادشاه
بر بیرام خان سو از زمین عود و بکنار بود هست در آغوش حرمت بر گرفت و فوطه از کردن او
بر گرفت و بکنده هست و گرد خجالت از چهره او بیک فرمود با تاز عذر از عالی
پرسیدن گرفت و بقانون در ایام وکالت جاری بیرام خان در طرف دست بیت بیتی بود
جایی حضرت جلوس جاه و نعم خان لو بلوراد امر نشستن فرمود و بیرامور ارکان دولت
در مقامات خیر جاری که آن چند بیرام خان لو مو بر حمت و نوازش بر هست شد بار شرمسار
از دیدار بی خالت آگاه از سر بر سلطنت بر خاستن بان جامه خاص بر تن بانو بود بود
غیبت فرمود اجازت جاه تا بسفر حجاز رسیار لکه و بقفار قواعد اندیش و پاس اسلامی
ملکت داری بر سون محمد خان و جاری محمد خان ستانی لو خان جاه که در بدر اقاد اوردان گوره
تا اقصای ممالک محروسه از مسالک مخوف راه سلامت بگذرانند و آنها برفتند و از ملوک بازمند
در یکی از روزها بیرام خان نان لطیس و ملاحت بر نعم با جاری خان ستانی لو که بعوم آگه و از
مخالفت تو گوشه نظر شده از بیم کس نشدم چه تو جمله حقوق قدیم مو فرا موش نمود جاری خان

دو ابر کمت

در جواب گفت شاه و بجو آنچه دعوی اخلاص و در خدمت حضرت جان باز جانی بوشاه ظاهر کرده
و آنچه موجب دراز حضرت شاه بیان رفته تشریف ایام ایشان کشیده تر، اگر چه آنکه او را و آنکه
اگر بک محبت تا کرد بیم چه بود بیرام خان ترسنده گشت و بیشه اظهار درد مند بها آن
رفت تمام و عظمت و حشم و تسلیم و حرام بیرام خان بود و از بیرام دولت بیدار گشت
ایرس بود بیم مکر و حیل گشت چه اکبر شاه در حضرت بود و بیرام خان آن بیک و کار
تمام بیام دولت و ملت شد چه ماهان بند و خشت و چه شاعل بر از خدمت چه علما و اکابر
جلوه بها بر بخت و چه ایران بزرگ بوده در کوه بیاست بلکه چه چه کس بود بود ابواب
نفس خود را از اوج رفعت بقعر نکبت نکون رجعت و چه دشمنان دولت بود از بر داد و
تهرا و ملعها مسموع نبود و چه دشمنها بنبوت گاهی چه بیاغ خود در داد، غش راه کوه کار
بر من از قوی بار بعود شاه و بدخواهان فرصت غنیمت شد هم او زبان بطعن او
بر شعبه و در خدمت بوشاه، لعایت گفته اگر فتنها از و چه دشمن مستور خشه اگر کار
تا بیشه کور چه جدان نشد و هر او از یکی بود بیک بیزان بخشند آن مزد و نیز بیاست
نیکه دست و از نیز چند افال بود، تمام عالی خود نه کار نیست اند کار و رنجه مظهر شد
و بر غم دشمنان جانب طیان گرفت تا بیان تو با دیب نهر بکار خود باز دادود شان نیز این
غرضها بود در خدمت بوشاه، جان نشد و در خلوت دولت گذر بلوچ و بدان نیز بند و شت
و تا رخشم و تیز بر بیرام خان دهانست و شیر با بوس گشت و کاره کوی مخالفت بخود شد
و بر دها بوجان رنجها دیار حضرت اما اگر از ابتدا رام خان خیار بود آنکه از آنکه نهاد
رشته امور بنکره بدستش نمی گرفتند دکاه که بیش بود بازی نشد و سوافده میوه
و از زوال بغفلتی بیدا امر خشه نه او بنیاد امور نا بست اقدام نمود و نه دشمنان
راه فتنه و سعایت بوت مراقد و نه خیال نوکر شیشه از بیان بیرون و نه از بیم بر تب
و خارج و حرم دولت و حد با او بعرض شده از کیه لست بایع بیند و نه دولت بیکر بها به
ترتیب جمع دیگر و اصلاح مفاسد هایی نو ترتیب بخشان دهار شفقت و زحمت بیکر بیکر

حرکت موکب بیوند از حدود نیاب بلده اندخراکه

و بر بیک آمدن و از لاهور دیا بمستقر خلافت شدن

خبر حضرت شاهی از انتظام ملک و مال و فرصت یافت عنان عزیمت بدار الخلافه اگره منعطف

نمای حضرت شاه از ایران

ساخت و بخیر بسر بندر رسید خان شاه از طرف است بست دهلی را فرستند و فتح بارنگار و حصار
فیروزه آمد و در آنجا بار شکار جنبه طریق صید می‌نمایم ترتیب فرمود است توجه کوکه اکوه جنبه
بطریق خاص بر کنار و از آن جانور درنده معدود شکار افکنده و بیانات دهلی ادا کنند و روز
نزدهم آذر ماه الهی موافق شنبه چهارم ربیع الاول سنه نهصد و هفتاد و هشت هجری در دار الملک
دهلی مستقر رایات دولت گشت و اراده رزاق نیز در آن حضرت دلکش نزول نمود و از خان
در این ایام ابوالفضل بود رشته جعفر بیگ که ابوالفتح برادرزاده منعم خان بود
بی نسب کامل و شرح این در همان جای است در آن مقام بتفقد خان شاه منعم
خان و رفتن خان شاه کامل به غزنین خان بیرون و حیدر محمد اخته بیگ به قوت و
معاونت او بکنند استکشاف خبر همراه و بی تجربت بعد در کار کامل فلک اقتدار لاجرم چنین
بکام موکب بخت بر داد دهلی عارضه شد عرضه داشت غزنین خان بدرگاه کیتی پناه و عدم
منازعت حیدر محمد اخته بیگ لهذا به تصویب منعم خان خان صادر شد حیدر محمد بیگ بتاش بقرس
رهسپار شد و همراز ابوالبشر که ابوالفتح برادرزاده منعم خان بکابل روان شد نزد همان
بنشد و آن گروه قریب از دهان او نگذشته حضرت شاهنشاهی از حیث دو خطه دهلی پناه
انور عول و اقامت روزگار برده روز آذر نهم ماه الهی موافق روز جمعه دهم ربیع الثانی
بدار الخلافه اگره توجه فرمود و از راه دریا گشت بشتاب ارکان دولت نیز بر
کشتیها و زورقها آمده جانب بلاد بهار و اراضی رزاق از راه خشکی بدانسوی رایات آورده
و روز فرودین نوزدهم ماه الهی موافق شنبه دهم ربیع الثانی بدار الخلافه
اگره در آمد در رفع قلعه ابهر اکبر آباد حمل اقامت واقع شده بارگاه طرح منازل
افکنده عمارات عالیه بنیان نهاده و فتاح بیراه خان بمنعم خان خانخانان خصایص
و سایر مقربان بارگاه بر کنار آب جمن از دو طرف بنیاد عمارات عالیات نهاده و رفت
در بقعه نهر دوند و در خلال این حال منعم خان خانخانان جشن چوگانه ترتیب
قدوم پادشاه جهان پناه بسلطنت نصره حضرت شاهنشاهی برپا نمود فخر و مباهات او
مجلس او نزول فرمود خان خانخانان در رعایت تشریف جهان نواز کیهان کوشش تمام
تقاضی اشیاء جلیله پیشکش حضرت و در لوازم تربیت و مسرت خاطر بلیغ تمام انجام داشت
دلیل نداشت و از سوانح عبرت انجام این ایام کشته شدن میرزا ابوهیم پسر میرزا سلیمان است

حمل بصورت

تاخر حضرت بیعه کردن

بیان

بیان چنین میرزا سلیمان در بادی سلطنت آن حرکات ناپسند بنسبت وقوع پسر کرانی بود و آن خان
شکست بدو آورد و نزد درگاه عالم پناه گشت و عرضه داشت ابوهیم بطریق دوام اظهار
اگر کامل حضرت شاهنشاهی منزل منعم خان قدوم فرمود از نظر آمرزش گذشت و سرگذشت
کشته شدن میرزا ابوهیم موجب رسید و این حکایت چنان است که میرزا سلیمان و میرزا ابوهیم در بدایت
این سلطنت بر جاده خالصی اند در ایام بیم آلهی موافق نهصد و هفتاد و هشتم قمری کشور ولایت
جانب بلخ گرفته میرزا خان چون این خبر بدانست و طلب ایام کرد رسول نیز تو میرزا سلیمان و میرزا ابوهیم
در آنجا از مصالحه سخن گفته و قرار داد بر آن کار شد که میرزا سلیمان میرزا بیگ بر ادای
تو میرزا خان در آنجا اگر این معنی با کمال و اشیه خصومت از نیز دهن کنده مقید دعوای از عزیمت
بلخ فرو گذشته در ظاهر جرسان راه سلوک ایاق محبت آن حدود بدست آورده در این حال خبر
رسید که میرزا بیگ تنها در میرزا خان گشته فراهم آمده اند نیز دست و در این وقت و تخت
مراد و مقصود از گذرانیده و حیث و ذاهم آمده اند لاجرم میرزا ابوهیم آهنگ خبث نهضت و از آن
طرف جانب اوزبک اتحاد کامل گذرچه کاذران و بطور مارپیچ اقامه فرمود آمده پیش از خود
خدمتی کنند و دیوار برآورده با توجه تفنگ بسیار خلیفه شد میرزا سلیمان و میرزا ابوهیم عزت
تمام فوج بار است از نیز جهت نفقت میرزا سلیمان بر تمنی رسیده دست بجنگ بر فتح نمود
و بازگشت همه بهشت در آنکه بنجه و نیست پس بطرف بدخشان روان و چون از مرد
پناه بخدمت میرزا ابوهیم تو بیک آن جنبه رسید تا خت دست از نیز بگاه رفت و گفت
با لیکه و همچنین که او نیز بر تو تفنگ ناچیز شد نزد و انیچه از زنش بر زنش آگاه شده
بود جهت مرگ او بود در ولایت دشمن دیار بقیه مردمی که از خدمت اجتمع سرور و اعتقاد بر مرحوم
جانب بلخ میکرد شاه خان بلخ بود و چنین چند راه مسیار نه آنها از راه بیرون جز کوه بار
بیلم ادان شده در از دیگر قطع مسافت نمود مرا فرو نوشت بر خواند و بنیند در آنجا او را مقید
که نزد میر محمد خان بخدمت و او را بوقت میرسانند کلمه کو را کشت تاریخ قتلی مقید کو را کشت
جلد در بود و میرزا سلیمان کلمه کو تخلی اید بر تاریخ او کو و میرزا ابوهیم روز از آن پیش که کشته
نمود قصیده گفته بود مطلعی این است اقم بنگ حسرت جنی لا الدافع بدل آنم بحسرت بود
بدانع دل سر از گل و از غرایب اتفاقات اینکه میرزا ابوهیم پیش از این نمونه بطرز خواجه
بود پیوسته گفته بود و در هیچ میرزا است و صورت این واقعه این است که گفته شد در

قتل میرزا ابوهیم

ملازمت حضرت شاهی باز بپادشاه رسیدم و از آن حسن نظر و حرمت شده مستغرق فراغت گردیدم
و گاهی از روی آن صورت سر نهم، در عالم خواب آن صورت را دیده شگفته هر شبم چنین دست برادر
که من فرزند میبودم جمله را بوسیده میدیدم و از هم برنگشت و در اندک فرصتی قامت مورد رسیده
و ابر و دو مژه برگشت و این اندوه بر آرزوی غم از دل برفت نمی شود بان اگر نزد نیز فاهر
بجمله از آن طرف چون میرزا سلیمان از آن بابا نگرفت جانب بدخشان گردید، بعد و در دیار
جام بزاره است اقامه زد و نوبت رنعه بلاد گاهت میرسد چنانکه مردم بر راه بروس
گرفته و نوبت بنات بهم چنین بدخشان رسید خبر قتل میرزا ابو بهم بشنید دهای اندوه
بروس گفته گشت و خرم بکم دختر سلطان ولی قیاق مادر میرزا تشنی تازه بود جانب
از تن نکشود یکی از فقدان این رجوع قوت میرزا ابو بهم گشت از اول بدخشان ابو بخشان نقش
از بنیه خورشید درخشان نقش در دهر بر فاتح سلیمان بود اخوی او از دست سلیمان نقش
بجمله چون فراقگاه و تنگیهای میرزا سلیمان از حضرت سلطنت آیت بگذشت بدرگاه بخشی
عذر پذیر از تقصیر گذشت و فوید ابلاد و فراقگاه نوا نوخت در این حال حضرت
در دهش و بذل و بخشش حضرت شاهی در قطار زمین بلند گشت از اطراف و جانب کفر
و رفاقه و بوطلغی کامیاب شدند از جمله خواجه عبد الشهید پسر خواجه ابو جرار بود بخدا گاه
اشتهار داشت و دیگر خواجه صدر الدین عبد الله است و خواجه احرار اشرکوند و خواجه ابو الشهید
از آن میرزا ظاهر بود آرایش بالی قوام داشت حضرت شاهی احترام مردم بسوت نزد مرحوم
مرحوم داشت و تعظیم تمام بسعی صاحب جمله بزرگ و نمود و نیز مولانا سید ترکستانی که مرد مولانا
و دارالهدی و مدار دولت مولانا احمد جند اسقف نمود از اکابر و آنها بود اکثر مجلس
حضرت شاهی شرف و مزیت از علم بالی بهره داشت و هم چنین قسام لطافت و هنرمندان
روزگار، گفت هنر دولت امر نظم بازار هنر رایج و عظمت سلطنت و اهلیت پادشاه فزونی
گرفت چه فزونی هر ملک و مملکت و اوست و سلطنت و ترویج علم و هنر مندان آن
زیرا که نیز هر سلطنت بظهور ضایع بر دیده و وجود صانع موجود و رونق علم از علم است و هنر
حضرت شاهی بر توالت بنی نوع مردم افکند و نیز و آیین و آیین و آیین بلند نمود و ابلاد
دنیا از آسیه تا از هر کنار تا ار بسلال و نیز و مندر بدید و همه بسل و اوفق قرده
کفیه خدا بر شان و موجب سعادت بر دیده و خلق شان و موجب اید کور کفیه علت قوت شد

دولت نیز دیده

دولت نیز دیده و هم در این حال بخشش و نوبکم میرزا خضر شاهی در حباله از دواج
میرزا شرف الدین جهان از اشراف کابر بعد در آورده و نیز در این حال میرزا قرابادر خان
برادر میرزا جید رکوکان و به تسخیر کشمیر، مورد مقصد بان خرم اند جان جلد جان زمان و اکثر
جلال حضرت خود خشه و کفایت کرد هر از جمله بود که گذشت است بر پادشاهان نیز الاهیت در اول
این موهبت نیز اند و بسی این عطیت کاز اوقات است خرم بود در تاب بعد و آرامی بلاد دفع
جور و بیداد و نشر عدل و تعداد کذبه بهر و خوبی و در جهت بر پیشوا ترا حق نمود و اکثر گفت
کار نه بکنیه روز انتقلت بر و نزد و بهای بر مسی در هر جهت بوانه تا حکام بلاد بهوای نفس و حق
بچشم خلق خدا بر مدت بیداد و خاد بسیار و از این در رشت سلطنت از هم بگذرد و بدست
نیز در حضرت ام مسئول و نواخذ نکو و حق پادشاه کشتی پناه اکثر شد، در صلاح ملک جمهور را قیر
تام داشت و در این اوان مرض رنجیده و فارغ حکمران کشمیر روز و شب در مشی و طرب مشغول
و گاه مردان مشغوف است رعیت دل افکار و بر قیت در آرایش فان خرم و میرزا قرابادر
و بود آنکه دوا گاه است سایه ساز حاکم بدان سو روان نکفه ای خرم قرابادر کاوان و کار
نبود در بردن راه کشمیر و نیک هر در این جنده حکمران کشمیر خبر او بود و بست و طرق و توابع بوجان
مسدود نمود و بر آن بود و جمعی از بیکان سیاه و در جلو بود آمد و میرزا قرابادر در روز
جنگ هم در هر شکست و بر گشت و هم در این حال از هلاک بر ایران خان معروض داشتند
پیرام خان مرد رفیع ذات و نیک نهاد بوا ما حمان نکو بنده بنیاد داشت و در نام کار رسیده
و رسید و خبر، اهل و عیال با کمی شریف در بعد در آباد ایران خیر گجرات در منزل آن حالت گذاشت و طوایف
افغان و در آنکه بعد اخیر بعد بارک خان نوقانی و بدرش بدست پیرام خان کشته شده بود حضور داشت
و با نیک انتقام بر آید و در دیگر پیرام خان در نزد بست کاهی تفرج بر تکو بارک خان با پدر تن و مرد
آوکنده و جان نعمه و بدون او بر آیند پیرام خان ایشان را طلب نمود بارک خان خنجری داشت
پیرام خان نوه از سینه ای بر خنکو و دیگری تیر بر فرقش فرود آورد تا بر سینه شد و پیرام خان
کله ابر اکبر در دان داشت و از این عالم در گذشت و خود بیشتر آرزوی هلاکت بر نبود و از امید دعا شد
میگشت و زر داده است ملوکش یکی از زیادت سه لوح در مجلس بر خاست و گفت بر بیت هلاکت
نواب فی تحیر این پیرام خان بشتم کله دولت میرا این چه اضطراب است و چه عجز ما شهادت نخواهیم ایشان

زیاده بر تسخیر کشمیر

هلاک پیرام خان

انوشیروان صغیر خبر صغیره را
تهیه کرده از

زودی بجهت آن حاجت بدو فرار کند و بیرام خان در خاک فقر بماند بعد از اقرار و مالکی ملک جهان
ادبار عبرت ناظرین تواند بود بعد از دو روز که شرح مقرر شد حاکم از تاریخ زمان و نیز خواجه کرد نه
و این قضیه در روز بیست و دوم بهمن ماه الهی مراجع روز جمعه بیست و هم ماه جمادی الاول
نهصد و شصت و هشت هجری رخ نمود و تاریخ این واقعه گفت بیرام بطوف کعبه
چون لبت حرام در راه شد از تمام قتل کام تمام در واقعه آنقدر بی رحمی گفت که تهیه
شد هم بیرام و جبرائی حبیب را بمشهد مقدس حرکت و بیرام خان امیدوار اوی بود تا راح کشید
و زن و فرزندی بخیر تمام فرار نمود از نیلور خبر شاه جهان بهادر ساد بوب بسیار افزوده و اندوه
گردید و طلب فرزند عبد الرحیم خان داماد کرد و حضرت شاه بادشاه خوش شان او را
در سایه رحمت بپرورد و نگاه بیرزا خان نعمت فرمود و آن کوکب اوج زیبا اوج بالید و آثار نجابت
و دولت و صدالت و قابلیت از پیشانی دولتش هویدا بود تا بمقام پایه خان خانانی رسید چنانکه مذکور
و در آخر بیان آنکه در این حضرت شاه بهر و نسبت بآن حضرت مقام مادر و از کمال عقل و دوستی
نام تمام امور در قبضه کفایت تمام آن علامه دهر و نحریر عصر بود در تکمیل کفایت
و محمد خان در اولوس جلیل شاه بهادر برآمد و حضرت شاه بهر در آنجا مکلی ماند و از دوستی بود
بیف دست دعوت کند و خاص و عام و برده و زن و سفید و سیاه بود بانواع شرمستی جهان شاه شاه
و آن ابر بلند کشور بنام کوکه دهم تا ایام اکبر شاه بود آنچه فرود کرده و بسوی دست و مملکت بداد

فتح ولایت مالوه بتسخیر
شاه بادشاه گردون شکوه

کتابت ملکان

جمع طبقات امم بوعاد لازم و حتم است و عادت سلاطین جهان و رسم کشور گذاری این
فراهم دهان لوازم آسایش رعایا و آرامش برایا و تمشیت طرق و شوارع و جمع خوش مرسوم و عطایا است
و بر پادشاه سایه حضرت الهی است و همیشه در سایه عدالت بگستراند و هر کس بر مقام خویش بنشاند
و از خطا رعایت بخشی ظهور عدل است غفلت نورزد و بکمال همت خسروانی بر دور ماه زیر کمان
و شکسته بادل و دفع و بر شکاران و دفع انکیزان مصروف دارد تا خرابی در هر سرحد باور
دقت مشاهده و در هر نقاش معمور و از آفات هر دو جانب محفوظ و بدولت هر دو جانب
محظوظ بگردد و از آنکه حشمت پادشاهان و دور باش عظمت این از نمالها بعنوان رعایت
با افراد خلق و طلایع بر خزینه اقبال بیکاران دولت و حشمت مملکت مانند است شاه جهان

آنچه در دست

آنچه در وقت بنیاد عمارت و نشر داد بر اجنبه داهت رنج و خبر دهی زمان کار در حقایق اوال
مردم جهان و عواقب امور آن دو قانون دین و دولت و قواعد ملک و ملت و تمامی کمال اشیاء
و فواید افعال جهان در نوشتگان اخلاق کامل دارند و از غرائض نفس و حرص و آمال نفس
میزانند و در آنها را و نهادند از حضرت بمانند غفل نباشد مجتب بورزد و از مهلکات و مضرات
از دل و دایم در دین و آئین و مروت و فتوت و حق تعالی بر بالا نگذارند بر نیز نور چه آنکس
در دنیا بر هست بوده مند باشد اجنبه نیست و آنکس را اجنبه باشد در ابع تمام دلبند نجوا بود
و جز هوای نفس بخیر و هر کس بقدر صدق و اعتقاد و ادای حقوق و لی نعمت بر دانو و نیز بر پادشاه
لازم است که در هر چه بنیاد افتد بر کاتو حقانی اوال بوشیده بود مرفوع او بطلب بر یک
تقریر و حقیقت نوام و افراد مملکت مورد اتو اگر از آن حضور را و بر کر اقف کوانه و هم بر پادشاه
و جهت که مجرد همان مردم بجنب دهد و در امور مملکت دخیل نباشد مردم عزیز بر ارزاله
ذلیل نکرد نه و نیز واجب است که هر کاری را بدون کوتاهی سوند تقویم اگر نا اهل کنار از نادان
خواهند بود هم آنکس از آنکه را اهل او بعهده مجرد هر کس و هم پادشاه جزوی بهره و اکلاف
وقت مطلع عبرت نیاید و نیز لازم است که هر کس را بغرض آنها در دل و مرجع امور و نیز اگر شیر از لوازم
و اهل حاجت و قدر آنی مرحمت بهم آنکه را ای بان بنهد و هم جهت که اعتماد فرمت داده
باطل و بیهوده از آنکه لت بوده در حق آنکس ظلم شده است که فرمش بر فرض از حد طاقتش بعد است
و در حق او نیز یکسر ترسم اشد است که وجوب بعموم توام نامه است و این قدر نیز در جمله بلاد
و بهر که در دست سلطنت پادشاه است سمول و مجرب و تمامت حکام و حاکم بنی آدمی نامی گیرند
و نیز چنین لقو کار رحمت خدا را و نا اوذر قوت کرد و قدر و بها و روق و صفا ر ملکت فرا ایشی
جمیع و تمامی خلق جانب اوذیه بسیار و مجرد بقا و اهمیت و عظمت پادشاه بس رشد و نیز بر
عواقب امور ملکشان نگران تعدد صدق این مقال اهلت دهند و از آنکه که وجه حضرت شاه بهر
بر این امور مقطوع بود ذرا این اوقات که از مرض آبله بحت بگرانه عافیت بنا بر حکم حاکم بوده
عنایت دارند و نیز از تم بلکان ولایت مالوه لایت شکایت بعرض رسید و بیاد کر اهالی
باز اهالی بعد است را مولات قضایای رفع و رد و بیاد علامه کرشه خان حاکم کرکان
فراهم حشمتان حیث روان دارند و در آن زمان بخیم اکبر بدر نه و نیز دست بر عمه خان
و جمعی از سرداران سپاه بسر کوکه ادهم خان و ورود بر از کرکه نواه اعزیز الله تا اگر دالی

دالی آنکه سر از خواب غفلت برآرد و در مقام اعتذار که از جرائمش چشم پوشیده بارگاه عالم پناهی
یاد نماید بدانچه نزاد از دنیا خصاصش بخشند و گرنه نزاری در کار گذارند تا بیچاره شود
ترک ده لقمه پس آنچه جای بیچاره و نیکو بود بقانون ناصیه فرا هم چشم بیند مالوه روان شد

دقیع بیاک ششم از جلوس اکبرشاه
نیز بیاک اشرف الامرا در اول

چون نهضت دنیا و نه دقیقه از شب سه شنبه عزه ذوالحجه سنه هفتصد و هشتاد و دوم جلالت عز مال
نهصد و نهصد و شصت و هشتم قمری بر گذشت خورشید عالم آرا بر تختگاه محل برشت و صفحه جهان را از
پرتو انوار ربیع مانند گلخانه چین تازه و بدیع چهره پادشاه مملکت هندوستان بساط عیش گسترد
و جهان را بنور آسایش بود و جهان نوید جاه و دولت ایشان اعلی کرد منصوره به تسخیر ملک مالوه اراده کرد
بعد چهل کوه بیک آن ولایت رسید نوه حالت قلب و تسلط و قهر و تخلی باز بهادر را معلوم خاطر
لاجرم صفوف ارام بار بهند و بهادران شرنگار در اطراف بلاد و دیار عالم گرفتند باز بهادر نیز
به همواره بشرب شراب و اغذای بخوبی و بشیدن نواقل و اذ عشرت انوری بهوا و هوا و ارام
فرمای عیاشت بیاراد و پیوسته دلاوران جنگ جو بهمت خاطر خاک و فتح بهم برگشته تا سرکنام
توفیق الهی بشر بیش هر لوا نصرت اثاث باز بهادر با حالت سرخ و خمار و هر لوا از نامه کاتب
برا نبود بر دست و جمع بهادر اموال و حرم خانه او دستبرد لوا زنان و مطربان او و هر مایه نشاط
و جاتی بغنیمت بردند و کار از کار گذشته تا باز بهادر از نگاه نقشه جهان را مقرر داشت بود
و اگر غیر نگشت موجب بیشتر از زنان لوا تیغ بکار نهاده لاجرم جهر از آن لقمان بسم بر لوا آب بشیر
و خنجر برآب کلمه کلاون آنها لوا در فلک و فتح کشید نور بر عرش از خمه لاد در کن بیفکند
و جاتی بود نوبت آنها بسر رفته بود بسیار اموال و جواهر ظاهر و بهادر آمده بود کتب اشاد
در قرآن زمان دار و روپ سرتا پا زنیر گلفام بود سخن و جمله و غیر و دلال محمود و بود
و ترشیه مال بود و باز بهادر بنی کفار دلفریب عقد قرب بود در عشق او شعار منور مرغوب
در ایام جلال و آن لوان نیک نظر و جار تیر و خنجر بهمراه کرد بر آن ترک شاه و دور تا حشت
و با تیغ دیر لا نوحه ای آن طاوس نیم بسمل بی خانه بدر بود و جز ادهم خان بقصد خانی و خزانه
و حرم خانه باز بهادر و آن لوان دلبند و خزان در جنگ تا حشت و آنان لوا خفته
حسن و حسن نعمت ایشان در آفاق جهان هشتاد و هشت و فتنه نزد کرشمه اندازان دل از آن

کوه و بازار

کوه و بازار لوا بشار داشت و کفر را کوه و حصن لوا در طلب دستبرد بیست آن ذخایر نفیسه
و نفایس بدیه بر تبری هست نیز بر خزانه نهم بکوه گرا در سید فرمان ده بجوی ادکو جیله از زر و گل
و از حرم بلاط بود و کشید و ادهم خان از در نگاه و حاکمی بیانه نکشید بجهد تمامت آن
ولایت و مقوع شده بود قسمت شد سا رنگپور بجا چند با ادهم خان در همود سردار سپاه
بعد خاصی دیده و مند و حسن بیر محمد خان و سردار سنور او بود مقرر گشت در کار
بندیه بیقان معوض لکه مند نور و آن حد و بعد و خان خدمت و داد ادهم خان
غرور و در دماغ افکنده بهیچ نصیحت پند پذیر نگشت تمامت آن ذخایر نفیسه و دفایس ولایت و آن
بر دیوان آدمی بر لوا و خیمه دوارد و شاردوا قاصر و فوز زد کرد و صفحه جهان نادر بعد تو
خوذ ادهم لکه بیعی و عشرت مقول و چند زنجیر خل مد اکه با و الفی قبع و فیروز بر ملاه کیس
شاه نیز از دو از فوقات عظیم و دانیه امر جلال نصرت خان زمان و انتزام افغان
بنا بخیر برام خان از بیه لوا بر صفحه مردم افغان بسر لوا در خان سلام لوا بعد لوا اشتهار داشت بسر و ر داد
بود شیر خان نام نهاده و بان اندیشه آنکه در بر خان زمان حمله او لوا زمان بر کیر خان
آنچه بیه لوا بود است و در آنگاه قلعه چونپور بکوشید و امرا آنکه لوا از حقیقت کار
آگاهی بخشیده بخبر اسکندر خان او زبک بر دو آن حدود بخبر شده و چند روز در تمرین
و اره و بناه شور بیه و با نصیر قرار آن بسته بعد از آن از مابین و خزانه حرکت نکرده داد کاشت
اقبال نور آفتاب و برکت دیار لودی آن تهور بر حال آن واقع است نزل گرفته در فرم از
آب جور ادهم جمعیت لشکر ریو با طراف و جوانب سور خیمه خان زمان نیز بر تیب سپاه کوچه
آنکه جنگ بی پس میدان قاعه کرم و بازار مدال او تو گرفت و بهادران جنگ آور تیغ و خنجر را کم
بلکه بر داد بخشه و تیر اندازان به تیر افکنده کوچه سپاه افغان لوا بر تیر باران کرده اوزن
چند برانی نیج بگذشت و بیشت نیوانی سپاه معاذ لوا نصرت رسید افغانان بهزیمت رفته
و غنیمت فراوان و فیلان مرولت دلاوران گرامی در آمد و نظفر و منصور و مفتح و ظفر و بازگشته

زنده بر نقد از خان زمان

الیغار فرمود لوا کیه نصرت کوکب
اکبرشاه بر ولایت مالوه

چون کشور فیروز را جهان فتح و فیروز بهره گشت ع قلمان لوا بهره غرور جهان مست و غرور حمله و از آن
جمله غنایم جهیز درگاه بدر شاه نیز از ارای جهانگشا بیوت بر جهان تقاضا نمود بدیار شرقه او کند

تاخت بدیوانگی نگرفتی اصلاح ملا ابراهیم خان و بسبب قتل مالوه ادهم را در آن روز هشت و چهار تنو
در اینجا ملا در اینجا نوشته بعد صادق خان خود به پناه شاه بناه رسانده و از حقیقت حال ادهم
خان مرحوم هست و این خبر بعد بر حکم تربیت لاجرم حضرت شاهنشاهی نعم خان خانخانان
و خواجه جهان و جمعی دیگر را بخدمت فرستاده که آن هست بخدمت جاه قرار و امان شاه لوز لروی بعد از ادهم
ادهم بنسبت ماه آنجا موافق ادزیکه شاه تو هم آن شاه خان بعد حضرت قرار نشین
اصلاح جانب تو کرده و خبر حضرت کاکره موکب با فیض معلوم را باز بعد از آن قصه
آنوار لوبنا از تعمیر نیز خود بوده است و آن جماعت از آنکه بوشاهی از آن روان نهضت
به تسخیر بنا دهلی و نیز موضع بیدر ادهم خان خود با تیشه قیم آن است بس قلعه و حصار جاه حاکم
قلعه رابین و در اندیشه بود سلامت خود را در ماعت داشته کلید قلعه بوقلیه که بنوازش خود فرزند
مغرور بود شاه بناه خالد نیز بوجه آن حسن حسین کرده است در پایان روز راه سازشت
و روز بهم ادهم داد ماه آنجا موافق سه شنبه بیست و هفتم شاه بهمان روز و کار رنگور نزد
فرمود از غرایب آنکه ادهم خان نیز در میان او روز بزم تسخیر قلعه کار کرده از سازنگور برخیز آمده بود
و چند روز بعد از حرکت موکب بوشاهی آن هست بعد اعتبار تهار نه پایان سرعت و تاب بود
در خیز خیلی نگذشت بجهت جمعی از لشکر ادهم خان از پی او را در آمده خبر موکب بوشاه
نزدیک نه بخیر از زمین کیا فرود آمده در بر خاک نهاده ادهم خان مرحوم بوشاه بکمین
جاه دیر در عجب است و این حال است چنین چند بوید آمد در شمشیر جال عالم او روز بهمین
خبر کوچه خود از آب نیز لفظ زمین ادب بوسید بوشاه بناه او نوازش کرده
ساعتی در آن مکان فرود آورده تا او اهالیت و دیگران نیز با دیر شاه بعد با دراک حضور نیز
لذت آگاه بوار بنده رسیده رنگور نهاد و در آن نهر منوبه در منزل ادهم خان تشریف فرما
ادزانی داشته ادهم خان در اطاعت بنده بوم از بوایم خبار و نقایس نیز از نظر آفرین
بگذرانید کنج خیلی بطلبش با ظاهر آن بیکان بوشاه بوازش کوتاه اقبال مکفی نیز اتحاد از
جمله لباس خاص خلعت بوده بعضی آن حضرت از آنکه راه رسیده بگذرانید آنها بوشاه بوقرب نمود ادهم
خان از مشاهده این حال بنظر سب هر شد و بعلوان پناه توسل هر جست آنقدر مرا بوشاه
نیک خصلتی بر بارگاه او بخشید و جهت او بوشه و جهت داد آن روز بر دکان حرم بوشاه بعقب باز
و آنکه تنها بر پشت با فانه ادهم خان نگه داشت ادهم خان دیگر نشسته و نیز آن بود اکرام

بعضی ملا ادهم خان

آن شب

آن شب آنحضرت بوقطر بر حرم خانه ادهم بنده بانه چند تعصا آنحضرت بگیر و خبر آن حضرت ادهم
را بر بیهه بکاره بر بستر راحت بخاطر و حفظ آنکه و صولت بوشاه شاه بناه داد و در آن تمام نگاه
بوجه بر کرم نگاه کرد روز دیگر ادهم خان با حرم بوشاه با مدد و حشت نزدیک ترتیب ادهم
ادهم خان نیز بر اهنمای آن کدبانو آن شب از خواب غفلت بیدار شده در آداب بندگی و لوازم خدمت
ادهم و وزیده هر هر از اموال و پیشکش و دلایل بر نوشتن و از زیاد در بوت آدم از نظر آفرین
بگذرانید بوشاه بخشنده هر کس بر حسب بنده بعضی او بوبد غایت فرمود حضار او نزد در سازنگور
توقف فرمود روز خرداد ششم خرداد ماه آنجا موافق شنبه هم رمضان ابارک بنده دار الخلافه
اکره موجب کرده در منزل اول در فرود آمد ادهم خان بیرا راه نوشته بود بخواه ادهم
با حرم از خدمتگذاران ماه در خدمت حرم سرا بعضی بر بعضی بر بیکدیگر در حاجت و همگام کنج حرم حلیه هر
خانه در ده او روز بوقار بخود از حرم خانه بزیاد در تازه از نظر بوشاه گذرانیده بود از اهمه بوشاه
گذرانیده آن حضرت در حین وقت بیکی منفعت این بخطر شیخ این کوار شیخ کوتر بوشاه
گشت خان ادهم امروز کوچ نکرد و کم تدکان بوعدت آن بس جمع به کاوش آمده هر روز
گرفته بود در هم آنکه بعد حفظ آنکه اگر آن عورت بوکفرت بعطف بادر نهاد از دو
بوبشت میقه نبود آن شیخ کنار بوکشته سر بریده بادر خدمت بوجهان اگر بنا از بوبشت
تا فل فرمود دیده انگشت با نیز بر سلاطین او روزگار از تیغ قبل کار و کوار و این تا فل
و اغماض بسبب لاز است بد اگر بدجرت مکافات دهنده کار بر بوشاه و بر بوشاه بادر سلطنت
بوارد نوار میقه و خیلی بوشاه جان بایه بود روزگار نفوذ زیاده قبر لاقت و اطاعت از تابعت
ظل نیز ظل غفلت نگشته بجهت در آن اراده است امر موکب بوشاه هر دو سازنگور را تشت
اعلی مالک بود به تقدیر آن شاهان شده و نوازش شهار بوشاه را از آن کوه و حضرت
مراجعت یافته و حضرت شاهنشاهی کوچ بر کوچ بر اراده اکره در نهاد و عقبی لاتیک بر جنگ
با تیغ بکر از بنده خود بر نامه بر راه بر آن بوشاه بر حضرت حضرت شاهنشاهی تا شرق آن
درنده غرنده بر بر شیر و فران دنظر آن بوازم و مرا آن مدکلی آمد و آن حضرت
خیر شکار بر آن درنده بی باک حمله در آورده بیک تیر بر بناه خشت و غریو از هاروب
بر خاست و این اول درنده بود بر بوشت آن بوشاه بوشاه و دیاد دران لشکر بنگه و
بگاه نی او با تیغ و تیر هلاک خشد و هم آوقت بود در عرض لاهور ماه خور مرتبه

نجا با اشرف خانی مخصوص نمود روز مهر و روز دیا دین بیست و سیم خرداد ماه الهی موافق بیست و نوزدهم
ماه رمضان سنه نهصد و هشتاد و هشت هجری دار الخلافه اگره نزول اجلال فرمود و مدت این توقف دو هفته از نمود

بیان قصه بیع و ساختن منبع

کفایت شاهنشاهی بر دوام باد

چنین بیان میکند که این بنده حقیر آن چند نفس نفیس بر جمهور توقف فرموده
راجع نفایس ملکت جز برای پادشاه دانشمند نباشد و لابد آن رافت و عطوفت
پادشاه و بادشاه ملک است که بر آن بنده در حقیقت در حکم بندگان بندند زیرا
امر خوش خوی بودن و خوش خوی بودن و خوش خوی بودن بندگان بسر نمیتوانند بلکه اغلب
اوقات برای صرفه حال و نفعت خویش خبر کذب آمیز و روایت فتنه انگیز طرح نموده در حضرت
پادشاه مورض میدارند تا بلا کردند و رحمی بمعصومی و بیدادی و بفرد و خسران جهت منافع و
فواید خود بدست حاصل کنند این بنده پادشاه مرحمت پناه جلال الدین اکبر شاه رحمت خویش
برای راحت دیگران چنان که آنچه در توانست بانتظام دادن نام بر دو خیر و فلاح خویش بوده از
رنج و تکلیف بر دوش و پاهیکر بایستذات امری پادشاهی در هزاران حصار آنچنین محفوظ و محدود
بانه این پادشاه دیگاه نیکو بلطف و مرحمت حضرت آکبر کلب ادات بطرز اصلاح شان
و بیان کرده بیکی نواز بر خرج آمده پیر مغز مود و از حقایق امر آگاه رده در انتظام نهاد آن
ابتدا منبع بجهت در قصبه بدرانه مرقد سلار مسعود غازی از اقتدای عساکر غزنویه مجموع در آنجا واقع است
مردم هندوستان را از مسافت از اطراف و جانب در فصل گرما گرمی و نذورات زادان
بآنجا میبرند و هم چنین عبر کثیر از دار الخلافه اگره در آن موعده پر فرح بنده چند شب در آنجا توقف
میوه از و عبر کثیر از اهل خلق داد باهل دار الخلافه اگره در آنجا از دهام می نمود محرر این کتاب
ابو الفضل یک روز از زبان آقای خود شهزاده فرمود بس دار الخلافه اگره این نکته
کرم مصوب بیشتر مرحمت قوم بطرز خاص از آنجا عبور افتاد و بر طرز دوره هنر قرار
تا شاه کرم ناگاه یک از اداره هنر موقت شد و بر بیکر نقشه فنی بر این امر مطلع شد بی تامل
در یک چشم هو کوانیده لوح دلاج نامه شد و بره خوش و بوضع غریب بیکر نمود و از آن طرز
خبر آمد و بنیز ان شده بسبب آن تغییر موقت خته با یکدیگر هم نقد این چنین چشم و دو چشم
بوبانش و نیز با هنگ از آن موکر بمقر سلطنت در آمد و آن طرز بود در هیچ طریقه بنیه

و بر جمهور دیگر

و بر جمهور دیگر و تعجب بر افزود مر بجهت و این پادشاه حضرت شاهنشاهی در دار الخلافه اگره هارد شد اگر
اوقات بتمام امور هندوستان و بجهت اهل حضرت و زاران مردم نافی و خاص دلتنگ بهاب
اسباب تغیر مالک و روز تعلق از طبقات خاتمان موضوع دهشه و خان عزیمت بدانسو مطوف گشت

بورش حضرت شاهنشاهی بطرف مالک
شرقیه و زمین بوی خاتمان در جهت بلاد الله

هر کس قدر نعمت بدانه هرگز بدولت نعمت با توجه و هر کس کام ذلت خواری از همین تکدر در پای دولت
از هر خود بیش تازد و چنین علی قلیخان در کتاب خان زمانی قصور است بتجاوت مهور غرور در سرکشی
و این صفت بود و بیاه پایان بود و روز فزونی است یه رفت خویش بنه است و خانه کم تر است و
با نخوت در رنج انگنده بخواب غفلت اندوخته و این کام نیز در پس عدل بود که نعمت سلطنت
سر آنکه بود و بیکشت غرور و غرور نمود کشت و تو یک شد از دار کار بخود بود
بنده حقیر خواه و همین نقش رفع این کار بیک بار آنچنان کار بر آن گشت و با آن مدد و هر بار در پای
او بود اگر خاتمان از این خواب غفلت و غرور بیدار شود و بدین نیک کرد بیدار آنکه گذشته او نظر
و موجب تا بیم در این نهال است هر حالت بیم و بیرون صفات بزرگان عذر جزیره و کاه
بخشیده است زیرا که آدمی سرشت و مشتاد بر سرشت است و اگر سعادت یار شود و بدبخت یاد
از آن بیمی و مرض مرض کند و علاج نکند تو کار او بر شده آنکه و مردم آن مرد و هم از
دست ظلم و ستم فلوص اقدم بجهت روز نهم پور چهارم مرداد ماه الهی موافق بیست و چهارم ذی القعده
نهصد و نهصد و هشتم قمری موکب پادشاه بر کنار بلد شرقیه از دار الخلافه اگره و سعید الدین احمد خان بکاشت
دار الخلافه اگره بمنزه و سم خان خانان و خواجه جهان و شیر بلدان و بارگاه در رکاب حضرت
نصاب کمر خدمت بر میان بسته و فرج عدو کالی مهر بخیم ظفر اثر شاه عبد الله خان اوزبک
و بهادر خان موکب لنگر برابر اقرار اطلبه پیش و پس رکاب مشوق بود و بمقول آمد و آداب عبودیت
بجا آورده تا آن روز بود و چهار کرده بود و منازل او در کار دیگر بود و آن واقع شد بعد بنگر
در بساط بخوابانده و فرج لشکر کان راه بر راه کیه در حضرت بر خرج نمود که راه و خرگاه بر آن شد
خان زمان و بهادر خان بادر خان بادر خان را از زمان غرور و بعد آشته بر تقدیر آن بنده بر تشنه نقاب آن
سایه بود از حضور فدویان بگذرانیده و از فیلان زمین جنده زنگ آن درگاه خطه آدم جلیت
زده خاک بارگاه جان پناه بوسیده حضرت شاهنشاهی اجازت گشته بنوشته دیده آنکه شد بنا

از همه این صفحه آخر
صفحه ۵۵ سوم نسخه کذا

خسروانه بر اقبال نخستین بر زبان بیوند بر گذشت و بحر بدیهه بانی نمای بر وفق ایزد آرات
در برابر خلق بیان بارگاه بیان و سپاه ارمیده بیدا است و از زبان او کوه چنین در خرمن
چیست و هم در این ثنا عبد المجید قطب خان بلوچ کرد هر از بازار آن برتر ابیه را تجدد زیاده اگر عزت
خان و بیرون نشان سوم با تکرار خواسته نه اگر شد بارگاه فرستد معاودت نیز اما نیز نوبهار بیات
در میان بعد از اجه در تقام نخوت با بیتکار و تجاعت باز کرده مدار اما کنی خود بر نکته و حضرت شاهزاده
مرا از آنکه سبب اوزد در هر دو کره آن است که آنکه چیست اگر کند و آن در برادر تا سر نزل
بنا بیت بایده رحمت معاودت یافته و موکب بوشهر و زهرت تو هم آنه بور ماه آنکه مراد
جمعه هفته هم در اجمع بهار نهم و نشست دهم قمر بر ابر الله فرا اگر نزول فرمود است این نوبتگاه
جای بعد از بر کند در او خوانان ماه الله را نیز بهار مراد اوا در ربیع الاول نهم و نشست دهم بهار
شمس الدین خان در منطقه اعظم قاری بیاز دست از خانه به تقدیر آن بهر منان کامیاب شد
شرایف تکیش تمرین نمود و الطاف عنایت دیانت و به تنظیم خام ملک دولت و سپاه و مال
بپرداخت ماهم آنکه از نیز هی آزاده شد چه خود بود کل الملک با تقلال بر نیز است نعم خان قاآن
نیز در خود لاداران رتبه و کالت بدیه نیست ملایت یافت با نکه با این بیک بار بر موجب شرع
حضرت با بر دانند و از اعاد دیگر فرو توقف نمود اما خیر مغلوب سوار نقش اماره فخر افزوده
شد نزد هم در این قلعه جاده بر اسپ سوار بود بدست اوه ولایت قاهره در آمد ها خیر
پر عول آواره گشت فتوحات از بهادران لشکر آن قلعه بر ما نیز شاهد در انگاه شن میکوشید
و خیر حضرت شاهزاده بر آصف خان بر بقیه آن قلعه نیز از فتوحات ولایت و ولایت و دولت عتبه نشسته
قلعه بر تعلیم نعم بارگاه جهان پناه امرا دیگر نوازش بیاز بانه مفتح گشت و حسن علی خان بر کمال
بحر است آن قلعه خان یافت علیم بلوچ در جلد فیلها شرع تیز گوتند رود مست و بذر و کوه
پیروزنت بیکد بعوه فیل بانان بر بر روزگار دراز در تربیت این کوشه فیل میکوشید و آن
وقت از جان و بیچ چشم بیوشند و بر آن حیوان با بهمار سوار شدند و بیک انگشت
چه رسی حضرت شاهزاده بیل بکار روز دو دیده جوکان در هر خرد دار الخلافه اگر بود بر آن بیل
جمعیت عین مست و طغیان آشوب سوار گوید و کار با نبود چه حرکت بنده کان بفرجه فرزان
با فیع بیکرد در علایت جهانبانی بدین مسرور دست بیک آنکه فهران بود دل در طبیدن افتاد و خیر
از همه ادنت مضطر بسته زبانه با نه از آنکه خان در صد رئیس بارگاه تو بر و آجد بود سوخته

تا مرکز آنکه نزد

تا مرکز آنکه نزد را از این مشغله بود که در جلوه را ملک ساخته بگذرد تا آنکه خان سر آبهر شتافت و خیر
صورت حال بر آن گونه یافت رشته صبوری از دست بداد و سر بر بنه جمعی و تبارک والله در آنکه
و لوکه و نور کسان از اطراف در این سلامتر ذات آدمی بود بدست بر جای آنکه حضرت شاهزاده
خیر این سوار از آنکه خان بود هر فرمود این چند بلکه از جهت اگر از این کار بر نگذرد نور کشتی
آنکه خود را از بلا رفع نیز تر آنکه آنکه نا هار دم فرو دست و شب بر دل بلا آنکه با کمال
قوت حال و تکلیف کار تقدیر دهشت تا آن فیل بر آن فیل غالب گشت و آن فیل در نیز نهاد
و فیل در زیر پا شکست بود بر فراز و نشیب جزا نکرده از بیم گریخته تا حمله و آن
فیل کز نزان راه در از به سوق بکنار دار خیر رسید و بر سر آن لوح عظیم جبر بر کشیده بعضه
آن فیل از سر انکه بر آن جبر گذشت آن فیل نیز هوش بر دل بر آن سوار بود بر لف
جبر آمد و آن کشتیها بر جبر از گران تک آن کوه بکار بر در آب بی در بر دشت دکار
بلد مراد و از در جانب جبر بلد زمان بر شکاه هوش بر در داد آب افکنده شد در بحر دنیا تا هر
آن فیل تمام جبر بود در بر ده آن امر آب رسیده در این حال ظاهر نمان تا میکرد خر
ضد یو زمان فیل بود هم با آن هم خرو با بلد همان بود کفاه بدست و آن فیل تک در جان
خود بود دکو و جان بود رفته بس آکه راقم این کتاب با در خلوت این از آنکه حضرت
شده است هم شنیده قدر است بر فیلها ست نخوار سوار میشویم با نکه از آن عمر فیلبان خود بود
کشته و دیه با نها جمعه بیست بلد کت جمعی بنده که بر آن است اگر دانسته قدر
بر خلاف رضای آنکه نهاده یا نفع در آنکه بهر از اخبار اوست کشیده هم آن فیل را
تمام که چه بود فیل خار خدا در بار است نمی توانم بود است و این بیشتر بند با لکاه دار
او قات شوری بود در خلوت و در حالت خلوت و در بزم و در رزم سر رشته خود را
از دست نمی نهاد و از خالق نمی غفلت نمی ورزید با مردمان عوام بر حالت حیرت و حرکت
فرو نگیرد هم بکونه بر تکمین مالک رقاب و مختار مملکت عظیم لکه ا خوهی تند هم اند علیم
و جهر و دایع مخصوص آنکه نگذارد و تقرب نمی تا زنگ و از بخشی مقام ملایت ارتقا می
متاز یاد و در بر سلطان جهان لازم ۱۲ در حفظ این ودایع و سر این فرزانه مراقب
و بکلیف عمل و بلا و دفع فتنه و فساد و رعایت عباد و بلاد موظف باشد تا در هر ایام
و کایر و از خطرات مسئولیت آنکه در در خاطر ولت تاب کند و هم در این بلا سوار

نماز پیشین، کامکار را بر آن علاقه کرده و ادهم خان بدرگاه آمد و میر محمد خان شروانی بر پایه تابک
مالوه روان گشت و خان اعظم بمالوه رفت و اعتماد خان بخشی از کار بخشی گری
و ترجمان حکم آن ولایت نمود و مالوه بوی میر محمد خان سپرده آمد و عزیمت بآستان بوس آورد
ادهم خان در کمال استعجال به تقبیل عتبه سلطنت و اقبال بخت دست و بوطیف پیش آنها رسید
و ذات اقدس پیش هر دو انگشت در نظم ملک و ملت مشغول بود و از خدا غافل نبود و کامروانی در سر
آرائی و دولت نوازی و دستگیری کمر از هر یک با هزاران غرور و بی خبری در مزاج حرمت
آمیز چنین هست نه بخود نمی فروختی بهوشیاری لیکن چنانکه باید بود در زمان کودکی که بدرس
علم اشتغال داشتم از مکتب بزکوار خود سبع رکعات و جامع کمالات بهور و معنوی بود زاویه
اختیار لکم بر هر دو بنا این بیچاره آگاه بجنب اوقات هم کنار بوار شدی و در طلب او در
بلوه و بازار شتافتی و با هر زنده پوش از خود کرو و سنا مرو قلندر و سایر خاکستانی و کوشه نشین
بعضی آشنائی محبت داشتی و آنکه در این بود از پیشانی این دیار و هم چنین با جمیع
هم بنیان سلسله علم و جاه و مدرسه و خانقاه بیاشنه آن مرحوم در سیر و در طلب حق بود
اگر از این جمله بکار می بود و از آنکه در اوقات ملازمت دریافته ام بگذارش آورم کلید معنوی
بر بر موکب بیشه بقصد کنار از دار افتاده اگر عزیمت فتحپور و تهیه داشت که یکی منوا
هر دو بر است در میان راه اگر و فتحپور آن حضرت بوعده اقدی جمعی از تنه بر این هند اتفاق
دل خرب در مفاخر و نقبه خواجه بزرگ خواجه معین الدین قرنی نموده در حضرت اعیر خفته و
آنحضرت و جلایل کمالات و خوارق عادات ایشان بر در مجلس کامکار مذکور شده بود
نخواهانه آن حضرت هر جا حق و حقیقت است نیاز است هر قدر خواجه در بطن اقدس جای گرفت
و این خواجه از آداب از هر دم سیستان است داد و بخش فرمودند و هر سه کز است چنین پاینده ساخ
رسید بدر بزرگوار حسن نام داشت و بنزعت و خلافت مشغول بود در کنه نشیع بود هم
جذبه تقوی زیاد و در کنار آمده و از بیانی نظر رهنمای خواجه بود در طلب در دل جاری
از قلقات بهوین جم کرده و بسر قند و بخارا و هرات و چند بیلم کی روز بر دو روز با
بخرسان تشریف و شنود نا یافت و در آن هر از توابع نیشابور است، در آخر شیخ عثمان
هارونی نامی داشت و دست ارادت بدامان خلاصش بزد و بیت بلاد و صحبت شیخ را
تاقه کشید و تفرد و غربتها میکرد و بسیار از بزرگان وقت بوسیله شیخ نجم الدین کبری

دیافت بجمله

مهورت خان بالوه

آمدن کامکار شاه بنزد خواجه معین الدین

دیافت بجمله در از اکابر سلسله چشتیه است بود و بطریق خواجه مودود چشتی مرید و ملحق بود با هم
ادهم مریدند و از آن پیش که سلطان مبارز الدین سام از غزنی بهندوستان بیاید از شیخ نور حضرت
یافته بهند آمد و در اجمیر نزول کرد و خوارق عادات بسیار از ایشان منقول است اما کرام خارق
عادت روشن تر از خلافت نفس بر دو اخواه بود و خواجه قطب الدین اوشی از مادر و پدر خلیفه
بیست و هم در ماه رجب در آنجا بغداد در مسجد امام ابو اللیث سمرقندی بحضور شیخ شهاب الدین
ثهروردی و شیخ اوحدی زنده بود خواجه معین الدین بهره داشت و شیخ فرید شکر گنج در
چین مدفون است مرید خواجه قطب الدین مذکور است و شیخ نظام اولیا مرید خود است
دست ارادت شیخ فرید هم بجمیع فخر قدس نظام است هر چه کار بر آب حق تشنه ساخت
در عین شکار گاه بصید معنوی مقیم گشت و هر چند از بیراه و نا آشنا که بود مرض گشت
مفتوح گشت و روز چهارم بهمنماه آن مواقع چهارشنبه هشتم جمادی الاولی قمری بعد دراز
تعرفان درگاه رفیع اجمیر نهاد و نیز کان اندوه بکولان حرم را از بیشه بی انوار کشت
خبر موضع کلاه و حمل موکب الاکوکب گشت جنتر خان هر از جمله شجاعان بود و بعض ریاضه
هر اجمه بدل بر بر کرده هم عظیم یافت و بوفور عقل و دیانت ممتاز و بهشت ضرب شایسته
آشکار و در دل کفور انور مرتفع گوهر مدتی است از سوی سلوک شرف الدین جهان مرزا
و حضرت لکهر در شاه جهان متعین است اگر بر توالطاف حرمت القاف بر حالت او التفات
و از خاک مذلت نیست بر شاه فرمایش پسندیده نمایان کند حضرت شاهنشاهی حضور بهمان خان
و خیر بکار کرده و در اجمه در ولایت کابک آن مهرات بنیان سر بود و جنتر موکب بیشه
در قصبه بکار رسید جنتر خان را بر پهل بیشه و خانش را کفور بهرات نمود
را از آن کوانیده حضرت شاهنشاهی یک بوطی لطف صید لکهر و بر بیشه قدر را جمه
بر افزود و اجمه از دیشه مهر است خود در زمان جاگران آن در آنجا و بعض رسیده
جنتر بزرگ خاه فوج عقت و دانش از حیثیت او در چشمان بود در سلک اکابر حرم سرای شاهی
جای بدید حضرت شاهنشاهی مطوف سوی او را جهت کلاه او بود از جای منزل جنتر خان
اجازت فرمود و رفت و بنام این نسبت بود از نزد و نیز در آن ایام یک از شکار حاصل جهت
خود مزور بود، را از دار ماره بود از زمان بیشه، که آن تم، قدم بنده گشت در سخت
خان شاه نظام را بر بیشه و از آن پس همگی آن شب ظلم و فتنه گشت و در طی این راه آدم

خان از عقب برسید و طی کید و نهار بیدار کوچ را کوچ را سار کرده بجیر رسید و زیارت مرقد امام ابوالوفا
بجا آورده و بر عتبه آنکه عجب فرمود جمع عرضه سان بهر محل و حول موکب شاه گاه بنشیند
راجه راجه هل حضرت خان بر آیین شاه بجرم برای پیشکش داد و حضرت شاه هر یک روز
در آنجا توقف فرمود آنگاه ایلغار کنان راه سپار گشته روز اسفندارمذ ماه آذر
موافق روز جمعه هشتم جمادی الاخر بدار الخلافه اکبر در آمد و جهان بر نوروز عول و جهان آبادان فرمود

ضمیر اسرار و ایفا بنمار پوشیده بتوفیقات یزدانی
و اقبال مصحف از زوال اهل مرتبه و ارتقا توکت کلمه بیانی
همایون خسروانی روحنا و روح العالمین فداه
کمر چاکر شاه لهان پناه عبادت کمر
در روز سه شنبه بیست و پنجم رجب
الاخر ربیع فرخنده فال
یک هزار و سیصد و
چهاردهم هجری
نبوی

صلی الله علیه و آله و سلم از تحریر حله اول کتاب مطلب شهر مظفر رفعت شد و از رمات تعلیمات
مکارم آیات شاه گاه کتاب لا مکان نامدار و الا تبار سایه رحمت پروردگار بر فرق اهل روزگار
خرم بهار روزگار خلد الله ملکه و سلطانه الی یوم القرار مدت تحریر این مجموعه هشت روز
و اگر گویند چنانکه این بنده حقیر از صرف اسباب آن خطی دیاد شد و نیز انقلابات روزگار جمال
و متوقع نگذاشت بهمان زیارت جمال آفتاب تمثال حضرت عشق بهار حصول بزرگان شفا
و بهجت و هیبت و رحمت است انتشاف و ابتهاج و استفاد و نشاط یافته و بیک نظر مرحمت
از جاودانی حاصل عشق تقویت روح در سایه ابواب فتوح و تمهید غوامض مسائل و امور دولت
روزگار افزای رجحان این فرمت بود اما مرا بطول مدت و حالت است بنا تمت آمد و بیک
مجموعات فنا و ادبی سایه خدا تحریر حله ثانی مشغول مقبول نظر افتاد همان خوان آن است و این
عالم پناه در قرون گذشته و اعوام نوازنده بر تخت سلطنت و ادبار و ادرنگ منت و اجلال
کامکار و لایزال و تمت اهل اسلام و در سایه دولت و تایید دولت آیتش مفتخر و حجته مال و ابو

بسم

بسم الله الرحمن الرحیم
دیباچه نسخه

آغاز سال هشتم الهی از مبدا اعلی
حضرت شاهنشاه نیز سال دهم از دور اول

چون سه ساعت و ده دقیقه از روز چهارشنبه پنجم اسفندارمذ که نشست خورشید جهان افروز
از برج حوت بکاخ حمل رایت بر افراخت و صفحه گیتی را از فر فروردین زمین آیین
رسید شد بهار بهار از خار برگشته و نوبهاران گلستان سر از خاک دمیده و سال نهم از سال
هشتم الهی آغاز شد و خرم روزگار بهار دمساز گشت پادشاه گیتی پناه لب طلعت
در نوشت و جهانیان را بنیاد و جهان دیگر داد و از جمله عواطف خسروانه دو دانه مروارید یتیم
حاصل شد و در حال گشت این بعوده خان قدر توانان شرف صدور یافت هم آنروز هم
از روی کمال تسلط و استیلا زنان و فرزندان و عیال و اقارب اهل مرتد و هر که بفرو خفته
از زمین بی کین کار اقدام نمودند و اگر خان اشد هر قدر که در هر نکالت و کشتند و تنبیه
و بیم و انذار نشد و نگشت یا بنداهل و عیال ایشان از صرمات افواج شاهی التفات شد و از تعلق
وقایع این ایام فتح قلعه رنتهنبور است و این حکایت چنان است هم در آن هنگام حضرت شاهنشاه
از اجمیر بموجب نیوتی مرزا شرف الدین حسین بفتح قلعه رنتهنبور و حصول یاری و همراه
فرمود و در آن هنگام آن قلعه در تصرف رای بالدیو بود از مدت حکام ولایت بندیان
بزرگ و اعتبار امتیاز داشت و اداره قلعه بکمال مردی از سرداران بزرگ در بوده
جمعی از مردم بسیار و سامان و موجود مرزا شرف الدین حسین از دار الخلافه اکبر با گروهی
از لشکریان مدد و نصرت روان گشت و اطراف قلعه را فرو گرفت اهل قلعه نقض شده چاره
از بهادران سپاه دلیر گرفته بر حصه و تیر خنده بر دروازه قلعه زدند ناگاه از مردم قلعه
جمعی بر فراز دیوار حصار بر آمده کنگره را بر سر رخته سر الیم و دهشت نعره سنگ و تیر تفنگ
بند خنده و رو فتح جوشان فرو نخند و از آن بوارها تن بهلاکت یافته و دو تن دیگر زخمدار
باز شدند مرزا شرف الدین صلاح در آن شب بدید در اندیشه مقام گرفته و از اطراف
قلعه نقبها زدند اهل قلعه ناگاه بر فرق حصه دست بوی زدند و قلعه باز شدند ناگاه
آن نقبها بطرف برج ریزند بر آن رسیده ناگاه از باروت بر حصه آتش نهند و آن جوا

فتح قلعه رنتهنبور

فرود آورده رخنهٔ عظیم در حصار در افتاد و از دهلوس جنگ در گرفت تا شام که هر از هر دو طرف
جنگ بلند گردید و آمدن خان آن رخنه را سد و رخنه‌ای روز جنگ بر بنا در آن قلعه جهت
جنگ نمایان گشت و بزرگان در آمد و قرار بر آن دادند که قلعه را بگذارند و بگذرند از زمانه‌ها از
سرداران خان آنجا دانست سوجنی و جنگ دیو دیوانه‌ها، زنده سوار از سمی در کنار بغی گذشت
صبح دلو قیم دشمن بعضی گفته بغی نفس شد نعره و بانگ رعد بوجه بی‌حد جهت
سحر پس کاتب او در زمانه و آن دیو بر غریو بکمال تهور و بر کمانت و جنگ در افکند
دهان رستم زال تازه کوه، در پای کار از آب بلند بر زمین رسید کوه بر بنا خنده
دیده پاره پاره شد و منظر و منصور باز شد و قلعه مرتبه تمامت آن قلعه بهر فرا داده
دولت در آمده در جریده ملک محدود انواع بدی و بیرداران فراهم بالدیو بوشید

جنگ بود نگر ما حضرت شاهی
بنفس نفیس خود بیاس بعد است

قصه سکیت در دار قرار عدیده و مردم مرز و مرز انگیزه فتنه فرو و خیز و تهور و بی‌پرهیز
و در حوالی دار الملک فراگره بعد و بیشتر طغیان و حال آن سال از شرارت و بی‌باکی آن مردم
سفاک گفتگو شد و شد خان اخلاص و قرب حضرت شاهی بعنوان کفار بی‌باک و اخلاص
بعد بنام برهمن بوسیله قراولان باقیه از ظلم و بیداد آن اشرار عرض رسانیده بی‌گناه بسر
سوگشته‌اند و بی‌بی اموال برانبارت بمثابه کهنه‌ها نادار کفار را بر این سر انبر مردم
تم باقیه بر قرار بدیده‌اند و غضب شده فرمود جمعی جمع در آید تا دیگر این مردم بانبار رسیده
بیتوم و بوقت بی‌گاه، بهمان مردم قدر و بدانسو آورده جمعی از سر بفرزند و بجا
روشن از بجوالی آنقلعه در آمد و آن جمع در تیر بدانه شده عرض رسانیده سرکشان بفرار
موکب بلند شاهی خبر یافته دار نهضت آنجمع شاه سعد و ترکه فرمان ملاحظه در تعاقب
شد قبه بهر تنگنای در بنا، بعد بشت بند تا نیز موضع کفار خبر یافته رسیم در تاراج و قرار
میر کفار رسیده عرض کفار بی‌اجل رسیم یکقدم کنگ در آمدن آن بلندی در افکنم بیرون
مقید رخنه بلوم بلند شاه کرمت بشت و باز از دور گذشت بحوالی موضع بدر بانگ
رسیده قراولان خبر آورده مردم آن موضع فرار کرده بنیان شاه آورده از حضرت شاهی
بمقتضای رأفت طبع بر آن مردم بام ملاحظه راه راست اندر انداز اهل جانی بر آوار

ساخته بجنگ در آمد

ساخته بجنگ در آمد مقرر چنان بعد در رنجهای کفار از دو از نبود تن در کار بعد بسته جهاد
نافرمان در دایره قتل در ملاحظه شاه نار بعد طرفه اسیار بعد از دو از دست تن هار بعد
در دست قبل نیز تعاقب بگیر رسید و جمعیت برگشتن از زنجیر بود تن بسر بود و جنگ در آمد
اما جنگ خان لشکر و بلندان بیرون اندک بعد کار بیش نیز دشت ناگاه بیشتر شاه گران شد
در از سوت اگر بر اوآت در اطراف در اثر جبر از زمین اکاب پناه در جنگ بگوشه فتنه
بجنته نم بیشتر بجنبه و آن فیل در آن سوار بعد بان موضع شاهان جنگ فیل آنجمع
در پیش اسپ بعد و در آمدن فیل سوار نبود فیل در عقب آن موضع بر اندر قرار زمان جنگ
شتابان شتیم در اینجا بر گذشت بخیر نبود فیل در تنگ زده راه دیگر و از در مردی جنبه زود نظر
در آمد بخیر رستم خان نیز بر آن گونه جنبه بوتن دست کاطرا گذشت در اینجا اوست فیل را تیر تو بر اینم
و آن بام تو بیک شیم در اینجا از اطراف تیر و جوب ماهر و مهیت ایزد محافظت تو موضع
بخیر تو بیک رسیم سلیم شد آن جنبه بوی مقدمات بعد در بلاقه باز از دشمن کشتن بگرفت
و بهر و است او تو از بام نیز افکنده و جمعی بار او بتاخت تا مرتبه خان سوار بنا نهد بعد در اینجا
آنا حضرت شاهی در فیل اندر حرکت و معتمد خان گفت جمعی از زمانه و خانان بیرون از افتاده
در اینجا وقت دست فیل بیشتر در کوه الی فرود آمد چنانکه آنکس از عقب آن حضرت بر فیل
بنشسته بعد بر بلند آن حضرت بعقود آن حضرت با کمال تهور و توانا دست فیل را از خاک
بر فرج آورده هر از است بدان شتافته در خان پناه بعد باز دانیم وقت بیکسان مقدمین کار
ظفر بسبب حضور مشهد کرامت بلکوت دهی در جهت بیچند در اینجا آنحضرت را تنگ کرده
کرده در دایره بلکوت دهی آب خود بر بنا و در بیان کوه حضرت شاهی توجه
بعد بنده و بشیر کشیده بتاخت تیغ بند جهت بشیر بر آن حلقه آهنین در دندان فیل را
آنگاه مربوط شاهنده بر فیل از هوا بشیر و نزاره در از آن آهن بر جست بر خشید و از کمال خشم
آنمرد را در هم کشیده با بهای هلاک جمعی در اینجا آنا پسر بنده اله از در تهمت اسفه
بر فیل بر شاه خبر شد و شهاد او را از تیغ در گرفته بنده و عطوف او را از گشتن کفار آنست
و بنیج بطرف دیگر در آورد جمعی از زمانه‌ها را سوی تحریر گردان بر از آنکه با تنگ دیوار فیل
سنگین را بسیار کوانده بهشت بیرون بر سر شهر رسیده و بر تیغ آنست و بر آن حضرت شاهی
و حرمت خداوند نیز کفایت کشت عادلان فوجدار بیرون و لشکر و تحسین کنان

ازانجا، خبر صفحه ۲۰۹ بعد گذارند

و بلکه از کوه کشیتا تجدید تعدد در حضرت شاه مرض دارم اکبر شاه تقاضا از او بر کشور عماد خان شرف ظاهر
نبود و در این حال آتا روان فریاد برکشید بادشاه مرد و این خبر بالان کما بر دید بیران بر دو
بانگ زد تر این مرد کجا نام بود است و آن بادشاه شاهزادگان بجهان خبر بود ایستاده و آن
دیوار و فرو انداخت و در آن موضع بود خبر بکر بود سوند و از آن برکت بی بانگ
جبر کشت در رسید مرد کرد هر دو رفته بود آن بود شد و لیکن بود شاه بقصد آنجا را بشکسته آتشی در دو
و آن سه تجان بود خان بلوک آنکه آوکند خدا بکه تو بیک بنور تن با آتش بود شد و آن قصه گفته

مورد تهنیت حضرت شاهنشاه بر ولادت
خان اعظم زنبک بود با نظام ولایت مالوه

چون اعظم خان نوکان خدیو زمان بدار الملک فرار نمود خبر رسید که باز بهادر در حدود دهار آمده
نفراهم آورده مردم مشغول است بر محمد خان هم حالت تهور و بی حشمتی بر عالم عقل و در اثر
غالب بود فوج آراسته و بی کمک در آمد و باز بهادر در هم شکسته اموال بلاد سیاه منصور
گردیده بر محمد خان از آنجا به تسخیر قلعه ماندو راه گرفته محاصره قلعه امتداد یافت و بعد از چند عرض
از دلیران سپاه بدستاویز کمند بر فراز قلعه برفتند و کار بر اهل قلعه دشوار و صحبت زنان را آمد
و غنایم فراوان بدست لشکریان آمده بر محمد خان از انتظام امور قلعه بر دهشت و بی تابی بلاد بود
عزیمت لشکر مختصر از زمین هم بقلعه ماندو محاصره معلوم شد خبر باز بهادر بر بیران بادشاه
و الخدمتی پاینده گردید بیران نیز اولاد در نهم بر محمد خان با بنور بوار بدانور را بسیار
سرد و از آب زبده عبور هم در شب مسافر بعد آب بر دو قلعه کوک دنیا بدست آورده
و از آنجا توجه بر آن بود شد در فاندیس حاکم نشین است جوهر از دکان بوازی رید کرده
بود بفرستاد جوهر بوشته دیگر آن بود را کند مرحمت کرده و صبح آن روز به راهنمود در
آمده آن شهر بزرگ بود تاراج لکه نقد و جنس فراوان بدست آورده بر آن دو قلعه امیر بود
نشسته بر محمد خان بموجب حکم وقت محاصره کرده در این هنگام خبر رسید که باز بهادر
با لشکر خاندیس تقویت شده جمعی مردم بر محمد خان غنایم فراوان بدست آورده پراکنده شده
بعضی اهل خبر بصورت نشست گفته فوجات عظیم نمودیم و فتح و فیروزی و کامیابی نمودیم
لیکن آن است جنگ بود بگذاریم و از آب زبده بگذریم و بلند تر رفته نفس آنجا بر آریم و بشاه
را تازه و فراهم کوانیم و در حق لشکر از آوریم بر محمد خان چنین گفتگو می یابد آنکه جنگ نمود

همراهان همه بر کشند و باز جنگ بار ثابت بلوزید بر بلوچ جلو بر محمد خان بود اکثر از زنگاه آمده
در یکجا جای توقف است چون کنار آب زبده رسیده شد بعد هر چند گفتند دیگر در آب شب
عبور لازم نیست نبود بیاده و اسب در آب افتاده اتفاقا قطار اشتر نیز در آب بگذشت و پهلو
بسیار نبود بر محمد خان تا بی راه اقامه جبر دید و تقویت رسیده بعضی بسیب تر نجات در آن بورها
از دیده بعضی بالاتر در برادلوس که غرق بود دیگر باز بهادر مالوه مستقر شد
بخبر این خبر اکبر شاه مرض کیفیت عبد الرحمان از یک بر تخت ولایت حکومت مالوه مامور
و خواجه میمی الدین احمد را کوتاه قلعه ممانع چنین برای انتظام امور خالصه و امور دارای باهم
گیر او همراه نعمت خان نیز بر امور نظم آن کار عبد الرحمان کم بلک کنار بند دو میمی خان نیز امور
خویش را ترتیب داده و آن کنار و این در اوایل سال بر کشند چون باز بهادر این خبر
بشنید تاب مقاومت نیاورده بگریز گاه عافیت رفت و لشکر اشتر بر جانب دیوی بود
مالوه در آمده و کرد هر از دنبال باز بهادر تا حد و جمعی از مردم شیر و بقدر سینه مرتبه نام از عزیز
عالم پناه آدم مشغول عواطف گشت و ولایت مالوه باز کی در قبضه تصرف او در ولایت در آمد
و عبد الرحمان اوزبک بهمرهنده بر تخت سلاطین مالوه بود بر اینکه حکومت بر تخت و بلاد در قرار
و جمعی آن مالک بر اکبر شاه تقدیم و میمی خان بر از انجام این امور بتاب خویش باز شد
و در این هنگام راجه لنبس زمین دار تندها از ولایت بنجاب در میان کوهستان پناه و تنبیه است
بر جانب بسود در تاخته و اموال و دواب و زوجه را حکم کمال غارت و بردن دیده اکثر بدنال
بود تاراج برد و جز آن ۵ و اقربیان او جا و ملک را بود جبر از اندر ضبط گشت خان کلان
و قطب الدین محمد خان بجمعی از مردم بنجاب تاخته و او تا دیه هم آواره ها ساخته
ای پسر را بنه تو در دل کفر ست شاهنشاه هر قصه شمول عاطفت و ملازم خدمت ساخت
و از وقایع از این آمدن الجی شاهنشاه بعزیز شاه لب حضور است با شاهنشاه ملک
ایران بر آن رشید باند مهمات خبر دیگر بدیدم عجب سمیع سوم کرام رسید بیک بیک معصوم
بیک بود در حضرت بهر سلطنت سلطنت نصیب و کالت نفاذ خدمت داشت به تعزیت
حضرت جهانبانی محمد بیک شاه و تهنیت جلوس حضرت شاهنشاه اکبر شاه بر مسند ولایت
بتقدیم رسانیده بدیدم و بهمان تاریخ و عراق و دو دمی مورد صوبه چنین بود شاه بعضی
بحوالی دار الخلافه رسید کرده هر از امرا از بک بتقبال استقبال نمود و او بود حضرت لاتی دو نزد

غزوه زنبک خان

آمدن شاه جهان

موافق فرمود آورده و مبلغ هزار روپیه ملک داده نوازش مقصد آن عراق بیگ را بجای برادر
اقامت چند روز نموده بعد از آن و بعد از خلعت راه یافتن، نهایت هزار و چهار تومان بهر خشم یافته
و پس از تبلیغ سلام خسرو بعنوان نامه شاهزاده و دلکوشه گشت نامه تعلق جدا گردیده بر
از نظر اکبر شاه بگذرانید حضرت شاهزاده بر اول روز انواع نوازشهای خاصه خصوصی فرمود

سیاست ادهم خان

بحکم پادشاه

ادهم پسر کوچک، هم آنکه دایه حضرت شاهزاده بود گاه بادی غرور در دماغ داشت و همه روز با
نهایت از لوازم صفات جانداری است جانب عقود خاص پسر و داد و در این غرور فتور
هر افتاد و بیک دستان داشت نمازگزار فتنه و فساد بیشتر گشت و در شب سلامت بود شبی
روز پنجم خرداد، الله موافق شنبه از ادهم رمضان الماک نعم خان و شمس الدین اتکه خان
و شهاب الدین احمد خان در عمارات ترش نشسته بودند، ناگاه ادهم خان با جمعی مردم بیخبر
بدیدار شدند و هر آن مجلسی به تعظیم برخاستند آتکه خان نیز قیام نمود ادهم خان بجز در آمده
خنجر بکشید و بجانب اتکه خان بردید و بعد زمان ضربی بهارت کهه و شمس از بیک خنجر کشیده نقش
کار بینه آن صدر نیک و الله جلالت کبار بود اتکه خان از کمال اضطراب بدروازه دولت
سرای پادشاه بشتافت و از دنبال او فدائیان تاخت و بشمشیر در دهن دولت خانه بیهده
ساختند غوغای عظیم در بارگاه سلطنت برخاست و وحشت غریب ظاهر شد ادهم خان از کمال
غرور بجرم آن پادشاه حضرت شاهزاده در قصر خواجه بخواب رفته آن دیوست بلاس
هفت قصر صعود نموده نعمت خواجه را در قصر مقفل نموده در شهر نبود در قصر را بر کشیده
پادشاه از این ماجرا بواز خواب برآمده از دیوار قصر سر برآورده پرسش فرمود یکی از ملازمان
کیفیت را معروض داشت و بآن خالد بی آگهی بارت نمود و این مقام یکی از ملازمان
شیر خاصه آنحضرت را بدستش بداد پادشاه روان شد چون منقول از آن صفدر بود در سر دو طرف
بیرون آمد، گاه آن شیر را بدید و همچو این بیم لاده از هم بعد آنکه، بود آن دیوانه بر
دست شاه بود کشته فاته بحرمت دکت نقش کنید و غور از سر دانند که مدعی عجب است
هر آن بود حرافت در باقیه تحریر نمایند پادشاه دست از شمشیر خود بشست دست خود از خنجر
بدر نهاد کشیده دست شمشیر او در از حشمت آنرا آهنگ شمشیر خود نمود آنحضرت چنان شتر را دیده

فرمود آورد

فرمود آورد مطلق نان بعلاوه بر سر برهنه در این حالت تن از ملازمان حضور دهند از کمال
فرمود چه اینقدر تماشا میکنید این دیوانه را بهنید و آنرا دو تن، جمعی بر او دلو کشته به بستند
آنگاه نان هم از بالای قصر بر تکه خندانده و آنچه بیاره ملاطفت خان نیز بفکند
چنین جانی، بود دست بر بازو بر موجا بالای آدم بر نکونی نعمت خانگه گردنی در بیشت
دستور بر بالین گشت و دست در حضرت شاهزاده خان بر در رسیده بود آنکه بر خبر
بعد زخم گرزی بر نشسته نعم خان نان و شهاب الدین احمد خان را نظر بعد از اهوال حشم
شاهزاده راه فرار گرفته و حضرت شاهزاده بر دوش حرم سرای نرفته بود هم، هم آنکه در
ادهم خان در این حالت بسیار بر افتاده بر سر شیده ادهم خان را از قد عمال بر زمین
و حضرت شاهزاده او بعقیده حشمه، در ادهم خبیث شد پسر خود را عقد می نهاد
پادشاه، بآن فرزانه زن و مواد هم آنکه پادشاه، او بقصاص فرمود آن قاعده
روزگار عرض کرد خوب کیدا، او بی نمود هم بر سر بر کشته اند در آنکه زنده از خانه
ادهم خان باید و آن صورت بر جادوی بکشت، هم آنکه بر سیه بحر قتی کشته گفت نان زخم
گرزی بر او است میگرینه ایم و آن اثر مشت حضرت شاهزاده بود در مرتبه اول، بر سینه
بود فبیا آن زن بدکت بر او بر است بمقتضای عقاب در دست حفظ آداب حضور آمدن نموده
و فرع نمود، در دنی بزاران زخم جان سان مجروح گردیده رنگ از روی بیخود و ذات
بر کشته فرزند او حضرت شاهزاده او بر تکلیف هم اجازت نمود و آن گفت، پاس او نفس
او بدبلی بر دند و آن مجذوب دنی بر شت انتقام دلنشین دعوه او زیر کنانه بی حضرت
آن عاقله، تام دیده بسوگواری نشست و مرضی در تزاید در آن گذرد در آنکه توال بر سر جان برفت
پادشاه از قصه ادا نمود بکلی نفس او بعد، بمشت بیت بدبلی فرآید و نفوذ قبر چند در
مشیت برفت و تمامت اعیان دارالملک دولت بلوازم تعزیت بوجه عمارتی عالی نیز بر آن
آن، در دلبر بر کشیدند در دارالملک خان اعظم آتکه خان و دعایت بازماندگان نمود توالی
خسروانه معمول شد و نیز فاتحه در مجلس نعم خان و شهاب الدین احمد خان و جمعی از خان
تفویض فرمود حضرت شاهزاده انتظام

ملک خان است بر پادشاه خان

بر از قصه ادهم خان و غول بعد از آن نوبت به برادر آن آزدم مستعد اهل مشهد در کلیه غول

مثل تصویر است

تا بر صفحه بعد بگذارند

سزاول و در دمنه بقاء بعد رسید از بدایت این بحر ذلت و تیب نک نگاه لان بعیج
دولت پیوست و از عهد اعتماد خان خانان برابر بود و این بنده جان بود و آنکه مقصد شغل
مکتوب بعد در انجام مقاصد خویش کوشیده کنجا و ذخیره از بهر خویش بسیار مرآمده و بیع در
تغیر و تغیر خزانه دولت اندیشه نکرده و حضرت شاهنشاه هیچ روزگار اهم حرم را از قوت
نگذشت در بهم پوش میکوشید و بنظام امور نمی‌پرداخت و تا نفس مجمل بر قرار نمی‌شد و بوقت دیگر
محول میداشت در این ایام اینچه واقعه وقوع یافت اسباب دولتی را اقوی و خواهان ملک
ملک خواهی را مسبب گشت نظر روضات شریفه مجد فاضل خوانند بکنوات نظام آنکه
در انتظام امور خزانه بدانست و در انجام آن با مطالب بوجهی پرداختند و دقایق عمل
در آن ایام بود یاد و بنظام اعتماد خان خاصی جمع خالصات بحر بود بعد مستقل
داشت و آغاز این کار در اواخر این سال بود اعتماد خان بحسن کفایت و لطف درایت
مردمان خاین را در رعیت و اهل امانت و دیانت را بخوبت و در ترتیب امور خزانه
و اسباب سلطنت و بنیاد دولت و نیروی سپاه بدولت بدایع قوانین و غرایب احکام پدید
گشت و اعتماد خان کفایت و هم در این سال نعم خان خانان در امور مملکت و کفالت
هشت سوار خان در دکن عشق مالکه تا بدادا و دولت نیز در رفته ادهم خان تهمتاز و نیز در
طمع آنکه بملکی جزا و باید در هیچ امری دخیل نبود جانب فرار گرفته تا کفایت تقویت عشق
خان با مستقل گذرانیدن در نمی‌داد و آنکه از دار الفتوح فرار نمود دانش کوه سی گرفت
این خبر با اکبر شاه رسید و حق نمک و فرمودگی بر جود و بزلید و هر چند رعایت فرصت
عفو کنند اموال و اسباب او و نیز باید داشت مسموع نگشت و در هیچ اکر کفایت بر جوانی نیز
ملک است اگر باید اموال او را از دنیا بایم فرستاد اتفاق عبور نعم خان و دیگر خان
و بیع نعم بعد یکی گرفتن محبوس اقبال بحالت و حشت در ناصیه این بدیم بود بعد
و بعد رعیت که از هر دو در آن دار الجهاد این خبر آگاه شد نعم خان بجانب خود بر آورد
خبر از نیز بگوشید و تمام عزت و احترام در حضرت خود بارگاه بوده در آورد با لطف خواهی
و مناصب سابقه مفوض و برقرار نمود و هم در این سال تغیر در دفتر موسیقی و صوت و عمل
کیانه از کار رعیت بر کار بوده کشیده حضار شد و آن اجره تغیر تو بود بود و بر داد
تحف بسیار و چند خیل مرد و جواهر گرانبها بر آورد و در آن حضرت مقام و رفت عالی

چه اکبر شاه

چه اکبر شاه در دقایق موسیقی از اهتمام نفات و شبیه‌ها وجه از خاصه مردمنه آنکه از هر سو

آغاز سال هشتم الهی از جلوس بکار

یعنی سال آبان از روز اول

مبارز انقضاء شرعت و سی و هشت دقیقه از روز پنجشنبه بتوجیه سال نهصد و بیست
مجبر خورشید جهان افروز در برج حمل کوکب سال صفحه عالم بود از روی تو تیز اعظم و ظهور موکب بهار
طراوت دیگر و نضارت دیگر پدیدار شد و تا عادت روزگار تفاخر تا دی نمود از گشت
نهادیار کامکار اکبر شاه جشن عید رجب و اکابر و اعیان بود از نشاط مراد شاه نمود
و در هنگام این سال بعدت مال ملک بیه در دفتر سی مالکی محروسه ثبت گشت و شرح
این دهان چنین است ادهم خواجه عبد المجید دیوان بود نظام الملک آصف خان ممتاز و حاجب سیف
و قلم و قرطاس و علم بود کارکرده بود و دیگر و بیع بود یکی کرده مقرر داشت بغداد
آن اندیشه که ادهم ملک بیه بود تغیر فرد آورد و در انجمن از راه آن مورد ملک بیه بود
بام ادهم دو قبه طاعت و خراج گذاران مالکی محروسه اندر آن دفاتر نشان بود در آنکه بانیه
بدرگاه عالم پناه فرستاد و انجمد آن نقیبی از جند هوشمند گشت و آنکه جنگ گشت جهنمان
گران عنان سامان روان شد و انجمد نیز با غازی خان و دلیر انبوه از دم افغان و دیگران سپاه
شدند از دیگر کوکب و سقله کار زار غالی کرده دیران جنگجو در نگاه بود آنکه و
غبار میان بود همان بعد جز الله مرجهنمان فیروز گشت و غازی خان تورانی با سپاه دلیر
و کرد از آن تقدیر بیاندر و هر انجمد شد و از هم گسسته بقلعه نمود تو از تیز قلعه
آن ولایت بود با بنده و غنیمت و افر نصیب عساکر نصرت تا تر گشت و از آن پس شد
یکی را با بار بنده و سان خان عنایت و آمان صادر گشت و ادهم انجمد بود بر نهاد گذاشته جهنمان سوی جهت نیز

بیان مور شدن نعم خان خانان

بعبوب کابلستان و دیگر وقایع

در این ایام مرض گشت و با امور کابل بسبب به اهتمام خان و چه حکیم والده میرزا حکیم
از کابل بر فرا آورده کنند اهتمام شاهنشاه نعم خان سوار ایشان میرزا حکیم برادر خود فرمود کابل
و بیان این دهان چنان است ادهم فضیلت برادر نعم خان از حکومت برادرزاده اغزی خان بر نعم خان
پیوسته در تا بسر و تعب بود غزی خان کشته از کم پوشی و تر بایست با بعض نوجوان ناحیه ادهم بر تیز

فرار نعم خان از آن

آمدن نعم خان بدرگاه

آفات این انبار جنس است نیز دهی رفتند آنکه قضیه یک با جماعتی از همراهان علی بیگ بود با خوشی شد در
ادای پیشکش و ماه آلتی بیگم غنی خان تبغ تیغ شده بود بی شعور آورد که در حصار بود از
غنی خان سبب داد با مردم خود در برابر دروازه دیده آمده بر پشته سیاه شدند بسیار و کارزار شیر و شمشیر
و امرا بود بنام کشته و توزک بیشتر بگفته است انبا موجود اکثر مردم از کشتگان آمده بود آن
را کرد طلب شعور است بشرح راه جهان پناه راه ساری بدطور عیار شو معلوم نیز و فکان کشته الی عشق شود
غنی خان نامدار بلال آباد در نهاده و تمام اسباب و اموال شو در آنجا غارت کند و این دیدن کامیابی از قولک
خان بود هر غنی خان از صم دانشی بعو خود زیان بیکران داشته و به تیره و آزار کن روز نهاد از جمله
قولک خان قوی بود و از دلاوران نامدار و متوان درگاه با فیض پادشاه بعو و بنی گناه کرده بود بعد از کرد
در بنه کشید و شفاعت بعضی خیر خواهان او بود را لکوا، قولک خان بسبب این دلت بوضع با خاطر
هر یکی او تور بعو اقبال بیگی او نشست، خان شده و قدر غنی خان از آنجا هر شده بزم شراب جشن
قولک خان شده منظر وقت بعو با بعضی کن و نوکران خود نیم شب بر دو تاخت و او با بکشود سر و آنجا خان
در بنه کشید و از آنجا چشم کامیابی با خوشی متفق شده با تیغ کرفتن کامیابی آمد قضیه یک و میرزا ابو الفتح
و مردم قدر دانشمند مع برکه نزد خیر الله حسن کامیابی بود قولک خان و الکذار لکه صلح نعمه و غنی خان بشر آنجا
آمد آن جهان بود نادیده الکشته بعو کثیر بود و رکه قولک خان با کن خود در درگاه کیتر پناه
نماند و در یکی از کمر با آب غور بند به کامیابی بود با دست و جنگ در بیست و چهار از مردم قولک خان
بقدر سیه نوشته بود و در جان بود بعد غنی خان کامیاب کامیابی بازی دولت قدر و قبال و دراز لکه
تا کاهی میرزا محمد حکیم با تفاق قضیه یک و میرزا ابو الفتح بوضع ادکر بسته و غنی خان از بد تفرج و غنی
شده سبب دره لیز بار بعد ابو الفتح بیک دیگر ان فرصت یافته میرزا محمد حکیم بود الدر دروازه آهنین
بعد اوار نقاره و نفیر بند گشت غنی خان سر ایم لکوره با بعد در امر بیشتر آنجا جنی آن عامید بدرا و جاده
سعد و شده بزاران انده و حسرت هر از مال و سامان و مملکت کا بلستان بر کنده اند و سامان
او را آنو و ماه و چک بیگم به تمشیت تمام کامیابی بود قضیه یک بود بوکالت میرزا محمد حکیم مقرر است
و ابو الفتح به نیابت مدبر مکنه آنجا و جنی چون نیز از راه خود و بنیش در دراه هر و فرو نمرد بعضه و در
کار میرزا محمد حکیم و جا کرار او قرار لکه داله او تو رانی مفده نا و در قصد ابو الفتح بهر تا کوه
شر او بود بر فانه طلب لکه در هر کاهی در حصن دیوانه نه هر سوی لقد لکه بعد بجیب منقد شر بایه
بر دکی آدم بانک نوشتو نوشی عذر نی بعضی کیفیت سرایه او بود هم نوز کشت جبر بر کنده و کارزار تمام نصف

در سرحد بود هم نه جد شو از بادر جهار بکنه نه بود بعضی قضیه یک از کمال خطر اموال خود را با لکه
آنیک فراز نمود جبر از بلدان میرزا محمد حکیم از دنیا بی باخته و تقبه بهی در آمد و باه خشد و شاه
و لم اکر کفته جات کامیابی لکه بود از کمال بی دانش شو بود عدل اشاره خان نامید و حیدره تم خان کوه را
نصب خان کانه براد و خوجه خاص ملک خواجه را فلاس خان لقب نهاده القاب بدو شو ی کامران
خود مدینه علما مر نمود بمراز چهار ماه چک بیگم قصد غدر و مکر او بود بسته با هر حشمت و حیدر
ه تم کوه بر شو بوکالت میرزا به تمشیت تمامت کامیابی مین نمود چون این خبر بدر بار کیتر ادا موست
نعم خان شو به اتالیق میرزا محمد حکیم کامیابی بود و جمعی بود در بیکا لکه نعم خان لقب کامیابی رعیت بر دست
و بیلال آباد رسید و در تنگ منعوت بهرا نی بعد نمی نهاد از آنسوی بیگم این خبر شنید کامیابی کشت
اکر خانه خان با میر تکلین بر سر و برادر زاده اش اتالیق خواهر کشته بود بیک او بر فتح تو یم اکر نعمت
یا دیم خوب در کنه هر کاه جان پناه اکر نعم اتمه با نیم چنین نعم خان بده غلامان رسید خبر آمد عبد الرحمن
بیلال آباد آمد در هنگام آنجا نشسته است بجا صره آنجا اکر لکه در این آنجا از رسید میرزا محمد حکیم
و لکه کامیابی خبر دیده و با چون بیک در آمد و تن چند از هر طرف بقدر سیه جمعی از مردم او بر مدد
ملحق شد و نعم خان شکست یافته اموال و اسباب تاراج رفت، یزید بیک از تعمیر نعم خان
بر لکه هر تو بر سر لکه نکه از جنس دفعه شو بود همراه بعو بود رسید و نعم خان خود در مرار لکه
جا بر لکه عرضه بیان کرد شان لکه هر اقرار بعد بتبه منیه نوادم همه کر بکه منظر رحمت اوه تا کرد
تقصیرات خود شو باک حشمت و بیه تقبیل آنان شو چنین از عموم بکنت قرار عنیت بلی بر نمی نهم دنیا
آنکه دیدم و اکر از بنده بود اس حضرت تقوه امید دارم هر چنین بی ساز در زیر راه که چند کاه در کاب
هر چه کر مملکت تقوه ساسان لکه توانم تر فی زمین بود دعا حضرت مرتبت تعقیب را مت
چنین هر کرا سابق او بود و اکر از دهم بیان کیوان تشنی حضرت نعم خان شهزادان و
شاکر دار او بود شتم آنکه اداخر نهضه و مقدم حرب بیکاه پادشاه جهان پناه ظفر و شمول
الطاف متنهی بیش و در این لام پادشاه شیر شکار بعد بعد الفکر لوازم و در بعث
شیر دلیر شکار شیر بیخ شیر بود خم تر و تفنگ بیک انداخته و یک پادشاه شیر افکن بود تو
زنده بر دشت و باعث حیرت فراوان کشت دیگر برا بها دران از آن در آمدند و در بهمن ایام شکار
بعضی رسیده از دیار زر هند و ستان رسم شده از زیر طبقات و دار معابد بجهت اسباب عادت
و تقریبات مرآنیدکام آن سرزمین بقدر حالت ثروت بعض یکه نه پادشاه کشتی شاه آن سلطنت را

انتقال کردن ابو الفتح

در سر کرد با بعضی بخشیدند و نعمت چنانچه بردم بر عیت در هند امید گاه اینجا آن زر دادن چیز
از اهل و آهن و سنگ تفرقه اند خشی نا تعمه و نشان نارض مند حضرت نیوان است آنکه را ایشی
بر آن قادر کردند و از شکر الله تا دار الخلافه اگر نیک و زد بیاید نیاید حضور نیز متفق شد نه
لکن جز حکیم الملک و میر عبد اکبر و کمال خان هر اهل نتوانست نمود دیگران از اقتضی بانه نه

فتح ولایت گکران بدست
لشکر نصرت اثر شاه

هر سلطانی از سلاطین جهان بخیر نیت بر چراغ روم عدالت بنده و قدر زحمت امن نیت بلند و
با آسایش رعیت دار امن و نوبت و تقویت ملت و ترویج شریعت غایت بورز و زیادتی تا بیه فه
و کار ارباب مانی ب مان آنکه بر دام عمر و اقبال در دولت و اجلالش مولیه و دولت او زد شکار
خوار و در نخوا انی بر بخصرت و فرزند بر نوار نه آنچه تمنا نتی نمود نه بهره او ساز و آنچه
نیان او ثمار نه نصیب خواهان نه هوا ابواب فتوح بر دو بر کشاید و بر نیروی حق و حوش نوله
و بعد از سر غیبت بالی دهد و آنچه پندار بواب تفرق بسته و آنچه بخواهد بر آورد و ابواب کار ارباب
بسی دو نوار بر هوار نه در بهار ملکت و فیض سلطنتش زیادت بخشد چنانکه بسا حضرت و حضرت
دیگران لکن اما اگر این جلد بلکس بر آنچه نیز سلوکس و روزگار سهد تیر باب تقوت تنکوس نشو
و چنین حضرت اکبر بادشاه پیوسته کثرت خاقه در ماه تو کمال و بنی آداب حسنه توسل داشت فایق
عادتی بر تو که هر اد بر مرتبه نیز و به تسخیر ممالک جهانی کامیاب بکرد و نه چنانکه در این بلاد تسخیر ملک
گکران در میان دیار بنیه و بهت در تقریب جلب واقع است و سلاطین پیشین هندوستان با لشکرهای
لکن از فتحی عاجز مانده اند بحسن نیت و رویت این پادشاه صورت گرفت و این کفایت
جهان است در چنانکه لوس لکه بیشه دم از در تحواهی بنی دنه تمام کار ما کار بآن ملک و دیار الفت
نیز معذور و اگر هر از نزد کمال آنجماعت لوازم خدمت و اطاعت سمو انشد اما نه شاه قدر دان بایان
خدمتی و نوبتر از سلطان آدم نظور موسته بعد بنی جلبه تر ان نیشد و حسن سیر سلطنت بکلیس این
پادشاه و ذکاه آرایی گردید کمال خان بتقضای سعت خدمت و فلوص ارادت او در خدمت
درگاه آورده بلطف بادشاهی و جاگیر ان لایق ماهی و در دفتر خان زمان نیز خدمات نمایان کرد
چنانکه بر زبان بادشاه گذشت کمال خان خدمت تهور سوی رای آمد و آنچه وقت عاطفت باستیم
مقصد رو داشت بنی کامیاب فتح کمال خان بعرض رسانیده مستعد آنکه خدمت مورد نی مورد غم فرمی

بگرفت بنی بزرگ

بگرفت بنی بزرگ و کیفیت این کفایت چنان است که سلطان سارنگ پسر خان جنگ بر خانه
بایان بود آخر الامر او و پسر کمال خان بوست اند سارنگ بعد تقوی او کمال خان بود قبله او ایر
مجوس نعمت اما بر تخت آن ملک قدرت نیافت و چنین شر خان ملک بر پسر سلیمان زنوان خان
نقب نعمه از بادوت بنیانت و اتفی در زد قوت بادوت آن خانه بر بازوانان از جاب
بر او آمد بهوا بود و قطعه بر اکنده چنین و کمال خان در آن میان بود نیوان بهانی از نیز آب
محفوظ رحمت و در ملک او کار داشت اتفی نزد سلیمان خان چنین حرات انیوز بود
از زور عقد گرفته فلوس نعمه و از آنوقت سلطان آدم عم او در ولایت سیوه استید مطلق
یافته کمال خان روزگار نی کامیر و چنین در این هنگام شرح دارد است خود بر عرض و
و موطن قدیم بود مستوی از نقر سلطنت خان ع و ولایت گکران آنکه سلطان سارنگ
در تصرف خود داشت و اکنون سلطان آدم دانسته حمت نهنه یک قسمت سلطان آدم دیگر
بخشی بر کمال خان داشته باشد و آن امرا در ایام بهار دیده شد نیز مطاعه صدر داشت
هر اگر سلطان آدم در این قسم طاعت نورزد افواج قاهره از ایام بان ولایت آنچه
گرانی باز دهند کمال خان حزم و شهر دار از دیار رهبر ملت بدار بر بنی بسا امرا عظام
بر طبق فان قدر نظام بسلطان آدم تبع کند سلطان آدم و پسر اکثر نیز هم مقصد قلعه
امور بود بسر از طاعت بجیده بعذر ای پسند متمسک شد نه امرا از فرط حیا این
و همان بر بعض آن رسیده نیز بگیر با کاه عنایت تو آن صور شهر بنگذر در مرتبه اول سر
با نقیه نیاد بعد آنکه اگر نیز از ولایت خود با برادر نقم بگذشت نیز بر از آن ادا شد
و گرنه او بقدر دیگر تمامت آن ولایت بر کمال خان گذارند چنین سلطان آدم از کوه ادبیت
انحراف جست افواج قاهره جنبش کرد بولایت گکران در آمد آدم از در و حالت بدر افتاد
با نیمه در حوالی ملاد مخیم عظیم در هوست مردم گکران تجمع خلق مردم و بلدت بر ادر
اما سلطان به تایدات آسمانی جبه آمد نزد آمد دم و حشر نزد دو نه مرتبه گفته و نجوا است
نیوان جهانی فتح بزرگ نمایان ع و سلطان آدم دیگر آمد و پسر کمال کشیر گرفت
او سوی شیر گکه بود زنده و جمله ولایت گکران در تسخیر بیک از فاتحان هندوستان نیامده
بهمت مردم قید و خطبه تسخیر در آمد و بر حسب فان هند و زمان تمامت آن ولایت را کمال خان
ملک در آن سرزمین مستقل و کلی ساخته و سلطان آدم و پسر خود بر باد بسر و باز گشته کمال خان

سلطان آدم بود یعنی همیشه از قید زندگی بست و همه در این راه خود را بر همین نهاد و خود را
و از بزرگان او روزگار دیگر میرزا شرف الدین حسین در پیشگاه تکاور داد از حضرت و بیان بود
حضرت شاهزاده میرزا شرف الدین از آنکه او را از جمله تکاور او بود بسیار ادب و در خدمت
بود را بهر شیخ بجا آورد از الفاظ رسید نه بر حسب فرمان اکثر امرا و ارکان بسیار بر شد و
تو یک بهار رسید نه فرمان نفس نفیس به پیشواز باد و خواهد بود با چنین وقت داخرام و او
آنکه کفه و فاز کم از ترتیب هم و بکارم شاهزاده یوم در دیگر قوانین سعی گشت دو نهم
اراده از نفایس تهمتاسب از فطرت اکثری بخدمت و این بود بسر و تا در حضرت سلطنت کامیاب بیضه
ا از عراب امور این بود میرزا شرف الدین حسین بود هم در افکنی از کار بر خاست و در ماه
بیزید و جالدت ناشد بد با غش کالکه در بیت و یوم هد ماه آلم موافق سه شنبه نهم صفر جاره
توبات ناهواب از آن خود بالکه تاب گرفته بیت اجمیر و ناکوره کاری او تقریر جهت
و کلمه شرح صفت با این قصه گشت حضرت شاهزاده این کردار بیمار استغفار و تو جرخ جهت و دنی
و پیشانی دماغ چیزی معلوم نشد مگر بر زبان هر نوع بیان میکرد ا ارادهٔ ترتیب ادب
از نیز اشیم ا و حلقه تنگ امر تاب بر داشت آن یاور در نود از هم افت و عار جو بر حقیقت
او گرفته آمد آنگاه را این نکته از دو قصه بر نیز در حین تا یک پیروا بهر در القدر و لنصب خانه
مفتح رشته و با کبر شرف الدین حسین بود غایت لکه جو از امرا درگاه در ماه رادیا النوس
مور شد و فکان لکه او اکبر شرف الدین از افعال و زیر جهان گشت متعالی مهتر بود لکه هش
فرستد و کرنه نزار لکه او عود کار نهند فرخ کشر سلطان بد النوس بسیار شد نه میرزا شرف الدین
حسین فرصت اظهار فتنه نیافته تا کبر قلعه اجمیر بود به ترخان دیوانه ا از معتمدان او بود رده
بکانب جا بود ا در الطرف او هم بر فت و منتظر فرصت نشست دیگر بان نمود حسین اجمیر رسیده آن
قلعه بود محاصره کفته تا راه فرار ساخته شتر و نه ترخان دیوانه ما قلعه نه سکی آمد و حسین
قلیان قلعه بر دم معتمد خود هم شتر بر فت شرف الدین حسین میرزا راه فرار سکی کرفته از ملک
محروسه بر فت و رخصت آن ولایت از غبار کدورتی صاف کشیده قلعه میرته ا از مکلمه تیغ قلعه
آن بست نیز بدست حسین قلیان افتاد بر حسب فکان به طمال پر دند و تا هنگ شتر قلعه جوده بود
ا اسوار ترتیب قلعه آن ملک است ادر آوازه و این قلعه تسخیر کاه را ال الدیوم از اعاظم
را ا بر بند و تا کاه و سپاه و ملک و دکان بر تر و ثبات بود و چنین زمان بشد بر سر حد بیس

جان نقش او

از نیز صفحه ۱۵۱ را بیفکند آنرا

ذوالرتبت شرف الدین

فتح قلعه میرته

هر نقش او گشت بهمه بزرگ فرصت خان قلعه هوار مفتوح گشت در ام را بر بزرگ ال الدیو
و فهل کتر گاه بود شهر کوره از آنجا بر آن کیوان نشان و رفته آمد ریاست و فتح پادشاهان
جهان بود از وزیر مخته تیره در میان شاه و حیث و سپاه و الهم کوره ساخت ریاضی ملک و دست بود
از وزیر تست کلک کفایتش طراوت بخشد کزیر نیست لمه آرا را هم از آرض و یوزمان بر آن
علاقه ها مسند دلالت دیوان بود بکلوی وزیر ا خیر آرا هم و عابد و بلد در ا بحسن
در پیش آرا هش در پس و عده این فتاب ا خواجه مظفر ع تیر نه که فت عقل و ورز ا بر ال
و فرزانه و لطف کایت و حسن ا نت و نیز نیت نماز بود اقدر داد و بود کلک مظفر خانه
و حاجه وزارت دیوان کل اخصاص هم کفار دیوان بود حوی زینت کرفت و آن خواجه تیر ک
شر این بود بزرگ را کمه است و در توفیر خلاد و توقیر اهل و تکثیر اموال خزانه و تیر بلاد
و تربیه بلاد و ترتیب سپاه و تنظیم امور سفید و سیاه مراجعه دده تی جلد کفارت و قهر اد
از وزارت ا ادت بود و بود و تی هست در دست دار ال سیف و قلم گشت و خواجه مظفر
خان از ملازمان بیرام خان بود و او بر فتنه و بدر کاه همان ا بود تا بنده بهر دم کاه نظر
در ا بود حاضر او در دلا عهده آن است کفار ا بادشاه آکاه ا هر چه تا ا بود بی تکاه قهر
نفر بود ا با خدمات ا بادتحول نبود انوک انوک پایه قدر ا هم و بنیاد رتبه بلند پایه ا بنا بد لیکه

آمدن شاه ابو المعالی را دیگر
دانکیز حرفه کون و تباه شدن

چنین شیت نیوانی ا و تفاخ عظمی علاقه چه ا لطاف خفته غیبت بود ا قبی بود ذلیل و نیک
ذا انی بود عزیز نیز دو تن ا بود بست خوش بود طه بلد کت در افکند و دی تان بد
بدست دکر بکوه سلامت کشت نه چنین کمه از بنی حق کاهی شاه شاه ابو المعالی ا بر جنب
با ظر و خاد نهاد امراج هشت و کاه کاه بقدر فتنه و فساد مر کشت تا بر اصلاح حال
بکه مظلمه بود ا و در این اوقات با بزاد نهان ا با جواب بمالک محروسه ا در نهار و در بلوکات
با نکیز فتنه جار لکه و از آنجا بطرف اکره و دیگر ا در نهار و در حالبور ا میرزا شرف الدین
حسین ا مطرود کاه بود هم چند ع و از دلد و دران او سعد تن با خود همراه کفته او دی جو در ا
عید حسین قلیان و سایر امرا عظام جار دیگر شد ا بسیار ع کنج در آنجا محل توقف یافته بی بنه
ا نزول با حشت قوم خان از جانب بدر ع حشت خان در آنجا فکران بود شاه ابو المعالی

نظلمه
ذوالرتبت
حاجه

آمدم بخواب بغیر باحث دقیم خان عارفرار برخود برنهاد و میر کیسو عامل خالصه کرکهای شاه
ابو المعالی از دیوه خزانه چند بر بلت آدمه نهاد و نیز عادت کهنه و از آنطرف چنین قلیخان
خبر آمده ایشان بود نهست حمل بود تا حرب بود و حی فطلت نهند معلوم شد شاه ابو المعالی
بطرف نارنول شتافته است با تنور راه گرفته وفا نزاده که برادر ابو المعالی را شاه ملوند نشی
میخواند و از هر یکی خود برادر برادر مرشت و تیکر خدمت شاه ابو المعالی چنین در دو سال بود نهست
فراگرد دیران سیاه از دنبال لا بعود و طریق طریق در شتر از زیر و از هجت او مرد نهد بست ایشان
درآمد و چهرا بخارگان بی نیز ابو المعالی بشتافته تنش از حرام زاد که بود بیست و چیز ملکت ابو المعالی
در میان دو شتافی نخوش شده مقطوعه بجهت چنین ریزه از کی چنین حمت و جنگ دانه شد از امور
شاه احمد بیک و هنگر بیک بود مرد بلم تا جهر از خاقان بقدر رسیده نوبتی تمول شد
و شاه ابو المعالی تا بدرنگ نیاورده بهر بور تا جدی و دیگر راه نیافت و بکار او نه او بگرد دوی
آنا موکب چرخ بر دو الدار هلاقه و از زنگی رسیده از رسیده شاه ابو المعالی خبر و جهر کرد بر شاه

حرکت موکب اکبر شاهی بجانب
دار الملک دهلی و مفتوح کردن

چنین بر موقوع تمار عوالت تمار از عنوان تمار اهتمام حال مردم بلدان و دیار و دریا فتی مرزان
و عیار کبر و صغار بود در این هنگام از فتنه شاه ابو المعالی معروض و نفاق بیاکان کاشته شد
روز همان بیست و هشتم در ماه آلهی مرداد شنبه بیست و پنجم جمادی الاولی موکب نصرت کوکب بجانب دار الملک
دهلی روان و بیست و پنجم ماه آن شهر داد لکه شاه ابو المعالی از سلوت بلوچ تیر تمار بیان
درنگ نیافته کلاه فرار لکه و از آنگاه انبوه جان هر کس بود و لشکر کاه بکار مرس و زنهار خواست
بکه فرار نا نفقت نرفته و قدر ایام عیشت بنهند و سکر سلامت بکذارند در این اوقات بدیدن شاه
کامیاب و دو دهلی توقف داشت از بهمن ماه آلهی مرداد شنبه بیست و هشتم جمادی الاولی بزیارت مرقد شیخ نظام
اولیا تشرف یافته در انجام سلطنت چهار سور لهر رسید تهوک بدوشنام آنکه مرد در تیر تمار نهضت
بفکند چنانکه تیر ریک و جب در انگشت آستین عاریکی غیر از نهاد طرفان نهاست جمعی آن کی نهار
تا خدمت پادشاه آگاه فرمود مرا فرمود او از بیم در کذرانند تا داخل از خلوص خاطر اولی سلوک
امر تهم داد و بیاره با اکثر شاه کشتیها در دقت روزگار تو بیاشت باد و نیز بهوشتر را
بر آورند و از نکاه بر شده نهم نیز موجود از تخت جنان کان بر دشت مرا از بیش خبر نا دشته

منکر نیز اند چشم بیهمه چنین زخم دست کمو بات دوزیده بدستور سابق و بیشتر از راه برد
ابجر است ایزد بر کار کرتیقو دختر خواجه خان و حکیم عین الملک در دادار آن جهت کار مذهب
آنکار رحمه چنانکه در یک بیشه بیاد اثر بر کار غارت از غزا بود بهمه پادشاه ملوک کنوه
نام بود و در آن روز در این قصه و مرسه اد کار عدل و حشمت در دوران نایان بود و هنوز از این قصه
خبر نارسیده بود آگاهی هفت تا هشت روز از خوردن و آب میده باز نشسته بود اگر چه پادشاه حال
نکفته است در از آن تیر آنکه خبر از اسفار شود اما از آن پس هر چند معلوم نداشت از غلامان پدر
ترفه الدین حسین و فاش حقی فولاد بعد دکاهر را کهبد فرار کرد او نیز بکار ماموری حشمت
مع القصه حضرت شهنشاهی یازدهم بهمن ماه آلهی موافق جمعه هشتم جمادی الآخر در جلالت اندوز از آنجا
در هیچ بهمن ماه آلهی موافق یکشنبه نهم جمادی الآخر و الشعر فلاوت کوه در دهلی شد و حرم زمو

آنی زمان نهم از طلوع پنجم
تعیین سال آذر از دی و اول

چنین نه رحمت و بیست و هشت دقیقه از شب بیست و هشتم آن احب بیان نهم و بیست و یکم جمادی
بر کذشت خورشید خاور در شکاه جمعه نوشت صفحه جهان از نقش بهار لاله زار و از عدل
فصل ایام کلهای بدیع نمودار کشت و دهها روحت مزاج مکارم آثار و طلوع لام ایام
مردم هوا از صغار و کبار جزم و دار و فرار لکه بیشه دریا دل خان کوه و در تمام مالک هندوستان جز نیز
موقوف که و از کرنی ایزد و هر منبع آن بیشه نام بنزد و هر در این بیشه شاه ابو المعالی از آن کیا از
مالک هندوستان و طرف حوضه و هر شاه و یک یکم و در نزد حکیم پیر بوده بیشه مردم که بیشه بیشه سنو
با بر نیز در نهد حشمت و جاه آمده ام از بدو دنیا نا بنا آمده ام آن خود نه در امور کاهد کیا نیز
تمشیت مر بیشه در کار او دنیا این حضرت مقوت که کفته شاه ابو المعالی از ملک شکرام نزد
جاش و فا کذار شفقت و سلطان کاشتر آن سلسله هوند نهد از نزد آن است در او عزیز و کوس
در انظار کن محرم و فاش کوانیده حقیقه نوشته بیشه مرزا محمد حکیم است و نزد و نیز نهاد این قاعده
از خود نهاده بر و شو در و حمد بخشد پس شاه ابو المعالی را بدفع جارت پادشاه کهاند آنچه فخر نزد یکم
نزد کفته چنانکه ابو المعالی بر این نقد دست و از صلح دیم یکم در تا دست و جمعی مردم فتنه
دار کفته چنانکه چنانکه نهضت تا ماه جوچک یکم زنده است تنها اعتقاد در امور ملک بدست نخواهد بود
تبرا آن است در مرزا عزیز حکیم نوشته است بعد خواهش و نادر بی مبالغه در بلاد عشت تو در آوازه

لاجرم آن نکوهیده سیاه بر تن بسر آن کرد بدست و زنی بو نطلب بشت و چون سلیم بیگ بخدمت آن
ادر آمد، و چک بیگ چنین گفت بود بدست در فاتر بر رهی ان بر بیت ابو المعالی باقی آن
تن در بو گشته بیگ بود بشاه ترا بنده دانیم قصه در اداطر فرود بنیاد، الا آن مواقی او بطوله
شبان بطور موت آگاه میرزا محمد حکیم بود از میان خود بالا بر فرا آورده در دیوانخانه بطور جلال
و مردم در اسرار میرزا ناصر آمده و او زیر حیدر قاسم که وزیر و دیگر تیمارات بعد باد خاص
ملک و بعضی بکر بود تقدیر بر خود ادر محمد قاسم بود زیر لوکه حمد از امرا اتفاق کرده را ابو المعالی بود تعلق
آورده عبد سرت این خبر بدو گذشت ابو المعالی آمد جنگ بعضی کشیده از طرف تقول بر و ابو المعالی
غلبه کرد آن مردم بود از قلعه بر خیز کرد این وقت تاریک شب نمود از کوه تفرق شد و هر یک بجانب
برفته هر چه بر ادر حیدر قاسم از بندگان بشد بر بند خان که کشته میرزا سلیمان بود جز بالا میرزا سلیمان
در اسرار آنجا حکومت کابلستان داشت با لشکر بخان او در تور او کوه شاه ابو المعالی نیز از بدخوی
میرزا محمد حکیم بود با خود تفق حمله لشکر بجدی و بر عرب بسادی و در سر پل آب غور با تلاقی نشست
چنین لشکر بخان بادو و صفوف جنگ آراسته و کوه بر از مردم ابو المعالی با چنین اقبال بشاه
بدخشان بیارزت در آمد نزد شاه ابو المعالی بود از سپاه کابل بسیاری چنین بود آن و چنین غنیمت شاه
کابل بود بنیه میرزا محمد حکیم بود در آن کوه و در برابر میرزا سلیمان نصب کرده بلکه نشست و خود بیاران رفت
بدخشان برفت و در چنین هنگام مردم میرزا محمد حکیم وقت و غنیمت برده ملوب میرزا گرفته با آب
زدند و خود بر میرزا سلیمان رسانند بخرسپاه کابل این حال بدید نیز بجهد برآکنده کرده هر کدام بکابل
برفته دار آن طرف جنگ ابو المعالی باز آمد و مهورت حال بود بدست از کمه حیرت خراب جنگ
بکدام نشست و نگ فرار بود بدست بر خشیان از دیانی نشان نمده دیگر بر حمله میرزا سلیمان
آوقه میرزا سلیمان شد و خرم کوه بامیرزا محمد حکیم کابل در آمد و پس از دو روز آن نابسامان بود
با بند و زنجیر تمیز محمد حکیم بفرمود میرزا محمد حکیم کان کرد آن رشت خلف بود در روز آدینه در دفعه
خرداد ماه الا آن مواقی عید اضحی الدارک بود بجنبه طاقات بر دار کشیده قصاص نفسه تعبیر
بچشم دیدیم در گذرگاه هر زد مرغ بیان مور که راه هنوز از چه منقار بر نبرد چشم
هر مرغ بیند آمد گار او شد چه بد کرد سالی این زاد آن شد هر چه بر طبیعت بود طاقات
در آن جنگ هم کلیش بکشند زبر عجز و زار نفوت مر بند کانی کاب با نزاد بعد نشست
چنین میرزا سلیمان از نیم امیر بر دهشت بر بهام کابل نظر انداخت و چنین خود از بخشان کابل او که میرزا

محمد حکیم

محمد حکیم تدبیر نمود و اکثر اقوالات بود در جا کرد مردم بخشان تقرر چنین بهم علاوه از میان امرای
کابل بود بوکالت میرزا محمد حکیم متعلق که بیک بدخشان باکشت و خود را مالک کابل نیز بشت

فتح ولایت کره بحکم بهمت خواجه
عبد المجید اصفهانی و حقیقت آن حال

خواجه عبد المجید اگر چه حسب بود و از طبقه امرای عظیم بشمار میرفت اما بزرگی و بلاد شاه
کابل از و بظهور پیوسته ترکی حیران شد بر خیمه بندگی امیر ولایت کره بوقوع کره و تفصیل این
عجل آنکه دره که بنده سان ملک است آنرا کوه و انه کوه بر خیار آید شش فرسخ و کوه دار اگر و بسیار
بسیار نزد و بتر محل آنجا بر خیمه مرتفع بر زبان و دنیا بر خیز از مشرق آن ولایت متصل
بر تن بود است در اهل ولایت بجا کرده است و مرتبه بر این اتصال دانسته و از نفاذ قصبه بود بلوه
جای و این ولایت بر کوه گشته نه ملک است و مشتمل بر حصنها و قلعها و قصبات بوده و خانه کشته
بقعه مرغوب و قریه در این ولایت بیم از آنکه کرسه شهر است بزرگ و کشته نام موضع بود و این کشته
مشهور و دراز همین آن بار قلعه بود که است و چنین راجه و حکمران داده و مردم جنگ آوری بیشتر باشند
از تهاز ظهور دولت بهم تکوین بیکسی نیز نبین داشته بود در این وقات که آنجا ولایت نیز را
مقطع حصه از نه بر کاد تر نام و مشهور بر آنند و حضرت راجه ایشان بود در این ولایت شاه رت بهشت از نه
باند بر و ثابت و دنیا بود بنیه و صیه بر تمام آنرا بین حکمران چنانکه گفته از بهشت دسه تبور موضع آنکه ان
در آنجا فرد داشت و بدیه بر عقل و بر نیک ثابت بنور سوار در جنگ همراه و بیخ و هنر فرد بر نیکو
خزانه را بر زمین بر کیک آورده و فن تیر و تفنگ و کشتن افکنده بود است و بیخ و داد و عدت جنان بود
و اکثر آنجا بر شهر بنوا بنده آب نمود در تا دلو به تفنگ شاه کوه در بزم و رزم اندر بیت نادر بنیر شاه
بود در حضرت بود شاه بر بالی عت نمود بیخ اقتضای نیز بود کشتوانیان بان کشر و بیخ داد و
بود از چنین همایه بر چنین نظم بود و چنان بطور عدیم از بلخ امور مملکت آگاه شد و گاه گاه بان حوالی
و صدود دست بود می نمود و در این بر فلک بود شد مولت خصال بود بنور سواره و گوهر بیر بزم تیر
کرنیه بهم کشته امرای آن حوالی نیز با او بیرون آمده بان خبر الله اکثر بود شد و هر بود و از بیان
سبز و ولایت او بود سیر زاند از نوز بیغرد و دلی را اند بر بود و اکثر او بار خطاب و صلاح و بین تفرق
بنده افزوده از باطه کی تو در نیز را نداز کاه غرور و بیخ عت با جا بر نزل بشتند و بیخ بن بر در
کشته و این وقت و نور تن باد نیز آگاه بشورت بود لهوان در حقیقت و کوه بهام بیکس بود و اشان بنو

هرچند و نظر و هول اکثر نشست آهنگان چنین طلوع بر آن صورت از حال او خبر نشست و با پای سر
فرو گرفت تا گاهی از زانو خبر شد و از زبان او شناخت لاغر بخشود تن مردم اکثر که کوتاه
انجمن نبود آنکه نبرد و چنین دان مردمانه جنگ بر تن بار است دهان و منفرد فرد نشست در این
رزم بداد و بزرگی نکشت در میانه بوشه و گرد هر از طرفی بقتل رسیده و بسیار تن از مردم خلق کشته
شد و زانو غیر لکه و از دنبال کرگهان بجنگ چنین روز بتر رسید همان ملک فرو بشوب الحدیث
و گفت غالب چنین است امشب چون بریم یاد دانا بیاریم و آهم بجار شوم و گرنه آهنگان چنین صبح دو
اینجا گروه را بیاورد و گرد و اینجا گاه نمود از دشوار تعدی بران سپاه در اینجا نخ نهاد تا نه و چنین
صبح نخواند محبت بنوشت و آهنگان با تو بگانه باید و سر گروه و تمام لکه و کشور بود که در آورد در
باز بعقد جنگ بر فیل نامزد خواهد شد هنگام آیین صفوف بر دخته خلاف است بود که جاد در مقام
نگه باز داشته آهم بکار شد و چنین کار از تر و تفاوت کلمه است بنجود و نیز در آن آغاز راه هر سپاه در آن
مردانه رزم با لب حمله و دیگر دلیران نیز جنگ نبود و تا سه روز بازار کار از طور گرم بود و از خبر
تحریر بروی است در چنین کار بسیار آن تنم دارج چنین دانند بدانست مردم فرد بود کشته او و از رزمگاه
بمکان آهم در آورد بر چنین جان کنه محمد بر آکنده شده و افزون از سپاه تن در غنا ای در خبر است او
هیچ دو تنگ نرفت و تنگ میکوشید تا گاه تیر بر شقه آهنی نشست از رو جراحت بر کشید و بفکند اما
چنان بر فرنیاد و تفاوت آن تیر بر کرگوش رسید و بدست هست خود بر کشید و بهوش بقعه و چنین
اگر باد آرام از جمله امور او شجاعت تا بزرگ نشست این نیز در وقت توجه از آن بود او در
مو بکار باد امروز بان روز است مغلوب جنگ شده ام باد مغلوب نمون و تنگ کشود بدست خلاف
در آیم حق تنگ بگذارد و چنین خنجر آبدار کار زبان گفت چگونه نقد زه من کنون جراحت حد رسیده در آن
اگر آنجا بر این قید مواد کار بر سپاه است دارم را از این تنگ خنگی کوه نوان بدانستم بر شهر
و چنین عارض نمی میسند و خنجر کشیده نوبه بلاک جمله جهت نیز دانه دار او جنگ نشسته تا الملک
رسیده و چنین فتح بزرگ ادهم و مهور فیل باغتام تا گلمور بست او دی است چهار و چنان ملک
وسیع و عظیم و جریده ملک محروسه اندرش و اینجا را نه تا قلعه ها است تا گرانه و آهنگان بر از دهه
در تعلیم و تا که او بود آنکه از درهم و دینار و لآلی و دیگر اشیا هوا و دوده نیز و قرار آگنده بود و بر
از خرگاه آنکه بود در آن قلعه تنگ داشت و در دیگر آدم باز کار آن قلعه مفتوح شد و نیز
امر و اموال بود نهاد و حرم او در موطن لکه بود خست تا بدست بگانه تقدیر عجب اینکه در از چاه او در لکه

در آن موطن

در آن موطن آتش در افکنده بود و خرمن فکر فراهم نداده بود چون خبر در او بر گذشته تن زده بر آمده که پو
بزرگ مال الی آن گشته در هر تن که ظاهر اند و آنکه بر از زنگ او بهتر کفر است شاهی بود و چنین
آن قلعه مفتوح طلاء و نوی و از ملوک و غیر ملوک در مرتع الدست و جواهر و لآلی و یاقوت و لعل و
تیمار مرصع و تکلف و صور تمار حیوانات و عجیبه از زر جمشید و دیگر نفایس و جهان آنچه بدست آورده
از مقدار حد بیرون بود و از جمله ذخایر و آهنگان بدست که بود مقصد دیگر بعد از آن ملاء و دیگر آنچه
نفیسه بر فسانه زر قدر تا بود اما آهنگان او از نیز ذخایر و نیم و اند تو غرور فرو گرفت و چنین از آنچه را
بر گاه جان پاه تمام نگه کرد است فیل از آن بر از قید او بود ستاده بود و بدان ملک است کرده و آنکه
بنفقت نشست و حضرت تا هر بنی جهنه کرانه نشست، زمان فتنه فان زنان سپاه بخانه خنگر مطور کرد در

طبیان خواهد معظم و ظلوم و ظلمات

ناتمه او و تا بهر او زگاه در دار او

خداوند جهان بطور جهد در خور تسلی بیان جهد کرد کار با ساتر بیت پادشاهان کامران نیز
در سایه جهان پیه با جمله اهالی ملکت او در مقام اهدی عیار فی ایران دست در تمام نظام عدل و رفع ظلم از
مظلوم و رعایت حقوق اهل اتفاق عزیز تر بر فرزند خود و ذلت تر نیز بنده تند کیان کارد حکم
فرزند خود که بود بلند در صدور عدل و دهاء میان دانا و نیز راه نشیند، در حفظ و دوام و ذات حضرت
خالق ابرار بطور رفاه زیاده از زبر بین روز جزا داد بر دنیا آنکه در دو کم هر کس و دانه بر صفوف
این بجز دیگر و در بام تو صد قرار کوش بر کرد پیش باش تکلف بار بر خود سر بر خود بر بهان طور
صد طبی عالم بزرگ و حضار نهاد امور الهی نیز خطر ابرات بیجه حضرت شاهنشاه در ایوان عدالت
واقعه دار جهد بی دیگر رشته بسته میشد و اهل معظم و والده بلند مرتبه نسبت برادر و مردمان مرکز
بایدر تا بیت حالات نفاذ مسوای و مانع و دافع در بیان بنا چنانکه در زمان پادشاهی شاه
شیخ ظل هر کوه و فرزند و اهل رشد بر بخت و بلا بدر فرد که بقاعت بیران بزرگ و مجمان مصدر چنین
گشت هند آنکه هر چه حرص لکه بسفر گاه نزد بیت و ترار است بر ترار است بنوقه بهند و تان باید و نیز حرکات با بهار
از در آنکه ارث و در مرتبه اول در اخلاق اهل است او دانکه علاوه ارث بعید نسبت باید حرکه خاص باشد
بر حرکات، پسندیده و از آن بنوقه آنکه بیبی فاطمه و حرم کرار بر حرکه هر اعتبار و دشت روز عادت او در
در آمد از زهره آغاز و خرمو و در آن خواهد بست و میشه او و آنکه او کند و اندیشه تا هر او دانکه نور بایی کرد
نو و اهل اتبه او و تلف مرتبه حضرت شاهنشاه بر قدمت خود تسلی و تقدم لکه فرمود اکنون که کیان بسیار

محل تصویر است

بیتم بوسیت فطر تو از راه خانه خواجه عبور میدهم بخیر بر راه بستند بدان کلمه کشتی دختر نزد پادشاه
از راه حرکت کشتی از آب بعبور هم چند تن تیر افتد و خواجه بعد از رسیدن سپاه خبر کند آن بدبخت
خشمناک گشت و گفت نزدیک و بحرم برای فرمان اول که زهره آغاز پرفرآمده مشغول پوشیدن جامه تازه بود
خواجه با خنجر کشیده تا خشت و آن بیچاره بر پاشاه حمله و سر از دیگر پیکر فرا آورده آن خنجر خون آلود بلند جست
و زهر برآورده بود و بگوشه و زنگار از دیگر جسم خود پادشاه عوالت پناه آن خنجر را بدر مدروی سر
بدید و آن دیوانه تیر جامه که دست بر قبضه تیغ بدید و خواجه را دید و دست بر قبضه تیر
داری اگر حرکت در خانه بر زنده به پرواز آید و فرمان او بگیرند و زنجیر بهاند دیگر از مردم بحرکت
در وقت خواجه تیر بر پیکر بنوشته بود پادشاه بفرات بهشت تعلق هم خان خود بزن در
ساعت هزار تشنی بیفکند چنانکه آن خانه بر آنکه بارزه فرا از عروق کفر فرو ریزان بود
آنگاه از خواجه پرسید قرآن زده که او را چه بر تیر آن بدبخت بیان بسیار بود و بزبان برگشاد آنکه
بضرب کلک و شمشیر خانه او را کشته بود پادشاه سوخم دز کشته بود مولانا ادوم هوای بدبخت و نشت
بدر سرد شد دست و کوبان بسته در آب غرق کند و آن خواجه دیوانه بر تیر بر چند در آب غوطه بیاند
مدت جانی نمه از هزار لوک نمر ایستاد و بار آزار فطر آنکه نزد کان دیگر از آن تمام میرد هر چند
بفرمان روحانی میرفت در این غوطه دریا بلاک میشوی از کشت جانی جانی بر بعلی او بعلیه
کوال ارید جون نمه در آن حبس برض جون در آنکه نشت و هم در این سال مع قلعه خانه پنج خان
تبت منقور کید و این دهان خان است رفع خان و برادر حسن خان با جمع کثیر و ولایت بسیار و بعد از
حال لوم زمان جهان دست تصرف در آورد بر سلیمان لوم او از خان نام داشت سر در نزد
سر بسوی آمد بود چه هان پناه جهان بیدار خان بوزنه در ضمن آن حکمران بخارا لوم بطار
نیز که مرکز و خطبه نام اکبر چه مرانه پیدا دار و شمال دانه لیس الیه با خانه بوسته کرده مرا از
بمردم افغان جنگ بکردند و تشنه تا راجا و ذار ابد بزه بقعه بود چه هان را بان نصرت بقه
جهر از خانان لوبلک و موال و فیلان الیه لو غارت کرد خانه زمان فرزندان پادشاه لوزنگا
باز نگاه نیز دهم و این سال سید احمد میر مرتضی از بسط علامه جهانه و دار علم مقوال بنقوا بهو نصرت پادشاه بوست

حرکت پادشاه کشکار خان و ابنوار
بطرف عبد الرحمن و مظفر بازستان

آخر صفحه سوم عقیده از

چنین بود که آگاه آگاه کفا بعنوان کشکار رهسپار گشت تا از تفاوت امور نمونه که موجب وطن کمه در این

یام مرض

از ابتدای این صفحه تا آخر صفحه دوم سفید گذارند

یام مرض ادوم مرحبا الرحمان از بک در لوه سر بسوی بر آورده است لاجرم کفار دین بود آوند
نصه روز بهرام سیم تره الکر مواجی اوز شبیه بیت بکم زنی بعد در موسم فیلها در زمین در آن
خود مرافکنده بطرف نزد و سر بشهار فیدر الو حرکت فرمود و در والی آن قلعه دو آوه بلاد
آنان بوجنه لاحرت کوه و طنابها در داشت سوار و نیز رسید ۵ این کوه بیرال بود و بیشه جاها
آنمردم بود فیلها رام امر فرمود هر چه فیدر و حش بنگرند فیل رام بوجنان از دنبالی تازند
هر وحش دست و پا کند آنگاه فیلبان فیدر رام ایل از دهانه بیکر طناب بیکر کرده فیدر ایل و
آنسر بوبکوه فیدر و حش افکنده مضبوط حشد رنبد آورند و فیلبان فیلها خود را بر آنند و آن وحش
کشان کشان بسر زنند آنگاه هر روز بطور عادت تهویل وحش تقویت کیرند و علف بدو افاده تا هر
بود بر اثر نمود و بنوکه تدریج رامش نهند بجهه آنمردم بان دستور برفته و تنها اکبر شاه بیرانند و آن
بشه بر زیاد و ده فیل از رهان شاه از دنبالی چنان تافته و خسته و مانده هر چه بفیدر اکبر
بسته و نعم خان خانان در این شکارگاه حاضر شد و در آن روز نه فیل نر و ماده گرفتار دو در هام
در آن بیشه بر بخر و خطر رهسپر شدند در آخر از دکله فیل نعوا از تعدد از بیشتر بود پادشاه متوجه
گشت و فیلان هم تا مجموع فیلها بود بیشه بود رفت رانده بر بیکسو در حش بسته و بر بیکسو حند
تن دیدبان کشته و طنابها از اره و کلم کنده و در آن بیشه هر کرد یکی برفته بعد فرمان دنبال
کشتن از دو بر ابر حرکت بود چه فوج کلم اکبر شاه بر آن کشت بصرت نشست و از دیگر شاهان
طولی فرمود فرمان از فرط نادانی تا حاسر شبستن فرمود و در آن امیر حمزه بیک نوکر تیری بر حضه
در این تا خدمه حلقه فیل طناب بسر از اره بر بیشه بر فرار بر فان شتاب برفته و آن فیلها
وحش بموار بدو نو بر یکسو بود و فیل بیشه بر طنابها حمله بسته بامین شد بسته برانند و
تا شکاه بحوالی اره رسیده حاضر و جمعه بود در نکند خان طنابها بر بسته و در روز دیگر
نیز بار این کار در آن صوحه توقف فرمود آنگاه بجانب بالوه رهسپار شد و از کثرت دران
و سیلاب دکان کثرت کنوال و نشیب و فراز در راه بسیار کار کشت عبور هم بادر حرکت
ظاهر قبه الود خیمه برافراشته و دو بلم کشت بران روز توقف نمود آنگاه در نوشت آنگاه جمعه
با اقبال داخل در منازل عرض لقا گشت خبر کوهی بطرف مندو هم شقر آن سرکش بود الیان در مو
و در آن جا اشرف خان لو با همادخان تو عبد الرحمن فرقه تا سرکشی مصالح دلپذیر از ماده مخالفتش
بشاه راه اطاعت و تعبد عتبه آنکه نت بادزه و خود هر بلده ساه نکوره نخستین از علوه است

نهاد زمینه از دهر گرده مرث بوده بیک ترل بسر و محمد خان نیشابوری حکمران آن فوج بعد قدم آمد کرد
در منزل خواجه فت مسلک لکه بجواز لوازم بندیرا ز دشار دیا نار مقصد اسب از خود و ملازمان خواز
نظر پادشاه بگذرانیده جمعی بود با سراو و ملازمان پادشاهی در این بورش میرسید نه قسمت نمود و
میرود زنهار نماد از مقصد نیز راه سازنده اشرف خان و جمله خان از تو عبد الخان اوزبک
با مدد و با نر منعقد هر چه گفته قتع نیاوند و در ظاهر جان نمود قتع فرمان است هر چه نه ضرر
مالی و جانی نرسد و ولایت مند و بدستور سابق در اقتدار نه بیچ چه مخل عاطفت منشور بدو
لکه انجمله بوند در صحبت جمله خان و در رفاق نبرد تا چنین خاص خالص است عبد الخان
اوزبک از شنود کی نیب بود اگر کمت پادشاه جان پناه با جواز توان کشاده مثل میر معز الملک
و دیگران بود ادراکه و تمرین کاب داد طلب کرده از جمعی با خته عبد الخان نیز با ایران
کی بکر داده که در این جای اکبر شاه نیز شتابان بادی کی پایگاه و نیز خالف از ابلاغ بر نگذشت
و حفظ خاطر خاص سر نگشت در این نهاد ایام ناره قاف اشغال داشت ناگاه حضرت پادشاه جهان بالمام آگه
فای کلک نقاره فتح بکوفته و فوجدار سیر که باد و بیاه و نمز از آنکونه تا خشی او بغزار آمد و جمعی
کشت و کرد هر اسر کوه در این اوزاز هر دم اقوا نه اتراک اکا بسیار بود و تهیه از دی با اصحه
من مقصود با این مردم بقید و طرح جان را مدد از مردم می لف بود افزون از بورت تن در دی بیشتر
از سعی بود اشته آگاه فان شاه تا گاه نشت بورش جمعی مردم دیگر در نیل او تشتابان پادشاه نیز در دیگر جانب
لکر کشته جمعی عین الملک را با امرا بور پادشاه در اکه مستالی کشت و از اطراف زمین در آن کرد
نیز ضبط نکرده کمان شده صبح از اشارت دشتم ما مرداد مطابق بیست و سیم ذی الحجه ۱۰۰۰ روز عبد الخان
انجمله عبد الخان سر ایکه کوه در زمان نخود در محل انجمله نشت و بر عزوز از لکه بورش پادشاه تهمت نبه و اموال و خان
و خیلها را اولوکرد لکه در آن ترل توقف نمود و میر معز الملک بجی عرب مقاب بزیمت شدکان تا خته و او بو
در لکه جمعی از مردم شی بود پادشاه حضرت عبد الخان و از نمود میر معز الملک و چند نفر دیگر و نهاد ارشد و جمله الخان
خود بود بجوات افتد و خبر پادشاه از این خبر تنها آن سر زمین در آمد کشر توان بگذاشت و هوا شد آنکه
غنیمت کم نمود از نظر شاه بگذرانید چند فیل بر قصص پادشاه شی و کوکی کوچ بکوفته و کاب نبود اصل
لمانه و روز بغنیمت دنیم مرداد آمد اگر مواقی روز بخشیده هم مجاهد نصه و بیشتر دن قرب و طعنه در
و او کوه فتح نامی بود از اتفاقه اگر و سایر ممالک محروسه بفرستاند و بیقم خان بود در این بورش
نه تهانی بان کلم جو نظر بسیر عت خان خلعت آنی ارسال شده از پس کاه از نمود و بطرف مالی حرکت نمود

رایان در اجمال

رایان در اجمال

رایه در اجمال آنکه در بیک تهانه بسعد این وقت بعرض رسید عبد الرحمن خان در کجرات تو جنگ خان و فرا
لاجرم جمعی عین الملک بود با شهر بجوات فرستاده رایا بود در گاه نوشته با از آنجا نیز آواره کرد جنگ
خان جهان خان علاوه و قرب جانب نیز بسقال شتابند و عرضه داشت بنگیز لایق بدرگاه فرستاده فی
بنده بجرم سرو سیم از جرایم عبد الرحمن در گذشت بدرگاه جهان پناه شی احضار نمه والد بود در گاه
او بود این ولایت بنی نکنم جمعی الملک با بنگی جنگ خان در دا اتفاقه اگر بتقی لنا رس نمه گشت
و بیم در این ایام نافع نام از جمله بعمه ای دیر عبد الرحمن بود با جمعیت خود در بدرگاه پادشاه نمه
بالطف خسروانه بنوازش و بیم در این ایام تقرب خان در از امرا دکن بود در اخلاص کمت
کمتر نمی نمه بالطف پادشاه هر اخلاص عقیده کار نمه تیره کرد او تقرب و نیز در این ایام میران
بادشاه والا ولایت خاندیس از بولان حرب بان بنگیمه لایق و عرضه داشت خدمات آنجا
بفرستاده و آنچه در سلک بر تقی عرم را بر چه هر اندک بر جمله خان با جمله رایا و نقاله
میران با زنده میران با بقال منور قدر دستور تاخت و جمله خان بود با عزت و حرام بر روی قلعه
در اوبه و دفتر خود بود با بنگی شد روا نه چه داد جنگ بجرم را بر پادشاه رانی و بنگاه از دست
توقف بند و مطلب آنکه دو بنگشت در کنار دار اتفاقه آدکه قراول بادر خان بود کلوت آنی مقرر و مهم
رو بجهاد آمده در طریق کشار رفته مشغول کرده در یک عرضه بعرض رسید که از بنیه فتح در کال
بود و بر سر پرده محمد طالب بدر بزرگ بعید بخش بود از آب فرو انداخته بود نشسته بالی داد
چنانکه جمله بود تیر لکه از انهم بی بود بر سر بلند سانیده است در این اثنا آن خبر بنظر بر اولاد اقبال
مدام بر سر نصیه فتوح بدهن و خوطی کشیده بود و بخوان تو بیکسته شده گرد بود انهم خبر تیز تر
بعضی آنکه گرد طالب بود با جمله در اطراف نظران از قدرت خداوند جان تجهیز بلکه بجهت
نمود از فیاد بسیار است لکه با تنگ بزرگ بود زنده دست و هم دیده آلکه مواقی شهر بود بر اولاد
بدار اتفاقه اگر در آمد و جنبی در خبر باید نه توان راز سر از بیکم توان آمد یکی را میر را جود
آند بر اولاد میر جهانی نماد جنگ بزرگ بار است صفدر کار بود هم و دیار اتفاقه خارج شده هم از ملازمان بر کمه
شد شاه زمانه بود و فرزند خلف آمد اگر زوج معصومه بلقب در ران بتاریخ ولادت بود
نمود ماه در از اوج سرف از اتفاقات انیم از هر بود پس از یکماه بر دو هم در این بیان
اکبر شاه فان کوتا در یک فرسخ دار اتفاقه اگر در کشار گاه شاه بود عمارات عالی بنیان نماد مقرر با
بیکاه نیز هر یک بنوا از هلاک عمارت دلکش بر کشیده هنوز انکه جنی نماد مرسوم نمود بدر حسن بغزاد آرامش

عمارات شاه

آمدن مرزا حکیم به ایران

و آنچه که نام، دشمنی و اکبرشاه شهزادگان خود را در آنجا بسته از دو کوه بر دست گذاشته و مرزا حکیم
سالی فرزندان شاهزاده همین شاه کامیاب با نوشیروان بیک جبر و قسوت آن دیار فرار شده و از آن بوقت
و نیز در این سال سلطان محمود بدخشی که همیشه ظاهراً بر کرده شاه حسین نصیب خان خانی کرده بود از آن
بوسیله بیگناهی حکم در دست خود خبر از دوری اکثر تیر بنده بذیرفته شد و ایشان اتفاق بود از بیست هفتاد بود و نیز

اتفاق مرزا حکیم بدرگاه جهان شاه و
استخلاص کابل از مرزا سلیمان بدخشی

از این پیش مذکور شد که مرزا سلیمان از کار شاه ابوالمعالی بر دو جشنه بود و کابل را بر دست و آن
اندیشه که مرزا حکیم را در خاطر کابل بهشت کابل بود تصرف خود در آورد و از این امر بسیار مردم کابل
که هشت بود آنها نیز جمع بیکر از نزد مرزا حکیم در این وقت که بنوع دیانت بود از بلخ بخبر گشت
و در خراج و جشن اهتمام و زمره ها که ایشان را متصرف کسان خود بلخ بود و بر خرج کرد آن جا
شمرده و افسرده و خشنود و طاعت بود مرزا سلیمان در این زمان مرزا سلیمان بطرف کابل شتابان
مرزا حکیم که در کابل بود باتفاق سرده، طایفه از مردم کار آزمود بطرف جلال آباد و لشکر در راه
آورد و مرزا سلیمان خبر یافت و مقام او بود نیست آهنگ گرفتن او کابل آباد راه برد مرزا سلیمان منزل
بمنزل بوقت تا از آب سنه عبور عام اشکار و اتفاق نمود و بعضی آنها شاهان شهر مرزا سلیمان خبر
خبر گذشتن مرزا حکیم بود از آب سنه بشنید، بوی گشته جانب جلال آباد گرفت و در وقتی که بلا عجت
افغان شوارین و چار لکوه جنگ نمود و جمعی از مردم مرزا سلیمان بود تعدی آورده بود اسباب ایشان را از
تاراج رفته و مرزا سلیمان یکی بود از بنده در جلال آباد نام خود کابل راه برد و آن قلعه
بمحاصره در افکند و از آن طرف خبر حضور داشت مرزا حکیم، بکرت شاه رستم قطب الدین خان بود اصل
تدبیر سود و بعد منصب اتالیق مرزا مقرر داشته قاضی شاه قندهار لشکر خان به سر کردگی میر محمد خان
بعد مرزا رفته او بود کابل رسانند و بر مسند حکومت مستقر داشته قطب الدین خان نیز در کابل نهاد
پس از این لشکر مرزا حکیم بود سته او بر کابل آورده و در جلال آباد، قنبر غلام مرزا سلیمان بود
از بدخشان بخاطر آن قلعه بود جنگ در افکنده و در وقت بر کاست قنبر بود با سه تن مردم، او بود
بکشته و در تن بود که هشت تا از جنبر مرزا سلیمان رسته و سر قنبر بود، بر خانی کنند قلعه کابل نوشته
جنبر جلال آباد و مهول کرد ظفر اثر مرزا سلیمان رسید از کار دار کابل برخاسته شهر خود
و تنگ مرزا مردم اما جنبر بشد بر خشت کرده و در طرف کابل نیز بشتر از احوال شاه بود سلیمان

فتنه خیبر

فتنه خیبر بعد بر قرن نوح و نخست خود بود بر خشان در زمین مرزا حکیم، تقوی امرا عظام کابل در آمد
و جمعه اصحاب و بایا از زحمت های همره آنچه کرده اند و چند تن سر دار خان کلان بوکالت مرزا حکیم
حکیم نشست و قطب الدین خان، میر امیر و سکینه، نوبیکم بیشه کودک مرزا حکیم بود و ایشان
رسیدند و مرزا حکیم حکیم جبر نوبیکم و کم دانی بود قدر الطاف بیش، و نداشته بجان
و اهر کوی میکشود، میر کدخدای خان کلان نیز موافقت نمود خدا نگه خان کلان شرب الطلب مردم
از کابل بر خیزد راه هند و ستان جوی گرفته عرضه داشت نفرین بنقل مردخانه مرزا نیز تسلیم
بود و قلعه ایشان در دهوبه بالا است از قطع مرتفع و غریب هند و ستان است و این قلعه بود از گوهر
علا واقع شده و طول و عرض از نیم کروه از دو و از زمین هموار تا سطح قلعه بیشتر از یک گز ارتفاع
و از غرایب هنگر در فراز آن قلعه بلند هر جا زمین را در کز بلکه و نزاکت بیشتر بر کوه و از هر بار آن قلعه
هر یک از فانوس بر آن هستند ناشد مگر شرخان که بتدبیر فتح خواهند بآن بیشتر بود از آنکه
به مجرد در تصرف فتح خان تیر از زرداران بزرگ شرخان و سلیم خان بود آمد و، حکمران بنگاله هر سر نمود
آنها بود هوا فتنه که آنها بود هر بیشتر در این سال بادشاه گیتی پناه قطع خان بود بود فرانکه در خشی
رایات نصرت بود بود بنور در هر بدرگاه که ابو فتح خان در مقام طاعت آمد و حسن خان نیز مادر بنگاله
او بعد از نسبت نهان بلند تا مراجع خود را برای لیس بنگاه و بخشیده خدا از زمین پس آثار بد

حرکت موکب اکبرشاه بجانب
نزور بعزیمت شکار فیل

در هفدهم از ماه آذر مواقع رجب المرجب بلد موکب بود بر جانب نزور و کرد موکب نزور
و فیل بوار، موکب علا از دیار جنبل و بیار گشت و رایات منصوره از کوه الدیر گذشته و حرکت
حوش نزور جولانگاه موکب نصرت گوکه لکه خبر رسیده در بیشه نزور جنبه کرد فیل دار و کوه آستانه
فیل سوار و فیل شکار، جمعی آن بیشه در آمده بکلفه فیل رسیده نزد از اطراف احاطه کرده خلق و حشر بود گشته
با رعب علا آوکفته و از عواب اتفاقات سام در این شکار نمود از آن سال یک روز شکار بشتول
بعضه نظر کنار بر آن دهانه آن اشاره قرب بیفت کز اکبرشاه بود و حیوانی بود و بنواز ماه آهو
بعد قرار و فرد بهم و باقی بود در بلعدن بود آن جانور موذی و هب بود از هر دو کدر انیز نزد
روز در آن عرضه دلک با راجه نگرخان میر بخش بود تعو آنقدر فرقه فیل دیگر آنچه قوم نیز
آن زمان دیم از جلوس بادشاه بیست سال در از دو رادل

شکار فیل

بخش نهضت و بیست و یکم قمر از شب گذشته شهر شعبان ۱۰۱۰ آغاز یافت و هم جلوی اکبرشاه فیل مادی از دور
اول بعد بگذشت نیز عظیم در بیست اشرف خوبی که هاتف از فرود دیز رمز زمین رنگی و صفحه ماه
شکلی شد تهیه کار یابه اکبرشاه در جهان عرضه دلک مشغول بیش و در در بعود در این حال خبر آمد
در دهلی جانب بیشه است پس انبوه و در آنجا خیاسار است پادشاه بر نهور راه کرده از آن فیل
کش را که با رود بغرتر و خود در آن شب در آن بیشه بگذرانند خواه آن شب بیاب اوده روان
کردیه در شان بکایر با خبر آورده در چند میل این موکب عالی بیشه است در نهر از دست
زیاده فیل بگرد می دارد پادشاه از جانی روان گشته در آخر روز بمقام رسیده شب منهم جلیه آن
فیل لوکر خار که چو خبر بگذرند و از آب بگذرند تا آن فیلان سراب شده آنگاه بیاران بطرف زود
و بعضی بوی نب کوا ایر و لب ساری بیاری پیشه بر روانه دهشته و از آنجا عرشکان و شکارانگان
منزل بمنزل راه پرده بدار الخلافه اگره در آنکه نزد هم در این بیاران شتابان بدار الخلافه اگره سو
نمایند و قلعه بیرون لاهور بر حال دار چون در رسمت شرقه الله واقع شده و از طول زمان و حوادث
حدثان چند دار الملک راه پشته بر آورده و در جانب آن از سنگ تراشیده قلعه هموار گشته بر سطح
سطح جانب بیاغ عظیم افکنده زمین لاتاب بلکه دیده نزد دیوار بلاقت و تاب آنکه هر کس بدو شاهی
بنایی بعود و ارتفاع عشر بیست گز بوسعت و چهار دروازه از آهن مقرر شده و هر روز سه نوبت
و چهار نوبت مشغول آن بنا بعد و از آستانی تا کنگره سنگی تراشیده لرخ آتش رنگ در صفا و
جلا چون آینه مرتبه جهان باهم و حل اکه بعد ده مرتبه بود در دوری راه نبود و این چهار عالی در دست
هشت سال باتمام قاسم خان میر بحر بانجام رسید و هم در این بیاران بعوب مظفر خان صدر و حل و عقد
جمله لست و کمالت هشت شیخ عبد الرزاق ملک و اطلاع شیخ عبد الله دهلی مرد مردم مند کی از
جمله اده مردانه بمنصب صدارت تشریف پادشاهی گشته نابوسیه اداب فقروه قدر و پاک دامنی
و اخلاق کفرت پادشاهی بیاد بوطن بیفد مرتبه نامه و بیعت ملت و عبادت حضرت آفریدگار
مشغول الله اکبر اینزگرده در هر یک باشد و در ملک هندوستان از هر جا بیشتر نهاد چه کس اسلام شود

حرکت موکب پادشاهی بیاغ فتحه
فانیزمان عالی قلیخان و دیگر وقایع دهلی

عالی قلیخان زمان از ابتدای حال تاریخ که بعد در نهاد دشت چاندکه کاهی اشارت میرود و پیوسته جرم
پوشی از جرایم جرم پیکر دشت کاهی و از سرکشی اکثر رفاقت و زیبک موعوض دهشده و هر وقت

بالاتر او

خواجه جهان و حسن بیگ بر سر او گذشت و نیم شب با ایلغار در معرکه شبانه و روز شتافته در رسیده صبح
غبار کوکب کوکبی از عرصهٔ گلگون برخاسته سکندر بر طاقت درنگ نماند امیر فیروز از ملازمان شاه
دیوبند بر آنکار در پای خیمه و خرگاه بر افراشته جمعی بیوارد بنال او بفرستاد اما چون تاختند و کار بر
کار و فتح در آوردند اسکندر خان نیم جان بدر برد جهور و بیگ قلیچ خان و دلاور خان و سایر امرای نیز با
درنگ بیاوردند از سی هزار با نکور برخاسته از کمال اضطراب بجهور شتافته از دریای گنگ عبور کرده
آن دو آب بزمهار بسته و بلند پناه بغداد از آن طرف چون از رسیدن فراریان بقایای لشکر
آگاه شد با جهور آهسته دیوسته طرح موعد کرد آصفخان و مجنون خان و دیگران را با علی قلیچ خان مقابله
داشته در منزل جهور با پیشکشهای لایق و خیلی مست و اسبان ترکی و عراقی از نظر اقدس بگذرانید
و روز دیگر بخلعت بوار آصفخان ترحیب کرده بهوار حضور بوش بگذشت و عمل تمیز گشت او دیگر
روز روم بر راه آگره مواقف روز جمعه بیست و هم ذی الحجه بهوار حضور بوش بر دیده رفت ادراک لشکر
جهور بیاد گرفته آصفخان و دیگر امرای بلاد را متعاقب علی قلیچ و دیگران مامور فرمود و نیز خواجه
محمد خان ستانی را بهوار بکار بهوار زدن سازی التفات داشته به بنگاله روان گشت تا عساکر آن بنگاله
از اعانت و نصرت علی قلیچ خان باز نیاید اتفاق چون قزاق مردم اخان او بود گرفته تعلق علی قلیچ خان بعد
علی قلیچ خان با دو سه اتباع در آن حوالی جرام در آن حوالی از موافقش بوی شتافته تقویت
داشت اما نه خواجه خان مسعود از رفتن بنگاله بیشتر موجب علی قلیچ خان را بنای نصیحت بر او چنانکه مذکور گردید
مینمود و این ارادت موکب بوش در بلدهٔ جهور اقامت بهشت فطرت اقدس بر آن علاقه
گرفت و حسن خان خزانچی را تعیین راجه ادیسه فرستاد تا در ملک مطیعان اندر نمود و این ولایت
ادیسه در اقصی جنوب شرقی بوادی هندوستان واقع شده و بسبب آن بسته از خطه بنگ
و کوهستان بسته و بلند و نشیبهای بیشمار و بیشهای کثیر بسیار در آن حوالی و حوالی از حد و حصر
بیرون است از آن کنام هندوستان فتح شده بیم سلطانی بآن راه نیافته و همواره فاسدان و
ولایت ادیسه در طغیان عیار و تمرد و زنار بیشمار لذت الفتنها بر تو نیز در فتوح و فتنه
و موسیق عدیل نداشت با حسن خان مقابله کرده و هر دو را در ادیسه آورده راجه خیر الهی با شبهای بقال
الهی بسیاری و با حشمت و عزت بهند در آورده بمنازل شایسته فرمود و ضمانت بسته ظهور رسانید
و گفت اگر عساکر بنگاله علقه غلامی کمی نگذرد با علی قلیچ خان ارتباط بگیرد و خبر اجتماع او با
هم دعوی داد او است بر کوکه امر بنگاله آورده و سلیمان حاکم بنگاله لوحانی تقصیر کوانم ایاب

عجب ریکم

عبرت تیکر فتنه انگیزان نمود و خبر بیاه بر این حال بر گذشت حسن خان و جهان ترسو بر ایطا اکرام
و هزار فیلان مامور و پیشکشهای گوناگون بدرگاه بوش موجب بلند بنزد گاه از حضور شاه
و هم در این ایام موکب بوش در کهنه در جهور جاری بوش آصفخان را از اکابر امرای آن دوار
رفت و نیز عزت و رتبه بعد تو هم در روز پیش راه بلهم بیاب گرفته بر آن کهنه هم از آن کهنه هم از آن
تنخواه که خزانچی ده نیز بدیر بیک آورد و از نوشته بیشه بیست تو هم بخوبی راه بیاد
بجهه چی در حضرت بوش مرفوض گشت و آصفخان کهنه بوکه گذشت و با برادری و زیر خان فرار نمود
خان را بر بیداری تکلیف آن لشکر گذشت جماعت خان را با جهور از بادران تجاوز آصفخان
مامور فرمود جماعت خان از زنبلی تا جهور و اردو بادت و طبل و رانجهه و شب بطلبهم آصفخان بر گشت
و بر جماعت شبخون دست بغنایم لاجرم با گشته در جهور دار اک حضور بسطت ظهور نمود هم در این
ایام قلیچ خان قلیچ از نزهت لشکر سلیمان عسکر آن بخلعت آصفخان برادر علی حسن خان بود در آن ایام
بعد پوشیده بیام کوه آذوقه و ذخیره دانه فراهم کرام لاجرم تدبیر توانی خود بر حسن خان از
تدبیر عرض لشکر از خاصان درگاه بود بر همان سازی برادر خود بکلید اقلیم و بوم لاجرم
قلیچ خان بر سر کار زدگان بالقلعه خان چند بر دفع اهل رعایت اکثر قلیچ خان کنوه فطرت بر
بسته بازگشت و هم در این ایام بر عرض اسیه علی قلیچ از دزد بسیار بر آمده اسکندر خان و دلاور خان
و گوهر بر رفته و تخت دلایت سردار و بهار خیمه بسی شاه بداغ خان و سعید خان و جمعی از امرا
سپاه سوار کرده بر سر تو امک بمانفتا آن جانب مامور فرمود و خود متوجه اراکان شد در این
علی قلیچ از جهان بود از نهاد از اندیشه خیالی بود کوه بتوسط خان خان تجرد از مملکت افکنده نعم خان
نیز با دلکه دلت از کوشش بوشت آن دیار بر سر او مرفوض آن نمود بوشاه آگاه مرض بای شقاوت
نعم خان را خواجه غیاث الدین علی قزوینی بلطف آن جراح بوش باز نعمه حقیقت حال را عرض
خان خان علی قلیچ خان که لبه آن است ما و توبه فرمه بهمه و تمام تخم کنیم و بانی موت تو از ایام
علی قلیچ خان بنگ بعد قرار داده بود سر تن در میان دریا آمده کاهی تو بکام رسانده بود
تن از زدن تیغ بر ده خان آورد نعم خان نیز با سر تن بر گشت نوار بر علیه قاتل دوش
و لکن از آن است آب لیکن بر کشتیها بهم رسید علی قلیچ سلیم بر لذت خود بکشت نعم خان افکنده
مانقه و کریه نعم از رفتن تقدیر قرار بر آن داده میرزا غیاث الدین بهان بوشاه مراجعت کرد
خواجه جهان بود مدیر تمام دولت بود نیز بر سر شد فطرت او طلبی حشر بر تنی بیشتر در فتوح بر

ذکر آصفخان

حمل تصویر است

استوار در آنها آنگاه از هم جدا شده بر دو طرف بر شدند اکبر شاه بوجه دولت خان خانان و نیم
دیگر بوقر آنکه بمرز مدت علیخان بود زیر نعم خان با جمعی از آنکه شد سرای علیخان جست
و نیز او زیر بخواجه خان بخشد علیخان بدیدن گاه بدیدن گفت من با این که مرا نعم اعزیز آن ملازم
والده خود بود با ابو هم خان اسی بعد است میفرستم و از آن پس نیز فرو شرف میشم و او زیر بخشد
با خان زمان و حاجی خان سیاه بود تو خود نگاه بدشت بعد بفرستد خان خانان لشکر بود در کار
آب گذشته با آنجماعت بر آن بخشد و همان آنها و ابو هم خان با تیغ دکن با بر و این بسته
کنجور او و بخشد و فرمود اگر چه در ظاهر جهان مرتبه آن و از گونه خان بعد خود فتنه اما
فکر تو عزیز است مقصرات ایشان بخشیده آمده و حاکم را ایشان بر تو بدین مرحمت بیت زمانه آیات
بخشد هر دو را نیز عدو بسر و لشکر است علیخان اگر آب گذشت جوز نشد و حیثیت دار الله قرار اگر مقرر است
اقبال سعود و کلید بر آنها آمده اند جایز نخواهد داشت نیز دیوجب آن نیز اقبال محمل جاکیر خود را بتصرف
نشد خان خان تیغ دکن از ابو هم خان برگرفته بشرت عفو گناه او بوالده علیخان در حرم سرای خاص
بعود بر تنها و چیز ما عدا نیز جهت بیلیش حیلت بیگانه نشد و در چند بنگاه نشد اخبری رسید که شاه
دلاور خان با خوار علیخان با میر مزاهد کشد و میر بهادر ان مرض آنها در حرم اعلی با خوار او
در سرکار او دار الک فساد و فتنه بر انگیخته ناگاه خبر دهول اکثر بخشد بر تو بسته نیز مقاومت در نظر
ندیده میر مزاهد کشد و میر امرا از دهر تدبیر بام لقدم بر گرد دانه شاه مراجعت نشیم و آثار جهانبانی عفو
گناه با او از درگاه جهان پناه مسلت نیافته تیر مزاهد کشد بعد این خود بیان نشد قبول نکرد آخر الامر
خود آنها رعایت شد مزاهد کشد با نیز چند از اردو برآمده بهادر خان نیز با چند نفر با ما عصیان بخشید
چنین اینها خبر بعرض اکبر شاه رسید کرد هر چه با ایشان بعد نکند و با ایشان بام گذرد اگر آنکه میکوید
از در صدق در آمده است اگر با آنان گذارد چنین نباید آن جهت با دل موافقت نداشت قبول نکرد
لاجرم دلاور کشد اقدام بسپاه بخشد هر عطوف بنزد با رسید مخالفان نیز لشکر خود بر مرتبت
مرتبت حشمه بر دار کشد خان و مجد یار را در زاده او و بهادر خان مقرر داشتند و با دلاور خان گاه
کشد و مجد یار از برق شمشیر آتش بار بها رسید و گرد هر از مخالفان تباه شدند هر کشد هارا و از اندازه
بقرار او و افواج قاهره متعاقب ایشان تاختند و هر یک بود با فتنه تا بجا و خرف داند خشد آنکه در آن
آب سیاه مکنت و بسر رسل زد و مشق تباه شدند و افواج قاهره با آنجنگ تا راج لشکر او باز گشت بهادر خان
و جمعی دیگر بود بر فتنه و جنگ دانا خواهد در این وقت جمعی از زنان بدستان بدستان بود نیز

تا آخر ضمیر بوسیله گذاران

اخر شاه

روز سیاه نصرت یافته بود شکست افتاد و روز دیگر آن برا کنده گان در فتوح فراهم شده بود حال
با آن بخشد مکتوب نفسه و آنکه در مقام خلاص بعد بفرست بخشد و هم در آنجا
لام شیر محمد دیوانه بسبب حسن صورت در خدمت میرزا خان تقرب داشت و میرزا خان در مبارک
نمی لفت سالک بود و چند جا نیز بر تعلق بود داشت و در آنجام مرتبت مولانا نور الدین سراز تن بگذشت
و دیگر آنکه بعوض آن بخشد و نیز با تمام علیخان از اجرام علیخان در گذشته و آنچه بیرون بازار
و قلعه خارج از قلعه مرحوم رنده و تاج است در نظر بخشد علیخان و اشرف خان بود بحر است
جو بنور نهاد مکتوب بخشد هر راه پرداخت و در سه منزل از نهاد هر ساحل دریای گذشت نزول
فرمود اردو بر بالای بود در آنجا توقف نمود حاجی از دهی دیار کاشی قلعه خارج بسیار شد و آن قلعه را
از دو خرج بر خرج تا شاه کم و از آنجا بکنار رفته خبر قبل مرتبت آنکه کبار خارج احتیاط
و از آنجا بعزیمت بازار در بخشد هر از شد و چیز بوکب اعلی بنی بازار قلعه خارج بر علیخان
در جهان از در بر خلاف سیاه از آب گذشت بجهت آبادی سیدون خود بود طرف جو بنور زیاد خبر بوکب بخشد
در حیث بازار فرو آمد خلاف در زمین علیخان و کندر لکهان از آب گذشت سوض آنها آنچه خم
از ناقوس بخشد شعله در لکهنه منعم خان بود مکتوبی که منفی لفیش آنکه تا دیگر بود و خبر
مقرر نکرد اردو منزل بنزل حرکت بجا راه سیاه رفته و در شب دیگر بیت و هم بنی آباد
شبنه یازدهم رجب بطریق المنار را بسیار شد خبر علیخان این خبر بشیر بر سیر گشتن در آمد و
دلب حل سلامت بر قلعه بخشد و دیگر او خبر از آب گذشت روز دیگر بار رو آورده علیخان
چنین خواه بود گذشت فرار کرد و فیل خاصه اعزیز بدست افتاد و در پایان روز خبر رسید علیخان بخواهد
از آب سر دار کند سوی گاه بنوشت با شده بنی از رسیده علیخان رسیده و تن از بهادران
علیخان بوکب عالی پیوسته در این وقت کشتهای کنده از بهادر و اموال علیخان و کل اقرار نفیه
بیشتر بخشد هر در آمد کنی هر بهادر نمال خان تاخته اثر خفته و جهان علم اندر منعم خان با
دخل در آمد بدست یاد و از رواج بازار منعم خان کاته بنگر در بخشد خاص کهه و مسلم شد
علیخان در قلعه جلوه در آمده است بخشد و در جلو آن قلعه فرو آمد علیخان خبر این حال بیر بشیر
رمان بوکب بیوته نیز از دنبالش اسباب بود و این تا خبر رسید بهادر خان فرصت یافته
بجو بنور پیوسته و در لی بود فلاص نمود اشرف خان بود بر نهاد بخواهد بود را عیش خشه
دست بود نیز لاجرم بخشد بار رو دیار گشت و آنجهت خبر این خبر بشنید نهاد طرف فرار کرد

و اکبرشاه بطرف جونپور رفت که در قصبهٔ نظام آباد مخیم بارگاه جشن و جمعیت و کامرانی بود از دور
بذل و احسان خرسند و دعاگو گشت و از آنجا بجونپور درآمد و فکر کرد که همان مملکت طرح منازل
بگردند و فرمود تا غبار هستی این طایفه را از دامن این عرصه بر گیرند تا بیمن اقبال بعد
و جمعی از بهادران بیگ بیگ رفته بعد خان شتافتند بوالک اعلم پیوسته افواج تازه و جدید بمواکب
کرامات نظر ساختند و حکم خان شتافتند اعلم قلیخان بود تیکر نکند از باش تشنه خبر بیگ قلیخان از تیغ عزیمت
خبر شیر زامیر که حضور بود بآستان اعلی نظر بود و الطاف بیحد در باره که در خواست عفو جرایم نمود
اکبرشاه اگرچه بالطف او بود نیست اما بفتوت و قدرت جنگ و شفاعت جمعی از مردم خدمت تنبیه از
تقصیر گذشت بدانشرط توبه نصوح نمود که مخالفت نکرد تا جایگاه او بدیعات شود و میرزا تقی
و ملا علی الدین میرزا بدرود شتافتند اوراق بر و نادم گوانند آنگاه از عزیمت جونپور خاطر
آزرده او زدیر بیت ده هزار هفتاد الکبر بواقعی در شب نوبهار جونپور بدار الملک
اگره رفت آمده در عرض راه جنید کوراتی برادرزاده سلیمان بسعادت دراک حضور و عطوفت بیکران
آغاز یافت

تعزیت سال بهمن از ۵ رادل

چون سرعت و تمام دقیقه از روز شنبه بهمن ماه نهم شهر شعبان سنه ۹۸۴ هجری قمری جهان رفت
نیز عظیم از جرح و جت لکاخ جمعی بیکو از نیم بهار عرصه امور کوهسار لاله زار گشت
تهکار نامدار اکبرشاه در اینه اگره جشن نوروز رجشن و دهبان بانواع نوازش و بخشش
و آرامش در آمد و منعم خان خانان و مظفر خان و دیگر جهان و ارکان دولت بوبار بکار
خان زمان قیمت قلیخان بکدشت لکاهر حرکت فرمود و از آنجا روز فرودین نوبهار فرودین
ماه الکبر مواقع جمعه مهم شهر رمضان ارک بوار مخلد اگره نزول فرمود و از آن طور منعم خان
و مظفر خان، بازسازی فرازکان توقف لکنده و بعضی فرازکان تو بیکسعی قلیخان رسیده، همین از زمین
شد و در آمد و بیان دهد و بیکی بوکنار نیست توام حشمت و مظفر خان و منعم خان از آستان آمده
اما مظفر خان بیشتر بجشن و مرحمت نفاق آمرزم الکبر بادشاه باز نمود منعم خان باکثر بالاز بحسب
در آمد از این مقام بالاز میران بیاسبیر و دهار رسیده و دهار بزرگ بود از خواجه جهان برگشته
و فکر داشت تا سفر بیکر کند منعم خان از بنده این هوش رفت و مظفر خان بوبایه اعتبار رسیده شد
و بشفاعت بزرگان پیشگاه کاه خواجه جهان نادیده آمد و هم در آن سال خان شتاد رجوع و خیمه ملک

و بعاوف لشکر بهمدت تازه و نو از نو بکنه شهد و تقسیمات جدید طرح افکنده و هم در آن سال
عبدالله خان اوزبک از نکوات رانده شده و در هدو عالو بر شوری آمد و شهاب الدین احمد خان
بدفع او در لکهنو علی الخان خود و بیگ قلیخان و اسکندر خان رسیده و از آنجا بعرضه خارا بسار شد
و هم در آن سال در پیشگاه بادشاه میرزا رضا قلی و عبدالله خان قورچی خانی بدرجه رفت بعد موعود
از دور بیاسا خشد عبدالله خان بشرا بخوان بوبراه بیوشت فرار نمود هر دو راه گرفته بدرگاه آمدند
و تا دیگر کامل بشیر بیکر با سو بوفا زنگ گشت و نیز در آن سال قصد خان بوکلوت تصرف
تمکان بود از امرای کار آن خواهان سلطنت مدار بود بکومت کرتیه، مورد خان شتافتند بود
و مرکب چنین قاهر شد بدست آمد و آنجا خبر از بیرون آواره شد و بعد قلیخان در شهر اتفاق
آنجا نبود اما بعد وقت بغنیمت برده اولاد و بلاد رحمی و زیر خان بود و در جونپور دیاست
و هم در آن سال در مقام خان از سال گذشته جبر کوره اگر بکار نمود و شاهقلی بخش نظام کهنو امور شد

حرکت موکب همایونی بدفع

فتنه میرزا محمد حکیم دیگر دفع

چنانکه اشارت رفت میرزا سلیمان در چغانیان بکران بود بشیر بانوشه کابل روز مرد در این وقت بود
کابل از برای بادشاه خالی است لکن بر جنب و بانور رامه کرده میرزا محمد حکیم قلعه کابل بر منصوم خان
بسپرده خود اتفاق خواجه حسن اردو کرد لاهور بگذرانده و غور بند رفت میرزا سلیمان قلعه بلوی صرف کرد
و چون کابل بی جنبش امر بیگ بیرزا محمد حکیم گذشت و بدو نام کوه تا از فرزند صغیر عزیز تر باشد عرض
از آمدن جز انکام روابط اتحاد تصور نیست میرزا محمد حکیم فرمود تا در هر دو قریه قرابتی داشتند
کابل بسته ملاقات نهضت از میرزا سلیمان میرزا سلیمان بامید کمک میرزا محمد حکیم از تندو بیرزا سلیمان
جز اندوه نگشت بیاسو در کنار کابل گشت بنوبه جمعی در فلان خان کین نماند، جز میرزا محمد بر بود گرفته
بدیر میرزا جز این جز شنید جانب کابل گرفت و میرزا سلیمان از دنبال او تشتافت و چون قزاق مردمش
دیگر لکهنو باقی قاق ال در بادر نخی بیرون لکهنو دشتان بود بر تروتیغ نافع شده میرزا از خطر بگذشت
و ابا بیکی و مرد مستی دولت بر جنبانده اقلاد و میرزا رحمی بادشاه بوشت بر بنیاد از عرض بکار شرح حال
قوم لکهنو از آن بعضی جز خبر فتور کابل رسیده بود فرمود خان میرزا بوفای سرکار بود که بکار
قیام آنجا بود نظام آمد و بعضی عرضه داشت میرزا بر سیوفی خبر خان بود از زب و دلاور بود، راه بود، نقود
و از دو جنس و خلعت و اسب خاص بفرستاد و خان شیر الهوی بنیاب بدفع میرزا سلیمان رسیده بعد میرزا

محمد حکیم بتقبال خلعت رفت و داد آداب تعظیم بجا آورد مرزا چند روز فرمود که بر جشن ماه رجب آماده بود مرزا را بکرشی لاهور ترغیب نمود و مرزا محمد حکیم نیز او دیگر نقوان از آب نیلاب گذشته اهل بلد بورا دعوت امرا از کنار آب کنهر عبور چشم این خبر بر آبان بلوچه مکشوف نموده نهار را ذخیره غضب تعال گرفته بجمع آمده سپاه خان اعظم از آن طرف مرزا محمد لاهور کنار افکنده امرا نیز بسبب بعد فتنه برآمده و حضرت زنهار بر زنهار بوریها را از ماه آبان موافق شنبه سیم جمادی الاول سنه هزار و هشتاد و چهار خبر رفتن مرزا رسیده روز دوم بعد ذکر رفت تا ساحل نیلاب بشتافته بلوچ کاه آب دریا بهنه ماه آبان موافق ادینه جب بلد لاهور در آمد و چون بنظام الدین کابلی بلوچ فرمود از طرف مرزا سلیمان بود بطلب تقدیر نشد در کابلی بند از آبگاه بر نشست و بلوچ خان تا چشمه مرزا محمد حکیم کابلی در آمد و اکبر شاه در لاهور توقف کرد بنظام آن دو جمعیت حکام و ولایت از هر طرف بامر و جهان خدمت و جماعت بر فلک سعد و شکوه می گذرانیده در این اوقات جمعیت و دلیر زایس والا نسبت بکشتی لایق بعرض دستی قرم نمود از قرار سلطان محمود بدواد نگاه نمود کا ۵۵ نظر بسلطان محمود صوبه دار پنجم از قدر بر نگذارد و بجمعیت خان بار نگذارد و هم در این اوقات عرضه خانان از دار الخلافه اکبر فرار رسیده الغ مرزا و سلطان مرزا قران هم در کار سنبه جا گرفته راه عصیان در نوشته بحوالی دریا دراز دستی نمفته بنده آهنگ استقبال ایشان بهم راه مند و فرار کنند و ایشان از بار امیر تیمور گورکان بعد و حضرت شاهزاده ایشان در زنان ایشان سلو نواز شاه لکه جا گرفتار ممتاز عنایت فرموده و چون از ایشان قرم کاب بعد در این جمعیت بلوچ ساخته بطراف و جوانب تاخت و تاز نموده اموال فراوان از زر و سیم و غیره دیگر بیت بدست لکه نعم خان بدفع ایشان باحشت و ایشان مالوه سلو خالی داشته تاخته و اسباب سیر مسز الملک بیت نعمه نعم خان قاصد ایشان بلوچ بازنده است بدار الخلافه اکبر باز و ایشان بر فتنه و مالوه بر خود شده زنده و نیز محمد حسین مرزا هندیه سلو متصرف لکه و قدر خان بلوچ بر بشت لاجرم خان شاه اوده تعلقه بلوچ داده

آغاز سال از دهم از جلوس اکبر شاهی

یعنی سال اغنداز از دور اول

در این مقام در عرضه لاهور محل موکب فیروزی کوکب بود لهذا رهبر دزدی بر دیده دکلها رفود در لشکر بود

هشت زمرد

بشت ساعت و چهار دقیقه از روز سه شنبه دهم ماه رجب سال الف و هفتاد و هفتم بر کنار آب در برج حمل جلوس کرده و سیر انوار علوی زنهار غیر بلا انفذ از ماه از روز اول آغاز برج و بلوچ ماه جشن عید بسر دو کنار و قرعه امر کوفه خان ملک جمع گیر بطراف برفته و از هر طرف کنار رانده بداره در آمد و بلوچ تاج اوزکنار موت آنکه رحلت نمود تا امرا دهی این نیز طبقه بطبقه از کنار بر نوار گفته از خواب نیمه جمعیت از سعادت ماه بهمن بدستی که تیر بکار از بندگان درگاه مخفیه بود آن کس در این کنار گاه هم خدمت از حکم سیاست شیر نعره و تقلیع خان هم ذمه سر از تنش بر کرد تیغ خان و دفع آن شیر بر آن بوده راه اول بند خدمت در موقع کار کرد زبان بلوچ قلعه گفت اگر تیغ علم بخشد اگر نبود نزد که تا بخواهد فرار آنگاه نوعی سر بلوچ شده بر خدمت بر نشسته کرد صد کاه بکرد نیز در این کنار گاه مظفر خان با مدد وزیر خان برادر جمعیت خان او بفور بلوچ بر ظفر کرد و تا بدر از کنار او و برادر جمعیت در لکر زنا اکبر شاه شفاعت او بلوچ قدر شده منتوره سلطنت نام جمعیت هر جمعیت از نکته خویشتن قلیچ و بهادر خان جبه بود صد و بیست صد و هفتاد با نکور با تفاق مجنون خان قاقشال و اراب بخواهش بسر قرم بشد و چون موکب دالله بر تخت سلطنت استوار بود نظر حضرت تقدیر بجمعیت خان اکبر شاه از نکاه و فرقت بعد مراجعت فرمود بنا بر اراده بلوچ بر حمل آن واقع است سبب دو افتاده عنزین اکابر نیز تا بعد که بلوچ بسر گذشته از مانیه نوعی خبر خان و نور محمد ولد شیر غرقه شده و اکبر شاه در عرضه لاهور بنظام امور بر دهشت و هم در این ایام این دو اراده دلیر فرزانه بود و بسبب جرئت و دست یافته بر تقوی قلیچ خان و اکبر و نیز جنید کرانه و منول و بلوچ خسرو انه بود تهیه بطل از منزوه بکار کرد مقرر بود از اکبر تجربت بدشت و هم در این ایام موکب اکبر شاهی آهنگ سوجت بلد الخلافه اکبر دشت عزالدین خان و شمل بر نور دهیان بیگ قلیچ و بهادر خان و سکندر خان بعد بر سید و خطبه بنام مرزا محمد حکیم ادا و داد و قرب هزار مردم اهل لاجرم مرزا میرک بهمن سلوه بر این اسم کار از قلیچ آماده بود بهمن بلوچ خان پرده امور بنا بر اراده کار آگاه محول و منظم کوانیه و کلیه دهام بر تکلیف کفایت بر محمد خان مفوض داشت و روز تیر بهم فرود دینه ماه آبان موافق دهم شعبان از دهم رمضان المبارک امر بدار الخلافه آمده در این ماه خان در دیگ روز تا ماه تذر بار کاک بر نوعی اهل اکبر فرمود و از زمان تا قال کرخم در این ماه برادر بخت بر گشته در این بود که بعد بلوچ و هم در این اوقات

مروض گشت و منظفر خان را در اهوار بیره دلاور و مورشکیز قطب خان نامی تسخیر کرده و خان
جهان را از دست برداده است پادشاه او را طلب کرده بنگاله نامزد نمود تا از آن دام فرب بسلیم
بر نصیب نیفتد منظفر خان را نیز از آن چاره اندیشه جانبه در نیوز که پوشیده راه صحرا پیش
گرفت پادشاه بنوازش در آمد و آن خرنگار را بعد و ترتیب نعمای که از جنده بر هدایت و جود بهم خان
کشته و نظر راه بیوتات در عرضه قصبه تیسر و در فوز مود در آن قصبه دریا جریانست و سابقا در آنجا
فضای وسیع بوده کور گفت نام داشت و مرتضی خان بنده و خان از مشین زمانی بزرگ میدانند و طوایف
ساسین از اقصی بنده و سال دراز دولت بیشه انجمن عظیم در این مکان لشکر و صدمات کار آزمای
در این حال پیش از وجود موکب پادشاهی جهان گیر فراهم آمده و در میان ساسیان طایفه هشت هزار کس
گرد و بیرون سلوبس بنده ایشان بر راهی نشسته کنگو نه در بنده در گرفت چه ایشان در دلدار این
آب به تنگ فراهم شده مرتضی خان کیسو بیرن نام کفرت بلوچ بر ادوار بادر طایفه گر
جانب بلوچ بر شده لذ اگر چه تاب مقاومت نداریم اما توکل لکه جلد بکنیم بدان تو بلوچ بر خاک
میرنیم یا این قطره خاک از ایشان بگیریم و طایفه گر مروض دانسته این مکان موروثی ما
منست چند گاه ایشان مرتضی شده اکنون تا نزل بکنیم و تا جان با تن قلی را بر بنی زمین قلی داشتیم
چنین موکب اما در تاثیر نزول و نبود هر چند ایشان تا نصیحت نمود کاری نرسید و با نهایت الحاح
رخصت بازگشت و بدیگر در آمدند و بعضی از آن کوته مردم هر گاه در کار اما اسیار
بعضی خان تا بارس بر ان دانک بیشه روان شد نزد و بیان خان محمد بادر زده طایفه گر را
نیز در مقاومت تازه اوس لکوان شدند و بیان از دنبال آنها تا خیمه جبر گیر را با ماه خشنود طایفه
ایشان لوکه انند نام داشت بگرد و خیمه گشته بیکران بر اکنده گردیده فطر پادشاه بلوچ بنیاد بزرگ
او در ملک و روز دیگر حرکت فرمود چون بوار بنگاه دیلی در آمد میرزا ایرج که رضوی در لاهور بود کان
باقی خان برده شده و خصت یافته از حبس بجست و فرار کرد بخدمت اکبر شاه بزیارت مراقد اولیا
آنجا توجه کرد نهضت طلبید و با تنگ مترقی بعضی افاضه خیرات نمود تا ارخان حاکم دیلی مروض
نمود و محمد امین دیوانه در لاهور فرار کرد بود بقصبه بوجور پیوست اتابک خان ترکمان
جهانگیر دار آن قصبه او را بسب و مخارج لشکر داده تو اتاب بفروغ خان نوتو اکبر شاه بود خشم نزد
اکثر شاه فخر الدین قدر بیگ جفاد او مامور شد چنین خبر شد بحسن جنت سیر برده نزد ایشان
و چنین تقدیر بود بر انداخته اگر ریشه خانان و دیگر مخالفان مرام ایشان کار کرد از ملکان

ع قلیخان

ع قلیخان و سکندر خان و بهادر خان و ابو بهم خان و اندیشه کو آدمون سیاه و فهاد در بار صد و نوزدهم
رسانیده و باز نهضت ع قلیخان فتوح لوبهم صره افکنده و یوسف خان جهانگیر قوج و تعقیب کرده متعین است

حرکت موکب پادشاه هر از دار الخلافه

اگر به جونپور و قتل قاتلان و بهادر خان

چنین نمی‌دانند با سایه‌ای صرفا دانسته است لاجرم پادشاه عدالت دستگاه اکبر شاه رحمت و رحمت
آسایش رعیت و مسرت خود را در آسایش بریت شرده کوکلتاش نیز بشست بر بود و این بنگاه
از عصیان و طغیان ع قلیخان و بهادر خان و دیگران مروض تمامی طایفه یوسفی مالک شده طغیان
نیره فتنه و فساد بنیاد نظر آمدن اندوه نعم خان بود ابراهیم خان اگر چه و حرکت آن مرحوم کرده
هر هزار خیل جنگ انتساب نعم خان و مظفر خان مغول و جمعی بود و بعد و نت یوسف خان که در
قوج متحصن بعد روان لشکر و روز شنبه بیست و دوم ارد بهشت ماه الهی موافق سه شنبه
بیست و ششم نوال با لشکر بزرگ خیمه بیرون نهم رایات پادشاهی هر دو در سپاهی زمین و زمان بود
و در کرت ع قلیخان و چنین جز بیشه از کنار قوج فرار کرد بطرف بانکوره برادر خان بهادر خان
در برابر اصفهان و مجنون خان غبار فتنه برانگیخته بود و مولا بیوش هر از دیار کنگ عبور کرد
چنین در قصبه موان نزول نمود محمد قلیخان بر لاکن سردار لکه و مظفر خان دست و پای خان و مرگ
جلال الطلب خان و صحرا گرفته است و وجه قرار از امرای سپاه و بوی بنگاه شد روز بیست و سوم
خرداد ماه الهی موافق سه شنبه بیست و دوم ذی القعده بر سکندر خان نفر تند و نجو کاتب و ماکبور
امرا آورده و در عرض لشکر عالیجاه اصفهان و مجنون خان نازیده ع قلیخان و برادر و خویشان صد و
کولاد را از دو هزار از آب گنگ در گذر بود شاه بر کنار لشکر بیست و ششم خرداد ماه الهی موافق
سه شنبه نهم ذی القعده با بنگاه اکبر را خبر نهضت ایلغار لشکر بار نهضت دیدن از راه بر آب بیشه تا باران
رحمت حضرت و آب جدید لو بر آب بیدا است تمام آن شب بیست و روز دیگر راه نوشته با بانکوره
در آمدند اصفهان در تو یکا با بانکوره بیشه تنگ بر جنگ بود راه رفته بازگشت و در بر بنده خبر رسید
ع قلیخان از دیار کنگ گذشت اکبر شاه جمعی بر سر او نهاده بر دو قید آخر کار روز یکشنبه
سوار از دیار کنگ عبور کرد و با بنگاه ادا موسوم باران و طغیان آب بود فیل بود آن دیار
نزدیک بود در پرده خروش از بنده کان برخاست و در این وقت از نقرات شاه افزون از
با نهضت بنگاه نهضت و چند فیل نامی جنگ آور بر دل زور منه صف بکشن پشان و خروشان از

آن آب بی پایان بکران آمد این وقت فیل خدا بخش از مستی بیشتر در آمد فیلبان مول شد نه
اکبر شاه فرمود تا زنجیر فیل مست از نظر بست بشارت دهید چه فتح و نصرت همان کار آگاه است
بیکر تکیه بر بوست و پوشش ارتفاع نامه توکل با نصر بود الله است هر کرا توکل بر الله فتوحات
نصر شد کار رزمی بر فتح انجامد چه بعد آن شب بود در کار دریا با بعضه دشمنان نیز در آن صدو
فرجا آمده مجنون خان و افغانان در عقب بامنه و ایلچی بود موجب حکم خان کلان اسب جست
باد بخبر دادند و از آن طرف عساکر و لهادر در کمال غرور و غفلت مشغول عیش و عشرت بعضه مردم
تو بیک جا دهای ایلچی صدا برکشده بوشاه با بیصالان از آب بگذشت با لشکر بسامان رسیده است
و بیشتر بر تدابیر مجنون خان عمل کرده بر غرور و کبر در مقدمه جنگ جمیع ادزار بقدر بیست و نهم خرداد ماه
الهی موافق روز شنبه غره ذی الحجه هجری کشف اکبر شاه عامر بزد بوشه و با صفوف آراسته در
بدایت طلوع آفتاب در محل ارزی نیلان فرا رسیده نه معلوم شد آنجا بعد کوچ لشکر روان شده است
مجنون خان بر سر راه ایلچی مورد گشت افغانان نیز بی از عقب عساکر قلمرو لهادر خان در وصول
موکب بوشاه بود در نزدیک شدند و با افغانان نبرد دیگر نمایان گاه کوفیه و بوار و آمدن موکب بیار بود دار
کهر دل بر مرکب نامه تیک بیقدر بوشاه بیشتر نگاه با بقدر چند با بقدر بوار فرا رسید شب با زنبرد
بر کنبد لاجورد بوشت و زمانه تار و فتنه بر میان بلست و لشکر بوشاه هر چه قرار آن مردم بوار از
پی بوشت با صف عساکر قلمرو لهادر خان فتوحات بود مجنون خان رخنه دوانی
ملک آسیا بود تر رسیده لهادر بر زمین فرود و خود گرفتار شد و هر افتی لا تیر باران بر کند
و فیلان بوشاه بر فیلبانی لف با خاصه تنگ علم در آوند و بشتر نیلان از تیغ در کند شد و جمع
هزار کهر بعد بدست اعیان اطراف هزار از قمر الهی بکر فتح بعضه تنگ خضر در آمد نه و فیلم فتح بر
رجم دشتی بوشاه بر فوزیه و عرصه نبرد از غبار بیکار بر آنچه بوشاه کامیاب گواره مکدرت
و از مرگ گذشت عساکر و لهادر خان میرسد در این حال نظر لهادر هزار دیگر نعم ادیف تو حشه
بعد فرمان بوشاه فرمود لهادر با تمام لشکر ایلچی هزار این هر فتح و ظفر بر آورده او بخشه بر نزد مست
علم مست بشر بر نیان یاند و سر مطالب از بوه جدا خشد در این آنا تمام کل هزار از لهادران عساکر بعد
با درنه و از شیر حق در گذرانیده و عرض کرد عساکر و فیلان بوشاه بر نشست خان شیر هر کی از
سرای نیلان با درد زر در حوض با بر پی سرها با درنه و زرا بگرفته و سر عساکر هزار در بار دهش
اقامه بعد با درنه معلم شد تیری در رسیده فیلان فیا بر او بر از عساکر گشت مرا از نه بر هزار بوشه

اعیان بود

از بیان این صفحه تا آخر صفحه
هم بوسیده گذارنه

اعیان بود فیل با پنج تیر از آن داد و در زیر دست و پای فیل خیر لکه کنا از دم بطلع شد فرسر شد بود
از تن جدا لکه مرگ آمده غنیم را از بیرون گشت و از حضور شاه بگذرانید دانی هم بوشاه کامکار از
فتنه زنبر بر زمین آمد در حضرت کوکار بر مفاک نهاد و امرا سپاه دلیران گشته و از بوا زد جهت
داد تمام مراتب نثار جشن و سر عساکر لهادر بوشاه فتح نامها بدار الخلافه اگره و دیار مالک
محروسه بفرستاد و آن ملک بود این فتح نمودار فتحپور نام کوه اثر جامع و کلمه فتح اکبر بر
تاریخ این فتح از عزت الله قات نعم خان بدر و بهادر مرشد در اقرار این با ابوالفضل
مجموع است و بهتر ادبیت نمو بقرش هم بسب بطریق خاص صوفیه علیه توجه لکه آنکه نمودار لکه
اشارت الهی چنین صبح بود مدیه آثار تب شر عزیمت در دیده ایلچی بدید کوه در فتحپور دو عساکر
لهادر بود و نعم خان حکم گشت و اندکی بر نگذشت هم هر سر بود و در بجد بوشاه کامیاب
بی لذت او زر و زر بیاری آفتد و کرد هر از کشر عساکر قلمرو آنان بگذر آنان عاد در زر و جراهم
الهی لا نادیده انگشت و بر دیگر لهادر خان بدست آمده و بی لست در آمد و بخیر دم بارش در دادند
نهر بوسته بعد بتاراج ایلچی خان افتد و نزد در بخشش فرمود در بنا بر حرم بوی است و علیه
اصحاب دیار تمام به جو نور در آمد نه و مردم آنکه بعد و سر در دشت آنگاه در کشتی از آب
بگذشت تعلقه گره نزول نمود در طلب نعم خان خانان خان شد و چه قرار بدنامان هم از
آنان بوشاه بر فرار بیکان نیلان پیوسته بعد کرفتار لکه دربار فیلم مست است لهذه و میرزا مرگ
قهر سر هم از خویش عساکر قلمرو در گره گرفتار شده با دیگر بجاه با کنده در تنگه کفور
آمده سیاست لکه آنگاه فیا را بدو بدو نیزه فیل او لو بخرطوم بیچیده با کنده در شهر نزد
با کسی میداد و از این بعد بدانسو مرا نوشته و تا پنج روز مجال نداد و در بیست گاه خواب گفت خبر
بر واطه هایی بیست آزاد شد و هم در این نوع خبر توجه و شاه صرفه اجه بود هم آمد فتح
بعد بر گاه آمده بسزا نیز و هم در این گام موکب بوشاه بر در دو هر گره بود نعم خانان
از در الخلافه اگره حاضر شد و قرار دادن تمامی مال جامگیر عساکر قلمرو و لهادر خان بود و عنایت
فرمود خان بجاه و جد و سر در بر جو نور و بکتو بود و موکب اعلی و از هر تحقیق هر
الهی موافق سر بیستم ذی الحجه امر بدار الخلافه نهاد کشاد گاه روان گوره در غیبت نزل میهمان
شد نه و از خرداد شنبه مرداد ماه الهی موافق شنبه یوم محرم هزار و دو هفتاد و شش به تخت سلطنت
دهلی بوشد و از آن طرف آنسیاه هم بر گرد کرد محمد قلیخان برلاس بر اسکندر مامور شد و از آن جهت

یتیم تیره ماه آهن موافق نیشه بهشتم ذی الحجه بجهت شاه آورده رسید اسکندر قصد کوه سیاه شاه
کهار افکنده بجهت پیش آمدن اسکندر جماعتی را بتا بلند بر سر کتب شاه و قلعه بوجاه بالا بر
تیر تفنگ بی عکس بود در سراسر آن شاه از تمکه قلیخان برلاس کرد هر از دلاوران ماه بور
ساخت تا برفته و آنجا بجهت بولت تسلط بر شاه و قلعه اسکندر یافته در اینجا اثنا نیز خبر قتل علی
نقش گشته اسکندر این خبر بوخون شد از راه مرد تندیر و حزم قوی بیکار اطلب کرده بعض
سخنان با تو دارم او برجست و از ندامت اسکندر خبر آورد اما اسکندر شب گاه از دروازه قلعه که
بیرون دیا بعد بگشت در آمده بدر دهن صحبت او لاری است شهر در آمده در اینجا اثنا اسکندر
بام فرستاده فرزند بهمان عدم و تمرستم هر که قلیخان و مظفر خان در راهم تو در دل بگشت نشسته
فرستاده سه تن آمده در میان آب قرار کار رفته بجهاد مردگاه علم پناه اهرم تن پس بام ملاقات
کهم اسکندر گفت چیزی که نه سپار و رنده ام اگر آن نه ام مشرع چند نه جا بگیر و بنگه آسته
کنه عمر تا مورد از تا بوسیله فرست در بهرست آرام اینجا بگیرد و هیچ ادبی رسالت نقاه
او در هست از دد بالای بر فتنه چنانکه بجود کبور رسی رسانیده در آنجا سلیمان خان نامی و تو
مردم افتاده بود گشته تا دهم او لاگر زانه امرای بوجه هر چند شاه نبقه در آن ولایت نرفته
و عضد دشت فرستاده اجازت و بشه قان بوجه صد و بیست هم بهمه مقدار آگاه خوند و تا مکر
او را بجهت قلیخان برلاس و الگذار که بیرا موبد از اخلاف فراکه با تیر دهلی بوجه قلیخان بوجه قلعه

مرکب موکب کشور نورد دهرست
شهنشاه اکبر شاه فتح قلعه جهور

هنوز عرکه آنفرست تا تر از کوه راه یا نهم بعد از خبر طغیان پسران که سلطان و انکه بر خاور در
صوبه مالوه مرفوع گشت بوجه شخص نزاند دور زرش بهم بهم شد نور ماه آهن مطابق نیشه بیست و
پنجم صفر روی لیکها را دیده تا آنکه بیشتر در این مقام فراهم شدند بیاند و از اهل جماعتی بوجه
کار اختیار فیه در همان راه سپار بکوا لیر و طریق مالوه است رهسپار شده فرد در دینو لور نزول
فرمود و روز سه شنبه تنگ لیر را او بیک بزاج فرمود رسانا گشتند بنا بر آن باد
نیخواهم بر سر او اغیار کنم تو با ما که کنن آن لوح اینجا چل بود تمرده فرار کرد جز خبر کرد
بوجه رسید اکبر شاه خلقان نوکره و جاده رانا مصمم کرده اوایل ماه الهی موافق
ربیع الاول در به تسخیر ولایت مندارا آنچه جنب ظاهر قلعه نوی بوسه که مضرب خیام بهرام شاه است

سلم

سلم شد قلعه که از سطوت بوجه ماه قلعه بوجه خلاف که بوده از اکبر شاه در آنجا آذوقه ب با آنکه نظر بهادر
بکوست بیش نزد از آنجا بر کوه قصه کوتوا نیز شاه که قرار تقویض قلعه طریق ذهبه ظاهر
قلعه کار کردن نزول کفه و اینوقت از هر اطراف لشکر گرد فراهم شده بجهت بی جمعی و بوجه مالوه بود
ذهبه بخوبی نفیس آهنگ ادب رانا نمود و آن بهادران صف شکن تا حوالی احمد خان بگشته
ایزدان بی از دور و اهل یه نسبت کرات ذاکه و به جنگ خان از عنان سلطان بجوی آذ
بعد توسل لکوه افواج قاهره عرصه مالوه از غبار خاطر اهل بگرد شد یا کرار فرمود اما
از جمله عالی نصرت طراز تضیع آرای اهل بعد و خاطر بوجه ماه بوجه پناه بفرستاده

محاصره نمودن بوجه کامکار
اکبر شاه قلعه جهور واقع آن

در آن هنگام هر موکب بوجه هر دو ظاهر کردن توقف بود و سپاه با لوی مورچه آهنگن و دو زیاده
در آن حدود جاری گردیده حسب الامر مشی اشد قلعه نه ل از قلاع استوار رانا بود بر قصه
و اکبر شاه با جمعی قلیل رهسپار گشته شیر رانا آن قلعه اکثر منزور لکوه از شاه جبال بر خاسته کار
بنا نه سر شه آن راه قلعه جهور را بسیار مرتفع و استوار بود بضبوط جمعه آذوقه بیشتر علم ترتیب
عالم بخاطر بر مردم شجاع در آنجا گذاشته و اطراف و نواحی را ویران جمعه در تنگنای کوه بنا کرده
بود لاجرم بوجه روز ابا دهم آبان ماه الهی موافق شب نوزدهم ربیع الآخر کبر دو قلعه و حصول
یافته جنبه و خرگاه برافراشت و دو زنبور کوچ که دفعه دانی کوه در آن قلعه بر قلعه آن بهادر شیر دل دهم
و هیبت قلعه گیری سر از اطراف آن قلعه بر دست بگاه آن قلعه را و خود گرفته جمعی از امرا و نهضت فضارت
ولایت و تنبه برکشان آن حدود مامور فرمود و قمقمه خان و جمعی بر اثر ایشان بود میمنه جنبه قلیخان نهر را
مقدم جنبه رانا بود با دو کوه بر نشانه میدان نیز جهت قلیخان تدارک بود دار الاماره رانا بود
تقدیر و نهیب در مرد و خفیت فراوان برد و اطراف و از گوشه آن تیر و جمعه و بنا گشت و هم در این
اوقات اکبر شاه مشغول محاصره قلعه بود حضور است جلال خان از گجرات باد و تنگنای قوی قوی بگرد از
آنجمله فیلان با تو بود کوه شمار و دراز و جمعی کات این عجیب دست بجهت غربت بوجه و در کشوف قلعه بر
گشت بیا و دران جنگجو کوه شمار و دراز و زر و بلند بلکه صعود میدان و زنجیر باز میشد و کاهی بقدر سه هزار
بوجه خان بوجه تا از بنه و نا بیشتر بن قلعه بوجه بکاه و زد با روطه ریخته آتش در زنند و چه دیوار و ویران
کند بقلعه از قدر و پاسی با طایفه از پی تعقیب دن در آمد نه و در کمر کوه قلعه بر آن بوجه سه باط نداشته

دلاوران هر یک بوی فرخ بلوله بود در آنجا بر نشیند چنانچه از قلعه ایشان بیرون شد و چشمانداز شد که بر قدر
و بیچ بیشتر بر قلعه اگر شاه فرمود، را بدان یاد ایشان کار رفع بر قلعه کنان دل و جنگ باشد بیاد از
از فراز قلعه تیر و تفنگ بر ایشان بارید و مرم هر کار ساباط متوصل بقدر و بیشتر بکال چنانچه بقدر او روز
قریب ایستاده بکف اقتدر و ساباط بوی مرد نه و نقب بوی انجام میدادند و از طرف دیوار قلعه
عرض ما ربع ذرع توب آن کار نکند بر آن قدر نقب بوی باز چهار ربع ذرع و از قلعه چهار منقل
بهم مجوف ساخته و یک صد دست فرد در دیگر بیشتر و زیاده دست بر نشیند و دهان شده چنانچه باشد
و چنانچه از دو زند دیوار و فرمود آن قلعه قلعه بر تصرف شد و روز بقدر از دیده الله ملاقی کار شد
بجمع جمیع الله در آن تنگی بقیه نه بلاه آن برج بلوار بیچ دین بر آورده آنکه بر فراز برج بر افتد
بقدر و بهوا متقدر تو کرده صدائی نهیب و خاست هر تیر از تاه کرده بر مرغ بلوار کرد این وقت
آن فوج خاص بجلد دلاوران نامی بقدر و امر قلعه قفار آن مجوف بیکر آتش نرخته بوی تاه
آتش گرفته چون کشتی بر تاه جمله از آن فوج و اسیت تن هلاک شده دستگاه عظیم بر بفر سنگ بود
و روز کار بر تیره و تار است و این خطا از آن بود که کار آن اذن از هر مجوف یا بود مکافات
دلیرانه بگوشه از یکطرف جنگ میدادند و بیار میرسیدند و از جانب برج بر آتش دیوار میکوشیدند و در
انوک فرش دیوار عریض لمان ارتفاع برگشته هر دو بیچ روز کشتی بر شهر نقب کرد آتش
را دفعه و نبی و نکردند و افزون از سر تن تاه نشد و مردم قلعه بر نیز فزون ترک بی ساز
و در دنگ در آمد و ب حفی ساباط تمام دراز و فرشیش بر او زبر بوی بگشت و قلعه نقب بر دیر
نابود میرفت کار ساباط بانجام رسید و منازل و مواقف دلک بوم جنگ گشت و بود وقت کنک بوی
دو بر آن دیوار قلعه متوصل بقدر و در شب سه شب بیست و پنج کار آن قلعه بوی گشت و این عمارت
خان است و در شب گذشته اگر **الزاطراف** قلعه بجمع آورده جنگ دراند خشد و خبر بر جا دو دیوار
قلعه رفته در آنکه نزد علامت شکست ظاهر بود و دیوان کشتر نقب یک ساباط بر پی در آن کلاب در
از دیوار قلعه بود و ویران جمله بنیاد ساکنان قلعه در آنکه دیوار بجوم آورده جنگ بر آنکه و کرباس
و بنبو و بنزم و دوغ فراهم رفته تا اگر کشتر بان بر پی در کشتی آتش در زنند و کی بوراه نگذارند
و این تا نقص نظر اگر در آنکه جنبه پوشیده علامت بر دار و بر مجوف در آن نگاه آمد و اهتمام
بر نبود بوده تفنگ بود بر کشد و فرمود حاضر در نفوذ بکم مکان حرم این تیر بود رسیده بر حاضر نگشت
که جنبه تیر دیوانه باید و گفت در این تنگ فریاد یکی از مخالفان بر بر خانه از مقاران این جای از دون

قلعه از چند جای

آتش زدن قلعه بوی

قلعه از چند جای تنگ بیست راجه بلکوت در این عرض کفار این قلعه هر است بر در بند تاه ایشان بود وقت
بر دست روز این روزگار شهر آید خوش از ضد او و عود و بر آن باز مکث و تر طاعت بنام اهم تا بر
خنگ و روغن بی اگر جمع بود، نت و کنت دلی و ها عت شاخته شد بر آن کار زد و بر نیت
اقدام بر دان گشته بیند از بیست تنگدل زنان بود در آن آتش افکنده خاکستر لکاته بجنبه بر صبح بر
دیده معلم تیر بر شاه بر دار قلعه اسیده کار را و قلعه جشن بنده و سعدتن از زنان و کی لاو
در آتش بود جشنه بعد بی اعتبار دان بود شاهی قلعه در آمد و بگشتن و بلقن کوشش نفته و نیز فیل ها
نامی سنان کی بقلعه در آورده و بر شاه بر فیل بوار گیره اهل قلعه آورده چند نیز از آن در کار آتش
روان بقدر از خواب ایشان اسیر این چو جان از دلاوران قلعه بود این نامی که بکلاست نوان
فیل بر گرفته و بدست تیر اعظم بر در خواه آورده و راجو نه دیده غرطوم فیل بر تیر مغلکه
آن جوان با خرطوم بریده و زنده که توان کو عربه آن آنان بر آورده آنکه بر آن از خواه بدن
سر تن بر نامی بر تفکنده بود در آنکه نیز تمه تن بر تاه جمله و از زنی کار تفکت نوار در دهه
فیل در آن قلعه بیک تنول قبه و جمع تاه کفته در دانی قلعه بیست نورتن بوم دلیر بیار بیست و از بیست
رسیده در حفظ قلعه و خبرت نفقت نوی زنو نزافزون از قلعه نورتن بجز دو شند در آن کهنام ایشان
بر شهر قلعه اهل بیست ابر قلعه بود بیکه بجنب بر آنند خاک و یا بر جنام کوشش بر کفه و منظر حال خشنه بعد
جایا در منازل خود ترضه هلاکت و یا بیشتر بر بنه اهل خلک آوران آنکه ولد تیر و تیغ و سنان آتش
رسیده بعد از بیست تن بر تن تاه شد عجب بیکه دانی روز بیکی از یک تن از تیر نمود گشته و از
شیخ عظیم نام کرد نشان بنه و سال بود بیست و دو کرده اگر شاه کبده شکر گذشت و سه روز با نظام امور
قلعه بود جشنه تاه مرآن کار بخواجه جمع الجد خان مکرمت فرمود و چون اگر شاه نذر کلم بود پس از فتح پیدا بزار
خواجه بیهی الدین جشن ادراجیر است رسیار شو لاجرم چون از قلعه چتور بوجت گرفت بیام با رود آمده لاند
فرود نیا بقدار نه تهم مواقی سه بیست و نهم بجانب فرود در بیش بیام راه سار کوه و در نوت حرارت
بود و تقیدو که ریک بابان بر دم شوق روان و منزل بمنزل راه بیا کوه چند تن از خاص حضرت موافقت
نمود و بقیه بر دم اردو بواره راه سیر رشته تر و چون رقصه منازل فرود آمده از فرمان آن مرتد نوعه عرالفیل
حضرت خواجه بخواب دراده فرمود هر چه از حق آن و ضمار بر حق نظر بر ملکان کفر بیدر غنت نارت
نمود بر اوش در بند آن تاه قلعه بلاد راه حقیقت بلاد از نیا نوشیز دادا نه اگر او قدر نزد که خود انتج کی نظر و
خاک نیاز کی طلب نو خبر اگر بر تاه بر این عرالفیل بدید از آن غزل بوار گشت و روز بیم بغداد تاه الله موافق جنبه

از همان این صفحه آخر
صفحه ها هر صفحه کذا از

بهشم رمضان مبارک و اهل و حرم شد و از یک منزل بیک منزل پیمود راه نوشت و از کرد راه با آن مزار شریف
و اهل کوچه آداب زیارت بجا آورده متکلفان آن آستان بوزارت و دعا خوانی کامیاب گشته و روز
و آن تهرات مست فرمود و در ایام محاصره چتور سلیمان حاکم بنگاله خطبه و سکه بنام اکبر شاه آورد و بمهمات آن کشور
آغاز ورزید

سال فرود نیز دهم سنه الف

دوانیم ماه موکب همایون شهر دوا چتور بقصد تسخیر رنتهنبور و زیبا آن بلاد خلل شاهی گشت و انیس موزان نفوذ فرود
زمین آیین گردش پذیرفت و روز بطور زر طور زر در نوشت و روز بقدر پنج فرود نیاه اکبر بواقی از ذی
تبنا و تعبه بهر مقام اکبر از چهره دار الملک اگره حرکت فرمود از راه میوات راه پیمود که در عرض راه
شیر غزال از نیستان نمایان شد و ملازمان آن بنا و کوه جان سنگ شیر بی اوان اکبر شاه فرمود انی بطلب
شیر کار برد از نزد بهمی حاضر شیر بیک غرنده و خروشنده نهیب شاه شیر نگار شیر عود افکنده آن شیر از
فرط تهور زخم شده بجال ملایمت خراسان خفتان بر بنده بر آورد و خلقی بر تست اکبر شاه در قفس
دیر شیر بود بر آن شیر بکنج دانی از بانگ شیر بکنج تست و چند از بوشش و البعوض شیر خاک سرده می آمد
و بعد از شاه بجهت فرار از آن بکوه و بیچه بر ادام خوش عادل با شیر در آویخت و دست چنگ بود با شیر
افکنده دست بیکر بخنجر بکشیر دستش را فرو فایده و عادل در زخم بهمن شیر ادام خوش با بر بیکر دست آن شیر
بهمن ادام خوش خراسان با خفته دکار شب خفته و در این میان شیر بر بدل رسید و آن بهادر دکار ماه در بسر
رنجور و ساعت جان بسپرد پادشاه میفرمود عادت بر آن اقدام است و حمور بیگاه شیر مرتبه هر کس را تقدیر
بر آن اقدام است هر شروالت او نگار نقش بوسته بود و نگران کرده بیچاره اکبر شاه روز پنجشنبه از بیخ خواه از بیت
ماه آذر مواقی ۱۰ شنبه با بیچه هم توال مدار الملک اگره نزول فرمود با آن اندیشه بر آمده آن بهادران در دلاوران
در دیوار چتور حضور نمود نشسته از بر تسخیر قلعه رنتهنبور ثانی اثنین قلعه چتور در سنگ راه موالیه از
اهالی بود مورد آمد پس جا عمر از راه بر لوکه اشرف خان پنج هزار سنگ کوه نشان کوه نشان در راه نوشته
خبر آورده را بیم جان مرزا و هم جان مرزا گرد و هر از مردم او با جان بر فرا هم گرد از دیار گجرات بمکت بالوه
رسیده لذ و حصار رجیس لو بجا صره افکنده ملا الاجرم خان ثانی آن لشکر از تهیه رنتهنبور باز گرد و اهل
بالوه آذر و نیز چون بر بواد ایلی نور الدین احمد خان و شاه بداغ نیز از مهمانی ایلی
محق شد ز میرزایان با بی رنگ شاه جهانی جنبند و فور کند و سپاه بدنبال ایلی راه بر ده از مند و نیز از
نعم خود بر آب تر بره زده جمع کشتی از همراهان ایلی غرقه موج فتنه شد و در این وقت طبر قتل جنگ خان

علم سلطان محمود

غیر کشته اکبر

علم سلطان محمود گرد و از چنگ او و خود که بهمه تشنه نوش علم شده در کجا است نفذ او بر شاهی
قبه سر تعجب ایلی شد و بدار الخلافه اگره بر وجه تکلف میرزایان بجرات آمده و دیر از عالم قتال بقلعه
قلعه قانیز و مهور شد و بجنگ و جدال فرو گرفتند و بهم جان مرزا قلعه بر وجه رسید و تسلیم قلعه علم
ترک تو هر دو اهل جنگ خان در آن قلعه تعلق گشت و ایچ حسن تا در بیاد آن قلعه بنشست و در آن خان
هوا از قلعه بر خیز تا قدر کار را ز آستانه نمایان خراج بخشید و بر خاست قلعه بر توقیف که قدر دیگر از باب
سر و ملک شاهی نیز تا ۱۰ دم در این بیک نظر آوری بر آن علاقه بعد ۱۰ هر نقب بر تغیر و بر دو جمع ایلی را
بدار الفقه فاخر لکو در ثانی نور ماه آذر مواقی یوم الاول ۱۰ شهر و شنبه بکفور بود و ۱۰ ندیشه نمود و مراز از دور جنبه
کار سنبل بر میر خان در کار الوه تعطیل ایلی جهان در کار اقتوح بر تیف خان جشن خان بقدر جمع
فرزندان و شبان سلطنت را بجای شاه تسهیل نماز ماند و نیز فاقات را از نظر ۱۰ کرده تهیه ایلی بر ۱۰

حرکت موکب حضرت اکبر

شاهی بر فتح قلعه رنتهنبور

روز آذر نهم دیماه آذر مواقی ۱۰ شنبه خرقه رجب موکب ۱۰ شاهی بر فتح قلعه رنتهنبور حرکت لکو دار الامتداد
است از بلخ نزدیکان و دار خاموشان بدار الملک دهلی در فرمود و ایام دیر و بدست آورده راه بر گرفته
در عرض لقا یکی از فیلان خاصه بجوش بر فیل شیخ محمد کاری عاشق و آن فیل بود و دندان نخود خاص
۱۰ بهمه حرمت خراسان لکه ایلی از اثر نور ۱۰ بر سینه بجوید از در زنده لوکه ماده فیل
او لوند افزوده ناسر و زدان بیرق دانه نبرد و در دیم از زنج ساعت بر بجا اکبر شاه لذت ایلی نیم
۱۰ آذر مواقی ۱۰ شنبه یکم کشان در ظاهر قلعه رنتهنبور خیمه و خرگاه بر کشید و این قلعه در بلاد کوه بنا و واقع
و هر کوه قلعه ها بر بر نهاده و این قلعه جوش پوش ۱۰ و نام اصلی این قلعه رنتهنبور است و آن نام کوه بجا است
بلند ۱۰ کرکه آن ۱۰ سنگ تر تنگ ۱۰ مزد شده است و این قلعه بر مرتفع و هموار است و در این ۱۰ ماه
رجمن ۱۰ دا بر آن قلعه سوار بجواز کمال اضعف و اشد و کمال ۱۰ تخت در دفع افکنده آنکه
بزرگ ۱۰ هر ۱۰ قلعه بر گرفته در راه آمدن و شدن ۱۰ بر مردم قلعه سد و خندق ۱۰ قلعه بنو ۱۰ توپ
کم شد و در ۱۰ ماه قدر ۱۰ کمان ۱۰ بدفع ۱۰ زنت بفرزند ۱۰ بجهت نقب بستان ۱۰ ۱۰ ۱۰ ۱۰
در ۱۰ ۱۰ ۱۰

در این ایام موکب پادشاه نامدار بجهة قلعه نتهور و اوزگار مرید کوکبهٔ رسوائی و دیوار بیشه عشقه و قلعه از
سنگ جمعیت بود و هم قدر مضان فوریشه جان آرا در هیئت اشرف خود بر گرفت پادشاه کامیاب جشن نوروز در دار
دوران بکار قلعه پیمائی سایه بان عالم و تعمیر دره ران سایه طرفه عظیم برآورده و حصار بیشه و هنر زمان
بزرگ بود و در زمین مطلع دولت خبت کاه گشته توانست و هر یک بلوک رنگ تخت فیروزه بود و بنی
سر خرد دار ه بر یکدیگر در چنین کوهستان بر نشیب و فراز از آن را بهمدیگر پیچ و تاب حرکت هم بالا
کوه بجهة آن موصول پادشاه بر نبود کشیده و مقابل قلعه نگاه داشته و بقلعه انداختن فرمود مدار آن کوه بود
کر عشر و لبر مرتبه اخته قلعه در افکند و خانها پادشاه جشن بوجهی عقل از منتر بیشتر در بنای رفعت
اما کوک بریان اکبر شاه بر گذشت و اگر اهل قلعه امروز بآن ماه رفعت قواکه عبدت هادر قلعه
خود بود بوجهی از سلوت پادشاه پیران خود بود بدرگاه نبرد و بر حضرت جلوه کرده پادشاه خلعت
بدو بقرار داد و روز ماه و ان نوبهم فرود در ماه اکبر موافق سنه یکهزار و سیصد و پنجاه و نه جشن کوکبه
قلعه را از زر و سیم حشر بخور پادشاه جهان پناه تشرف یافته بود و الطاف گشت و پس از سه روز که کار اهل
و عالی خود بر منظم حضرت قلعه بود و جهانگیر خان بر قدر خان را از دهلی امرای آن بود تعیم کلم ملازم آن شد
و این قلعه دولت کیاه گشته و اکبر شاه بآن قلعه در آمد و ماه سی بود و تمر نیا مقام بود و خواجه جهان و نظر
خان از طرف راست اردو زاده بود و بسیار هیئت پادشاه ، خانان درگاه بیش از حد و کار بیشتر از حد
خواجه رو نهاد و بمراتب تمت بیشتر و اداری بیانیکا است بطرف دار الملک اکره موجب شکر و در طرف
از وقت دربار خان فوجی رسانیده پادشاه قدر دان سر از ده فرمود و زنهای بود مشغول عواطف بخشید
و روز سر و یکم از دولت ماه اکبر پادشاه بیست و چهارم در قلعه عبور انداخته اکره نزول اجلال فرمود

تسخیر قلعه کالنجر هست بار

او لین هر لست جاید آیت

کالنجر قلعه بس رفیع و منیع بر فراز کوه عالی بنیان شده و در بخیدا ایالت بنده و قلعه دشت و دامن ایام دولت
هر کشور پادشاه بر تسخیر قلعه زنهور مشغول بود خان مطلع نام مجنون خان ته قاضی و شاه خان جلد و دیگر
امرا حاضر و هر قلعه کالنجر بود مشخص کوانند پس بخشد و آنقلعه بود همره نشد و در این ایام هر آوازه فتح و تهور
برخاست راجه رام چند ان بلده قلعه بود تسلیم کلید ، قلعه بود ، بیکنه بر ادب الاقدر بود آمد اکبر شاه
و زنده کالنجر بود از جمله فرمود حرکت قلعه بجنون خان قاضی محول گشت و هم در این ایام رایول راجه کلی
هر در حق رسیده دستان بود و بدرگاه جهان پناه آمده قریب هر است جلد حسن فرستاد بود ابتدا راجه بلال دهلی نقود بود

و یکا از فرقه

و جمع از فرقه جوگیان ارادت بقدر عالی کلمه فرید بر کرده بسر گشته در اقدام این طبقه اهتمام مرادی
و بنیه ، آن آمد بود و نقایص امر آن تنبیه خلوصه اموال خود بدرگاه اکبر شاه بفرستد تنبیه بسبب
و جزا بود و جای دفع اعوام هیئت مجاهدان مالک بود و بیکس طرف این نفر و عرات بنگاه زمانه
و نیز نقطه او و این هیئت برزه و مستند این فرقه راجه لکت اکرچه بتر تنبیه عام ، جمعه را بعوت و جلالت
ا ، قوم تنبیه نیز لازم است و بجهت نرقای جمعه ، بیاره و بهاب نمود نمودن کالور است و مکان بیشتر نیز کالنجر
لکار آن بلده و خاصیت آن این است اگر بر آن سایه رفع شود این تنبیه بود بتو میسر بود و در جوف
عصا تنبیه قوم کنند این از ابرار بر بآن پادشاه بر بیاد و تنبیه راه عرض نرفت ، بوسیله فرقه بخور
اقدر رسیده ، آن تنبیه را از نظر اقدس بگذرانند و کار مردا اجازت بوجهت بیشت و آن کار مرد در
خزینه موجود است ، بر از پادشاه شیدام ، بتو موازی بیستم فرود بنیر کار صحت یافته بنیر کوهان بود

ولادت سعادت آیت

شانزدهم سلطان سلیم

اکبر شاه چندین بعد و آن دو فرزند بعد عرق کند بر از اهل بیت بود و از خدمت هدیت و ولد طلبه
و بنیر ایوار خدا ایزد و بیوان تنبیه و جنت کشور و حقیقت و از تنبیه سلیم در قصبه بکرم اهمیت پادشاه اقدم
کرده و تمر فتحپور شعف بود ایل پادشاه کشتر پاه ، بر آن علاقه ، بیت ، بفرزند بر دلهای سر سلطنت
آنبوه حرکت کلم در جوار شیخ آرامی کرده تا ، با نفاس قدسیه شیخ شاهد مقصود در آغوش آورد بس در آن بار
آمدت افکنده منظر طلوع نیر جهان سلطنت و بهار این بعد و جمع روز رعی هر دو بهم ثور ، ماه آبان بیست و پنجم
فلک مطابق غره ، آب ماه یک نور و شصت و هشتم روز موافق یازدهم ماه ، نهصد و سی و هشت قمری
یزدجرد مصادف او زد نیز بیست و دوم ثور ، ماه ، هشت صد و نود یک جلالی مقارن ماه نهصد و
هفتاد و هشت هلالی و از سید لب خیر سعد گوهر یکتا خلف از نهانگاه صدف بطون بعلم وجود قدم نهاد
و این مژده در دار الملک اکره بگفت پادشاه معروض یکه و روزگار صلاح شعار در داد و پادشاه بشکرانه
لهو و ، بگفت و جمع زنان مالک محروسه و بسبب کان بزرگ کبس امر کشاد بقدر نات ، فتنه
و جمع عموم مخلوق این دیار سلام جهان بود هر گاه بیوان قاله بر از تا در انتظار فرزند عطا فرمود ادو
دیر تر نظر بر پیر تا کاهیم پادشاه نامدار دیدار فرزند کامکار را جشن بعقب انگند و جمع بحفظ
و تربیت آن نوباوه ، بنگ مقرر فرمود و جشن سال و روز ، بطالعش بر آن شد و آثار و اهم
و عز و عدد لمعه شد و یکا از فضلای روزگار کلمه در تاریخ هوار بود اکبر شاه ، بنیر و ولادت پادشاه

دیگر در تاریخ شاهنشاهی موافق شرد و کسر دیگر گوهر درج اکبر شاهی مطابق شاهنشاهی و جلوس شاهنشاهی
مروی قصیده بنظر آورده شد مصرع اول هر بیت تاریخ جلوس شاهنشاهی و مصرع دوم تاریخ ولادت ایشان
شاهزاده است و وجه التزام همین در تاریخ غرب اشعار رحمی نیز بر فیاز بنیاز بنواختن شواز انجمله است
لقد اسعدوا زید جاه و جلال انهار گوهر چه از محیط عول آمد در کار طایر از آشیان جاه و جلال و فرو
گوکب از اوج عزو ناز کدیه بهار گلبن اینکونه بنهفته بر دار چنین لاله آن زنی که نکهت و از عطر لاله زار
بوشاه سلک لولو نفیس آن دمام هدیه از کان کرامت بر جهر و کنوار کس نیارد بدیه زین برآورد از دل
هر که دارد کو ما چیزی دارد که بار مصرع اول از دو سال جلوس شاه از دوم مولود دیده عالم بار
و هم در این سال سرت انتظام خبر رسید در اعد هو کوا بار کشاد رحمت بدار آمده بود شاه بادار
روز آدینه هفتم آذر ماه الهی موافق روز جمعه هفدهم جمادی الآخر هشتصد و هشتاد و هشت هجری بر سر
نفیس بر سر جاه و دولت آن حیوان بوهر فرا دو نمود و هم در این ماه آب بارت رسید ضلاف قرا
در روز مرداد هشتم آذر ماه الهی شنبه یازدهم جمادی الآخر هشتصد و هشتاد و هشت هجری بر سر
فاتح نام که مسرتها و شادیها فرمود بمراز چند روز از شکار گاه بمستقر خلافت موهبت فرمود
و در روز الی دار الخلافه مرور فرمود و دیوان سلطان پیر دیار خان در نشه و فرو نشست تا بوج در کلکا
نشسته است پس خان شرف بر خشه داد و کر فارکه بمبیس در افکنده و نیز از این تکنا اندازه بیکر کلکا در تاند

توقیع حضرت شاهنشاه اکبر شاه

بیاد یک بیت اجمیر وارد یافت مقصود

خیر ایمان کلکار و عادت بر آن بود از بزرگان دین طلب همت کند در آن هنگام از خدا
در طلب فرزند بود نیت بر آن نهاد چنین مطلوب یابد شود بیاد زیارت مرقد خواجه معین الدین چشتی
از مکان درگاه الهی بود و بسیار کوشید بلوازم طاعت حضرت احدیت بجا آورد و چنین آنقدر نذر
مرضیه و وجه خواسته روز آبان دهم بهمن ماه الهی موافق روز جمعه از دهم شهر شعبان از دار الخلافه اکبر بیاده
راه نهاده منزل بمنزل برفته تا به بقعه خواجه در اجمیر آمد چهار روز در آنجا بر زمین بسر برد و روز چند
در آن مکان شرایط بنیان کرایط عبادات و مبرات سلوک مسلوک داشت شیخ محمد غازی از اکابر
هندوستان بدانسی و عهد مشار بولایت آن مکان شریف را فرمود و نیز در آن ایام
شریف عمارات عالیه از مسجد و خانقاه طرح انداخته بسعی عبد ستوده رونق یافته و از آنکه نیز
نیز عمارات مقابر دیگر کشته و در بنقدار نذر الهی نذر امکان این بود از طاهر دیگر خیره و خرگاه

برافراشته

برافراشته و روز چند در آن خطه دلکشا بزیارت اولیا و سیرت مظاهر بکان خدا باین آرزو
آن زیارت بتقدیم الهی اکبر جلوس اکبر
شاهنشاهی نیز سال خرداد از ذی رقم

در این هنگام موکب همایون بر دار الملک دیگر توقف هشت چهار در عشرت و بیست و سه روز قصد از روز
شنبه سیم شوال برگشت خسرو سیاه زمان در کاخ حمل قدوم کرد شد و بهار جان پرور نایشه شد و بنای بنیاد الهی
از مبدا جلوس شاهنشاهی سال هفتم از دوازدهم آغاز کرد شد اکبر شاه بطاعت بکشور و بر خوان نعمت
و انصاف بسیار سال در داد و بر پس تفرج و تفریح بنازد و بنازد در مشین زمان نشان نهاده توجه کرد هر
پذیرش و پاک نشان آن اهلال از فرط تنی زهو و بهزار هوش پایه شاه رهب رکشت و از آنجا بیت
وار الخلافه اکبر آباد که دیار چون سود نوشت و در ربش ماه آب رکشت آبو موجود از بیست و دوم
اردی بهشت ماه الهی موافق روز شنبه بیست و ششم ذی القعده از دار الخلافه اکبر نزول نمود و شاه اکبر

ولادت سعادت آیت

شاهزاده آزاده شاه مراد

در این سال مخجسته فال دراز کرشمه نیمه دو بل از شب آبان بیست و هشتم خرداد ماه الهی موافق
پنجشنبه یوم محرم نهصد و هفتاد و هشت هجری که مایه سعادت در فجور در جوار شیخ سلیم سر بیک هنر
مرحمه جهان نایشه شاه مراد سیه گشت و بشکرانه این موهبت بنوازش ابواب سرور و جهان بر گشته
و خاص و عام کامروا و خجسته شاعران نخجیر و فضلا نخجیر آفرین در تهنیت و تاریخ این مولود گرامی شاهنشاه
شهوار بر شته نظم در آورده بدریم و دینار و لآلی ابدار بر نوازش شد و نیز بنجان بانواع تحف در زیر ملاحظه
نمودن شد و هم در این ایام نعم خان خانان بحضور بادشاه جهان شرف یافت و موسوم نوازش گشت

حرکت موکب اکبر شاهی

بطرف اجمیر و دیگر قصه بر خواهد

اکبر شاه اکبر از خاق نهم ماه الهی موافق شنبه بیست و دوم ربیع الثانی نهصد و هشتاد و هشت هجری
در دولت اکبر فرزند بهمت بجانب اجمیر راه گرفت و نعم خان خانان با نظام دیوان و ترتیب موکب و بادشاه
کامیاب روز چند در اجمیر توقف کرد آداب زیارت مرعی داشت مردم آن امکنه بصنوف الطاف برخوردار
ساخته خان اعظم بر کرد اجمیر حصاری آورد و در انوک و فتح پور و دیگر آنجا کشید و در جانب شرقی که
سرامی بشاهراه خشه و در مدت سه ماه عمارات قلعه و منازل شاهنشاهی بنام رسید و ارکان دولت نیز

هر یک بفراخور مقام و رتبت بنیان عمارات نهاده و در قلیل زمانی آن بزرگ عمارات و اکبرشاه بمراد خاطر
و بآن اینعمارت بار مصالح ملک و قلعه غربیت انتظار بود خوان کرم روز رام بیست و یکم آبان ماه الهی موافق
جمعه بیست و یکم جمادی الاخری بانب ناگور در نهاد و روز آدینه بیست سیوم آذر ماه الهی موافق بیست و نهم
جمادی الاخری در آن ناگور خیمه و خرگاه برافراخت خان کلان حکمران آن ناحیه در الوازم ضیافت و عمارت
بسر دهخت بود شش ماه بر آن زاویه ایجاد انواع و فوق جاهای بود چه بوات بازرنگ و در
جای روز نظر بود شش ماه بکوه بلند اقامت نمود چون آن نهر بانتقال شد بعضی وقت بعضی عرض کرد سعود آنجا نهر
بسه کوه بسته یکی گذاند و دارد دیگری شش ملاد نام بیشه بود کوه گرفته و تعوت دهی بود و نداد
اکثر مردم فکر نداشته سنه ماه آب بعضی گرد شهر مردم آن ماکن خود بود که آنجا بود بر اراضی فرخان بود
صد و بیست کوه گرفته و بود فتحی تمام داشت پایه آوخته چنانکه آن چشمه را بدیه خیلی که جنانکه
در نه بوک بود آب میشد و آن منبع گوارا آنکه گذر و نمیدند و وجه نسبت اول آن است که کوه
زبان هند سنگ را گویند و این عرض بود بنسبت کنند گویند سوا کرد یکی تیز بود گرد داشت تقریب بسبب
تنگ معیشت جانب غربی کوشش شد آب بسبب لوز فرو نهم نقد آن سنگ را تقویت از دلت مدان
کرد نهاد بیشتر از آن سنگ از دفع در دم داشت بدر را داشته از اتفاق سخت آنکه در چوب و تو
داخل بازشود و بر آن زمین رسید آنکه بنکه از کار دراز بگذشت بود و در هم صاحب خیمه طلب نمود
آن تا جرد در جهان نطاق و عرض اساس نهر بیم آن سنگ نامید و گر کند و نیز عرض سنگ بخواند بجهت دراین
اوقات موکب بیشتر بر آن نواحی بود را جاه و رایان هندوستان به قتل آن دست قدرت یکی از ایشان
استعانت نمود امیر بود بحرم سرای بیشتر بر آن و نیز دراین اوقات بنا بر اجلاد و آن که از غبار
او بر بست و نیز دراین ایام تا نگه از چیزی از رایان بزرگ هندوستان بود شهر بیکه از سعادت
بیگاه بود بنوشته دختر او بحرم سرای بیشتر حمل کند راجه ایلکوشه اس در بیگاه سلطنت
قلوب مقبت تمام بود بنی امرا برگرفته آن خبر بود آیین خرد از بلاغ سلطنت در آن بود و چنین
ظاهر بیشتر از تمام آنکه بود را کوه بنا بات اوضاع فیض بخش تیغ خرید سنگ کنج ها در متن بخار است
عزیمت فرمود و این تیغ بود از اولاد فتح شاه کابل بیش نخواهد بود بجهت اکبرشاه و آن
بسکار کوه ضرر بسیار دیده از بال انتظار مدت چنانکه در آن او زیر سرده کوه خرگاه گاه و از سرده آن راه و
دکر مواجان حطی بر زمین غالب شده بود و بر تیغ کوه نشست و بیم هلاکت بر مدت در یکی آنچه خانست
بود آنکه خانه ترقم که آوازان قصد در آن پایان بی سر دین بدید شده بود شش ماه بنا جانب تازه او آنکه

آغاز زمان

آغاز زمان شانزدهم آنکه از جلوس
اکبرشاه بعزیمت تیراندازی (ره)

چنین هشت ساعت و دو انه دقیقه از روز پنجشنبه بیست و نهم نوالی نهصد و هفتاد و هشتم بر کنگ خورشید تاب بطالع
حمل منزل گرفت و آغاز زمان نهم اکبرشاه از جلوس بیشتر بعزیمت تیراندازی (ره) نهاد از آن بیک
ظاهر چون مهر بیخیم بود شهر شاه اکبرشاه نیابت روضه شیخ فرید شرف جست و در این یک بسوی بیده یکم
از روضه محب علی خان بعد کان شیخ محب علی خان به تیغ تسته بود و آن قلعه بود تیغ کوه و تیغ شاهزاده
مراد قدر انجوار بیشه بود و نزد چند در آنجا توقف و صحبت نمود چون صحبت بود و از خرداد ششم از دی هشت
ماه اکبرشاه موافق و شنبه بیستم ذیقعده کوه موجب بندگان آداب تاج شد و لشکر کان راه سعید در حدود بالبوه خان
اعظم آنجا کل بیکر نمود بود قرب و هم شاه بمتمس کوه در آن ایجی جشن و از آن شکیم آنچه در بلاد آنست
خود دار نکرد و نظر حیلی در آن ایزد ضیافت این مراع بود کلفت میهمانان عزیز نوشت و شهزاده
و از آنجا در بیگانه روز خرداد ششم خرداد ماه اکبرشاه موافق پنجشنبه بیست و دوم ذیقعده طالع هر دار السلطنه
لاهور مستقر رایات اقبال گشت حیلی قلعه خان در الوازم تبرک و ضیافت غفلت نمود و موکب بیشتر بر الوازم
خرداد ماه اکبرشاه موافق اول محرم سال نهصد و هفتاد و نهم بعد از نماز حصار در مبارک و روز ماه در از بیم
تیر ماه اکبرشاه بیشتر خرج صفوه در حوالی حصار فیروزه منزل و مسعود و خیم بیشتر خان بود بخور و فخوت نصب
دیار از نماز اعتدال بر فرش گرم جنانکه گاه بگاه مست و مدهوش بارگاه در آمد و عربه ملکوت خان شد
و او بود بیم ابر بسته بود هنوز بر آن نمی در افتاده و مناصب دولت بشهنازه فکر از آنه دلها موکب
بیشتر بر دار الفتح فتحپور بر هشت ثقه عشت توان بیشتر مکانات بیشتر بجهت بیم بود بیم باران بود
اکبرشاه بعد از کوچ بر کوچ نماز میفرمود روز خرداد یازدهم مرداد ماه اکبرشاه موافق سه شنبه بیست و پنج الاول
بر صحت ملک را جیر و الوشت و بجا زاد ادای مهم نیابت و خیرات و مبرات و ملاحت و عبادات
و دیانت تقاصد صور و معنوی بطرف الله ذه اکرم ماه بر گرفته و روز تمام بیست و هشتم مرداد ماه
اکبرشاه موافق پنجشنبه نهم ربیع الاول در نماز هر چند نزول و معود اکبرشاه در منازل شیخ سلیم چاکر مرد
مرد و بسوی الطاف بیشتر شهر خرم نمود بنا از آن زمان در زمان سلطنت بیشتر ماه جمعه در
سنگر تولد شیخ دانا فرمود شیخ سلیم چاکر که اکبرشاه بر آن عزیمت بود آن زمین مخیت فرمود
و نفع معمور در الاجم در این اوقات موکب بیشتر در این مقام رسید خان اعظم کاران دولت
آن بنیه سلطنت بیاد آورد و تدبیر سلوک دیگر مردم نشیمنها و منزلها برای تیغ ناکه و بارد دار نشک و

بنیاد شهر سلیم

از تبه ارابه صفحه ۱۰۲
صفحه ۱۰۳ نوشته گذاشته

آنگه بر کوچ برآورد و دارالملک فرخ آنکه شهر بزرگ و معمور عالیه و ابنیه متانه و قلعه غیر از
خانقاه و مدرسه و حمام بنا نظام کرد و بازار سنگین احداث و باغات و بناهای صفه در اطراف آن مرمت و مولود
عظیم تاریخ گرفت و اکبرشاه نام آن بنا نهاده آبرو خلف نداده در آن سنه مردمان به فجور مشهور گشت
و در این اوقات منظر خان متوجه گشت و پادشاه کشور گشا نازل تازه آباد بود بفرمود مسیت
لزوم زینت بخشد لاجرم تهاریکا مکار روز دیگر بیست و دویم ماه آلهی از فجور او مرا الخلافه
اگرچه نهار بیضه شکاه او در آمد منظر خان مرهم شد کسی و لوازم خرسند نظر پادشاه بود عرض داشت
دیگر پاره از دار الخلافه فجور و معصیت فرمود مردمان بود بغیر از ملاحظه منظر و علوشه خواهت

آغاز سال هفدهم الهی جلوس اکبرشاهی

فیض رحمت و سعد دقیقه از شب شنبه بیست و پنجم شوال یا بان دلت فورنه تا آنی در بیست و نهم شرف خوبان که
نسیم آدم مغز زمانه تازه جهتی و آغاز سال هفدهم الهی از جلوس اکبرشاهی عرض مرداد از روز دوم
بدولت پادشاه کامیاب جشن نوروز بهار بود از این جهت که از آن گرفت و هنگذر خان او زنگ
با ملتفت به آن شده مرشور بود خواست آن فتنه نشست منعم خان خانان نابنده خان خانان بلب
تشنه حق گفتند و بیکه ایشان بخشش فرمودند در خدمت پادشاه معقول گشت منعم خان با دو لعل کوکه بکنار
از زبان مردم افتاده قرار گرفته خانان در لوازم اکرام و حراست بکوشید و داد هر که کشد در اداب ملازمت با آنکه
در آن بلاد شاهی بکار نمودند با لطف و خواندگان کامیاب شدند و از روز حیفه خانان مولود طفل پادشاه
سالک شرقیه موجب هم مرکار لکنو با بکند و فتن عنایت کرد خانان مهما نصفه دیم در این سال
فاکنده توران جلال الدین او از بکسان آوازه ملوت و نکوه این سلطنت علی خان التس بود رسالت فرستاد
و نامه عرضت آنکه نوبت دوم تا ترش او ابلاغ نمود بنکه نقیم لکو داز تکفا آن بان خان خان
و خان اعظم ارباب منعم اکبرشاه ذات اوجوهر و نفس او بود اجابت کرد از تکف هند و شان نیز بر
از رمضان برابر عید الرحمان عنایت فرمود نزد بنظر خان از دریه چهار ساقی و بغیر جز ما موا گشت

حرکت موکب اکبرشاهی برابر
تسخیر ولایت ملک گجرات

در این ایام ملک دیده در تکت نظام در آمد و نظم و نسق مردم گجرات موجب آسان مولت سات بود
خاطر عنایت تسخیر خسرو دیگر به تسخیر آن کرد و علاقه کرده آن مقام و سلطان محمود را به غرور و شعور و بعد

دیگر

دیگر چون نفر فرمود امرا آن دیار خصوصاً سید مبارک و جمال خان و عماد الملک بر مجد سر بود بر آن شد که
حکومت گجرات در منزل اجرای شیر یکی از فرزندان سلطان احمد بود بیاد کند نام برادر بود و ملاق تعویض
رشد و بلوغ رسید تا بهش حشمت شتوم پسر بود و هر سه از اراذل زادگان آن دیار بودند فرزند سلطان
محمود مشهور شد و خطاب سلطان ناصر خوب بسر در مشهور به شهر احمد آباد در دار الملک گجرات است
با کثرت دبیر در ولایت تصرف عماد خان در آمد و کار بین بوس خان و شرف خان فولاد قرار گرفت
و سورت و بروچ در دو جانب خلیج خان به سر داد ملک مقرر گشت و دو نفر و دو لقب و جز آن بسید
حامد نبیره سید مبارک رسید و خوار کرده و ولایت بوته بین خان خوش خصاص بیت و چهار خان آن بیت نژاد
خود مالک و در کرت تو فرد نگاه داشت و از این بیت بر نیز و بنیاد تا نیز کرد با هم منازعت بود و از
و اسباب فساد آنکه شد نزد این ایام وقات ده چنگیز خان در گذشت شکوه خواری خان فولاد را از احمد آباد
گریخته به بیش آمد و شیر خان با کرد بر اراده بر کرفتن احمد آباد کشید و جمال خان در آنجا متحصن و شیر خان
متوسل گشت بهنگامه تور و جز و نزاع فساد گشت که و فطر پادشاه بر تسخیر آن ملک بدو جب عقده و حدت بر منعم خان
و جمعی بادر جهین قلیان به تاب فرستادند تا آنکه کار بنده تا باد از میرزا محمد حکیم و جنب موکب پادشاه خشم خود
و نیز بر نوشتن در هو شند نفوذ کند بلفظ حد و شمول شد آنگاه از بهرام تیم ماه آلهی موافق از روز سه
تیم صفر از دار الخلافه فجور به تسخیر گجرات لشکر کشت و بیاضان قاف تا قاف سلوه به حکمات بنجی زمین جنبه
عظیم و منعم آنگاه کنار کان کوه و بیابان نوشته روز کوه پادشاه در مرداد ماه آلهی موافق شد تو هم بیم الدول
از یک منزل اجمیر بام کوه بر و نشه مقیه الرفیق و در طی بیابان شرق تنگ کنار کله جیه در آمده آداب زیارت
کاری اجمیر و از دیگر تاشر قلعه اجمیر و بر قلعه کوهسر واقع است تو بنه و در آن مقام علی زیارت سید جهان خنک بوار
و از اولاد حضرت امام زین العابدین علیه السلام بهره شرف و تبرک جسته و بهزاد هشت و سیوم در دوم روز
مرداد ماه آلهی موافق سه شنبه در هم ربیع الثانی کلاله خان بسیه محقق شد و شاه بلاغ خان و اکو هر یک از امرای اکبر را
در مقدمه پیش مورد فرمود و از فرود رنج نوزد هم تیر ماه آلهی خبر زیارت رسیده در روز شرف نکو زده و ولادت فرزند بیته

ولادت شاهزاده کمال سلطان دانیال

در این هنگام قدمان بیک بدو از چهار ساعت آمده در شب آن سه شنبه و هشتم تیر ماه آلهی موافق بیست و دوم
جمادی الاول یکی از بر دکان اکبر شاهی شد بر ساعت در فانه دانیال نام از مشکفان نزاد خاه بهین آلهی بهره
زمان حمل بیان اشرف پیر تا بنده هنر زاده است اکبرشاه در حضرت آلهی شد بر خاک بصلها بنان لو بنا در دو هم دو
شاه نوازد کنیزه نام آن مولود سلطان دانیال نهاد و خان نیز چراغ بنی کو کب آن پادشاه یکا بنهاد و بوقت

آنجا آمده در کنار تربت رانده و خود بصحرا بر پل در آمده سواد فصلی در تربت قرار داده و تسلی داده و
دختر شاه سان دختر را که بطالعش علم غریب نگاه داشته بعقد اکبر شاه و او را بمقدار دو تخم کبوتر
نهم جمادی الاول در بیعا آورده در قبه ناگور و مرو شریف اکبر شاه در داد و دیگر نهاده بکار داد و دست
بدیگر جان اکبر شاه منوری نعم خان خانان بکرد، با شاه دیگر امرا به تیغ بهادر بکار داد و دیگر
دهم و از این ایام مرض رسیده خان کلان و دیگر امرا و شیر و سیاه بعقد در قبه بهادر آمین او زار مکدر انیده
را رنگ دیو هره که بزرگ سرور بود تر چند بود بود تو دم از طاعت نوخیز فرنگانی خواسته
باز نشد و خان کلان هر یک بطلب اکبر ام و انام مرتبه یکی از آنان و تهور و تدبر بود خیر نگذشتن کلان
بزد و خان او و از تیغ در گذرانیده و نیز دیگر فرنگانی نهم شوم مراد شاه شد اکبر شاه خیز بیشه در آن
بود که کم تر لیکه و در تیر نزدیم آبان ماه الی در آن مقام و امرا بر نیز بعقد نزول فرمود و لوازم
استقبال کار آمده اکبر شاه بیست مردم رو هر فرنگان کو و خوشتر از سر و تن مهندم آبان ماه الی در صدو
سر و سر خیز در دم آی از زمین در تاب جلاب پناه بعقد و مهتر از دلیران لیکن در لوازم نازل مناسب خوش و
بنا شد انجی بزرگ کب خنده اکبر شاه بعقد و قتال انجی عقد خان بلا دور آمیخته یم با رع بیک ترکمان بعد از
قتال باشد و نفاقی بعد از جانب سلطان محمد فرنگانه بسر و از کشتن شاه بعقد شاه طالب از هنگ مدار بالیت
خرسان عهد بسم رسالت باد اکبر شاه در آمد یم او بکوشد و بلطف خدیوانه اش اختصاص بخشید و دهم در انیم
نزل فاکه، ران سنگ و حمل کشتر از بهادران در آنکه خوان مست در زنه، اگر از زمین مردم بغرق آن اندیشه
از آنکه آنجا بر آمده بمالک محروسه اکبر شاه توانند آنکه مرکب بوش هر حرکت لکه و شاه تخت الدین را با شیر
سلطنت آیت بجانب اختیار خان فرتاده با نصایح کار جنید اش از ملا خلاف بر ضع آنو و جز مرکب اکبر شاه بر دو اش
قصبه و مهیه نزول نمود و خان فولاد از کنار احمد آباد بولایت بورته و عدد جونه کده شت قبت
دهم خان و مدد خان پسران خود بر بیش فرتاده اهدی عیال و اهل او بیاکس آورد اقبال کشته و اهل آنجا
حمل بکه بجانب ایدر رهسپر شده از دابو بهم حمل مرزا مادر اعتماد خان آمده بود کمال خان آنکه جمادی
علیه رفت حضرت عزیمت لکه است اکبر شاه حمل بر کنار فرزندان شیر خان فرتاده آنها فرار نمود بجانب
الی ده بدست اقبال و روز آنکه بیست و تشم آبان ماه الی مواقی شنبه غرق جبیه و دلکش رتبه تبین
در سابق نهر و اله مهور مرقب جنگم بوش هر تا مست مردم آنرمین در دلفت بوش ماهی کار آنکه
تهار نامدار میرزا خان بود مو غرت دشت از نهادت بهرام خان برسید و در مو تبین بود بر میرزا خان حکم کرد
و جنب بالعقد سامان کنها بنا بنی این سامان نزد او سید احمد خان بجهت آنها مقرر شد و هم مقرر مو حکم شکن

آمدن بکوه سلطان محمود اسیره

محل تصویر است تا آخر صفحه ۹۰ بعد کذارم

احمد خان و میر ابو تراب بدرگاه عالم پناه بود و نیز مرزا یقه و میرزا فرید الدین حسین خوشتر و شت بسال ۹۸۳ در آمده و هم در این منزل بیعه ضه است منظر خان سده نو موسوم از عزیمت نو مجاز باز گشته و بر نگاه
و روز زرد بهشت یم آذر، ماه الی هم رجب بجانب احمد آباد حرکت فرمود و مرض گشته منظر
کجرات از شیر خان فولاد در جدا گوره سر امید از این فرمان مکدر و خان تا جبر رفته او بود از میان خود از رفته
و روز دیگر بادشاه بود رخ تم کم او بکرم ع بسر و در شب بی از میر سه هادکار و الیخ خان حبشی
با کثر خوبان آن ایام بعنوف عنایت خود آنچه نوازش نمود و نیز از این و بگذشته بود شاه تخت الدین
و حکیم عین الملک میر ابو تراب بود و هم جمعه بی بر سوت کجرات بود بارگاه آدهم عرض کشته جمادی
احمد آباد آمده و خیر از آنکه شاه تخت الدین بی میر ابو تراب و حبیب الملک و محمد خان را و انه در گاه
دشت تازه طلبیان بشه معاوت نیز بخیر شاه تخت الدین بن عرض آمدگان رسید ایمان تو تع باهم عرض
اعتماد خان ادب حکیم عین الملک فرا رسید میر ابو تراب بود کجا نیز بجمعه آباد بود بجمع اموال کجرات
دل در و خواهر بسته وجوه در ابع و دوی مناهر بود بنا، مرتبه ها آنند و خیار بخشیده امر در بارگاه
جهان پناه آمده و از قبه کرس احمد خان فرنگان بشهر بها میر ابو تراب بیشتر رخصت اکبر شاه خان
کرد، خواجه جهان و خان عالم و حاق خان با تعالی در بلاد میرزا را با حرام و عزت در آورد و نیز او زیر
نیز جلال خان و حمزه فرا رسیده خواجه جهان و میر ابو تراب و حمزه خان تا بشیر رت شد اهل و مادر بارگاه
کشر پناه با یمن عظمت و جلالت بدیل سوار بود که جمادی خان بود آنکه بر طاعت بر نگاه بود آنکه خیار الملک
و ملک ترک و بجاه خان حبشی و وجیه الملک و محمد خان احمد آباد کوان نمی آمده و از زیاده موکب
بشهر در قبه کجرات اگر نزول فرمود سیف الملک حبشی و جند تن دیگر در حضور آباد بعقد جلال خان محمود
شده و آنجا ایمن ماه و امرا در کجرات بود در این منزل طلب کرد فرمود این ملک بجمادی خان مرحمت
میفرمایم و او هر یک از این امرا را بخواهد خواهیم کرد است هر یک خدمت بر نه میر ابو تراب خان
جلال خان و جلال خان غیر از طبقه جمیعان مدیران عرض شد کشت اکبر شاه در موجبیان با نظر
غلام سلطان محمود بعقد و خدمتگاران بشهر خواهند بود آنها بود برای غلام بسر و روز دیگر ایام
بشهر در موضع مانع نزول کردند از اتفاقات آنکه جبر از مردم زندان و از آن مکان آواز
در انداخته شده خان بشاه شده در کنار این اردو و کجا یان بود غارت تمام داد بی دست قمر دراز
کرد آغاز تا راج نعمه اکبر شاه بسیاست راج کنند خان لکه و خوشتر بار عام ملا ملاه مست بود
ظفر لکه غارتگران بود بحضور آمدن آمده در بار بیدان مست بست کنند و اموال الله جمالی

از تیر جای حضرت مظفر
سفید بهم بسته

بازهاند و روز آدینه دهم آذر ماه الهی مطابق چهاردهم رجب موکب همایون ظاهر احمد فرخنده گشت جمهور انام
بحضور همایون مشرف شده بمواری عرضداشت نذرگاه شهر و احمد آباد که شهر بزرگ بارونق و مملو بوده که
حملات آن شهر بزرگ و هر بوده باندازه لندن است از فرخ مقدم همایون هر روز رونق گرفت آرزوهای
متمنیه برآورده گشت و جشن و زینت شایان برپا آمد و ایلچیان امین خان خوارزم بتکشیهای لایق فراز آمد
و ابراهیم حسین میرزا عرضداشت بتکشیش تقدیم نمود چنین حکایت و تذبیر بموقع نگشت

توجه موکب همایون از احمد آباد
به بندر کنبایت بتماشای دریای شور

اکبر شاه حکومت احمد آباد و این طرف آب نهند در سلطان اعظم و طرف از بروده و جانب نوبت
دان و هر سو بامرای گجرات اهل ولایت و دولت در آمده عزیمت داعیه خان بود که آنحضرت فرمود
آنکه عزیمت بر آن نهاده دریای شور تماشا کند بلاد اهالی فرمود تا فارسی روز آدینه بیست و هشتم
آذر ماه الهی موافق از هشتم محرم سال طرف بندر کنبایت اردو در گذرهای آنجا واقع حرکت فرمود حکیم
مین الدین لاهوری گجرات بکلمه گفت در عرض لاعرض کند که خبار هلکی گرفت و عماد خان و دیگر امرای
گجرات سر بلغشه برگشته بر خان بانگه دهاموری آمدند آنروز خان خانان تعرق نعمت و فرو دیده
الهی موکب همایون هر در بندر کنبایت نزول فرمود که بارادم و شام و ایران و توران آبادی شاه بر
خاک نهاده اکبر شاه بر جای نواز شده سر و پا بفرمود تهانیر خان دیگر الهی عماد خان
و بعضی امرای گجرات بوبدرگاه آمد موکب همایون شاه بهمت دلگشا همگی از آنجا پا از هر سو بسر و حکومت
بندر کنبایت بوجیه خان خزانچی تفویض نمود روز دادهم بیست و یکم الهی ابراهیم میرزا بان طرف
بروده حرکت فرمود در تو یا بروده تهانیر خان و طایفه دیگر بوجود جانبازی و استقلال میرزا بان طرف
اعظم بایست و حرارت احمد آباد و حفظ مراتب و ناموس طبقات مردم و صلح کل بجا آمد مرتضی خان روز
آذر ماه مذکور عرضه قصه بروده مذهب جام سلطنت اتمام گشت او زنیر بعض وجه را امیر
حسین میرزا و محمد حسین میرزا قلعه بورت بوجود آمد در صدود و جانبازی بنده لذ خان علم و خاص
از هر سو بارگاه خاص الهی ماموری بنده زمین از شبکه گشته سر و ضع اهالی را امیر ابراهیم حسین میرزا در قلعه
بروج رسیده رستم خان در سر سوار عزیمت الحوا هر و تشرف آستان همایون شد بتاه ماه محرم

ایلغار فرمودن اکبر شاه بکاب
ابراهیم حسین میرزا و شکست یافتن او

حضرت شاهنامه

حضرت شاهنامه زبان لکه تهانیر خان میر بخشی بسرعت رفته آن ایران بود و بوجه میرزایان بروده بنصه
موکب همایون شاه گرفته و حسن بود در حضرت شاه نژادگان عظام و حضرت اراده که آنشاه با جماعت قبل از
بهادران بگیاه در میان بان شب جانب راه کرده و بخیر بعد غروب آفتاب بیکر از بنا بر هشتم
بدیدار گشت و حسن کوه تماشا بجمعیت فراوان در قصبه بنزد فرموده بنده لذ و مساحت راه را
کرده است عبدالله خان مرتضی داشت اکبر شاه بنوز رسیده تهیه آن سپاه ایران بخیر آورده اکبر شاه
و فرمود بخیر از تدبیر بخیر نیست عجالت بر خدا اگر روز بنشست غنیمت خیر تهیه حلاکت بان
گوید و رزم آرای میشویم و دل قوی کنیم هر یکی از زمان خان بود اگر خدمت در هم آورد و خواجه عبدالله
عزیز کوکلتاش مقدس شیخ را نیز معه فیل و بان است هر یکی اگر نکرده حسین خان خبر کنند
اکبر شاه مکین لود و فرمود بسکه بطرا دور بین بنا خند تا قصه بنده بر سر تا بعو تا پایان تا اکبر
شاه دو گاه را آب نهند ربی نظام فوج بوجه و شرح در جنبه پوشیدن فرمود در اینوقت از دون
از هلاق در خدمت حضور نه شدند در اینجا از زمان بان پا فرا رسیده اکبر شاه از آن ایشان خلیلی گشت
و فرمود تکذا از در اینجا جنگ شد اگر تنبه و جزیره کنی هر ایشان از دیر آمدن معلوم گشت غضب بر شاه نشست دانی
دست شاه مست آمدن بدولت تن بر آمده و زنان که از سعی بکار کرده اکبر شاه بخیر تهیه کار یا بر دیگر ابراهیم
میرزا زمانی بشتر در قصبه بر تاب فرو آمده بعوجه آنکه تنها خان و آب بعود اکبر شاه بود بدیا بان
گفت بان پادشاه است و بنی کرمی و شکوه لود و بنگ جنگ از اهل راده بر بنده بر بنده و اکبر شاه جواب باره
جات با جنگ بر ایشان شوخت از آب چون شاه لاهور بود در از فرصی تو یکدر دو دار مرتبه بنب دریا بعود سر
باید جنبش بود فرو آمد نقل خان غلام قلق بادشاه بعضی از بهادران گشت فشده این سر شاه که بخیر رود
لهذا در آمد معلوم شد ابراهیم حسین میرزا از تلاش کرده آمده بیاری رزاق است اکبر شاه بکر بهادران از تنگ آنشهر
سر خیر شده بانی خان در آمده بهادران دیگر نیز از هر سو بدشمن بدر کرده و مردانگی نموده و فتح نمایان طلب
و خار بسیار داشته بوار توانست بهمدیگر عبور عادی در این مقام سر دیر بدیگر بنب بادشاه بیاخته
که راجه لکهوت در این امر بر ماست و آندوتن میرزا بادشاه حمله ورشده آن شیر دل شیر شکار باره بره
لاشر و جان از آن خاک بگذرانیده هر دو تن دو نفر از آدمه و ابراهیم حسین میرزا نیز مقهور آن قرار
نموده و جانب خود رانده لکه دست از بر نشسته فرار نمود بهادران شیر ادون از دنبال تا جنگ
و گرد هر یکی دفتر در آمده جنبی فتح نامدار بدست مردی انگ دست ماه بنا این فتح بزرگ جز
بخواست یزدان پاک در دست جنبی مردی قید و راهی بس هر صورت پذیر نگشت بجمله خواطر

در بیان این صفحه تا آخر
صفحه ۲۰ بعد گذارند

حایل گشت اکبر شاه بقصبه برهان ساحوت فرمود بیان نمودن بود بر رفاقت بعود و بهادران خان فانی بود به
ضوف جهان نوخته فتح الله در مجلس رخ بخشی بود نبود تا دو روز دیگر بود بر شهر بلند شد از دم
دیده آمد مواقی شب ۱۵ شنبه همه همشان دارد ارد بر بود فی لوکه ابواب شهر، نه دشمن گلوار بر کشف
دهم دانیاده سفر خبر آمدن افواج بر شهر بهمودان قلعه بورت بوست کلخ بیکم دختر میرزا کامران
زوجه ابو هیم حسین میرزا بسر خود بود، ترخان از معتمدان همراه نمود بطرف دکن امر الله بر هند ارد بیان
شد فتح او بنا فتنه و شر خبر تهانه خان دو نگاه باد بر بهمود بکذ رافقان مدت سوار زیده بهمود نهم بلیغ شد

عزیمت تهانه نمودن اکبر شاه

بطرف قلعه بورت

چون تحقیق بوست آمدم قصه رشت قلعه بورت ۱۵ در اقصر ولایت گجرات است و یک بار شهر پناه
بصد اندازه اطلاع صدور یافت ۵ شاه هم خان جلایر با فوج از بهادران کثیر روانه قلعه جانب نیز شده تا هم نگاه
میر بحره در آنجا است امر بدرگاه آورد و نیز منشور نشان عظم صادر شد قلعه بورت شهر نظام است ۲ بلاد
امده بار اهل نظر آگاه بشر اکبر میرزایان با کنه هوا در کشته بطرد و قطع ایشان تا زد و نیز آنجا بود شد بر هوا
دفعه منشور نکو و روز بهرام سیم ده ۱۱ آمد مواقی ۱۵ شنبه بیست و پنجم شعبان از نظاهر قصبه بروده کاب
بندر بورت نهضت فرمود و روز اردیبهشت سیم بهمن ۱۱ آمد مواقی روز شنبه سیم شهر امضان فرود
آن قلعه فرمود و لشکریان بود در اطراف قلعه برآکنده حشم مردم قلعه از انجام قلعه و کثرت توپ و بندوق
جنگ منزور و گاه گاه بر بعضه بزدن نمانده و در این ۱۱ چند زنجیر فیل و اسپ بیرزایان مرتبه با ذره نزدیک
آمده بود برده بود بهادران بیرون شهر را دو و نیز در این ارادت جان افشان را ابو هیم حسین میرزا
در جنگ زار فرار کرد تهور بهادران نمود محمد حسین میرزا شاه میرزا در حد هوشیار لیکن نمانده بیاد در دیار
برادران تنازع آغاز کرده ابو هیم حسین میرزا رنجیده نظام کوچه عازم دار الفتنه شد چون این خبر را اکبر شاه
بشنید با از امرا کار آگاه بطرف دار الفتنه مامور فرمود، بیاقت ابو هیم حسین میرزا بآنها از امرای کار چنین
دار الفتنه رسیده فتنه ابو هیم حسین میرزا تکلیف بشه تورخان قاقشال نان گرفته بر آورده منعم خان خانان کمک
نمود است راجه بر هل ۵ ناظم دار الفتنه بود این لشکر بود کانبه شرق روان حمله و جنگ ایشان با ده
رسید زلود لشکر داد در گشت و سنگ تفرقه در میان آن گروه شد و لاجرم ایشان دار الفتنه باز آمدند

عزیمت خان اعظم محمد حسین میرزا
و صحبت فولادیان و هزیمت ایشان

بخبر ابو هیم

بخبر ابو هیم حسین میرزا از گجرات بنیاد دار الفتنه اگره روان شد محمد حسین میرزا و شاه میرزا و فولادیان که در
آگاه کوهستان بعضه بر سر پتن آمده رسید الله خان در حوالی قلعه بکوشه چون خان اعظم از خبر تنبیه در
مقام فراهم کون کثیر بر آید اتفاقا امور ۱۵ بر جنب ۵ ۱۵ ۱۵ ۱

عنایت ربانی و تأیید یزدانی تسخیر حصن حصین هانسی و بدایون در اندیشه نزگرفت دولت کامل و عقد روز
صورت گرفت چنانکه نقب زنان نقبها بکنند و تیراندازان تیر بر افکنند و آنکه شرط قلعه گیری است
ظاهر شد اهل قلعه یکدیگر را از خواب غفلت بیدار دهند و دیوار و خرابه در آمده بملازمان الدین
لاری بدرگاه فرستند چون شاه جرم پذیر تمام عنایتی و خواجه دولت کلانتر را دانند فرمود تا هزبان و سایر
شجاعان قلعه را همه قطع دست بدار آورند و از زخم تیر دهم اسفندارمذ ماه آلمر مواقی بیست
هشت و دوم شوال کوتل قلعه را بیاز بتیان آورده هزبان و چند تن دیگر را بزندان فرستاده روز دیگر
اکبر شاه به دار قلعه رفته عبرت یافته چند دیگر بزرگ بود بدانی میکشند خان شاه و از آنجا
اشقال دهند و اینجا دیگر از سلطان سلیمان نافقای مملکت لودهی بهیت کاهن و خواجه بادر فرستاده
در هفدهم دهم بموقع جدا بوانیر دیگر بود لشکر فرود آمده اینجا دیگر دانیا بزرگ و بهدرانیر
لام بمراتع بوت مرتفع الدین حسین میرزا دیگر از امرای آنکه بود بزنجیر بدرگاه ماورد دانیر
امیر کلان دلاوت کلانتر بود و کلانه و دلاوت صد کرده طول و سر کرده عرض داشت و بهوا
هنوز بوار دده هنوز بیاید ادبی شد و هر کس حکم آن آبادی بر هیون مذهب گجرات و ظفر
اده رو بدست در آمده خواست خدمتی نه لاجرم میرزا گرفته بموقع بقدر شاه بیاسیم بود نفاذ بود
و در آن کار دل ابدی و عدل ابو هاشم میرزا نیز اهمام و ورزیده تمیز دست او نرسید و دختر سلطان او
بدست آورده خبر اکبر شاه بشیر میرخان لیدول بود فرستاده آن طفل معهود بود بادر خود
نوشته او بود و جرم کرار آورده بود و علوفت بدهند و نیز چنان الله تا اقدام بر اکبر شاه از
مرد انکیار کاهان هندوستان تخم بیکدر و نیز موجود اجل بر جان خود نرسند آنگاه شیر خود
کشیده دست آن بود بر دیوار نیام سر خود بیک تنگم خویش فرمود اگر ایشان بادا کار نظام
بی عقت میکند بهمین تمیز جمله میکنیم مظلوم بود از مشت بدست این حال حاکم غرور دولت ساخته
دست حرف زدن و نه رخصت دم بر آوردن بود در این هنگام نسنگ بود و دیگر دست
زده تیر جدا شده را دو واند که در میان دو انگشت بدرخ و جهت ادا و مظلوم از درگاه
تیر بر گرفته و بخدا اکبر شاه خلقی لوزیده نسنگ بود بر زمین افکنده مالی مراد شد نظر
از بدانتی هر خبر است او بود زبیه آن شیر خونخوار فند صد جهد بهشت بیده شاه بقاب جمله
او بود غلص کوانید و آن زخم فرو نی گرفت و در آنکه بدو تحت یافت بجهت خاطر اکبر
از تمام آن حدود آبادی جهت حکومت آن قلعه بقلیج خان توفیق فرمود و روز بار

انقدر بود

از همه این صفحه آخر صفحه
دم بود بیفتد از نه

اسفندیست و نهم اسفندارمذ ماه آلمر مواقی و بیست و دوم ذی القعده بجانب احمد آباد حرکت فرمود
آغاز سال سیم هم آلمر از جلوس
اکبر شاه بر سی و نهم سال آلمر بود از روز دی
خجسته بیست و سه دقیقه از شب ۵ شنبه سیم ذی القعده از بهر فرخنده فال بر گرفت تیر ظلم در دست
اکبر شاه صرصر صدمه بهار خرمی دیوار کلاه را نیز افزوده و صفحه ارزمین بوار نسیم فرود دیگر آیینه بست شاه
کامران اکبر شاه جشن نوروز جشن و خلق ۵ بیدل و جاه نبوجشت و در عنوان این سال
حجاز خان جیغ باب سر بنا حجاز خان از امرای بزرگ گجرات بود در آن هنگام در لاجه شهر در
حدود برج اوخته بود والده جنگیز خان بظلم و جاه خواهر بدرگاه شاه آمده و معروض داشت که
حجاز خان جنگ بلاد سر در آمده بسر موعد قتل جنگ است اگر این مطلب بوضوح پیوسته بود
شاه مراسلت شاه محض تحقیق لوازم تحقیق زنان کوتاه بخیر و شوران بدحرص و طمع و خیر حجاز خان
ظاهر حقه در اطلاع تدقیق و تفحص غور نشده آنکه علم گشت قدوه اهل بود معروض داشت آنچه حقیقت
حسب الامر در تفحص این قضیه تحقیقات کامل کار آمده آنکه بر ایشان معلوم شد معروض داشته در حضور
اکبر شاه منهو آمده آنکه از حجاز خان ظهور پیوسته از مرغ غرور و خود خواهی سلطنت لاجرم خان شاه
بسیاست گاه بهر دار بدافکنده و در جان جمع خاص و عام بقصاص رسانید و آن تقول از نیز
کنه عدل و بی خواهش و دعا گو کید و مردمان نیز دعا گو و ظالمان بر دیگر خود آورده بجهت مردم
احمد باشقال موکب شاه آمده روز دوم بیست و چهارم فروردین ماه آلمر مواقی جمعه بیست و
نهم ذی القعده احمد آباد رسیده روز در آن نزول توقف کرد مکوشش سلام بلقب بزرگ بعلیان
اعظم حول فرمود احمد آباد و آن حدود بکاکه اوتورش و کار بیتمیز بهر محمد خان خان کلان و کار
بروج داکه هو بقصاب الدین محمد خان غم خان حکم رحمت آمد و آنکه نظم و منشی گشت
موجبت موکب اکبر شاه
از فتح گجرات بدار الظفر اگره
خجسته فال اکبر شاه از تمام گجرات بر آمد و از دار بیست لوم اردیبهشت ماه آلمر
مواقی ۵ شنبه دهم ذی الحجه بلوازم جشن عید جشن از راه تیز و جانور بدار الخلافه اگره حرکت
فرمود راجه علیخان کانه سین بزنگید و منظفر خان ۵ ایالت مالوه مرخصت شد و بآن کوه دشوار نسنگ
و جهت از بیابان ها مورشد ۵ از راه ایدر رهسپر شد ۵ بدار الخلافه تندو رانه و سایر زمین داران

بعد لطف خداوند متعال داشت به تقدیر آن همایون شان در آورند و هر یک بر از ملاعت در آوردند و بعد از آن
نصرت تا ترنیه آنگاه منزل تبرک کوچ فرمود چون در روز هر تو دل نهاد و هوشنگ و جمشید وقای داشت
تا شاهزاده دانیال بود جبر نظر کرد در این کتاب خلیفی هر بنا بب رسیده ابو هم جهان مرزا بایسته
فاحد در نجاب آمد و خزان خود بیده و فراز جنگ آوردها و خونریزیها و کشته شدن هر کثیر از مردم او و هر
تا حتی و فور کوی سید خان اولاد در میان مردم بلوچ گذاشت نواب اکبر شاه از دهول این خبر بیمه شر
بگذشت و خان کوکا و اولاد بر درگاه فرستاد هم جهان مرزا از ام سلوت بلوچ هر قالب تیر حشمت یا کار
کداران دولت بین نظر اکراز نظر اکبر کند بود تعرض فتنه و انیشه ذاتی بیدار نیاد و جهیز
نفوذ و بیان نواز فرمان آنچه شاهد امکان است از بهم و هم خرداد ماه الهی مواقی با روز هم محرم
سال نهصد و هشتاد و یکم بجز بر موکب بلوچ هر دانو جهیز شاه اکبر شاه آفتاب نهاد است کار آنچه مردمان سو
با قام علوفت بوجهش و شاهزاده دانیال سو کنور اقرس ساور در و فیر از نیک بیقه کاب
دار الملک فراه بر گرفته و جنبه رایات خداوند در هو و سوا کنار نیز بیمه بلوچ شاهر بان فور
گرفته و معود در طریق بنا بر دار الملک فراه را سپارشه اردی بلوچ شاهر منزل تبرک حرکت
کند و در وسط یکی از دو راتب این راه دراز را طی نموده بقصبه بجو نیز تو یک بقصبه بجو است در رسید

وصول حضرت شاهنشاه اکبر
شاه بدار الملک فراه

روز دیباد نیز بیست و نهم خرداد ماه الهی موافق بیست و هشتم صفر دار الملک فراه اکبر مستقر رایات
ظفر آیات گشت طبقات انام کنور بلوچ شاه تشرف یافته بوطن اکبر دار فرمود تا فتح بیاکر
بدر این نبوه مستند هر وقت در کوشه انزوا بدعا بر صورت تقدیر آن حضرت شتافت
و وقتی که اکبر عم فلاطون مولی تمنت بر مرآت در کنج فرکوم فرمانده بیاکر بلوچ متقدان فلاطون
مند ذهن انیقه همان بخشی جنبی عطیه کبری را عبارت از ذات تعدل است منوار ملک نیز کوانه
با جنبی فتوحات بزرگ با عطا فرمود است اکبر شاه بواز نیز کونه نخ خوشی اشد و آن سر عزلت
کنیز سو، کمال احترام اعزاز است موجب اعلا و با را این نکته کرامی سو تذکره مرفوم و بهداد آنیم
لیام امور مالک امر بدر آنگاه کیر پناه آدم کا روانه تر از آنجمله جنبی قلیخان حاکم لاهور و مشهور
آن ناحیه باید نه و مسعود جنبی مرزا و تمام ایران لاهور و عبد ابو هم جنبی مرزا بست آدم
در پوستهای کاد که شاه از آن جانب خته بود تیر غرب آن آتشه در آنچه اکبر شاه

بحال آنها

بر حال آنها بخت یعنی آو بعد بنان کوتاه در شست اجرای بواز آن بای بر فرز آدم از دری بیت و طوف
بر یکی سو بنا کیر پسر نیز حقیقت هر کس معلوم شود هم در اتیر ادات کنور، نشنگ و هر امرا از
راه ایدر بنان کیر بناه فرار نه بنا چنین کبر و دو نگر بور رسیده بعد زمین دار آنجا بیکار
در آمده مرزا یحیی سو بداد نه و جبر سو از هم در کذر رانیده و بلوشی لوا راج کنه دار آنجا کبر و دو
اسوره موطن را ات رسید مرزا نا لوازم استقبال کیر آورده خلعت بلوچ سو، داد بنه کی بوشند
و نشنگ سو در سوار خی یعنی بهانه بخواند را، در آن بدرگاه کیر پناه خدر و رانیده و نیز در نیز هم جنبی خان
سو نظاب خان بانی را فرد فرستاد و سیاسو شول الطف خداوند نفوذ و ابواب نعمت بر در هر
مرد بر کشود و هر یک سو طغرا بیات ملاند و نیز منصور نیم خان خانان حادث در دو بیار و نیک در
آن ملک سو از اتراز بر دانو مرزا از سو نیز بداد خانی نان بامور شاه دانو ذیت سو بکیر تخت در آنچه

حرکت موکب بلوچ شاهر بدم بجرات
رسم ایفاء و منظفر و منصور باز آمده

در آن هنگام اکبر شاه خان اعظم سو بجرات مرخص نکه بدار الملک فراه که اعزاز خان اعظم بجا بیت که
اختیار ملک در صوابدید شاه تا زمین دار آنجا سر بفلک بر آورده و بسران شیر خان فولاد نیز با دو بخت
شده لاجرم بدانور بر بند میرزا یقیم نیز در آن نوبت بر کرد داشت و بحق شیر خان اعظم و تمام استعمال
آن جهت بود غافت محمد حسین میرزا بند کشت هر محمد حسین میرزا کاه در حدود دکن بود جز نیز رایات
بلوچ شاهر بدار الملک فرشید که جو بورت آمد و تو در حرم یا آمد و از آنجا به بروج جا آمد آنجا بود فرو
کرفته به کیت در رسید و متصرف فاطمه و حسن خان، جهانبر دست و خان اعظم و زیاده و جمشید بارس
قطب الدین خان فرتاد در این اثنا اختیار ملک و این جهت در تنگ نوستان داده هر خبر آمده
خان اعظم جار اتوار بر پناه شاه نشست ایدر فتنه ای جهانبر آنکه خان اعظم نیز در تنصیب جهانبر
در آمد در همین تب محمد حسین میرزا از کیت بکشت بیاده بقیه ملک و بسران شیر خان فولاد بر بیت
و بر از جنبه و زد حدود احمد آباد آمد و هر روز در بیانه ما وزت میشد خان خانان کار را دشوار دید
عرضه داشت شاه جهان پناه فرتاد مهتاد نمود بلوچ ملک را کنجه کر کمین تغل بر کشود و مردم با هر سو
زرد بداد و جمعی از بیادران بلوچ است اطراف و جمعی ملک و جمعی بلوچ کنفوذ دار الملک فرشید مقرر داشت و منظفر
خان و کنور نشنگ منصور نمود مردم خود و فراهم کرد، رو بر شهر علی شد و بلوچ آنجا و بیم نمود
ماه الهی یکشنبه بیست و چهارم ربیع الآخر اعیان رکان بر مرض شده و خانه و آرام از خور کرفته خان کیتی

روز سه شنبه چهارم رسیده آفتاب نیارت بیاراده چند از حرکت فرمود آخر از روز لکوه در طی نگاه آمده
دیده فرمود که نگاه تهمتن جهان میرزا بلست افتاده و آن آهو گشاده و تیار در گرفتار بخیر و قدو بلا شده
و روز از شب و زمین از آسمان و کوه از دریا و خواب از بیدار و میرزا از گرسنگی تشنه و دیده دیده تمیز
کجاست بیت گرده فصلت فراریده امور درگاه بوعیرت جنان بود اکبر شاه بر بیش تشنه بیک
او در توقف فرمود تا آنکه در عقب تا از بر بند بوشاه بر زده را بیز بخان توجه نمود و بهان شب
بلا برگشته و خواجه خیث الدین علی اتکه خان لوخان ملا تا کنار بتی بود و در بوشاه تمی برگرد
و جالت او در ضبط در قصبه بالی نه در بیخ کوه بر بتی واقع است کنار کاه دفعه کلان باشد فرود
میرا مو بستان کوهی تا یا مزد افواج ه هر بلو ترتیب هم دیران کار آگاه بود در قلب و جناح و میمنه
و میسره مقرر شد و تهیه بود یکی هر یک بهنود معلوم بر بود تهیه صفوف مزد آخر
او در شب از قصبه بالی نه حرکت کم شد نه بود از خواد لان نظم بود بجهد آخر فرنگ تا کنان آن
زمین بود از قدوم شاه ایشه دارد مستعد بیکار دادند و بر صبح شهر طی کوله و تا شب و بر قبل از روز
سه شنبه راه برده بوضع و تا نه رسیده تا آنکه ملا شاه جهان از خان و بر لوکه را دل ملازم خان
فولاد در قلعه کریا بتوار خشا تمام کار زار بنده اکبر شاه بر موت جهان شیر شد آن گرد بلا از قدر
غفلت بیدار گشته بتی تا خشود بذکه تا جهان بر در کنار انده و بیفرید بر دون قلعه بگشته
اکبر شاه فرمود که بقیه از قلعه او در چند بکنو دم لجرات از دو حمول موکب آگاه شد خود بخشه
سلامت بیشه بس رفت بیکانه تب بیکر میرزا یوسف خان و جهان از امراء و از عقب بقیه بشمار فرا رسید
اهل قلعه آنجا تعت سو فوج قلعه بیرون شهر بیک در آمده شکست یافته داد اکبر شاه در حکم کاه تا
در سه کروهی احمد آباد نزول فرمود جهان لوکاه ملا تا از احمد آباد بر طرف بیکانه که دیگر راست نخواهی
بیش تو بیکر تو قبه جبه پوشیده دیبه بخشیده شد و بیز تمی گرفته در آنار راه آمد
نور بخار عین لوار نشت راه بهکوشه دهلی باد دقع لجرات لو تیت گفته عرض کرد شاه
فرزند من نمود لشکر بزد از بان هندوستان دیدن نصرت دهند اول آنکه در تو از زاده
اسب خاصه و جب اقبال نشیند و زندان بر آمد است از عقب کشور منصوره در دو فرسخ بیکانه
زاغ و غلو از اسب ره بیکا بر دو تخت در فطر بیشه بسنده کهیره بعث تا ملا شاه
رسیده موکب بیشه بود حالی احمد آباد
و منظر شد و بر بحر جهان میرزا چیره کرد

باینکه اگر

باینکه اگر تهاری ما را اکبر شاه انوک تو قبر بفرمود بیقه چاره منبور بعد کار زار فرا هم شد بر خاک تلخ
توکل لکه بر موجه از قبر مین رکاب جهان را بهر دار در دراز دکنه بود از لوه تا قبل بود و ماه قطع
نمانده در عرض نه روز طی نمود و جهت ادبی تی نافذ از نسب بفرود تن از دن بقعه و در زمان
سیم مرداد ماه آهو بیشه بیچم جمادی الاول بعصه کنار آب فرود زیکه و نظر مطلب تنگه
در خبر ایا سلفرست آیت بکبر دشمن رسید اثر از اکبر کجاست ملا بر تخت بوشاه جهان باید
خداوند در ماه بسته بر داز تهیه بر دش نافذان کبرت تو بیل منور بعده در کاه حصار آوار آنچه منظر آمده
بر خان فولاد در بقعه بیچ موکب بوشه بر دیار بر مرسیده خان ملا در قوه بر تب ایه از آب کنه
در ایا تا رسیده تا از مردم لجرات نیاید نه فرنگان ما بر بوسه بر تو تنگ در روز جهان عرض از همین کرخته
در نقاب قوه کرخه نه داد اکبر و قدره در آن مرزمین بجه ما از نافذان لوکان آنکه بر خان فولاد در
در خبر بر تیغ انکه خان کلان از بتی بار خان ظلم بر جهان میرزا از بیغ خلد بر سر کوه نافو تعقیب آمد از
آنکه کاه تا ترک جهان بیشتر از دو هوا موکب بوشه بکار دیار ریه بخشی علی نافذ میکند میرزا از اهمال ایه
استفر رفتو بیا تا آن خاده میرزا دل نه نافذ کوشا ریه خبر آنکه حضرت شاه بر بسته با بر نه کدر
زهه تر بود از جهان بوکنار رفتن محمد جهان میرزا گفت ایه در ما بر فرستاد اکر آنکه کوه تی واقع است از فیلان
بوشه بهر نه ذوا از کثرت لکه آگاه بر ایه جهان بخش است بر بان بیکر رانده و ملا آنکه بهادر اور است سبکتر از آن
ما بوشه سود در جنوب نه است با باده نه در ما بیخ کشت نه ما ریه بیکر در نه روز از میراه در از طرف جهان خان
بیکنه رسیده نه محمد جهان میرزا در رفت با در رفتن بر نه و به تسویه صفوف بر در جهان و از آن طرف خبر اکبر شاه
جهان میرنشست در تمی از در حوالی یه خبر سکار جهان بارت جنان توقف لکه و آولان از آماده شدن دشمن
خبر آورده خان جهان تو جا از آب بکذر مر چند عرض کرد یا توقف لو تا اکبر لجرات بر مفرقه و در موکل
با بر خواهد است بشر اکبر شاه و در آنکه بخت بوبه در دو بر حوالی حضور در آمده تنها از بعضی نافذ از آنکه است
حنه آب بیشه و نا نور بسوی بر تر کشه و بهر حیرت طهران کشت و در آنچه جهان از بعد از آن بر کار از
نافذان بوخط بوشه بر نه و نقال بیز آمده میرا ما بر بیا در آمده فرمود جهان میرزا آهو بکار و در خان بر
جهان زخان جیش بود در دیو و بر حوالی لجرات با بر ایشه سر داد و فوج دلسکه آنکه بر حضرت و بقه خان بر شر خان فولاد بر
جهان کرد از مردم خان بیست جیب موتر حضرت شاه میرزا و بسیار از بوخشان و ما و را النهر بر بخو هر او در
بر صبه جنگ در آمد اکبر شاه نکه بر لطف آنکه هر ان بود بالطف خیشه نواز قدر دل حضرت و فرمود از تحت
بیرون آمد بیدن ما از خ ه محمد جهان میرزا در آنها بر دو تیر زدم و چنین کار او بود تا هم لکه دیگر ان بوخان از زیان

از بیت تا آخر صفحه ۲۱ سطر ۱۰ بعد با کلمات

بیدار آگاه بعد قدر و بزور بازوی شیر غران و ببر بیان با آن مردم قدر آن جمع کثیر تا خفته و تمام
شهر را بر آشفته و آواز به تکبیر و اذان خفته و جان همه در افکنده و دمی بیارامیده بلکه نوبه دیگر مرزا
که کثیر طرف آشوب و اذان بود از میان بود شهر بعد هیچ بیوت که بود بلکه کار انجام او بر جمعی
و بلان هم بسته و چون بسیاری از فوجدار و کسی سوزه و مقاران بیان حال و دران بیوت
تا خفته بعد و تا بیات بخواند مینه و میره او بود و ترکی حمله از دهان توپ تفنگ و کرنه ترا
خلاف فی از قبل مخالفان بود سر الیکا اقدام از بیم و نور که آن فیر توپ حمله و هم مخالف
سوار آگیره بر آید و نزد لکر بیشتر بود و در این حال بازوان بود شهر بستاز لشکر مخالف
بود از میان بود شهر بود که تنها و جزو تن در قشون بر جای نبود آن کمار تیر لکار و خیر آن بیشتر
تنها لیکه بازو طلب یکرد و در این هنگام که عساکر مهوره از بین دیار و بلان میدانم محمد جهان مرزا
با جمعی از بردم هوی بیک و بوی منقول بود با تنگ و بار و نظر بود تیر کار رفوز نهم غالب آمده در آنکه دیگر
بر جمعی بیشتر بزد میکرد تا بدیر کان ثابت شد و نیز جمعی از بازوان هلاکه مرد و جان فشانی میدادم بکاه
که از مخالفان در بیوت ملکان آن هم شیر بر اسب بود و هنگامه بسیار و حال اقدام بود آن شیر نظار
بدست چیلکون اسب سوار کرده بزد دست و از در جمعیت و جنگ تیر جربه بود و در دست راست دست
چنان بدر زده از سلاح او کشته فرو نشست و دو است تا آن حربه بود بر فرق کشیده بیکباره کار نابی
کند دست آن شکست و آن حریف را بسر اهر بیکر زنان در این حال مخالف بیکر رسیده مشتری بر بیان بود
هنگامه کثیر حرب ضرابه حفظ بیوت بود که آن مخالف بعد تا دست دیگر رسیده تیر بر بیان و الله
بیکر اولاد مقهور حشت و ضربه بیان از فرو نشست در میان آن چند مردم مخالف کشته و تنها و بلان میدان
و میدان از نگاه بود از ایوان بر نگاه فرق نکرده است و کار نام هلاک دست بود تا بیت بود کار کشت
در این حال جمعیت کثیر بود جمعی نظر را نه و بند تو یکشتند و بر خرج و خشر و تمه زخم از تو آنها شده خرس
نا نوکر و ماده بود چنین نظر را بر بیخ عشت بیقد بود است بدست و آواز بر کشیده و از تو کار این مرزا
بد بود است بود بنام ریز نشی عشت خان و چند از اسبا دران از صدای بیشا بیز و باشه اهر بیکر آورده
و کم جمعی از بار بود بیشتر و بخواست نوان و ابکه بیشتر شه زبان جنین مخالف نا ملاز سوار کشت چند کره
کوان و از کار بر اگر شاه کرد فدای بود بخت و در این جمع آباد او تو و در این جنگ سیف خان کوکلتاش
چندان بکوشید تا مرتبه شهادت نوشید بود جمعی بیشتر سر اندر یکی کلید در این حال جمعی با مه و از کرد ان
محمد جهان مرزا بدست او بر دست بیشتر است او تعداد و بود زخمی صد زخم دست کافور اندر این کار ساخته

اگر شده باشد

اگر شده باشد ظلم و عناد از در لشکر از نشانی خفته است و نیز موجود و تشی بود از عقب بسته بعد از نهم
از جمعی بسته و او بر بانک سپرده و دوام فیلی جنگه و اهر شهر نماند در این نکام که تا بیاد از آن
کثرت کوشش و خشک هر یک بیوشه هر جهت لکم و از صد نفر شیر ملازم الماب بعد تا کاه کرد هر بزرگ نمودار
شده به بخشور تن بیتی مشتبه جمعی کان کفته مرزا کو کرد و کثیر مجرات است مرا از زنانه به تنخص جنود
سلم شده خیر راهکی است مخالفان در هم در این شده آنها صفت تنگ شد او ژن فرمی است و شر کرسنه
و در میان غزالان اقدام رات طو نباط و نیم بنفس اهرمی آنکه کار کشته و فتحان بنده
نور محمد دلاوران از بعد بیوتان رانده و نیو جمعی تاره و کرنا خان هلاک و شی حشت خان و بالهدار
شیر با جنده و بیرا افکنده شوخ کفد زان بود شاه که کشت و این جنده تر یکند و نقطه فتوح غنی باشد
و عقرب سر می او کرد و هم در این حال بس اهرمی شاه محمد جهان مرزا آهر با یه نقه و فتوح بیشتر
کفد و از آن بس آنکه زنگ بعد تو یکتر مشتبه بر اکنده تر یکشتند جنیر اهکی جاری بود
بدا شده ۱۰ اتم هر دو از دو طرف هلاکت تا بیشتر از صد نفر است نوم از خانه تر بر روی
زمین افتاد اهراب بر کمان مرزا هوان بود شاه بود از بعد ادیرف سر می بود از تن بدر الله خانه
را آنچه اقدام در جنین مدت قلیل بیده او در نمی بود است از دار افتاده جنین راهی دار بود و نوشته کمان
فحش مار بر نوار شده و در این جنگ بود و است تن از مخالفان بقدر رسید و با نفر تن مجروح
بیفتد بعد و بیهی مرزان با حالت زخم دار کم بعد و از دیگر بیوشه رح بر یکدیگر تن لهاست بیفتد جنین
نظر بیوشه و از هم جیر اهکی فرجت بیشتر اهر بیکا اندر قدر از روز بار نه بود و کثیر
بیکر نا بیکر شه دلاوران لشکر با خنده و تو بیک بعد و بکا جنگ را افکنده تیغ مجرون شمشیر مخالف
و صلح شه مرزا کو کرد است نظر او هر است کی رقیه بیشتر شه اکر شه بنظر کشت و از دو
بصوف الله فوز از محمد و نه بدانست به بسر مرزا سوار کنار کرد نظر او طلعت نمو
قطب الدین خان و با امور کرات کیفور بیوشه خان بناه نامه لو کیره نمجو و بهم شد
و نکاه شده از سر بیان نا در بیوشه عرت بندکان بندکه و در آخر روز با جمعی آباد در آمد و فتح نا
اطراف بر جشت و دست بذل و نوال بر کشود و طوایف نام بر از خود و نیز بر کرخم و مسعود و بیوشه ابا
عام بود با بانشها نوبت شد بعد کلور با دادند و کلی تفضل کاشت و قدر و نیز کرد بر این خانه
بود مجروح بعد از بیکاه حضور بکبر اینه نزد و اشته آنکه بیوشه بکا نهار اخلاص خان کجرات در
کیره با نظام نام بود جشه شکیبان مردم بود است کفر خنجر کمه دست و آتوب بسلاز بود این

قدر جمعی مرزا

رکاب در این ایام که شاه خان را از اطراف محمد برخی نیامده در مجلس بیرون نسبت بنعم خان خانان
و سپاه لاکر بیوختن ناشایسته بزبان بانی لاجرم او را دشنام داده ادب شایسته فرمود همه خانان
کینه ست خانان نمی توان دانست بعد از آن او را از آن رنجه دید و آن امیر اوقات قطب الدین
خان و فوزنگ خان و جمعی بطرف بدخشان مرزا را که کشیده بود نوشته که اگر بشرط بود نوشته که اگر
در کنار رحمی کنار و نیز جمعی از بهادران لاقوان اوزبک بولایت را رفته گردنکشان آنجا
نزد گفته نیامده و ملکوت آنجا متین بود بتوسط سابق کان کلان دوند و دوره لقه با کابل کرد زنجان مرزا
مقرر شد

معدوت رایت نصرت آیات
اکبرشاه بطرف دار الخلافه اگره

چون خاطر جهانگشای اکبرشاه در مدت یکنیم روز از قلعت کلنور فراغت یافت از روی
لاهور بر آب راوی بیرون آمده بجانب اگره در دار الخلافه اگره در نهاد و مرزا کوکه بود در آن ولا
و خواجه غیاث الدین علی آصف خان بود و مهابت خان و دکهیت تاتار بود بنظام آصف خان را نوازش
و بیرت فرمود تخت گرانجات یعنی فرمود و منزل بمنزل راه پرده بنظام قول عرض لشکر اهتمام
در زیده اوزبکی بهند هم ماه آلهی شهریار چهر در دهکده زیارت بقعه خواجه معین الدین چشتی
و مردمان بود طرف بیوت هایب ساخته اوزبکی بود کان کوتاه بیشک حرکت نکرد خواهد بار فرمود شاه
نوازش بیکر تو یک بر دیده راجه تودرمل بود از دار الخلافه فرمود در این منزل رسیده بتحقیق جمع گرانجات
و تنقیح بلاقات مورخ فرمود تحقیقات خود کوکه بدار الخلافه باید که فرمود راجه نیز از شیر نزد روز
برگشته بود جمعیت بسیار رسیده خواجه معین الدین خان از دار الخلافه بمقابل آمده بود
رکاب بوسه شد و روز بیست و دوم ماه آلهی موافق هشتم شهر جمادی الاخر توجه دار الخلافه شد
جمعی کثیر از مردم دار الخلافه بمقابل برخیسته بعضی چند کاکلهار بر از روز نامه بفتحور در آمده جانب
تازه در قلب الاجل بدیر تاشت شاهنشاه کان و اهل حرم بر ای سلطنت کشور آنحضرت تشرف یافته
ذاب ابر نیز نور روز هفدهم روز مدت یافت جهانیان بوجه خیرت نگاه برنهاد
راجه بهگوت داس با لشکر بسیار مامور شده خدمات نمایان کرد با امرا نام بر شده از آنجا
باید و شمول عواطف گشته و تیر تیغ بر گذشت راجه تودرمل با مورد جمع گرانجات باید و جشن خانه
عالی بسر دو هم در این اوقات در روز بهران موم ماه آلهی مظفر خان بر حسب چهار دار الخلافه آمده
منصب بزرگ حکالت اختصاص گرفته در انتظام امور ملکی مرجع کلی رام و فتح باید شاه بنقبول

نمود نافه

نیرو نافه بنجم ماه کالت یافته بکرد خیلات فوت شده بود و در زمان کشر انکاشته از حقوق و کر
لکهاته خزینه خوش بنا شته کوکی مکاهو با هم بوار فرمی بنداشت و در پیچه نیخواست تا بقدر نمود
بیست کوه حضرت شاهنشاهی
به تخیر نیک و بهار و تیه بهار آن

اگرچه سلیمان گرانمایه ولایت بهار و نیک دانست ظاهر سالم و صادق نداشت اما بفرمان در آداب الطاف
حفظ ظاهر از دست نمی داد اکبرشاه متوقف او نمی گشت لاکن چیز بر دکار تازه و آن رسید آداب بدر
از دست نمی نهاد خصوصاً چیز داود پسر لوکه سلیمان ولایت بدشت بیشتر از اندازه بر خاطر آب
شورش گشت اکبرشاه بتادیب آن کرده و مراعات احوال رعایا آنجا بر سر دست بر بنا
مالک شرقیه رفته بهار و جمعه دار بود آنکه هنوز شاه از صلاح دید نعم خان خانان بر خیز
نشده از جانب شهر جهان شاه لودی خان نوشته داد بخشت و مردم افغان بدست آنجا در گشته
داود در قلعه رهتاس نهاده لودی در آن قلعه تحصن کرده از نعم خان استماد نمود خانان خوش
بار راه نورتد و جهت نیز بعث لشکر و شاه تاکر لودی بود ملاقات کرده نیم نیک و بهار بنای مهمور
کرد چون این خبر بشاه رسید راجه تودرمل بود بتوسن سر عشق خانان در جانب جمع آب
گنگ و جون و سرور است رسیده بود راجه تودرمل باید و در اندک فرصت کشر بزرگ فرمود
راجه سال کشر بدید کشر خان علم و جمعی از عزیزان خانان را آب گذشته بنظام با فوج انبوه
از مردم افغان بتازه قلعه رهتاس در برابر کشر منصور بعقد فرار نمود در همین اثنا خبر رسید لودی
با داد صلح نکرد بهمراه قرآن آهم کارزار است و داد داد لودی بیشتر از خود نورتد و فراز
خبر روز داود نیز باید و در برابر شاه منصور قلعه بر جنبه بیک دیگر قرار نمود و همواره بر کنار
دیار سون جنگ کشر در میدان دفعت با او ولایت بود بهار در آن جانب دست از
آب گذشته جنگ می کند و یک روز دست بور لکه بر گشت از مردم مخالف بدست افتاده
از آنجهت بگرداب فرو رفته و پسر نعم خان از سپاه منصور بتاشه مقارن این حال در
افغان برخ و برج در افتاده کشته شدن لودی بدست داده داد و بیکی در آمده بقدر جمعی
و تجربه کار مردم دانا با همین کوانه همین پسر و نوه داد و خیر اندیش تو خانان
او نمود و از کشتن لودی جان تو قرار در کشر می نمود هفتم ماه آلهی کشر منصور زحمتها بر خود می نهاده
بنی آنانی امکان نداشت و نیز از آنجا بر چه ماه جان پناه ایزد داد با خان کشر و بهار جنگ

بیت ضعف قلب در دل قلعه بینه تعقیب کشت و افواج قاهره تا قلعه تاختند و همه را آنجا
رفر آوردند و تصدیق حال را بتسلیم بایونی نمودند بعد ازان بدار الخلافه اکبر طلبیدند
انها بوعاف خسروانی ممتاز گشته در عبادات و عبادات جات فرمود هر یک بنول
مرتبه و جنس مرضی ناظم بود و سیف خان کوکلتاش در راه فرمت جان نثار کرد و جشن
بدیر جان کشید و فتح محمد بخاری در دیوان اول گجرات بهادر شاه بیت بلغها قرض بر کون
دارند بفرمود از خزینه دولت بادا دند و زنانگان ایشان بوسیله بخشیدند و بخشیدند
بایونی الله علوم رسم و معلومات بکلمه نیت کاهی کلمات قرینه از زنانی تراکی مرتبه
و از انجمله در این ایام روز جمعه در مسجد جامع فتحپور بتذلل فرمود نظام ره مجمع ظاهر شان فرمود
بودن جمعه اعظم و اعظم در آن اوقات از ماه را الهام اده مقول موعظه بود در آنجا بیان شان خواز
کفر آبر بر اولیاء الله الصلوة الله که دو عید دوزخ بر بیان مرتد اکبر شاه فرمود این حکایت را از حضرت
زود فرمایش بر هر گاه شقاعت چند بر کنه کار بشود بسیه بقول بشود و در هر کونه مردم شد و بکو نکند
ملکو نه ملوب کفر و فران نان با فرنیز بر تکلم کبره شعیدت بتقریع او نمد و هم در آخر بیان شاه زادگان
عظام را بحقوق دشته بهاس عیش و عشرت فراهم شد جبه بیت بوجوان نعمت دعوت رسم
فرمود و زرگ و بنا و بعیر سیاه و بیقدر بود از نار دینار در درهم خرم شد و نیز هم و زن شاه زاده را دادی بخشند

در تکون شاهزاده آزاده

سلطان سلیم بود بستان تیغم

اکرم اکبر شاه فرزندان خود بلا در حضور خود بهای آداب و دقایق هزار مؤدب و برتاه دشمند و
بوسان بین و خاص بود مندیه است اما بر بیت رسوم بیانی بلبستان بیکنشت و بیشتر تعلیم این بود ایات
حاجات و تطبیق بیتاریم و اتا بیک خویش بود و بیت بهادران رسانه و ایشان در موقع مقامات
نایب بود بعضی بیشتر شاه در آورد و نیز اکر کسی کاهی مرزد و بر خود بیاک شود بر شان بانه ملکه نظر آیه
اینبردم بیب با نفاس نفس و در نهام و بیشتر غضب بمقام تقصیر کسی که بیتوبر دعا نکند
از آن بیش بیانی کیرند بیجا آنکس بود تهم دشمنانه با بقصت اکتفا و عوتی بزرگ شاه و از زمان خاص
دل بر کرشه و راه کیت بود سد بود بنه مصد و فاهر بزرگ لکهه ها با بی بر دیر مکان فدا و از نیز
و سلطان و حکام بزرگ با ملاحات ترقه و شاهی بزرگ بیاه و بست قلعه مدینه اکر کسی الله کاهی
و تمسی لکهه و در عقوبت او عمل بود بیش مکان باه بود و مقام فرصت بقصت بیند و بیرون از تحقیق کلمه

نفوذ بیجه

نفوذ بیجه اکبر شاه مولانا میر کلان هر دو بیشه بعضی صور و منور قصه می دشت برابر تعلیم شاه زاده سلطان تعلیم و هم
او در خرد ادشم آذر ماه آمد مواقف جاری شد بیت هم ابر جیب جشن دلکشی بار بسه آغاز تعلیم نعمه و ترنم
در این هنگام حاضر بیکم در روز بار بهند ادب بیت دانم دیباه آمد در مقبره بیون باشد روز بیکذرانه بلبست
فتح گجرات ذارید بیشه بیجا آنکه قه را بطه جهان بیشه و این زن دختر طغان ذاده بالیز شاه در
الان مرزاست با مرزا بیشه در دعا بیت جهان اولیه بکوشد اکبر شاه بیفرمود آنقدر عنایت و لطف از منزه نسبت
نبه ظهور بیکرد شد و آن مقدار عدقه ظاهر بود بیشه نبود از مقدار کفار بیرون است و بر کس حقیقت حال آگاه
نبود بیرون بود داده حقیق فرمانکشتر در زمان شش ساعت درد دندان قرار از بیرد فرمود داود بخرب دام
بر خاشه با و در نه مادر مبارک بود بدا بخورد فرد بهند بعد حظ بیاخی نرو نیست تکلو و بیرون شد هر بود خرله
و نه خورد فرا این زن محمد بهادر نمود نبود و انیز آه آورد نه و از آنجا که فراخ زمانه بود شد و فرط
شمع و بیند دهشد با آن بود بطلا رامی بیل فرمود بمراز آن بدان فرمایند بیظهر و درد هم درد دندان
تکلیف کرد شد و هم در این هنگام سید محمود خان بود بجشن بیرد ولادت و کر فرانه با خان بود کوکه بیرا اهلم
آنولایت بود نظم رشته و سید محمود خان بیش از زمانه قیدوفات کرد و هم در این هنگام بجشن رضوی در دور
ادل گجرات و آنه نرفته محمد جهان مرزا و کس رسالت یافته بود و نظام الملک حکمران دکن بود ابلغ نهاد او
دیگر سمرقند بود و بدکس دار الکه بیعه کرفته و رها فرستد و نظام الملک اکرچه این کار نکرد لکن همان بود
بود بیت خوراه فاد با بیشکیش لایق و عرضه داشت طاعت بود و بعد بیت هم اهدکس از
مولکب بود هر وقوعات و امر بیشه بود بیشه لکوه بهاب و اموال خود رشت جنب نکاه میانه راجه
تیجر دکن بود موقوف فرمود بیت با یونی بکذشتی دیار ترقه و دمه بر کشان آتش علقه بیشت و
هم در این هنگام جشن عید رمضان الاکبر بارج مرد و مقی لکه در خواجه عبد الشهید بنده جات بیاه شیر الدین
خواجه عبد الله نجوانم هرا مرد فند و در حضور حضور نمود در بنکاه همان بیاه ظاهر کوره بیشه از ظرف
و روسی فوز را و بیشه از بیان مجلس ساوه در کار خود عالم ۱۴ در در تاریخ تکریم و اعزاز او خود دار نعمه

توقیه اکبر شاه بی بنب اجمیر

اکبر شاه بیت تخت ملک لاهور بنکاله جز بوجه آمد بسی مهود است بخود این موقعه بیشه از اهل بیت
هلال کرد الاجم روز او مزد فرقه نهاد نه ماه آمد مواقف شد بیت تقویم توال بطرف اجمیر حرکت فرمود
در روز نهاد بیت و شم نهاد نه ماه آمد در هر دو جا چه خیه و خرکاه بر اجمیر باشد و آکاه از زیارت بیشه
و عبادت الله بیه بر قدر و اجر میان الدین تعبه نعمه در داد خیر از دیان تعبه رسید لوازم عبادت و زیارت کاه

خیرات و مبرات کثیره مبذول داشته بمنازل دلکشا و بنای نیک بعد در آمده را در امدن بعد از صاف
حسنه تمام از بعد بدوانی لکار اسم منصوب ساخته تا در غیاب اجر تو در دل لمعان دستور بالی بگذرانید

آغاز سال نوبهم الهی از جلوس

اکبر شاهی بفرخ سال الهی از جلوس دوم

چون ساعت وصال بیک دقیقه از روز پنجشنبه بفدم ذی القعدة گذشت آفتاب عالمتاب در برج حمل
پرتو افکند و آغاز سال نهم از روز هم سلطنت مبارک آیت شهوار گشت اکبر شاه در جمال دولت
مذکوره جشن عید بگذاشت و آن روز و شب بنوازش و نشر دیم بفدم بذل کلی در این ایام مرضی گشت
و چند رایی لیر راجه مالدیو بمکالمت برگزیده قلعه پوانه را که اسوار ترین قلعها راجپوتانه است
گاه فوجی رشته شاه بغور ساخته قلعه را از بهادران لاله بنه او نبرد آهنگان در شهر نوحت
نهاده قلعه نیز را مالدیو سر بخود سر بود سر بر آورده بقلعه سر بر و در تنگی کوهستان است قلعه بهادران
جنگ آور مجاهد شده آن قلعه را بوخته قلعه بکوه کوه نه در آمد بهادران کشور کوه را از دست
فرق نکردند و با خته قلعه اما طعمه بکشگاه در آمد و برادر خود کیو داس و تنی دیگر را بکار آشنا
خود رخصت موجب داشت آنگاه در شهر جیسلمیر نهاده راول بکراج که بوا کلی در بلند داشت
در آنجا سر بسنگ رفته مکرر در این هنگام بعضی از ملازمان را بر اینک تا حشت و لایت تبشه
چند رایی بعضی از بهادران بوبا و نت راول بوتاکس عرصه نبرد حشت با آن فوج که از
تاراج باز سته جنگ در اندر حشت برادر راول و جمع تقدیر رسیده کشته شدند و خبر فتح افراخته
گشت راول سر با طاعت در آورده بر خوبی بوبراه سیاه حشت و لکر بیاه به تسخیر پوانه
روانه شدند چند رایی نیز بعون خود در آن قلعه توقف بصواب دیده بدیران گذشت و لکر
بمحاصره آن بست کما شد خبر فتح اکبر شاه از این امر فرخنده بشت او نزد مرداد مهم فروردین
ماه الهی موافق صبح چهار شنبه بیست و نهم ذی القعده حرکت فرمود روز دیگر بیکم
فروردین ماه الهی در اودار الخلافه مخمور کوه مردمان بوبا فاخت بود و جهان و شمول
عدل و انصاف کامروا لکوانیه در این اوقات آغاز موسم باران بود عارضی نعم خاقانیان
از طرف ملک شرقی متواتر رسیده می صد هزار تنبه با متداد کشید و خبر بکیو آن بر دات
و طوفان بود باران در میان و نظر کشته منظر بست اگر کوار هنگ بوبا و نه بر سر و هر کشته
ب مشکل آسان لکه دنیز از نهادت کار کر عیان و بسر کرد و مردانگی بوبا و دولت بر داس

خان عالم

خان عالم و آمده فیلان نر و غنایم بسیار رجعه اشده حق خان تبر از خان خانان و بیوستن کشته
منصور و کشتن بنده دیار بین بن برار آنتی فتح قلعه و تسخیر جاجی بوده بهار افتتح غرض
امور آن مرد فتی داشت بود اکبر شاه در ایام تقاصر همایون دولت از کوتاه روزگار شاه
از بهار نشر خشت در عزت مقیم حرکت لکوه و بر تر تب گشتاسپ بزرگ خان هادی دار راه
شاه حضرت شاهزادگان و دیگر برای سلطنت و خلافت تهمان شاه علامت
بر گشت علامت داده بر نزد کر از راه شاه بوانه لکه و بیشه بار بکنم این نوروز در
دار الخلافه اکره متعول شد و در این اوقات خرد هایکر در دار الخلافه اکره بار گشت
فتح این کتاب نامه ابو الفضل علامه علیه ممتاز بود رقم بتاریخ شاه بیشه ملاحظه آمده تفصیل رایت
الکار نوشته تقریم نمود عاطفت شاهنشاهی بجس قبول پذیرفته و نظر بر من حسن پرورش هند جهت
و دولت ملازمت نصرت فرم کشتی بجز بوکه اقبال بر بار شرف رسیده بود کنج خواهان
و چنین کیها تخد بود از قلع بلاد شرقی بدار الخلافه مخمور معاودت فرمود بود لکه و باشته شاه
پناه جهان افزود بود چنانکه در مقام خود مذکور خواهد شد از این جمله مذکور گشت که شیخ عبد الله خان بود بطلب
نخان بیمار و بیمار خان کشته بود در صحبت قاسم علی خان تو خانگان فرانکه خان خان از این
عنایت بزرگ کمده سپاس کار آمده فرمان را عزیز و محترم داشته که او بود در خواست نمود
بود شاه از کن هر کی بگذشت و خضار رسی فرمود و نیز در هیچم مرداد ماه الهی نیز خان خان
عالم از نظر بایفر کذشت و در انوک فرصت باب بورش فراهم شده گشتاسپ بیع هم دار ارای
منازل دلکش و مناظر فرح بخش و با تماشا و بوستانها بعوب خند و نظر خان بود بر کرد که
ارده بزرگ مقرر داشته و چنین با تخان جاسد در میان او تو منزول شد و میرزا یوسف خان
رضوی در هایش منصوب گشت و نیز خبر بورش بران جهار الکار مسموع شد میرزا کوکه بانوی نوز

بورش موکب اکبر شاهی از راه
دریای بیاب دیار شرقی

حضرت شاهنشاهی بتاب الله خان عالم و کدیوان فاضله بود در دار الخلافه اکره کذاشته
را بکوه داس بود متوفی تمام مالک محروسه کوانیه را بر کوتم بود نصب شد اگر فلیت
امتیاز بخشیده آنگاه دل در فلق و آسایش فلایق بسته روز دیگر بیشتر تر ماه الهی موافق
سه شنبه نهم حضرت شاهزادگان و دیگران برای سلطنت و بقای آن علامت مثل راه ملکوت

آمده بورش بجهت حضرت سلطنت

دبیر و راجه فرنسک و حکیم عین الملک و ملک الشعرا شیخ فیض و شیخ عبد النبی صدر و حکیم ابو الفتح
یعقوب و میر علی اکبر کشتی بر آمدند و از غرایب اینکه در قلعه بدر بود نیز هلاک بعد و ده ماده نیز در آن
جا بجا از گرفت اقسام کشتی و اندیشه جای بنا و تلاطم امواج دریا و شدت طغیان آب و باد
و برق و باد حالتی عجیب نمود ظاهر میگشت و روز دوشنبه تقویم تیر ماه الهی قصد آماده حمل شد روان
سلطنت میگشت در آن روز راه دریا چون بود و خود نیز زورق و خود نیز زورق از آن کشتیها غرق گشت
و روز رام در قصبه کالپی توقف کرد روز پنجشنبه دهم ذی قعده تنبیه شنول بود بسیار
و در غره مرداد ماه الهی بنا کشتی کیر آب فرود آمدند و نقارخانه بر آب کیر در تقویم الهی
قایم علیخان از هجت خانخانان از بیقدری خاک منصور مرض داشت از روز پنجم مرداد ماه بهر
در نهر بنارس خیمه سلطنت افراشته روانیم روز نیز آب طغیان بود جمعی که از کشتی پیاده راه
خشکی رفته هنر و آفاق دل در منت حضرت خلاق بسته در کشتی روان شد و نیز مبارک تو
باشد بود و ذوق تدبیر بر نشانه تعلق خانخانان فرآمده از دهوکه بر شاهراه هر دو بار
از بالا علو قی دل بر داشته بکثرت خلق پیوند پیر اعلیه اوقات نفس بنای دلفریب فرمنه علایق
کسل و ترانه شوق افزا در دو الیا بارگاه اعم سرایند و میر شریف برادر نقیب خان نیز گاه
کتاب عشیقه بود و از دلنشین مجاز آن بارگاه آگاه بود و دیگان عزت بین ترتیب بجمله
همچنان راه پرده شاهزادگان داهم بر طرف جو نور فرحتم توجه شد در این هنگام اوضاع
بکر بشارت آوضه چه هاهر اهل دران نشر آنچه بود حضرت کفت قبلی در مردم قلعه بقلعه و نخوهن با جرا
ورها با فشند و نیز بلدیه در اجیه جنگی را فکند سلطان محمود بکار دشوار از درگاه تیار
نا دار خبر گشت که از سلطان شاه بود فرستند قلعه بود تقیم کرده او بدرگاه آمد و اکبر
شاه میر کیسو بود باندیار بود تا بسی از آنکه در بیند بیانه هست سلطان محمود بسر رسید و خبر بر کیسو
تعلیم آمد کلید قلعه بود و جانب بلگ آنجا بر است آمد کنج خبر بعد دران و دلیر اندر از آن
شیر تقیم آن قلعه بامور بعضه طمع در دهنی آن بلد و بهشد قرار اقلال در این امر بدیگشت
تا در مقام نخوند کور آنکه بجمله و از آبان دهم الهی کشتیها بر شهر از آب کو در بیدار کنگ بود
و میرزا بوتفنی ها ارد رزاک بیوکب با فیض بلخی و از آن پس هر جا که لاغر از بیشتر هر
لشکر تهانه خام بهر جنگ بود بار بر عرض مراد چشم روز دیگر اکبر شاه بر فیل مبارک قدم سوار شده
قریب تقدیم در آن دیار موج خیز دلانه نزد جز یک فیل غرق نشد و روز ماه از دهم مرداد ماه

الهی عصر

الهی عصر شاه از بعد حمل نزول موکب ظفر کوکب شد و اکبر شاه با این حالت بهلیا بی کنار رودخانه
که از آبهای بیدار شد بود از دنیا بی دلان آبهو از حشمی با کوه و پی بلاد زنده
شاه بنده در این هوای نیز رسیده کار رحمی بوتهام جای اکبر شاه فرمود در این تنجیر دام داود
فال کرشن خان در نظر مرآید در این نوکر شار نقوه با دیگر کنگ آمد و بان بود فرمود تا که
سطور آید و نیز دهم مرداد ماه الهی بود بر حمل دیار کنگ آب حمل را آنگاه کشتیها
اعتماد خان خاجه را از حمل صحرا بشقال باد از قوت دستی باز کشت اکبر شاه سید مرکی بر
عبد الکریم جعفر اصفهانی بود طلب کرد به اخراج اوال از نور الهی و استخراج اوضاع آینده
ها بر سند با تبیین ضوابط این فن مفردات حروف سوابط نعم از ترتیب تالیف آن این بیت بود
نودی اکبر از نکبت بایون بر دلکه از کف داد بیرون دهان روز پنجم ماه در دار الظفر اکره
آتشک بود زحمی دمید بیشتر اخراج مطلب ابر نخوا این بیت را آند که شیخ کشر هزار و بجد و تمار
کنگ شیخ و نصرت در قدوم نهاد سر مع الکایه روز کوکب هزار و هم مرداد ماه الهی عصر
داشت خانخانان نوید فتح محمد در نیز مهد دستر از کشر مخالف بود سیاه منصور مرتبت که میخ خان یاران
از زرکدان افغان بود راه تاهر در نوشت اکبر شاه آن نوشته بود برای فرستند شاهزادگان بود که
در راه در سر تاب حل دیار کنگ در آمدند و از دهم عرضه منعم خان باد و بهند عارق خانه نصر بود
پس بر صحه چه بود بفرآمد و روز زمی همه هم مرداد ماه الهی در والی مواضع لودی بود نزول از نصر در این
روز آب طغیان کشتی فرد رسید و روز نوتنو هم مرداد ماه الهی موذن قصبه خیر رسید و روز دیگر
ماه خان خانان بود بنقه ها ارد رزاک بود آب بود بگذرانید و هم بعض بیر غایت الدین نقیب
خان سر دنیا در روضه شیخ بحر خیر در قصبه خیر آب بنوبان آن قصبه تخت لکه اند لهمت
نامه روز رام بیت دیگر مرداد ماه الهی رایت نصرت آیات شهر در جهت لهر بود بند
ترا در راجه تو در مل تشرف یافته اوال کشر بود فرمی تاشر جهت تکود عرب بسر اتم خان خانان یافته نقیب
و همواره موکب بود فی هر نظا هر قلعه بنیه

روز بیست و دوم مرداد ماه الهی طالب شب تقویم ماه ذی موکب بود شهر نیز از تعجب
رسید و خانخانان بود بشقال تشه بر اجهاد کار بر شهر و کاشت تا بهانی آنچه بالله جدا
موکب جهان بر نهب بود بکوی خانخانان رسید و جلد بود نظر بر جهت دهنده فتح بلند آوازه خانخانان
آنچه نقیب بر بیکی کمر رایه و خان عالم و سایر امرا در آن کشر بعد به تقیم آنها بود بر نیز

محل تصویر است

و بنوازش خسروانی کامیاب گشته روز دیگر طرف قلعه از نظر بادشاه گذشت و تیخ خان بهادر
کشتیغ آن حصار دانسته و این قلعه در حمایت قلعه بنیه واقع است داد و کوشک بر حصن در آورده در میان
این دو آتش مکنون بود و زیدگر عالم خان لودی بود و فوجی از کشتی با نسوان که آن قلعه مسخر
دانند و هم در این اثنا خبر آمدن داود با رسول فتحان را بحضرت آورده بود که حضرت بادشاه در آمد و
عرضه داشت محتوی بر عفو جرایم داود و نیز از اهل مرو حکایت نوشته بعضی که آن بزرگ کشان
و اهل آن شاه نذارم تا فرمایت نسبت دیده که از ترسان بر خشم شرع بر آن حد دو هر گاه
نزاد از شاه زنی کرمت فتنه بادشاه و باطن اولاد دیافته فرمی با تقضای رنگ سایه بر دو تا کار
اند که بنا بر بسیار رنجیم اگر داد از راه صدق و ارادت است بر دو طاعت بتان ملقت بدو کرنه
یکی از سه کار بر گزیند یا ملک و جان چند بزرگی با مال و اموال نفوذ بخشتن یا بگریختن از جانب
او بگرگاه و یک تن از جانب یا بگرگاه و لیکن یا بکس از طرفین بمیان بیارت یا بدو ما هر
بزرگاه در آمده بر سلام و اصلاح دانند بهم در آوریم هر کس بوده فدای خود فرو از لعوداد
هفتصد هزار کار نفوذ یکی از دیران خود بخیار نیز یا نیز یا از بزرگان خود بود و بر بلوغ
تا هر یک ظفر منزل نگر او نظر بیش داد کرد آن سپاه حصن مرد دلیر بنا فیا از فیا رخود بنا تا بنیه
یا نیز فیا لو خیار لکه با هم هنگ بنیه هر کدام غالب شده فتح از آن ظفر بیش ای داد و یکی از نیز امور
بنیه قرار نشد و در این ایام اکبر شاه بر فیا سوار شد بتماشا فراز گاه بیخ بهار در برابر آن حصار آب
را بسیار گشت و این بیخ کنه خشخاش است و بهار بیخ بنیه بیخ کوه بیخ است بیخ کنند در بندر
بیخ کو بیخ بر نزد افغانان تو با سر داده و حضرت شاه هر دو صیت آلهی تماشا نمود و بیخ
اعتنا نشد و حضرت و دیران بود بادشاه حضرت کار بار و روز آزاد بسته بیخ مرد ماه آلهی سلام شاه بازار نگاه
از جانب جاجر بود که کوی گرفته اکبر شاه جاجر بود در کشتیان نزد ماهون بفرستاد اما بهادران خاکشیر
بیخی از رامیدن این جاجت خان حصار بسوار بر گشته و حصن بلای بزرگ بلدک در افکند نزد عالم
خان جنگ شاهان نبود و بعضی از او بیخ نزد بود بوخند و بتاراج دلت گشتند و آنچه تصرف
او در دلت در آمد و اطراف بیخ در این جنگ و آنچه کار این بزرگ در تاراج تا نمود از خشته

مقطوع شده قلعه بنیه و فرار نمودن
داود و الغار رفتن اکبر شاه

تا آخر صفحه و یک صفحه کناره

چنین بود که بفرمت کوکب اکبر شاه در آن سامان نمایان شد و آن بنا دار بیخ شب بر داود رسید و جاجر بود بیخ

کشت

از تبار این صفحه تا آخر صفحه هم و یک صفحه کناره

کشت مردم افغان بر پیش نزد و داود در کار خود تحیر شد و شب آزاد بست و بیخ مرد داد ماه
آلهی از دروازه کوک قلعه بر کشتی نشسته از بیخ بنگاله آمد و کوچ خاه ماه بادر سیاه بود
با تمامت سپاهیان از دروازه آبو فاته براه خشکی بر گشت و از آنروز که بیخ بر یا غرق
شد و انبوهی در کوه و صحرا تباه گشته و اهل قلعه نیز بجهت بیلاک در دریا ریسه نزد کوه بیس
خود را از فراز شب افکند و جماعتی در دریا دهان پایمال شد و بعضی خود را آب انداخته
و بیخ آن شب بر اهل قلعه آن شب بی قصب گذشت و روز دیگر روز شنبه و شنبه مراد
ماه آلهی رایات نصرت آیات شاهی از دروازه دیلی بشهر بنیه روان گشت نوشتان
زبک و خوانین نامدار آداب تمنیت بکار آورده فدایم فرادان و ملازمان کوشش بوسیت ادب
دولت در آمد و بادشاه بر اسب خاصه خود سوار گردیده بجمع از خواص درگاه از دنبال دلیران
و بیخ بیخ بیار بین بن رسید آب در نهایت طغیان بود اسب بدریا افکنده دیگران نیز بی
و طاقت اسب بدریا زدند و جهان آب بود آنکه بدلها داخل شد و جمعی دو قدم نشسته
بسر در سر زدند و بساحل در آمد و بیخ بر دو بشتابان گردیده تقریب بقصد در بیورداس کرده
راه بر دیده بیخ خان باز کشیده در بیان روز در کنار آب کوک توقف کرد مجنونان بوارد بنال
هر بیتاب نوا کنی بر کس دست یافته بجهت در این قبح بزرگ بیست و تقدیر و بیخ فیل
ترک از ضایع غنایم بود و هم در آن شب بر کوکب بادشاه بر در کنار آب کوک توقف داشت
خبر از کشتار مردم افغان بود بمراد در روز انجام بهر جشنام بادر و غنیمت بسیار بدست
او در بیست رسید و در این روز عموم مردم از هزار از دو الده هزار این بن در ساحل
دریای کوک بیخ آب رفته بود بلطف یکی بر خزاده همانا زر و هم بیست
آورده نزد عساکر کار بیشتر و از بیست بلند گشت اجنبی بادشاه جنبی کشتر بزرگ
و بیخ جنگ و بیخ بر آکنده و تباه گشته جنبی محمد لاه بدستان بوسته بود بست اقبال نزاله
خود بر دو حضرت شاهنشاهی در جهان ملک بران و شدت هوا بر تحیر بنگاله آنچه بست
نعم خانی نام این فرمت بود داد طلب بی کرد هی نامرادی بزرگ بود بر مقاد آن
زنبه از بیت بنوازش دلیران شرکتی مبین شد نزد آنکه درگاه رحیم بود آمد در شتر بان
انگوه و آنکه کار او در عروج بهار جاگیر فرخ و جو نور نیا فاصله شرنفیر نمود بر دزارت آن
بر حسن خان مفوض و در اجر تو در دل بر علم و نشاره فتنه شاه براه فرخنده و یا او بود

نه صبح و جهانگیر لایق بجز نوازد نهم روز از دهم نزد خواجه نور ماه آلم خانخانان را که بنگاله
روان شده بجونپور رفت نزد گان و بدگان حرم سرای خاص دیشه مسعود در عرض
راه آنکه فتح قلعه رهتاس را بر دوازده کوهی آن مساس است فرمود فرحت خان و نظر خان
و جمعی دیگر را بنیاد امر و نهی فرمود روز مرداد هشتم نور ماه آلم از منزل گذشته نور محل موکب
همایون شد و در منزل میرزا یوسف خان که از ارکان بزرگ بود از لاغر خاکا مادر بجونپور تو در دو بلاد
در روز نیز مست دیگر کرده لطایف در فجور نزول فرمود از آنجا بلاد سیر لوره آنکه گذرا
بدست ارکنج در نوشته جان به تدریج و حالا که راه بسیار ده هشتر ملازمان کمان یاتر نزد روز آنجا
دهم نور ماه آلم در خطه دلکش رجونپور رسیده ناگاه مردمان نور چشم با نخال جانفزا اظهار
نفقه تو مانی بجان رسیده نزد شاهزادگان و بردگان عفت تاه و حالا که آنجا بدرگاه حضور
مرحمت و تور سرور شد در آنساعات معلوم شد که نام خان اوده کالو سکفته عفو خان و جمعی
از مردم افغان در هدهو بهار آمده شور فتنه لذا اکبر شاه نور منوچهر میرزاده علی و شاه
غازیان قزوینی بسیاری از خیلک آوران بدنبور بسیار لکوه غبار آشوب فرو نشاند
دهم در آنساعات جان شده بار ان از آنجا بار مردگان رزم حرمت دنوار دهم قطع نموار گشت
عمم مردم بغفان آمده در فرمت پادشاه حق شناس بر آنکه شده در حضرت نیوان بگر دعا کند
تا ابواب رحمت گشاید در منهو خواهش دعا گلان آیین نور ساه هو رس سد کرنه داد ارجهان به
خیر را دانم دیگر از نوا هی رود تقدیر کاشته دهان حمل از نزدیکان دیر راه دعا رفته لذ
غرض آنست که هفته گان شب دیجور نادانی بدانده راه نیاز منزل سپرا بر عود مت
دیگر بنیر سعادت آیین گرز شفقت آلهی در حق بخشان از آن شیر است که رحمت خواهی
طلب دارد و یاد دیگر دهم یا تعلیم لهاند کم در بهی که پادشاه سوار بنگلات بزنگی
بعد ابر رحمت نموار و تا یک هفته بتواتر بارید و مزارع و مراتع سرو ثلاب گشت
مردمان شادمان شده مراتب منوبه پادشاه بعد انسد و بدارادت و خلوص مفرود در

توجه موکب اکبر شاه بجانب دار الخلافه
در سیر بشارت فتح بنگاله در عرض راه

روز ماه از دهم نور ماه آلم موکب پادشاه هر از نهم جونپور بدار الخلافه فجور موجب گشت
در جانب نور شده فتح بنگاله مروض بر رهانچی خانخانان با آن سپاه گران بر تخیر بنگاله روان شده

کرده

کرده را بآیین شایسته رهسپار دشت قصبه بوره و قصبه میکر که تسخیر دشت بنفر را بآن آن هر
سر باطاعت در آورده بالا امرا افتاده بجنگ و قتال بست اقدام در موضع کوته محقق شد که
اسپیل سلیمان را داد و بعد خانخانان لقب بکر بسیار آن حصار را تولد حقه در شکله از
این آنکه مورد لشکر پادشاه هر که بر زیر آب است و که هر دروازه بنگاله است از یکطرف
سر بفلک رسانیده و از یکطرف جنبیز دریا بدیار کنگ اتصال یافته و آن قلعه بنیاد در آن میان
بنیان نهاده و جور بهمه دیوار از هر جهت دشوار است لاجرم از هر در تخم افکنده زمین
داران آن جهت گفته در میان تیغ راجه راهی است پوشیده اگر حصار دوار بر دار از آن
گریوه زار گذاره نشوا بواره جایگاه دست متولد نهر از آن تدبیر بگذرد اگر عنی کند بر نو
بار جبر و ثبات بلند در راه فرار در سپارد پس مخوفناک قدر را با خوف از آنها در آن نور ساخته
تا خان بود چون طرف لکهنور مورد گشته در حال رفتن بقصه سر رشته کار از دست
خانخان بر فرض شده سر بسیه راه گریز حق گرفتند و عنین مکانی بتانی بلاستا قلعه جهانگیر خانخانان
رسیده سپاس نعمان و سپاس سپاس بگذشت پادشاه گیتی پناه شنید بر جهان نعم باطن نظر
بگشود و هم در این منزل قاضی خان بدخشی از گلبدر بارگاه رسید و تیر بلا آگاه گاران نزد بار
بدربار آمد از الطاف تهاریکان بر نوازنده پادشاه پناه بجان دلدار خلد در راه گرفته
روز در بیشتر بیست و هم ماه آلم در سکندر پور عرضه خانخانان دیده خلد صاحب آنکه چنین که هر منتوح
داد و در طاقت مقاومت نماند از راه سنگانو در برعت بهشت آگر هر دو اردو بیخانه نقشه برانگیزد
خان از بر دش بر دهم ماه آلم در لکهنور تازه هر گز بنگاله است در آمده در تقویر و تعمیر قوانین بسته انس
و از بارگاه عفو و تخرف نفاذ یافته بیست گانه است اکبر شاه بسیاس خدا نام گذشته خانخانان بر منشور
مرحمت و تور مغفرت و سرور نمود و لشکر نوازش و هم در این سال خواجه جهان و بوالبقا رنجور و جمعی بنوس
نگاه قیامت کابل بنیاد دیده و بسیار لطف خسروانه بیفزود و بر از عقیدت و دفات لکه بجهت از اردو بیشت
سوم آبان ماه آلم موکب پادشاه هر از عالم دیار گنگ نزدیک فتح پور و از آن پس چیزی بسر تر از دار
الخلافه رسید عزیمت طواف مقابر اولیاء حق و اجیر فرمود اما آبان ماه آلم بدر آمده و متوجه
کابر او متعدد بجهت آمده خان جهان ظلم در عرض نگاه بیشگاه در آمده داد ایده ماه آلم و اجیر
شده آداب نیازت بجا آورده روز چند با طبقات علما و حکما بحث و مجادله در زیره عمم مردم بر فیض بسیار لوکانه
در بهمن ماه آلم که از علم بوانه باید و معروض نموده چند رسیده مالدیو در دهم دو بدر سر تقصیر و غرور

برگشته بهاست اکبرشاه جهان از بهاران شد بالیدن بهار چمن چهره زیبای نو لوازم عید بهرام پور بدیوان نعمت کشید
سیاه نصرت پناه آن کوه بیستون اطراف آن صحرا بر رای بلند کرشمه چند ارمان فرار الکوه فطرت بهاست و فراغت
یافته اوز رام بیت و یکم دیباچه اکبرشاه نامه دیوان نعمت در طی نگاه چهره دولت افلاک مدار بالا نشاند

کوه بالا فرازی رفیع
کوه بیستون بلند
فرازین و شکوه کاه بلند
سلاکوه بلند و آب پاه
در آن خشک کوه

ورود موکب اکبرشاه بر مدار الملک

اکبرشاه از آن پس در مدت بهشتاد جهان امور بزرگ و فتوحات و تنظیمات و زیادات بر بهار بود از آن بهشت
سیم بهمن ماه اکبر در اهمند فتحپور لوازم بر تو قدوم نیت لزوم نور در تجدید و بنو معمور عادت خانه برای
او با کس نهاده مثل بر بهار ایوان بود و نگاه بنای جمعه طبقات عمارت دانشمند صورتی و منوری و نقوش حق
گزیده در حضور سعادت گنجور شد انجم لکه از تمام علوم و مطالب بصورت بحث کرد و طوایف انام با رام شد
جرایح فیض عرض رسید و در فیض عیار هر کس سعادت آورد بر کرسی سود آن بهره خانه نعوی فواید
وجود هر کس حاصل شود و بلکه در قدر خود مجبول نهاده بود تا کار ملک و از بهر ملک و جهان دولت خرمش
و بهواره در آن انجمن صورت و منزلها بزم عالی رتبت عیش عادت که مشرف مخصوص به نوشتن بزرگ و اکبر
سعادتمند جهان بود و در فیض جنود مردمان ملک پرورده و ملک را آفاق و عمل نظر میکرده در تاریخ نوشته
مردمان عالی نسب کسب سعادت می نموده در تکمیل تمالی صوفیان خانه دل منزل رشته محو تکلیات انفع و آفاق
میشد نه دیاکس که در تمامت این مراتب اسباب بعد در تمام این انجمنها فرمیشد لطافت بند و تجنان
دقیق و مطالب ارجمند از زبان پادشاه تراوش می نمود جمله بر تحریر در آب بهشت و تمام آن کتب بر نوبهار حال
سعادت اشکال زنده میشد و بصحیح هیه القال میدادند و معمار هر کس نمودار میشد و بسعادت در یک بهار نگارش میگشت
و در این ایام لطافت نوشتگان ابوالفضل دوز در و مسجد جامع و از عمارات بزرگ شاهنشاه در آن مکان پادشاه
پادشاه از زی و ملاد یافت و بکند الطاف بطرز ظاهر صحیفه که در آن انجمن بدنه کتاب تسلیب خطبه بلند نشست
بنگاه مفخر معمور و هم در این ایام ملک بنگاله بر گیره و تول خانگان مقرر گشت و هم در این سال در اطراف
در و قلعه اگر و مثل باقیه بلکوت کنز را بتاز آن در دست تر بر فرای و در آن چهار اجبر است نیز رفع عنوت بوار انجمن

رواج دادن آئین دیانت و قوانین بکر

پادشاه لاکار در این اوقات بار آسایش رعیت و بهره تر تمامی ملک و دولت قوانین بزرگ مقرر فرمود
از آنجمله رسم داغ بعد مدتی پیش در فطرت اقدس جلوه گر شده در این وقت صورت اتمام پذیرفت
و نیز رای شهر آن علاقه که بعد بر انتظام باند ملک و آنکه رعیت عالمه محروسه بنگاله منسوب
دارند در آن بنگاه پادشاه گر جلوه گر شد نقدان پور سلطنت بدی فرخی جمع نه که نظم و قرار یافته

در این اوقات

در این اوقات هر خبر و آن قابیات ملک نظر مرکات نخستین مالک محروسه خالصه کوانیه اهل
و سایر بلدان و کاهلو علوفه تقدیر و هر کس بود باندازه استعداد و وقت تقریر صاحب آنکه
و عاملان این معین کوه هر ملک وسیع هندوستان بود در قید ضبط در آورد که حال و مال و محصول
شخص نیز بهیکس موانع از عدد تقریر و نیز آن شخص کاوز نهرده آنکه صوبه بنگ و بهار و گجرات
را بتقاضای رسم کاهلو که هست و کابل و قندهار و غزنین و تیمور و تته و بلواد و بجور و تیراه و
نبکتی و سورته و ادیسه تبع نشده بعد مکرر و تهاوه و عامل عادل به تیمی و حرات فاضلیات
مورشد و جمعی عامل بوا تقدار جا برده بعده بلغ یک کرور تنکه از آن بر خاکر بنگال اهل
روزگار نام او کرد در شد و امتیاز خان دوا جه عنایت الله نیز عامل آنجمن در هر کوتم دار الاهل
پس راه میکردان بعد و نیز بر آن نیز آباد ریکت به تشخیص تحقیق جرب قوم فرمود جان در زمان
بتاه آن ذرع بوازان پس خشه و در خشع و ترتفاوت میکرد و بهاب خانیت میکشت اکبرشاه
خان جاه از تمام نهان هند بر نفس مکونه طاید شراع و صحه بکلهای آئین اقتصال عالم ۲ بر آنکه کرم
فراهم شد و نیز قاتل بواقعه نوبع اقدام نمود و دان نشمند خبر این بوشت آنچه از بنگاه
سلطنت فلور هر سطور دار در اقرار قیمت بود دختر عرش شاه در جهاز دیباچه شاه از انواع قیمت

مهارت نمودن خان خانان در قصاص
نگاه و شکست یافتن داود دیگر خلیج

خبر صوره بنگاله مقوع شد داود بن سلیمان کهم و ادیسه و بنگاه بر خان بیکر ملکها رفته آشوب
بر آوخته خانگان با تفاق راجه تودرمل در الله تانده که دار الملک آن ناحیه است رحل آن مملکت
انجمن به تظلم انام ملک بنگاه فوج قابه در اکناف آن صوره بغرتاب یکاره مقتفا لکه و اکثر
از بهادران خنبک آور بر سر کرد که محمد قلیخان برلاس کابنه کهم فرتاب داود بر بست آورد
و هم چنین مجنون خان و جعفر بر بصوب کوه کاک و مرادخان با انبوه بیکانه نام با مور بعد
تا تمامت آنکه هر بر نظم بر از و خبر رسیده چند کرانی از بنگاه سلطانی فرار کرده جمع کنند
بر نفسه را آورده راجه تودرمل و جنید خان و جمعی از بهادران با تنور روان شدند و این سران لشکر را بسر
سپاه تمامت نی لفان بر نهم و کرد هر بر مقرر داد اموال چی ن لاهنوب و آنها رو مصار بر از
آشوب فتنه تمامان بر کرد، غنیم فراوان بر آنها و از نوایع این ایام بنگاه یار محمد ارغون و ادل
تهریک مولیه راه دولت بتاراج بر کشته فیلان نامور بهاب بیکر تیر فرد آدم هر چند نعم خان

خانخانان اولاد مطلب کوهذر آمده و در هند معاش کرده شده در جمع آوری اموال کوشیده و نیز بدیگران بخشیده
و مالی بسیار فراهم آورده از اموال اتالیق نیز فراوان بدست آمده و نیت بر آن داشته از راه عاکفه
در بدرگاه پادشاه بر آید و بوسیله مهر فراهم آمده که با خود رسانده کنج در عرض راه فرو نهاده بنگ چند
در افتاده و همه بند و حقه از دولت بباد داده ناچار خود بدکن راجه رسانیده چند از نقیب ایشان بکن
همچنان در زوایای کنج پنهان پناه بمحمد یکیان بردکن با کن خود کاینه داد و راه رشده چنین در
بیت اگر همه سب لکام رسیده نمی بطرف دیده و از آن گوه هایی در بند رسا لکام با نظام امور اما آنکه
که ناگاه خبر رسید که از خواص داود نقابی خزینه بود بهشت بولایت تعرستان بسته هر چند از
دنبالی تا حقه بدست نیاورده در اینجا تا راجه تودرمل نیز دشمنی بیوسته تنفقای نیز داد در اینجا
و چنین در قصبه مندل پور رسیده در اواسط دیماه الهی محمد قلیخان بدیگر خان تشدید در اردو بر خونی
راه لکه اکثر مردم خانخانان را از خانخانان رنجیده خاطر بود و از حقه قرار جاده از راه عاکفه
در بدرگاه گذارنده و دفع فتنه چند بدولت آورد لکه تا راجه تودرمل بر چند زمان صحبت کشوده بود
نا چاره صدان تند و تو خانخانان در تاریخ نهم ماه و زنی کامل با جرب زنان عامل بفوت تا کرمان بود از
داود خان خان بلوغ کراف در صحبت کشتخان با همراهان بفوت و همان بود لی بدست آمده
خواهر نخواهر بستیه داد و در فراد کند از آن طرف داده در در حصار هندستان تشدید نهنگ زادیه خول
داشت چنین اختلاف کشتی پادشاه بر بوشیده بدیگر راه مردم فراهم که در راه نهاد در اینجا عاکفه شوری در
انجام کار داد و از جانب پادشاه بخان خان رسید او نیز ناچار با سپاه بر حقه نیز کشتی بوست داد و
با کشتی لکن در هند هر بوده بر فرست در میان نگاه داد دیده فرج منعم خان خانخانان بدیگر
که از راه دیگر با دیده در آمد و آن هنگام بر داد جلل گشت و با خاطر بر اکنده برگشته با بنگ جنگ
بر آمد از هر دو طرف صفوف نبرد بار بهشد و بهادران جنگجو و دلیران رزم خواه عاکفه مردی مردانگی
بدادند و چنین روز دیگر بیست و چهارم هفدهم ماه الهی موافق جمعه بیستم ذی القعده نایره کشتی داد
در هم شکسته جمعی کشته از مردم داود با شدند و بسواران داود در در رستگاه بیت خشته ناگاه اسپان
از دیدار فیلان از بوست جانوران بوشها عجیب شده بعنف رمیده سر بر تافته و هر چند همه
زدند چاره نه خشد و منعم خان خانخانان و دیگر بهادران کار نامها کنند و خان علی بغدار
در تیر جنگ آورده که و جمعی بر بگشت تا نهد نیز کشته شد عجیبه آنکه از آن جمعی میکشد در خیر
چنان بر قوم افکنده در اینجا بر گاه بیدیم ماه بهار چنانم شمع جانفشانی ملاذ در آن ملطفی بر عرض

اسانند

رسانند و بر چنین خانزاده بجهد در میان کار زار خان نامدار بکه تا بقدر سید و بیکه داد و بهادران او در آن
روز جنگ آوریها عظیم کرده و خانخانان زخمها بوشت چنانکه در بنیش او از جمله بسیار مرض ضعف در دستی
بسبب زخمها می ترس آمده و مردم داده چنان دیدند که منصور بر آنکه هم کشته گاه بوعاد
نهفته از برای فرزند خانخانان و همت راجه تودرمل و جمعی از بهادران مردم افغان بوشت آمده
گوجر هر از بهادران نزدیک افغان و نیت بان داود و جمعی ناگاه بزخم تیر بهلاک رسیده آنپناه لکه
بر اینجا لکه آخر الامر در بنوار نهاد سپاه نهرست بناه با تیمار چنه از دنبال اینجا تا حقه جمعی را تا بکند
و غنیمت بسیار بدست او در آمد پیشانی بسیاری بخاک سعد و خانخانان بمراز آن کوتاه با هیرس
بنیز جنگ فتح نامه آن تمام گشت اگرچه ملکت بنگاله در دوره آنکه قرف در آمده بود نیز اموزد تمام
ملک محروسه سندرج گشت و خانخانان در جهش آن از نگاه بنیز و روز دیگر از سپاه ایران گرفتار
هست نداره بند بر کشیده و چنین نوید اینچه فتح بزرگ عرض اکبر شاه رسید مرهم کشتن انبوه بر آوردم
نیز مکارم آیت در اوقات ناحیه بذل الطف خدا اکرام آه ایران فرنگذار صدور وارد نگشت
و نیز در اینجا اوقات کشتن خان بوسلم آن نظام در آن نگاه بقه بود هر بدیگر ایران بود و هم
در اینجا بهار بر حوار خون در از قراولان آتش پوشان بود و بخود سر بر مرد هست جانکه بهادرت یافت
در اینجا جنگ نیز با پاک سر یکا از دو تخت در آمده در افتد غنیم با ملازمان او خوشتر در از حقه
الامر جنید انجی نزد نهاد و بعد بستر او از هم بر کشیده و بیب عبرت دیگر مردم خان شد نه

آغاز سال هیجدهم الهی از جلوس اکبر

شاهنشه بیز سال آنان از در رقم

در اینجا هم نوید جان فتح شرک بجنس نه طاهر دیده خورد و بزرگ بود آفرین و علاستها
نایره موکب عید بر مزید کرده بیرون جنبش بلاد آورد و نایره نسیم بهار مردم از دیار شاه خار
حسن و عبر از کذ نتی بعنت ساعت و سر و نیم قبیله از روز جمعه بیست و هشتم ذی القعده خوشید
فاورد بر برج حمل فروغ افزای طارم نیلوفر رنگ و آغاز سال هیجدهم از دور روم نشاط بر
بر افروخته بهار گلها چنین نور و زمان با نظر بر فروز در بر در صفا روک بسوی بر حور هم دنیا خرم شد

ملاقات داود و منعم خان

خانخانان و بزم بگیر آرایش

بجنگ کار داود بنگاه کشیده بجز بر رسید خانخانان شاه خان جلد بر راجه تودرمل و از دنبال

از نیز محل تصویر است

تا انجا را بیفکند از نه

او با مور حشمت فتح بقعه بعد رک رسیده معلوم شد که بشست کرمی خان بقلعه لنگ و اراکم
او با بی آنکه بر کوچ انجیز شده لذا و آنکه جنگ بشد مردم سپاهی و از شدن این خبر دهشت
کرفتی هر چند اجر تو در بل به تلکن اجل ناکاه کشود مقدر گشت تا بار مردم خانگان و جوار
شر خانگان با شهر زنجان بی بهبود رسیده شد بر نشست و شتابان بآن شهر در آمد و تهیه آن
حصار و مردم افغان از بعد فتح آوار حشمت جاری کشت چنین آمد مردم بلوک ان قلعه دار بود داود
از در حیلت در آمد و از راه مصالحت برفتن شده جمعی بود بانجام این امر بعزم آخر الدهر
نزد اطاعت بآن اشتهار داود بکار کرمان سر در آورده فتحیان نزد بدرگاه فرستد و پس از چند ماه
که قلاع اقامت و فرصت نمایان نزد خونیز در بناه آورد و بعد یکی از خوانین معتبر خود
عزم پیشگاه همان ناه لکاز داد و از راه فتنه بار و خیار و روز سیم ارد بهشت ماه الله مرادی
غره محرم بلوک انصرف و شهر و لوم مجرب نزم مصالحت بسته و فتاکتان با چنان دولت در
بزمکاه جلد کم اشرف خان و حاجی خان ستاد بر فتنه و داود بلوک نزد کان کشر ماورد نه
خانگان قدر چند استقبال کم بخوش او بود و یاد مراد و تشریف خود کشتم بکذشت نیز از سر جنگ
و سپاهی کرمی بر آمدم و فتح بلوک بآن درکاه عالم ناه بسر دم تا بدم صلاح دیده کار آمد خان
خانگان آن لشکر بلوک بلد زمان جلد پس از زمانی از جانب بلوک شهر خلعت و الله اکبر لشکر
مرتع جلیل حشمت داود با کمال فرد تنی بدار الملک فرد اهر بدیده نهنه کرده شکر نمود و فعالی تصمیم تر لیف
اسباب آن دیار دفع زمانه دار و خزینه بسیار بر هم بیکشت مادر دو تنج محمد میرزا و برادر زاده های
نمیه مست درکاه آنها رکشت و اکثر آن روز بخرمی و عشرت بکذشت و در دنکی هر خصر بعضی حال
ادبیه به حوالی او مقرر کشت ای راجه تو در بل در این بزمکاه و فتر فنده و نوشته مصالحت را فاتم
نکذشت و در بحر اندیشه بر فرود داشت و هم در این اوقات بعد از مردم افغان خانگان
و امید بنه بر سر قتالان رکیه آنها و در جنگ تاه کم و ولایت کوه ملات بر تصرف
خانگان در کاهی رحمت بهر تا نده مهمت کم لشکر بدخ اجل در فتنه جهیر و شوق خانگان جهاد

سوانح صوبه بهار و فترت
مظفر خان و نوازش یمین

کاهی که اکبر شاه از فتح بنه و حشمت بر کلو مظفر خان سلام خوسر آورد بر فتح چهار کهنود و جلیه
همراهیان فرصت خان مقرر داشت بقلعه رهتاس مامور حشمت تا در راحت و ترفیت شهر بهار

از خواب غرور

از خواب غرور بیدار کشود در تلاف جهاب بقر بکوشد مظفر خان بنهای خواجه کش الدین خان از
نوشتن مصلحت بر آمده دل بر بست بسته از اندوه حشمت فتح خیر لب ان لشکر کار بدو خنده و
بهرام سلام تا آنان از کشت شد خلاص ترس بهتول کسر در نامه به نیروی شمشیر در آمد فرد آمد
برسان ان خواه از قصه منظر شد و دیاس فرصت خان مرتش نابان کشت تا چنان هم ارد زمین بیت خان
افغان از قلعه رهتاس بر فرشته موزه در افکند مظفر خان نیز دستی نغمه نزاش نیست در کار
نهاد مال و منال و اثاثی که بدست آورد و بعضی آن کار آب فتنه نور آب و لوای اعتبار بر افراشت
و امرا بجامه قلعه بهشت مظفر خان در مراهی فرصت خان کوشها نهاد که مدتی بر یاد مرخان
ملاطفت بر حشمتی بر توافکن شد اکر کشود قلعه زانی دیار نهاد مظفر خان بر تنه آکاه
افغان هم در صوبه بهار خبر فتنه بکنید و از رخنه لذ رهبار شهر مظفر خان کیده بنا بجی کاب
آدمه عرضه داشت نمود از نخست این سان بلوب ان آورد آکاه باتفاق این لشکر
نصرت اثر با تنوی در کنیم آکاه در آن حرکاه دیکر کارها خدمات نمایان کرده و بیرا مهاراز
آن امور بلوک انجام جلد مجزیزک در جلد و سپاه نصرت پناه بعد ظر ارتباط جنایات صلاح در توقف
ندیده بغیر و زمندی بوجه کم بی رخی آنها بر حرکت فتنه و روز چند بکذشته بعد چند مکر
بلا در نهت آبار کار کو تو بی بر انکیخته امرا آنها را در تنبه فراهم آمده کار کرین نشسته
و مظفر خان مکتوب کم بر حشمت مظفر خان بدانسو امرا کم بی از دهول بقصد منشور اکتس
فرا رسیده از خدمات اداند اج یافته در کار حاجی بورم کار کرو تیول محمد قلی خان بلای مقرر بود
بادر حمت بر مظفر خان مخوف و تنوان با بلا بوست و در استقبال دشمنان کوشش در زمره آب
بن بن سلیل بسته مجور نمود در این های فرنه کان خانگان نامدنه در حد جند شتاب
نور زیم نیز در این تو کا بر سم مظفر خان مرخاست نهو بآن کار عزیمت کند و در این آنا
از شور بی حاجی بورم خبر رسید تا جار بآن طرف روان کشت و بجو کثرت مخالف از آب
کنکه کشته در قصبه بوانی باند و زمین دلار جنان در ملک کشر منصور در آمد در این هنگام
هجاعت او بی در آن سور آب مجوم دشمنه و بر مظفر خان کار دشوار نمود این
زمین دار کفت در این حد هوا از خوش و نداز مرقوطی دارند و کشتها بر اسوار در آن کافر
حاج لبرا این است هر این لشکر در برابر این مردم جلوه کر شد و جمعی از دلاوران سلیت کفتند
بجو با تنوی بعد جنب باز نبرد آرایش بر ای تا نایم پس بیمرد جنگ بر کرد کار کم رسانی

و عرب بهادر را بهادر شده چنین او شبروز دنبال افکند معلوم شد که آنچه عبارت از آب بگذشته است
مظفر خان کشتی‌های از جوانان نیز دنبال برکرد که خواجه بهشت الدین وعده داده بود بر
دشمن روانه شد چه شد افغانان بلند چهره تیر و تفنگ بجوش در این اثنا از کوه و کمر
آن فوج برجات مردم افغان از دیدار این حال پریشان کوه و دریا گریزان نهاده و جمعی
تباه گردیده جمعی بزور تمکن و غنیم فراوان بدست بهادران آمده کار بکام اوده دولت شد
در این حال خبر رسید آن طرف نهر بدکنه چه شر از مردم افغان بر طبقه آدم مظفر خان
بانبوه روان شد آن نهر اگرچه بهادر نبود اما چون بود و از مردم افغان افزون از دست
در نظر جلوه گر نشست مظفر خان و خواجه شهاب الدین و عرب بهادر و طی فراز دلیران بود
لکوم چه از آب عبور هم آنجا عبارت بود آزاد نهر نمی‌نمان این اندیشه بود و باقی و طلب
کمند شد و چنین فوج نمودار بود خود محاربت گرفته مظفر خان نیز از دنبال آن فوج
راه برگرفت و تمنی چنین بود و می‌باشد اگر کمک از کثرت تخالف و قلت بازان
بود شهر پیش این فوج بدین آنکه جنگ‌ها کار آن نهر بر اکنده شده بسیار بود و آب
فرو قدر داشت مظفر خان نیز بهمین آب در افکند و چه شهاب الدین غان گرفته بجانب
کوهستان روان و کار بود بر نظر آمد دشمنان بتعاقب این شتافته بود و از مردم
مظفر خان به تیر افکنده نافع این بعضه تا روز پایان رسید و کار بر مظفر خان تنگ‌تر در این
هنگام بدو خبر کار بود و فدا اهل بر لاله بالصد تن بهادران تیر جنگ بار این اهل افغانان
قصه را از بهشت الدین بر شد بود برده رسید این بود و چنین داد شد دشمنان
مشغول نبرد بودند و هر بزار از آن شکست و حال نیز و غنیمت و افر بدست آمد
از غرایب اتفاقات آنکه شیخ جمال بر دور بالفس اماره مبارزت داشت در این هنگام زد و خورد
بر زمین آمد از خود برفت و چنین مظفر خان بدست کمده بنا بر حضرت شاهنشاهی کار آدم عموم مردم را
بشنیدن آن مرشد آفاق رهنمونی که از حقیقت حال پرسش گرفته گفت در آن حضور بحدی
جان نفحه بر شاه بر کمند اقبال هنگام بزد آراسته مژده رسان نصرت شد و بزرگ طوت
آن شهوار عرصه آگاهی شیخ بر آب در ریخته و بدست تفقد مرا از خاک بهوش بود آن بادر
در نفحه بخود آمدم و قوت یافتم و نوید اقبال بهادرم بود از مظفران این نخان بود سهم کرده
ناگاه آن فوج نصرت پناه در رسید و آنچه گفته بود دست تقدیر و روز دیگر به بنگاه افغانان شد

از افغانان آخر حضور بود
بنده کنده از

غارت عام

غارت عام و غنیم موفور بدست آمد و شورش آن مردم بدنهاد که ره فروشته و از دفع این بلا آنکه
افغانان مذکور تاج خان انور پناه او که نفع تازه آنکه آن فتنه بیدار حق مظفر خان بظاهر احتیاط
از آب بدنه کنده گذشته ماهوت شود در ملکانی که سر طرفی بود آن آب و از این جانب خلاب عظیم
دشت پریشان افزوده در جمع سپاه و اسباب از شوال آن جهت مشهور بود در آن مدت نخوت
برافزود و دوری بر حق نظر دایره گزیدند و چنین گمان کنند دشوار بود مظفر خان بود بسفارت
بود جان شیخ اسلام از زمین داران آگاه بود بر آمد و جسارت نیز رکشیده و در نگاه جسر
خندق برآورده مردم خان حلت که از جانب بر فتنه چنین بر دشمن بود که کشته شده تاراج جواز
داز در غفلت دهاریت شد مظفر خان آن حلت بود دیده بر آن برآمد افغانان چنین بدشنه
از آن اندیشه فرو نشسته بجوی چنین بر از جنگ بود و نهاد زیاد جسر بود بار آمد و دیگر از آب
بگذشت و جمعی بکار خندق آمده بعضه مظفر خان بر این تاجدار و بادو آتش شیخ بر نگاه
و جمعی که بود تباه رفته و چنین بلوان ترتیج خان بود و آمد مخالفان بود بادشاه بود
چهل خان غرق بود از دلاوران این بود زنده بدست آوردند و بسیار بر شد و کار کنند بر گمر
شده تاریک شب نگذشت هر بدنه ول آنکه دیده تا نهار بسیار بر آن بر زمین رسیده غنیمت بادو زند و
چنین روز بر دیده بود است این بر فتنه آنچه عبارت از سرایچه و بار که خود بود یا از دو جمعی
بعضی چنین از آن آب پر خطر بر فتنه و بسیار ادبار جیده گشت و از سوانح آنکه چنین این
بود رای نگاه بیشتر و هر چه از مردم افغان نعمه ولایت کنده بود و در قصه
آوخته و آن نگاه است سوره سر کرده طول دست کرده عرض داد بود و در میان دیار کنگ است مظفر
خان چنین جبر از بهادران را با خود بر لاحشه با این امر نیاد و جنگ در میانه برخاست فتح خان را آمد
این آنچه بود بمقدار و نه مرد دلیر تباه گردیده آن دلایت نیز در حوزه تصرف در آمد
و چنین مظفر خان بود این نیم و دلها نصیب شد خان خانان جایز نه هر در آن حد بند موکد آباد
نوشته در جمعیت رهبر راه گرفتار شاه که مظفر خان کمت طول لقب او در این ملاحظه قدر
توان بود رسیده در آن حد و مشغول فرمت شد و اگر خان خانان نیز امر کند تا حکم مقدر صادر شد
عازم نگردد مظفر خان دیگر آن صد در این خان بود کار است بود شاه جلال نفحه و بادشاه
قرار دادن حرمت آن ملک و بیع بود از گذرگاه تا که هر بند بر وجه حت او والا فرمود و نیز بنا
آن حد و بود در طاعت او کنند است و هر در این بلا چنین کار بهادر از شیخ دو شنبه بادشاه

گجرات که در زمره دوران بورش گاه اکبر شد بنده بهوت ذیعو نوازش خان فلم زمانه عماد خان
در اقبال شاه و دو فرزند و دو خط صلاح بنا زد و اشت بود نازد اشت دیار شکوه و زمین برقرار ذمه
تا در آنجا در این نصب لازم است از نیز و قطیر مول دا بو خصوصا در ساعد جاهم و وضع الاشت بیرو
دار و در بنیر و دهاست اند شرا و محول و نهند و الخ فان حیث لا تولی نا نسب غایت بیع و ملک الشرق
کلکومت لهذا نیز خصاص و ثبت دو حیا الملک سو بر ترتیب با فاضلیات گجرات فرآمده و نیز در
این اوقات صادق خان سوار در ایام بورش بلاد شرقه بوسطه بنده مترع نشت غرض اداره لعنه
و در این ایام در نیاز بر درگاه آدکم صد قیل بر هم جریمه فیل خاصه بلاش را آدکم بوسطه طفر خروانه
فرستند و مفرح شو فعه و هم در این ایام خان عالم صحیحی خان و شیر با برام خان بعود از آنکه در آنکه
عنوان بیشگاه در آمد مشمول عواطف و همه دار با ایالت مکث و جزاد مرجا بکر جا جه بسر آنکه دانع
مورد و از رب طرب بر اشت در تحفه و راج آن نوجی دست را آدکم از تیر تفنگ رخص
بود اشت و از هم بوج در کشر در آمده تا مرخو بوجان خان را بنده تبعات او بهم نامه امانت
آنکه در از جانب اکبر شاه بکر فلی او مور بنده را قهر بدار خلد قدر اکره در آورده در انوک مدتی
لهان زخم کار بر جان کلمه اشت و هم در این ایام حکیم ابو الفتح و حکیم هام و حکیم نور الدین فرزندان
مولانا عبد الرزاق گیلانی در در حکمت نظر داد آنکه را نتیجه نکاه دشت در اوم مرد ماه الله حضرت
بوج هر مراد آدکم مشمول عواطف شد نه هم در آن هنگام در ملکت کیلان بدست تب بیمه در آمد
و خان اعظم الله آنکه نوزان او فو مولانا عبد الرزاق از حقیقت کیش در نکته حال ایشان فرزندان
ذکی و هر دو در درگاه آدکم و از زمره اجل حکیم ابو الفتح در علم طب نیز لهره ور بود

توجه بر خلاف از بر دکن بارگاه خلافت

باب حجاز

کلیدن یکم قدر مقدسه حضرت شب بر درگاه بود بر حسب نذر بنگ ملوک اما کی ترقه در نهاد
در این وقت در ملکت هندوستان و گلستان و گجرات بوستان و از دستان و بوم خرابه فرنگ و رنگ لاه سفر
حجاز نصب مطلع کوکبه همایون بالای دایم تخت بوج شاه بنگ زیارت قبله بر آمد بوشه و نیز شاه
در خور این نو بوآمد مشمول و نیز حاجی عمر بیگ از نواب بوشه و بالیز شاه و تو لکان بوج شاه و تو لکان
با اجل مسفر بنده او خرد ماه الله در محل رفیق راه بر کرد و شت بزد و سلطان مراد بر حسب فرمان تقدیر
تا عمل دیار جو بد در ساعت آنجهت بوشه و هم در این ایام حاجی عبد الله کاشی در کشتی بنده بود

کاردانی

کاردانی و هنرمند متاز بعوفان و از همه بنده دستان بکوده بود اغراض بیجا بیکنار زاد و نیز
بسیاری از هنروران او بهلاک خشته تا از ضایع آنکا با موزند و هم در این ایام سلطان زمان بر کاه
در دیار کاه علما با در دشته بعضت بخشی حاشه هر بخش بر یکنیک بیش بنه از موز خشده یکاز
نوکران دولت سوزش آنجهت حاشه با بر جمع نهات آن روز آگاهی شده ناظم را که کمیاب و تیر کلاه نوکران
بیگاه او بنصیب میر عوض جهت حاصل بخشیده تا عرایض و قسمات بیجا نیاز اجزای اعوض عقد در آنجام
کیشکه خود عرض رند و در ماه او از تخت بالای در کردانی کاکمز فلدص کند و بنه غایت کبر طلب کام
کاید و کشکاران با در دنیه بخشه مردمان هنر در دو دشتند تهات عالیه بیره ایشان از بوشه و
بوج با از اجل نو نوشت و میارکان بر آن آمد و ب با سلطنت را طرا و تو قصوی نبوار اشت
هم آنکه در درگاه سلطنت مصدر فتنت بشه تا جار از کتاب علم با بسته تنه از اسلام عنایت نکیر بوده
تو بر اکثر در مردم عقل و دشته بر درگاه بوشت، تو نکذار تا بوجه ایشان از جلوه نشیند و نیز اکر بقلب
دیانت اقدیشه از نیز کو نه مرام در دیار کاه راه نبود بر آرد و سبب دفع سد و قطع امور الکاه بشناسد
شیخ هم ایشان را بود در حضرت سلطنت مرعوض دار نه و نیز با قطع چیز هر دانی مقهور دانا شد بر
مقهور از ره هر تشریف بس بر سلطان جهان لازم است که آنچه بیش باشد از نصیحت این کو نه مردم بوج نوازش
نوده و حضور ایشان را خرمیار الله و بوسعدی با دیار دکان دشتان این مردم شد عنایت نی در راه ای
جهت سلو نوازند هم این مردم حکم اکیر دارند و هر سره او بوجه ایشان سره میتوان داشت
کم بیت باشد بیشه عوض ایشان بدست نیاید هر وقت با در روزگار جنبی فرزندان بدار الخلد بر رفت
از نیز تو هر ای با سر دیا بند غنیمت تا زنده و فایده آنها از لکه نکذارند هر چیز بکار از نیز نشان تو نو نطق
و هم در این ایام میرزا کوکه سلطان در حضرت سلطنت فرزند دشت از گجرات بستان تهان عاشت حضور
فرمود تا عاید دانع او وقتی در هر دیار میرزا اسلیمان و در آنکه دشت سه جهت در زد روز بیشتر کشم
در ماه الله بر کاه آستان بسود مشمول عواطف گشت مذهب تا زب طرحضرت سلطان روز بنی مخان
فرمان آمد کان صرد در سفر در بعد در امر دانع نخان نا مطبوع در میان آدکو بوشه نو بوجه با چند از نهان
اماره فرمود آمده در دانع فرش نزل کرد تا نهان فرو او بدانه و نیز در دانع شاه عت خان و میرزا بوجه او بر تو ملکان
و نهان کوه بر دو لت جهان با دولت و همراهی جاحت چه بود در اصل دانع خاصت در زیده و آنفوده
در وقت مرشد کار بر نیز دانع نکه آنوجه بود از دشت فرشته از بیشگاه قرب به بکاله در تانه تا منعم خان کاه
هر یک بر بنا از جمعیت و تمامی جا کرد هر چه قنی بوشه و سلامت در کشاه با مردمان خان و بنی نشق بود و نان

دار بیک

دار بیک و فرد

سلامت امرا تنی

و آمد در این ولایت بزرگ و بیست ایام بهار در این ربط و ترتیب بود تا این صورت تقریر داشت

التجا آوردن میرزا سلیمان بدرگاه اکبرشاه

میرزا سلیمان در طی این کتاب بیان او تا آنجا رفت در عنوان این دولت سر بسلک را آورده عزیمت کرده
کامل بر نهج و آداب دولت تا بر بوم بلده مستقله هندوستان گذارد و از نهج خشکه بار با آب فاروق و تلاطم
مردم بدخشان و لکدورت و تفاوت در میان او و حرم بیگم دختر سلطان اویس کولابی و او فیه او دعاوی
کفایت بر امور بدخشان ولایت داشت بوالطه فانم دختر شاه محمد سلطان کاشغری میرزا سلیمان او بود و حلیه
کفاح در آورده و بسبب کبر و عداوت حرم بیگم بکلیه در نهج و جنگ و شورش پدید گشت و میرزا شاهرخ
فرزند آن زن بر آن مقدمه مستولی شد و میرزا سلیمان فوج بنگر منظم آن بلاد آورده تا اگر میرزا محمد حکیم او را
مدد کند بانتقام میرزا شاهرخ باز آید و اگر نه شاید در کابل توشه برانگیزد و متوجه کارند و اگر این نیز
صورت نیابد بدرگاه شاه اعراض و چیز میرزا محمد حکیم آثار تورش در جبین او بدید چون از مقدمات
خود یاد میکرد گفت تا او بطرف هندوستان بر نمیرزا سلیمان خبر این حال بدید از هر دو کلام عرضه
داشتی مشتمل بر هنر و آن جمالت و ملالت بدرگاه گیتی پناه نوشته اکبرشاه نوازش او را پذیرفته
نوازش فرمود و بالطف بیشتر نهضت مراسم استقبال و تعظیم که آورد در لوازم احترام و خدمت
بکوشند و نیز خواجه آقا خان را از قندهار حضور بعد تفاوتی بهتر هندوستان بفرستند تا از اهوال
مواطف بیشتر آگاه بخشند خواجه در حال دربار سند او را دریافت و خاطر افروخته گردانید
بجمع میرزا و بکمال احترام و خدمت رسیدند و استقبال خود از تو تا بنقال بشتافتند و تا بلوغ
تکریم و تعظیم که رای آنکه چنین تو یک بار در اخلاق رسیدگان شاه نوشتند عبادت نمودند و بارگاه
و اعیان ملکت فوج فوج به استقبال راه برگرفته و چند در استقبال کردند و بر دار الخلافه فرستادند و شاه قرار
دادن از کلاه بزرگ منع و فوط طلعت بر نشست و بدرگاه گردید و بارگاه خلافت و آن مصر جامع
را آئین بسته و از پیشگاه دولت سرای تا بر منزل فیضان کوه تا تاریخ بنگرای طلاء و نقره و پوشاک
زرین گوهر نثار و دیبا بازدم بعضی چنانکه چشم بوجه خیر که پدید آمد در میان هر دو از نگر فیلی
یک دلدده جبه بجواهر مرصع و فانوس پوشش بر اهل علوم کرد بعضی و دزدی زینت آن و نوکران
آنجا اهتمام در زیره بعضی مزید بر آن مقصود بود و روز مراد هشتم آبان ماه آن حضرت شاهزاده
با فرخواند و شکوه خسرو از روشن بخش دیده میرزا سلیمان میرزا از فراز زین بر زمین آمده بر شاه
شاه تهاریه الاکوهر نثار امر کب فرمود و گویند میرزا را ملاقات فرمود میرزا سر بر خاک نهاده بفنون عواطف

بنوازش

رسیدن میرزا سلیمان بدرگاه اکبرشاه

محل تصویر

بنوازش و نهایت ایام میرزا شاهرخ و میرزا محمد حکیم در محنت غربت و انقلابات روزگار بود و بر
حاشیه دور طلال مرحمت و اقبال بخشش ملکوتی پرتو پناه بارگاه شاه راه پرورش عالی و بر
والد بار شهد بود شاه پناه لب بخشان حکمت نمی و بر کشود و فارکه دوست از زهره قلبش
نزدود میرزا سلیمان بود در همه هایی بیان مادر و آن بزم شاهوار تشریف بر دوز روزگار بر نمودار
شاه تخته نخشنده نوازنده دولت بر نزول بر کشوده و میرزا سلیمان و همراه فی الحال از مال دنیا بی نیاز و
و هم او بود حکومت جهان خرسند داشت و هم در این بهار خواجه تو در بل او در دید میرزا بیت و چهار آبان ماه
آنجا بارگاه اعلی در آمده بانی و بیگ رفیع و بیگ بهادر که در انجام جنگ تر و هر و قاره صاحبه
بیت آمده از نظر بود شد بخدا اینه اکبرشاه او را بوجه خدمت و خدمات کو را و مکان بر ارزش نهاد و الاشد
و شرف دیوان کلیه و این همه بعضی شجیره بهار رحمت اله در کنه در انجام کشت از جهت مرحمت و اوشان
اوزگار است مذموم اهل بود و هم در این بهار معصوم خان در کابلستان آمده بیت بهار ما مور شد
در این روات ترتیب خرابان است عمری میرزا عزیز دارد است با بوی شاه داشت و هم در این بهار امر و حرمان
از دولت که منزول و علاقه خان بود که بیچی منصوب نخصه و میرسید که مرسل بود بیت ایکه در آنکه
و هم در این بهار صلابت خان در بار کشمیر نوانه مامور شد بتسخیر چند ریاض اهل نبود در آن آوازه
اوقات در تدبیر این امور بنه شاه خان نزل حقه بست بخبر او بجهت او اولاد شاه خان نداشتند در اوزد
تهور بود ایام آذر ماه آذر در حال جنگ بود بیتی مقول شد خبر این خبر اکبرشاه رسید رسید احمد و سید احمد و جهل
دیگر بود از روشنی با و به بکو شاه آن مردم متمرد ما مور فرمود ایام بیتی برخیزد و با بیت عصیان بر مراد در کن زمانه

تفویض دهلی حکومت بخدا بنده شاه

روز نهم بیت و نهم آبان ماه آلدین بیگ الیه مرض دهشت و روز فزاید هم آبان ماه آلدین خان
اهرمیر شاه نهاد و داد و بیان لشکر و طلبان بر بوشت و بود آن سامان بر دو جنگ نفیر شده از آن مکان
بر فرشته اکنون در باد بر کوانه بر بی ن ماده لنه نه اهرمیر شاه و نه زار آنکه داد از و نیز بسبب بد و باد
آن هر دو از فرک موجب تغیر از هو با شاه فرد خان با بیگ از آبیه بیست روز چند دلبر بهار اهل
در تاوه جنگ بر بیست اگر چه شاه خان بر بیست بر گرفته و جهاد خان و اجه را بنظم امور اهتمام فرار
کنی بسبب خلاف عیان کنار کار تحقیق شد و داود وقت بر غنیمت شد نظر بهادر و قصد برگ
ما حصره لکه با بیگ نهیار شاه خان بار بهادر ریاند نیز در حدود بیگر سرزد افکند و هم چنین با فتنه جان
خبر نوزی از بیت شاه جان بر اکنه لکه داد آنکه در زمانه بیگنه نزغیب آنکه در این بیگ آدم ایچ بیت

تا آخر صفحه بعد بنه

در ضمن اکبرشاه بر بهادر خان مال بود و اینرا چنین قیل خانه و اموال خان زمان بود و تصرف خود در آورد
و چنان نمود که بکم پوشاهر اینها اموال بود بسکنیم لاجرم پادشاه جهان پناه خواجه جهان بود آهنگ تسخیر
بدخشان نمود چه قبل از مردم سپاهی و نظام و ریاست انملک مقرر داشته شب بهنگام پنجم آذر ماه اکبرشاه
سوار و مور و راجه تودر مل بود هم و در همان ساعت حکم فرمود تا شاه امرا بیک از صلاح دیدا و سر
بخدمت تیر رایت بی باب بود ، قلیچ خان محرم مستم دهشه خان جهان ، یکجهان کشور رهبر شد امرا این حکایه
در صوبه بهار ، اینکه کشور جاری شده تیمر بانه از بنا کار بود ، آنکه بر زبان آورد که از معاوت تعاصد
ورزیده دیره فتنه اندوزان حامله نه بهبه دریان آورد در اراضی خان جهان بر بهره در آمده در آمده دیوسر
راجه تودر مل بهاهر کنیه و امر بکا آورد لازم خاصه خیل بود و خان جهان بکالیه بود بوت آورد شاه خشم
داد و بیم خان نر بعده افواج قاهره ، بنیه عجله در رسند پس مقام اکبل بود کیطرفی بود یا غرد کرشه
و جانب کیر بود کوه اه طرکه و از سمی او آن قلوب عظیم سالک و طرق بود سر دو حشه و اس کشور کاه نمود
برگزیده خان جهان در باو بی بنیاد ، بیم اکرم بسبب کثرت طغیان عرصه دوانت آهسته سمت تنگ سواره
بهادران کشور جاکشر شدند و هم در اینسرا و زد و در دنیا نو بود هم دیاه اکبر میر محمد خان فاکلکه
در قصبه بتی کجرات جان ، زمین عرصه سوات ، پادشاه کیتی پناه از ابدی طلب مغفرت کرده بنا زمان کاشتر
نوازش فرمود هم در اینسرا میرزا سلیمان هیبه در حضرت پادشاه مشمول عواطف بود چه خان جهان در اس
قبح بدخشان و آنسی نظر او آمده شده جانب تنگ کوه و از کار خاص ، بود کوه ، اعاز نو کار
بجهات شیدا از آن راه توانا فرو بود آن نکان رشد اکبرشاه ، پس نظر او نظور داشته وداع فرمود
و قلع خان و جهان متعان بود ، بر همان کهه ، او بود بادر کجرات بر شد و با زاد و توشه خیر علم بکار نوشته

هر کت موکب اکبرشاه بطرف اجمیر

اکبرشاه به کاه در تعمیر ارکان بلند روزگار میمنت شب زید دست در بیم هیزه ماه آلهی از دار الملک فتحپور بطرف اجمیر راه مرکوشه و از شاهراه بت و شم بگذار نمود ، آلهی بکلیه دلکش در آمده بتیمن مقاد از یک منزل و بر بمشهد و اجه معین الدین بکه بیم رهبار آمده مراسم زیارت و عبادت بکار آورده بمبلغ بزرگ بمنگلان آن آستان غایت فرموده مردم آن آستان بود بدل و جان کامران کوانیده بدعا و ثنا بازگشت

آغاز سال بیست و یکم الهی از جلوس
اکبرشاه بر بیست سال آغاز از روز دوم

در اینجا ماه پادشاه زمان در اجمیر زمان یکدر بند زمان بهار در رسید در فرزمین پر نگار کهه و چیز بر کشت

فتوح دیگر

فتوحات خان زمان بر اسکنر و دیگر بدخشان بانجا بر آمده و صحرا و اوزبکان

روشن بر زمین بهار بنو خشان

فتح قلعه رنتهنبور

نوزده دقیقه از شب کشته نهم بحمد بر گذشته هم انور در برج حمل بر سر شد و آغاز سال نهم از روز دوم
کشت بهار بکار انیر عید فتح بود بفرخ بود در سایه مردم کجرات ظهور نمود و میرزا خان بود
بر دار رو و وزیر خان بود بکل و عقد امور آنجا و میر علاء الدوله متشابه به آن سوار کشت و بیاکه
کلی و کله ارزل مود و لوازم آنجا و میر مظفر بود به بخشر کر افواج آنجا معین شد در انوک و صرف آنها بر بود
قرین آنها بود بهشد و میر در اینسرا خبر را ، رفته بر آورده بر کوشه بطغیان بر افزوده پادشاه جهان
کوتر ، لشکر بود بعقل و شی عت تمرد و نظیر بی زنه رکار کر نواز بود و روز دیاد بیست و
بیم فرور دین ماه ، آلهی مواقع در شب دوم محرم الحرام سال نهصد و هشتاد و هفت از خطه اجمیر با جمعی از بهادران
بشکر ، بنی بر رهبار فرمود هم در اینسرا میر را بود بنفاق و چند تن سر بود ، بیز و آذر ایشان آنجا
اهل بنا ب ، مور نمود و نیز در اینوقت قلعه بود انه مفتوح کشت چنین شاه قلیچ خان محرم در ارا سنگ
و آن کشور کار شیته ظهور یافت و نفد و چند ریبی کال خود متصرف بود تحقیق سید احمد و سید قاسم و سید
هاشم و جلال خان و شمال خان و کرد و هر از بر زمان بکت بر آن حصار ، مورد کشر بیش بدر ماه کشر
پناه احضار آمده امرا به تولی خود شده و بیان بود کرش بود چشد در اینسرا میان سانکر جلال خان امر جاه
و سرکش آن آمده و آتوب تر آورده بنیره ، آلو بود و بر از آن طاغیان در قلعه بکور انجی کذشته
راه و سایر جهان کشر بود فتح آثار رهبر آمده فرد کار بود انه تا خیر داده از سر ادب شاه ، از خان زمان شاه جهان
پناه ، مور شد و آن سایه بر کار ربیع خود در آسمان کند چیز قرب آن ، حیت سید سلیم کشته از شاه
نصرت پناه ، در کرد آن قلعه بعسرت دهشه ماه تمام زمان ، پس فاضل به تسخیر قلعه در لکه عرصه بر زمت
سوار آهسته عشه و تا بیدا نور نصرت ، قبه کرد هل نوه تا ماه آن قلعه و کرد کشان بجنگ آمده
آنکه ، بعض از بهادران ، بر بهه سوار در آنکه کشت ، و بر بهه تسخیر قلعه سنگ آو بود مرکشان آن ، آن عرصه بر عت
بخوانه در غرور و تحت بر افروز ، کز بیدل بر جنگ بهادر ، آلهی بر کشید در دانه کرد فرصت آن قلعه بهوار
مفتوح و کرد هر از آن مردم ، هوار ، فاک و خفر هوار کشت و این قلعه سنگ در هفت کرد هر هوانه بود از
تسخیر آن ، بر بخرد ، آلهی هوانه در ایم و دلها زمان کشر مرش بود و هفت در کاه ، پادشاه هر هم بدانجس
امر کرد و ، آلهی بر کشده تدبیر ، بنو کاهها بکار ، بعد در تقیه عدد مردم آن قلعه بر نهاد در آورده و نیز
چند از بهادران بود در آن قلعه جا هم در آن مقام اکبرشاه در اجمیر هار دست ناصیه فرصت
بر زمین ارادت بسود و از شمول الطاف خسرو بیک عزت و اقبال کشود و چیز فطر بود بر از آن
آن حد دو بر آهو روز و نوزیا زد بهار در بهشت ، آلهی از اجمیر بدار الملک فتحپور روز بیست و دو

اردبیشت دانود الملک و دیگر قضایا بنام مظفرخان و سایر امرای صوبه بهار صادر گشت که سپاه آن صوبه
آنچه که بار آنکشور تعلق بنگاله دارد بعد از رسیدن کشتیها از آنجا رخصت کنند و از نقد و جنس بر آن ایشان سپاه
فرمود و هم در این اوقات معروض گشت که خواجه عبدالله قشبندی در کار بنگاله متوکل نزد صوبه بهار است سید
اکبرشاه تا تفحص صوبه بهار نمایند نوازشها فرمود و هم در این ایام معروض گشت که از زمین
داران نامور صوبه بهار و بهوار و بنگاله و دیگر مواد خدمات عمده بنگاله و دیگر بلاد سکونت دارند
بعد از انتظام یورش بنگاله بخیر سپاه افغانه بر آن زمین بهوشه و در دهم شهر قصبه اره مستوفی لکهنو و خدمت
خان جاگیر آن ناحیت بتحصیل جشه باداد یک جهت کرده بیچی او خان سلوک از دار الخلافه به بنگاله شرف
بدست آورد مقید جشه و خدمت خان و سرخی فرنگ خان سلوک از رخت شاه جشه لنگار جهانبانی از
رام سنت و حکیم خرداد ماه الهی نهار خان سلوک بخوبی آن آستانه با مور فرمود و سعید خان و مخصوص خان دیگر
بهادران آن ناحیه بلوا را در آن کوه بهار خان ادی بنگاله آن بهت بدانسوی امرا و اهل از آن طرف
آن یغی شهور جانب طیان کرده لب رس از قصبات و قرا سلوک بجهت آورد آنچه آنکه آن دانست و بعد
غارت پور شهر و اموال و بیشمار خان سلوک متصرف گردیده ناگاه آن سپاه کینه خواه ریشه بزرگ زم آن
در اندک فرصت چنانکه شهرت یابد بر زایل باز دادند و هم در این ایام نهاب الدین احمد خان سلوک بنصب هزار و پنج
دهشت روز دیگر بیست و سیم خرداد ماه الهی بنظام دولت و دفع ظلم و شر مردم ناموده با مور کشور
زمین آن ملک وسیع و رعایت عمیم یکتن و دوایع رب العالمین بنده بکوشد و از رعیت قوی بر ضعیف و دیگر
انواع رعایت غفلت نجوید و در کار زراعت و تجارت و ترویج علم و ترقی اصحاب علم و صاحب نوازد و در رعیت
اصناف مراقبت شرع و در کار رب هم بکمال آگاهی روز بروز و عباد و بلاد سوابق الهی دار آسوده دارد
و هم در این ایام اکبرشاه سلوک و جوکان میرا شهه روز بیست و پنجم خرداد ماه الهی آب امر اقرام کلمه سر
غیاث الدین نصب خان و میر شریف فرزندان امیر علی اللطیف قزوینی شرف ملازمت دهشت در زمین
اسب تازی اسپهای نیز برادر مصادفه نعمه امیر شریف بر زمین آمده مدهوش گشت پادشاه با حشمت
و بر بلیغی و طرح فخر و فخران بوجه ملوندیز غلغله برآورده فتح خان بنگاه لب خشه با تمامی
قطب الدین خان بوجه سوار شده در آن میدان نوازش جلوه گر آمد و آن غبار دهشت فرونشست و میر
شریف در اندک زمانی جان سپرد اکبرشاه از دیگر هزار و پانصد و ملوب نوی سه هزار روپیه دیگر فرمود

ظفر یافتن لشکر اکبرشاه و فرار
کفره را و کشت یافتن او

از این پیش مذکور شد

از این پیش مذکور شد در آن بنگه احمد آباد و فرادنی ملک و بهوار جا بجا غرور بهوار نموده
بیرد لاجرم تهار گیر بدار کشور، نشک سو، فوج تیز جنگ بیک او، مور فرمود اهالی بار شد
امرا و فراهم شده لشکر اوزر چند در قصبه منزل کرده توقف کرده بصوب کوکنده موطن آن بوام
آورده و از دور صف جنگ بیار بهند و میمنه و میسره و قلب و جناح سلوک بیران آن مقرر
ساخته در روز مراد بهم تیر ماه الهی دو کمنور و از چهل کوکنده بهت بیک در آمده غبار عرصه
از مکان بهر ماه رسید رانا با دل قوی و با فر قوانی کوشها در زیر جانکه میمنه سپاه بوجه سوار جس
بر آورده و بسیار از بهادران سپاه منصور سلوک ثبات بنوزم چنین امرا از سپاه اینجا جنگ بدند نیز
و عصبیت در آمده و داد مردی بیاد نه و از جان دل برگرفته و فیلان با مور شود در آن جرگاه بهزار
بزرگ سوار شد و فیلها در فیلها در افکند و سپاه در سپاه بر آورد کشته در این جنگ از خان زمین
هر وقت در پیشگاه بوجه هر مذکور در ام بر بهادر نام داشت بیک در آمد فیلی نوز از تیر در گذشت
و دخل غیبت گشت و نیز روز جنگ بر رفت و تیر چند از بهادران در جا بجا بهلاک در دار رسید
در این جنگ لشکر رانا نشک در آن بهم رسیده لکهار زار در آمد و مردمان سلوکان جان بر رفت
هر سپاه مخالف سلوک نصرت افتاد ناگاه دست از آن سپاه هر خورد بیار است بمیدان آمد جان تازه
یافته هر خراب آفاق با بلوز رسیده مجاهدان دولت سلوک بر دو مند بدیدگوره و دشمن سلوک دل از دست
بشد و هر بفرار آورد در این جنگ یکه و تنها تن از لشکر بوجه هر دو فرقه نفر از مردم بهای نفس
تا هر کشته و لشکر منصور از نهایت حرارت و باند که هزیمت تنگان سلوک تا قتب بکوه کنده کشور نشک
روز دیگر بلوکنده را در تنگ رکوهستان بر گرفت و سپاه نصرت پناه در آن مصر جامع عمل
آن مهمت افکنده عرضه داشت قتل بر قضا بر آن بیکار و غنایم بسیار و فیل رام بهادر محبت مولد
عبد القادر بداونی نور آمد روز ماه در از دهم تیر ماه الهی مژده این فتح بنصرت بوجه هر رسید
اکبرشاه بکمه فتح گشت و جهان اوزیر عالم سلوک بار شد و بیاندن مژده توجه رایت بیش مور فرمود

حرکت موکب اکبرشاه بطرف بنگاله
و از نخستین منزل معاودت فرمود

بعضی از معتمدان بنگاه از دیار شرقی آمده بعرض رسانیدند که امیر نام خان داد دوش خان جهان
نصب الله بعد راه فنا در بر در این هجوم است حرکت موکب بوجه هر توقف بر وقت مراد از
اکبرشاه با بعضی لشکر سلوز دیا فراهم کرد اند آنگاه تمامی سلوک بار شد و اگر کرده است

در حین طغیان باران در روز آبان دهم داد، ماه آذر موافق بیست و پنجم ربیع الآخر از دار الملک فتحپور
حرکت فرمود و عزیمت بر آن نهاده بود، جماعتی از کفار دریا عبور نموده در برابر بزرگ راه بیخ
کوه دست بیرد و در آن بیشه کشتند سی در عالم خواب دیدند هاله در آنوقت بر قرب بارت قوت
مالک شرح میرزا و هان لشکر از دار الملک فتحپور گذشته بعد سید عبد الله خان یازده روزه از خانه
دراز باد دار فرزند لشکر و سنگت خان خان و قتح ملک سالار آنست آدم و سر داده بود و جلوخانه
بارگاه افکنده از فغان غریو و غلغله برخاست و بیان نوشت که کنتر فرود آمده از اقتدار اکبر
سید عبد الله را، مورد صاحب فرمود مقدمه این فتح بود تو خواهر سنه از این ادعی عزت مردمان در مرتبه شاه
اقدم گشت و اکبر شاه کمیه کشکر بکنار بود و جنین فتح نامدار سر لشکر خان جهان از قرب شیر بود و آن
تو در دل امرای خود طلب این سه شرار نمود و نمرخ آشنا این فتح بنام خان جهان بعد و منظر خان را
یاری او وقت بگذرانید و سایر امرا و جهان کنتر نیز بسبب رسیدن موسم باران بسمت درآمدن تا تحت علیه
باید و اجل بود در ایام امر بیک هیبت سه روز نار بهند بیت خانم تیره ماه آذر کنتر بیک دیار خان
جهان پیوسته خان جهان جنگ بود اکرام و خلعت نصر روز دیگر در لشکر مظفر خان بسوار شتر نشسته و دل بر کار
بر بستند و صفوف لشکر بود بهادران صفدر بار بهند داد و نیز صفوف قوی چه بار است در دیوم روز سر
یکم تیره ماه آذر موافق بخشنبه، تهم ربیع الآخر لشکر سلطانی امیر بر نگاه اناهند تمام آن عرصه آب
فرو گرفته اکبر دیوار بود و این جلوه را هر بلبت نادیده دلیر شد گرد و هر خندیر بر خندیر سیاه آب
عمیق نیل آمد و از فرق بیت آن آب نیز بابست گشت و اجل شاهان بر خشد خیر دیگر تمام دقت
شد بر مقاتلت مسارعت جسته لشکر بابر خان قاقشال کرد هر از بهادران آهنین سر بیاد آب گشته
تیز تر شعله لشکر مخالف نیز دلیر و مردی نعره بار عشت استوار خشد و بیکانه کار نار را نخت گفته
و بابر خان سو هزیمت داده دیگران بار او پشت فتنه مساعدت داده و دیگر با جنگ خود بر کار
شد و تو بیک بان رسیده همه بدان دلت سوار شست بنزد راجه تودر مل مسارعت کرد بیان سو نیز مسند
ساخته و تو ترس و دیوار تیر بدید گشت و کارها از هر دو بزرگ مخالف بود زخمدار گوره کانت خود را در
فرار دید و با دران لشکر صلاح خود بود تا قبت در هر دو بر نایره قتال بر افروختند و جنگ در لشکر
لشکر مخالف بود از صدمه توپ بر زمین بوست و جهان خان سر لشکر مقدمه جیش مخالف تباه گشت و بیکار
سپاه مخالف در هم شکست سپاه منصور از دنبال گریختگان شتابان شده و بیان در میان انهار
بر خطر راه سر گوره جبل از مرادی تیغ انتقام خانی تباه گشته گرد هر دو صف افتاد آنجا بزرگ خان پسر

در این غلغله

عمل تصویر است

در این غلغله مقدر و تقاضای تاریخ در لشکر سلطان بلند آواز بود مراد سیاه دجلی بگرد داد و
گرفته بیقید یاد در خانجهان نوبت سرش بود از تن جدا کرد، سید عبد الله بدرگاه نوازنده بیکرش
در تانده که دار الملک آمد از است بر دار زد و بعد اکبر شاه نفر موقت آن چند زر و سیم در دامان سید
عبد الله بر بخشید و در حلقوی عجز بود و از نیز فتح نامدار بهر ثمر و دیار بارت فرمانده و جهان نوازی
طلب بیت را او داد و سر در شد و اکبر شاه بلاد الملک فتحپور موقت زمود و جشنها و نیز تمام عالم
مرتبت نمود و مردمان سو بر نیز در هم دو دیار بر خوار حیث و نظر سی از ملک نگاه از قرب
الاهیش بلخاک خانه نیز مول غلامی خواننده اعظم شرح دو دانیال قطب الدین خان مرتبه تجارت بود
و نیز دو این ادات و دو امیر را این جهن حاکم رشتنبور دست بطلاط بر آنو صفدر خان و جمعیت مراد و تا بر نیز
حرکت موکب اکبر شاه بر اجمیر

اکبر شاه سو روز هفدهم ربیع ماه آذر بهوای طواف روضه منوره خواجه معین الدین سنجری در شهر
بهمه روز از متزل درگاه بیاز اجمیر در نهاد شب دهم شهر تهم ماه آذر ضبط دلک شاه اجمیر
و او کرده مولم بارت بیاز او تهم طوایف ام سو از آن خان جهان برای استغفار خان بات ظاهر
شد بعضه کار مرداد حشمت نمود از آن دو فوق هر یک و حجاب شوق بر قلب فرق در آمده و هم در این
ایام کنور بانک و سایر امرا این جوب در تو یک بعد بحث درگار داده تهمت پیند درگاه
آمده بارج خطا بوسی دیده اکنشت و هم در این ادات هیبر و خان بات آنها رفع یاد با گشت
یافتن کجیر بانا خانکم بارت رفت در اندیشه تا راجه غازی بود در این تا تهیاز خان بلشکر
منصور رسید و داد جانب فرار گرفته اجل از دنبال شتابان شده او از آب کنگ گذشت آنجا جنگ
نمود لشکر منصور بدیار گشتها از آب عبور هم انجا عبت امر بر قرار نگرفتها و تو بها در دل از اسباب شاه
بهر جنگ آوران سپاه آمده در آنها زیاده عبور لشکر بر نه لشکر بحوالی قلعه بدا اقدم در ملاحظه اتباع
دزدیده لشکرام دار آنها کلید قلعه بر تسلیم تهیاز خان آن قلعه بوسیله از اهالی دران بر ده بنال کجیر
بت شد او در دو خان و هر بود جور پناه بیم بدست نماند و تلاد و ماه در بدون در جنگ ارا اطلاع
مشغول شد در بر نزد در ابقو بود هر قلعه لاتخ رخشه بانا تهیاز خان در عضد داشت فرض مرتبه
در دان لشب در بیغ بزرگ بسته بعد بتوجه شاه شهر حیث ایزد در حصار رفت گشت تا از آن عدد
جان گاه بات بیغم و شرح این حکایت خان است از آن گاه در بند آن خود سر نخوت منه
اعظم بیغ روز نمود و آنرا روز آخر عمر فرمود و از یرکات یاد کهن کهنا تو کنز زیر سید خاطر نشکم

عمل تصویر است

قصه حال تهیاز خان

تا آخر صفحه بعد کنار از

تا آخر صفحه بعد کنار از

جنود واقعی از راه دست و از هر بدیعتر شیر و آن تیره بخت هزیمت گشت قریب شصت تن با
از آنجمله هاربتی از میرانی بعضی و هر کدام بوی بیرون بردند و در آن مکان درخت زار و از هیچ
و آنکس که بکشتن این نامیده مقرر بود بگوشه بیرون بردند تا بهم نیز خبر بیداری فاش کرد بر یکدیگر
توجه فرود بهم فیل زاده دراز بر گذشت و اثر از جلد آنچنان که معلوم گشت سر بوی آن جلد
بینایی و نیاز مندی بیامد آمده اشک فرو ریخت و تو از صدر نشان نیز بر لعوت بر شکم طلبم
چه هر چند جهت کاشم و تیم و در بیکرد در باغ اوراز باشد شبها بر خیز کم نتوان از کفار بار زنده بود که
بخیر بود که از بیز اشد و آن کفار بود از جلد دیگر و نیز نخ نادان نرده ما بر جلد دیگر رده او نیز
در کشتن فی کو شل بر کرفی هم چنان تصور ذات نیز بود و هست و مغز بود که تو در اکاه کن نعم هم چنان
مرتا نور زند منوخت بعوت تو بیشتر از نیام برآورد بیشتر شد ناگاه تجیر بکر باره بیاهو هم از
نظور که نشسته بود در هم کشیده فی بر بیان و اموال تو بر سر بود نجات تو بر با فرزند باشد
او بیاه مردم کشتی مور فیل کرشه او ماشت در هیچ از دو هم کاهر و تکه کند اتفاقا آن فیل تازه
رام کرد و بیاه بود آن مرد حلیو از حقت او فرو بود در باب آن انکه در دو اقلیم آن فیل بر زمین
بر بود و شد و مقاران این حل آن فیل آواز بر لاک برکشیده و هر یک زنان فیلان بیکر از تصور آن
دهشت کم هر یک بیاز شتابان کوه در انو کشیده فصر بیاب رسید و رشت از آدمیان خرشت دیده
تیز او در دست مرا بسته بعد در کون فیلان اوهم تا کلوی را خرده کاری بود بیاه او کم
خود بگوشه رسانم فیل با از حقیقت حال آگاه شده بهزار حیلت تو را بر زمین افکند و فیل بیچاره کم
بی بود بعد و نامی بر کاهر را کنز با جاد خود بر زمین افکنم و از هوش رفتم و در نیمه از بخوبی آدم
و با مفردان کوته نا توانی در بر آه آدکم بحار نظر در آمد مرا بکانه انگاشته شتابان بر وی آدرا
آشنا نبا شته آواز بر کشیدم آنز دصار بر بشت حشد و بر سر کم گشت با نیک از نمود بعد از حیت
و حیر فی بیشاشت پس شادان و بیاه کنار آن بر خانه زنی بر آدم و از این حال آواز نقاره بگوش رسید
آنور شت قم عرب بها در بود و بیشتر از بیاه بود و در تفحص حال نی بعد بلقاد و بیشاه
بیوسته حقیقت دستگیر شد بشاه حور شد و مغز بر کنار نیم بها ذ از نظور این کرامت بزرگ بعد
بفرود در از غرابیر در عضد دست بر دفان بعوانکه در انا تکی با خشنا به تصور مسلل رسیم آنز
بر شانه فی بخشیده ملازم خود بر هراه حشد خبر این لیکی بودیم او سوار نبه کانت حال در بیان
چنانکه آنز از نیت نی از نظر رفت در آمد فی بسوی قرم او بر نزاد اقام و در ابه آن بیاه لب

مرکاه نوز از آنکه نیز جا کاه را شهر او بود و از ایران او از قدر زندگانی فرزکم بعد و بهمه از بیاه
فی بخیر بشت او بر آورده بکوهستان رها کشت شد تنور کشت بر بیال بادر کو با بر از نوم و آن بیاه
در درخت نار از آن و شیر کرفته بها دلان بوشر را دو قت بکم با آنجهت بر حشه نیز در
آدم خیمه بیاه زیاده و در این بیاه خیمه بخیر بیاه داشت لیکه بر بیاه بر بیاه بر مردم خود از
قلعه داری بر آدم بیاز فان با کشر خود بیاه آن قلعه بیاه بیاه بیاه بر مردم قلعه کیر استقال
و زنده بیشتر بر کشت آن کر زمین تباه راه با جاعت در آمده از حسن اتفاق خان نامه در این
اوقات در این کر زمین را امیر بزرگ بنو قلعه ابتای بشت چند آمد و بسید محمد نام از معتمدان او
بود بسر در بیاه جیه با آن اوقت در هر است آن بگوشه و خبر قوی در دخوند لیکه جان بیدا این
قلعه بیاه بیاه بیاه بیکم که خود در شاه فتاه این حلت در آدو کنز از دو فرد خطاب اطار
نر لکت و در این اوقات در وقت خرشت بیاه بلغر فان تیم لوکو و خان قلعه بنده با سر و فتحش
بر دو از من بعد است او دی و است بی زحمت و فارغت در آمد و بخی قلعه رها بیاه بشت ملازمان کاه
آن کس در آمد قلعه بر کرد نیز جا کاه سر بر آم بعد مقوع جر و سر بر آم بیوشیار خود بیاه از فان او با خشه
کلیه قلعه بر باد و نیز در این بیاه خبر بر بیده تاج خان جلور سر از ذکان بعد از بیجیده و سلطان
دیوه را بر سر و هم نیز جا تب نمی نعت بیسار در تسوی خان و در این اینک و سیدا تم با بر و رخ
از بهادران مور شد تا از نخست اینی نزاباه با وقت بخواند اگر مقدر کشت بقاعت بعد از
ایلی بر فتنه و تاج خان و سلطان دیوه را بر بطع و نفر کرانیده هر دو بر آن کوه نشان بود در
دیکم بوشاه بر تسوی خان با بالت بکرات و سیدا تم و در این اینک در قضا بر رفته و سر داران آن
قصه بر کوشاه داده مدخل و فارج بر نظم خند و هم در این بیاه اکبر شاه بعنوان کشاری کوکنده
رهبار بر هم سر و حض افتد کر را اندر کوهستان جوبه سر بشود در این زمین دار در قضیه عم
نما نعت بر از حسه لنه اوزه بر نهند بست و نهم در ماه آله طبقات سیاه و فر کر آنه لازم بنو نجب
ساخته رهبر بیاه او دکه یوم روز سر و یکم در ماه آله از خط اجیر بطرف کوکنده حرکت در هو فی کوکنه
آن حیت رسید بیشتر از سر کشان زم کوه شد او بیاه آدند در او کوهستان نهان شد طاب الدین
خان و بعضی بست آدمه ادر فتنه و نیز جمعی از هوی سو کاه نیز ادبر بور خشت نظم و خان کوکنه
و هم در این بیاه بر و در این بیاه آنک سفر جان و طواف بیت از فرمو سوی کاه بجات عدیده
مصلحت نشد لاجرم سلطان خواجه نقشبند سر و در ار صفت بسنده بعد اه دست جهاد جهاد

سرزده قلعه زنان بیاه

سرزده قلعه کوه

در ره جلب بعد
بیاه جمع مند از جهاد

داشته و مبلغ شش لک روپیه نقد و هم انعام بهر رفاقت ضمیمه ساخته بالکی زاد انعام بهر و نیز کاه و هیزم
رود و این راه مجرد بلند بنا از لکهنه و نیز کاه آنکه در آن مزدیم بفرسک و حوض و کاه و هیزم
و سایر حاجتمندان لاهور بقدر حاجت مکرر تهیه نمودم و بدرگاه اعلم پناه آورده بهمال یکصد
از مهمانان پیشگاه لوبان کوه بفرستند و اینجا عشر بوجه نیاز نیز بجهت در این قافله میان موجود
چند خدمت مردمان عارف و تهیه خصوص جهت ملا و صادق و اهل استدلال و اهل و هر کس خیر قافله
با این برکت و نعمت از هندوستان آن ملک تمرین و مرکز نمود و هم از فقرا و خواجه جلال الدین
و قاضی جلال الدین و مولانا عبد الرحیم و حافظ و ملا عبد الله دفادار و یار کوکه و ملک محمد پاره و مولانا فضل
نور و شاه میرزا و حاجی خان بلوچ در این غربت رسیده بودند و تا مدت اقامت پیشگاه بوده
امتعه قافله بزرگ خیر بسیار کرده باز نیز دارا نظر فطب الدین خان و دیگر بهادران با اهمال
را بر فتنه بسوی کوکنه موجب نفرت بعضی بوطن او موشد نهان گشت و دست بدو یافته
و آن کشور را بی نیاز و رهسپار شده و از مراد بهم آبان ماه الهی آن والی رسیده حاجیان سر
زمین نور با پیشکش و قربانی کشیده جواز دلیران آن ملک دل بر مرکب بر نهاده بر عهده دست تسخیر
بهادران کشور الهی به پیش گرد آمده آنچه قصد در کمال شجاعت بازیت که عرفان و حسن بهادر
و از بهادران بود شهر بعد قبل رسید و ب رانی به بدان دولت دار کفه آخر الامر آن مردم
جیره لوکره بسیار از برکت لوبه سر خشه و آن نهر بود غنایم بسیار بقدر ادبی دولت
در آورده و از آنجا قافله حاج با بسیار مهنوز بعد بطرف گجرات امن نهاده و هم در این راه خواجه شاه
نور بر از روی هوا موز حاجت دانی آگاهی دست نصب فلاست بکشد و در قدیم الایام مشرف
عطریات بود و از کار ارزانکه در سرد و جز بوده آگاه در نهیه بر قاعده کفایت و بیش
در دیت بدید چند رای فرمه او زکوی هاردهم آبان ماه الهی تبه والدر دولت مقرر نمود آگاه
مردم کار آگهم در آن مرحله کثرت تا اگر توشه را نا بود است آنه و ورود زهرت تقدیم آذر ماه
الهی کاینب لوه لاهور تا مردم آن شاه نیز بنور عدل و جهان بر نوار نهد و هم در این ایام قرض
گشته ده قافله حاج لو از مردم و زنگ بیمار که دشته لذ و بره بنده اکبر شاه قلیچ لو چنار کرده بنا
الهی بوزقه آنکه هم بکنار از او برشد و الهی لو از دریا بعود و حکام فقه و زبان هم
دیار قدم الهی لو کرامی دشت تکریم و تعظیم نمود و هم در این ایام کاهی راست لفظ کاشد و والی
با نسوال رسید راه و با آب بزرگ آن ناحیه ده باره کوه نوار زمین بارگاه کوه نیکو ده عزم کرده

بخواست نمود از دشت

بخواست نمود از دشت و بیست و هم در این راه سر راه علیخان بآن با پوند در آمده نشست و پنج چند از جنگ خان
دیار شرقه از پیشگاه بلند شهر بلند رسید و هم در این ایام مرد و عشر کشیده را نا دیگر باره با ایاک
و تنگ کاره عبور از آن دشوار است چه آنکه برکت و نور کرد داو لاجرم روز دیگر بقصد دیگر
الهی راجه بهکونت داس و کنور با نشکه و طایفه زمان دران لو آنطرف بعبور عشر الهی رو فشه
آنکه دو نظم کفته و هم در این راه راجه تودر مل و جلال خان خواجه سرا از بنگاله بعبور آمده
و غنایم علیه آنکه بر روه از آنجمله سر بهادر فتح بعبور بود در پیشگاه بلند شهر در آورده و بهانام امور
و رفاه عامه جمهور آن مرز و بوم لو سر و عشر در این ایام ساخته است حضرت قلیچ خان پیاز
سفر حجاز عراقین شرقا و همین آن ملک بعبور بوده و هم در این ایام بسیار وفا نزد وی بعبور
بوسیله تکاو پیش کاه و آبادی و هم او دو بجم برار عشر هر در آمد زیاد اکثر شده و تن از موتاه
درگاه لو بلنسو فرمانه از نیاز بر بوم رشته و هم در این ایام عرضه داشت برار اینکه مشتمل
بر بارت قمع سرو هر تسخیر ابوکده بعبور از نظر بلوشه بگذشت و هم خان سلطان دوره فاروان
سر و هر بعد رسید بوطن و زمین نهاد بر اینکه وسیله هم و هم قرار نهاد دران باشد سیلوشه ماه
به تسخیر سرو هر رسید خان آن قلعه آبوار و کوهسار افکنده و دیر از جهد و نهاد آن قلعه بر و تخرد سلطان
دوره به ابوکده شد و آن ولایت در حیطه ممالک محروسه در آمد و به پیشگاه هر رسید ابوکده
آوده نام جا آن ارباب اصل است بفتح همزه و سکون را و فتح دال و الف و بفتح همزه و فتح فارس
و سکون لام دیر از شهر و از زمین بنا نهاده گویند ارباب نام یکی از روحانیین است که بدان نکاه
در آمده رهنمای کرا آن با ذیل طلب مقصد و اصل عبارت از کوه است نیز آن بکر قدیس نسبت خاص با
ملک دانو و ابوکده نهایت سرو هر است و از تفاع آن معبد کرده است و در قدیم الایام بر فراز
آن قلعه بلند بنیان کاه لذ و حجه بر کوار اراد حد و راجه مهی بسر دلوار است و آن چند از فرد ابوده
بر این مردم قلعه کفایت کند و خاف کلاه و رهی در آنجا موجود است اهل روت بر این تمرد و ترک در
آن نوحی عابد و منازل خیر ساخته لذ کشر بلوشه بر آن قلعه پیوسته خان جهان رسوا رهگاه
کذاران بزرگ شوند هدیت که متخر خدمت طوت شاه شهر سلطان بوسر اسیم لکر بنهاد در آمد
و کلید آن قلعه بر سر راه فتح ابواب عقیده و سعادت عشر با آنجمعت امر بدرگاه آورده و هم قرار
بر حضرت سلطان شاه راجه علیخان حکمران خانزمین بر پشت بلند سایر حکام دکن در شرایط دکن بهادران
نهاد در سر نیز روز بهرام سیم بعد از نده ماه الهی لشکر بسیار کشر شد مبارک که شهاب الدین

فتح نمودن

فتح ابوکده

وزارت خانه جهان
نصب زیاب

احمد خان بدانسوی مامور فرمود و نیز خبر عروض شورش جمعیه گجرات از عرض مبارک وزیر خان رسانیده
راجه تودرمل را مامور نمود تا باتفاق همیان ملک در انتظام آن بلاد بکوشند و هم ذی الحجه سنه ۱۰۰۱
قلعه اسیر که بجهت سعی علیخان گرفته شده بود آورد روز شنبه بیست و ششم اسفندار ماه
الهی قدسی ارادت بر زمین عبودیت بسعود موسوم بوشهر کهه و هم در این سال ایلچی دوم آن
مقصود خان چنانکه از این حق آن پادشاه دیده جهان از بهادران جنگ بر باد آن فرمت مامور نمود
بعد از جنگ و جدل بسیار در بیست و یکم ذی الحجه سنه ۱۰۰۱ الهی بیرون شهر بود و این روز نخست شد و موسوم اشرف شد

آغاز سال سی و دوم الهی از جلوس

اکبر شه بهر بیش بود در از روز دم

کاهر اکبر شاه در روش دیبا پور بکنار روز نامه رمز فصل بهار نوازش و بهراز کرشمه بهشت
ساعت دو از نه دقیقه از شب بیست و سه بیست و نهم از هجری آفتاب جهان تاب در برج حمل پرتو کرشمه بر
کیش پناه ساکن نشاط و طرب طرفت و هنباط بر نهاد و بزرگ دلکش سیاه و سفید روی بصفوف
الطاف کرمت آثار نثار خاوار حشمت و دهم از روز دم بود داشت و در غفران این سال بود
مفتوح شد و دودا بیرار بوجهن نزاع فرمی داشت از نیز مرکز کشور بنام ایزد مامور شد بعد از حکم
صدر مملکت مکرر تا روز بهرام پنجم فروردین ماه الهی موافق دهم محرم نهصد و شصت و نه از آن نوازش
را مامور بنیفت مامور خشم و بیرمی دار بوجهن نیز در مهمات نهضت همین رفته و بابد کرمانی قلعه بود
بوقت فراوان دودا بنگ کوهستان هاری کرد نیز خان آن حدود و نظام کار روز کوه دهم
اردیبهشت ماه الهی موکب بوشهر قلعه نهبور و هوشنگ و بلوشاه کیان ناهر فراز آمده
در منازل راه بوجهن توقف فرمود و آنگاه بدار الخلافه فتحپور حرکت فرمود آنگاه بنوازش و بخشش
بسر ده و از آنطرف دودا بیرار بوجهن گیر بره جاهر بر کوه نهاد بخم کوه جوزاز کوه آوخت کردن
در نمی نوشت بر از خشم زنی زان کشر نوز آرسته بر آن کوه صعود جانب دودا با کمک بهت بقاعت
در آمده سرانجام کشر بوشه هر نظر نه کشته بیکر و بست تن از سپاه نوز بر شاه کمه دودا بر گشت و آن نوبهار
از بغاوت رفته بجی بر آنکه زنیان حرمت آن لمان بر بار بوج نهم جهی بیکان بن شاه آمده موسوم بطلاق
دهم در این سال صادق خان و شاه منصور و مهتر از فتحپور و دار الخلافه اکبر و خانه تیمی و خوانه عمره و آنجمند

تعیین سعید خان با لیقت مرزا دیلمان و ایل

خبر نوشتن بوستان سلطنت و اعمال نوازش بخشیدن و دهنده شاه گزیر بنگ با بهت رعیت بیش بهر

رانده در وقتی

رانده در وقتی کنیز در بهار نوکر و پیشگاه بر کشند و به شرایط بسنده باشند و در آغاز کار و نوازش
نثار هر خرد بسیار نشیند بهر خشن و فخار و از کار سازند و بیوسته همان تربیت لغت و تبدیل
و اخلاق لیک کوهران بود کرش نماند لهذا سعید خان بود با ترف بزرگ زاد که با خلق حمیده و
آداب سعیده و علم و دانش بهره یاب بود با لیقت شاهزاده آزاده سلطان دانیال فتح شد سعید خان
بسیاری از موهبت کبر نوشته علی ترتیب هر شکیبا رشته گذرانیده منازل او بعد دم شاهزاده
فرخ گرفت و هم در این سال ذو فقار از خانه اکبر شاه تولد نظام الملک گرفته بود و خطاب
رسول او و تنوع تا آنکه در خلایق نظام الملک باز کوره روز در هر بود تو هم خرد ما الهی شان
بوشهر و آمد و فغان مورد و نفاس آنکه بر او از نظر تمار بگذرانند و هم در این سال بر از مردم جود
بوقت نزاکت شیخ جمال بخاری حمید بعد در آب او زهر بهشت بجود هم دیده هر او دیگر کشته او
که با از شیرستان حضور است و مختلط از آن آب نوشیده و بعد بلد لعه و بیش نزد روز کالبت بطلب کشته
اکبر شاه با او در کار رهم محبت یافته و هم در این سال مظفر حسین مرزا بر بطلان برآمد و بر آن
هنگام هدایت جان کش کجرات بود تجرد دست مرزایان بنوهم و الحاق گریزان شده بلاج سلطان حکم
و در سرای آنکه در بنا ساخته بود کن بود چنانکه بر بعضی بیت دیگر بجز در آن عهد بقصور نرسید خبر
را خلاف دانسته با انبوه بیشتر و دلاور نوشتی نمود از لاجرم روز زیاد بیست و هم خرداد ماه الهی
فرمین بوشهر بر آن امرا و هنگام آن فرمت مامور بفرمود و رفع تو از کجرات بود و بخیر آن نا جیقتم
دارند آنچه عمت اگر چه بطلع ما المصالح مکت مرد از نوشته کنج بطور انجام بهام آن نوشت قدان نوشت

سیاه رفتن وزیر خان در انتظام سپاه و بیاری مردم و دفع دشمن آن ایام ه بایست مسول نهضت مظفر حسین را

چنانکه مثالست عاره نه حضرت اکبر شاه فکان کلکه بر حسن از آنکه این فتنه نزول کرد راجه تودرمل بهم
این امور بدانسو رام کند راجه بر عزت بیشتر و دار الصادر دیار بود رکت انتظام در آدم جمعیت
آمده باتفاق وزیر خان در والی آن شهر جلگه کوه بر و تو بند بر دهم کوه بدانسوی
اجو هم حین مرزا با لیقت از بدکوهران بهر آن سرکه آن فرد دار نامجو بیشه از زمین دکن کجرات
آوهم در والی سلطان بور سرکاره فتنه بند خشم و با رادر از دولت بر کاشته بود بیوسته و نشر
بوده بود بفتک بخاک آوخته باز بها در ساز مقاومت بلند آواز خشت و کمار نه خفت وزیر خان در
آن اندیشه بود و مختص لعقه راجه تودرمل او را از شهر بند جهیرا آوهم آماده بدارت کوه بر دوره

شتاب آورده و بخیلی یک یکی رسیده خان را طاقت مقاومت نمانده بکمال تحیر گشته و کار
فتنه را انگیخته میدانم محض گشت چون لشکر پادشاهی بر یک رسید ناگاه بحوالی که فرار کرده و از
در شکوه هم و زرداده ماه آلهی سپاه منصور میدان مبارزت مارسته جنگ بسیار شد بازرد و بسیار زیاد کشت
و نزدیک بود از بارش رایت بنام راجه تودرمل و وزیر خان با ثبات نیزه و تیغ را فرار بر آورده عنوان
شاه لوکاینده و گرد هر سو هر رشته مظفر حسین میرزا با چند دیگر کاب چونکه ثبات قدم و دلگرم شد مظفر
و منصور لوکه غنیمت فراوان بدست آورده آگاه عرایض فتح آمیز با فیلان بار بار بار بار بار بار بار
اکبر شاه سپاه حضرت الهی بوشیده و فکر بصر مردمان بوبوفور بذل و احسان فرستنده بود در این
سر فرقه کان معلی حسین میرزا از قندهار بآستان تیار آمده مراسم آداب بوادر خشنود و شاه فرار
سعادت کفر و هم در این روز او در فرد غره تیر ماه آلهی حاق خان و کرد هر از اعادیان بوبد کار بود
و مقدمه هر کدام آن ماه بوز راه طغیان بطریق افتقر در آورده و هم در این ایام دستم خان بوکلو
اجمیر را فرد زد هست ارکار تنبور بوبه تول او تقرر و مقصد بالنصوب روانه جشن و هم در این
آن معتمدان بوار او تولی هر شیزه را در دو کر بور بامور بعقد رو و زرام بست و یکم تیر ماه آلهی
با آن فخر جهان حضرت بارگاه سلطنت آیت در آمده آمین عقد و نکاح بسر گشت و هم در این سال
خانم مادر شاه رخ میرزا هر دو فرخ دلکشایت تاز بوبسر کی بوبجا الخ بیک میرزا عاشق و هم بوبل
اشعه آثار و عطایق بی عاقبت آثار بدار بدار بسیار رحمت و هم بوبت پادشاه جهان فرزند بوبو
بوز زندی کرفته نفخ فیروز پادشاه و عدالت پناه از خطاهای کذشته چشم در نوشته آن بوبکار و اما حقوق
و هم در این اوقات حکیم عین الملک با رشید الملک و فرقه عدالتمان بمانور و تیغ شر نفیر آن ماه بآستان
آمده خدمت نوبوبکام رسیده عرضه داشت اعتماد او از نظر پادشاه بکذرانید و هم در این روزگار
فرخنده آثار الخ خان نقش ملکت توران عبد الله خان اوزبک بنا بر موت آیت و بنا بر نفیه مرا ماه رسید

حرکت موکب پادشاهی بسمت اجمیر

شب بیست و ۵ ماه آلهی موکب پادشاهی بسمت اجمیر بنا بر فوت و اثنای راه بر خیل ران لشکر از اورچه
تدوز و دبیر بکس بوزند بر تیک ستون بان بنو به قوت منور بوار شد نه فطران در بحر حیرت فرو رفته
اما از این امور بدیع بیست از آن شاه دین پناه غالب مکروه جانکه فتح خان در بهی نوبد داد جمع دیوار
دهار و قرار از دیر دشت و هر چه عالیه کفته بود بنا بود شاه جهان بیشتر کهار بعد محبت بادشت
و اطلاع کرده کشر بلند شد و هم در این ایام سید حامد بخاری عیب یالت مولانا موز فرقه و هم در این سال

راجه تودرمل از کجرات بآمد و چند از اعیان تشرف یافته و کرد هر از برکش بوبو اسر کهر و دو
یک بعد باز بکسر و بند ظاهر شد چند با سر رسیده راجه تودرمل بیکر باره شرایط دار استقرام نکر

تشریف مظفر حسین میرزا و فرمان نام کرده

مظفر حسین میرزا با پنجه نسب عالی و کوهر بلند داشت از مصاحبت مردم ناشسته حبیب بوسته در بوز
و تعب بعد کشتی بخیر یا بر آخر باب سعوت عجیبی بعد جان بسعوت مرد و عقوبت و هلاکت
بهره مصاحبی بیکشت در این ایام ماه دیران و اجداد آخر بوآن رسد و سطور لکه و جبر آید کرات
در دیده بیش باز لکه در کوشه آرش عابر کند بوسوسه و تحریک جاشر و آکه الهی بهر عالی بعد فرا اجه
تودرمل از کجرات بآستان بوبوت بات بوده بخیتس دست بنکار بر او هم از اموال بردن کرد
بیش بسر دو وزیر خان از احمد آباد بالقوب بر نهاد اما جمع از مردم بازیاد در طمع مال مظفر حسین میرزا
بوسته و وزیر خان ناچار باز کشت در احمد آباد متحصن شد خان بابند و هیچ آن تنور ماه آلهی
آنکه محاصره کفته مردم قلعه نیز در بدو روی او هفت دکار بود و تو از خشند و با تعهد آن تنور ماه
آلهی خان بهجوم او هم نزد با نهاد کذشت باز از دیوار بر آیند و جمع از اهل صعود جاهد و
بر فیاض او هفت و کرد هر در بین لاعقد در این هنگام ناکاه تیر بسر سا رسیده جان بداد و
خان لوطاقت مقاومت و قدرت بطوف نداد بر جنگ بخشید و آنکه قلعه بعقد از نیم دو هفت خان
کفته اینها زنده از راه حیلت و تدبیر بیت و بیکس بر فرید و چنین باسر از دو زیده کرد کشت
حقیقت چاک خرد بهمان معلوم کشت و هم در این ماه مظفر خان ماه تر بعد از رسیده قرب
مرد و بعد چنین تاز فرصت و اخلاص و اخلاصی و ارادتی بوشعور حسن پادشاه عدالت
پناه بوبنظر عطوفت و عنایت بادشاه جعفر خان بر دو رست و هم آن تنور ماه آلهی از صوبه
بهار سر بکار آستان تیار کامکار بسعود و از نقالی آثار بنکمی رشته دیار لک ادبیه قرب نار لک
پادشاه جهان ماه بر آیه عوت و جاکیر آن فرخ خان ماه آلهی به نفیر و قبل قیمات سلطنت بوجشم اکام
سه لات بوبا بنا کذر و راجه تودرمل و خواجه شاه منصور امور نظر بوبنصور بر آید بار آن در دو
هادم هر ماه آلهی موکب پادشاهی بنظر دلک را اجمیر در آمد اکبر شاه بقانون معهود بر وفق خواهر خوش
و قواعد زیارت و عادت و فرات و مرات بوبکار کفت و طبقات مردم بوجعفر لکه از بذل
زر فرخ و سفید خرند و تو انکر شاه و هم در این اوقات محب علی خان میر خلیفه بوبکار کفل امین و
محرت بعد تکلیف فرخ تاز کامکار مقرر و مقصد هوا ره حاجات مردمان بوبا آنکه عقل در آنش

محل تصویر است

تا آخر صفحه بوبکه از

پسندیده نمارد و بعرض برند اگر اکبر شاه بود از دوردانی و کیاست بهر تدبیر آن کمر همت بر بستی
کشیدی چه بود چه ۵ همان لازم است که جهانی و بیشی خود قوت نورزد و یکی از مردم هوشیار بود
در حضرت خود بداند تا در انجام مجرم مشتعل و نیز در خشم و غضب که زمان تفرقه مرحامت انی است
بیطا نورزد و باشارت او آگاه شود و دمار بازپرس از جز انکرد نراز نیاد این پادشاه کار دا
بانجی فرمی نمود نشست و این مرد محرب بود نیز شغل مامور است و هم در این ایام بر میر قلعه
اجمیر خان که در اندک زمان لباس آمد و از دست رفت و هم در ماه آلم از خطه اجمیر برخیزد بعنوان
شکار یا جنبیر تا رامپور شد نزد در آنجا باندیشه تقریر قافله سالار راه حجاز بر آمده و از رفتن
آن ماه آلم میر ابو تراب را بر نیز مرتبه مقرر فرمود و از آن سعادت شرف ارادت قدمی میر علیشاه
الدین بیعت الله است که پسند شاه میر مشهور بود و فتح کجرات در تصرف او بود است در آمد میر ابو
تراب پسر میر کمال الدین در حضرت اکبر شاه دارالملک بود و رفت گشت و در این هنگام نیز مرتبه
مامور شد شیخ لکه او بیه تقدیم فرمود خلعت برای حقیقت آن آمد ار حمد نمود و نیز چنو خان بجهت
که از زمره غرات بیغزاد و رهبر جرمی و یک لک روپیه نقد و سر رای خانی عوض برای شرف آن
زمین شرافت قرین تقویم فرمود و هم در این سال فتح امور کجرات اختلال یافته بود زیر خان و میرزا
و نهاب الدین خان حاکم بالت آنجا منصوب و از مالوه بآنجا مامور شدند و چون از ملازمان شاه
و نیز ماهر اد بغرات تعذر و مقرر گشت که فتح نهاب الدین خان کجرات اندر نمود و زیر خان که در دیار
آمده بانجام مهمات بگوارد و هم در این سال راجه بهگوت داس و کنور مانسنگ و جمعی از امادان
توانا و بسیار بجهت استیصال رانا بفرستاد و نهاب خان میر بخش بولایت آندم مقرر ساختند
و هم در این سال بعض فلور ترجم و عطوفت فرمود تا در آزار با حیوانات بی آزار نکوشند

ترتیب فرمودن با فرزندان و الاگوهر

چون در این ایام از ناحیه اوال پاره فرزندان سعادت منوال آثار رشد و آگاهی و حق جوئی پدیدار بود
بخورد سالی اجمین نظاره نزدیک و هر یک بنصب بزرگ سرافراز و مفتخر از آنجا که نوازان خاصه بود
را انه فرمان تقدیر داشته احدی مزید نزد و نوئین و امرای بزرگ بواز فزون از نهصد سوار
و رتبه امارت میدهند شاهزاده سلطان سلیم بامیر ده هزار سوار بخشیده بر نان آفرین
گذشت و نظر بکمال رضا و یگانگی پیرتی و هوشیاری و بیدار دلی و بردباری تمامت سپاه نصرت پناه
بدو تعلق داشتند و شاهزاده سلطان مراد بنصب بیست هزاری و شاهزاده سلطان دانیال بر تبه شش

هزاری و هفت صد و نهم

هزاری مقرر و نهصد و هم در این ایام در منزل با مرزوض نهضه و خرابه کول بیشه دیار خانه
زمین است اکبر شاه خود بانوس برده و آنجا آنجو با مرا تقسیم کرد و در همان روز بانجام رسید

حرکت موکب اکبر شاه بجانب پنجاب

چون امور این مدعو نظم گشت نهم آبان ماه آلم بود رای تاب حرکت کوه در دوالی بنزد همان
قطب ملک شکهاس رکب از نظر بلند نهاد از آنجمله فیل عظیم بود که بیکی را نیز بوالی نتوان
بود که شیر شکار بر آن فیل سوار گردیده رام جشن و فرمان تیز تند و فرزانگان بواز شاهد
این دولت و سلطنت شتابند هر تقدیر بود حال از تن بر فرش شو معلم بود که راجه تودرمل در
در دیر و مذهب خواب ستعقب بود تا بت بر تر بطلوع فاضل منصور و لاها و بوزنها کمال ترس
بیم کار دست بزرد و بخورد و شاهیدن بزد جمش کمال در نگام جنبش ارده آن بلا بوج شو
حالتی پدید گشت که در ریاست از خفتن و شاهیدن بر گذرش بود که بحالت ادرج جمع مجموعه
او بجواهر نصایح کرانبار داشته تا آن بلا حالتی پدید آمده بکار خود خوشحال و هم
در این ساعات که موکب همایون در قصبه انبر سرا آمد است که مرزوض آنجو در این زمین
نذر است باتفاق از زمان ادات شاه تاج ملک شده اکبر شاه بر تجدید عمارتی اندیشه داشت و بسته
نهم آن ماه در سر خیمه بست بایوان همایون آن عمارت بنود و بر خوانی را بانجام این امر نزد
شده در کمر زمانی بر نیکتر بنیاد تجدید نیز فرمود و بنام منوهر داس پسر رای لونکرن از بنی دار
انکاوت بعهده نگاه بود هر است بمول نوهر نگر موسوم گشت و هم در این سال روز رادیت پنجم
آبان ماه آلم که ماهر آفتاب در برج عقرب بود و بنا بر داشت ستاره نوذ ذنب در برج قوس نمودار اوس
یا خر دبایل شمال بره نهایی بنود و بنا بر داشت فقیر کرد در بهر بلدی پنج ماه نایل مکرد شد هر شر علی
گفته در بارا سالی عقد کرانه نمود و تهرا بر خوبی شان هی نزد ذوالکفر از مملکت اصفهان بر روز کار بسال
رسید و در عوق و حقوق آنجو بافته و تکیه گفته بجلد نظور آمد و همان تو یک قاضی از مصر آمده بخیر
ذکر کرد شاه بلاب و گشته شده سلطان حیدر و سلطنت شاه اهمین بر عرض رسانیده و هم در این سال روز
آذر ماه آلم مظفر خان در راجه تودرمل و در راجه شاه منصور و بتمش اکبر شاه و فرمان شد و در نظام نام
نخها بگرفت و مرکار بهار شیخ فرید خان و میر معز الملک و میر علی از ملازمان مقرره دارالخلافه
محروس بود در هفده و در شش بود با تمامی مقصد بسر دند و در بهی از خان شاه و روپیه
کوشه سلوک نمودند و نهم آذر ماه آلم بقصبه نارنول راه برگشته در منزل شیخ نظام در غرات گزیده بود

در ماه اسفندار

بدیر شیخ نظام

بدیر شیخ نظام

روزی بگذرانیده او بنوازش کلی روز بهای بسته و چشم از ماه آن دار الملک و بعد دم شب شاه فرخ
بذیرفت و بیارت مرقد هوفر شهی و دیگر اماکن شریفه بوجه شهم مردم آنجا بنوعی الطاف نمایند شاه کام
ساخته و هم چنین بمنزل دیگر مردم سترون در آمده کامرواکیه و در این اوقات است حاجی حبیب الله کاشی و حضرت
مرحوم روا نه بنده اکرم شده تا از مصنوعات آنجا و بارگاه او تو لهم ماه مذکور با کروهی بنوه در لباس نصاری
با قاره و نمازی فرنگ داو کوره همه آن ملک سوار از نظر بوده مگذرانیده و خرم کرده آماده بنده
نمره نبعه و در آنجا آموخته و بوجه کم بعد موجود شد نزد و سازی کنا کنز خاصه ارغون بود در
و در محفل با نیز نوخته و هم در این منزل خواجه عنایت الله بن عنایت الله بادر نظر جنود بعد از خواجه آماده

بزیارت شاهی راجه بکرماجیت

و دیگر وقایع

در این ایام بعرض اکبر شاه رسید راجه بکرماجیت از جمله اعیان خاصه است لاجرم صادق خان با
لشکر بزرگ بانبوه بورجهت دهلی بقصبه آمده هم که بگاه او بجوار آمده و تقدیم کرده و
مخیر رخصت قدم شریف الله و منزل بمنزل بسر برده طرق عبور و از درخت زار با بلکه تو بیک آب
رسیده و در تمامی اوندهم است فرموده آمده رهم لشکر کوه فراهم در حل آن آب میدان
ازم بار است و هر روز در بیانه خبک میرفت بنجم ربیع الآخر از آن جا از آب گذشته
بزد کنه فرخ آبیک آب سار کفه از شور حی آنجی بار دیگر دشوار گشت بی فیلان صفکنه بود از
افکنده از آب بگذر شد راجه بتوانائی تعالیت نامزد کرده اموال او بغارت رفت بکلی از
انبوهی رخت زار او بوجه نیاورده و حیط او رو بازنده در این اثنا راجه از عقب آمده و نوره
برآورده بیشتر از آن فوج را قشه صادق خان با لکهی از نهادران رزم جو رسیده آب فتنه بجوش
با زاد و کوه جنگ بیش رفته و سر راجه بکوه بران کیر کرده نیز اختیار کوره راجه در نوار او کوه
و سر راست تن از مردم او دو هزار سپاه بیشتر مجروح کرده محت یافته صادق خان گشت
در آن هنگام هر بنوبه رفتن کرخت و راه جای از دولت بوفرخ ذات آفرین بوشهر بود نظر
جلوه کر رحمت کرم نبود شدیم ناگاه رایت با فیض نمود از کشت و آن پیکر نورانی نمایی کرده
از نیز حاجی کیرت در آمدم و دیگر نور بهم خشه زمان زمان نیرو تازه و فروغ دیگر بود هر
با آنکه کیاران و فرادانی نمی نفان فرح در اندیشه ابد روزگار بگمید چیره نمود و آنانیکه از
مقامات باطنیه این پادشاه حق شناس آگاه میباشند اشعار این امور عزیز و بهجت ساز

در نزد

و نیز در این ایام بعرض مردم دار الملک ذاکره در مرد انکه وبای باری گشت نام مردم هندوستان شد
در این ایام موکب شاهی حرکت کرده بر بشور بر آورده بعقبه کم خان بود در میان دلاوران بر آتش
و کارد انی ایزد است روز ها در دهم دیاه آلک نظم آنکه ماه نور فرخنده دم بر دشت و دار الملک
قرنیا بطام دشت اهل آنشهر بود آنچه حشت و هم در این بیماری خانجهان کاتب بسا لکانو دیگر
مرحوم و مردم افتن کر بشور بر آورده بعقبه او بنا منع هم لخی از اموال داده و ذخیره کوه
خواست در ملک بلاز ماه تا در آنجا جشید با سر مردم فنان بهکار او بفات نمود بسوی شاه
کرد و بر این امور بدست جشید در آمد و بعقب بلوچ و شرت نفوذ با از دشمنان ملکی قوش نشسته
تا او بجز لکهانه گفته و از چهار است ابد آیت خانجهان بهم اقبر کوه تو بنشانند و دادند و بیشتر
زنها و طلبه و تقدیر بهم شهر بکه و تا نه شاید با قوم و اقارب خود او بیگاه عالم تا ملک او لاهور
خان جهان از سب لکهانو عمل بنو از گشت و اینجا عقب بهر بیان با هم نیز و رات بعد آیت بوست شد مرد دلیر شاه
جهان شاه او زیت و شم آن ماه بکشور هم حصار فیروزیت دیده و از آنجا آن آهو داده در بر اهر خان
سلد و زیاده موکب بکند و از آنجا به بعقبه منع جاه و بر نیق منع فرید کشر کنج او در لکه ساکنان آن آن تو
شول جهان سرور حشت و هم در این اوقات مولانا محمد کنور اموی داده در از زیرکان نبود از خاک اقوا
جاج در شراز در مجلس و اولی علامه او دنار میرزا جان از و هش مطالع و تجربه چند در نیز از علم نجوم و دل
و تاریخ لهایا بشه و داد چنگ هم از عراق بنی آن جهان روان داد و اکبر شاه با جراز و اکرام او بوجه
بهمراه رخت نصر سلطان محمد کانه منع عالی تر و ملاطفه اهل بعد و رفع فعل امور بزرگ بود و انه فرمود
و هم در این ایام نظر حین مرزا اکبر باره از کرات بوکی رد کند در ولایت برار تو اکثر ترک و از زیاده آنها
بزیت بقه بکاند تو آمد و رام علی ان او بر کرت اکبر شاه بجز نبیه خان کوتا او بدرگاه نوشته و هم در این
راه جنبه در بیگاه بوش ملهم شاه و رفع عبد تنزه شد رام و زرک مکت بلنش باطاهر کرد قوانی داد
محض حفظ آمد و راد بر امراو با دعوه کشت با جهان بود بطور ارشاد بیه بیران منفق و نوشته هم در این
اوقات اکبر شاه قرار داد او زار جهان از خوان جواند دا بو بند و هم در این ایام رشته تمار شد
بر جنس قاقوس بیکا عطا و بعقبه با زانی بعقب ریشوانی کلمه منزوی مسب نفاذ در بحر شهو تا در نعمه
و بس از بازگشت بنج علت بهارت نعمه بنیز از ملازمان درگاه در ظهور آن عطیت تفکر شد
اکبر شاه ذمه و بعرض این قصه در بیگاه نظر جلوه کرد و منع آن از تو باشد و اندیشه جان بگذشت
و به جز از فرع ذات قدس نامی داد و آن جز صورت نمایش بیش نیست و از تو باشد و فرع کار

حمل تصویر است

کردن نقطه حیات

تا آخر صفحه بعد کنا از

نسب و افاغنه دل در خبر آمد و از بارگاه قلق اندر دل تعویک بعوم پیوند مهور گشته کوه بهت
تقدیر انیس کرکوب این خبر که در بلخ گذشت ماهی ادارش و بیان این قصه بود تشریف علی کنیم نام فرانه
سهال بایم او ملاحق شد در این وقت اخر قبا در نظر بیاورد و نیز علی نایل بجهه او زنم انتقاد
نمود الحق جبر از آب بتلخ بایانه گشته بگذشت و شاه قلیان محرم از لاهور کفور بود
و نیز در این چیز مردم بلوچستان طرق عصیان کردند میرزا یونفان وت مقلقان و جمعی و تنوی موزه
و دارد هم آن ماه موکب بوجه هر دو حدود بتن توان نمود و زیارت شیخ فرید شکر گنج قانی کوه قهم
بود در آن تعبیه بود فرجان شاهان غنیمه و در این اوضاع مولانا نقش از بکار اکبور شاه دانند

آغاز بیست و نهم الف از جلوس

اکبر شهر میزان بیست و نهم از روز دوم

چون پنجاه و سه دقیقه از روز سه شنبه هم محرم بیست و هفتم و نهم محرم گذشت نیز دعظم در بیست و هفتم
برآمد و هزار یزد هم از روز دوم بود گشت ماه از کنار بخشی و ابراز ارزی بر جمع دادند آمد این
نیز و زمان بود خرم حسن اکبر شاه لب طعید بگرد دهان بود نشد و آمد و در سیم فروزی
ماه الهی در الفاظ نبود و حقه از او بود بر کشیده عبور فرمود بر عمارت آن ماه بود و در
افکند و در این بیت شیخ ابو هم بود بالت دار الملک مورد فرمود و هم در این بیت مرض شاه
امرا بلوه داعیت مردم غفلت مرد از تنبیه عمارت خان بود بسیه الاوا انتظام آن ماه بود از
و هم در این قلعه گوبیر مقرع شد چنانچه این قلعه بود گوبیر بند بر نهاده را با تمین امراد خواجه بیر
نگاه ذوالفقار شد بود در زمان شاه کرکی بود بر این قلعه دست بیقه بود در این ایام چنان خان
ناحیت بولت را اهل کبوت و کوره فنسک بود بارگاه بود شاه بود تا و نهی بیر بهادر ان تقسیم
آن قلعه اندر کو و نبود نبخت و نیز در اقبال در کار عیش و تنگ ناری بیند بی تنگ ری نخت آن
و اهر بود و نوشت و نا گاه بار قلعه رسیده در قبع آن بکوشش در آمد و در ته کیوار بود بسیار
دیوار بود تصرف در آورد و بها در ان شر اوران بر بلندیها بر آمد، چیره دستی نعمه مرزبان آن قلعه را
از نیز هلاک دست و نه عمت بیم و دهشت فرو گرفت و دل و دست از کار رفت کشته بود شب
روز بیست و چهارم فرود دیر ماه الهی بر کوه آن قلعه بر نه نعره کوس شاه نامی بگرفته و بر آن
و لنز گرد بتر هوز از افغانه غربه تو بد در دو چهار شکسته خرد سامان او بود ماه حشت
بکاره سر رشته از دست بداد و در مغاکی کوه آن شاهان شد مردم فلک آور قلعه قهم هلاک دست

قبع قلعه گوبیر

نهم بر داد

نهم بر داد و چنین بر گذشت که کوه سار نیز فرو شد آن قلعه انوار کنقه و چنین نقل کرده جب قلعه
در کوه بیان با نوالت قلعه لا حاضر خان برده بلنوس را در آمد و از کیر در طی رها حصار
کوکنده بود بست اقدار او نعره شب نهان قلعه او بود بر تصرف کوه غنیم فراوان کار آورده
هنا یکین از مردم کوشر زمین مد دراز در قلعه کوبیر نزد بود و مردم آنسر زمین در مرتبه ترک
و تیق بخشند چنین بود از بوقع این نه بلند نامه مقام بحر کاهان بر بالای پشتگاه را آماده
نکان بر آنه بر کشید و از فرد از کنگره بلند بر نهاد نمود مرزبان آن قلعه کیر شد و آن نیز نه بر سید
فکر بی سبب مرو بر خبر بر انگشت مرزبان بود خم فرو گرفته او بود بیدار رنج بهنج خبر این خبر ترک
بلند شد و چنان بناه بود است مدار بگذشت و آن مردم فرست کرنی بود از مرو بود و در
یکم آن ماه در نوح چنین آمده در کار خبر و یکدو خبر از اردو بزرگ از آب گذشت و فیل
در آب غرق کرد اکبر شاه کاهی ماه بود از این خبر و بنای مرده آن روز نوبت طوعیش بنشست
و هم در این بیت چنان افتاد از گشت باران زمین و زمان نادان نه بلند شد و چهار سه آله دست
بود و آن ابر بلند نشست و هم در این بیت چنین امرا بنا بسکه مال مردم بلوچ بر نه آنچه عمت بنهار
در آنده نهای رسم است تمار بر قرار و بود بود عمت ما بود شد و بود بلوچ آنچه مقرر کرده نه

حرکت اکبر شاه بشکار قرغه

چون اکبر شاه آن اندیشه بود بر آن هوا آن بتوانند بد مانع و دافع نمود بر راه قبه در دو
ماه نه این بود اغلب اده است بعنوان شکار بسیار شد تا صید موصوف بست آمد و حسب
هست بود آنو دکاهی ابدال بود بد آنا و زد از دهار بست بنگ شکار از آب
بهت بر گذشت دکان شد هر شکار از طرف بازند و تجمیر بر آنند در این مقام جرغان و سایر
بلوچستان پیش فرمان و ترسای فاک فاک در بلند بند پیشه از کاه چین در گذشت و بود و آن
جرگه بار کنه بجهه در این وقت شکار با از هر طرف بر آنند و لکه کاه در آدمه اکبر شاه مکانی
شایسته دیا قبه بر ترسی کبر ادر آمد هدیه فتح محبوب عقیق او بود در کوه و دوج انوار نبوس
قلبی بود بر دهانکه قران بود از دیار نقش آمد و چنین از آن حالت اندیشه کان
تا هم جا نادر بنا نکه بر نوارد و آن شکار بود از بنا بر آماده کهه آنها زد
تو بیک بود دان بمت بود که از غار زفاف و نیوته آنچه کو آمد کنی کم عقل و حفظ بود
ملکت آن خیر بود از بر گذشت ای موسی بود در از فتح گاه عمای بر کان نیز هنا سلوه کرد

در این غلغله بکنار شد و بنا بر رعایت دوز بند و اکبر شاه با دو هزار و سیصد و اشتر و هادر خفته
خبر رسید بدار الخلافه رسید بر شش هفتم سلطان سلیم و بعد از آن بر بقال نور الدین فرستاد و نشست
و بعد فاتحه بشش و هشتم در این ایام موکب بیرون هر دو کنار دریا رفت قرار داشت عرایض
خان جهان از بنگاله رسید و از نیت آن بلاد و تاخت عاد و نعمه و نیز نوشت بود و راجه و ولت
کوچ بهار سر نافرمان در آمده از نفاق بنا بر آنکه رقم نموده نفاق بنگاله بود و بنا و دهار
فیل و مرو بنگاه بود و کوچ بهار از سرکار ها و جان بنگاله بود و انه نزد و نیز بتاب از فرنگ از
جهان بنگاله بحضور نمایند و دو موج نوشته شد و از جهان بازرگان بنا بر بنگاه
و هم در این ایام عبد الحی ترکستانی بتان سلطانی تشرف یافته متوسل عواطف سلطانی شد
این نمایند حق که از اوطاق حق جدا هر کسی بود بجوار او دهد بدان مرکبی که حق سبحانه و تعالی
اگاه و بخبر است لطف و جنس با کاه و ایمان در کار حقیقت نشود و از هر اوجد بی ایمان نزد هم در این
اوقات سکنه با نوبکم همیشه بنا بی میرزا خواجه حکیم بود فاکه گفتا بصحت دید او در بار شده اگر
او بود راه دست در آنجا بنا در شش هفتم سلطان سلیم نوید بار بی او روز نوزدهم خرداد ماه آن ظرف
سفر کوچ و هم در این روز ایلچی شاه رخ میرزا رخصت مراجعت یافته عبد الغفار و عبد الواحد بهراس
اسالت مردم بوجنس هراه نعمه و کان جان و جوهر خانم و در شاه رخ میرزا دولت حضور یابند بنوید
تازه نیز جلوه ظهور کرد و هم در این ایام کاه شد آن حوض بود در خانه فیض فتحپور است و بست ذرع
در بست ذرع عرض و طول و اندازه هر قامت عمق و از سنگ سرخ اساس دست نبود کاکون
بود و لب کوانته چنانکه مدتی از خفاف آب سرشار بود بنا بر بعضی روزگار از نبود کار نیاز
بر آنچه ملکت خبر دار شد و عامه مردمان از زوال بوشی هر کاب بعضی خواهد تو در دل مرد و خاص
هر تا مراجعت ایات خبر دار انباشته مشوق کنج بعده کرد در این حوض بنجه لذت و یک حین
مبلغی لب لب کاز و هم در این ایام بنا زمان باستان بوشی هر دی آمد و دو دا امیر رامی رحمن بود
هر تا چنانکه مطبوع سر بطنین دست و آخر الامر بنا بنا در آمد کنجور ادرس در آمد مو نوز نوشی
کنیز و بکان بوشی بکنت هر ادیار هاوید در شش نوشی بر تو ظهور مدهم و چنین موکب بوشی هر رحمن بدا الله
آدم او در دنیا بکذ نهاد از نکو جهد که سر شت بر سکت و اثر کلمه بوشی معلم مع الکفایه
روز نهم ماه موکب والا در کنار جانب بنا کذاره که جانب بنا کرده بلد عشق بود بنا چند نصیحت و مرات
علیخان مرزبان کشمیر و زنگر در چهارم مرداد ماه آلد سعید خان بود بالت کاب با مور حاشه و بر اقوال دوره

هر مور نش

هر کوه بوش بود از زر و سیم

بود زر فرود هم علط نمود و بنیان نظم مرده و نمود و بر آنکه هر جهن مردم افغان بهار و دیار بود چشم
محب علی خان و نیز بکوت دار الخلافه و بنا مور کوانیه بست و شش آنها از آب تیغ عود لکه و زنجیر
ماهر خان و سایر جهان بلوچ بخلعت فاخره بر بخشید و چشم انتظام جاگیر امرا بر کجا بهشتهای نظر اکبر شاه
اقدر راجه تودر مل بود بنا بر نسوز ماموز مواد مرد بست و آن فرمت بوبکام و سینه بکنار هر دو آیات
بوشی شبس نیت بخش دار الخلافه بود با جواهر نقد و مطلع حشه بر آن مدت بنان ظاهر شد نه
و هم در این ایام عرض رسید که سید محمد میر عدل و الا بکه بدیر جهان و بهر شاه اکبر شاه جمادی خان
خواجه را آبی نیت بنا بر آن حیث بنا بر قادر خان کشتر بود بسیوان بدهیره و شش نعمت بنا بر شد
و چنین بر رشته خود بود از دست بلند شد کار اکه هو بود هر چه و هر چه فرود کرده در این مقام و آیات
بیاوند بنا بر سید و مقام آن شد هر بنا بر بوبکار کاه اقرار آدم آب کار خوب بنا
خاص در آورد لاجرم آنچه بارد کان بنوا و قرض هم بود طلب نمود هر چند از تهدید تسلی نمار
کفته بود نشست لاجرم موضوع عنانم با صفر بیرا او و بنا شد رخنه بی جهر بر فرند کرد بنا بر نقد
خود کفته اکبر شاه چون این خبر شنید فتح خان بود با سبد آن ملک منصوب ساخته و هم جهان نمل
نزل بنا بر دو در طرف بنا و کهاجب با بر بود دهار دهم ماه از کار سلطان پور خضر آباد
خان کفته اند در نزدیک از دار صحرا و موکب بوشی بر نزد دیا بجدید نمود و نوهم ماه بدیل بر بنده

الغار کوه اکبر شاه بصوب

اجمیر طوز آنکه بر کزار افتاده

اکبر شاه بر آیین جهان بود هر در عنوان رجب بآن مطافه سر بر کند و بنا بر بنا بنشست
و عادت بر شش بود از دو در این بر آن غربت بر صورت خارج نمانده کاه نی ظاهر کرد
در آمده از هانکا بنا کاه بسار نمد بی او زیست دهار ماه بر نشست و هم در این روز در طلب
قطب الدین خان کوکه برادر زاده مرزا کوکه بر ملاه سکه اکبر شاه بر از آشفته
اعظم بنده بار آنو آنکاه بوشی شاه بنا بر یافت مقصود جهان تند بشتاب هر افزون
از مساحت صد کروه راه بود در چهار روز بپیمود در این ایام بقانون نه بود کرد نی را بجز
سالان مور بود رسم آن بود هر روز هر دستی مور سند نه کاه را بر انده نزل رسانند
یکی روز کانه این کتاب و راد و نزد اکبر شاه شیخ ابو الفضل بنا خدمت خاص یافته قرب
کاه از محراب دیوان و نوار بدست آدم یاوردیم بجمله روز بست و هشتم ماه نور ماه آلد

خطبه‌ی که را چه روایت آن بقعه شریفه و خرسند مردم آنجا نیز نگریده در نیشابور اوزکی نیز
از ملازمان حضور بر نیز دار الملک را بسیار شده اند و صحبت کرده راه بسیاری شاه و از ملازمان دارالملک

روش از قول عبادت خانه

بفروغ بصیرت شناختن

این مرحوم مذکور شد که بعد از دانش مند عدالت جبر فتنه علی را بر انجم مردم آگاه بیان کرده از طایفه
و صنف دانایان در آن فهم کرده حقیقت ادیان و ملل و مذاهب و مشاهیر مختلفه معلوم و مقرر
و با این هر یک متشخص بود و صحیح آن صحیح روشن گشته لاجرم در اندک زمانی این کار بپایان
رسید و باطن هر کس بکار گشت باز از حیلت دریا از کوه نشست و عرصه سعادت صفا
تابش در آمد و این ادعا تا مرکز دار الملک از قرقردم بلوغ هر فروغ گردید و هم بهره
الهی در آن مدرسه و خانقاه در آمده تا عیار هر کس پیدا و از تقویم علی مذاهب مختلفه خوش در کار
نهاد و محافل عدیده ترتیب داده و بهر زمان نوش تا شد بدیع و میزان هر کس معلوم گشت و اداره
این مدرسه بهمه جا بر پست داد هر آنچه و بنیش بنیه مکان را گفت بازار دانایی و بنای مدرسه دلق
تازه بدیع و دانا از نادان و دروغ از راست پیدا شد و مقدار هر کس بدست آمد آب مردم
رشک و لب کاه هم بضاعت جولان میدان علم بعبادت میگرفته بگوشه خمول در سیار
گردیده و لب مردم خورده دلها از هجوم مردم نادان در زوایا افتاده چون آفتاب
تابنده نمایان شده و آن عمارات بهای حرب نانی و علوم تقلیدیه بها و رنبذ و نبوت و خمول
کلاس آلهی میخوانده کار و نوار و پرده از روی کار بر داشت گشت اگر هم پاره مردم که منشور
در باره این پادشاه حق پرست نخبه نابسته بر زبان میگذشت از آنجا که صلوت بر آن
هوای جنت تراید مگر در بر قرص نرفته اما در اندک مدتی بدرد او بدار جان فرو جا
رفته و حضرت هستی بر بسیاری زبانی بر گذشت مردمان صورت پرست نخان دلاور و زانی
پیدا شده و نه فرزند و هوا علم بجز بدستان تعلیم و تلقین سند و نه هم علوم گشت
مشتغل را آلوده دامن و در آن آن است از صفوت گاه دل و شرف بر و مشرق گاه باطن
از انوار آگاه قدس بر تو گرد حضرت ذوالجلال علوم علم بعلوم متوبه و فنون باطنیه چون
و دل آگاه بهم رسانند آمینه سرا با صاف و روشن گوینده تبسط اسرار و مربط انوار
ساخته و بفروغ علم و دانش بر نور و لا مکان رخنه جانکه با تجربه و تمکین پیوسته است

دو جبیر

دو جبیر تمیز اهل باطن و اهل بر گشته است چنانکه یکشبه هم آنچه این عبادت خانه فروغ او بهمه
و در زنده و از دشوار نصاری بعضی و دانش ممتاز بود جمعی و منطق کار یکدیگر نخبه در الفت
و تقیک بعضی هم کاره هم از در کار بعضی شور مسلمانانه از آن گونه نخبه دست بازو در دست
آنچه زبان گشتند در اثبات این مدعی نیز نتوانسته خصم بر فاموش گشته در بنظر آرامیده
و دلها همه گشت حاشا هم این امور از فروغ روشنائی ضیای دیشه بهم در طاع اگر
این گروه در باره کلمه این قطعه دارند و فرقه و کلمه فاصله بعد مینه هست بسته آن است که
خرمن از آنکه بر افروزند هیچ بیت و عمل این کتب نبود گرفته بآن عیار گاه در
شوم در حجو بهم از در لجاج نخنگ گفتند بر خطر بود که کلمه اقرار بانی فرمود و همه این بود
بنصاری رفت چنین در آیین حرام زن سوار دیگر نمود مرد بر جمیع زن روا باشد اگر چنین
و خادار و جان فشانی از زنان اهل نیز کوچی رسید شفقت بنور ای بوالعجب بر حال آن است که
در کرسی بر هم بدند چند نیز بخواهد فرا هم کند و لب بر شم از کم بر دانی و بدبا کی و قدر نشین
هالکت نان بنا کار کشد و با این حالت و بر شوهر و پس او بگذرانند و باز شیکر بر بنیه فرض نخنگ
قبیله حیران و خاموش مانده و هم در این بنا شهادت گاه آگاه ساعت شب نه و روز نیز بر
تعلیم که بعضی بر این حال بر سر مقرر ساخت و فرمود باز بر سر تم با کلمان شهود دو کنند و دست آوز
علیه انه و زان است غنیت بجوئیم بلکه از خلاف بیان و سواد شنید و تفحص کامل و حدس صاحب
بی بعضی بعد حق بدیگر عاید نمایم و نیز هر قسم بر باری بر سر حال حیوانات بی زبان و علیق و نیاز
آنها صرف نمایم و هر بر بعد حاجت و احتیاج تقصیر و هیات کوکبان را بر سلطنت دانا نگذرانند
اقربا از آنها و هر بر بجو و دستی آنها بگذرانیم و هر قسم بخشی و آرامه بنا بر مرسم و هر را
بعبارت و هر شغل خدا در مصروف داریم بجهت ساعت ایام و لیل و نهار بعضی داشته بر تبیین زنهو
تا مت مردم و قوف یافته کلف نفوذ بدهم و هم در اشیا با اهل عرض بعض بخشند از گنجوران
دار الملک را نیست نفرمیده دست جفا نشکنند اگر شاه نفوذ مقوت مظفر خان و حدیث یکدیگر
و عیار آنچه بر گرفته و بعض بخشند آنها عادل آمدم در دروغ نور بر نزاد در کار نهاد و هم در این سال
چنانکه این سرشت حوض دار الملک قاضی دار الملک بنا نقد ارزه مذکور از نقود کاکوه
با کنه مهر یاد دل درست دهم در ما آنچه کاره آن هند نگذشته از نخست بر نایل
و تاریخ غنی لا زال بوجه آگاه از آن نقود بر گرفته بر خزان شاه مرحمت فرمود اتم این نامه

از آنها هم منفعت هم
بعضی کدام از نه

سلامت بودن

تعلیم کرده بر بعضی
حاصل بر بعضی بر آن
آنها هم

آمده که بر بعضی
نقود

نیز بنی علوف بهادری و از آنزمان بهر روز مشت و دانی دامن بر دامان علی شده بخشش
ها نیفه فرمود هر کس بر او دست دست یکی مراد بیان نبرده آنچه از کالای ایشان فرا هم آید بهره بیش
بمردم مستند بدولت بر سر آن در کمر زمانی بلوغ کامیابی دست طاجا هوانی دریا بر اندک مدتی
بر بنا مدرا آنکه بنخش معتقد گشته کفار کفه بر فراز بیاراست حارکفه و آنکه فرمانه گرفته کاند
نرسید نر بلکه آنکه دشمن نیز از دست نهانه و کفار زنده اینکه آب دستور کار کفه دولت عزت شیاه
و هم در این سال محمد بن خان جهان بود گاه جان پناه رسید بجنب بلکه از خشی غفار نا سپاسان
رفته آمد امیر و هم ترک و گریزاند در حدود ولایت بهانه در لکن گاه نوز محمد بن خان در آن از شر
بخش فتنه انگیزان بر طغیان بر آورده است لهذا با تفویض انعام و اکرام گفته کوبان لوکفا، در داد و دیگران و
محمد خان نقاره چیل مقرر نمیشد و سار از مردم خان مرکشی بولایت آورده زنها و هیوت آمد زمال فراوان
آمد و گریز اندوختها بر کرده و در میان لوکفا و نیز غفار حضور بر خاست خان او و بیدلکه شاه بر پس
نیز هم بنی خانه میر در بلاط عت در آورده و دیگر امرا خان نیز بر مبارزه و در هم شکسته امیر امرا آنکه
عنیت و اوبدست می بدان ولایت در آمد و هم خان کثر نهضت اثر بدیه جانب لکه رایت فرار آنکه
بود از بین بر آورده فتوحات صدوره لکار بعد امیر هم ترک بر خورد بیشکشهای لایق بخورد از خان
جهان انعام یافته و هم در این سال در قنبه سار بر کنجور اکبر شاه در او کفه بلاز یک زن آب و
تیغ بسر ابو طهران بیشه در عجب شدند فرمود قرب بلوغ مشت بسر از یک زن بوجود آمد در آن
با فیض مروض داشت فرمود بگویند این زن از بسیار زاینده حرام شده است کان منی و صلاح کار در مشت
با فرمود اتفاق بکار این بخش بود و فرع اگر در مقر جنین تا نوند مکتوبی نظر با حرام خاص بود
نه حرمت تا مرد بوانه با زنی دیگر پیوند جهد و آن زن بود عجب ار بیکر بدیار آنکه خواجه نیکلات فرمود
دلها را طاقت دیگر فرو کرده و هم در این سال راجه دهکه از نیز بیش بسر کرد نشت او اشارت اوست از آن
پس در بسر خود با همایون لایق بر راه فرانکه فرنجه بخش بیش و نیز بر فته گشت با صدق خان سایر
سرداران با کدهو با مور بعد داد او بنیاد را آورده دو از دست دیگر آن ماه آلدی بتشان با شاه
سر کار بعود با لطف خسرو انی مبارک گشت و هم در این سال میرزا عزیز کوکلتاش بوده و تا بر آن
و بتنه از بیگاه با یوند بعود و یکی خول با مورد شت بنیه چه آرشاند و فرمت زمال مروض
روز و از دهم آن ماه آلدی موبو عنایت کوره بتشان با یوند و الطاف آثار زیاده و هم در این سال
چنانکه مطور شد فرزانگان بیوشهر مظفر حسین میرزا و دفاند بسر کار شاه روز نهت و هشتم آذر ماه آلدی

آمدن او در از بسیار زنه بیت و هشت مشت

بیرم خان

بدرگاه بلند هر نظر کنند اکبر شاه بوصف تا روز چند کنی بنه بکه در زنان بیشه آنکه چنانکه نعمه
بفنون الطاف بر روزگار حمله و هم در این سال قطب الدین خان از گجرات بتمان آمان سات رسیده
موظف شد و نیز در این سال راجه لکهنوت دیر و جدیش راجه دیگر و عمر کشر مورند بخود نیاب
رفته بصلاح دید سعید خان مشغول مرمت بشد و نیز در این ایام مرضی شد رانا در حوالی
اجمیر سر بشورش برآورده لهذا روز چهارم دیماه اکبر چه قرار بهادران بر سر آورد که آنها زخان
بدفع او، مور و نمود آنجا رفته و جانیان بر از شعله فرح بهم ساخته و هم در این سال
پادشاه عادل در دل خان کوکه در اطراف دار الملطنه خان بانه و بلوار مشت بار بند
و بهر یک بر بر دان بخشیده مصدر و بدطع بسیار زنا چه مردم غریب بدار الملطنه آورده بود
و نزل نمانند و جفر نه دیار فرا آنجا بهانه و هم در این سال حضرت خان خان از ولایت بهانه
سر در دکام دا بازگشته در صحت نور بار آن مت بر گشته بر بستر بخور در اقامه یک ماه و نیم
بدرد شکم مبتلا گشته شب دیا در هشتم دیماه آلدی رخت بدیگر سرا کشید اکبر شاه از این خبر متاسف
گردید و از بهر ری آمرزش بخشات و هم در این سال سلطان خواجه دولت لاهور قاضی جاج حقایق پیشه
روز تیغ بار بسته بعد بدا، و انام پادشاه بر شهر بر شریف و وضع آن مرزبی در آمی رسیده و کاوکاو
خود را بنظام آورده با آن قافله بزرگ بر شد و در دست کفار بهره تهار بوست و جنگ بوجم
پادشاه بر شهر و سلطان خواجه از عجب حکایات خود تا بنی عجب بر نمود کشت بر دانی از جهاز
نبرق آورد و جستجو می بر آمد یکران بر این کار خنده میزند که هر چند کشتی شتاب آواز کرد
سیتا مدتی بر گذشت و فرزانگان با مدنه داد بر آواز کواب بلد بدوست یاد در تهیه بجلیه بر آمد
سلطان خواجه بر حسب ترقانی حقایق با قیه متوسل صدارت نبط بصیر تی ماحوسکه دمی و نیز
در این سال میر فخر الدین بر شد بر راه نظار بقیه فانی فقرا شاه با لت گجرات رفته
ترسون خان حکمران سابق آنجا را بدرگاه پناه بفرستد و نیز در این سال جشن در طهر
مرمت آیت پادشاه هم مروض شد از آن نخام هم صیت زر بخش و افضال پادشاه در جنده
سال بر دم جاز کرد غرب و تقرار دم و شام کوره جمع کرد و جزایر عرب انجم که از دریا
هوا آن خسرو با ذل بحوش آمده و خواجه بحر نمیره قدوه صفا خواجه جهار بنه هر مت بزرگ
فتح ساخته خان شاه مساور آنکه دیگر سال آن بور حل مدت تعلیم گرفته آن محمد خان مرزبان شاه
راه بر گرفته بنیر با و ضعفا بار بر بار و هم در این سال قتلغ خان بر طرف گجرات و اعانت مصر

بیرم خان

آغاز روز دیگر بهار زیبای و دلربا، مورد و مجلس بهم سر منبر و صبا است آنجا مطلوب و خواجه
غیاث الدین علی آصف خان با کمال شان و شکوه است و تقریر دانی مقصود کتاب الی نیاز احمد خان بفرستاد

آغاز سال بیست و چهارم الهی از جلوس

اکبرشاه بر تخت سلطنت هندوستان از دهم رفتم

جشن شمسی عید و جلوس و هشت دقیقه از روز چهارشنبه دوازدهم محرم نهصد و هشتاد و هشتم هجری
بگذشت قمر عالمتاب از برج حوت بکاخ حمل رایت نور برافراخت باد بهار بوزید دل بنا
در جهان بر کشید و هزاران درخت خمار آواز برکشید و رستن در بوستان و باران در لاله زار
انجمن گفته و دوست یار با یکدیگر نشستن بامن و نخچیر در آمد و رب ها بر بساط دریا بخار بر تخت طرب
بگستردند لاله رویان در کنار گلزار لاله کنار نشسته و گل عذاران در طرف گلزار با شاهد گلزار نشسته
آغاز سال دوازدهم از دهم محرم سلطنت اکبرشاه بنوازش و دلاسا شوق و خیال شاه بهار از
ماه ماهی بیدار گشت خسرو فیروز جشن نوروز در بر دو جهانیان لوح جهان زیارت دهم نوروز خرم

هو الباقی

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

الحمد لله الذی تجلی بانوار سلطانه و سطع انواره و لمع آثاره خلق الخلق بقدرته و کفاهم مؤنة و طلع
علی محمد المصطفی برسالته و الکرامة خلیفته داد لا و طریقته و دنا و شریعته ثم الرحمة و مغفرة الله دائما
الورق محیطا بالنار و النار محیطا بالارض و بر جنبی جرجیب خان و جهب الاذعان شاه عالم پناه
و انشر دستگاه خدیو زمان و گیتی ستان گذرگاه دوران ملک الملوک بهنیر افتخار پادشاهان گیتی
یادگار خسروان شهریار دین فروزنده گوهر دریای عدل و ایمان فرازنده چتر آسمان بذل و احسان
دینی نیوان ناصر شرع خاتم پیغمبران معاذ ایام معان کرم ملاذ عالم مقاد نعم وارث ملک جم جاری
مملکت جمشید ظل الله الاعظم سلطان السلاطین خاقان الخوانین قهرمان الاله و الطین صاحب تاج و نگین خسرو
هنرمند هنرپرور داور عدالت گستر عادل فروزنده گوهر السلطان الاعدل الافخم و الاکمل
اللکم مروج شریعت غرا مشید ملت نقا المؤید فی السماء ابو الفتح و النصر و الظفر مقصود سلطنت
سلطانی فرزند یگانه ناصر الدین زبده گشت و مسند جم تاج ملک و نظام مظفر الدین
شاه دین دار بختیار نهار تقی برتست حق گذار مظفر الدین پادشاه قاهر تا فلک سلطان دارد
زمین سو قرار است قرار و مدار زمین و فلک سو بهار و قرار اختر و استوار باد این بنده شکاه دهاکر
و الخواه عباس میرزا مستوفی اول دیوان همایون و وزیر مجلس نوار کرامی ولایت عهد علیه اولی کاب
مستطاب مختصر مظفر سو در خلاصه کتاب بدیعت نصاب آمین اکبر بنام رشیده از عرض نظر خورشید
اثر مبارک بخدمت پادشاه قدردان حق شناس خردمند خردشناس این کمتر چاکران آستان آسمان کیان سو
آن چند بوم گاه و گاه رشاه و الطاف کرمت اتصاف مفخر و مباهی و تجدات نامتناهی شاهنشاهی
سرافراز و ممتاز فرموده فرق اعتبار سپهر نشین سو از سپهر برین برتر و پایه اقتدار این عزت شعار سو از
چرخ اعظم فزون تر گردانید و نیز این خانه زاد درگاه بر جیس بر جاه سو بطلان یک حلقه انگشتر نشان

که ستاره مشتری

که ستاره مشتری از جان و دل مشتری و فروغ تابان پاسی و از مطلع فر و شهنشاهی هست نوازان زیور و مشتری
بهواز جواهر خانه فاخر و گنجینه معادن خاص مرتبت مفاخرت و اختصاص بخشید و هم بفرمود تا کتاب
بلاغت نصاب تاج الآثار و از تالیفات و نتائج ادب جامع و نقل بدیع منتخب مقدم کلاس
شیخ حسن نظامی نیشابوری و محجوب بمجاری اقلام و دقایق عوام مفسر از سلاطین غور است در باره
صفات مبنی و سلطان لوای سلطنت و نفاذ فرمان بر افراشته و اعلام دین و ملت اسلام بلند داشته از دوره شور
بهای شش صد و دی از دیم هجری بنگارش این کتاب شروع رفته و در موسم عدل و داد و حمای من
نصفت و اقتصاد و حمای مدد حفظ دین و دیانت و انز دامانت در موز ملک طارد رعیت نوازی
و عدالت گستری و دشمن گدازی و رسوم رزم و بزم و عزم و حزم و طرق سروشی و توحید و درایت
و هدایت و موعظ و نصایح و مناقب و مدایح در حالت بلاغت و نیروی دار و پنج نثار بنوعی از حسن
و دقت قصد فرمود و ضمن آن اندراج اهم است بجا رانی روشن و هاتف و نگار در قلم تحریر و نشاط
از نهار و خاصه آثار مطوره هر شیر آگینه شاهد مطلوب در طرف کلام بخش بلاغ طامات حمل جلاد و بهار
سرده مرقم بدارد مطالب ریخته آن کم در کار در الفاظ بدیع و کلمات انیق و تلفیقات
انیقه و تنمیقات رشیقه مستغرق اقدار جنس گوهر از صرف و بعد از کان سرفی آدم اهل طالعت
بدفن زحمت و قیطر و وقت و ذکاب فرصت بنگاه آید این چاکر در لحواه فرق بیاست

بهر و ماه رسانیده از آن شکاه عالم پناه رخصت پیشه از دل و جان بجام

امر کدخدای جهان پیشه او ز آیینه بیت دیچ آهنگان بلخم

کتاب یک نور و سعید و ای ردیم بحر جانکه در فاتحه این

کتاب ۲ ارت رهنه در موت بهره او ز بخواست فدا

و اقبال سیه فدا از بدیت تا نهایت

و غنت بیت از کلاس سیه بیند

و آذر دهار ماه و خورشید

ملکت مرهو

که این خسرو دران کنجت سو بهت بهار و بهرش نهاد و بخورد رشته

و دانش اسوار بر سریر ملک و دکت ملک حزم و کامکار

و فیروز و بخورد دار پیوسته بر دوام باد

بسم الله الرحمن الرحیم

بیان عزیمت ابوالمظفر معزالدین محمد بن سام جهان‌گشای
ملقب بامیر المؤمنین بفتح مالک هندوستان

بنده خدا نه، و دلیر گرنبهاء تا بنده هر جا تاج سپهر از حسب الامر الاقدس الاعلی خداوند ارض و السما
و سلطان بلاد و امصار کاتب سطور نصاحت نصاب تاج المآثر، مورد نه خرد است از تخت عمر و عز از فلک
فائقداران غور را سرنهی، باب از دیار بصیرت اهل لغت لغو و از آن پس نخواست جهان بر اقتدار خود
در تاق نرم بتصور نیاید با قوت حور در مراصد الاطلاع می‌نویسد غور بضم غین معجمه و واو و راء مهمله و سکون
و دلیر است در میان هراة و غزنه واقع و بلاد بسیار دارد و جنت آنکه از هر طرف بلاد بسیار است و در ملک
بر نهری تا هزار بر جوار است علیه ملوک آنجا در قلعه فیروز کوه نام داشتند و سکون داشتند انور اسپوردی در صفت
ایشان در دو مرد بر فاکثر ملوک بغیر عرصه ملک غور بر ناحیه هست و در آن عرصه بسر مردم بسوء تعلق
امیر خواند بجز در تاریخ اوضاع و در ذکر بیان نسب ملوک غور و بعضی از قضایا ایشان نویسد اما در آن
که فریدون بلاد تقیان بر تمامی علوان نصرت یافت ملک یافت از اولاد ضحاک از فرار الحد در کوهستان
بیان در دیان بلخ و کابلات در آمده از آنجا بکوهستان غور رفت قلعه‌ای بر اولاد بنیان نهاد فرزندی بنیاد
مرفع ایشان، مورخ شد بعد لت بوسته بآن نام و اولاد ضحاک از هر طرف تفت در زمره کاوره و قصر بخشیده
و حکومت غور بدست درشت بخاصت بگذشت تا سلطان محمود سبکتگین در سلطنت خراسان کامران گشت
محمد سور ملک غور و میر حسن سور کرشه در بلاد فانه بحری از حسد جرم گفت چون زبانت رسید آزادی ایشان
در قوت سور بغور رسید فانه‌ای مکاره بیاره نهاد پس بلاد تبرا و توت بند بر سر بوشنگ از کلمه و زیاد
رسی تا قصه حسن سور از غزه آن بالا فانه و سر ذرع از قاع در هر بصیرت فرود گذاشت حسن بوشنگ دیگر باره

مقصد را

مقصد را بر حکومت گذشت و او را فرزندی حسین نام بود و او را دو پسر بود و هر دو آنچه بهرام شاه و از
اولاد محمود سبکتگین بود سلطنت غزنین بدیشان باز گذاشت افسر بر حسین بنیاد عمارت
نهاده ملک قطب الدین محمد بن حسین کاوب عوت غزنین آورد او را در تجمل اوقات بهم بسیار
در میان حکام غور و بهرام شاه غزنوی خلاف نفسی برخاست آنکه ولایت بهر کس نهد در سند مارات
و منازعات امر بلاد و در حرب سلطان محمود سبکتگین محمد سور ملک غور بود از میان نوشت بنده سور را
نام داشت بناک سنه ۵۷۱ بلاد بوشنگ و اوزار بر بکارت زاد و از آنجا بهندوستان بغور آمده بود
بکشت و سام پسر بود احسین نام داشت در میان هر دو اموال و اولاد خود از ولایت هند از زاده
دیع کاف غور بود نهاد مخالف برخاست و تشنج خرق سنه حسین سام دست در تخت با خود اتفاق
یکی دو تخت بود آن حیوان نیز بآن تخت با جنگ اندر چشم حسین سام با حسین افرق قبیله بود سر نهاد
او از بکام آورد هم جنب اهل رسید نزد بهرام و حسین بهرام بر مشورت بهام بر دکانه گفت عمل بر تو
در رسیده او بر بزمان بهرام آنکه مجنون با نزه آنکه کانت بقصه افسر غزنین آورد صدور
آنهر جبر از لقا زمان، در دیار کوه بصورت سوبر ترتی مایل شده اب و اسلم بدو بالصحیح می‌گشت
اتفاقا جبر از کشر سلطان ابراهیم غزنوی متی در الحلب بنی جهت بعد جبر بر کرشه بر مت سلطان بعد
سلطان بقبل آن زمان بالا جلود چشم حسین سور بست حسین گفت آنکه میانم بر تو غلط او انیت
خبر است و موجد کان بگشند انی نخی سلطان بوشت از النبی بر سید خلاف تقی بود است نوازی
فرمود در زره کاه بی‌ا تمام اکه از قرب نمی‌شود بر تردی فرمود خبر سلطنت بسود بنا بود
رسید حسین سور بکومت بخور برگشید و خبر حسین بدیگر باه برده در میان بهرام شاه غزنوی و اولاد داد
نوبر چند جنگ و صلح بوت و خبر نقض عهد از جانب بهرام شاه اندو فرزندان حسین کشر را بنوه اعزت
غزنین آورد شکر عظیم بنهم بهرام شاه نهم کوه علاء الدین حسین سور را ارشد اولاد حسین بود
برادر خود سور را بکومت غزنین نشین کرد تو فرزند کوه بود حسب فرمود و خبر رسانت بر سور
غور سور از کثرت برف قدرت حرکت نداشت بهرام شاه از هندوستان بغزنین رفته ملک سور را بسید
تیغ از مردم غور و یک بنور تن از سواران غزنوی سپاه غزنین از آنهر بخبر شده بهرام شاه بمردم
غزنین کام ما رو با تا حضور رسانید پس آنها از جنگ بوت کشر بیکار بر سور ایشان بقلعه جمله
بر کشه بیکر با بر غزنین تولی شده ملک سور را بکشت بنی سلطان علاء الدین حسین هنوز
بنزول برادر سور را بوشت بکشر عظیم غزنین آورد بهرام شاه نیز کشر کران انجمن لقه سعد الدین

جاه و سوز نام که در اصطلاح قوم بازگشتن است و پیش بیندیشی و تدبیر کردن و پیش بینی کردن
به تدبیر و تو فرا آوردن علاء الدین در جواب گفت اگر تو فیل بیاورم فیل را آدم و دانی تخم از آن نشست
و از مردم غور و مرد بر دل بر زد در بیشی جا بر جست و این سخن فیل نخواندند و در میان از عیل
و نظر نشد و سلطان علاء الدین با ایشان گفت که بالبرام شاه چنین پنج راه و ام بدست دلیر در
آدم روز گار از فیلها را و بیاورد آورد فیلها آن و اشکرام اسیران آن در لیلوان بلین خیز برآورد
بلم با حشمت بر زمین بر کشوان فیلان در شد شکم فیلها بر هم دیده یک از آن در تن بلوک دانو
رشکار شد و در آن روز سلطان علاء الدین بر ماه شرح بوش بود بر سینه سبب جست گفت با این نکته آن
خیم تر ترس از تم بر فی شود کشر بان آگاه و دشکسته نکرد نه بعد در این جنگ سر بالبرام شاه و عیش از او
تقریر بهرام شاه و امر بفرار نهاد غوریان از دنبال غزنویان با حشمت و بیکر با جنگ در آمد حشمت بالبرام
شاه بود در پیشگشته علاء الدین بلی هر غزنین از دنبال او ترک حشمت و تقهر و غضب غزنین بر تخت خشم دست
تقل و تاراج و سوختن و ویران کردن برآورد و قصر بسلطین آثار بخوبی بلند نوشکوار نهاد و شد
و تا مدت بیست روز در کشتار و سوختن و کشتن و غارت کردن مشغول بعد بواز گشت بلاد و دهات
چون بیست روز از شعله آتش بیست شب بنیر فلها را می نمود غزنین و بقدر رسانیده عیر و طلاء الجاه و
امیر حشمت کوبت آل سبکتین و بخدمت بهرام الدوله سلطان محمود بگاشته بر جا انداخته بلند بوخته و بیرون رفت
بیست شبانه روز و نه روز از شب و نه شب از روز نشسته علاء الدین بلی نوز از تحمیل رفاقت و زمین و تبر
برادر بهرام و ملک ایجاد قلب الدین محمد ملک بوری و بیرا که حضرت تو تب جام انجام بلی و نفوذ بفرستاد
آنگاه اعرب بر بلاد آدم در طریق هر بار تر بود و بلاد سکین منوب بود کند و بوخت و از آن پس علاء الدین
بلی نوز ملقب گشت و نیز مقام سید بهاء الدین و نیابت سوری نیز و دلیر و قت دلاوران و صوب بنشسته آن سید
نیز بر دار و زندان کوت بالا است غزنین و تو بر آن فلک بر کوه آنها بفیروز کوه غور و بعد کردن از زندان آنها
با فلک باخته از آن کلا در بیرج قلعه فیروز کوه بکار رفته و خیمه بلند از آن و طیبی بر دو حشمت و بیست و سی
نشست و مطربان و ندیمان و آنجم کوه تبلیغ بلی با راست و چپ بر سر سلطنت تکیه کرد برادر زادگان
خود غیاث الدین محمد سام و معز الدین محمد سام و ورلیلطان بهاء الدین آنها را بیشه در یک از قلعه محبوس
ساخته با سلطان بخدمت طرق هیجان سعی کرده و تقریر گفته و هر ایام بهمه سخت و زیره با مدت سلطان
بخدمت کشف فرمود حشمت امر بفرمود و علاء الدین بلی نوز نیز با بلی آنها است از طلب غور بر خشم حشمت
در بیابان هراست لکن زار زار داده علاء الدین در پیشگشته هر دو تیکر شد و بجان سلطان خوشنود بیرون

کلون بیاری

کلون بیاری فرند سلطان بنام فرزند در خدمت آمد و خدمت شاه از کار بنی بیاه که در فرزند دهی او اندیشه
و تم فرمود آن بد بعد گفت محض حشمت سلطنت بنده از تو باشد بعد اگر سلطان بود است آن بیاری
بنده سلطان بخدمت بفرمود آن بنده تو با تو بر تکبیر بیاند و خیمه لطف طبع و هنار بزل آنرا علاء الدین
نهر تا تم داشت مبارز از دو خیمه از نیز گفت و کفور محمد بن بخدمت حشمت و دو از طبع
مرد و آبدار در حضرت بخدمت نهاد بعد بعد الدین جنبید و علاء الدین با غوریان با غوریان
بکرد و گشت بر دو صف یکی با بکر بشتن از مرتبه و آنکه بطبع بیدم در تن بخدمت و خیمه
و نیز جاه اقدار که از سلطان بخدمت موزه از دو آدم و بر خاه دراز که بکر دو بر کف سلطان فلا بعد
علاء الدین بدید و بوسید فانی با عیش بکشت ای کاش کم مرا که تو هر در عقد نهد که تو انور سن
تا فکر کنی بر تو بوسه زدم اقبال بر بوسه زدن بر مرا از آن جان سلطان بخدمت بکوت غور بنشست
و پس از دو خیمه بر کلان راه نوشت و عیش ملک غور با سیف الدین محمد بسته و در جانب حال
و کرم و عدل و رعیت پرور و بخشنده و در دل و متواضع و دفع جور و زیر خواه بود بر رعیت سلطان
غیاث الدین و معز الدین بر از زنان را که بدار ملک ظلم و جور بر نمی شتافتند بعد تمامت
بیشه سلطان غیاث الدین بر بکت ملکوت غور بنشانند و پس از آنکه سلطان غواد و سوش الدین
در بار در عین بر انتهاب الدین بخانه دیگر از مجلس بود و سلطنت غیاث الدین بلقب دیگر و بر او در
معز الدین خانه نزد و معز الدین در میان اهل بیت بیشتر بنهاب الدین بنهاد را و بخدمت بنهاب الدین بشید که
برادر سلطان غیاث الدین بر رتبه سلطنت برآمده از خدمت عمی ملک فخر الدین در بیان
جاری است فیروز کوه آمد و ملک فخر الدین مسعود بطبع ملک برادر زادگان برآمده اکارن حشمت
در جاری بنشست و آن برادر بر بستانه بر بیکر زمین داور و با حمال بیکر بر تخت ساخته
طلاق خرجستان نیز و حلت کوه کم اجل در آن حلوه نیز جاری گشته در ای آنکه هفت و نهم جز
غزنین بر از نمالفان انتزاع نمود سلطان غیاث الدین برادر جهانب الدین بر کلوت آمد و
بر قرار داشت تو بفیروز کوه موجب فرمود و بر از بنای نشر غور و غزنین بر و اهم شد بر
تخت کرمانیه و دلیس از دو بار بیکر بوشیده بر تصرف در آمده ملوک سیستان نیز بر طاعت
در آمده سلطنت غیاث الدین بر دو گشت و در بار نصر و فرود و بهم نگر و بر تنی با خبر بر دو آن
نیز فرو گرفته و از آنها رجعت کرد سال دیگر مرو و بر گشت و خبر در تا مدت ملکت خلاف سلطان
در بار نصر و فرود و نهم بر کلان روان شد و در مسجد جامع هرات بر خشت نشست و بر بنای روزگار

و از آنجمله در سال سلطنت و بندبست فرمان خداوند و سعت جام مراتب سوم و من ناکرم با جمع بسیار خاص و
و سلطان معز الدنیا و الدین ابو الفتح بهرام شاه را در تاج الملک تر بهادر اد نهادت میکند در سال نهصد
هفتم هجری بکار سلطان غیاث الدنیا بر سریر سلطنت غزنین نشست و بقیه ملک هندوستان
چنانکه از پیش مذکور شد که صاحب تاج الملک تر و الفتح قلعه مقهور گردیده و قطب الدین ایبک
که از ملک خاص بود و شمع حال و سلطنت او در تاج الملک تر مطور است بکلوت آنرا و خاص
و قطب الدین اکثر بعد هند و مقوم نمود الفتح نموده فارق در کلاه صرتاج الملک تر مرقوم ملفوف

بدین حرکت موکب سر الدنیا ابو المظفر
محمد بن سام بن ابی الحسن ناصر امیر المؤمنین فرمود جهیم

بدین بیان بثبوت و صحت رسانیده اند و تا ملک جهان بقهر سلطان السلاطین معز الدنیا و الدین ابو المظفر
محمد بن سام بن ابی الحسن ناصر امیر المؤمنین زینت و آیین بخشیده ملک و دولت بعدل و جاه و اقبال آن کشور
جاه بخشیده و مردم روزگار را بعدل از زیر کی در هم و دینار رهگونه ناخوار گوانیده و ولایت عدل و عدالت بر آورده

شعر

چو در زمین بنگی گشت کار زاهد تنگ چو آتش در جهان آه بی در جهان آمد
جواب نو بهار بر خوش نشست کردم ز جوش خنده و سوالت در زمین خوشان آمد

و ضعیف و شریف و خاص و عام در سایه عنایت و رحمت بادشاه سلطان ظل الله فالارض بر جاه ملک و فراغ بال
بار میدهند و در همه امر و اعمال و عدل و حق نشر بنا بود نه لاجرم از هوز آفتاب و آتش سایه گستر و عکس نما و در

از عدل تو است و نه از کی بر سر سریر سلطنت زرد هر نه هر سر سریر سلطنت زرد هر

بوسته بار بی انصاف است بر و باب فرو آنکه بر جهان بنا کرده و از تعقیب زنده عدل و جاری روان
از بیم ظلم و فساد بر خاسته و خلق جهان بی تشویش و دهشت و نایبه و حشت در آسوده راحت غنوده اند

ز هر طرف تو آفتاب لاتخ چشم بر تند و بر آنوز کوه سنگین سر
الهی سنگر تو فیکند و قت رسکار کلاه موزه و بیخه کلاه و سوده کمر

کسی از خاص و خاص بر این بادشاه دشمن سرشت خورشید طلعت این است هر کسی را از طاعت و خدمت
بر آمده و کمر کری و بندگی بر آورده است عاقبت بر عافیت بر نهاده است و سر در آن خوش سر بخشیده است

چو غم اگر بر خلاف او تو گردد قبه زنگیش بر سر بنا بر
مرغ اگر در هوای خصم تو پرد بر تن او جز پر نباید

و تقریر او در

و تقریر او صاف آن ذات فرخ صفات در روز بروز بر تو انوار علو و شان و در شرق و غرب عالم
شایع تر و بیان مکارم اخلاق و محاسن اطوار در اطراف جهان سایر تر است در خیز تقریر و تحریر محال مرا بر

هر نفس کاغذ ثنای ذات او کردی ادا جمله اجزا آنکه ذرا هل اند و جمله بود
این مثل دیگر است اهل مدینه گفته اند فی سماء جمع بیشه شاعران بود

و این است هر کجا راست خرتیش بر افراخت است نصرت نمود حشمت و بهر دیار و اقلیم بر آن بسر گشت
نشان بهر دز نمود و چنانکه شد هر ملک قبح ملک هندوستان است هر هدیه مالک این جهان است بجز انبوه
با نصد و شرقه و هم بجز ابو المظفر سر الدنیا و الدین از دار الملک غزنه با لشکر بسیار و ولایت نصرت آثار کانت
هندوستان روان شد آرایش است رحمت و چتر شاه بر افراز نمود و بر دیار زیر نصف و خاک و سنگ و فیض بر اهل قبول
ظاهر بود و رسید صدر کبیر قوام الملک رکن الدین حمزه بود در میان جهان ملک شایع عقل و فرزانگان را آرام است

صدر کبیر جهیم حالی از دوران بحر بی بیت جهیم ملک از دو بصر

حیات به چیز فرتاد مگر بار دنیا نمودار انتظام دلبند بود تجان و سلطنت تخیر فرخ و شرف گفته و نفوذ
شعله شمشیر و آتش جهان گیر بر حیات نمود و بگذاری قاعده عدل و تحقیق بر شاه مدلت نهاد از طریق
فساد براه رشد و سداد آغاز کرد و از سر هوا بطریق بد و راه ظلمکه و کفر و غرور بهمت بر اسیع و ضعف
و مگر کرامت و بطاعت و اقبال بادشاه بهم تن در آنچه بحر صدر اکبر نظر اجیر رسید و آن در موضع خلوت
نصیح در سلک عبارات کشیده و هر آنات کشیده اند لفظ تو در آنست و مقدمه ضرب را تو
جان است و مطلع صور باغ لوب سوخته توست بار تخم بخشیده توست بر بهجه و حضر را اجیر تر
نکرد و از آن تیره دار بر آنست غایت و مقدمات بر فتنه و بر گشت لشکر و بلطف کشور و نور و لطیف
و از لطیفه و یقع العقدة اذا انعقدت العقدة بخیر و شت کار را و از عقوبت چار را که غافل مانده
بجز مخالفت با دوست گرفت بادشاه کشور کشای سلطان اسماع این خبر تیز تیغ تیغ در هره نمود و تیغ عزم و تیغ
کرد بر تیغ او بر جهان فتنه و چشم کوکب را کیفیت بکم اگر دست او بنگ رسانه زند قطار بشود و لام بکشد
و نفتوس شرع و اخصت مولی بر کار هر بستاد کرده و از نمود آنچه بیگانه گشت

ظفر بیشه و موکش اهل نجوم قضا بیاره تیش قدر با او یار
جهان در حکم تقدیر حق خداوند فلک با رو قدر بر تیغ بیشه عزم و مضطر
ادب سعد فضل او مرکز قضا تو امر او تابع قضا و روح او بر کار اهل و تیغ او سطر

آنگاه بر کوه بیکر کشیده بر نشست که

از رمحها رخ خیزد از رخ کمیش در عنانش بازپس گیرد بکمر دامن باد
دبدبه کان تمر بس نماد که

صد هزاران کوکب آسوده دل افتاده بود صد هزاران مه کنار دبر زمین از رخ نعال
آسمان نقطه نقود و زمین دست شمار او چرخ بگرد دایره پرکار در دست بال

پس با لشکر کان آنک طاغیان ذمه شیر آدارم، کمال آمد اس شر با رهبر بهمان اسوار حمله
کرد از تشنه تیغ او در شر زانوه بیش از او صف محشی کام نظر بر سنان
یا تیر او کشتی بیکان باند در ضمیر نام تیغ او ابر الماس کرد بدر دیگان

بر خود نداد پوشیده نیست که چون پایان بنا در بجوان آید منتصر شر سوصه خود ش عنان دهنی خرد شد جان
تا به چه کشد گرم شب تا بروجه تا بناه دهنی شر شرزه دنمان نامرادیاه چیزی بود ادبه

چو دیا بموج اندر آید ز خاب نداد دم آتش تیز تاب
درخشیدن ماه چندان نبود که خورشید تابنده پنهان نبود

چنین گوید که نزدیک اجیر در صیت شرعت و هیبت و آوازه سطوت و شهامتش کوتر در اوج تیک
شده بود از گذارش رایات سیوف و تاریخی آیات چون خبر فتح در حکم حلاوت و حالت که اسباب
کار نور دفع هم حشمت لشکر کان که بر بوعور الله است و ادوات غرور با شبه و شین بکار و اسباب آمد

یکی کوه بد اندرون نور کوه هر کوه از آن بود لشکر هزار
به بیرق و نیزه دست و تیر به بیکن و دیو بند شیر نگار

بنعوان تیره ابری فیلان مدفع چون دیار تیر بر گمانند یا ابر سیاه بر کوه ماه مانند رعد بر خروشند

یکی چون موج دریا بهر اوکنی در آن کشتی بر دیوان زنگ آنچه بر آور
یکی چون طوبی بود از آنچه نشان زلست او در نهنده کفه موسی بیمبر
بپشت زنده بلا بر نشسته ناگاه چو عفریت آن آتش با زبر تمام فاکستر

در سپاه از نگاه چون آذر و باران تیر بر آن روان میشد و در دل تنگ و سنان آتش مراد دشد

تیر که در نیزه گلهه تو بچون خرد نیزه در شخصها بچون روان گشته روان
بچو برق اندر هوا در بهنا خیته بچو ماه اندر شمر در عیبه از قرنان
حلقه نه اهل و حلقان رکاب رشته دام فا در دست قتلان عنان

و در هیچ چنین لشکر عقل از انتظار دنیا نبود دارد هر یک بنوک پیکان پاره از خورشید از بهنه دراز

آزاده نشر

زراره تیر دهان از زهر بر گشتند و چون بر و زنده و برق جلوه نشان کفر و از فلک بر اهل کرنه نیز

علک تند دو آتین فلک شر کوه آت تنک آب بر آمد تنگ تم و بیل فکن
دلیر اندر از کوشی بنوک چو مه ستاره بعوند چو کوکبان بار از زمین از زن

چنین کوه آهن در برابر دشمن صف کشیدند و زنده بلان ابر بکرد در حصه میدان مانند آتشی و باد و زان
روان شد نه و بهر عشاز نوشت خشم و کینه خرطوم کند تا چه فیل از دیان بیکن مردان و بر

لشکر نیان شتابان آمد

ابر بهمه قطره و این شده پیکان بر جند بهمه باره و این صف ایما
دندان یکی گشته شده در دل تیغ خرطوم یکی حلقه شده گرد ثریا
ابر است بباد اندر و باد است همانی محراب است بکوه اندر و کوه است بصحرا
چون آب بالا بکلیه سوی پستی ذرات است و آتش بکلیه سوی بالا
با نعره رعد آمده با سوختگی برق با آتش ابر آمده با گرد مرغ نکبا

میمنه و میسره و قلب و جناح بر دهان جنگ و بلان تیر جنگ آرایش گرفت و زمین آدمیان و از زنبور
بان مانند سنان و بعار عرصه جولانگاه از زرم چون بوی خرد یا بخور و بر و سیاه از کتابی دیگر از

سفلها بجوش آمد

زمین تو گفتی از این هر بود باد هوا تو گفتی از تیغ هر بود پر
ز تیغ گشته هوا بجوشیدن آتش ز نیزه گشته زمین بجوشیدن آب

تو در حرب گرم شد و دیگر کوان از زنبور بهانه زد و نم گشت دیگر بلا بموج و حقاب بقا، موج آمد دلها در

سینها چو بر که بیدار بد و حلق آب بد و آب میلرزید

از هیبت بجوان بارز جان نعوف کز خون نوش بارگه قصد زهران

روان اهل در دهن فلان دنیا بگیر گفته و بنظار نصر بالوقع و مسلکوشی در آمد و از سکوا نصر
تیغ و خنجر خونها بر زمینها و روانها بتنها روان خشد و تنها بر کردان در خاکها سیران بدرهای خشد

برنان کهار تیغ آذار کیخسرو روز لکی ز آهن و فولاد کهسر نیان
کز تن چندان روان بار از تیغ همچو خنجر اندر و کشتر زنده نه جاودان

از خنجر هندوان بشه از تنگ هم چون زاغ کشته تنها بشه اما هم سپاه تیز تنگ لعل گشته و عرصه
آموزن بر تنگ طرخ آمد و بجول نیوانی و تا بید آتشی چراغ بدایت و زنده و دوش در آهنگ از زنده

وصد بنور تن از مردم گفتار و تحقیق تیر و تیغ آتش بار و نیزه نار آثار گشت و بر زبان و در روزگار گذشت

هر صفت در اندرون نفس تیر را گفت قرآن باشد
صد قران چون و طیر بود از آن فکر از گشته زبان باشد

رای اجمیر در میان دار و گیر سر و دستگیر و تیم و دوات و جمیع بر ذمت نامداران شاه بخشنده ناز خداوند و تیر ایران بر گفت و تکلم آنکه خیر دست یافت بار جمع سود و حریم عول و جان و نیم امن و امان و در بلاد و شهر و سایر کیوان بار و سر بر خاک سعود و بر مراتب خضوع و خشوع مقرون و در اجمیر بسیار حضرت امیر ترتیب نعمت و دیانت و بسی از مجهول جنین و اثر عظیم و خداوند کریمی ارزانی فرمود آن کشور خطیر بنی اجمیر در نهاد و آن ماه ترتیب تعیید رود از نهایت حرارت آب در دیده ها بجوشید و سرهای آتش بر اندام زمین بیوشید

کرمی چنین حرارت بجود در زمین سرمای چنین رطوبت مرطوب کرد
ایک اندر و طبع و کرد اندر و جود مردم جوشیده و بدن کالف جو کرد
در خارها بیفتاد او مستقر در شهرها بر ساخته خرمت شکار
بر شوار داد به سنگهای او چنین بیشتر شرزه و دندان ازدها

و چنین رایت بالفیروز و درفش میمنت بر خطه اجمیر طلوع و دصول گرفت از کثرت فتایع و اموال آن عرصه مالامال گشت تا نه بکار و حجب و در کتابه و حصه آنها بر اوراز بخشش کار تو آنکه تا تهر را آستر تر از زهره فایان فرخار و سنبده تر از زهره نگار تار با چنار رنگ و رایحه ران را

چو بیش بدار خدل و دو عود خاص فاکهی بدار عنبر و کافور عنبر است
آبی بدار گوهر و از خیبه حیوان سنگی بدار لؤلؤ و یاقوت بیش است

سر و کار در بوست نا چیز قیمت در است سر کشیده و کلها در جمها چنین دیدار دلدار زهره بر کشیده

بمن شکفته و از خیز چو رم ضیم نقش خفته نه بر عین و دست بیمن
سپهر گشته چو آهن ز آبن کوه و زود در جنس جنبنده و آهی از آهن
زغله ابر تر آرد ماکاه طراز زنا فه بد تر کفه کارگاه خیتن
بر دی فلک آورد ابر زار کنار بر فراز آورد ابر زار بنور تکن
هوا و تیکر خار گشته نقش نار ب چو آهن خر خیره گشته فرفلن
ز آب گشته بگرد جان دیو هوا ز لاله گشته بگرد از چهره حور عین

ابر بر

زباد برگ گل رخ تازه بر آب چنین دفتر بر تیغ شاه شراوان

چشمهای آب زلال و راحت از کوثر طاهرت مرکوز و از نهایت صفا شکر ریز بی از امان ادا بیت نبود اگر چه نهر اجمیر و نوح آن از حسن انوار و لطف آزار رفتن بنهایت و طراوت بلطافت و آفت و بسبب طیب هوا و خاک و کثرت آب و بسیار و فواکه و آثار لذت بی اندازه مرغوب از نو و حضور نهار آن آستر تر از بیان و مجهول بهشت هر رونق و نزهت هر اذوق ترکوف هر شی و دیر خواه بدست عدل و جاه قواعد و بنیان بلکه بر اندام شد و عابد ضام و اوتان رسوب جدو مدار متبل جنت و جلال بعلم و رالوم شرایع شیع و قوانین دین بین شرو میتن و بنیان ظلم و عدوان از صفت هندوستان مرتفع و نشان عول و جهان در آنکه خود سامان ارتفاع بذیرفت

کر سکندر نه است حق بوزن از بهر آنکه تیغ تو ستر میان کفر و ایمان آمده است
عول کسر ظلم چنین است هم و آنکه همچنین عولت عول کسر عین عدوان آمده است

رای اجمیر در بلاد نفیه حدود و مناقب دستان از هولت ترکیان رای نیافته بود سلد لکن در بلاد نفیه داشت

ز دشمنان لکن دستان تو کردن بدست ربو نبود عقل بو کردن
مرده زنده شده کنز است تو گشت ز دشمنان لکن شاه نو کردن

و چنین اصرار آن نابجا بر کفر و ضلالت او شن و تاز حقد و کینه و ابر بهره از مرهم کشت

بروح او نتراو میراست هر دلی بر ز حقد و کینه است
بقای بهشت و دنیای شاه سر آن کند و لوازم بیکرد رشته و دهان بود از لوث و بجوی بر دو خشه

اگر بکس کفر خود کشت نه چشم زمانه بخواب اندر است
بر ایوانها نقش بر تن هنوز بزندان اندر بیاب اندر است

بیان تفویض ایالت اجمیر بسر رای تیو را

سر رای تیو را که در شمایل و عادات و دلایل و علامات او آثار رشد و نشان صلاح نمودار بود ایالت اجمیر مفوض گشت و در این تفویض و تحدید تعصب بر کفر اثر به بسر سعد تیر انواع اعزاز و تشریف اکرام مرعی گشت و بر عادت مراسم عدل و انصاف و قطع قواید جور و اعتساف مامور گشت و آن فرزانه نیکو سر چنانکه رسم است و در خور بود در ایام امارت و عوام ایالت بجمله کار بر کرد و خالق و خلایق او خوشنود و بهشت و رعیت بود عول کشتر و از ناس اشارات سر و اهمیت گشت

بیان حرکت موکب اسلام بقلع دهلی

چون خاطر خطیر پادشاه عالمگیر از مناظم امور و مهمات جهانبانی فرصت یافت بتنبیه و تادیب زمین داران کوکن موجه نهضت
و با لشکر جرار و سواران بی شمار بی نهایت و بیاد از اقمات بلاد هندوستان بر آن گشت

سپاهی بیست چو امواج دریا گروهی بکثرت چو امواج اختر
بنیزه همه حافظ حد رستم به خنجر همه وارث اسم حیدر
بخونبه در هر از صف بیجا جدا از چو هر اعراض لازم ز جوهر

و چون رایات عالیه اعلام از تعلقه دار ملکه طرف رشت از کمک دست خدا از تماک بر کنار آینه بوریه

بلند کاوه بر درهای زرین باوج کاوه بر درهای قرآن
توان از دشت هر کوه بستم سر کیفیت کوا کب در هنگام آسمان

لشکر اعلام رایت نصرت ارتسام بر کشته و شرفه ظفر انجام از نیام بر کشیده دایره دار کوه تعلقه آبنوس
و سیاه مخالف سود در میان گرفته و از تیر و تیغ امر هوا بر بیخ حشمه و فتنه اعادی بر پیکر فولاد
بکشید بدوران قلعه بر علم کیه اگر از تیغ پادشاه امان بخونبه هان بنیند مردم اجیر از خنجر و شمشیر
دیدن پس از دیگر زبان حاجی رای که در خط بندگی نهاده قدم در دایره فان در آمده بشرایط تقدیم
باج و اموال و لوازم خدمت گذاری آمده و بتایید انعام کان صبح پیروز از مشرق اقبال دمید
و رایات نصرت و اعلام ظفر بر اوج ماه بر کشید و از تیغ آبدار آتش بر شعله آتش فانی گردانید

جنا آبدار تیغ آتش فشان که زنید بیلم ظفر آتش و آب
سنان اولت عروس گرز فلم سفتم عجب عروس کرا در است انور چو در آب

پادشاه عالمگیر از نظم و نسق آن مهم پرداخته کوچ بر کوس نوجه شد و بدار الظفر غزنین بر آمد

تفویض ایالت کرام و سامانه بسلطان قطب الدین

ایالت حسن کرام و سامانه و نظم و نسق آن مهم در نظر مقرب الدین پادشاه زمان از مهمات امور
مرتبه بخورشید بهر مملکت و ماه افق رفعت سلطان منظم حسن قران سام تمار داد کسر جهانداری
پرور قطب الدنیا و الدین ابو المظفر ایبک السلطان نصرة امیر المؤمنین در دار الخلافه پادشاه از دار بعد
و کی اعلی مرتبت ادت تفویض نمود و بخلعتها فاخر مباهی و مفاخر گشت و در این کار چهار کار جهان نظام
گردید و بحسن کفایت و نیز دهت دیبا است او مملکت هندوستان مفتوح و از برکات سلطنت شاهنشاهی

عروس ملک که در کار زیر کردن تنگ که بوسه بر لب شمشیر آبدار دهد

قطب الدین ایبک از کمال اطاعت و فان بر مرتبه اعلی است و فان دهر رسید و از مرکز کار و ولایت هند

بالجمله

بالجمله در سلطنت و تمامی در میان باشد و بارات کوهر سقت از مرکز کشتی بر بود

بیرون فکند بر کشید زیر رکاب بوست امر بلاد نیز نگین

حیث فضایل و تمایل خسروانه بر در اطراف جهان و اکناف عالم سایه و شایع بود و خیال مکارم
فتح از سلاطین بر آواز تاز گشت و در نهار قدر و تهنار نام مقام تبدیل و بر تر و جهان شد که
اعدا ملک و دولت بر علو رایت و تمو مناقب می آورد بر اوج عالیه و معارج پایه بر جهان رفته

هر چیز تو تا زند دوستان لکن به بد نظیر تو دشمنان کنه آزار

کرام شرف و نقبت از آن بر تو تولد بود که خدای عز و جل بنده را موفق و اتو الصدق نیت
و خیر رغبت در راه دین کرم اجتهاد بر بند و از جهان و ما حضر بر گیرد و آب تیغ خاک بر نوار کرد
کفر بگیرد و در تمامت آن مملکت بکلمه بر جهان کلمه او دلوار اسلام بود در جمله آن ملک بر آورد

ترکی بدیده از خط جم دشمنی تیغش بکفر تو فقار جان قیصر

جز تیغ کو تو نمی کاز که دیده اشکی جز تیر دیده اشکی در زهر دیده صرصر

چون رایات همایونی بحصن کرام سایه افکند مردم آنجا را بلطف بر استکرم و نیکی کایت و نعم
و وفور عدل و احسان و ظهور بذل و اکرام و شیوع کار حمیده و طلوع آثار سعیده کامیاب و خوشحال بود
و قاعده ملک و دولت چنین بسامان یافت و هر اخیری در تمهال تجدید و تنبار و نیز و دولت باز

سود و دخت نهال اقبال اندر مرز از قصد عمل بر خیز لکه

جهان لبل تو هرگز خزان کی نصف ه تو بر سم دائمی اور روز قتال

زمین سینه دشمن بتیغ بشکافی پس آنگهی شانه در دو زمح نهال

شارع شرع نوازی بتوانی ضلالت و بدعت صاف کرد و از تجمع انوار عدل و داد کار لطف صفحه

جهان نو چو خرم چو رشید تابان شد

نیست زانصاف تو در همه عالم کنون جز تن گل بر خنج جز دل لاله فکار

عدل تو تا زهام ماه آفاق شد بگل و مل کس در کار خار نید و خار

اصناف خلق از اطراف جهان امر بستان دولت بنیانی آوخند و نوازش و جب نمی دلهای
شهر انوکه بر بنا و مرکا بنشی پناه بزرگان روزگار و ملاذ اعیان بخیار شد و در مدت قلیل از کوه
تا بکوه لشکر گرفت و از زمین تا آسمان آوازه فتح و از زمین تا آسمان ندای نصرت بر پیوست و امر کوه
افت و قدرت در مجالس انس و محافل جلالت و خلوت آنطور طرق لطف و قواعد سلوک بنیاد

در ملک از معرکه شاه نشوی، چنین در روزگار بر سر خصم نماند هر که گوش کشان روزگار در صف جنگ طلب آورد

لطفت ار آیه و جو شعر جسم تو صورت روان باشد
با تو ار بانگ بر نه زند گرگ تو صورت شبان باشد

هوا از دمند خرد جلال ابواب عدل و فضال بر کشور و دیار جهان تو بطف شیم و حسن نعم از صور و مجلس بزم تو
بنوازندگان پرچمره و خوانندگان ماه رخسار رشک تبکه فرخار شرم و از بوستان عارض و رستان گلگون نسرین چهرس

چنانکه در بزم او همه دانیم اگر نباشد در خلد بیکس نالان
اگر چنان لطفت چنین بر او بحول بر بنه آدم بر خرم یا مرا جان

سیمان، ماه فرشک بحر تن نسرین بوده بخیر، ماه آب جام تراب بیکدرش ذوالفقر بی تاب نابش آوخته
و طغرای لوا از فروغ دیدار و نور رخسار خاتم حضرت کفه دارای سر شده از دست نبضه بیت

بر کف نامه لوح گر فروغ او اندیشه لالم نور تو دیگستان
ساقی زعکس نور تو دیا دوراست آتش بنا، شد از هوا تمان
خوشبوی تر ز عنبر و نیکی تر از عقیق اوش تر از ستاره و خاتم تر از ماه
گر مهر و ماه بسته اندر شعاع او از چشم آدمی مولد شدن نهان
عالم چو بحر ژرف ز کم کند خفقانی چم شهر و کشت بیابان

و خسرو شیر شکر بر از ناف ظاهر آب آبنگ شراب میز مود و نیز خورشید بر کتب بر نشست و هر کس میگفت

از قوت نمای تو بیم آفریده در دست تو قرار نگیرد مگر عنان

و اسب بر ریاض بوی افکند و باز دیوز و سنگ از دطلب کار بهر بوی از فتنه و کارها بر خاک میکشید

آفرین بر تو گر کرگ، بیکر نعل او جرم خاک اندر سپهر نیلگون سازد مکان
جنبش بهر جنبش تا نوبت تیغ او انجوان اندر تن او حلقه زنجیر زان
جنبش انگیز سیما آتش تحریک او بجوا آتش بر فروزد عبیه بر کستوان
در میان نقش خاتم ره برد مانند مور بگذرد چشم سوزن بجوا بر بیان
تند او بجوان بهر و آهن بجوز زمین راه دان بجوان قصه بر بجوان بجوان کمان

پایان انجام جنوان و کشته شدن او در جنگ

بخیر، ماه معظم رمضان سال هفتصد و هشتاد هجری موسم رحمت و موعد مغفرت است اقبال نمود درگاه بایون بخیر
رسید و جنوان بر سوی شیلان دچار شده و بیاغ ور در دریای افکند بر کشتی برانداخت و در دریای قلزم ان

دلت بجنگ

دلت بجنگ نصرت الهی سالاری آورده، کشتی تیز جنگ و نبرد، سواران عالم سوز و تیغهای آتش اندوز
فضا رو بنگ و جنگ رو آهنگ نمود است

نعوذ بالله از آن آبنگ آتش فعل که یاد نعم دهد زود بانگ نگ ادیم
به برق، نه و کس بر تو از ناف شکوه بیاد نه و کس بیاد نه دید جسیم

چنین خبر و آنهای خسرو کشت و در نوش از آتش، فضا باشد کشت و نصرت سلیم بود، بلند کمر بست

دل شاه خندان بدر از خشم در چشم چشم بود بر دیا چشم

پس خبر دیا جوشنده بجوان آتشی، بنده شتابنده شد کشتی بهلم در در میدان جنگ کوه سوار جوا
و صحرا اوزد بی فرق نمانده و در راه شتابان کاب و بیاسر نجفه و جان عزیز بود در صحت دنیا
قیمت بشیر نمی کشد و بهیب تیغ و کلک شرار آتش کلهای سوزنده صعود در چکل از خنجر تا هم نخفته

جان عزیز بر باد نه کو و حرب عزیز بود بر شان و جان شرمیز خوار
آن نشان را آگاه بخنجر و ترا سر خنده و در هفتش گفته

کمان سخت اگر گیرد بیش عدو دشمن بیک دم ترا کر جوید بیش کشر اعدا
ز خم تیر بسته نند نور از دیده دشمن نبوک نیزه بشکند آب از چشم نابینا

در هوا در از نشت حرارت بجز سموم آتش فشان گشته و در تفت نیزه فلک پهان رنگ لعل بر جنان گرفته

ادری و از رکاب شان رخنه نشت هر زمستان و کفار
کور گردد بچشم خلق زمین خنجر آن دلت چو کاندار

کشور بنداز نیب سواران دلت محشر شده و مرکز خاک از آسیب گرز آتش فشان بر افکند گشت
کفر آسمان از عکس تیغ و خنجر دیا را خضرات و در هوا از رایت مرغ و زود دیا بر از
قطب الدین، چنین کشتی کلان در شبرس آرق، ریگ در انصر فرنگ راه کوه و دشت از سیو

کوه او بر نظم زبنده بلند و بنوار دلت او بجوان شب بجرم دار و بیکران
و بهم از دواه شان و خیزان اقرار مرزه عقل از قرسان و از زان ظهر ارادت شان

جنوان از و مهس بولت نصرت توامان بخیر خیر، دیث عنان صبر از دلت بداد داز، قلعه بر فالت
و خنجر کور از هولت شیر نیان و بر دهان رسیدن گرفت

روان رستم اگر باز در حرب نشو گریز جبه از و بخی کوتر مضراب
و خسرو شیر دل نیکی بجنگ از دانی نبیر بر عقب تیغ حشد، باره تیز گرد شیر بر برق و بلاک شتاب

دراز نهایت رعشت بر سایه خود بقدرت ملکوت

خنجر فلک عالم نبود خنجر قهر تو کذار خنجر بوانب انها و خنجر عطا و کارد
خنجر هوشمند زمین از زخم فعل او زره بر فلک آسمان از گرد او پرستوان
بود زنده از مدد و ملک آن هوش شانه مرشد شد

بر پشت او بر خنجر که توان زد از آنک هیچ در تنگ از دهان بسی بود خنجر
سر او طرب اندر سر افکند چو سباع صیقل او فرع اندر دل آدم جوانبر
اگر همگان نیغ بود که ناورد ساور فلک خطش بود تدبیر

سپاه سلم در هر دو جانب کشتن هند برابر شدند و بهمه جنوان بلا کمت مقاومت و طاقت خنک
بنود ای خنجر جو بنا کام در کام اژدهای خنجر شام میدیده راه بزیت و گریزیت ناچار خنجر کلی
از نیام عداوت برکشید و گرد فتنه برانگیخت و آتش حرب برافروخت و رایت مقاتلت برافراخت

مخالفت تند تیغ آوار از کف دلکش تیغ بود بر مخالف تو وبال
گمان برد که اگر آنک او کمی کرد ز آب تیغ توان کرد دیده مالامال

نفیر کوس از گنبد آبنوس بر گذشت و غبار مکاره بر آسمان آبنوس دارد بر روی نفیر

دم نای رومین او چنین برآید بداند کسی کو بر نیاید دگر دم
وزان هندی تیغ زهرآب خوصه چو تیغ نفیر در عروق عدو دم

هر کشتی خنجر دریا را خضر در موج آمده و مانند کوه فولاد میان رزم بلا گشت بر دو شهر هوا
رزمگاه از گرد سیاه سیاه و زمین جنگ از خون دلیران لعل رنگ گشته بیت

پر از گرد شد روی خاک از نبرد پر از خاک گام هزار گرد
ز گرد سپه خنجر جنگیان همی شد چنین خنده زنگیان
ز بس کشته آمد زهی گرده ز خنجر خوات دریا و از کشته کوه
نه سر را بد از خنجر تن رزم کوش کم پولاد دو سر آب با لعل پوش

از تیغ آتش بار زمین کازار سر از خنجر هزاران کلون زهر و از سر تنگ تیر بانه آتش بار آب جست
کمر از جبه الماس یاقوت بر زیر یا از صفحه پولاد ماده مرد بر قطار تنگ بر میان سر تیر جلد

نه ریاست آب تنگ سر از اندر جست آبی است اهل جاب اندر سر
در آب آرجیت نهانه بس چرد هر که آب او نجوید جانش اسد بر

طبعش هم

طبعش بر زخم نوبه خنجر معدل بود کو سرد و خشک بشد داد باز گرم و تر
آن شب چنان که از مکان گذشت تا بر او مجره کشید اندر و سحر
کفر مرد ارید زه در فیافت ذلة و باهم بهانه بخته

از خود آگاه نه دانند بر چنین خرد از کمان آگاه نه در دل نشیند خنجر کمان
کو هر از زنگی بجم اندر نمانند دوست چنین آب آهن اندر بر ستاره آسمان
آینه دیوار و کرده مرد از خرد خرده آهن دیدی باشد در پنهان
در پند او چنین سیاب دهد بیقاس و نه در آهن کنم مرد از دار بیکران
بر یکی دیده است سیاب بر چنین بر یکی دیده است مرد از پولاد کمان

از ضرب تیغ و سنان آبدار و خنجر و تیر شرار از دو فرق سنان آهن و از دیده ای خنجر پولاد سیاه

دانه دستاره آفرینش بود

تا زاب آنک تیغ تو آمد سر دیده آنکس خود را آب نگیرد هر قرار
خونی ها از عدو بیکاند سنان تو بر خاک بطل بر دیت کند نگار
در سایه سنان تو کو دکی سبز انگلین چو لعل بود نوزند چشم زرار

خسرو فرزند جنگ چنین ابر و باد چو آمد و نیا رنگ از تنگ و حمت آن ترکیب بهار آتش نهاد شرار
غبار بر ستاره گذاره کرد تا چو خورشید شد و بدل اخل اخگر نزاره آتش پاره نا بیه سو بار گشتند

سیه چشم و لکه فوش و تنگ دم پر دود و آبو تنگ کور شم
گر اندام و نه از چو و چرخ لوک زمین لوک و دریا بر و ره نورد
بر تیغ چو باد و بالا چو ابر شناور چو باد و دلاور چو ببر
ز اندیشه بلا سبک تیر تر ز رافع دمنده ره همچو تیر
چو تیر بود کرین نشانش تنگ او زنگ سته در پیش
نهار طبع آن کرو بسته دم در سپاه بر بیک دم چار شم

سپه پر نیش روز و روز فرخ از دو دش بیگ کوه بیکش شب بود ظلمت بظلمت بر کشیدی
ستاره چشم و ملک سنه و مجره کم بدل گردن و دست تنگ ماه شانی

نهاد بر شرار خنجر تیر خارا شکاف آبدار از زنگ خارا آهن و از آتش منفرد آب بغوار جست
و از تیغ شرار افسان لعل و خشان مرنبود سر روان بود در آن میدان خنجر کور از چو کمان مرا جست

دیده رمح تو دلها چو قرطهٔ لاله گشته تیغ تو سرها چو خوشهٔ انگور

گرفته مایهٔ فتح تو زمین و زمان نهاده پایهٔ تیغ تو دوش و بلور

و از غبار سنان آبدار آتش حرب زبانه زدن میگرفت و سنگ در یک از فتح ترکی چنگ بیتوت

آتش دلیل بدخشانی بیکدیگر و چشم خورشید سوار باران تیر مرئی پوشیده و ستاره از صفحهٔ آسمان بر طالعهٔ نشانه

و نوک پیکان زرین در هر مهره ماه مرئی نشانه

شهریار و بوذرجمهر از رادی زرین نداد به تیر در پیکان

تا گشته او از آن گفتن باید تا خشه او از آن کند دهان

جهان مرباید فرد و ملیان بود و آن حصن حرکاه و بلند خنگ و جوشن جهان بالک نیران پرد

شهریست تیرزاده و خنجر بود آب در زیر پی هلال تر از خنجر کوشنده

مالک نهد در انجم روز رستخیز بر محر تیغم از اعدای او سپند

صیت غزوات نامداری و بیاد مسعرت شهرت و اطراف عالم منتشر و اخبار آثار مظفر و فتوحات بیکران

نمایان و بر صحایف لوح و ثنا جاویدان گشت

هر مردم اگر چه بر کنار است عمر تا نه ملایع شرار است

زنده رستم بشر فرو است در نه زود در جهان نتانه است

و غنیمت و افر بهای بسند و خسرو حق شناس انجمه بسوز حق نشاخت و سپاهی تیاش بکنار گشت

و از بدیزید مسعود شکر گذاری توقیر و احترام علما و دینی و ورثهٔ انبیا و بخور علم شریعت و حقیقت

و تردی و تشویق و اکرام و تعظیم مردمان فاضل ادب صبر آگاه و مقدمهٔ علامات نجیبت و جمهور لات

بیانه الدست تو هر خاص و عام تصحیح بفرمود و از بزرگ عیت متعهد و حسن و بیزت پسندیده

هر او زبر او ال ملک آثار لطف و انوار عنایت الهی و ادا نعمت و فضل نامتناهی مشتر و لیکن اثر

گشت و کافهٔ قوم بدر با رکرمت و اقتباس در قبلهٔ اقبال و کعبهٔ آمال جهان آمد آورد و بر وسیلهٔ

گرمانه و خلعتهای نامدار و درهم و دینار بیشمار و نثار شد و دلها عشق بوی بان و جلد خرد از کرمند

و چنین نثار کامکار از نیکنام بر دهشت بیانیه انس و مرکز برای عزت حصار او از حد توقف نیست

بطرف کرام راه نوشت و آن طاق بود مرکز سعادت و دولت و مقطر اکرم جلالت و بلیا بر مملکت

تو نه در سایهٔ عدالت چنان بسیط شد حالت کردن آن مشکل است برخورشید

خبر این فتح و فیروزی در دیار هندوستان انتشار یافت و فتح نامها کیفیت غزوه ارسال گشت فظهر

بیان استخلاص

بیان استخلاص

بخیر خورشید تابان سایه بر برج نیران افکند و هدت کرد جانب اعتدال گرفت همت ملکانه بر ترتیب

مناظم امور دین و دولت مصروف آمد و بلکه زنداری بی حرمت ارسال و چنین بکار حیرت

در قلع و قمع کشور رنجه بکهنت بنیان و آثار ارکان نامداری منزل گفته خود از بیابان

لشکر نهادار بیک و جدال اشتغال یافته و آتش نبرد اشتعال فالنه ای آن قلعه را از انکونه لهابت

و سوخت میدان کارزار کارزار در دولت از مکار بیکار نامه و جهان قلعه آوارهٔ جبر از کوهر

مرتبه و خندق بنا در و عمیق بر کوهی بر او تعبه بقع دیفوس کشاده و حصن شد بارهٔ هم

در آمد و بنیاد کفر و ضلالت خراب کرده و معابد اوثان و هیاکل مساجد اهل توحید و اسلام گشت

به غافل از حکم دین شریعت به بد خبر از فساد بیمبر

نه هرگز کی دیده بجز قبله نه هرگز شنیده کس الله اکبر

پس کوتوال بارهٔ کوبال در حصار حیرت مشهور بود بر غیرت حصار اعظم بشکلهای قلعه و بیاض

نهاده و در سواد آن خطهٔ خیمه و خرگاه برافراخته و آتش جنگ بر دامن حصار بلند برآمده ساکنان

قلعه بوخور عزت و شوکت غرور بیشه آتش فلک کشته حافظان مقهور سهم و حامیان حریم دین کمر جهاد

بر میان بسته و در فتح نصرت و فیروزی بر او نهاده و با تیغ فولاد و منقوش عمود روز مداد در تنگ اعادی و اهل

از فر و شکوه سپاه دین خولاکشان مخالف بوم و هراس در دل اهل کفر و قوت از دل بیضه و اهل راست فیروزی

در پناه اهل نهان شد و مصعر بنا در بر فراز حصار از نهیب تیر بار و آسیب تیر خونخوار بکلی از مرد هلاک

بر دار نهاد و جنان قلعه اضع و حصن بلند در شب بر و سر پناه موج نهاد دهشت در اندک فرصت و کمتر از نفس

حصنی چو چرخ و جا بر پاک بخشی ز زمین ستون و افلاک

بخشی بر شب بجه آهنگ زان نور سپاک نور فرسنگ

تیغش بفروز بجه خرگاه زان نور سپاک سالها راه

سیمرغ بدانش فرو دید سر مرغ ز کرد نخو بر دید

صد سال بلند رفته هر یک قانع بدان گرفته هر یک

و چنین حصنی نامدار بطلب اطراف و وسعت اکناف بقعه و غلبه ظهیر مالک محروسه و هر کی تسلیم گشت

از بسکه تیغ تو شکر گشته و قلعه گشاد دولت ترا رفته اند اهل ظفر

و بستول رافت و فیضان رحمت خسرو طاغیان و خطاکاران و حفظ جهان بر تو نهاد و ملهم فلاح و انتهاء

جهان را که گفت عفو او دل نشین کرد ظلم و بگرفت سرل او دین حکم کرد

آنگاه بطالع پانزدهم که کوکب سیم شهود بدر آمد در سایهٔ فرمان و سایهٔ عدل و احسان و عدل و احسان را در
و بعادت مهمو بترویج شرایع اسلام و تنویق مساجد و مشرب عبادات و تعمیر مساجد ایمان توفیق فرمود

شرح حال هزاج برادر سلطان اجمیر و عصیان او

چون امور آنسامان و نسایق بیان آمد از جانب صدر آنکه کرتوام الملک آن حضرة را در مراتب کفایت
و درایت و حسن تدبیر و هیبت آرای و فرزانگی بعدل و نظم بوقت صدر از زمین بمنبور بدرگاه والی آمد و بنا بر
که هزاج بطور را اجمیر تقضی عهد و پیمان که با بیجی آنی نهفته و انکشتر شاهنشاهی بیان برسته است
و با لشکر بکوه بصرهٔ جهار نمود و از آنجا و شرار شر از زمین بآسمان و گرد فتنه از فلک بفلک رسانید

فتنه‌ها بنگشیده تر گشت سهم ها جنبیده زهر فرار
بهر بازار خطل سنگ بهر سو با سوف هندی کار
باره در زیر شان و شوان تیر نیزه در دستشان و پیکان مار

و سپر تیر را بر دوش پشته در گاه و بر کشیده بارگاه کیتی شاه است و چار خطا کوره که فتنه شده است
بر قطب الدین شاه ترتیب امور الاسلام و نظم مهام دولت سرمد بر سابق الملک نصیر الدین مسعود را بخش
از دهم نبوت و دیدار از انجم فتوت و جهر از برج سعادت و گوهر از درج سعادت و قدر از دریای
طهارت و بدر از فلک رسالت و مهر از آسمان شجاعت و کفایت و درایت ابو بکر تقویض فرمود

تا ظفر نموده بدو آل هاشم ظاهر فرقه بدو آل حیدر
با صراط او مقر لطف و ترتب با سلاف او فخر محراب و منبر

آنگاه با سپاه بی حد بی منبور او را آنکه در مرکب بهار بر نیزه بار و شیر خانه سار در گرز بگوهر بر نهاد

عنان رمح کیا بسته راه باد و زان سهاب هیبت او خسته جان دیو رجیم
سپه کند بکه خفتگی دیده او ز چنانکه نوک قلم در شتاب حلقهٔ سیم
ز دو خود حسرت زانه نیزه او چنانکه جادو ز جادوان حصار کلیم
خیال تیغ در اندر میان بشته بدر عدو بی است و دین بود میان زنو دوم

ذکر هزاج

چون هزاج از دهول رایت خسرو زمین بیخ خبر یافت از هیبت شیر آوار قرار از دیده برفت
و با گروهی از مردم نفور اندازه سعی کرد که خسرو بخته تیر بسای این موهبت الهی بی زحمت
مبارزت بهمت نصرت بر نوسواد شر بر فلک نهاد و خاص و عام بتوسط الطاف شاه کام فرمود بیت

کم بود

کرده حشمت روز را و اولاد عام خان کشته ایشان روز حوالی علم خان
بر طریق طاعت او قبول دار السلام در نفس رتبت او منزل الاسلام

صفت خزانه بدوران

و باز وقت سپر را بر تیر را بر تیغ ملک حشمت یافت و اموال و افر در آنجا غنیمت را از آنجا بدر خزانه آن
مشرع بجواهر ابدار و یواقیت شاهوار و بصنعت نیکو چون خان دانست مجو در این آنها مروض دهند از آن
را از دیار دلو که مجموعه شر و آنها که در آنجا در دیار خلافت و تنه ملک هر و آن است خسرو شر با عبر از
و بر بود تا جنت و ادنو و شکر و بر کب ابلیس بر بر کیان بغیر حشت و فتوی بنب دیار هند و تصاویر
و مرکز افضال است اوان گشت و مؤتمر و منهود و نظفر و مسرو و تقرر و فرح و ابتهاج و تعریم و لست و چون باز رسید

جهان کام و فتک بر دو کان هر امیر تازه و دولت قرین و بخت جوان
فتوح لعل بهای و سعود سر سهر زیر کاب و زمانه بیش فغان

آنگاه از رای حلم و کرامت فوقات و اخذ غنیمت و اموال تر حرص مرو فضی راه مرزالدین و شهر نزد
و دیر باند بر دو کار آن قهرمان لار بحر و سایر از خانه نمود

کلک قوم عرش شکر فرد و بدیع از شبه نقاش و از سیم پر
گفتی او شکر و زفتی نگون خون او عنبر و زادن در
از نخ آگاه و نداند سخن و ز فکر آگاه و نداند خبر
زرد و بد دار و خشک هیرات بر خشک و بد و کلین اقبال تر

و چشم خورشید تابان نور از ابر سرمان و تهاد حرارت صفت زمین از دولت چنین نشد گشت فانه از
و طلب قطب الدین نیاز مرزالدین نیز نزد آرید و تهاق باشد و سلوک بدار این خسرو دیگر که از آن

خدا ایکه و نداد ترا هر تو خویش نه زان ندارد کش نیست دل تو تباک
تهت هر و تو، هر و هر مرئه جهد بدنیا هر تقرب هلد ل

حرکت موکب قطب الدین بیاسایک بی حد غزنه

خسرو جهانگیر قطب الدین لاعت فان و در آن نوبت حرارت تابستان با لشکر بیابان جانب بوقت
گرشت و از زیان نکشت و اقالیم ابرا بر مرغزار و در زمین تابستان بابان ابار بیاد بر دار چشمه نی در سلاح و
چو ابر دیده و از خاک بلند بر بنم بزرگ پایه فرزانگ و صاحب فخار
نهر مت آمده کرد راه بشت بند ز دیده مکو برو دشت بهار آثار

و نیم تیر و جدل بکفرت غزنه رسید و ترف تقدیر آنسان با فیض زیادت ارتفاع رتبه و ذیل الطاف نفوذ گشت

و شرایط نبه که مهد دولت نفایس جواهر و جان خود بهلاکت و غلبه بر بهاء تیم آن فلک نشان کشور حسب
فان در بستان مراد خود آرای تسور ملک و میشود دولت ضیاء و اهلک نزول از موده آن منزل و نبود و دل
نمی از خوش چیزی عارض دولت همی از دلکش نیز بهره دار
یکی از دور ارم باطل بر نزهت یکی از دور حرم نازل عبدار
و زان باد لطیف از بلور طرف روان آب حیات این بود رهار
ز خوب طوبی آن سلسله در ز فلک جنت آن سلسله دیوار
یکی بوسه کرخ لعل معمور یکی بوسه جنت میون نعمه معمار
و مقارن وصول خسرو جهان بحضرت غزنه آفتاب نور بخش در کنگره میزان بیاسود و روزگار جانب جمال
کرکف و از هر طرف ابر چه جنبه و کما بانیز مرد با آنها چنین سیاه بارید و از اثر باد خزان
زمین و زمان جامه زرد بپوشید و نوبت خزان و تیمور و تیغ و دیو و تیغ و دیو بیسیه بهر سبب خوف بهار
چو یک کشیده خنز از دست آبی نه بیداد در دار و نه رسیانی
بن بر شد نار گفته و بیز بالعه از خزد انش
چو گوئی است نابی گوئی زمرجان ز سر اشه یاقوت صولی نش
زنگدان مسوق سیب است گوئی بیه مانده از عکس یاقوت نش
ترنج است چنین زرد چنان رامرد که تحال بدا شعر بر گرانش
امیر است زنگ مرغوشه زار بر افکنده زنگار گون طیلسانش
و طلیعه لشکر دی از اطراف هر کشور و در عقب و طلیعه سیاه شب رایات سرما بر آوخت و به نهب
و تاراج خزانه خزان شتافت و چرخ کوان از ابر تیره بلبای اهرمن در آمد و هر زاهد زمان نمو
گرانگان زابر بپوشید پاک بنت گزاب چشم ابر زمین شد جو آسمان
چشم بر شک سر اندر هوا نمار سیز رنگ قیر زبالای قیر دان
خورشید تابنده چنین مردم شرمنده در نقاب کی سر میکشید و کاهر قیر به زمان که چنین از بعد ظلم که به
و ابر غرنده و کاب بازنده در دو بوشر نجاب آب هر زنیت تا ترنمین سلو بنفرش قاقم بارانست
بر در سنگ سیه بر نشسته برف سپید چو مرغ قاقم بر در جامه سنجاب
و از بورت هوا و نشت سرما آنها نجد و زمین بر از یخ شد
هر فرده ز آب بلخش میان جگر هر فرده ز آب و فرد میان دهان

همی دیدی

همی دیدی بر چشم برف چنین پاک همی دیدی بر چهره باد چنین سوان
چنین نوبت زمستان بیان ربیه فراج قطب الدین از اهل جمال بهشت و موضع مزالدین بوست نوبت از اسرار
وزارت بدولت برای سلطنت انتقال کرد و بسبب رنجور در قلوب بنا رود و ملک عوا فرد که دعا کرده گفته
از هم کمتر سلطان میزد و ز فرط ملالت زمان میلرزد
و ز هیبت جهان تو بر هر کفر بر جان توصه هنوز جان میلرزد
بهر دولت بدعا برآمده و بصدقه و نذر و دولت بهم خشد و بنشست در کلاه او دار و نزهت برای این جهان
پایدار کل بی خار و بل بخار و عیش بی نیش طرب بی تعب و شادی بی غم در جهت بدام منتی نیست
زلب او نشانی بخوید کس کجا بره دا بوزد انسی بس
و طبیب او نیز برای در تدبیر مرضی بیجا تمور و نفع باد کرد فرد میع داشت و از کمال علم و معرفت
از بهره ها بر جس بر بصور و از باطن بر الین مرض کفر کور و فنون مخالفت مواقبت و از زیر بر تیر علوم آشکارا
شاه ترق از بهر آن خود است میمون تر تا نفوس صنع و تاج قابلش ماند روح
این تلقی چه جنبی بود بخشیده قابل فیض جان بیش تا چنین عمر نوح
و در چنین یاد کرد برکت ادخیره و فایدت او و تیره و قوا و صفات و لکن تر برآت آن ذات خورشید
سمات از حضیض اغلال باوج جمال رسید و در تجلی بعث و ابصر نمود از دیجانان خرم و شاه ماه گشته
ماه ملک از ماه بیرون شد و ز نهار جهان باد نشد
اختر سعد بخت کرد طلوع طالع و ز کار میمون شد
یوسفی از قعر چاه بیش یونسی از بطن حوت بیرون شد
و خسرو مشرق بر از حصول محنت و مهول بر کرا ارت سو عزیمت که در حال وداع بانواع کرامت
و عطیت و بر ترین موهبت و خلعت مفاخرت و به نظم جود و نور و تجدید فتوحات و حیثیت
تنیت خلعت تو کو یم ز تنیت خلعت شاه
خلعتی بلاست از ملک هر روز که لبش بلاست از فلک هر ماه
هر از کنت هر بوی جور بی از جنی هر بوی خواهر خواه
و نیز خواص آن نیز هر یک نفر اخر حال بیوطلف شانه هر نوار شد و چنین که دو کران بوشد
تاج الدین ملک نیان باستقبال قطب الدین رفت شد قرد و مشغول بکار خود آن ترد و نهضت بر داشته
یا غر خود به خسرو او سو لهار و لبست است مولد و ما کر

جهان را و روز زهرت ریاحین روشنای او روز خوبی صنوبر
نگاه بهار آورد روی لاله نگاه غزلان آهو چشم شهر
درخت نقش از عود و بر کسی از تر بنا بیش زیاد خاکی از عنبر
کنار برکه زرق و صحن بستان چو جان خردمند و طبع سخنور
نهادی بود دیاد و کوثر و لیکن ز زرغ و دیا زنا کی چو کوثر
زوان اندر و ماهی سیما چو ماه نو اندر سپهر منور
قواعد الفت تا زنا کیه و صلح و دقت سواد و نظاهرت با تماد و مظاهرت الوفی پذیرفته
اتفاق هر دو علا کرد قدر تا چو گشت اتفال هر دو اوش کرد چشم ملک دین
ملک دولت ملک دین کاهم لیت دیز و دنیا لاهی لکش یا دادنی
اسباب عیش و عشرت آمده و مجلس انس و صحبت بی نهایت بر نما راست گشته و بجوار آن خضر فرزند
در زهابت آرد در بزم بخشد ملک بسوار و جهانی بسوالی
عالم تو و عادل تر از تو هیچ کس نیست الله ملک العرش تبارک و تعالی
خاص و عام خرسند و شادکام دست بدعا و ثنا بگشاده گفته
کیوان موافقان تو اگر جگر فرود نسرین چنگ تو جگر صد رسته باد
دو شتر چون ز بهار تو کم کند یکباره مرغزار افکند خوشه رسته باد
مریخ کز خنجر مدد تو تشنه نیست زنگار زنگ خنجر و برش گسسته باد
در درفد بر روزن بد خواه تا بتاب گرد کسوف گرد جلالش نشسته باد
در زهره جز به بزم تو هیچ کس نکند جاوید دف دریده و بربط شکسته باد
در نامه بد نه بر روانه تو بیش تعلیق فرو کشود تشنه بسته باد
ماه از نخواهد آنکه بعوض مرکبت از ناخن مهاق ابد چهره خسته باد
لعل شکر فروش خیال هوش بد نوش گشته و بهار مشک فام از مشکی بر دیوان حور بر لعل موش کشیده
و خیم ارش در صفحه دیدار آن زر ایمان کلدار بر شکفت و مجلس بزم از آن رو قدان بهم بر دوشیده بهم پیکر
روی بخشی نگارخانه جهان گلشن بوستان بر از گل و نسرین و سنبل و ریحان بلاز زهره و پیدا
هر سر لب و بام چشم دلبر دهان نفقه زلف و نرگس عاشق و گل رخسار
سقایی انعام غرز تیغ بر دست سیمین نهاده و جام مرتب از نقش چهره نگار بر دست و غلاب میداد

بکوش در آمد

بکوش در آمد در عین آنکار آتش غالی میداد
گفتی که لعل آب عقیق که خمر است در جام زر ز عکس رخ او در آب جام
فروغ آتش رخسار گلعذار در آب از زر در میدود و عرق جنبش گلزار بود و عرق فرسار و جاری میشد
بنام ایزد و بنام ایزد مگر کن تا توان بود ظلم آن چون او و آهنگ آواز نکش
چگونه بر توان خواند چون خورشید او را او نور دیده او راست گر دفل بنی نکش
خورشید عارض نور کستر ماه رو فروغ میداد و ماه رخسار خورشید نظر بر عکس بر جام بلور میزد
گر عکس آتش کاین بر افتد بر جام در چاه قصب افوک کوکب
عکس رخش هر گرد از آب بر بند ماه مقنع در آب بر بند
اگر ماه آسمان نور از آن طلعت رخشان پذیرفتی بر تو فرو رسیده گردان تا بش ماه حاجت نیافتی
گفتی آب رخسار او از عنبر سارا سایان گستر دیده است و ماه دیدار او از زره داود در سیمان لب ساخته
ه زلف عنبر بیز از تاب رو از خم چو زنجیر و زره افتاده بر هم
در چشم نرگسان از فتنه و رنگ تو گفتی بر گرد تش ز بر زنگ
ز زنگ و در هر گل بر فنگ بر زان ز تاب مهر گل بر باد بر زان
هم از روی خجل باد بهار ز هم از بوی خجل هو قارس
صبا جو بوی طبع جان بر نیز کور بوی چشم آهو
گر از در داد بو کلستان رود باد صبا رو که تحفه نو رو زرا
حلقه زلف در حلق دل مکین کند مسکین افکند و از هر بند و گره صد زنجیر و زره باز نهوب
کند مشک سوده و بر هم ناقی کرد سیاه زنگ سوده و بر گل ناقی کرد
گهی مجنون شبی ه بر خوشه بهش گهی مجنون بر شبی ه بر روز و ماه کرد
گهی از گل بلبل زد گهی گل رقم کرد گهی ضیم آورد گهی طبع شکر گیر د
خم زلفش که دارد کو خورشید سیر کرد سر زلفش که گشت آب کوثر بر فرق کرد
چو سنبل نور تست بطوفه کنز آرا ران گهی دیده است عجیب سنبل و طرف کرد
گفتی آن ه حمد بر دیگر بر طرف گلزار بر قص اندر است و اندو زلف و جان زن بر دل آن بجوید آه
گر آن ه عارض جان و زلف زنان است زفلا بر زبر است آن ه زلف جان زن
بدین دلیل بر نور دست کند ه خیر بهت زیر دان و شر زا بر زنی

جام نوبادی بیکس از هره ساقی طلب است که او از نور او صفحه بیوار از یاقوت سبز نمود

خورشید از شعاع بر اوج شکف ناهید در نسیم ابهام در نگار
گوئی حباب بی از عکس لعل او در لیست در قنانه عقیق آبدار
رویش تر از شاره دوش عرق رنگ صافی تر از روان دلبر جوآبدار
رنگی جواهر و ذوق عطش جو اغراق بوسی چو مرگش از روی غیر بی‌غبار
لعلی است ناب بی چو در جبین بوبور آبی است زنده بی‌غش نمود بهار

عجب آبی آبی رنگ و از رنگ هوا مانند چشم خاک از عنوان بود و خط شعر و خوش نمود

آه مهر گزار و ابداز عکس او شنگرف نیم کرد مغز اندر سحر
گردد زغل او تن بی نور نور مند گردد ز ظل او هر دل بی‌ذکر تر بان
روحی است بد گفت و تن است بی‌شکوف نور است بی‌تیره و ناسوت بی‌دهان

بیت

هره ساقی جان در عکس او بیدا نمود راست نداری روشن شمع روحان نهان
جام مرواید گوی جان‌ها چون آزاد در هم از جهل آذر خوش مید آذر بان
نیست ساده و شکسته بان ذوق زاد مس زنگ‌ها و نور هر طبع تنگ‌ها نیست

نوری که شعر در هر دو داد آهنگ جنگ و بر طبع و آواز تر و دل باب آتا ردل عنوان اروح و جان نمود
ترتیب روان نیز تا دو در نعمت داد در جو دو نفس ناطقه بیداد دارالاتاب جان لاارد جان نمود

گرته فتق فلک خاک از خوند فتی هر سرده قواره نمود زهره کند بر حصار
از هره زر شک فی دل دین ناخن آذر خیر من خشی کند بار کهنگ شتر

بیت

بی زبان کوینده گو نخو دستان نمود علت لکه زن از نو کشتان نمود
عقل بی‌عقل و بی‌زبان کلیه لطیف عقل بی‌عقل و بی‌زبان کلیه بیان نمود

او زیر کر صبح عالم آرای مطلع اق امر نمود تا آن طلیعه نور در قطار جهان تابش کرد و خورشید خاور را بخیر
نور سینه لشت و بحر خاک حشت و انوار سلطنه صفحه خاک از حشت و ملمان تیغ بحر حوصله کشیر تنور نمود

شاه بطار فلک است ذو بیت سر کرد بخش زهر دو ی اقیم از آتش سر

خسرو آفتاب بر تو با کمال قرد و پاک کاینه و طرح کشت فرمود و فرزانه است سلطانی بر حوصله دیده مقر

دارالسلطنه

کرتیه بیان فاز زوار آنکه تکیه
و تا مرتبه طلب و با تکیه
بیان تکیه

حرم است بر بیوت دارین تقدم بخش آن خطه آن هر و جهت بیت در ابطه شرف و تیاب تیره ذاکر کیوان کشید
اجب سیف و قلم دف فتح و حشم و راه مظلم شناخته و شرایط دعا و ثنا بتقدیم آورده ذاهل آیین کشید

لذ زده بر لوح نغز تر از بوستان راه از خیال تهره تر از قند تار

قبه‌ای بر سطح مرغ تیز پرواز آن بر دار شوانی بسته و ملحان برق تیغ داشته اسلحه حشم بوخیره
و روز بر کمال بوخیره مال خشن تند و چ بر کوه هر و برج بر خرد و فتان لکه کرمن جنبانی مقار جوهر

او دهانی کرشمه لذ

جو از رنگ تانی بر از نقش دهور بر فرد اس انهوان بر از در دلبر
به قصر هام زخشی مطلق به بوس بیش بوسی منظر

و بخیر زیشه علم آرا هش کاخ حل نمود و طلیعه بهار صفو و زنگار و اوراق بیرون هاد و شاه بر مرد مدد و نی

باغ در افع بر نخت

لعل است فرو ریخته در دامن کهسار در آب است در آدیخته در کوه بستان
از نیزه و از لاله هر بر دشت و هر کوه مینا و عقیق است پراکنده فراوان
از ابر هر سو نمود عنبر و کافور وز ابر هر توده نثار لؤلؤ و مرجان

محسن باغ و بستان از انوار بهار بهشت نسیم و خاک رسیم از نسیم ربیع آکنده از گلهای رنگ
و دستقدرت صفحه زمین بوجاس نگار آیین بسته و عرصه گلستان از انوار بهجت و زهر و دمن نمود
و زنبل باسمن لوء لوء و مینا در یک رشته و شاخ ارغوان لعل و زبرجد در یک بسته آکنده و یقوت
رمانی در زبرجد کافی مرکب حشت و گل از بیم غنچه سر بر خیز بود و لاله از ژاله رخ نمود و نرگس
چشم بر کشود و گل را از عارض دلدار آثار آمد و سوسن آزاد به بنوک گلستان کمر بسته و بوصف
مجلس گل و نزهت گلبن زبان بر گشود و نسیم غالیه گل و سنبل بوی بود و بنفشه و نیلوفر
در حضرت گل تا تیر شد و خرمی گل طبقه عطار بر بلاد و جهان بلا مرتب سرو و نق بخشید

دزنه خز فرو چکید از ابر گل تازه بر خیز دید از خار
گرد بیکان بر قوس قزح غرقه در موج خنی بر لکار
آب در جوی خنجار و صف لاله بر کوه جبی جام عقار
طوق بلبل بر غم نالهٔ زیر برده بر اوج جنی نالهٔ زار
طوطیان جنی بکاب جنه لعل و لؤلؤ گرفته در منقار

بیت

بر زمین از ابر لؤلؤ بار بر شکر خیز ز شهاب نقش بر بنان آمد پدید
ذره ها از نهال بانی آمد چنین لعل و بند از درخت ارغوان آمد پدید
گلستان گشت چون از رنگ مانی چین نقشهای نو در گلستان آمد پدید

مطربان طیور و نیستان چنار موسیقار بنغار بسته و بهار اوتار نشاط و سرور زدند و بلبل ارغنون زن بر فراز گل و سنبل خروش بر آسمان برآمد و قمری و فاخته و کبک

نوا و رقص در آمد

قمری در شد ببال طوطی در شد بطبل بلبل در شد بطبل فاخته در شد بدم
دو صلوات آمده بر گل عندلیب دو حرکات آمده بر شاه ارم
بردم طاوس ماه بر سر هد کلاه بر رخ دراج گل بر لب طوطی بقم
اگر دو هر قمر بهر جهیز مشک دیده هر کبک مسکن میزد

و چون موسم بهار بکام رسید و گلها بیخ روزه روزگار انفکار گشت خرم و بنیاد دارد و دوقلها بی خار و گلستان نار بیشه بهار و نهال آرزو بر بار بوستان است هر کرا فوت باد نوالی نواز هیبت خریف نخیف نشد و نه از زحمت سرما از روی دلها افتد و نه از انقلاب جهان تیره سان نشد و نه از خلاف هوا از هوای تیلف بر کنار گشت دل بر نهاد و در حفظ و رعایت بوستان دین و احکام و قوانین متین اسلام کوشش ورزید و در اعلاء کلمه حق و عقد رسوم اهل فضل و دانش و علم و فضل و کمال بوستان شریعت و نهالهای بوستان حقیقت و گوهر پایه میان تقوی و حایک سوران عرصه فتوی و قدوه اهل ایمان و گوهر دریای ایقان و چنبر جهان ملت و نقطه دایره بهجت و قطب آسمان علم و مرکز زمین حلم و یاقوت تاج سرداری و در الطف قلاده تهرس هند و بشر تقریر فضیلت و زرگر کلاه تحول مشد و نظام حل و عقد شرع بقلم ایشان بر است و کیفیت اصول و فروع دین بفتوی ایشان روشن گشته و بشارت نامه یؤتی الحکمة من یشاء و من یؤتی الحکمة فقد اوتی خیرا کثیرا بدیشان پیوسته و تشریف هل یستوی الذین یعلمون و الذین لا یعلمون بقامت ارجمند ایشان است گردیده مشرق حلیه و دقایق حقیقت آدم و ذریه به تفریع و فروع دین و مشق و دانست اداء آن جهان و معرفت دنیا و آخرت بوجود ایشان جمع که شمل فروغ بخش جاوید و دایره بخت سیاه و سپید مقرر و مقدر است اگر باشد هر چیز و اگر نباشد هیچ نیست

تن آرده

تن مرده و جان نالان یک است و نیز چون جهت سعادت است در میان اهل زمین چنین و چنان و آنچه
و جهد همه جهان جز این تابع تشریف و تحلی سوخته و خریف و بارگوب و ضیع و شرف خصم
و بوجود ایشان نهاده اند و ایشان از سعادت دایره در روزگار پیکار کاخ نهاده

نام نیکو طلب که گنج تنا بهتر از گنج قیصر است صد بار
یک تنا به ده سیم صد خرمن یک تنا به ده ماه صد خروار

و یکی از آثار مفاخر و آیات تنا تر بنیان مسجد دیلی است که از حضار عقد سعد و حسن بیان آغاز کرده و قول رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که لا دعوا الله من بنی مسجدا لله ولو کمفحص قطاة بنی الله له بیتا فی الجنة و سود و تقدیر عشت و تمانه سعادت و حسن کفارخانه جهان آرای و آذین دارست بار زده بیلان کوه بیکر از بیخ و بن برانداخته و بنیان سنگین کوه بشود اهل ترک و مجوس را بشفاعت نیفتد یکی بسبب داد داست کاست بخط دلی فرقه و قواعد آن مسجد شریف سعی نهاد کوه از اموال بی بهت بر بنای دو دیوار بی بوقی سنگ کند و و بنای بهتر بنیان بسنگ خاره بیان بود و بغیر و محراب بلطایف کتابت و دقایق صنعت آراسته کرد و بنزاد اکمال دیوانی نوشتی ساخته و بهم خشه آمد و اهل بصیرت بوسه جبین بر گشت

همی بینند زاشکال چو قصر نور و ماه همی گویند از ارکان نمی تمثال شد اسکندر
کشیده در تقش فرکوده قامت دیبا فکنده سعد در محسن فرکوده تخته زر

و طاق سپهر آب و داد فکنده و سایه و از نهایت نزهت غیرت تلبیت بر نهاد از کمال صنعت بر رنگ کفارخانه جهان است و طغرای منشور رحمانی و توقیع نامه غفرانی فرخ و شرف شد و بقاء زمین بگلها چون چهره آینه دار خورشید و تاج گوهر کفار نامید بر شرف و نگار آن نامه آمد و بعمارتی را این مبارک چنین قصر مرکز چار ارکان صفا و نمط اجابت دعای کوثر رضوان روضه از کهنت بر نافرتاده و ملکش چون کعبه قبله دعا و مزار اهل سرده هوا آن آذین صافی تر از خمر نور و محسن غم زدایی آراسته تر از چهره حور و عرصه دلکش ایمن تر بخوبی تمام از آنکه

ز دوشنای محسن هوا را در درس همی نماید اهل ار شب نوشیده
بهار گشت موکب سلطانی بسبب ظلمه کور و خطه فاری

مجمع بیان مقدمات زمانی بیان روضه رار جهان آرای بوستانی که نه توقع نهال منی نوبانی و بیرانی سرو بوستانی مقصود و همت ملوکانه بر فراز چنین ایشر واوج آفتاب بیقرار می نهاد

براه است فرض ملاک مهر وفا گشت

حزم گران رکاب تو گشت آفتاب — عزم سبک عنان تو گشته است آسمان

کی صد هزار تیغ کشد از یکی سپر — وان صد هزار تیر زند از یکی کمان

و در شهور سنه تسعه و تسعین و خمسمائه از خطه بدیع بر قوب کول و بنارس عنان کشور گشای متوجه
آن اطراف گشت و طبایع دلیران پرخاشگر در طلب رایات همایون و مطلع خورشید فر در آن
انجمن شد نه

غبار خیلش ابر و گشته تیرباران — شعاع تیغش برق و خروش کوس تندر

کجا حزم چنین کلکی بهم آفاق بافته — بروز رزم چنین بهادر همان خنجر

و از آب چون در از نهایت صفا و روشنی چنین آینه جنبش زده و عکسی بدین بود و بنده همان

لبان گوهر در یکدیگر تابان و مستیز

کلاب است گوئی بجوی روان — هر شاخ کفر زنو بیش روان

به سلم خدان لب جویبار — به کار بازگشتاری بکار

بر کنب بوی بگذشته

بیان استخلاص قلعه کول

و در این قلعه کول در سر بر آسمان میبود و شاخ بصر بود در حضیض خور راه گذر نمی کرد است

نه باشی بلوکز از ابر و نور شه — نه بوسی بلوند از باد و باران

و اعوار دین و اخیار مشرکی در آن موضع چنانکه در آب باهر و در شب سیاه مرد و ملازم
و چنین آتشی در آهن و حجر و عرض در جسم و جوهر ثابت و متحقق و باز بی غرور تمسک بفضه
ساخته و آماده شد نه

خلق مردم آنانه آدمی سرشت — با دیو بخت و با وحش همزبان

اگرچه در بابر لشکر منصور خنجر و قصور ایشان ظهور داشت اما هر یک از راه نام و ننگ بوصه
بادت میگرفتند و رشته بغرور طغیان و ضلالت و عصیان سلوت فشرده در طلب نور دین نشتند
اگر اضغاث اوشان تجاهر نمودند خورشید انور

لشکر اسلام در برابر آن قلعه راه زدند و چنین صرصر صف جمعه در شد نه از ضرب تیغ و خنجر
و ضرب سپاه و خنجر هر کار نگون گشت و هر چه گویا در میدان غلطان گشت

زمین از خون

زمین از خون گشته لعل تیغش — بان قاطعیت یک کز آب آتش

فلک بر موج خیز سنانش — جابیت در مرض عرا اندک

بر سعی تصفه و حکم تو رانند — چه تقصیر نادان چه تدبیر زیرک

در صهوات اول نیم بهزور و سعادت و فیروزی فتحه بوزید و نوکل قبح بشکفید و آنقلعه کشه

ازان تیغ تو قلعه گشت لی — یکی شغل کز تو گیتی ستانی

بهانه بی علم تیغ باشد — بود قاطعیت بقا جاودانی

از مردم قلعه آنکه بصفت داد و دانش و مت زو بسعادت ازلی سرافراز بعد از جهاد ضلالت
بشاهراه هدایت در آمدند و کامکاران بهره سرای سعادت و تربیت اوامر و نواهی یزدان را بنا بر مرج
و هر کدام از جاه عقل محجوب و از نور خرد عاطل و از نور سعادت محروم بود در مادهٔ غوایت بوصه
هلاکت بشتافت و طغوار جاه تسخر بخام خسر الدنیا والاخرة مختوم گشت اما اراذل و دلیت
بقلعه در آمدند و اموال بسیار و غنایم بیشمار با یک هزار اسب لبان بسیار آن همه بهر شکوه آوردند

ماه تک گیون خشی فرشته فر زهره طلا — مشتری بهوت عطارد عقل و مریخ افتشان

از یکی هر فرض جدید بی بوس موکه — گر کی کیه زهره آزموده آن عوام ها ان

چنین سوم از کوه هنگ آهنی و وجم از فلک — چنین دخش از آب آذر زاهن و تیر از نگاه

از فروغ نعل او بهار عالم پر شرار — وز غبار لگام او بهر گرفتی پر دخان

خوب چهره فتح و یکی بخت هم ملایق — آخته سر بهن سینه تیز گوش آکنده ران

سرمه چشم ستاره گرد او یوم الوغا — حلقه گوش ملایک نعل او یوم آزاه

باز هست کبک سر بلا وسی نزد در اوج نعل — چرخ دل کرکس بصیر بلبل طرب شقاقتوان

و چنین بفضل جلیل و لطف جزیل خدای تعالی عزاسمه آن کار شیر و هوارش خبر فتوحات آثار بهجا آمد

از مژده و آوازه این تهنیت اقبال — در گوش زمانه ز سعادت هنر تو

داس زمین و زمان بوصول آن باب اعلی بهمت و بیاکدمه و جانان تهمان گشوده بزبان آمد نه

بهر زمان و زمین روی آسمان آبادان — بلاد شاه زمین و بقهرمان زمان

و خسرو ملک سرات فلک بهمت بر مرکب سعادت باستقبال دولت و بشرف دولت بوس اختیار نمود
و یک زنجیر فیل از نقره خام و زر پخته با رکه کش عنبر آب در آتش بر گوی نیل لهم پوسته

خجسته پیکر او کوه کش چو حقه توان — بکوه ماند چنگ و لی بکوه گران

چو بیستون تن او دست و پای محکم تو ز پیکر تو به توان گرفته کلکان
بوی نرم او است و دگر که حمله برد ز سرمه سهم زیر پای او سنان
ز گوی او چو دو کیک سرشده بیدا دگر نمی از این غرا و شده پنهان
مثال مهره شطرنج او بدان ماند که از دار ملق زگوی گشته چوگان
بهیبت آرد آنکه برآرد از صدف آب سواران مانند کوه در جولان
سلاح جنگ ز خرطوم سازد و نیزه به زرین و یلان بوید سلاح ایمان
دگر سلاح ز خرطوم تو جهان سازد که کند کلاه مرد گاه عمان
ز پر دلان ره بود آینه بجنبانند بجنگ آینه گون برگشته خوردی و خفتان

وصف سرا بسیل بکلبل خشی بکر شیر نام براق اقدام برق تاز رعد آواز ماه رنگ در نشیب و فراز چنین قضا رعونت و دعا رفتار و در راستی و بالا بر صفت ابر و باد کار آب و آتش نایی خاص

زهره طبع مشتری فال ماه زنده گاه جنگ از نهاب او عنان دار خلاف او ارکان
بر زمین از نعل او بیوسته ایده بر بر بر هوا از رنگ او بیوسته گرینده کاب
باد ها و جرائت بود و ذاب است کند جایگه بر جسم مورد بوید بر بر ذاب
گشته بلوریت فرخ قضا اسان که اگر ایوب بالد خرخ دعا مستاب

و انواع مشوبات و نسیم آن از نعمات ایاض رضوان حکایت و شمیم آن از ریاض خلد جنان روایت

بتمت الوم بندگ تمیم فرمت نعمت گفت

نیم جانده هست بر گشتم ره بلست فنا اقدر باشد
مغلوق نازد لیک کار فنی بنده ما حضر باشد

سوابق آن ضرمات بشرف تحیه و عز از اتفاد و تجه و از دیار رتبت و در بهر او در رکاب مرا اعظم نایل گشت و از مجلس علی اعلاه الله بلطف عواطف و تربیت خصایص باشد و نظر بعنایت و عنایت ملحوظ ابد جهان و منظور بزرگان جهان و دنیا حال او ناظم در نشاء و انزا بابت بر نحو

احوال بنده باز تو امر گرفت تو و اسباب عیش بنده نظم گرفت تو
بی صحت و نام بود بلطف خدا کلا صحت گرفت تازه و نامی گرفت تو
از ساقیان دولت بلطف بجو بر بر باده اما نه جام گرفت تو
اینک نهر گشتی عداوی تشنی بنده بدولت جام گرفت تو

جان جهان

بیان جنگ نابرس

روزی چند بر یاد ره بقای شاه بنیاد نهور سوار با زره و جوشن و مرا کیپ چنگی که آهن بخیه نهر

چو شیر بر دل و در زیر با هوا چو پیل چو مور بیجد و در دست نیزه چو مار
چو باد حمله بر و بجو کوه حمله پذیر چو عدو فره زن و بجو برق تیغ گذار

پس چنین لشکر نامدار و سوار جنگ را بر پای ادب آب و چیز در لشکر بهم پیوست و آغاز حرب است رأس ملک آرای شاه جهان ممتاز الدین جهان قضا نمود خسرو دهلی کشور قطب الدین با یک منهور سوار در مقدمه سپاه بتاخت و داد مردانگی بداد خسرو فیروز جنگ بر مرکب تازی نهاد و سبقت از باد بگذشت و بنام فرمت یاد دست جست

کز نهور عزم او دولت نهور بخش او در نهور حزم او ملکت بنفس سوار

و با تیغ آبدار و سنان آهن بار بشکست بخش بلشکر گاه اعداء دین و مخالفان آیین رسید چنانچه آتش خرد شان و بجو شان فرو نشست و نماند نمند در آتش و نهنگ بدریای جنگ در آمد

برق گرفته در کف و اسپ بیش و حرص ماهی نهفته در سر و چرخ بزیر ران

لکو و عنا حصه بکار از کشیده و تلو بر گذشته و زمانه در فتح اطفال رجال در طشت خونین بر نشست

هوا از گرد سواران تنگ چون دل تنگ زمین از زخم خونخواران بر خیز زخ جان

صهیل باد افکنده بیهوده در دل انجم نهیب حمله آورده زلزال در تن ارکان

سواران نیزه گذار بر بالا بر زمین بر زد و جنگجویان شمشیر نگار بر و به نیزه کنه تا بدار گرفتار شد

با هم جنگ او زنیب کند او از علقه کمر ابر سد دل سوار

لشکر نهنگ آن تیغ آبدار و تیر شرر بار بر دشمنان جان نثار و کند تا بدار است یا کوه و کوه آتش بار

بشمشیر و بلطف بود و صفوت آب بلمع برق و فضل کار و لون قضا
نفوذ ناله اگر بر او کند با جوج بر بیده آنکه عارت اسکندر
تخت بار هر بار او گشت فنا بر بیده و بدیت در و زنو زیکر
هر سر قهر بهم صفات از هم شد بود رسید فتح شد بداد بر دهر
اگر ز حزم تو بهور میهی فرمی ز دو صفت تیغ تو بهور صفر زنگ

بیت

جهان چنگ بگذر بسوزن ز علم بجا بگذر بو تیر ش ز خفتان

کمان فتح بیش ترش خم بدوشت سعادت افریده زنگان
فلک سر کبر بمغز سروران و مبارزان پا نهشت و زمین از نگاه از فتح کشتگان آوردگاه پشت
دشمنان ایشان میدان کارزار بعضی عاجز و بیاره شده و بعضی دست حاکی دولت از دقاق کناره کشته
و از موقف پیکار افریده تافته

بهر کبود لب از داد امر و نهی ترک بهر شکسته دل و تیره چشم و خشک دهان

خسرو بلند اقبال و فیروز و فتح بسیار بازگشت و بانواع کرامات و تشریفات جهت صاحب
دولت و تمکین بادشاه جهان باوصاف عجیبه او و دولت قاهره با یاران و دوستان بهشت نوازان و
ترکه تشت بازندران در دل نشان گذشت و چون در آغاز کار فتح نامدار بیدار عزیمت بیشتر
بر آن مقرر شد که از فوج از سپاه منصور در قرمت اکاب اعلام بعد یکرامه و جهان دیگر بان
بعد وقع از بارس اوکلنه چون جیت چندر فاتح دار بارس از حرکت لشکر جهانگشا بترس
بر فاشر کابنیه بهمن را اسیر شد

شهاب سطوت دریا نهیب با شکوه زمانه بسطت گردن توان و کوه سیر
بسیل غره و از کس نیافته مانش زمال مست و به تنبیه نشده هشیار

دو چشم و ادوس کثر بند خنک سو رحمه و آنکه گشت و رایات کفر و اعلام شرک بر افراخته و
بعمار کوه بیکر چون برج آهن بر صبه بر بند خشته از شبه آب و نار فیلان بر آن راه کم کو
دلخو بوکوس کنند آنبوس منکوس هر گشت و حقیقت تکاد السموات والارض تتفطرن موفق گشت
مکوفتم لوکه هر دو لشکر چون بر کوه فولاد صف بر کشیده و چون دریای پر خروش و موج بر آوردند
بانگ توجه موقدان از ادج ایوان بگذشت و آواز تکبیر و تهلیل جاویدان جبل الشرکان ملک نو
نمود الله اکبر موکبت کشته بند رایت نصر الله رایت کفر بان
هوای زنگاه از برق تیغ و پیکان آتشین گشت و ابر کمی کاین بدان تیر و تیغ و پیکان
و از زمین پیکار بارگاه نیزه و نار میرود

افر زمین بنگ کشته از سلاح افر فلک رنگ زمین گشته از غبار
دلها گران شده چشمها مور پیکانها تیز و دندانها مار
از آب چشم خسته بهار شیشه نم ذوق فتح گشته به بر شده بکار
همچون دهان نارد هان خاکنان دندانها بر فتح چون دهانها نار

تیرها در تیرها

تیرها در تیرها و خنجرها در خنجرها و نیزها در نیزها و مردها در مردها و اسبها در اسبها و پیلها در پیلها در
چنان تفت خنجر همچنان بر دوخت که بر چرخ از و گاو ماهی بسوخت

بیت

بدین سان سک لکوز بنگ عادت که کند بر آن سلطان راه سرکران
از آتش مقتش کر بر فلک باد فرود زهره پاره شد شرر بر طلیان
و نور دود آتش خشمش زبنده تا ابد آسمان از خوشه کهکشانه از خوشه
از فتح بازران ادر زمین فتح دریای خون گشت و از کشته دلیران بر عرصه نبرد دشت لاله گون
زخمی محرا کبارها پدید آمد زلبکه گشت بدنها کشتگان بازار
بزیر چتر بدار گشت عالم اوج زنبکه نفس بر آمد از کشتگان بر بار
بران دست و بازوها بزیر پیل بر آن و نوازنها که دلکشه
از بسکه تو در هند و توران زده تیغ وز بسکه از زخم هر دو از سر بیخ تیغ
زمین هر دو از هر هر کشته ادیبا حشر بخی هر دو بین بود شاخ خیز خیز
موج فتح از ادج کرخ بر تر شد و هر جان ملکی بر دریای خون شناور گشت را بر بارس در سپاه
انبوه و فلان کوه شکوه مغرور بعضی کاه تیر بر دن بجست و بر حوصه او بر نشست و
جان لیمش بر دکات جحیم پیوست و رسم سو اوارد تنشی سو در پیکاه خسرو بلند اقبال مخلوط
و زار مفکند و گفته

اگر لکو اجم بلکن تو رنج سو بدید از تیغ تو موت اجم
اگر کاهار تو سو گشت منکر عذابی گشت از جام تو منکر
بر رادواد لیکن از کاه فرید تز رادواد لیکن از نیزه لاغر
عرصه هند از وجود آن مشرک بر آسود و نشان بت پرستی از آن زمین برخاست و غبار بغرور
فساد فرو نشست و هیچ کس کفر و ضلال بر کنده گشت

شمع سو موت نماید نفس لوس نفخت مرکز سو شیخت چنانه طعم انتقام

و صدر نخبر فل و غنایم کشور در اقصر بهادران دولت در آمد و بخ آن سر بلوه کشته و دوش
روز سو ظلمت شب در دو امر بگان بکو اکبر رخشان و ماه فروزان در فشان گشت و شاهنده گشت

ای ماه و ابدوان ای لوکه ای بچو لمان نهاری لوکه

نعل نعل از زر عیار کوکب در کوس سپهر کوتوال کوکب

خسرو ماه دیدار کلاه زرین نشست و شاه جلادت نثار رقص و آرام و آهنگ و تاباب نشست
بهیس و طرب بسر بزند و فتح خورشید خاور بر تخت ماه نیلوفر جلوه کشید و روشن روز بر تاریکی شب فیروزی یافت

مشک شب تیره بوقت آتش فروزد بود نکهت بوی سحر قیمت عود قمار
بیخ زرین صبح چتر برافکند و کرد پیش عروس سپهر زر کوکب نثار

موکب اسلامیان بجانب قلعه آتش درخشان رایت نهاد و بعضی دصول نبوی ایشان و نفاذ ایشان بقهر و زلزله

بارجا گرفت و بزرگها دبا جنگها در هم است و بیدار دیار
نثار کرد از نثار سیم سپید قیاس کرد نه از قیاس زر عیار
ز عکس آینه رنگین هوا چو بیخ ارام زمین ز تودهٔ یاقوت رنج چون بازار
ز بسکه نقش زر و شانه کافور شده زمین چو بیاض چو کلبهٔ عطار
بکشت دشمن و بگرفت ملک و کنج برد زمین نشد زمین چو شکار

و از آنجا بطالع سعد و اختر همایون بطرف نارین و بلاد و نقاط دیار هند حرکت فرمود

لشکر کلام و فتنه و هنگامه ایستاده و دولت قوی و بخت جوان
فتح پیروز و شود یوس یار بهر پیش رکاب و زمانه زیر عنان

و چون رایت همایون بر آن خطه سایه گستر شد آن ولایت وسیع تر از سینهٔ کرام بود و فتح تر از دار
السلام گشت و در حوزهٔ دین اسلام و طاعت اعلام خیر الانام صلی الله علیه و آله در آمد و سر
یک منهور بتا نشد مکن صلی و کلمهٔ ایمان تقوی کلید در مرکز کفر مطلع خورشید توحید و نور ایمان شد

شد و هر دین سپهر و شاه آنجا ماه و برج خوان او شاه خورد

رسوم بدعت و قواعد فساد اندام گرفت و دراهم شریعت بسکه بر حقیقت آمد و اسلام یافت
و قوانین دین و دولت استوار شد و اعوان دنیا بر عمارت دولت قاهره طراوت تازه گرفت و صفحهٔ دنیا
و دین بنام و القاب همایون نوشته شد و معبد اسلام و قلعهٔ خیام بود و مقام بندگی گشت

بدولت تو رفیق زجنت نگر منظر باندر تو مسلمان ز کفر کفر مسلم
عنایت تو زتهو گشته چنگ شاهین اعادیت تو ز آهو گشته پنجهٔ ضیغم

رایت عدل و انصاف و انتفاع و اتساع و ورود اشتراف و اقتدار جنت مملکت وسیع و سلطنت منیع
گفته رایان و صفدران هند و شاه سلطان در آمدند و ملوک و اعیان اطراف از دور بیعت و رغبت

ابلیغ آوردند

ربا طاعت آوردند و بیان عجز گفتند

لب ملوک بعد بر کبا دار دست سر ملوک بعد بر کبا کرد دار پاس
بترک جا گیر ایوان توست فاتح فن به هند بنده بخوق تست رایت راس

و ایالت آن شهر و یکی از سلطان آن ابو فور عقل و دانش و کفایت و کیاست و امانت و درایت
و دیانت و فراست مشهور بود و نقش فرمه بر مایت رعیت و حمایت بیت و ترویج شریعت و حفظ
حدود و شغور و صیانت تو یک و دور اسلام قواعد خیرات و حسنات و جزای بیع نذر و نیت

نانه بکشت کی یاوار پان بر کنج بود یار

و چون خاطر خطیر از مهام شهر و نظام نواحی خاطر گرفت و مطالب اسباب حاجات و مآرب
اسباب خیرات بانجام رسید فرمان کفایت و سپر بر نخیر صورت آن قلع بزرگ بود تجرید و اردو
بطراف نهر آب و موکب اسلام بدار الملک غزنه آمد نهاد و در طرف حصار آن اردو زد چند
اقامت اتفاق افتاد آن کمر بست بسته شد و بدایه تحف نفیس تقدیم کرد نوازش یافت

دشمنی نافذ در همه عالم بیوک پس کرکس باند مطیع و مخرات
در هاک افتد هر که هر بنو گشته او فلک بر سر تو تاج کرامات

و در آنجا حصن از کاه در دیاه حصار بنا نظام حدود و اطراف و اهتمام کار رعیت و سپاه بنوازش فرمود

پان حرکت موکب بنا دار بطرف کول

و تفویض ولایت آنجا بمحمد بن الله و حاجب ایلک

خسرو نامدار بجانب قلعهٔ کول و از آنجا قلعهٔ هند است حرکت فرمود و موکب همایون بر آن

هر ترک تیر بر شه افروز یکی بر آن هر تر زنده بیلا قوی تر ز کرگدن
قانع تر از غراب و دلاور تر از عقاب هشیارتر ز عقل و دلیرتر از زغن
قرغاوتم و ببر نهاد و غزال چشم پیل و نر فرکردن و گور و هیون بره
مجنون و هنر از قدم او فتنه گرد لیلی بتنش تر ده لب از لبن
بر یک لاچرز تن در ابوار او برزه دوان و مهر در بن بزبر زن

و طایفه بوده در آن نواحی بغرور و حکومت کیش که منتظر فرصت بعد از تیغ بگذرند و از روی
کفر سر ماره بکشند و آثار بکشد و حصهٔ آنها را از بت و بت پرست بر دهشت
و نهاد کفر و غوایت و ترک و ضلالت را بر انداخت و اعلام دین و ولایت دین را بر افراخت

واهل فضل وادب بلا ورنیت بآفت ملک وارکان بد فرسایش سلطنت باشد شمول عواطف
خسروی بر ذوی وارد و نهال علم و دانش را هرگز ریح زوال و ملال و بی رنیت مارا بر دوست
ایالت و امارت قصیده کول را بلک الامر احسام الدنیا غلیک تفویض فرموده بکر بادو حیثیت نمو

نعت و نعوت

نگر تا نازی بیداد دولت که آباد گردد ز بیداد دست
کی کو بجوید هر تاج و گاه خرد باید و گنج و دار و سپاه
هر نکسی در تخت شاهی نشست میان بسته بر کشته دو دست
اگر نشه از شاه بند ستم رو هنی بروز خ بانه درم
اگر شاه بیداد جوید بهر پراکنده از گرگ گردد رمه
چو بیکر کشد انور نکو بی بود شبان را بدان سر نزد روی بود
ستوده کسی کو میانه گزید نه ذیل را آفرین گستریده
میانه گزین باشد کار باشد بخیر نیست از آسمان
ز خیر بد آید بد بد ترس نگر تا مبادا خبر بد نگر

و بآن امیر دلاور خردمند توانا ذو مهر در تکمیل مهمات آلهی و تقویت علما و اعاظم اهل و اعزاز اکابر و
اماثل و جزا ارباب مقام شریعت غرا و ترویج طریقت ملت بیضا و حرمت اهل علم و فرق خانه کشی
رقم همایون فرمت اوزنامه فضل و مرحمت و برتافت دست قطا دل همایون بطور لطف و حرمت
و ارتفاع مقام و درجه همایون و تکریم آنجناب و تفقد اهل سلاح و بازان تیغ و فون فرار آت
فتح و نصرت را بنمودار مرتبه و سایر مغنم و حشم و مدت اوتون دلهای رمیده و ترخیه حال تنگ
خواهان و ضبط و ربط امور ولایت و تاریخ رعیت و ارامی بریت و ملاحظه جانب عدل و قصد
و حیز دنیا و عقبی و تشفی و خاطر است و تکمیل اخلاق حسنه و صفت تسمه اسلام علیهم
السلام است افصحت لو و خواهد حیده این جمله بر یک باز نمود و تاریخ و خیر عکس آنرا اوش کند

عدل کن زانکه در دولت دل در پیغمبر زند عادل
در شبانی و نیک بود کلیم جاه پیغمبری را آله کریم
شه چو عادل بود ز قحط منال عدل سلطان به از خراج زال

بیت

دادگر شو زانکه اندر آن جهان سایه حق بر پادشاه دادگر خواهد فکند

آب روی

آب روی

آب روی بیت خواهد داد آن عدت فرک مرحبا از زیر دامن بر خفه فکند

تا توانی قدر مردم دانشند بودن بس و مقدار کن که مجهول دارد و ظلوم از ظلم بجوی
و بخوشنودی بر روی آمد بنگاه خدا را بود و در غضب بیارد و کار مردم را تا نفس فرمایه بسیار
و بفرض تحقیق و تفحص بی کسی بود و بوی خشم و تیز مفکن و تا زانی تقیه و دولت و حشمت بر نشه
سفود و خاص بکوی و در ریاست مردم بدنا نوخیاست بورزند چشم بیش که هر قدر بر نفع کشر
و حب بسیار دارد بر دوستانی بخشی نی سر بر آنچه هر نهال سر بر آبو بخشا نه عالت ایزد مردم نیز
در حق ملک و ملت بیزیان است و اغراض در زمین در حق این مردم خیانت و در زمین ملک و ملت است
هر کز مردم با بد و هنر را مقهور و محکوم ارذال نامی دارد و امور عالیه و دولت الهی بست بسیار
چه این مردم از قهره بر نیز و آن کار را تباه کشته و مردمان بزرگ نیز بر شغ دولت شهر نزد
بنظام آن توقع بجوینده و مردم بلند پایه نیز با طبع حکیم مردم پست پایه نشد لاجرم کار نیکو مست
و دو و کیره حقلات است این در دلیل تاخی بهیر مصروف شود و حوالی خواهر و شاه بر سر
متروک کشد بکم کیتی دولت در دل بازه روز و الهی نواز ضرار بخواهند و بخاقان اتهم و ازنه
معلوم است بجز حق شود روزگار آنه دولت و ملکت بر چه رو بگیرد و نیز تدبیر امور دولت
جوان کم روزگار نگذارد هر چند بزیور عقل آراسته باشد ای مقام بجرت ناقه لذ و نیز مردم
لکن روزگار بر هرگز تصدیق آرای این جهت در دل نگیرد و بکم ایمان از زنند اگر بصور
اشه باشند سران سالخوردگی حمقی ای عیت حمت خوش ان نه زیر قار نشند بلکه از دلها لاجرم جهت آن
نخکه اگر هم قدر نو دولت بود در آن بلند و نیز نیک بیدار بی تا حاکمان حضرت بوسعت
مغز نه از نظر نیکی چه با طبع مردمان با آنکه در حضرت سلاطین و امرا روزگار بر دارند و نیز
بیند و هر چه هیبت الله کمتری میرانند اگر از ابطال تفحص و تفتیش معمول نشود و آن صدر نگذارد
از اعتبار نفتد لب نفاسه بر تفحص کهاد اند مردی بکند بود از حد خوشنا کلاه بیکر باشد بر
در میان مردم مبرم حیاط و تحقیق و اعانت حقوق و دعا و اعانت کلاه بیکر بیکر سایر حاکمان نیز
چه پادشاه بر چه طور مترددند و مختلف اند بنده از حضرت تسی بر اند نشند و در کرنیند بیکر بیکر
آن خارج و در خدمت دولت در دبا این شغل مصروف شده از کیه بر بی شود بیکر بیکر آن
آگاهی و بصیرت و کفایت و تکمیل و طاعت در او بود در دولت خدمت بدست آمده و آن عطوفت
در باهم نمی رفتن که از دولت خارج شود و بسا بایسته اگر روزگار بر جان نیج کند جهت

چنان بیند که آب روی بیند
در بر خدمت بوده بیکار
خدمت را

وزیر یا امیر یا قادر بود از ضرر ای خداوند ای کسی نشد یکی با او تربیت نمود یکی نیز نمود از نزول
نیز بدولت کنیه در شهر و ولایت زمان و قصه تلذذ کند پس لیکن آن است که از نخست هر شغل و عمل
لایق آن نیز که از و چیزی نمودن کند از و در غافل نشود و اگر بعد از لهو و خطا صادر از و سر زند از پس
کند تا بدار شود و از آن پس کرد آنکار نکرد نه بلکه بهر از و در نشستند و دل کیرند و بعد نکوینه و لوز
تا روز کنیه او و شیر بدل کیرند او نیز کار او نیز و لهو و لعب دلند و خیال خود و قوت و آن کار و
بر زیادت آورد و خوب شمرد یا اگر بار بر آن خوب نداند صرف و در آن بند و دولت و
غافل شود و بعد نفس خود کار کند و طمع مال کار کار نکو بیند اقرام و زرد مردمان و بنا در دارد
بیش و بر رنجیده نظر او بر دولت و با یوس خلق و نظم و تهور کلفت و بیش و دل مال و نیش
دانند و روز بعد بگیر و او و معزول و منکوب و تنذل و اخذ و اموال و مقبوض و بار بنی
این را بر صورت بیند هر ادنی که از رعایا مملکت و اموال و ذخیره آن دولت است کفار او و قتل
اموال تلف و حرکات آن کار اثرت و کوکب نظر تام رعیت و بر تخریب و خرابی مملکت و
تخریب و کجان تا نرکی و زرد نادان و شیر دفعه انگیز و مخرب و در ارای و بی جاری در دولت روز
یکی از نزول و خراب نهد و متعرض و بر و ساکنین آن را بر کرسته و بر نهد و ذلیل و علیل
افسرده و با حاسب سرای تنی با او و حاسب سرای دل بجار دیوار سرای و ای کند و با کیه روز
تقدیر و این دنیا و اخذ و اموال و نهوب و دام انا نزاه و آن زیانها و در این بیت از و
بنکار و با نقد و تلاف کیر و تدارک کامل ظاهر و نیز بیدار بر تا بکنند و توانی از خواب آب
و خاک و مسمها و حیلها و رهخانه و دریا و صنعتها و فلاحتها و مملکت فایده است بر و حصول
این خواب بوجه علا و فضلا و دهندان مملکت است و چنین چنین نمود هم روز بر نصیحت مملکت
و قوت سلطنت و بهای رعیت و آرام و تربیت از نهم کود دولت او شن و مملکت آن است کلش نمود
و حصول آنکه بر همان و حصول مال و منال و مالیات مملکت و اندکون از وقت مقصود و از
هم از نیکی کلاه بر دهنی و بر دیگر کلاهی بعث ترقی در رفاه مملکت تحقیق علیه اندک اندک حصول
فقیر و معدود در توانگر شده و چنین قلیل مدت بعد این توانگران نیز بصورت دیگر نادانان شده و جمیع
مملکت فقیر و بیلاد و تباه است بزرگ دهار کرده و آن وقت چاره آن کار از دولت بیش و دیگر
نمود و مملکت و سلطنت زوال چه بیکر آنکه و توانی از کلفت مردم زوال و بعد دنیا و
باک و خوب بسند و حریص و طماع بر کار بر هم آنکس و بر دنیا خوب نترسد بر هیچ چیز نترسد آنکس و خوب

نشاند

نشاند بیکس بر نشاند و آنکس و بر آورد خود هم نکند بر هیچ چیز هم نکند و بیکس و مکلوم بر
نفس خود هم بر نفس بیکس بر نکند و طمع بشیر بر و زمان خیز بر بد و بد و در خیال و تمنی
عالمی چیز که نه نعمت تنای نه قرار دل نعمت بلا نه حقوق دانه نه مقدار و نه حقوق بر
بر خود فرض تا او بر این نیم یک مقصود خود مرد مقصود بیکران او بر بد و بد و بر آید یک فتنه
خود نمود فتنه بود بر آن سازد و بر این یک کلمه نان هر روز بر او از نان آن کلمه و بر آن حصول
اندک نعمت مملکت بر او از دولت بگذارد و نیز عالمی است این مردم از نمود و آن ابر بلد و کده آنچه بر
و از دکان آدم او بار بیشتر است و توانند با مردم دانشمند صاحب خیر دارد حق بر است و بر چهار
و کار اهل روزگار و واقف و عالم و مجرب و تهذیب شده بلا مرد صحبت و رزو با بار یک مجلس
الهی بر او از کوه الهی و دریای گوهر بار بر تبار هم تابع لصحبت الهی نمود است و این و
عارت نشیتن و با یه حیات جاودیه و تعمیر ابدی است منافع و خواید صحبت این جماعت
و بهتاره با این از آن بیشتر است هر دو خیر تمارد اند و شود و توانند در امور مملکت با دانایان
تجربه خدا ترسی مشورت کنی ارباب مناصب و خرد و انجام از دم بمشورت کیر هر الهی بلا
صرفه خود و حفظ مناصب و مراتب تخم کند و خیر عاشه بود هر موجب نقصان بدل و مقاصد خود
الهی مرتبه نخواهند و نخره بر خلاف مطلوب خوش است بر زبان نزند و چیز بفرمان نخ
درمان که با نظر بکرد نهند هر فایده خود و در انجمن بار نهند و آن را بر مجرب و معقول بکرد نهند
و نیز باید اهتمام کرد تا مردم آگاه و دانشمند نیک بند و در مالک محروسه محتسب کماتی تا مردمان و
چیز معلم و بر دیهان ترتیب و تادیب نهد و طفل و دراز آغاز امر بخلاق و خلوار و اقبال و
اخلاق تعلم مؤدب دانو چه در این حال بر آن است ای چیز بر خلاق تا تعلم ترتیب و
عادت یابند تغیر احوال ایشان بسر مکمل ظهر بعد و اگر در هزار حال بر و عالی آن مقصود حاصل
نشود در بیان امر بر بیست سال بحصول نیاید و بر صورت بر صبر بدید شود از آنست دنیا را هم بدست

چو بسندی بر از شکار مکن تو نیز هرگز بر ستم کار

بیت

روز و دست باید بر اهل روزگار در وقت نکه کی دکه دارد
دست تم دراز مکن اهیر بود کاز دود دراز بر مظلوم درست

فرمان بیند و کشتن کی و نیک شمر این سرای بر بکار آنرا از اقبال هر دو در آنرو زوال و فرزند بر خود بر نیز

چنان ترس کز بیست از روزگار نه بیم سر از شرم او زشمار
بر بستگان هاکر بیشه کن ز روز گذر کان اندیشه کن
چنین گفت نوشیروان بردبار که چیزی شه بدل بر بود شهار
گنه چون نشور او سوی سیاه ستاره نخواند ورا نیز شاه
ستم نامه عول شاهان بود چو در دل بی گناهان بود

و باید در اثبات حق و تنفیذ قضا شرع و هفت را حکم بدین ملت نه و هنگام بهوات خشم امام جایز
بدست بوان نفس نابرد و از تفکر و تعقل تا غفل نجوید و آن گاه که ایشان سوی بر گواهی شاهان شهر بخشند

هر آنکس که بوزش کند رکنه تو بپذیر و کین گفته بخواه
عفو کن زانکه هر که عفو کند روز محشر ز خشم خالق رست

و باید بدار بیش بلند که طاعت بر کسی بر خود سود سر طبع خشم آورد کار نیاورد و از هر محظور
شرع و ترک شارع و مردم دهقل و منفوض عاقل است جانب جهل و کلمات مردم بخش چون سو
عمل افتاد اشتباه نوار چه خواهی کوار بر عزم حقیقت و صدق ارادت در نیت دانست الله اعلم

باید که گوئی بخیر نگوئی و گر بد برآید کسی نشنوی

و تا توانی بیم عمر از مردم و نشنه حق تعالی و نیز دار سعادت تا از برکت رشد و صحبت ایشان عاقبت
بدان و دنیا مست عمر اگر کسی عمت از پیش غفلت تو با خود ملعون بدان و در جمله اوقات با اگر کسی
عمت با مردم نا پاکی نا هنجار حق تعالی جاهل بدان نادان روز ال نکند راند هر گز از حالت عمرت
دانده آن عمت غافل شود به هر چند بقیت عمر تو با مردمان شایسته گذشته بشر اه با کسی عمت
تو نیاید که دانایی پروردگار و حفظ نفس است نیست و ادراک شرف دلهای محروم حاصل است
ایزد عاقبت شر شیطان الانس از آن نامند چه شیطان الجن بمعنی قرب و مشارکت است با کافران
دنیا و آخرت و بیار سازند به بیار خوب دنیا هر طور در امر و نهی آرایش و بدانه فریبنده
و بیکر ساخته و شاید سوزنده و محضر غرور و تجارت کرده و طالب نیم و تواضع و تشنع فراوان و نشان
دلپذیر و لطف تحریر و تقریر و گفتار حق بذل و جود کلمات دلخواه تا باطنها معیوب بدین دولت و ملک
و ملت خاین و اهل علم و دانش و خبر دانش و هنر و بهر و حق پرست و دین پرور و خیرخواه و شرع و ملک
و شب نظر وقت و فرصت کند هر وقت دست یابد بر آنچه مطلوب ایشان است چنگ گرگ را نه و تیک
تیز چنگ و گرگ دم زشت طبیعت و مار بدن کاه و ابلیس پر تلبیس تا از نه و مال و نیز و ناموس و نفس

شاه و گدا

شاه و گدا و عالم و جاهل و توانگر و بینوا و مرد و زن و پیر و برنا و بد و نیک و پیشه افکنده ابلیس
خوشنود نه زیرا که مائل و تمایل و اخلاق و تهیه و تنها و تفرقه و اقتدار ابلیس نیز جز این نیست بلکه
او تو صورت نیک و درست است اما اگر چه در ظاهر بر شوی عالم را بفروشد و بشنود
همان را تسلیم کند جز بر جمیع نفس نه دوست و بر تسلیم نفس بر نه و نیز جز بلیغ و طبیعی کار نه
و آنچه در مکر است باید از موقعیت اسباب خراق و مردم تهمت زن همراز خود را ظریف و
مکر است و بر این مسدود سازد و بر خواهی و اطاعت و القاء شبهه و فتنه کند و ارباب فسق و فجور
منکوب و مهجور بدارد و مردم مفسد و شریر شود چنین که دهاست مردم تهمت بار و ابله کثیر را جذب کند

تو نیز هم بر ما باند دراز نانی همی کار چندین مساز

در میدان اهل و آرزو چندان تاز و از نیز مرا در اجل ترس دار هر چه فساد در روز جزا چندین

ز روزگار عذر کن ز کردگار ترس اگر است به آفاق دلت ای بیخ
چو روزگار به آهنت و کردگار ز نیست زوال نعمت تو در یک نفس باشد
نه کردگار بد بر خلق کار کند نه روزگار بدان بر کس باشد

و بدیهت شوبت و ذخیره خیرات سوی کن و نیکوکار و بد آزار و نصیحت جرت و زاد معاد ساز

بد و نیک با نیک کار تو نیز بدت تو اندر مکار

و چند که تو اندر بهت بر آن که از نام نیک و ذکر حمید و فخر جید و اقتدار رسم جمله که خیر و آرایش دهر

یک صفت نام نیک تو بهتر از صد خزانه گهر است

بیت

تو نیز هم بر در زنانه مکار چو کار ترا بر دهد روزگار
شاید شوی کز نیکوی است ز تاج و کمر بهر دیگر کس است

بجمله از این گونه سخنان بند همگر فراوان گفته است و نیز نصایح و موعظه در شعر گفته است و خان
عزیمت بر جانب دیار بر گماشت و بوصول موکب بایوند دین و سنت و شرع و ملت او تن
و طراوت بفرمود و صفت جهان سو بنور عدل و انصاف و بذل و عطا فی او تن گرفته

فلک بخت بیدار بخشی بهم جشنید یکباز و تیمو
ز عدل او در قفای ممالک که زیر بالین لکه آهو

بیت

چو خندان لعل گوهر از زبان شد چو خشم او به نرخ گرد کفن
درم در کف او به برج اندر است نهادست از آن دانه اندر دهن

بیت

تا بیند و تا کشیر تا ستاد بدید تا جهان بیارش شاه و ایزد یار
آنکه بستاند و آنکه داد بزرگ آنکه بنهاد و آنکه کشید حصار

بیان حال رای اجیر هراج و عصیان و فعل او

در تهورات نفس شیطانی و اتم بدرگاه به نیز مرض اختلال هراج نا نوار اجیر آتش ضیر برافروخت و غبار فساد در اهل هند و ملت و از سطوت سلطان اندیشه نکرد و به سلاح شیطان بر طغیان برآمد

چنان غرور دهد نفس تو که ماه ماه بتاب بگیرد بنرخ سیر بس
کسی که بر سر کین تو فرود پوشد چنان که گوید بروز هین تگر

پس به مرد فرخوار کاینات دست شدت و فخر و مال و اهل و عدد مسلمان سود و رود خطر اندیشه خسرو دین دارد و فعل که حرا لقیف کند اسیف سوت کرا از قدرت تیغ جان فرسا بخت تر بود عزیمت بر حرکت نهاد و بشکر بیشمار و دلیرانی نیزه گذار بر سر جان بیابانست چنین چهره از نیرهای جبر گشت روزگار بر دو رنگ شد و چنین طاقت جنگ نداشت راه فرار پیش گرفت تا مگر از بند بلا و جنگ خلاص یابد و نجات

مرا نیست که بود تا دنیا بود بر نظر گر بد انست سر از بهشت آسمان بود

ناگاه فیض بر غزنین گرفتار دام محنت و قفص نیستی گشت و در هیئت پیر شهر بسبب اجیر در آمد هراج دل قوی کرد بشکر جرار و صف کارزار بنهاد و اگر طاقت مقاومت نداشت نهاد جنگ بر عجلت

گر آنکه رود آب دریا نفرق کنار اندر آید و بزد از یم غرق

کشتی هم شیر فتح شام برکشیدند و بهمان تیر جنگ تند فرود نیز فرود می آوردند بر کشتی

آنکه بیل فیل آب تواند زمین جنگ بر آسمان زمین دگر سازد از غبار

از غبار میدان کارزار جنگ فرشته تا گشت و دلیر گردان بر گرد کیوان بر سلت خواهان فتح جویان روان و دلاور مرگ در جهان نمایان شد و کوه گران جنبان و شیر آهنین و اژدهای دمان بیان

هوا ز شوق تیر غبار مرکب توست از آن بسرق فزون تر بود خوف قمر

از بیم خدنگ دلدوز سی روز فلک بر قرار دیده روزگار تیره و تار گشت و هر لحظه

خدنگ

خدنگ بر جهان در کشتن گرگ کاهکشان زمین نوارد در خود سر او فرسنگ
چنان رود صد آسیب فضل فتح الله که گذره کوه چو هر گون نانگ

بادبان کشتی بر بالای حصار و بر نقطه که آن برگشیده و خندق بر انوشی بن بقر نمین کلاه آیت برافراخته و لاشه نصرت و انوار ظفر نایکشر آمد و چنان حصن مکلم بود بر فرش زر و گرفته

فتح و ظفر بجو هر تیغ تو قائمند نه نه تیغ تو به فتح مجسم است
نوکر ساخت بر ورق نصرت و ظفر حرف است کاندرو به همه فتح و غم است

ولایت اجیر را دفع قهر و حماس لام که گشته بود دیار و دین و دین و ملک و ملت قوام گرفت

نظام حال زمانه قوام کار جهان تمام گشت به تیغ تهمار جهان

بیت

بدو افروخته و یابد و افروخته است بدو پیرست ملت بدو آراسته کیهان

نافذ امر و عدوان از بوستان ملکت بریده گشت و مساجد اوثان به خدایان سبل لیکه و ارباب علم و دانش بود از حضرت نبوت تشریف تعریف العلما امناء الله علی خلقه و علما امتی کانبیاء بنی اسرائیل و فیه لذا تخذ نوازش و جهان و اکرام زمره زمانه بر سر بود

ارزاق اهل هنر از زمانه نفس بود ستانه تو در این بعد و جهان آمد

گردنکشان آفاق ادبار آسمان او قسمی بود در دو کشور کامرانی جان از دعای گرفته بر گشت

ز حرص خدمت او سرنگون همی آیند بوقت مولد از ارحام مادران اطفال

هر یک بنوا فرمای نوازش و جهان یافته در سایه آفتاب عنایت و عاطفت خسروانه بر آسوده

و فیض خاطر پادشاه از نظم و تدبیر آنکه چنانکه بخواست فرمان عزیمت

چنین حرم ز حرم ملک شد حفظ تنی کعبه در میان حرم
کسی نماند ز اجرام وزیر کسی نماند ز اجرام خوار عزیز و یتیم
چشم هر غزار آبو شد چشم دادبر شر از یم

خان اجاک و عزیمت کابینه دیلم مرکز دولت بعد از گوایند و کافر خلق سوار از نو قدوم سرور نمود

بیان عزیمت کابینه تهنگر

فیض روزی چند از آن اوزگار بگذشت پادشاه دین خواه بر علاء کلمه حق و طغیان زیره گرگ و هم قواعد بر سر یک بلخت ز ما فواج کشور و ظل رایات با تیز رام شد

ز جیب علی جیم

قطب الدین خضر خبر نهضت شاه دنیا بناهی بتقبال باحمد و عواطف بادشاهی زیاده
و در انهور سال نهصد و نود و هم عنان عزیمت بر صوب تهنگ بر تافته و در آتش خرگاه برکشیده
از خیمه و خرگاه تو گوئی همه کوه و بیابان
و از اطراف دیوار آن قلعه رفیع و خندق عمیق در آمده و با دلاوران چنان قلعه بلند که
در و مردم نیم ماه بعوب زراز همان آگاه بعوب
جنگ در افکنده و خضر با فاک در انجیخته ابر بلا بارید و آب فنا بگردید و از همان تیر
و نان تیر و نوک سنان و خنجر خضر فامی آتش بارید عنبر بیامد دلخواه آن آن قلعه
استوار مایه بر ماهی و سایه بر ماه داشت و قلع آن در خاطر بیم سلطان در یامده زیر آمد
و آن قلعه کشاده در دار تهنگ بوفور مال و کثرت و حصانت حصار مزور بعوب خبر از مال
و آن جنگجویان آئین جنگال و نبرد سواران بازی و لیک و آن عزیمت و مبارزت بوده
جان نوشی بود در طاعت شاه و با این صورت امر نصرت آدم خواهد عنوشه
کیست در به آفاق مرکشا امروز هیبت کردن او زیر طوق فرمانی
کدام حادثه دنیان نمود تو قهر صولت تو زمین بر کند دندانی
پادشاه رؤف بر جرایم او قلم عفو و کفت برکشید و بنوازش و اکرام شاه کام شاه و بر ظاهر
بر تست روز خرد لیکن چو بر عدو بر و زر کشت کشت بر دوستان بدر
آگاه قواعد ملک و ملت و امور شریعت بود و آئین اسوار و رسوم کفر و شرک را نقض نمود
بیان نقوض ایالت تهنگ بهاء الدین طول
ایالت آن ولایت بوجاه فکر نفت و بهارات و خورشید نماوت عز الدین را الب ارسلان
سپه سالار بهاء الدین طول صنیع دولت و ضیع نعمت و برکشیده درگاه و برآورده بارگاه
کفش چنانکه بوقت نماز فرو رزد بر در دولت نهانگاه جلال و بجور
دلش چنانکه بکام لیک بسکند بزیر پای بر آورده سنین و شهور
تعوض شرع در اعلاء اعلم سنت و اظهار شعار شریعت و انهدام بازار کفر و ارتفاع طلایع
اسلام و احراز جانب علما و ورثه انبیا و حفظ احکام ملت بیضا بشد و صیت فرمود
و دعا کفت و در نشر آیات عدل و انصاف بکوشید و در تمامت اموال چنان بود که آنچه
تخم ماند از ما هر یادگار تو با کنج دانش برابر بدار

بیان فتح قلعه کالیور

دیم در ماه نهصد و نود و هم بجز موکب اعلی کاب کالیور از قلع نامدار بنده است
امری بنده و خضر و ظاهر آن قلعه استوار سر بر سپهر آرا برکشیده بعوجیه و خرگاه برکشیده
برو ز کشور همه نا گرشته صبا درو بزده کشی از هیبت خدا بجاه
بلوک بوز زرین بود کشته همه سیاه سوکیش دن درو بنیم توان
تیر خضر آتش بر کشیده و با فاک تقاضی نسیم نصرت بر جرم رایت
اسلام بوزیر دار شکسته بال هدایت ضلال را فرجه بعوجیه بر مار و فیلان بسار زور
کشته و نایره قتل سوختال بجز بعوجیه صولت و صدمت لشکر اسلام شاه بود نصرت
زبیم اجل سنگ خاره بخر کرد زبانه نام لند کوهر بر خشش
ماه ها از هر سو بسته و در کار بلد از هر طرف کشاده و بی لغزش ماه قدم خرد مکث
پیش نهاد و بجز همین بکان انبی بر دو مال و خراج بر ذمت کرده و ده زنجیر فیل
چو کوه طور بیکل لیب و از صور چو شیر کرشه غرنده و از مکان
همه ز اوج فلک بر کشته خرطوم همه ز جعبه کرخ کشته دندان
از عرض بیکاه بلد رانده و چنانکه از همه سیر و عادات نیکوی پادشاه همه بعوجیه مفتوح
و بر جان و مال و اهل و عیال خوارج امان بدیده و بارت قلعه والی بیقضای داوار خدمت
ز امروز کار بیفرا تمان که دانه کم فردا هم کرد زمان
کمان که امروز شد بار تو فردا چنین گل نباید بکار
و بجز پادشاه کامیاب از نشاط ابر دهمت رکاب نصرت قضا بلی بی غرض هر کزاریت
دولت و مستقر سریر فلاح و بعوا لطاف کرده و کاهر هر آن دار الهمت اعظم بوست
در تشیید ارکان اسلام و بنیان شرع و احیاء نموده بهره از جهاد بنده کرام حیدر مکلف
نمود در تمهید مهام خیرات و مساجد خانات آن سوی بلیغ و جهد مشکور بار آورده انوار
شواهد از هر دلایل بر صفحات ایام روشن و فروزان آمد و نام نیک آن از کار
پادشاه کار پرداز نیز از خصال سعیده عرصه مملکت و دولت کرده و نیز در سلطنت
بزیادت شرع و امور جمهور بر وفق دلخواه افتاد و بوستان ملک بوصفای تازه بدید گشت
خسرو بختیار کامکار قطب الدین خضر خبر و صول رایات نصرت آیات بوشید از کالیور بطرف

دیگر راه بر سر دو متعاقب در هو موکب شهریار رسید و چشم زمین و زمان از فروغات
هیبت شاهان فروغ گرفت و از دیدار آن شیر آسمان سطوت بر خود لرزه و گفته

فتاده سایهٔ چتر مبارکت بر تو چنانکه سایهٔ الطاف تو بر این منبر
کدام چتر تو هرگز کسی نمی‌دید چه باب کعبه و خورشید نور یکدیگر

خسرو شیرشکار از میدان شکار به ایوان پرشوخ و نگار و از موقف رزم بمجلس بزم خرامید
بزم طاقی بر دلبر از دلگران رزم شاخی نژاد دلبر از دلگامکار

و در شکر شکر لب بر تو روی آفت دیدار خورشید بود کند سوی بند کردن چشمه چشم بلبل مسرت
بنغمه داود می‌سنجید می‌نمود؛ آواز رود و رعد نفیر از فلک می‌داد و شعور برآورد و زنگ از آینهٔ دل می‌زدود

آه حزین در لب و آواز نیم جنگ لام در بر و تنگ است

نیلوفر بهر نصیب روح و نصیب دل مجروح بود در نظر شنوندگان نشاط باده صبوح می‌گفت

یکی صبوح زهره فلک بر مرتبه زهره‌ای صوت آرایش زنوای زیر خلیلی

ساقی، یکی جام می‌ناب بر رنگ عقیق مذاب و ساغر شراب لبان جام زرین آفتاب بگردش آورد
از فروغ باده گلنار در بوستان عارض و گلستان رخسار رنگ گل و گلنار بار و نیش شکر لادن گل آمد

جو از قنینه برآید بهار رایانه جو در پیاله رود آفتاب سوزانه
و را بگینه شه مرتفق نارنجی شعاع آتش گوشه نقاب سوزانه

با چنین ساقی و نرگس امرد و جان پرور شکر و آن آوان رباب و چنگ شیر بهتر از روز نوروز بهار بهتر

بیت چنگ لرزه دال

در انهور بهار نصر نوروز بهار تازگی و ولایت اجیر از نور موکب درخشنده کوکب پادشاه هر فروزنده
و آراسته گشت و حضرت آسمان رفعت بر ضمیر و سینهٔ صاحبقران از مقدمان شیران شکر بهار آراسته

گرد هر چو یک شهر حضرت عیان بگنج چو گوران بعوان جبر
چو دیوان بطوران سلیمان چو رهبان بکنج توران قیصر
سلیمان سایه و فرش رنگ غذا فم هنر فتنه و فخر شوره و آفت
چو نسان بالکی و بخیر و حشت چو باج چو میدچو باج بیز

و بطرف نزدیک هایوسان فرستاده از حکم ترک طایفهٔ بخطا اجیر رسیده بود و نوکت و هدیه
چندان نداشت اگر از آن طرف نزدیک در مدد در بیش سر حد به پیوند و از راه سخون دست بر

بایشان نهاده

بایشان نهاده رسته فنا اجل بر کنده و اگر از روم ترک کی نات بند به طرف جا کنده اشتر قوا و بی در
بیچ تقام ساکن نگردند بی هوش شده‌اند این خبر نشست بر جا و دل اینها و در نگاه مرد زمین از
شدت گرما خبر از میزان میداد و زمین از تابش حطاب از کوره آهنگر میگرد دست

کنون از قوت گرمی سخت در دریا چو هم نرم نعوذ کشد در دهان نهنگ
اگر لگام جنبد از قوت خورشید اگر از گرد بر پنجه برآید از هیبت سنگ

و خوی از دلیران زمخواه و بهادران جنگ آور بر همان تافت و جنگ مارپیچ در گرد زمین
نورد بسهم زمرد می‌کشید و زبه جدیر سایه و خسرو شیر شکار رخش شیر زبان بیدان قتال می‌جست

عدو شکار روز رزم شیر شکار خرد بر است چو دستان هزار چو نیر
سواران حرارت بخیره ماروی بنده ز فرق فرق هم بجنبید

چنین بود روز نگاه گشت ز شب دانی روز کوتاه گشت

چو دیگر قیر از زمین برآمید درو چشمه زر شده ناپدید
و کشتزار شکار گشتند باز طلوع بهر گشت شیب و فراز

از زیر که فروزنده بره بر شود در بیت نور بر چشم کوه بر کشد کشتر کوه و صلال؛ جمیع زر کرب شده
و تعال و گلزار و آلاء خسرو و قفا توان و شیر زبان از هیبت تیغ برهنه و درنده نهان شتر و عقاب
از بیم خونکش بر اوج هوا پرانند؛ تیر چند از اصد دولت بر صفت کشتر تجشم و غبار
عرصه آورد گاه شود؛ بیان ماه پیشه و صف کشتر کوه و سهم بر کار زار دراز و زهره زمین را
بخون مردان جنگ آور رنگین خشد؛ گاه از تیر اهل سقاق پیکر خسرو خسته و از مبارزان سهم تیر
طبر گشته خسرو بدهاد بود از میدان بلوک و دار شکار رفت و بلد بمت و غیبت بگشت

شعر شب بیان

چو بخت بیش بکنوان بود دم آتشی و بلا کیان بود

در این حالی نیز سپاه نادر والا در دو و قوت کمال بعد؛ سپاه کفر پیوسته شتر در دیگر شاه اجیر
نزد آنچه سپاه سهم با پنج جمله نظر نکرده؛ پاشاه آوار کفر بجهت دنیا و بهادر شر لکی
بر بسند دیگر از خواص امرا را نفر منین نفر آنها؛ از دفور کشتر کفر و هوت و نوکت چنان بر بعض
پادشاه بر بنه چو آن خبر مرض افتاد کشتر بلاد بد خسرو و امور و خیار ماهت سپاه بدد
و الته رفت و از بهادران و سرداران سپاه، نندهان پهلوان سهم الدین ارسلان تیغ و تیر الدین

حسین و علی الذین بلیر بوید و ترف الذین بحمد آفتاب از نهیب لشکر او در تاریکی گریز از تهیب شاه آتش

زهی تیر شد دریا نهیب چرخ توان شهید ایست به جبر و مشتری فرنگ
زخم رمح ستاره سنان آتشی زخم بچهره دیو دلیر اندر افکند آژنگ

در این حال فصل تابستان با آن ادهمی و حوزه شتابان از حوت گذشته در برج نیران منزل حمل
و در نیمه صفر سال نهصد و نود و یکم خرد و بیگر از خطه اجمیر حرکت کرده لشکر جرار قلع و قمع کفار
و فا نکه ار انه والم اراده و چون رایت نصرت بر بیغ و بدول سایه افکند ساکنان آن دیار را هیبت
آوخه و آن قلعه استوار بدست او در آمد و تواتر خبر هم رسید که راکین دوا ایزد
لشکر رسید ذا هم حشر و سوار اند جرار چون پیل قوی هیکل و بزرگ پیکار و مانند کنده تنگ فارا و ذهره بکر

سپاهی همه بیلدل مست همه نیزه و گرز و خنجر بدست
گرفته سر از چرم نهنگ بر افکنده بر گستوان پلنگ

آنچه که از ضرب تیر افکنده باگرز فارا لکن کوه سوجر گاه حشر و فوک پیکان از سنگ فارا لکن آتش
و با تیغ الماس گون و دل شیر و بیر دلیر قوی در آدکوس

سیم سیا تیغ او بر سنگ لکه گذر مجو یاب از نهیبش سنگ لکه سوار
تیر سم از خوی کان گرز از کوه سنگ چنین چون سم از سم سنگ لکه آشکار

با لشکر انبوه و دلاوری کوه شکوه راه سپار لکه بره لشکر کفر بامان شد طا آنکه پیکار شده نه و چنین
کوه آهن صف بر آورد نه سایه هم نیز اعلام جنگ بر افراشتند و صفها از بدو صفها بار استند
و شب گشته بر زدیم ماه ربیع الاول کار پیکار استوار حشر با هوا آن شب بقاعت مقابلت
و رازیه و بجایت دین خوان آهنگ نبرد دلیران نعره لشکر کفر نیز رایت ترک و طغان کیوان سایه

بتن موافق پیکار و کینی شاه هلال خالف لکار دینی بمنبر
بتیغ مغز شکافنده تیر دو گذار بنیزه تیر لکار و بگرز پیل شکر
بتن چو کوه ولیکن نه آن کوه تنان تنک چو بود ولیکن نسیم تیز تر

و زنده بیدل کوه نهاد لهر بیکر برق صولت بر گستوان بر افکنده نبرد میدان جنگ روان داشته

جبال جنگ در موکبش زوان گرفتم بود زمر که از تیغ بر کشته حال
بدید کشته همه هامون زمین پوشیده به بنگ خسته همه شیر آتش پایش

نیزه قتال

نیزه قتال استوار کرده و شر میان جنگ بر بیج خرمنگ رسید و خرمن بر زمین آورد کاه روان شد

بر از لکوش ادهم ماه از نبرد بر از خاک شکام ماهی گرد
ستاره سنان بود خورشید تیغ ز آهن زمین بود از گرد دیغ
تو گفتی خورشید در پرده شد زمین زیر نعل اندر آزرده شد
هوا گشت چون رنگ زنگی سیاه ز گشته بدید گرد دشت راه

شیر گردان گله خود و چنین جنگ آورد و مرد و میبرد و دیگران تیر زهره و تیر را از خوف کاه آمد
و گرز گران کوه کهلان کوه باده میشر دو حمله گوان و ویله ها و چنین فلان و فلان بلکه تیر

غبار ابر نامی سوار سید نهیب حسام برق فروغ و ستور رعد صهیل
چو حقل در سر مردان گزیده تیغ نفر چو دیم در دل گردان گرفته گرز ثقیل
بخون تازه شده کره خیبر بگرد تیره شده دیده کاه کحیل
بسته راح میان و گشته تیر دکان نقد جان باز بر حرص قتیل

از وقت طلوع آفتاب تا گاه روز نه پنج سر جمعیت از لشکر کفر بدوزخ نفیر شد و دو
نهیب آوخه و چنان شتابان میرفته که اگر باز غنان و نشیب از فراز تشت خنده دیگر
از سر دوان هند در صف کارزار سر و قرب بر پناه منهزم شد و از شمشیر آبدار بهلاک دار آمد

تیغش اگر بر بمغز دشمنان نشتر چرخ بود هاری الحیوان
تر دهن دشمنی از ورق صیت رنگ از چهره چون بر گستوان دهد
در برگ انیر عمر عدو مرض اجل نورد ز سطوت فصل خزان دهد

و از دو از بیت منهزم بدست دهشت زنجیر پیل و موشر هم سپرد مال و جواهر آوار نهیب
بقدر دیه هم از آن غنیمت و از قوا مرشد نه و تهر بهر دالم مشهور تر نیز دیار دریا بار
و اقلیم بیرالکانه است در قبضه اختیار و شماره مالک خیبر هم در آمد و روضه شرع و سنت
با زکه را الصف و انوار معدلت از نه زینت گرفت و رعیت بختیار و فرد زری بر سپهر بر کشید

از مول بلوش همه خیر استوار تر کز عدل او شوند شرع التوام
هم شرع سطوت او و هم کز از زوال هم خلق سود و فرخت و هم ملک استوار

و در این وقت ضمیر بخته تحریر که

صریر کلکش در گفته مفلد سبحان چنانکه نغمه داود در ادار زبور

نه در صحیفه فکر کسی دزدیده بلاغت نه بر صحیفه عرض نشسته گرد فتور
از آن فتوح نماند در قلم آورد و خامه اسی برنامه و حریر خال مشک و عبیر شکسته و از نوادر مرآة دیده
که میراد نماید بخجالت مستمر که صریر او کشد بد عصمتها را شعار
بخیر که بزار باید خضر دل لاله رنگ چهره داشت از شکفتن خیر لاله زار
روشن از نرخ دیوان زد چشم ادهم چشم ملک گرچه دانوش پر دلون زرد و فرق تار
از رنگ او بود هوا را نیز با کوه خجلت وز سیر او بود بوسه شب با روز یار

در صفت خیر بکلبت و ارتفاع منزلت نیل شد و ران سیاه و دو وجه کشر با لطاف خاصه بر خوردار
آمده و رایت خسروی کانب اجیر روان و مردم آنجو بر از مهول است با یونه تاه و ایام آنجو
موکب خسروانه روز چند نظم آن صفحه آن مت که آنگاه کانند بطرب بسیار لوکره مردم بیاورد
و زر و رم و دینار شد قرار فرمود آنکه باید که بهت عزت قوم لوکه قدر و رتبتی در خلقت باشد
فرو نه گرفت و صفات و جاه اسی تمل تجدد اقلاد و نام جلیلی در اقطاع ارض و صفای ملک و مت

بیان فتح قلعه کالنجر

بخیر روز چند بر گذشت خسرو شتر خیال در آینه حال صورت استقبال میدید و کار امروز بفردا
نمی افکند که کاهت اهل ضلالت بر میان رایت و بر تخلاص قلاع هندوستان دینی بهت بنهاد
زعزم بلا بر خردان ملا ر عالم علوی زحلم کوه طبعی بین قرار مرکز اغبر

کنه مقفل کاه

گهی بعلم او تهلال نیز از قدر او در نرخ نمی از لطف او حیوان دطل چشم او صرصر
و در تصور ایام زیر و نفوذ حاجب بطلان لوز خنده و کشر ایمون بر کالنجر در نهاد زمانه بر ادکن کرد
هست کیش هست او هو بعت مستعد همسر کرد رایت او را بطاعت مستکین
و در مقدار جزا آنچه بر ایمان او بکند جلم از آن و کیلدلان از آن

و در مقابلت رایت عالم آرای سلطان اعظم صفدر اعظم و توان شش الدنیا والدین در آنوقت
تیغ و صفحه خنجر بر آن نیکر و رایات عالم تاز و اضح بود راه گرفت و چشم اهل زمان از آن
و با ذی ملک و ساعد است با آن تهار جنبید رایت قوت و بست بوالدین نهد نکه
در تهار کرنیز و در ناوار زین در افتاد زمین و در اختیار زمان
یکی بدست چو بادین نسیم او و نار یکی به تیغ چو ابر سرشک او مرجان
نه قدر کوشش او نیز باید هست کمان نه بحر بخشش آنرا بدید هست کران

نفرة هنر

نفرة هنر سعد در بیج با نیز آن کنه او ده کوهر شرف در درج بخت را جمع بیفه
یکی بنیاد فرع و قبه دینی یکی ز رشته عول و بایه بود
همان بود اگر این هست موقد فلک بود است آن هست مقصود
زانمار دلیف بر رسم معاد ز رفت نه زنگ بر علم مهد

پس بکشر لکوه در صحرای کالنجر ز نصرت نه و با ملعون با سپاه بیار بخیک اسی بر خراب
کشتن سلم نیز آهنگ اسی صف بار بهند و بیلاد کوه توان لوخی ابر و باد روان دهنده
قالب باغیر خاک آرام بکیر آب کرد آتش کوه
کوه تن بشته بست غار دهن ابر تنگ بود و باد دهن

نعره مبارزان و آواز تکبیر دلیلان موقدان کوه خاک کر حشر و آواز کوس دلوار و جنگ هوش
انه حشر و از غبار قبل بلا پایان جثه آفتاب منبع قرشه زمانه مابه بوکولوان پوشیده و بیاه سایه
عرصه جنگ تنگ و زمین از نفخ دلیران رنگ کوه و دشت را کالنجر از هیبت آن سپاه جراد آن
کوه خوبی و بر هم او کشی اهریز از نهاد و نهاد دنیی بر دو کار بر فراز حصار رکن کند و بیرج
چنان قلعه استوار بلا و اوج چرخ چنان از ساه بهت هست از سار نقب بجز کندن نتوانست
بار لیس جز این روزگار دشوار بلا بیه نظر عقل و بصیرت نظاره کو و فقد خویشتن
در تنگ آشیان کیتی ناصر بست حدی و با قدم عجز و ضرعت بست دست و بلغت سلطان سعد
یمین الدوله و امین الملة محمود بن سبکتکین را در اسلاف او مرعوش نه کره نمود و زمان نگاه
را بشفاعت بلا نکت و مال و باج بر دقت کرد و عجب نهم در هنر این حال بکم تقاه
آنکه رشته زندگانیش بر هم کست و مرغ او حسی بود زخ بود است اما که از زمانه کالنجر
باظهار جثه چند هایه عیسی دار آسمی میه بست بر طغیان و آنکه در راه عصیان در کرد و گشت
نام نکو گر بمیرم روا است مرا نام باید شن مرگ است

و در دادن مال و نال تقاعد و زید و بخالفت نهت و از جان شر نیز دست بست
ناگاه بقدرت روز افزون آن پادشاه با فیض لطیفه از نهم غیب آفرین نمود و آن عیون
و انهار یکه نهار عرد لهار زندگانی نهم میرد نه نقصان نه حشر گرفته و از چشم احد بود
جنبی در دو بر نمالفت آدم جثه فتح روان گشت تا مردم از وطن بالوف سر فرشته و مکن
خود قدر آغاز کنه شد و قلعه کالنجر جنبی نار بر مان تصور ابر جهان بود مفتوح گشت

گرفت و مالک گشت و بست و بگشاد جهان و مال و خرم و دشمن و ذر

و تا بزرگ آن قلعه استوار و حفظ نامدار در دیار اسلام از فرقه و خلق انبوه در ربقه طاعت در آمدند
بنیاد ضلالت و بیداد از میان برخاست و بنای عدل و مال نامی گردید و اعلام علوم دینی و
رایت حکمت ارباب فضل و هنر افراشته شد و مناصب دینی انتفاع تمام یافت و گفت

بحکمت تو قوی گشت دین و اولی و بست موسی عمران از کشاد او

معابد بر همن و دیاکل و بتکده و هیاکل خیر بر آن گشت و بانگ اذان از ایوان کیوان بر
گذشت سپاه اسلام از کثرت اموال و جواهر و اقبال و ذخایر بر کوه و دریا توانگر شدند و پناه
بنار بعد و اسیر در زنجیر در آمدند و تمرشح علم از کثرت عقل و هنر و اسلام و موانش نگاشتند
و جناب این شیخ نامدار در آفاق و مغرب علم گوش زد جهانیان گشت و بارت سلامیان افزود

لبر بلاد علامات عول تو پیدا لبر دیار مقامات تیغ تو مشهور

بیان تعریف قلعه کالنجر بهزار الدین حسین ابن سوم بصفت

عنان شیخ دیگر و زان کالنجر بصوب قهوبه تافته شد و هزار الدین حسین ابن سوم بصفت
مردانگی و فرزانگی و دفور شهامت و اهتمامت و کیاست و سیاست و شجاعت و کفایت ممتاز بود
در قلعه کالنجر بنشانند و بر نشر آیات عول و اقتصار در دفع علامات ترفع و فساد و اهل باطل مشغول

رهتان رسته لذ روز نثار هدکس تا از آن شمار نوش
اندرین رسته را بکی ارکی تا در آن رسته را شکار نوش

وقتی خاطر خطیر از ترتیب مهمات و نظم امور ولایات فارغ آمد بطرف بدوان که از امهات
بلاد هندوستان است راه گرفت و متعاقب و مهول اکابر اعیان مجتبی را الدین مجتبی را از
انصار دولت و اهتمام مملکت بهزیدبانی و بخدمت ممتاز و در حمایت دین و حفظ ثغور
مسلمین بکمال شجاعت و بسالت سرافراز بود از جانب اوکدیه بهار بکرات بوسیله سرخاک
بسود و بیست زنجیر فیل کوه اندام فرستاده و بیاد آن شیخ بابدشت بنده و خیل الدین بنشانده

یکی کوه دیدی هر کز روان شد روی صحرا بر
هر یک اندر عنان توسن اژدها فرو فکنده ز سر
گرد رفتار شان بکوه و دشت بانگ آهنیشان به بحر و بر
به عفریت نگاه عقل خم به خارا رنج و سنان بر

دانواع جواهر

دانواع جواهر و قیام نقود بر بعض رنج و مولود مراحم بدکان خسرو جهان و تقاصد او قرین انجاح
گفته و چون رخصت مراجعت بجهت بنزید و تجدید ولایات امور و بسرا بعد و طلب و عمل بهره
مند و بهره نیافت فرا از اب و کرد تشریف و کسوت خاص اختصاص و اعتبار یافت
و رایت نهضت ولایت بوش هر بطالع سعد و طایر فرخ پی بانبند و در دار ملک افتال آمد آن
از دهول موکب اسلام تمامت آن زمین و ساکنان آن از مهابت آتش گشت و بارت تازه
یافته و ملک و ملک نظام مراز نو در دادند و بدرت تاید بار عدل جهان تاکید دادند
در بلک بیرون و کرکا کوهند ملک میران رفته دو عایا و برایا در هدایا ان اتحم خفته

بشت بازات تیغ نه بلک چشم کرکات چشم بار خم

کافر خلق لا بجود و کرم و نبود فرمود و ائمه علی و بنی الا بکی خاتم تربیت و واسطه قلده
شت و دور درج فتوح و غرر برج تصور و مرکز دایره علم و قطب فلک فضل و دانش
معلا و خورشید بهر معانی لذ و با انبیاء بنی اسرائیل علیهم السلام در سلک منزلت عز اعظام منتظم
و در میدان فضل و فضل کوی امارت و صداقت از فیلسوف کردن ربوده و بنور خیر و صفاء
ذهن بر اسرار حکم و مشکلات علم و وقوف جسته لذ و فروغ صبح کاشته و بناح از آثار اقلام
الشیاء امر نعمه و دهر سپهر صلاح و فلاح از افق قدس الهیه بره الشعبه عز از اکرام بهره ساخت

بیان ملاحت سلطان السلاطین ابن الامر

ادامه از خوارزم و غزو لوکر

چون رایت عالیه در تهور بلک شصم بجرت ابا جرا الاف الصلوة و التحیه از زمین خوارزم موجب
فهو کشت خطا جیحون بار بسته و ناگاه در هنگام راه کبود اندخود بر چشم منصور باشد و خصم
اعظم سوار از انجهت چشم زخم و کشتر در آمد و بنا بر غزنین تشت و دایک اکبر از زمین
توان و خواص آن بود از صف جنگ امر نیت نه و هر اولوالعزم هر اشیاء ذات خسرو
جهان سوار و حادث آنانند پس رسیده است پس فرازنده شت بنده کشت بلکه رسید بعض
در دهو امیر ماحسن امر علم آنند که دو ذر انعام و کشت نای بوشه و جهان است در انتقم
علا عنوت نهم سر بی نامعین و تودر میان آدم جز تو بلکی بر آن و تعقب نیامد و دولت دو ذر الاله
نهم امیر داد حسن ا بسلکم در آن قصر ابواب نخر طراز دشت و دراز نمود در نخر بر پوست دنیا
نخر کلاه ایک بلکه ترکه خنجر کذاره از عرض سیاه نهار بود بنا کشت بنا کاه با تیغ بران سر از پیکر

حق بیفکند آنها با یک دیگر آن شهر و حصار فرو گرفت و از دفعت تعجب و کنوان نفت بر زنگ

بنگاه تاری و شر تیکار ۰ ز هر آورد بار او از کار
۰ هر کس چنگ دفا را گشت ۰ نه نوشی روز یا بر نخم پشت

و مدتی در میان مردم چنان لازم شد ۰ امیر داد حق بود که پادشاه بر زبان دانکه لذو و بر از
چندگاه ۰ این خبر شایع بود و بطراف جهان سایر گشت جماعت گوگریان نیک بیندیشیدند و گفتند اگر
پادشاه ۰ جهان بوسیه نوسیه بصور شل این کار را از یک یک بر ظاهر نشد خزانه نیست
تهکار از تخت به تخته و از سرای بی بام قرار اهل بر لاحق بر لاحق پسران کور و کبکی و لوکه و سوار

۰ ارت و ایالت در اقاد و این نوشته

نه بر دوش بود هر کو کمر بند کلاه دو ۰ که بر دوش کی شیر عالم را نکه دو
تخیر داز کمر بر صورت هم کرد دو ۰ نیاید از کلاه شاهی تاجی بیکلاه دو

پس از طریق عصیان بر فرشته نود دست به تخریب مواضع و غارت مواشی آوخته و در میان
آب جیحون و سده ۰ آنچه فتنه برافروخته و جمعی از مردم بفرفته جز اسیر غرق و طلب که

در کوه خواب لکه بیک عاری بیک ۰ در دست آب غرقه زنگ عرض ز آب
بدانم چنین تخت دیدم جوت ۰ بدفتن بود کو دیده جز خون ناب

و فرقه راج اموال و آزار خلق برآوخته و فرقه قرمطیه از فتنه بگذشت طایفه از ارکان ملک و
امرای ترک چون بهاء الدین محمد و الی سنگران و برادران او در حلوه مان دار الملک و قطب
و جمهور نامداران لشکر ۰ در روز جنگ خونریزی و آنک نفک و شهد انجیز بزرگ فراهم
لکه جمع این تا خفته کنج رنجم پایمال دار آمده جمعی تقول و مجموع و کرده هر فرار کرده از این
امر روز تا روز بر قوت و استقلال شرکان از دهم شوب سالار سلیمان ۰ از خنده برق تیر تیر
تیر دمشق فن میکریست لشکر بنگ نهاد و نیز از حشمت شرکان نیک شده فراز نهضت

بجنگ آرم رفتی زبه نوشت ۰ کو تیر بنگام پیروز است
چو گوینده از جنگ بد است ۰ از آن به که گوینده دشمن گشت
دلیر ۰ سند از میل و تیر ۰ تو دیوانه و آنچه خواهی دلیر

و چنین بلند بر این حال گشت و این داستان کثرت تهکار که

تیغی از کله سر بیمزد تن ان ۰ نسر زیر چرخ سو جو جهان تخوان دید

پیوست

پیوست کهار چهار خان ۰ ۰ در ایالت و استاد دار الملک غزنه روان شد و امیر جوشی اج الدین
ابوبکر ۰ از خواص بخشی ۰ بود طلبی گشت و موکب منصور از طرف دیگر راه برش در آمد از زمستان که

ز فرو نب تهر شد بان ربیع و طلاق ۰ هان چنین ۰ چو تا نه بود بر تصور
کلاه بیم و کلاه کی ۰ آدم کرد ۰ ۰ ز بر بنه چو آدم ز خیال حریر

شتابان روان شد و بهزاد خان اوشت، خسرو فیروز خلیک نیز بمنزلگاه در آمد و چون چشم تر دید آب
سده رسید ۰ ۰ ۰

و نماز شام از کشتگاه مدائن دیگر از آنکه روز نوروز نمودار آمد کشتگاه کفار رسید فان لکم
تا خود از چشم منصور اهل بیت نالهٔ دیگر آن چشم زایم شد و صیف بزد بیار آمد
و دو برابر آن سپاه کفر در بیار یک پایان بعضه جز کوه فارا در عرصه بیاصف کشید
و جز موج دریا بجز موج دریا و جز آمد پس بیک آمد و تیغ بر آنچه دیدم بر آورد
خصمی که بر بخشیده عرصه آورد گاه خبر از روز محشر میداد و میدان مقاتلت مذکرهٔ صفحه
قیامت بیغمو او در زمین تیره و چشم فتنه خیره گشت و دیده کند آوران بهیئت تباه پوست

از گرد جنگ دیده خورشید بر غبار وز زخم کوس تارک کیوان پر از فغان
خسرو بیزدان ایزد بیشتر می حلیه او یاه بیان معنی آدمی بیتیغ و تیر آن اردکر
کرهی بیرد و نظر نداشت و جان جنگ بیاس بعد در آن دیار ساکن دار و فاتح ناری بر جان گشت

بران بود هر چه اشه زن پر از فتک جنگ و پر از فتح دهن
کفش جوشن و بستر افتخر فلک تن نازدیده بشمشیر چاک

و آن چند اسب دعبه و سلاح کارزار بدست آمد و از حساب بیشمار بیرون بود یک بسر کوکر
در تاتار کارزار بجز از هزار خوی بر آب نو و فرار کوه و قلعه کوه و دنباه بجز خرد جان نوار
رباس نوان بکر بر سر خاک بعد و روز دیگر عنان مرکب بقلعه کوه جوم بر بقلعه و بن
سنگ بر کشیده بعد از آمد و در میان آن قلعه بلند ستون خیمه و خرگاه بافراشت
و بندوان زرع آثار صفا آراسته و دیگر اهم نیز آمد تا کوه و هر دو کشتر جز در کوه آمد از
و در دیار موج نار میدان قاتل بخشد و فضا آورد گاه سوار تهمتن مبرز و نیزه ظاهر آن بیش شد

زمغز و زره و ترک و چرم و خفتان زنیزه و بر و تیر و تاج و کوپال
بر او کفر بیا است آیین دنیا زمین تو گفتی بشرت آتش چکال
بهادران اهم دعا بیان دین بیشتر قتح از نیم بر کشته زو و فتک نهرت نمند تهاب از کمان کیانی بیان کشته

بر نده تیر تیان کوکه از تقدیر بر دو بر نده تیغ تیان کوکه از اندیشه کرد
بر نیزه هر یکی از تخم مرگ انگوه بار نادک بر یکی از خصم تهاب از زخم بر دو

نسیم فتح و فیروزی بر چم است اهم و زیدن گرفت و از ابر رحمت باران نهرت فرو چکیدن نمود
و آتش خشم و کین بآب در و رفا تیکی بیشه دار خنجر تهاران مردان میدان لوامان رسید

حیات تو تشنه نوا کر خصم ز زخم خنجر خورشید زنهار دم

و در زخم

و روز دیگر چنان قلعه تهوار در سر و کنبد و آر بر کشیده و قبه آن در آن روز بیلطان لوزنار نکشته قبر نگشت

چنین حصار که یوکشد جز ملک در سنگ و نیست اولیت اوز کار کمر
چنین سپاه که یارد گشت جز شاه در شد دولت بدورم دین پیغمبر

کشته گشت و رایت نصرت و هدایت سر بر فلک افکند و اعلام خوبیت و ضلالت نکون رشد
و غنایم بسیار و از اثاث تار بر خرج بدست آمد و عنان مراد بطرف لوبر تاخته گشت و خبر
خورشید بر تو در مواضعت رایت آن تب آیت بادشاه حرکت لوکو و جنبه ایات انصراف بیشت
بر تشریف تا کار جهان خاص بیشه مجرد دشت و بلاد امر نهاد و موکب بایوند نیز در حرکت آمد
و طبقات خدم و حشم در پرتو آفتاب جهان و ظل سایه بنوان لکا گرفته و در حدود نیک نزول
لکه بآب ایچی در آمد و سرا بچه بلوشهر سود در میان مرغزار بی از نسرین و گلها و بیان و نسرین تراز
و عده دیار و خرم تر از وصل دلدار بر افرشته و در آن فضا خرم بی هوا و هوای صفا تر از حمد

دست شاخ از گل نقش جزیره طاوس ابر آب زلال بر کوکب چلیپا بسیار
از نسیم بلکه غنچه بر عنبر دمن وز ترشک ابر لکه لاله بر لولو کنار

بیان شهادت سلطان معز الدنیا والدین
محمد بن سام انار الله برهانه و اتاه رضوانه

ضرابکان زمین از دست آب کاند بخرگاه خاکیان در آمد و از آفت عین کمال فاطر تند و بشان
و دلها اندوه ناک و دشت زیا

چو ملکت پدید آمد کمال کمالت پدید آمد زوال
یقین میدان در ملک بی زوال است کمال کمال منزه از زوال است

بیت

کمال کار جهان نقص دان از آنکه همه بزرگی فرزند جاه و چشم نابینا

و از جنگ تیز و دندان فرز راهبر همه یمکنی سوار آن گرز نیست و از ضربت مرگ هر بنهیر و
جهان و دلیر را نی ندارد عنان مرکب آتش تدبیر است و زانو تو بند را حلقه رحلت میکشد و تیغ

همه نیزه و زره با کشتگشت قضا همه حالت آمد دست قضا بکوبد بر

در آنا نیز ایشان تنی چند از ملاحده در پیوسته ساخته و در کمین گاه نهضت بعضه در مقام فلوت
در پایند هنگام نماز شام در خورشید فروزنده سر کجوه در کشید و ظلمت شب بیان بود در نوشت

شهادت سلطان معز الدنیا

شر کیو زو پشته بدامن بلایی جامه و قیر بی گرانی
بکردار زن زنگ هر لب بیخ فرزند مرد مرزا یه آنزن
کنون تو لیکی بر دو گشتی و توت وزان فرزند زادی شرده

و سلطان عالم بر سر کاهه را از دنیا رانست و در میدان خلوت و وحدت مشغول اذکار و اوراد و تهجد و تقدیس و از زهد عجز و تاب و زاری و توبت جبین بر خاک مسکنت نهاده بر زنگ انابت و زیر گشت آن جماعت ناپاک دست کار بجز خیر ابرو بخواهگاه بودی و بهان روان شد نزد و فوراً سلاح دار و در فراهی نوبر سو بهند لکر و از گردها بگرد خرگاه در آمده و یکی در تن از تیغ تن رو بخوار سوی شاه بهانوارث شمشیر نشی زخم لکن بر پادشاه زمان روان لکر جانکه شاهباز روحش بقصر بهشت برنشست و بدار رواح عشره بتیره رفیق گشت به عالم و سر بسر بگرفت افت تا عالم
دگر کیز هر چه چرخ سلا از برج افتاب انتقال کرد و کوکب فلک سعادت از اوج جلال بحضیض ادبار در آمد
در ایات با فیروز اعلم میمنی سرنگون شد و دخت اقبال بد شرد بهان جلال بقرو شب وصال بشکر ماند

ماه تمام ملک زیر نقاب شد آب حیات خلق در خاک آب شد
روز خجسته معالی فرو شکست بر جن بهان معانی خراب شد

بیت

از تیر فلک حال خبر فاخر شاه تو قبا اذر نوشتن هست بکلک فا

نظام از جهان برخاست و فتنه در زمین قوام یافت و خورشید جلال بماه و عروس دولت بدیده لکه

او کوه حلم بود به پست از جهان بی کوه که قرار نبرد بار خاک
کو دار او بود بخیر آب کو لفظ او بود بود نداد خاک
زان فکر و حلم او زمین بود بصبر اینک گشت دل آن روان گشته دار خاک

بیت

از تیر زهر بهان خبر هر قبیله است ای ارزد زهر تو در بر زد باب
ببین که نیز قلوب بوقت عاند خیر بایه زهر است و هست در عقب
بر آسمان بهان خوشه محو گشت نیافت شهر عقاد در جهان خراب
فلک بکلک خبر است و نیک خواه او خوش است بخت و لکم کلک هست بخواب

غریو از خلق برخاست و نور از محشر نمودار گشت و صندوق نهار در زمین سو کبرت غزین دو

خرگاه فرخ فلک

حقه مدفون و چنان کوهر تابنک در سنگ خاک بر گرفت
کرکه سنگ دل بمثل دیده دارد بر تربت مادر او خون بارد
گر دانه آبله بر آن شه نگذارد تخم امید بقامت نگارد
چنان چنین آن شاه بود در ایوان و آن ماه بود در همان یافته بدانشه در نعمت نداشته

مقدار آفتاب نه مردمان تا نور او نکرد دراز همان بدم
آنگاه قدر او بت سند بر یقین کاید شب بدید شود بر فلک نهان

و چنانچه خبر اهل بخسرو شرده ارید کلاه خسرو از سر و جامه نهاد از تیر بیکر بلند شد و چو بار خون بر رخسار لاله گون روان کرد و در حضور جماعت بصر و علم بوجه مرضی و باب پرسش فرا بخشت و ابواب بر کشاد قلق و اضطراب بر بست و بر مرکب بردباری نشست و باطراف و جوانب نامه فرستاد و امرا و اعیان و حکام از هر خلوص نیت و صفای عقیدت در بارگاه سپهر رفعت نهاده عرض انقیاد و طاعت نمودند و خطبه تو بهور و مستقر بر سلاطین و مطلع و زیده آباء تعیین و مرکز اهل بزرگ و تقوی و مثال و محاب فضل و فتوی گشت بعود دار الملک دولت شد و علم فیروزی بیت غبار رفته و فتح نشست و تن عدل و اقتصاد نمودار گشت و چنان بآب لیمی و آبی در آمد و خسرو پرویز کار کوسپار را و بجور افکند و چوگان بازی بر سر تیر تنگ آهن بر دار گشت

پشت زمین زرد شی او هست بر بلا در فلک از جنبش او هست بر غبار
با دست کوه بیکر و کوهر است بادبان بر قد اسلام بر کوی و ابر است بر قو دار
آهنی بر کرد و کوهی از دو خنجر صحرا هم نوردد و دریا بر دو نوار
اندر لحد بدیده ایران که نورد و فدر رسد بعهد شه که نگار

بیان وفات سلطان اللاطین قطب
الدنیا والدین ناصر الاسلام و افتخار الامه

او در دنیا بیست حقی و کوب با حقی خسرو پرویز نگار بار از کار بر داد و زمانه فرصت بیشه و ناگاه کین ضرور و حمیت بر کار و بیست و پناه دین جنت خسرو و خنده تین بهمه رجیر بر کشت

خوشدل چو مرد عالم در خاک آن اهوزن در هست بر ناپاک هم از آن است
باغ جهان بین قد شیرین نکو از آن کو در دو زنگی و گشتی زنوس است

و از مصادمت بهان تاز خسرو غازی بسر در آمد و آن بیکر کوه مثل بر خاک میان در افتاد و باد قیمت

خمیده و تیره پریده بر بستر، تواند هاروکو و مزاج همایونش از حالت اعتدال گشت و دولت اشرف
طبیب از دهن معالجت و مداوات کوتاه گشت و چنان خسرو نامدار ملک نوبت بهار را
بملک دیار آورد و ملک حضرت کرد که آخر ایام در دشت و در وحشی با آن جادیدنان نزل خشت
دام ملک و بقا قدیم باد است هزار بار بقا قدیم و ملک دوام
و دیگر بایون و عبد میمون سود و خطه لوهور را هزار کرور منار و ابراد خواست چنین گفت در تنگ
خاک نهفتند و بر تربت شریف کندیدند بر کشیدند و فغان و آشوب جهانیان بآسمان پیوست

فغان از آفت این روشنان تارک فیل بهر نمالف ملک از مزاج بد بهور
از این کمان کشیده چرا نمار بلک در تیر او کشی همان کند از کوه کنر
ب که تشنه از نیز دلو خشک و الاب حواب خوب بر نیز بر آب گشت کاش تر

جانی جنی انان بان الهود کرک اهد دندان بر کشید و قصد مرگ تیر فاد رکان کمارد اگر خبر شب
دریا هر دار آنچه بر هر بر کوهسار رهی بنگ یا بدر یا بر ماند تنگ یا از آهن پاره یا مرغ از
سنگ خاره یا بر ستاره تیر در فلک یا در زمین شاه لقد پاره مرگ آن پاره آهن بر پاره
ستاره و تیر اهد از سنگ خاره بگذرد و سینه ستاره بر کشاید و تیر پرواز سیاه آب پرواز هر دانو
پس نگر آن است در دانیر ابر و سینه در جستجی بر سر رنج است و اگر رنج و ویرانی تا توانند دل مرم شمند
و خاطر دردمند بر بوست آورند و بدار الغرور و رنگ مزد و زخم خار غافل نشند و کار بی هل نگذارند و خلق را
در حضرت خالق عزیز بنهند و عزت و اشرف بر بخشش خصوص نهند و قبول و انصاف بر دارند
تا در آنجهان بخیر و جنگ از دار ثمار تر دار آنچه کاشته اند و ذخیره کرده اند بسوی لاکار رنج دار آنچه

بیان جلوس خداوند عالم سلطان شمس الدنیا والدین

و از وفات سلطان سید عرق آن شاه سریر ممالک هندوستان بقر جلوس خداوند جهان و ولی نعمت
جهانیان شمس الدنیا والدین و قطب الحق والدین تاجدار عظم خسرو صاحبقران خدیو عالم آرای دارث ملک
سلیمان پادشاه فتح و ظفر ابو المظفر التمش السلطان یمین خلیفة الرحمن امیر المؤمنین در لاهور بر مسند
عظم مجیر زیب و فروغ گرفت و فاتحت ملک و دولت بکمین تمکین و صبر و تعظیم عقد در فرزند
ارجمند فرخنده و منیر همم در صور آرای عالم و بسیط خاک بر آن الحاب بر ارک و فر نام همایون جلوس یافت

زد کر جبرئیل آیه بر فرزند کون خبر کند اتفاق بر خطبه نام شاه دین پرور
بازده لب چتر و بازده لب تاج بیالد پایه کشت و بخندد کوهر افسر

بیان سلطنت

بیان سلطنت

بیان سلطنت

بیان سلطنت

باسایه کنون فاتح پیروز کنون شکر بارامد کنون فتح بارامد کنون ظفر
امور دنیا و دنیا بر قلم شمشیر و تیغ گوهر دار نظام و قوام پذیرفت و بهر کسی از هر جا لعنت
ذات او بسایه یزدان شد و خورشید دراج جز کین نیست آنها یزدان نکند
او بجی شاه جهانبان شد و تنگیت جهان بملکی او بنظام شاه جهان نکند

و الهمت تیغ و قلم در کشیده عقده فتح و نکارنده ظفر از بکوس شاه جوان بخت بر بند سر بکشت لعنت
و فغان ملک و اطلاع قرار نظام بر اطراف ملک و جهان ولایت و قصار بر دیگر بر بود و حول فتنه
و صدیقه شرع و سنت بر تیغ رفیع و خانه دو خانه بر انوار عدل و بهجت و از آثار اقبال و موهبت
از آسمان شرع و عموم خلق بالطاف ترتیب پوشانه نبوت بهره مند شد نه صدر روزنامه اهل تیغ
و قلم بر کرمای خاطر و مهر آثار موزخ و مسطور نامه و صفحه نوزها رفتار است ابر و طراوت رسوم
کرده و بوسیلت قلم تقویر و خانه شور تیغ جهان و بطیع شاه کذ جهان شرع و داد امر دین
نفاذ یافته و بوسیلت تیغ جهان و قلم فتوح رفع و طراوت انور کرد و بنیاد توحید بر قوام و
نهاد شرک و انهدام اخلاق کافر خلق در دهان دانی و ان و تیره جهان در آمد و نیان موج دنیا بر کشت

حرص تا و عشق جهان بر کشت گرد در قوانین بدا کند اثر
این دو زبان فاسق لوس لند کلام وان در طباق دیده ترک لند کر

بیان جنگ ترکان

پس جانداران بر که کرد فراهم شد و فتنه بهر سر بخالفت و عصیان بر کشید و نجوز زیر و شر را نگیرس
دست بر او تو و لرکو بر از مهان بر او از بر نیفکند و از اجتهاد پادشاه جهان و سلطنت سلطنت ایشان
نکرد و بفوجی از مردم و نخوار ترک تاخت و کوان پادشاه عالم ظاهر حمله و آهنگ جنگ گشت
جهانیان جهان بر لعل تمار رسید روز چند در تنگ نهوتا کرد ایشان بر بغاوت و موهنا از طرق بجا
سر فتنه آغاز و چشم طغیان ایشان جانب از دیگر کرده بعد دولت آنچنان مقاومت ارده و اگر بر جوار
کمر بمقاومت انجماعت بر بست و بهر بهانه ایشان بر نشست و بنظر خشک و دیده آهن کشتان شد

بشر باند در جنگ دارد در جنگ چو بر نشیند بر اسپ بر کشد شمشیر

در دور سپاه و نیز دولت و بیاه ملک و قلت ملک معظم خسرو هندوستان شاه خوارزم سیف
الدین جامه جنگ و مرال بیمان خاک تاخت و جمعی از صفدران دهر و مردان عصر چون
فخر الدین بختیار و نصیر الدین بر دشاه و مهذب الدین احمد نور و افتخار الدین محمد عمر از اندیشه تیغ

بر راه آهن در دل سنگ آب و تنگ در دریا کاب شر در متابعت رایت خسروانی و اسکان
و بجهت تیغ خود فرهاد آمده چنین گوید آهن صف کشیده سینه و سپره و قلب و جناح لوشران بل
لشکر و فیلان شراد بار بار بهمدد لشکر ترک نیز در انبه آورد گاه فراهم شده با عدتی کامل و آلتی
غضنفر جوشن آهن پوش گرز گاو سر کشی مصاف از دو رخم اندوز اعوا سوز جنگ آور
آواز کوس جنگ از بیم خطر خنگ گذشت و نفیر رزمخواهان دلیر از فلک اثیر برتر شد و بخت بلند گرد آمد

بهوت رزم آن گرز سپهر مه از بیم کم گشت و بر گشت مهر
سر تیغ چون خاص تیغ شد دل تیغ بر تا بی تیغ شد
بر بید بوی زمانه ز جوشن بزاید گوی سپهر از خروش
ز فتح چشم گیتی پر نم گشت ز بس کشته گیتی ز نیم گشت

داد آن سنقر کته با شیر قلب سام او در دشمن شیم آورد در جایی الماس کشی انبیه بهر بیک بوت
او کوس بنا گاه در صف کارزار کشاد و موجه هلاک در جا گشت و قشون بلا از فراز برج حصار
یاد کنند و تاج الدین فرقتای نیز بنفاق و شقاق کار ملک و بهمان و مخالفت او زیر در صف
جنگ و قتال بر آورده نزاع تند و آشتی و نفاق و کاه و دزد عاد و بی عاد و بی کاه

زنند بیانی آید بار تو در بوستان تخم تندی مکار
پشیمانی آنگه بود آرزت که تیغ زمانه برت بر درود

پس ترسان و هراسان تب شده و در میان جنگل و بیشه چنار در سوراخ پنهان گشت

او مار بود مار چو بهر آزار کش اندر بد زیم بسوراخ تند و تار
و شاه نامه گشت و ابو الخیر قبل کز تنگ و عار بیم هر گشت مار

بیت

کسی کز تو ترسان بود خواهد که در تنگ تر آشیان باشد
زیم حاجت روا دارد که در کام شیران نهان باشد

در یک ساعت جان لشکر مقدار خصم بیخ بر صفحه تیغ مرگ کشته و باد فوک سنان شیر آسا مخبر آشیانه
از صفحه بقا بیشه فنا گشته و لشکر مهم نیم نصرت و ظفر بگوهر و همان بود تواند بهمان گشت
در جوهر خنجر نهاد این شاهست افتاد و دلیر کشور ستانی در شیر تیغ مادر کی سلطانی معاینه رسید

هر آنچه آمد شاه کبر اندر چین و ناحیه او بیش است

جهان

جهان در بلی اهمت بسیاری در آمد و صفحه جهان بنور عدل و داد فروز بذل و اتقاد فروز گشت
کبک بر بلبل بازار نغمه سرائی و کرک کوسفند تخت باز نغمه و کرب با موش هم بیم جوی بر خشت

چنان کرد آن شاه بینی باز بجنبید هم کبک در تر باز
نمود در یکا او ز صد بار پیشی بپرید آن کرک بیمار میشی

بیت

ز عدل کامل خسرو ز فرش ملک سلطان تذرو و کبک بود مور مشتند در کیهان
یکی مخواب شاهین در هم مخواب ملزول سه بیکر محرم خیم بهرام بهم بهان

رایان بنده و امرا روزگار سر در حضیر الحاعت در آورده فرمان بردند و بوطیع و نقاد آمد
این خسرو کامکار در میدان هنر و آداب گوی کمال از صفدران جهان و مردان آفاق باز ربود
و روز بزم و رزم و ناهار و بیکار فنون مردی و هوشمندی عدت و قوت و هم و مت آشکار حشت

باشد او هر چار معنی مفرد از چار چیز وقت رامرو او زبار و گاه جود از لیکی
شمشیر او در خیر و سخا اگر در رقا موت احمر در حسام و بحر خضر در یمین

او زبان زر فضل و کمال او در بکلا او تهم بهوا و اجه بدی و نشر فضایل و ذکر فضایل و آلات می
و معانی در بهجا نامی کردی و ابواب فواید و عوائد بر تیغ دنیا و فقیر و غنی آشکار گشت
وصیت مکارم و ایادی خسروانی در شرق و غرب عالم بهمه و ابر گوهر بار از دست دانایی گشت
لشکر اثر عفت و قدر عی ترا از عذاب الیم و عقاب جحیم است و لطیفه لطف و هر کی نو نوار جلی گشت و نعیم

کانت صاحب آنکه دکنت بنت بر دهاد تر آنست دولت تو زاد
نسیم لطف در باغ دهر نفشانز دمید نکهت عنبر بطره شمشاد
سموم قهر تو با کوه صد تن نبود بزد آتشی موهوم در دل فولاد

بیان فتح جالیور

چنین بوقت خبر رکنت در حضرت بوشت. سرو مش کشت و ساکنان قلعه جالیور در مقام مقام آمده و
بنظاهرت بهر یکی راه نفاست بجوی گشته لذت یکی و دفع از مبارکوار و فنا بهواران جهان در نگاه کنی تا ه
برنان را نه آتشی خشم بوشت بر باد و حمیت و بکثر بیشمار و حصار از اکابر ملک و بزرگان روزگار
فخر الدین عمر و عز الدین بختیار و مهذب الدین مردانشاه و ناصر الدین سید و بدر الدین منتصر
تیکن بطرف جالیور حرکت فرمود و بسبب کثرت آب و علف در هلاک و تلف و خطر گذر نمود

در آینه وهم و خیال جز صورت غول و دیو در آغال سینه زخم و جز آیت رنج و محن نمی‌نوشت

نه مرغ اندر و دیده یک قطره آب نه غول اندر و بیم فرزند یاب
هوا همچو آتش و خاک تفته بوم گیاهی به از زهر و بد عی سموم
درختی چو داغ دل دردمند دراز بی چو روز گار جهان
ز رنجی بجز مرگ فریاد نه درو هیچ جنبنده جز باد نه

و ادبیه ملعون چنین صورت بیکار و روزگار تیره در جهان فراخ در خشکی تنگ و خیره گشت و قلیه جالیور با بنده شد و آن اقلیم بسی اضیع و بایور و منیع و بی‌ارزش بود در جمله قلعی هند بهاء دولت

نبود در جهان بالا و پهنا در وجه اوصاف چرخ مدور
در آن قلعه بی‌حد قدر و نبوت فتاد بقاء تو ای بی‌بر
زنام تو گشته میسر هزیمت چو چندین شاطی زاله اکبر

کشر اعلم که بزرگ شرف آن بام بر چنین بلند بام بر آمدند و بر نه بهر دیگر شعله حراف آن قلعه بود در آن شد ادبیه بنظر عقل بدید و تقدیمت فرمود در بابر آن سپاه کشتن خواه بصواب نیز امرای زرکدار کاملا بسفاحت برانگیختند و بارگاه کردن دلگشا و بلاد و بناهای خود و بر جمله رامت بر خود ارشد در آغاز ایمان خود ایشان بسر هیچ از آن قلعه خراب شد و بلوچ عادل این لوکان اهل و دو چهار بلاد این کفت و در عجت صد شر بار با هم خراج گذاری بیت رائی اب نامی از نهود مولت ستلور گرفتند و دیگر ناموار بیع و نهرت آبنگ سر و جبت فرمود و کفرت در طرد دار الملک جلال و اقبال سد در آمد

مال و افزون نیز قوی افتر بلند کام حال گشت علا چرخ رام

بیت

با ندو آینه دولت تو روشن از آنکه ز هیچ سینه بهید تو بر نیاید آه

نشان از بت و بت پرست نماند و از معابد صنام و سر بتان فروزه فام داشت اثر نگذاشت و مهر آب کلمه علیا بر عالم هند سایه انداخت و انوار مسلمانی با قصر و دانی بلاد کفر رسید و خورشید ملک خلافت در آن

زهی بقدر دولت و دین ز تو فضیلت که کوفی ز خشم نیافت
چه مادح ار در مدح تو در نشفت چه سائل ار از جود تو زر نیافت
ز اولاد آدم و کس ماند و بس در از کان جود تو گوهر نیافت

یکی آنکه

یکی آنکه مادر نمود ش زاد دگر آنکه مهد تو در یافت

قواعد ملک و عدل محمد تغلق در روم بداد از عرصه هند برخاست و صیت جود و عدل بهر بلاد و دیار رسید و حوزه علم و دانش در روضه دین و بیش از روح گرفت و اهل جهان بر بزرگ و کم ایشان خرمند شد

اگر خورشید بود کف رادش شدی جرم زمین یاقوت احمر
زمین بر آن جهان گر باید بکار بنده او بید از زمین زر

بیت

گر یک بار بحضرت بر بوارد تا دو حشر را له ز زمین زند کاب
گر دهد از دولت تو یک ذره حیرت نفس گوهر فشان افلاک بر آید کف خار
اگر چنین ماه کنعان مشتری بر آبش خورشید بر تو زوبین افکند و اگر فلک از دنیا بر داد تو بر آبش از موس
بر دل نشر و بر بیکر خنجر باشد
بر ابر کار ار دشمنی تو ه جانی خصم بد و طبع دشمن
گر از خنجر سازد و هر کجا گر بر آب بوند دهر جوشن
ماه کشته شدن حشم غزنین
و گر خار آمد ملک اعظم ملک تاج الدین

چنین بود سرکار تاج کرده و نوبت را و ذاریه بر جمله عدت کشر بیشمار در سلک خدمت منظم تاج و سپهر چنین رود و صنوبر تمام قد در بیت بیکر زمین دار و سر در اوج بارگاه دو کوه بر ناگاه نظر بوشه ناموار بر استقبال کرام لطایف از مردم کفار علاقه تا در تاریخ جهان خرابکاران ملک تاج الدین ه بر بیشه شهر بر دست و غرور ترک بدماغ افکنده بود از یکدیگر نیز بسته بر و بانات و کلاته ه عزت سلطنت از آنها عمر بر تابد تبلیغ لکنه کار رو آتش غضب را در خود در عاشق جام جنگ بوشید و شیر لکی حامل کاهند و بر بر کرگ کوه کرد تا نور آمد و کشتر جرار در خرمشی را مسلط آمد و از تیغ آبدار و خنجر آتش بار رود زمین رو و دیار آب و کوه آتش خند و روز و شب تیغ ماه محرم ماه شرم و از دهم بحر رایت آفتاب طلعت بر دولت سایه افکند و از تیغ آفتاب اعلام نهر ساتم و تابش ماه آتش ماه و تیر بر دید

زماه آتش ار ابره داشت خورشید در اجتماع چو شکف شد از ماه

و بوحشت و هول کرم مظهر جمعی از مقدمه سپاه ملک تاج الدین بر جمعی تاریخ بدیدند و از جانب

میره انصار دین در آمد تا سر خطر تو باه بازی بازان کفار ضایعه آورند و ممالک هندوستان فرو گیرند
و چون شاه جهانگیر حالت ضلالت ایشان شنوده چیزی از دار و مال و ملک خود آن با جمعی از آنها در آن
لشکر بر آنها تاخته و بشکست بجمعی از آن سوار و از یاران داد و عدد بی اندازه آنها را بهلاک و دمار رسانید

پیام نمود تمنی از آب دولت چو بیش آب سعادت سوار
بر آب سعادت سوار و داس بدولت اندر دون از سعادت سوار

و از دنبال هزیمتیان تا خاصه و در ظل رایت همایون موکب منصور قلب و جناح به پیل و فیل جنگ آراست
و میره و میمنه بسوار برگستوانی زینت و تزیین داده مانند صرصر عاصف بسیطان بجهت بیاراسته

تو گفتی تنش کوه آهن کش است همان آب سوار از آب و از آتش است
برخشنده پیوسته دارد بنگ ز تیزی بشمشیر آتش بجنگ

و از آن لشکر هر کس بود یافته بر از تن برگرفته و چون این خبر لشکر بیکران بهم پیوسته زنده بعلاوه
شیطان صفت هزیمت صورت بود در عرصه نبرد بگرد او گرفته و بزور و خورد آن حیوان دمار از روم آن

بلون ابر و بسیر صبا و زور فلک بگلگون کوه و بحل زمین و خلد ماه
یکی نهیب قیامت شور از خرطوم یکی عذاب جهنم کشور از دندان

برق شمشیر چون فتنه در دفع سیل دمان چون بحر موج آورد و سرکار گردان مانند گرد میدان گردانیده
و دشنه اعوادها را آماده بجنگ اعدا تشنه بود سیل خون بر لغد و سر سروران رهبانان بر گرفت

هر چند کسی آب تشنه قیند و ندید آبی در بحر تشنه بود دشنه اوست

بیت

نعوذ فتح عدو بر کشیده خنجر او بگونه تفق سرخ بر سپهر کبود
تا زاب رنگ تیغ تو آمالی بر دمید آمالی جز در آب بگرد هم قرار

نقش در آینه خنجر اجل چهره نمایند و بر گوهر شمشیر موت احمر مزاید و از نوک نیزه آب گرد در نیو

گر زاید از او احدی نه ولادت ز نیزه گر رنگ آن است
بیدا گر مرگ نجوم مسیحه بر چرخ نجوم کهکشان است

و با گرز گران سنگ چنان بر خود مردم خنگ بکوفتی که بیکبار سر یکان دشمن و بر زمین گفتی

تا بدار و دیران روزگار لو گرفتار شان
بیچون اهرمن گفت ماند آنچه بر سنان دیو نوبت ماند

اندیشه بر

اندیشه بر فتن گفت ماند خورشید بهمت بلندت ماند

و در میان خوانان دلیر شیر سوار و کند آور بلند آوازه بود و البته کی امیر لوکر جمع سوار زرداد و کوس
و البته کی با هشت هزار از بیگرش جمعه با هشت شاه از رشت قدر صاحب اجل کبیر مؤید ملک و سرکش
جمع ایشر بود به نیز آدمی و سنانی سینه آنها بسعی تیر بجست و بیکرا و بود بجست و آن
نابکار بود و خاک در آدمی و کار بر مبارزان لشکر ملک تاج الدین تنگ شد و جنگ و برجی خود را دشوار

بیان گرفتار شدن ملک تاج الدین

و اضافه ملک و جهاد دولت در پیرامن ملک تاج الدین در آمد و تیر باران گفت بگرفتند و اطراف را خالی کرد
سوار شیر گرفتار آن شاه دلیر بود و تیکر نعره پیل گیر بست چون شاه بر دو جان بود و پیل و اژدها بیرون جست
آن سوار زمیل رفع تمرکو اینه امروز بدیر شاه آورد

و بسیار از آن مردم و نخوار اولاد و فاک و فتح نکو نسار که آن صفحه بود از آب تیغ شوار از آن حرم ادبار بست

بماه ماند با جام و جهد و جلس بشیر ماند با تیغ و نیزه و دیدبان
ندید و بفور سماجه گرگ و وحوش نه در هزار بخ بیشه گرگ یا کبان
بدستی اندر اعجاز بیش مرم بر تیغ اندر بر آن موسر عوان

اطراف بر و بحر و قطار شرق و غرب بود و فور مهلت و مکان موهبت فرو گرفت و دولت و دین و دولت ملک
از کار کرست و در آمده زینت ملک و قوم فلق مرباه ملک اندر شد نزد عرش منبر چهره در بی دو دیار نام

خسرو ملک نوازد و تو فتو

بیاورت لهبت گشت ملک لغرت آمد و شاخ طوبی بار
روز لغرت زده قیشر فرخ باغ دولت بفتح دیده بهار
چرخ زنگار گشت زنگی چو چو تیغ بران شه سر و زنگار

بیان جنگ و انهزام ملک اعظم ناصر الدین

و فتح قلعه لوهور

چنین روزگار کنزت و صد اسند و زارت بحسن کفایت و نیز و رایت صاحب اعظم کبیر مؤید ملک
محمد جنید رحمه الله نور و بر و فرخ خیر صاحب قدر و صاحب عقد و آب از کار و فتح را از دو فکار و رفت
و بکفایت فضل و جاه افضال و حسن تدبیر و نیز تجربه و زیرک دار و حصافت عقل کار کفایت آن شد
و بر نیز قلعه و نیت اقم امور جمهور و نظام کردن و ارکان ملک و ملت و دین و دولت و قوم اوست

ملک ملک تو را برکار عالم پرورد قرار ملک را باشد بقای ملک دنیا را ثبات

بیت

روان کند بیت تو تا ناخن چو جان بخرد خرد ز طاعت تو زنده تر چو تن بروان

جهان نشو از خلاف تو چو تو نفس نفس نسیم نصاف تو چو جنان

زمان نهاد طبع تو همواره سبک سبک نهاد همه توزین کران

مکان ندید که عقل تو سر آنش در دید تشنگی نکنی تو ترکه مکان

در هنگام ضم ایلکان مرضی رسانده در دولت آنکه در حرس ملک ناصر الدین مکان اقامه و عقد
و جمعیت لوفرا موزر شاه و کشر آنکه هوا از لقاء الله بر فرسنده آنکه نعمت نهاده و از آن
ضم و تیر خسرو ملک نوار بر نوالدار لاجرم در اوایل جلوس قرای ملک شده بر دهم محرم
باشر هزار دار الملک دهلی عزیمت جوکت نمود و نیب لوهور اهر آمد و با لشکر دریا موج ایلان
و چیز خبر و هول رایت ملک شاه بر خلاف رسید در هم و هراس سنده اهر بوار آمد و چیز مرغ آبی با باب
نقبه و خسرو ملک نیز بلد بور شاف و خاک غذلان در چشم اهل عروان اخشم و خبر از سپاه منصور

نه از ترشان باک نه تیغ تیز نه از آب سیم و نه از آتش گرز

بدل تیر تندر تنیم پیل مست ملکی برق تیر و بر آبدار دست

بر قاعده هزیمتیان چرا بر دو هزار شتابان گشته و در کنار آب جیلم که صرب لوهور بخشند و غنیمت و رخت از
مقدار شمار بیرون آورده و ملک ناصر الدین نیز هزار کشته و در هشتم دهم شوال از این
فتح نمایان اهل ملک و باج و طرف فتح نمایان با هشت و انجاحت لوا از میان برداشت خطه لوهور
از آفات بلاد دیر و مطلع دیار اسلام است و در زمان چند بسبب کثرت آفات و تراکم
نابات و دفور آشوب و بلیات دیار سراره فتنه و نیب گشته باب جمعیت و نسیم مودت و نعمت
و صفا بلقه بادی که در اطراف او داری است در آمده و روی نیاز بر وجه دنیا بر القاب بایون او
گرفته و از نیز قیمتی اعزاز و ظفر مند بر زکشته تا بیدات نیز اند و بیران دانشمند بر توکل و حرز بر نهضه

خیل بنده از لفظ او در فاخر حد بوده بر خلق او مشک اذفر

دیدیت که از کفاه دهر و دا که عصر بیار هند و ستان و بلاد سلم در آمده و از آنجا غلبه
توان بی نیز دهلی انعطاف کرده و در بیست فتح و فیروزی بالا آمد نصر و ابد و زر ابهار گشت
پایه ایالت لوهور بنام فرزند ملک نواب ناصر الدین غلام ملک و سلطانه

بخ لهور

بخش لهور را تشحیر دهلی در دهم محرم آغاز کرده ولایت لوهور را بوسیله پوست دار الملک ملوک نامدار و مستقر
سلطانی کامکار بعد بالقلع مذکور و بقیع مشهور بر اعانت هوت اکرموا اولادکم و احسنوا
آدابهم نواب دیوان و فرزند نفقه جان خسرو از روزگار ناصر الحق والدین فخر الملک و دولت
تعویض شرف و فان جهان روشن و بر از تعظیم و اهم از روزگار جلقه در آنه و قت بیت سنن نوبر صلاح عیب
و آله توقیر و تکریم بر سوات عظام و هر کو با بر تجربه طبقه نوبت در روضه بر نور رب السنه عرض داشته
نمود موهبت انیر در دان ترفه و ترافه لو فطبزا قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی
و کسوت طهارت انیر خاندان کرم بطراز لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا
طراز نکره از قواعد دین و بنیاد مسلمانی و بایه خوشنود حضرت یزدانی و سوسه هر دو جانی و آنند

غرقه مکن خویشتن بر آب طوفان راه گشتم بر سفینه دو اوراق

نیست سفینه جز اهل بیت محمد آنکه بدین و طریقه و مصدق

باز نفوس نسبت بدر جو بر آن جنی نسب غایه باید بر نسق

داعیت جانب آنرو بر تربیت اهل علم و از موقف السعادت بر وجه افوت ترقی کرده و بر تلقی
جلال و حلم و حقایق اسرار و حکام و وقوف فیه و مرتب شریعت بواز فشار ضلالت و جهالت
بلک نعمه و بلبه مقبول و بیان واضح معجز صبح آشکار که و نیاز تعلم در بار دور تقریر اقوال و شرح
ادیان بر صفا نعمه و دقه صدق و خلوص در حرم جلاله کم الکلم امین الله فی الارض انه و مبنی
تعلم شریف در العلماء قادة و الفقهاء سادة و محبا لتهم بنایه رسیده و مهوست حجه بر یک
بجمال فتوت و کمال تقوی نیت بایه نظر آیه و کافه ضم و ضم بر و حفظ نشور و حدود
بدو تنبیه الیه حوالت است بانواع مکارم خوشنود دارند و بتولی است قاهر باز آورند
و اهل علم بر ابکار کفایت و حلاوت از طارد قصب السبق رعیه و بر فقهای امور ملک
بنی آفتاب اطلاع یافته و بنوکه خامه لؤلؤ شاهوار بر صفحه نثار کنند و در میان علایق کور
بنعت رعیه و بیکار سلطانی نامدار و نامهنگ خواقین کامکار و خلق دهور و جهان عمر
در مرور روزگار بر صاحب نهایه نوازند رغبت در مقام تقرب و منزلت در آورد و از مصاحبت
الیه لعوت دنیا و حرمت بر خیره کند و عبا و وزیر دستان بر از جنگال نوایر ظلم و ستم
دافات و بلیات عالم می فطنت نیز و صاف مردمان بر شمول جود و احسان و بذل و امان بهره مند
گرت باید ایمنی تو باشند مردان جهان را فکنده

صفت توزیر

صفت توزیر اهل علم

اعانت اهل

مردم کن مردم کون مرد آزاده سو کنده
علم و وقار و صبر و وقار سو شمار دستار و پیرایه روزگار و زیبی جشن نظام شتاب مانند
کاب و زمان حزم و درنگ چو کوه و قطب ثابت قدمی بکنج بنا کار کلام و نظام او
سبکی و هوش و رار و خرد هنر بر نیان سو بدام آورد
در علوم خیرات و معالم مبرات و مراتب طاعات و مناسک عبادات بمرتبه قصوی رسانید
بدرت بورزد و زمین نواز مبادا شان بپردازد و مساجد ایمان سو بر افراز دنیا نیک کند
و در بر دارند نمای عدل و اتباع وجود و افضال مرحمه بار آورد و رشت نفوذ و عدوان سو
از بوستان مملکت بر انداز و چنین بیوشه ملک این قصای بار بود و شت مفصه آراده از نظم امور
لاهور فوجت جبت دست دریا نوال مبذا اموال بر کشو و مجلس انس و خرم جمیل ایت بر
آرایش بیوشه و کبور با هر و یان زهره جبین و رشک نگار خانه چین کشد و بر تیک صدا برنشت
تا زند هر الخاص نوش بر در مجلس مشتری زیره سه ساقی قمر بر دینه بهلوی
خورشید از نور عارض خوبان در عرق خجلت نشست و مشتری طلعت ماهرویان مشتری را در سر
ماه تا کرد آن جبد قفا ترکند مشتری نیز که بند قبای تو کشند

بیت

بدریا که آن جهان خلف است ما در این جهان بسر است
آفتابی بر آسمان دراست ماه تابی بر آستان در است

از هر ارغوانی گل خیری بر عارض خورشید رویان با آواز عکس نزاد خیز و از بیره میون ارغوانی
گفتی جنبه آفتاب از افق جام بلور طلوع کرده است یا جواهر زواهر در معدن دکان مشتری گوهر
مرماه تا از لبش فرو شد خورشید تا از لبش بر آمد
سیاه مستر و لشکر سرکه بر حوصه دماغ تا خوش مرآو بود خان تا بکل از سلطان خرد میر بود ترک
سیک ربه تیه زلف تا بدار رشته فشه بوتاب میداد و دل از نظارگان سو بر از خواب میبرد
و ماه از شرم رخسارش از تاب بر رفت و خورشید از رنگ دیدار می در حجاب میشد و میگفت
زلفش که دید بر دهر کی دلها دانکه بجیم و ابروی نا ایمان ده
هندو ندیده ام هر چو ترکان خنجر هر چه آید کی بوست تیر و کمان ده
چرخ لب بخنده بر کشور از نقطه موهوم عقد پروین نور از حلقه میم و تیم ظاهر کو و از صفحه میان

مروارید خشان

مروارید خشان نمایان کهر و از مهره یاقوت رمانی کنجینه خسرو انداز عرض ماهر و لولوش بهوار از
درج عقیق بیدار ساخت
تا نمر خندهای کس را نیکرد دیقین کودکان را بو یقینی در کماند رخشه

بیت

از آن قبل که علی را علاوت از آب فدا عز و جل در عمل اند شرف
از بر تو و خمار نور بر دل بود و در دیده نور و روح بود و قوت و مان طاعت میداد
آن چشم ناکاست چو بر کل بر است همچون لبت آب آب و خرم بوده
نازک لب و کوچک دهن بود مزاج نه تر و قوی سیکی دارد کمان بدن نو خیال بر زیبا
در رخ گلها را ندارد چشم تحیر سامری در بر بند شتر بر تنه لاری بهاران
رخسار چو گلنار او گلگون روان بر از او زلفین عنبر بار او بر گل شکنه خیران
دلها از در خوش کرده اند غمش آن زلف بیچ و خمش باه مشکین موبدان

بیت

گل رخسار او بدست خیال دیده را خواب خارد
و با واز دلکش و صوت روح بخش چهره بر حرکت در آورد بلبل را از شاخ گل فرو فکند
داز فغان نار و جگر از چشم نرگس فتنه خوبرانند
در پرده بلبل بخنده جگر او سوزند
آشفته عشق دست از عقل ناهید کبود چادر آند
از نغمه جان فزا و عقل سرگشته لبش مرمر آمد
دندان بر کلیس مرکان خرد و مکان هنر مقصود جشن شاه در آمد و بوا نظم لطیف و نثر
بدیع مجلس شاه و محفل ماه سو از در خشنده و کوهر تابنده روشن و قلوب و ارواح کشن خشنه
فلک با ملکان چرخ قفا با چشمان قاصر روان بر نظم ماه شو خرد نعلیف الکان
و خرمان بنده پرور را کوهر جهان از هنرمندان جهان و بهانداران هنرمند بعهد و لاید قدرت
و کامکاری و آیت شوکت و اقتدار بهره بیان نمایان رخشه از مجلس بزم و کهر بهوار صدو
نگار از مهر بر لب تازی بر نشست و با زدیو و رنگ نگاران چنین کو مسعود بود
و در تنگ تازی برابر و بر شکم فرش لینه پایان روان رخشه و زمین بود از خرمی نگاران زنگی و مهو

و نیز ترس دلیران چشم چرخ چنبر خون و گرد پرخاش و کوفتن و جنگ گرز آهن و کوفتن و نیزه
چون سنان تیر و بانگ دلها و هر بانگ فرو لهیب و رنگ و آهن افتاده بر بدیگر و بیاتر
نهاد و نیزه تا بدار خنجر و نمدار تا شب گشت و روز دیگر عزم میدان کرد و چوگان فرمود و بر گوی
محرا نورد بر آمد و هر هوا از غبار مرکب اعلی مغطا و صفحه زمین از نعل موکب والا منور شد

زبرکی فرق کیتی بدو رنگ برنه یکی نماز و دم عیف و لوم صرصر
مرکب است کمر داشت و پیش زر چنبر یکی زبود دم از آتش و لوم زمجر

تیار غازی کوس فتح و ضرب چوگان میزدند و از چوگان بر ایوان کیوان مرا خبر میدادند

چنین زهره زیدان بهو کوی تو زخم مانند لهاب آید از آنجا کو میدان
وز آرزو آنکه تو چوگان کنز آنو هر ماه شود ماه بسان سر چوگان
چنین ماه تو در آن اندر خم کرده آن کوی تو اندر خم چوگان ماه کرده

بهرام از نهیب چوگان سر در پس آسمان میکشید و شهسوار کوکب از هر مست تو زخم در جهان میزد و زخم
بالب ناهید راز میگفت و عطارد بر جبین قدر و ماه آیت و آن یکاد مثبت مفهوم

فلک خوانم یکی او چو گر دهم گوش ملک سوزد سپند او چو باز دکر دیده
کمر از مشتری سنو بود لت کو چوگان کمر از ماه نو سنو بعت کو چوگان

فله الحمد و له المنه

در دنیه روز جمعه بیست و پنجم شهر شعبان المعظم سنه یک هزار و سیصد و هشتاد و هجری بطالع صبح بدیعت دیدیم
ترکه کاهر چهارشنبه روز بیست نوروز بهار رحمت آثار بنده است این کمترین بنده خدا زاده
دهر و اکثر عاکر شاه فروزنده مهر عالمتاب سپهر جنت بنیاد قدر نشان کهار شاه روزگار
مدار بهید لدو نهار تهار کامکار نامدار سایه گران پایه حضرت پروردگار افتخار سلاطین
بلند آثار خیار خواقین معدلت شعار نبیره چهر تهمتن سطوت و چهر فرخنده گوهر دریای
موهبت و جلال نونهال حدیقه اجلال روشن چراغ بستان تهار عالم دین کیوان
حافظ علم و اسلام زیار کشته و کلاه دار ارتکبت و سایه ملک الملوک عجم وارث ملک
کاوس و جم سلطان السلاطین و خاقان الخواقین ضاد تاج و نگین قرمان ها و طین شاه
کوهر بارگاه اللهم اعظم و ابا الفتح مظفر الدین پرتو شاه قاهر ملک و دولت شاه بدار
و بخت و طالع بیدار باد در دست بهرام روز از نگار رحم فدوی کاتب تاج تاثر فرغت یافت

وچنین کاتب

کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران

وچنین که بلاغت آیت بود میزان موهبت آن و دمام فصاحت و اعلاء است با نظر و اذ مصدر
سلطنت عظمی و علاوه اکبر امر و هدایت باشد در چنین وقت
قلیل اغلب اوقات تحریر بدیر مشغول متفرقه لازمه
ناچار میگذاشت و در غیر احضار در آن دفتر
شتر بهارش هوا رسی بود از خصال
شتر بهارش هوا رسی بود از خصال
سوار جهم است مطور و نکو
و با مفاهیم بخت
مؤلف بود رقم
و ظهور

نعوت

مکتوف بده ثانیه کامکار کوهر بیکناه خرد و با یوال خورشید بارگاه مبارز آنکه این عالی آستان
کوهر نشان سرور عطارد اثر شرف الاسلام بایه مجد و اقتدار رسوخ و رسوخ اسلام محض مزید رابت اعتبار
و نیت این عبد بهوت آیت و اظهار مراسم الطاف مرتبت اشرف اعز آن اینبنده بود صدور و ربط
مرحمت خط همایون مفخر و بباهی نیز فرمود و بهورت آن دکتر مبارک در رفا تیاز تیب بقاب بر قم
و فقه مشک بود مصدق زمان

نعوت
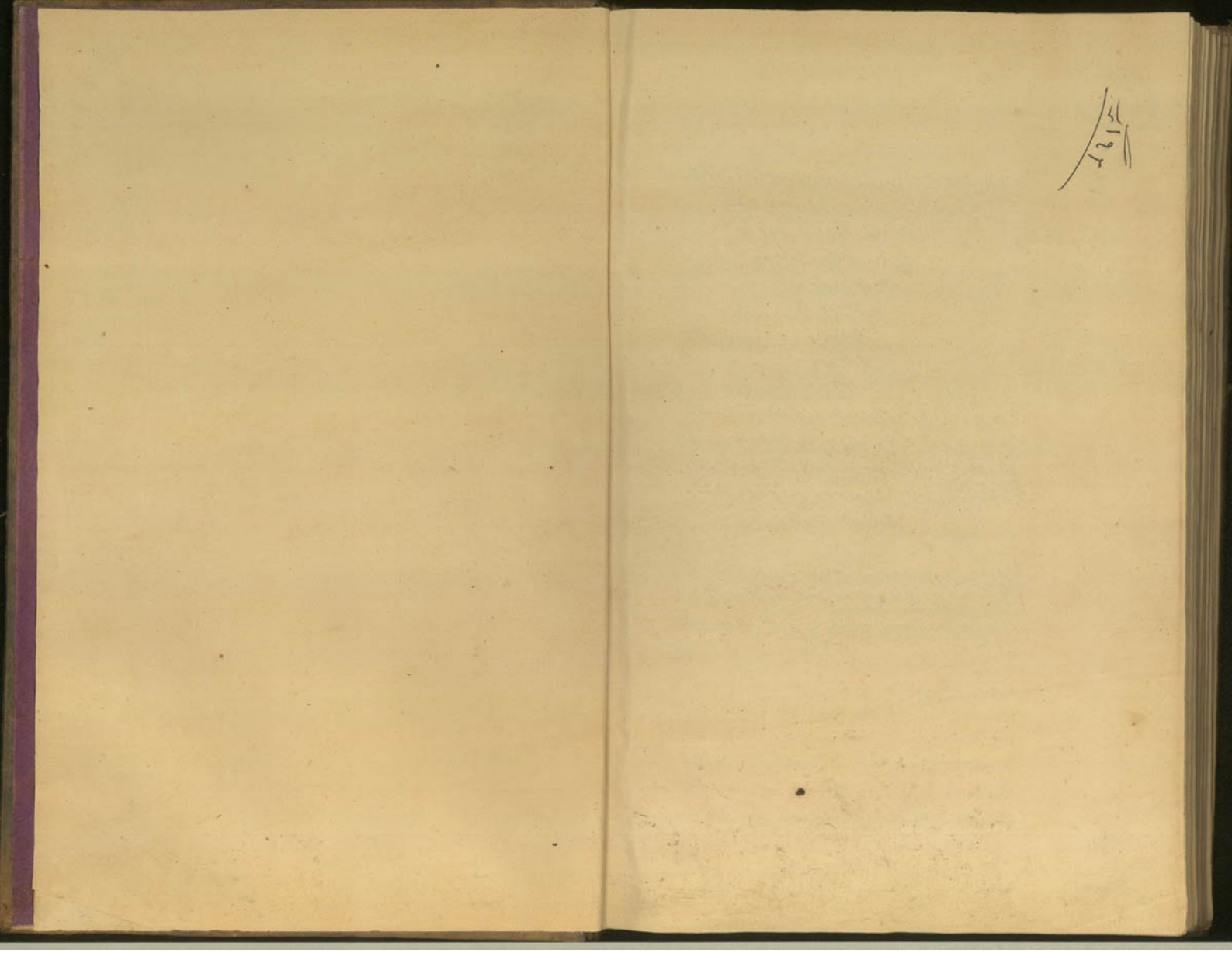
بخبر از ضمایر بقعه دلها حضرت مرزا جعفر علی شهر مستوفی اول و وزیر دار الشورای کبری بهوار
نظر اقدس ملوکانه قرین کمال خوشنودی و رضامندیت حضرت اظهار مراحم شاهانه و دیباچه مشار الیه
ادبو عطارد یک حلقه انگشتر الماس بر لان قرین افتخار و مباهات فرمودیم بهار بحر بیان
رمضان ۱۳۱۴